دانش

۱۳
بهار ۱۳۶۷

قابل توجهٔ نویسندگان و خوانندگان دانش

* مجلهٔ سه ماهه ''دانش'' مشتمل بر مقالاتی پیرامون زبان و ادب فارسی و اشتراکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره می باشد.
* بخشی از مجله به مقالات فارسی و بخش دیگر به مقالات اردو اختصاص می یابد.
* مقالات ارسالی جهت ''دانش'' نباید قبلاً منتشر شده باشند.
* به نویسندگانی که مقالهٔ آنها جهت درج در ''دانش'' انتخاب شود . حق التحریر مناسب پرداخت می شود . ''دانش'' می تواند جهت همکاران خود در خارج پاکستان کتب و مجلات مورد نیاز را تهیه و ارسال نماید.
* مقاله ها باید تائپ شده باشند . پا ورقی ها و توضیحات و فهرست منابع در پایان مقاله نوشته شود.
* ''دانش'' کتابهای را در زمینه های زبان و ادب فارسی و فرهنگ اسلامی معرفی می کند . جهت معرفی کتاب دو نسخه از آن به دفتر ''دانش'' ارسال شود.
* هر گونه پیشنهاد و راهنمایی خود را به آدرس ذیل جهت ''دانش'' ارسال فرمائید.

مدیر مسئول دانش

رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران
خانه ۲۵ ـ کوچه ۲۷ ـ ایف ۶ ـ ۲ ـ اسلام آباد ـ پاکستان

۱۳
بهار ۱۳۶۷

فصلنامهٔ رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران ـ اسلام آباد

بسم الله الرحمٰن الرحیم

فهرست مطالب

مقالات فارسی :

کشف الحقایق

نگاشتهٔ
میر سیّد محمد نور بخش قاینی
بنیانگذار سلسلهٔ نوربخشیه

باهتمام
غلام حسن
(کتابخانهٔ برات ، چخچن ، از توابع سکردو ـ پاکستان)

بسم الله الرحمن الرحيم

یادداشت مصحّح:

آثارِ مؤلف

میر سیّد محمد بن محمد عبدالله معروف به نوربخش[۱] بنیانگذارِ سلسلهٔ نوربخشیه (۷۹۵ ـ ۸۶۹هـ) صاحبِ آثارِ متعددی است که بنده با تلاشِ فراوان توانسته ام آثارِ ذیل او را ببینم و جمع آوری کنم:

۱ ـ الفقه الاحوط ـ به عربی ، چاپی ـ

۲ ـ کتاب الاعتقادیه ـ به عربی ، چاپی ـ

۳ ـ نجم الهدی ـ به نظم فارسی ، چاپی ـ

٤ ـ صحیفة الاولیاء ـ به نظم فارسی ، خطّی ـ

۵ ـ دیوان نوربخش ـ به فارسی ، چاپی ـ

٦ ـ وارداتِ نوربخش ـ به نظم فارسی ، چاپی ـ

۷ ـ عبرت نامهٔ نور بخش ـ به نظم فارسی ، چاپی ـ

۸ ـ معاش السالکین ، به نثر فارسی ، چاپی ـ

۹ ـ سلسلة الذهب ، به نثر فارسی ، چاپی ـ

۱۰ ـ اقسام دل، به نثر فارسی ، خطّی ـ

۱۱ ـ معراجیه ، به نثر فارسی ، خطّی ـ

۱۲ ـ شرح حدیثِ عما ، به نثر فارسی ، خطّی ـ

۱۳ ـ مکاتیبِ نوربخش ، به نثر فارسی ، چاپی ـ

١٤ ـ مکارم اخلاق ، به نثر فارسی ، چاپی ـ

۱۵ ـ انسان نامه ، به نثر فارسی ، خطّی ـ

١٦ ـ نوریه ، به نثر فارسی ، چاپی ـ

۱۷ ـ تلویحات ، به نثر فارسی ، خطّی ـ

۱۸ ـ فوائد ، به نثر فارسی ، خطّی ـ

۱۹ ـ وجود مطلق ، به نثر فارسی ، خطّی ـ
۲۰ ـ کشف الحقایق ، به نثر فارسی ، همین رساله ـ

رسالهٔ کشف الحقایق

کشف الحقایق رسالهٔ ارزنده ایست از تألیفات سیّد محمد نور بخش که دارای نکته های ارزشمند عرفانی می باشد ـ دراین رساله مؤلف زنجیرهٔ طریقت خود را باصراحت آورده است و اینک اوّلین بار متنِ این رساله بچاپ می رسد ـ

این جانب هم اکنون شش نسخهٔ خطّی کشف الحقایق سراغ دارم که نشانی آنها بقرار ذیل میباشد:

۱ ـ نسخهٔ راقم این سطور ، بقلمِ میر عبدالله عراقی که درمیان سالهای ۱۱۱۹هـ ـ ۱۱۹۰هـ می زیسته است ـ بخط نستعلیقِ زیبا ، صفحهٔ آخرافتاده ، بدون نام رساله و نگارنده درمتن ، آقای احمد منزوی همین نسخه را بعنوانِ 'رسالهٔ عرفانی' در فهرست مشترک پاکستان یاد کرده است ـ(۲)

۲ ـ نسخهٔ کتابخانهٔ سیّد ابراهیم معلّم دبیرستانِ خپلو ، بلتستان (مناطق شمالی پاکستان) ، بدون تاریخ کتابت ، احتمالاً صدهٔ ۱۱ ـ ۱۲هـ ق ، همراه بارسائل میر سیّد علی همدانی ، تنها دو صفحهٔ اول را دارد که در آغاز نام آن 'کشف الحقایق نوربخشیه' آمده است ـ

۳ ـ نسخهٔ کتابخانهٔ آیت الله مرعشی ، قُم (ایران) ، بشمارهٔ ۹۳۵ ، در یک مجموعهٔ رسایل بخط احمد بن عبدالقادر تبریزی ، مورخ ۱۶ جمادی الثانی ۱۲۶۱هـ ، ورق ۱۸۱ ب ـ ۱۸۵ ب ـ(۳)

٤ ـ نسخهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران ، بشمارهٔ ۲٤۹۷/۲ ، بخطِ نسخ پخته ، بخامهٔ حسین علی حیرت ذهبی خراباتی زنجانی ، مورخ ۱۳۱۵هـ ، بعنوان 'سلسلة الذهب' ، به زنجیرهٔ طریقت مؤلف پایان می رسد ـ(٤)

۵ ـ نسخهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران ، بشمارهٔ ۷۹۰۲/۵ ، بخطِ نستعلیق زیبا ، بقلم محمد فاضل روضه ای ، مورخ ۱۰۹۷هـ ـ در وسط افتادگیها

دارد ـ[۵]

٦ ـ نسخهٔ خطّی کتابخانه مجلس شورای ملّی ، تهران ـ بشماره ۳٤۵۵/۳۰۷ ، بعنوانِ 'کشف الحقایق' ـ که در ۱۱۳۷ه کتابت شده است ـ[٦]

بنده فتو کپی نسخه های شماره ۲ ، ۳ ، ۵ را بدست آورده ام امّا بدیدارِ نسخه شماره ٦ موفق نشده ام ـ

افرادی که سلسلة الذهب و کشف الحقایق را یکی پنداشته اند ، راه خطا پیموده اند ـ سلسلة الذهب کتاب جداگانه ایست ، نسبتاً بزرگتر و موضوع آن زندگینامهٔ مشایخ سلسلهٔ طریقت مؤلف است و این کتاب همراه با ترجمهٔ اردو در دو مجلد چاپ شده است ـ[۷]

سلسلة الاولیا را نیز نباید با سلسلة الذهب یکی شمرد ـ سلسلة الاولیا در شرح حال ۲۵٤ تن میباشد که بکوشش استاد محمد تقی دانش پژوه بطبع رسیده است ـ[۸]

عدّه ای این رساله را از شیخ محمد بن عبدالله حموی یا الخواصی می دانند که درست نیست ـ[۹]

اولاً : محمد علی کشمیری در کتابش 'تحفة الاحباب' ، کشف الحقایق را از سید محمد نوربخش یاد می کند ـ[۱۰]

ثانیاً: در ملحقات نسخه های ٤ و ۵ نامِ نگارنده سیّد محمد نور بخش آمده است ـ

ثالثاً: در کشف الحقایق اصطلاحاتی و تراکیبی بکار رفته است که سیّد محمد نور بخش آنهارا در سایر آثار خود چون نجم الهدی ، نوریه ، انسان نامه و الفقه الاحوط آورده است ـ مثلاً درجای مراد خود خواجه اسحاق ختلانی را باهمان الفاظ والقاب یاد می نماید که در صحیفة الاولیاء و انسان نامه ذکر نموده است ـ

روشِ تصحیح

بنده نسخهٔ شماره ۵ (دانشگاه تهران) را در متن قرار داده ام و افتاد گیهای این نسخه را از سایر نسخ جبران کرده ام ـ تفاوتهای فاحش را در پاورقی آورده ام ـ اضافات یا توضیحات که از طرف من انجام شده در داخلِ پرانتز دیده می شود ـ والسلام ـ

* * *

حواشی

۱ ـ برای شرح حال او رجوع شود به . احوال و آثار سیّد محمد نور بخش قهستانی تألیف خادم حسین بندوی ، کراچی ، ۱۹۸۷م ـ

۲ ـ فهرست مشترک نسخه های خطّی فارسی پاکستان ، جلد سوم ، ص ۱٤۹۹ ـ ۱۵۰۰ ، اسلام آباد ، ۱۹۸٤م ـ

۳ ـ فهرست نسخه های خطی کتابخانهٔ ۰ ۰ ۰ مرعشی ، قم ، تألیف سید احمد حسینی ، ج ۳ ص ۱۲۱ ـ ۱۲۲ ـ

٤ ـ فهرست نسخه های خطی فارسی تألیف احمد منزوی ، ج ۲ ص ۱۸۲۹ ، تهران ـ

۵ ـ همان مأخذ ، ص ۱۳۱۹ ـ

٦ ـ ایضاً ـ

۷ ـ ترجمهٔ اردو از علی بن حسین گردیزی ، چاپ مکتبهٔ قدوسیه ، لاهور ، ۱۹۷۸م ـ

۸ ـ این متن در 'جشن نامهٔ هانری کربن' چاپ شده است ـ

۹ ـ مثلاً دکتر محمد ریاض در 'ایران نامه' ص ۱۸۷ ، چاپ بزم اقبال لاهور ۱۹۷۱ ـ و دکتر سیّده اشرف بخاری در 'امیر کبیر سید علی همدانی' ص ۲۹۹ ، چاپ ندوة المصنفین لاهور ۱۹۷۲م ـ

۱۰ ـ تحفة الاحباب ص ۱۰٦ ، نسخهٔ خطی در کتابخانهٔ راقم این سطور ـ

* * *

کشف الحقایق

بسم الله الرحمٰن الرحیم

الحمد لله الذی نوّر بانوار تجلیات ذاته وصفاته قلوب کمل انبیائه واولیائه ، وزین بحلل مکاشفاته و مشاهداته سرائر اصفیائه واتقیائه ، و رفع العارفین من حضیض الناسوت الی اوج اللاهوت ، وارتفع من نفوسهم نخوة الحشمة والعظموت ، وسکن فی مواطن بواطن المحققین العارفین انواع انوارالملکوت ، ودفن فی خزائن سریرتهم کنوز حقایق الجبروت -

والصلوة علی من أسرج بنبوته خطائر الاسماء المنورة ، وعلی نقطة مرکز ولایة افلاک الظواهر المنورة ، والسلام علی مظاهر اسمائه وصفاته من الائمة والآل سلاماً یتوالی فی جمیع الاوقات والاحوال -

امّا بعد بدان ای عزیز که مقصود از خلقت عالم و آدم معرفت الله است - و درین معنی ارباب عرفان و اهل تحقیق بحسب قابلیات و استعداد متفاوت اند - گروهی ذات و صفات متعالیه را بعلم الیقین بشناسندو فریقی بعین-الیقین - وجمعی از کاملانِ انبیاء و سابقانِ اولیاء بعلم الیقین و عین الیقین و حق الیقین - واین ارفع مراتب عارفان است در حینی از احیان و عصری از اعصار-

بعضی مدعیان زندیق خود را بصورتِ عارفانِ صدیق نمایند و حال آنکه از مراتبِ عرفان بویی بمشام جان ایشان نرسیده واز تحقیق توحید جُز الفاظ و عبارات نه شنیده و در بحر وجود (خود) غرقابِ مهلکه افتاده (اند) - وآن غرقاب مهلکه مغلطه است - میانِ توحید والحاد امتیاز نتوانند کرد و از کتب اکابر اسمای تجلیات ذاتی و صفاتی وافعالی و آثاری و احوال عوالم کلیه و حضرات خمسه و مراتب انوارات متنوّعهٔ متلوّنه شنوده باشند و در معانئ آن خوض نه

کرده بعضی (را) ماوّل سازند و بعضی (را) منفی و بعضی (را) دستور شیخیٔ تصنیعیٔ خود ـ

این فساد ازان افتاد در عالم کون و فساد [١] که خوانق برسوم و عادات بناکردند و و شیخی (از) آباء واجداد گرفتند و فقرو ریاضت بخرقه پوشی و تبدیل لباس (مبدّل) شده ، شطّحیات و الحاد و زندقه و تقلید و تجویز شهوات وارتکاب محرمات و ارخای عنان نفس اماره را بوُسعت و عمق مشرب نامند و از احوال مشرب عمیق ارباب قلوب و اهل کشف و تحقیق خبر ندارند ـ

ای عزیز! بدانکه درویش از سه چیز است ، مراتب تجلیات و عرفان حقایق ذات و صفات و لطایف سبعهٔ مغیبات ـ چون بدین معانیٔ ثلاثه صاحب دولتی از کمل انبیاء یا اولیاء مزّین و مجلّی گردد چون ظل ِارشاد آن همای همایون بر طالب افتد ، هر آئینه بسلطنت فقرکه مجمع کمالات است؛ مشرف گردد بواسطه واسباب مجاهدت بحکم وَالّذین جاهدوا فینا لنهدینّهم سبلنا ـ[٢]

ای عزیز! بدانکه مرشد کامل که حضرت حکیم علی الاطلاق اورا بجهت تکمیل ناقصان از ذروهٔ علیای تجلیات ذاتی و صفاتی الله بحضیض عنصریٔ طبیعی ردّ کند ، برذمهٔ همت آن صاحب وقت ارشادِ عالمیان واجب گردد ـ چُون خواهد که در اسرع اوقات ناقصی را بجمیع مراتب تجلیات مجموع و مکمل گرداند برده قاعده که مرتب برموت اختیاری است که مُوتواقبل ان تموتُوا [٣] اشارت بدین معنی است ، سلوک فرمایند وآن قواعد عشره توبه است وزهد و توکل و قناعت و عزلت و ذکر و توجه و صبر و مراقبه و رضا ـ

سابقان صفوف ولایت متفق اند که اقرب طرقِ وصول حقیقی بسرع اوقات جلال حضـرت صمدیت این طریق است چون طالب راغب مبتدی درشاهراهِ شریعت محمدی قدم زند واستقامت ورزد هرچه بیند در خواب َبیند و (چُون) بآداب طریقت مزین گردد بعضی معانی از عالم مثال درغیبت اخذ کند ـ

وتفرقه میان خواب وغیبت آن بوَد که خواب از (سبب) تصاعد ابخرهٔ لطیفه

که از معده به دماغ رسد و بدان سبب حواس خمسهٔ ظاهر مسدود گردد ـ و غیبت آنکه افیاض از حضرت فیاض بر قلب سلیم فایض گردد و صاحب وقت را از عالم شهادت بعالم غیبت کشد ـ هرچه درخواب دیده شود رؤیا (گویند) و آنچه درغیبت دیده شود کشف خوانند و اگر صاحب کشف در تصفیهٔ قلب و تقویت باطن استقصاء کند از مراتب تجلیات و عوالم کلیه و حضرات خمسه، در حالت صحو و معاینه ادراک کند آن چه دیگری از اوساط سلاک بخواب و غیبت درقرون و اعصار مشاهده نتوانند کرد ـ و صحو عبارت ازان است که صاحب کشف متصرف بعضی از مغیبات مشاهده کند و حواس خمسه راکد نبود واین معنی از غایت قوتِ کشف و تصرفِ مکاشف بود ـ

ای عزیز! بدانکه در مراتب مکاشفات و مشاهدات و معاینات و تجلیات ذات و صفات وافعال و آثار و عوالم کلیه که آن ملک و ملکوت و جبروت و لاهوت و انسان کامل است و اطوار سبعیّهٔ قالبی ونفسی وقلبی و سری و روحی و خفی وغیب الغیوب وانوارات و واقعات عجایب و غرایب هر عالمی از عوالم و هر تجلیٔ از تجلیات و هر طوری از اطوار؛ مناسبت و ممازجت این معانی بایک دیگر وظهور هر کدام درحینی از احیان؛ سخن بسیاراست ـ واین عجاله را گنجایش آن معانی نبود ـ چند سخن برسبیل اختصار و استعجال محرر گردد تامبتدی خالی الذهن نبود و در شروع طالب مجهول مطلق نباشد ـ

(ای عزیز!) بدانکـه سیرسـالک اول در ملک افتد و اکثر واقعات وی صوری و آفاقی بود ـ چون ازین مرتبه عبور کند شاهباز روح راسیر وطیردر ملکوت واقع شود و درین معانی ی مشهود (گردد) که در ملک ندیده باشد از انوارات متلونه و تجلیات افعال حضرت ذوالجلال ـ چون ازین عالم در گذرد همای همایون آن عالی همّت در فضائی تساحات جبروت طیران کند ـ آن جابشرف خلعت تخلقوا باخلاق الله (٤) محلّی گردد و تجلیات صفاتی مهیا گردد این جا انوارات متلوّنه بلون واحد باز آید ـ وچُون ازین مقام ترقی کند عنقای قاف قلّهٔ

انسانی در مقام لاهوت بتجلیٔ ذات مشرف گردد و فنایابد و چون عنقا اسمی بلا مسمی گردد ـ این است نهایت مقامات کاملان مکمل ـ

ای عزیزا بدانکه چون حضرت حق رشد و هدایت عالمیان خواهد ، صاحب وقت رابعد فنافی الله و بقابالله کرامت فرماید تا بمدد عنایت ازلی ارشاد طالبان کند و بقدر قابلیت واستعداد هرکس از مشکوة ولایت کاملهٔ آن صاحبِ دل اقتباس نوری کند ـ بعضی (را) نوردان و بعضی (را) نوربین و بعضی (را) نور بخش گرداند ـ

ای عزیزا بدانکه نور راسه قسم اطلاق کنند: اول وجود ، دوم علم ، سوم ضیاء ـ وازین انوارات که گفته شد ضیاء مراد است و این ضیاء که قسم سوم نُوراست دو نُوع است ، صوری و معنوی ـ صوری مانند چراغ و آفتاب ماه و ستارگان و معنوی چون نور نفس وقلب و سر و روح و خفی ـ هر طاعتی از طاعات را نوری است چون نور وضو و نور نماز و نور روزه و نور ذکر وغیره و هر عضو را از اعضاء که ازوی عبادتی صادر شود ، آن عضورا نُوری پدید آید و صاحبِ کشف مشـاهـدهٔ آن نُور کند ـ چنانچه اهل حسّ مشاهدهٔ نور محسوس میکند وروٗیت انوار در عالم مثال باشد که برزخ است میان ملک و ملکوت و جمیع صور ومعانی دران عالم منطبق میشوند چون صورت شخصی در آئینه بتمامه و تشاکله ـ

و آنکه بعضی از اهل تقلید در کتب نور عقل و نور حواس خمسه گفته اند ازان نور ضیاء نخواسته اند بلکه ادراک آن حس (را) نور نامند و از انوارات معنوی خبر ندارند ـ واگر ازان معانی نام شنوند چون در حوصلهٔ ایشان نگنجد تأویل کننـد و برضیاء حمل کردن نتوانند ـ چون انوارات معنوی ندیده اند ، معذور اند که لیس الخبر کاالمعاینة (۵) لیس علی الاعمی حرج (٦) ـ این چند کلمه بجهت تنبیه نوشته شد و بجهت اخفائی اسرار ربوبیت در تشریح و تبیین بیشتر نکوشید ـ

ای عزیز! بدانکه هر معنی و نوری که در عالم معنی رُخ مینماید نتیجهٔ عملی از اعمال صالحه و خلقی از اخلاق حمیده بوَد ـ و نسبت اخلاق و اعمال در سیر معنوی چنان است که زاد وراحله و مراکب و خطوات در سیر صوری ، اخلاق حمیده چون زاد وراحله (٧) . عبادات نازل چون خطوات راجل و عبادات غالب چون جلادت راکب ـ تفاوت بقدر قابلیات و استعدادات بوَد ـ هر که ظاهر وی بعبادت و تقویٰ وباطن وی بمکارم اخلاق محلیٰ ، طیران شاهباز رُوح مقدسش ارفع و اعلیٰ ـ

اما مکارم اخلاق : چون جود و کرم وفتوت و سخاوت و مروت و احسان و محبت وایقـان و علم و تواضع و وفا و عدالت و شجاعت و عطا و صدق و صداقت و سیاست و حکمت و وقار و فراست ـ

وذمایم اخلاق که ترک آن برسالک واجب است چُون بخل و ریب و بغض و عُجب و تکبّر و ریا و حقد و حسد و لجاج و حرص و جبر و کذب و تهور وحشمت ، تبدیل ذمائم سیرت ابرار است و هرکه بدان مبتلا (است) از فسقه و فجار ـ

ای عزیز! بدانکـه صراط مستقیم (طـریق) ارباب تجلیات است وعزایم خواندن از رذالت همت واخس ذلالت و نتیجهٔ محبت جاه و مال و خسران ابدی و طول امل ـ هرکه بدان اشیاء دعوت کند ، بحقیقت قطاع الطریق نزد اهل کشف و تحقیق او است ـ واکثر زندیقان که در صورت صدیقان خود را جلوه دهنـد ، سرمـایهٔ عمر عزیز به هذیان (گفتن) و تسخیر شعوده (نمودن) ضائع میگردانند و در حالت ارباب کشف و شهود بقیاس عقل ناقص خود خوض میکنند و از استحکام قواعد سلوک اهل الله خبر ندارند ـ

ای عزیز! بدانکـه سلسلهٔ اولیاء از زمـان حضـرت سلطان الاولیاء برهان الاصفیاء اسـد الله الغـالب ، علی بن ابی طالب کرم الله وجهـه الی یومنا هذا مسلسل و معنعن است وتاانقراض عالم خواهد بود و درهیچ وقت از اوقات خللی

باحوال بواطن مظاهر اسماء وصفات راه نیافته و نخواهد یافت ، الآن کما کان ـ وحبل الله المتین و عروة الوثقیٰ دین بحقیقت عبارت از سلسلهٔ کمّل مشایخ است وبراهل ایمان و کافهٔ مسلمانان اعتصام بحبل الله المتین واجب و لازم است بحکم نصّ صریح واعتصموا بحبل الله جمیعاً ـ(۸)

چون این معنی معلوم کردی بدانکه نسبت سلسلهٔ ضعیف و نحیف الفقیر الی الله القوی محمد بن محمد بن عبدالله اللحصوی بحضرت قطب الانام ، مخدوم علی الاطلاق ، کامل و مکمل باستحقاق ، مرکز دائرهٔ انفس و آفاق خواجه اسحاق متّع الله المسلمین بطول حیاته متّصل است ـ ونسبت آن حضرت بحضرت سیادت مآبی ، قطب الاقطابی ، سلطان المحققین ، برهان العارفین ، علّی الثانی ، امیر سید علی همدانی ونسبت او بقدوة المرشدین ، زبدة المتاخرین ، الکامل المکمل الصمدانی ، شیخ محمود مزدقانی و نسبت او بأستاد المرشدین ، کهف المتکلّمین ، الصادق الصدوق الحقانی ، شیخ علاءالدوله سمنانی و نسبت او بصدر مسند ارشاد مدائنی ، شیخ نورالدین عبدالرحمٰن اسفرائنی و نسبت او بمرشد نورانی ، شیخ احمد جوزجانی و نسبت او بقدوة الاولیاء ، شیخ علی لا لا ونسبت او بسلطان الاصفیاء ، شیخ نجم الدین کبریٰ و نسبت او بکامل ماهر شیخ عماریاسر و نسبت او بعارف محقق صمدی شیخ ابو نجیب سهروردی و نسبت او بمظهر تجلیات جمالی و جلالی شیخ احمد غزالی و نسبت او بمظهر الفقیر لا یحتاج شیخ ابوبکر نساج و نسبت او بعارف کامل ربانی شیخ ابوالقاسم گرگانی و نسبت او بمرشد عربی شیخ ابوعثمان مغربی و نسبت او بهادیٔ هر طالب شیخ ابو علی کاتب و نسبت او بمظهر تجلیات باری شیخ ابوعلی رود باری ـ و نسبت او به سیدالطائفه ، استاد اهل طریقت ، کهف ارباب حقیقت ، قطب الاقطاب ، فرد الافراد ، شیخ ابوالقاسم جنید بغدادی و نسبت او بکاملِ معتمد ، مصیب لایخطی ، شیخ سری سقطی و نسبت او بکاملِ مکمّل بجمیع صفات موصوف شیخ معروف (کرخی) و نسبت او بامام

الاتقیاء ، علی بن موسی الرضا و نسبت او به پدرش عارف عالم امام موسیٰ کاظم و نسبت او به پدرش حجة الله الناطق امام جعفر الصادق و نسبت او به پدرش العارف الکامل والعالم الماهرامام محمد الباقر و نسبت او به پدرش سلطان الکاملین امام زین العابدین و نسبت او به پدرش مظهر تجلیات الملک المجید امام حسین الشهید و نسبت او به پدرش امام الهدی علی المرتضی و نسبت او به خاتم الانبیاء ، خیرالوریٰ ، محمد المصطفیٰ صلواة لله و سلامه علیه وعلیهم اجمعین ـ شرح سلسله که حبل الله المتین و عروة الوثقیٰ دین عبارت ازان بدین کیفیت است که ثبت افتاد ـ

ای عزیزا بدانکه هر صاحب دولتی که بمدد عنایت ازلی درظل ظلیل همایٔ همت مرشد کاملی از اکابر اولیاء متوطن و ثابت قدم شود و سلوک برقاعده کند مکاشفات و مشاهدات و معاینات و تجلیات آثار و افعال وذات وصفات وصول یابد و ذکر زبانی و نفسی و قلبی و سری و روحي وخفی و غیب الغیوب حاصل کند ـ

اما ذکر زبانی باتلقین درست و شرائط تمام که اصل آن سه بود: اول آنکه در سلسلهٔ مشایخ درآمده باشد و (دوم آنکه) تلقین یافته و (سوم آنکه) قواعد و شرائط ذکر را داند(٩)

وآنکه درین سلسله نیست محرم نیست

مبنی براین معنی تعداد شرائط ذکر نگردد(١٠)

اما ذکر قلبی چنانچه مضغهٔ صنوبری که تو آن را دل میخوانی باصوتی محسوس از موضع خود ذکر گوید و هر گوشی تواند شنید از ابرار و اشرار وغیرهم وآن صوت بی واسطهٔ حلقوم و فم ولسان باشد ـ

اما ذکر سری هم بدین نوع که در ذکر قلب گفته شد مگر آنکه صوت آن الطف باشد ـ روحی و خفی هم برهمین طور بود در اصوات از یک دیگر ممتاز باشند در جمیع اطوار سبعه ـ وذکر نفسی ازیمین بود در اکثر حال ـ

اما غیب الغیوب چون درویش آن جا رسد مجال ذکر نبود (۱۱) که بی تراخی مستغرق وفانی شود واین اذکار برین منوال بی زیادت و نقصان وتاویل (موافق) حال سالک شود و در معرفت الله و حقایق توحید و اسرار ذات وصفات علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین او را حاصل گردد ـ

اما علم الیقین چنانچه کتب تصوف (را) نزد مشایخ بگذراند ـ

واما عین الیقین آنکه در خواب و غیبت و صحو از روحانیت انبیاء یااولیاء حقایق شنود یا براو وارد شود یا الهام رسد یا خطاب یا محل الطف ـ ازین جمیع بود که ذکر کرده شد در احانین تجلیات یا در تحقیق آن ـ معلوم صاحب وقت شود چیزی از حقایق اسماء وصفات ـ وعین الیقین عبارت ازین حالات بود و در اکثر اوقات از خواص تجلی علمی این معنی دست دهد ـ

اما حق الیقین آنکه مقربان بارگاه عنایت در عالم لاهوت و هویت غیب فنافی الله یابند ـ دران وقت جمیع صفات در عین ذات مضمحل یابندآن جا نه علم باشد نه عین و چون ازین حال تنزل فرمایند بقا بالله بابند و یقینی درباطن خود مشاهده کنند از احوال گذشته والذوق لصاحبه ـ این معنی را حق الیقین نامند ـ

چون سعیدی از محظوظان جذبات عنایت بدین مقامات و مراتب و حالات مکرم گردد در صحبت مرشد کامل ، از حضرت حکیم و علیم اشارت رسد شیخ را که این درویش را که بدین مقامات رسید او را اجازت ارشاد گوئی تابحکم فاستقم کما امرتُ (۱۲) ومن تاب معک (۱۳) استقامت ورزد و فرماید بموجب توقیع همایون واعتصموا بحبل الله جمیعاً (۱٤) وان الذین یبایعونک انمایبابعون الله (۱۵) اخذ بیعت کند ـ و طالبان صادق و عارفان محقق (را) باشارت باایهاالذین امنوا توبوا الی الله توبة نصوحاً (۱٦) توبه فرماید ـ وهر مؤقنی را به بشارت (۱۷) والذین جاهدوافینا لنهدینهم سبلنا (۱۸) مجاهدات وریاضات فرماید ـ وسالکان قابل رابموجب خطاب مستطاب یاایهاالذین امنوا اذکروا الله

ذکراً کثیراً (۱۹) تلقین ذکر گوید ـ مستعدان طریقت را به رجای وعدهٔ من اخلص الله اربعین صباحاظهرت بنابیع الحکمة من قلبه علی لسانه (۲۰) اربعین عزلت و خلوت فرماید ـ سایران و طایران و مقیمان و مسافر را چون اشارت رسد به اجازت گفتن ارشاد و اخذ بیعت مرید (سرفراز کند) ـ

شیخ کامل رامیباید که به یک اشارت اکتفا نکند و چون اشارت تکرار یابد بدین نهج مرید را اجازت گوید واین کامل مکمل چون جمیع نسبت خود به کاملی و مکمّلی که شیخ او است درست کرده باشد ـ نسبت خرقه و بیعت و خدمت و عزلت و خلوت و صحبت و تعبیر واقعات و مراتب تجلیات اجناس انوارات و امتیاز میان عوالم و حضرات خمسه ـ این نسبت بدین طریق بحضرت مرتضوی و ازو بحضرت بزرگوار مصطفوی صلوات الله وسلامه علیه مسلسل گردد چنانچه ذکر کرده شد ـ شیخ بدین نوع سلسله واین طور سلوک وثوقی و اعتمادی را شاید که در وی زلل و خلل و غلط واقع نشود و اگر سلوک و صحبت سلسله ازین طور تجاوز کند و بدین شرائط مزین نبود ، امکان نقصان باشد ـ حضرت حق جمیع طالبان و متعطشان زلال وصال را بسرچشمهٔ ولایت کامل مکمل برساناد و از صحبت غولان ملک صورت و مضلان هادی صفت محفوظ و مأمون دارد بحق خاتم الانبیاء و کمل اولیائه ـ

* * *

توضیحات:

۱ ـ در نسخهٔ دانشگاه 'در کون و عالم فساد' آمده است ـ

۲ ـ انان که در وصول باما سعی مینهایند بدرستیکه ماایشان را براه هدایت می کنیم (سوره عنکبوت ۶۹)

۳ ـ بمیرید پیش از آنکه بمیرید ـ این حدیث در کتب صوفیه دیده میشود ـ بنگرید: الاصول العشره ص ۳۷ چاپ تهران ـ

۴ ـ متخلق شوید به اخلاق خداوند ـ حدیث نبوی است که در اکثر کتب صوفیه می

خوانیم ـ

۵ ـ خبر مانند معاینه نیست (از اقوال حکمت) ـ

٦ ـ برنابینایان جرمی نیست (زیرا که ایشان از دیدن اشیاء معذوراند ـ (سوره نور ٦۱) ـ

۷ ـ نسخهٔ دانشگاه از 'که زاد وراحله' تا اینجا ندارد ـ

۸ ـ به ریسمان خدا چنگ بزنید باقوت و جمعیت خویش (سورهٔ آل عمران ۱۰۳) ـ

۹ ـ در نسخه نگارنده 'تعداد شرائط نگردد' آمده است ـ

۱۰ ـ نسخد دانشگاه از 'مبنی' تا اینجا ندارد ـ

۱۱ ـ در نسخهٔ دانشگاه 'مجال دیگر نبود' آمده است ـ

۱۲ ـ پائی استوار دارید برامری که (ترا) أمر کرده ایم (سورهٔ هود ۱۱۲) ـ

۱۳ ـ هر که توبه کرد باتو باشد ـ

١٤ ـ بنگرید به حواشی شماره ١٦ ـ

۱۵ ـ ایشان (مومنان) بردست شما بیعت نمیکنند بلکه اینسان بیعت حداوند میکنند ـ (سورهٔ فتح ۱۰) ـ

۱٦ ـ ای گروه مومنان توبه کنید بطرف خداوند توبهٔ با احلاص ویقین (سورهٔ تحریم ۸) ـ

۱۷ ـ نسخهٔ دانشگاه این عبارات را ندارد ـ

۱۸ ـ برای ترجمه بنگرید به حواشی شماره ۱۰ ـ

۱۹ ـ ای گروه مومنان ذکر کثیر کنید مر خداوند را (سوره احزاب ٤۲) ـ

۲۰ ـ سید محمد نور بخش ترجمهٔ این حدیث در کتاب خود نجم الهدی چنین نوسه.

سرور آفاق فرمود این چنس
هر که باجان آفرید یک اربعین
ورزد اخلاص آن کریم کردگار
چشمهای علم و حکمت بسیار
برزبانش جاری از دل میکند
یعنی از نقصانش کامل میکند

(نجم الهدی سید محمد نور بخش چاپ بمبئ ۱۳۲۹ه)

* * *

ن ۰ مایل هروی ـ محمد رضا اظهری
بنیاد پژوهشهای اسلامی ـ مشهد

گُمنامی بِنام در تاریخِ شعرِ فارسی

چون زچپ می نگرم محنت و از راست بلاست
خنک آن راکه ندانست یمین را ز شمال
بی شک از فضل و هنر اهل جهان بر نخورند
چون ز دانش ننشاندند درین عهد نهال
جگری دارم از انواع حوادث پُرخون
دیده ای دارم از خونِ جگر مالا مال

ابیات مذکور ـــــ که مضمونِ دردناکِ آن بارها در تاریخ فرهنگ مابه صورتهای گونه گون عنوان شده ـــــ از شاعری است توانا و سخنوری آشنا به رموز شعر و ادب درزبان و ادبیات فارسی ، که باوجودِ توانایی او در قلمرو ادب فارسی ، و باوجودِ آن که او را دیوانی است مشتمل بر قصایدی سَخته و غزلیاتی پُخته ورباعیاتی ارزنده ، ولیکن در تاریخ فرهنگ ما سخت گمنام مانده ، ونه تنها در تذکره های عصری از او نامی نیامده بلکه محققاز روزگارِ ما نیز او را نادیده گرفته اند و در تاریخهایی که پیرامن ادبیات فارسو پرداخته اند حتّی اشاره ای هم به او نکرده اند ـ[۱]

این شاعرِ گمنام مَلِک محمود است فرزند ملک جلال الدین مظفر که ؛ صورتهای '' ملک اعظم''' ، '' امیر ملک محمود ''[۲] و '' ملک محم شاه ''[۳] درجای جای دیوان شعر او و وقفنامهٔ رشیدالدین فضل الله وزیر د ...ی شود ـ

مردانِ این خانواده گویا از مَلِکانِ آذربایجان درسدهٔ هفتم هجری بوده اند ؛ زیرا سه نفر از آنان این صفت را جزء نام خود دارند ـ از دو نفرشان در عبارات مذکور یاد شد ، سومین نفرِ این خانواده ملک ابوالفتح مسعود برادر ملک محمود شاعر است ـ

اصطلاح '' ملک '' در تاریخ زبان فارسی به معنی حاکم محلی و حاکمی که در تحتِ تبعیّتِ سلطان بوده بکار رفته است(٤) ولی کاربردِ آن در نگاشته های تاریخی و ادبی زبان فارسی خالی از تشتّت و پراکندگی نیست؛ زیرا همچنان که خواهیم گفت ، همین شاعرِ موردِ بحثِ ما از پدرش ـــــ یعنی ملک جلال الدین مظفر ـــــ به گونه ای یاد کرده که '' ملک '' را به مفهوم '' شاه '' برمی گرفته است ـ

به هرگونه ، این خاندان از زمرهٔ ملکانِ تبریز در قرن هفتم بوده اند که سوای مکنت و مال و منالی که در قریهٔ زَنُوز و حواشی آن دارا بوده اند در محدودهٔ ملک خود حاکمیت گونه ای نیز داشته اند ـ ولی آن چنان که از برخی از قصایدِ شاعرِ موردِ بحث ما بر می آید پدرِ او در آن خطّه سلطنت گونه ای داشته است ، مگر آن که شاعر باتوجّه به ضرورت شعری کلمهٔ '' شاه '' را معادل '' ملک '' گرفته باشد ـ ونیز محتمل است که کاتبِ نسخه عنوانِ قصیدهٔ موردِ نظر را بسهو درج کرده باشد ؛ زیرا قصیدهٔ مزبور که در ذیل به آن توجّه خواهیم داد چنین می نمایاند که پدرِ او پادشاهِ خطّه ای دراز دامن و پهناور بوده است در حالی که در هیچ یک از اسناد و منابع تاریخی عصری و نزدیک به روزگارِ این خاندان از چنین سلسله ای و پادشاهی یاد نشده است ـ به قصیدهٔ مزبور ـــــ که نخستین قصیدهٔ نسخهٔ موجود از دیوان ملک محمود نیز هست ـــــ توجّه بفرمایید :

اگـــر نقـــاب زروی چو ماه بگـــشـــایی
زعـــکس روی ، چمـــن رابـــه گل بیارایی

دهـــان تنـــگِ تو انـــدر نظر نمـــی آید
ندانـــم ار لب شیرین به خنـــده بگـــشـــایی
دلم چو زلـــف ترا برُخ تو شیفـــتـــه دید
ز دســـت رفـــت و برآورد سر به شیدایی
من آن نیم که دمـــی بی تو صبردانـــم کرد
بیا و باز رهـــانـــم زنـــاشـــکـــیبـــایی
همیشـــه باشـــدم انـــدر فراق ، عزم عتـــاب
محـــال نطق نمانـــد چو روی بنـــمایی
اگـــر جفـــاکـــنـــی از مهـــر کم نخـــواهـــم کرد
ولی چولـــطف کنـــی دلـــبری بیفـــزایی
امـــیدوار بدانـــم که تازه کردی عهـــد
ولی چه سود که می بنـــدی و نمـــی پایی
دلا بگـــو که چرایی چوزلـــف دلـــبـــنـــدان
همـــیشـــه شیفـــتـــه و تیره حال وســـودایی
جهـــان زمـــعـــدلت شاه ایمـــن است ازجـــور
چراســـت برتـــو جفـــای بُتـــانِ یغـــمایی
خدایگـــان جهـــان ، خســـرو زمین [و] زمـــان
که عاجـــز اســـت زمـــدحش زبـــانِ گویایی
درآن میانـــه که لاف از هنـــرزنـــنـــد شهـــان
تویی که گوی زاقـــرانِ خویش بربـــایی
خرد زبســـتـــی خود درنـــمـــی توانـــد یافـــت
مقـــام قدرِ بلنـــدِ ترا ز والایی
به پیش فضـــل و سخـــای تو چون توان برگفت
حدیثِ صاحـــبِ عبّـــاد و حاتـــم طائـــی

جهـــان سراســـر بر خدمتت چو عرضـــه کننـد
هنــوز دامــنِ همّــت بدان نیالایی
درآن میان که عنــاصــر بیکـدگــر پیوست
نبــود غیرِ وجــود تو علّت غایی
چنــان که نورمــه از [نــور] آفــتــاب بُوَد
خرد زنــورِ جبــین * تو یافــت بینــایی
هنــوز گنــدِ حســد آید از تنِ خصــمــت
هزار بار به مشــکش اگــر بینــدایی
ضمــیر روشــنِ پاک توآن خدا صفت است
که ساخــت کارِ جهــان بی مدد به تنهــایی
مدام دولــت و اقــبــال خواهــدَت بودن
گمان مبرکــه ترا دولــتــســت هرجــایی
خدانگــانــا دارم شــکــایــی بــســو
هم از عنــایت تو هم زچــرخِ مینــایی
زاقــتــضــای زمــان خاکســار گشت هنــر
اگــرچــه داشــت ز اوّل مقــام بالایی
خوش آنــک علم نیامــوخت وهنــر نشنــاخت
از آن جهت که مُســاویست جهــل ودانــایی
اگــر به فضــل زاقــرانِ خویش ممتــازم
سزد که بخــشــیمَ و بر دلم ببــخــشــایی
اگــرنــه لایقِ این حضــرتم بگــو که فلان!
برو که خدمــت درگــاه رانــمــی شایی
وگــر بفــضــل وهــنــربــیش ازین نمــی ارزم
ترا سعــادت باد و مرا شکــیبــایی

* اصل : ضمین به معنی ضامن

نه جای شکـــوه بُود چون که من توانم زیست
به هرچـــه حکم کنی آن ، چنـــان که فرمـــایی
دراز گشـــت حدیث و دلا همان بهـــتر
که هم به عادتِ خود برســـرِدعـــا آیی
به کامـــرانـــی و عمـــرِ دراز وصـــحّـــتِ تن
همـــت * سعـــادت باد و هَمـــت * توانـــایی

...مداری که در مورد سهو کاتب که پیرامونِ عنوان این قصیده مطرح
کردیم با توجه به دیگر قصاید شاعر صائب نیست ؛ زیرا در ضمنِ قصیده ای
دیگر که باعنوان '' وله ایضاً فی تشکی من حوادث الزمان '' در دیوانش آمده
بارهم از پدرش ـــــ یعنی جلال الدین مظفر ـــــ بصراحت با عنوان '' شاه ''
یادی می کند به این قرار :

ایا شهی که به جود و سخـا و بخشش و عدل
گذشـــت قدر تو از رتـــبـــت سلیمانـــی
زبـــیم حمـــلهٔ تو دشـــمـــنـــت به روز نبرد
شعـــار ساخـــتـــه سرگـــشـــتـــگی و حیرانـــی
چنـــان به عدل تو آبـــاد گشت مُلکِ جهـــان
که نیســـت جز وطـــنِ دشـــمـــن تو ویرانـــی
توآن کریمـــی که امـــروز درزمـــانـــه قویست
به یُمـــنِ دولـــت تو بازوی مســـلمانـــی
ضمـــیرِ پاک تو معـــلوم کرده است هر آنـــچ
که در خزاینِ غیب اســـت سرّپـــنـــهـــانـــی
شهـــا زقـــصّـــهٔ من بنـــده رمـــزکی برخـــوان
که تو رمـــوز فلک حل کنـــی به آســـانـــی

* همت ـ همه ترا

همچنان که می بینیم شاعر از دستگاه و دولت شاهی پدرش سخن داشته است در حالی که اسناد و مدارک تاریخی دربارهٔ این دستگاهِ پادشاهی هیچ نکته ای بدست نمی دهد ـ این احتمال وجود دارد که در سدهٔ هفتم واوایل قرن هشتم هجری در گوشه و کنار ایران محتشمانی بوده اند که در حدود و ثغور مُلکشان به نام '' شاه '' خوانده می شده اند ـ عبارات رشید الدین فضل الله وزیر نیز بطور ضمنی همین نکته را منجّز و مبیّن می دارد ، به طوری که پس از فوتِ ملک جلال الدین مظفر فرزندانِ او پاره ای از ملک پدر را به رشیدالدین وزیر فروخته اند و پس از آن در محدودهٔ کوچکتر وباعنوانِ '' مَلِک '' نامیده شده اند ـ چنانچه در وقفنامهٔ رُبع رشیدی می خوانیم : قصبهٔ زنوز از قرای ناحیه مَرند از بلادِ آذربایجان از توابع مدینهٔ تبریز بحقّ النصف ۰۰۰ از انتقالِ مَلِک محمود شاه و برادران او به این ضَعیفِ واقف منتقل شده واین حصه را این ضعیف واقف خریده ووقف کرده ' ـ(۵)

به هرگونه ، همچنان که گفتیم از ملک محمود و ترجمهٔ حالِ او در آثارِ عصری و متـأخّر و معاصر اطلاعاتی درخورِ دیده نمی شود ـ فقط حمدالله مستـوفی از او بایک عبارت یاد کرده و گفته است که : '' وی پسر ملک مظفرالدین بود و از اکابر جهان و اَشعاری خوب دارد ''(۶) ـ پس از مستوفی ، امین احمد رازی به نقل از '' تاریخ گزیده '' باختصار عبارات مزبور را دربارهٔ ملک محمود آورده است ـ(۷)در دیگر منابع و اسناد تاریخی و ادبی از شاعر مورد نظر یاد نشده و معاصران ما نیز در تاریخهای ادبی خود از او یاد نکرده انـد در حالی که می توان نامـبرده را ــــ آن چنان که دیوانِ اشعارِ او می نمایاند ــــ یکی از قصیده گویان و غزل سرایان مسلَّم در قلمروِ شعر فارسی بشمار آورد ـ

از دیوانِ شعر ملک محمود تاکنون هیچ نسخه ای شناسانیده نشده ، آنچه به نام '' دیوان محمـود '' در فهـرستهای نُسَخِ خطی آمده جز دیوان ملک

محمود تبریزی است ـ چنانچه استاد احمد منزوی از دیوان محمود ـــــ نسخهٔ مضبوط در کتابخانهٔ ملی ملک شمارهٔ ۵۳۹۶ ـــــ یاد کرده اند[۸] که نسخهٔ مزبور غیر از دیوان محمود تبریزی است؛ زیرا همچنان که در سر آغازِ نسخهٔ ملک آمده ، نسخهٔ مذکور مجموعه ای است از غزل به نام '' محمود نامه ''* که گوینده درطی غزلها از عشق محمود و ایاز سخن داشته و بااین غزل شروع کرده است :

ای داغ بردل از غمِ خال تو لالـه را
شرمنـده ساخت آهـوی چشمت غزالـه را ...
آزاد کیَ کنـد دلِ محـمـود را ایاز
نیکـو کنـد مطالـعـه گر این قبـالـه را

نسخهٔ کتابخانهٔ عمومی پنجاب نیز ـــــ که آقای منظور احسن عباسی به نام '' دیوان محمود '' خوانده اند[۹] ـــــ همین '' محمود نامه '' است ـ

اما خوشبختانه از دیوان اشعار محمود تبریزی نسخه ای مانده است وآن نسخه ای است که در تملّکِ آقای عبدالحسین سررشته دارِطبسی می باشد ، این نسخه که توسط عبدالعلی نامی به خط نستعلیقِ شکسته در سدهٔ سیزدهم کتـابت شده یگـانه نسخهٔ شناخته شده و موجود از دیوانِ شاعر موردِ بحث ماست که بر اساسِ نسخهٔ اصل استنساخ گردیده ، چنانچه ترقیمهٔ کاتب مؤیّد اصیل بودن آن می باشد به این قرار : '' تمَّ دیوان اشعار مخدومی وابن عمّ والدی والصاحب السعید طاب ثراه ظهر یوم الاثنین الخامس من ربیع الآخر السنـة احدی و عشرین و سبعمائة من الهجرة النبویة علی یدی العبد الاصغر محمد بن مسعود بن المظفر اصلح الله شأنه '' ـ

کاتب مزبور ـــــ یعنی محمد بن مسعود بن المظفر ـــــ برادر زادهٔ ملک محمـود تبریزی است و آن چنـان که در مقدمـهٔ دیوان ـــــ که به خامـ

* محمود نامه را مولانا محمد محمود لاهوری بسال ۹۸۲هـ سروده است ـ

اوست ـــــ آمده جامع اشعارِ شاعرِ موردِ بحث نیزهمومی باشد که در سال ۷۱۷ھ۰ق به فراهم آوردن مجموعۂ اشعارِ عمویش دست یازیده و در ۷۲۱ھ۰ق قصاید ، غزلیات و رباعیات ملک محمود را نویسانیده و به پدرش ـــــ یعنی ابوالفتح مسعود ـــــ تقدیم داشته است ـ

جامع دیوان ملک محمود در مقدمۂ خود اطلاعاتی ارزنده در خصوص روزگار شاعر ، مقدار و شهرتِ اشعار او گنجانیده که به جهت پیوندِ نزدیک خانوادگی میان او و ملک محمود می توان نکته های مذکور را از اطلاعات ثقه و معتبر دربارۂ شاعر مورد نظر بشمار آورد ـ

نامبرده از ملک محمود باالقابی همچون '' ملک معظم صاحب اعظم ، سلالتی الوزراء والأکابر ، مستحقّ المناصب بالا ستحقاق ـــ مجد الدّولة والملّة والـدین جلال الاسـلام والمسلمین '' یاد کرده و گفتـه است که او '' کریم الاخلاق و طیب الاعراق '' بوده و درنیمۂ دوم ازسدۂ هفتم هجری می زیسته و در عنفوانِ جوانی در روز بیست و پنجم رجب از سال ٦٩٦ ھ۰ق در گذشته است ـ

نیز از همین مقدمۂ جامع برمی آید که ملک محمود اشعارش را جمع نکرده بوده ، ولی سروده هایش درمیانِ دانایانِ روزگار شهرت داشته ، تاآن که پس از در گذشتِ او برادر زاده اش به جستجوی اشعارِ او پرداخته و در مدتِ چهار سال آن مقدار از دُرَرِ یتیم را که از آن بحرِ ذخّار پیدا شده بوده باهم آورده است ـ

این نکته محقّق می دارد که دیوانِ موجود از اشعار ملک محمود متضمّنِ همۂ سروده های شاعرِ موردِ بحث نیست و فقط بر مقداری از قصاید ، غزلیات و ربـاعیاتی که در نزد دوستـان شاعر و یا دردست دانایان روزگار او بوده اشتمال دارد ـ

باری ، به استناد گفتار جامع دیوان و نیز به استناد سروده های شاعر می

توان مؤکّد کرد که ملک محمود از شاعرانِ مشهور و بنام روزگارش بوده ، ولی به علّتِ عدمِ وجود نُسخی از دیوان اشعارش در دسترسِ تذکره نویسان نام و نشان او رفته رفته به فراموشی سپرده شده و به عنوان شاعری از شاعرانِ سده هفتم هجری شهرت نیافته است -

به هر تقدیر ، از فحوای کلام ملک محمود می توان به حدود آگاهی و دانش او پی بُرد ، در قصاید او اشاراتی فراوان در خصوص علوم معقول و منقول دیده می شود - چنانچه قصیدهٔ زیرکه در شکایت از روزگارش سروده است :

آدمی درهمه وقتی نبُوَد بریک حال
وقت باشد که بگیرد زخودش نیز ملال
عرصهٔ مُلک بپرداخته اند از راحت
وانکه گوید که مرا هست خیالی است خیال
اندرین عهد هرآن کس که زند لاف از امن
مشنَو دعوی او زانکه محال است محال
هیچ شادی متصوّر به جهان بی غم نیست
شب هجران بُوَد اندر عقب روز وصال
بی شک اندر پی آن آفتِ نقصان باشد
برمرادِ دل اگر کاررسیدت به کمال
چون زچپ می نگرم محنت ، واز راست بلاست
خُنُک آن را که ندانست یمین را ز شمال
زحل ارچند که تیرِ فلکِ هفتم شد
همه وقتی نظرش نحس گرفتند به فال
نیست مریخ ز آشوب زمانی خالی
روز و شب باشد درفتنه و غوغاوقتال

جِرم خورشید که سلطانِ فلک خوانندش
نیست او نیز درین مملکت ایمن ز زوال
زُهره مشهور به لهو است ولیکن بعذاب
گه زبر تیغ و قرانست وگه از استقبال
تیر هرچند که مستوفی دیوان قضاست
زاحتراقست همه سال ، پریشان احوال
ماه چون بَدر شود گرچه جهان آرایست
در پَیَش رنجِ محاقست و نزاری هلال
می رود در کف هرخار و خسی سرگردان
هرکه دارد زلطافت صفتِ آبِ زُلال
می دهد عمر چو زلفِ خوش خوبان برباد
هر که گوید سخن از عارض وزلف و خط و خال
ازپی عیش در ایّام ، مجالی جستن
خوش بُوَد لیک گر از عمر بیابند مجال
تکیه بر آب روان می کند از غایت جهل
هرکه او غرّه به جاهست و جوانی و به مال
مال کز وی نرسانند به مردی چیزی
خواه جوهر شمر و خواه زر و خواه سفال
چه دهم شرح جفاهای زمانی که در او
هست بدبخت هرآن کس که بُوَد خوب خصال
هر خری را که درم باشد مُقُبِل خوانند
خودنمی داند تاگرد کِه گردد اقبال
رفت آن عهد که بود اهلِ هنر را معراج
چون تواند که پَرَد مرغِ بُریده پر و بال

بی شک از فضل و هنر اهل جهان بر نخورند
چون ز دانش ننشاندند درین عهد نهال
جگری دارم از انواع حوادث برخون
دیده [ای] دارم از خون جگر مالا مال
نه که چون هست مرا ملک قناعت سهل است
کی پریشان بُوَدَم کار واگر شیفته حال
چون چنین می دهدم دست چه باک است مرا
که [illegible] به جهان یرلیغ و پایزه * و آل

از یک قطعهٔ او بر می آید که با اشعارِ شاعران پیش از خود آشنا بوده و بانظر منتقدانه به سروده ها و دیوانهای آنان می نگریسته ، چنانچه دیوانِ اشعار کمال الدین اصفهانی (م ۶۳۵ھ ۰ق) راچنین وصف و نقد کرده است :

دیوان کمال اصفهانی
دیدیم بهشت جاودانی است
در وی شده جمله آشکارا
هرچیز که عقل را نهانی است
بی‌شک همه گونه گون ریاحین
انصاف که تازه گلستانی است
ازبس بدو نیک شعر دروی
مردم گمان که خود جهانی است

همچنان از غزلی از غزلیات ملک محمود برمی آید که بابعضی از شاعران معاصر خود مصاحبت و معاشرت داشته و شعر آنان را جوابی شاعرانه می داده است ، چنانچه در جایی از دیوان او آمده است که مولانا جلال الدین عتیقی ـــــ شاعر سدهٔ هفتم و هشتم هجری[۱۰] ـــــ این دو بیت از غزلی را

* معنی فرمان و حکم ـ " هلاکو خان اورا پایزه و یرلیغ داد "
(جامع التواریخ رشیدی) بنقل از لغت نامهٔ دهخدا ، ماده " یرلیغ " ـ

سرود :

غم تو درمیان جان من است
نام تو برسرِ زبان من است
خواب را جز به خواب نتوان دید
تاغم عشق پاسبان من است

وملک محمود در تکمیل همان غزل با نامبرده مشارکت کرد و این بیت را گفت :

گوهر از لطف آن نمی نازد
تاکه نام تو دردهان من است

همچنان که در گذشته متذکر شدیم نسخهٔ موجود از دیوانِ محمود تبریزی حاوی پاره ای از قصاید ، غزلیات ، مقطعات و رباعیات اوست ـ از چندین قصیدهٔ مندرج او دراین نسخه چنین استنباط می شود که شاعر ما درپی مدیحه سرایی نبوده وجز ستایش گونه ای که دریکی دو قصیده از پدرش ـــ ملک مظفر تبریزی ـــ و برادرش ـــ ابوالفتح مسعود تبریزی ـــ کرده در بیشترینهٔ قصایدش از نابسامانیها و رفتارِ درشتناک روزگار و اهلِ روزگارش سخن گفته است ـ بنابراین قصایدِ او از نظرِ ادبیات تخیّلی وعاطفی ، ونیز به لحاظِ فواید اجتماعی از جملهٔ قصاید ماندنی و خواندنی در زبان فارسی تواند بود ـ به این قصیدهٔ توجّه بفرمایید :

مرا دلیست که از غایت پریشانی
نهاد روی چوکار جهان به ویرانی
شود زسوزِ دل من همه جهان پُردرد
اگر بگویم باخلق رازِ پنهانی
به عمرِ خویش چو آزار کس نجست دلم
نگویی از چه به آزار گشت ارزانی

درین زمانه به هرکس که بنگری بینی
میانِ ناصیه اش وصمت پریشانی
ازین میانه هر آنکو حدیث گوید از امن
بُرون بَرَد سخنش را خرد به نادانی
ز روزگار ثبات ودوام امید مدار
مباش غرّه بدین پنج روزهٔ فانی
که چون مشعبد هر لحظه می نماید روی
به صورتِ دگر این عنصر هیولانی
مرازصورت اگر هست بهره ای چه خلل
که اعتبار ندارد جهان جسمانی
چگونه زیستمی باهزار محنت و رنج
گرَم نبودی صدگونه عیش روحانی
درین زمانه که یکبارگی زظلمتِ جهل
فضای عالم، تاریک گشت و ظلمانی
چگونه بردی هرگز کسی به پایان ره
اگر زعلم نبودی دلیل نورانی
فتاده ام به زمانی که هیچ کار درُو
نمی شود متمشّر مگر به پیشانی
به هرچه دست زدم درجهان زشغل وعمل
نبود حاصل کارَم بجز پشیمانی
جهانِ دون را کی باشد آن مکانت و قدر
که بهرِ نیک وبدش نفس را برنجانی
به هیچگونه بکار جهانِ مشو مشغول
که حاصلش همه سرگشتگی است و حیرانی

نه خود ، که عالمِ خَلقی بدان نمی ارزد
که در تعجّب کارش سری بجنبانی
نهاده اند چنین درازل یکی بنیاد
جهان دون را بر بی سری وسامانی
وفامدار زابنای روزگار طمع
که هرگز آن نَبَد * اندر نهادِ انسانی
فتاده ام به گروهی که پیشِ ایشان جهل
مقدّمست بسی برعلومِ برهانی
زفضل ، اهلِ هنر ، زان همی کنند عذاب
که مرغ باشد از آوازِ خوب زندانی
چو در صحیفهٔ حالم نگه کنی اینها
که شرح دادم خود نانوشته بر خوانی
اَیاشهی که به جود و سخا و بخشش و عدل
گذشت قدرِ تو از رتبتِ سلیمانی
زبیم حملهٔ تو دشمنَت به روزِ نبرد
شعار ساخته سرگشتگی و حیرانی
چنان به عدلِ تو آباد گشت مُلکِ جهان
که نیست جز وطن دشمن تو ویرانی
تو آن کریمی کامروز درزمانه قویست
به یُمن دولت تو بازوی مسلمانی
ضمیرِ پاک تو معلوم کرده است هر آنچ
که در خزاینِ غیب است سرّ پنهانی
شها زقصّهٔ من بنده رمزکی برخوان
که تو رموز فلک حل کنی به آسانی

* نَبَد : تخفیف به ضرورت شعری است از نَبُوَد ـ

نه من غلط شده ام در نمـودنِ احـوال
چه حاجت است به گفتن که خود تو می دانی
به اسمِ تضمین یک بیت شایدای '' محمود ''
اگـر ز شعـرِ ظهـیرِ دبـیر بر خوانـی
گشـاده اسـت مُرادِ تو درجـهـان تاگـاه
به لطف بدهی ، وگـاهی به عنف بستـانی
توکـام ران و زر وملک بخش و هیچ مبـاد
که ره بَرَد سوی انـعـام تو پشـیمانـی

از قصاید محمود تبریزی یاد کردیم وسه نمونهٔ آن را به نقل از نسخهٔ خطّی دیوان او آوردیم ، غزلیات شاعرِموردِ نظر نیز قابل ذکر است ، زیرا بیشترینه غزلهای اوکه عاشقانه می نماید با توجّه به بیان شیوا ورسای شاعر ، می توان آنها را از نمونه های خوب غزل درسدهٔ هفتم هجری بشمار آورد ـ به سه نمونه از غزلهای او توجه بفرمایید :

اگـر دردِ دلِ ریشـم بدانـی
مرا زین بیش در هجـران نهانـی
وگـر چون من به روزآری شبـی را
غم وانـدوه و دردم را بدانـی
چه سود از وصـلِ لعـلِ جان فزایت
کنـون چون درسـرت کردم جوانـی
نیاری یاد ازین بیدل زمـانـی
چه سنـگـین دل بُتِ نامـهـربـانـی
غلط گفـتم که گر وصلت دهـد دست
زسـر گیریم عمـر و کامـرانـی
الا ای بادِ سنـگـین دل به کویش
اگـرافـتـد مجـالـت ناگـهـانـی

چه باشد گر زمانی آتشِ دل
به آبِ وصلِ جان بخشت نشانی
دلِ ریش مرا از دست هجران
زمانی گرتوانی وا رهانی
گرامی دارمت چون مردم چشم
که نورِ دیده و آرامِ جانی
زلعلت قانعم جانا به بوسی
که افزونتر نباشد زین گرانی

* * *

باز دل جان می دهد بربوی او
باز شیدا گشته ام بی روی او
باز بر خاکِ درش مسکین دلم
همنشین شد باسگانِ کوی او
پیرِ فطرت آنکه عقلش خواندمی
باز گمره گشت در گیسوی او
باز محرابِ دلِ شوریده ام
نیست جز طاقِ خم ابروی او
گرچه محرومم زوصلِ عارضش
لیک دلشادم به گفت و گوی او
کیَ بُوَد کآرد صبا بویی به من
از شکنجِ زلفِ عنبر بوی او
جان فدای باد کو هرصبحدم
می برد از من پیامی سوی او

* * *

ای پرتوِ خورشید ومه ، عکسی زنورِ روی تو
وای آفتِ صاحب دلان طاقِ خمِ ابروی تو
ازرخ برافکن زلف راتا دل به نورِ عارضت
باشد که آرد ره برون از ظلمتِ گیسوی تو
ای نور چشم بیدلان باری نظر کن سوی من
با اشکِ خونین بینیَم از درد آن بی روی تو*
بگذار یک شب یک دمَم تاباز گویم دردِ دل
برمن مگر رحم آورد آن غمزهٔ جادوی تو
بویی به صحرا بُرد باد ازبندِ زلفِ پرچمت
گل کرد پیراهن قبا ، زان بادِ خوش بر بوی تو
درچشم خونبارم کشم خاکی بجای توتیا
کیَ آورَد بادِ صبا گردی زخاکِ کوی تو
جانا زما ببریده ای ، بی مانشسته شاد دل
ما درغمت گردان به سر دایم به جست و جوی تو

* * *

اما رباعیات محمود تبریزی ـــــ آنچه که دراین نسخه آمده ـــــ ه
رباعی است ، همین تعدادِ معدود از رباعیهای او توانایی و تسلّط ا
برراباعی سرایی آشکار می کند ـ به طوری که ایماژها و تجربه های گذ
شاعرانهٔ شاعرِ ما بیشتر از غزلیاتش در رباعیاتِ او انعکاس دارد ـ چند ن
از رباعیات اورا ملاحظه بفرمایید :

تا از نظرم آن رُخِ چون لاله برفت
دل ازپی آن نگار، با ناله برفت

* کذا فی الاصل -

صد سال امیدِ وصلِ او داشت دلم
واکنون زدلم امیدِ صد ساله برفت

* * *

ای میل دل و دیده همیشه سویت
وی آفتِ عقل و دین رُخ دلجویت
چون سُرمه به دیده در کشم گرآرد
خاکِ قدمت، نسیم صبح از کویت

* * *

یارم چو کلاله برگل ولاله نهاد
جان نیز دلِ سوخته برناله نهاد
مسکین دلِ من امیدِ یک روزه نداشت
گویی به چه حرص این غم صد ساله نهاد

* * *

دلدار چومن هزار بیدل دارد
زان یادِمنِ سوخته خرمن نارد
هرگز نکند بلطف بامن نظری
ور زان که کند بخت بدم نگذارد

* * *

ای بادِ سحر پیامِ یارم پیش آر
بویی زخمِ زلفِ نگارم به من آر
وردسترَست نیست به بوی زلفش
خاکِ سرِکویِ غمگسارم به من آر

* * *

ای بادِ صبا به کوی آن سیم عذار
بگذر و گرت راه بود نزدِ نگار
فرصت طلب وچو خلوتش دریابی
آهسته بَدُو گوی فلان را یاد آر

* * *

ای دل پس ازین بی رخ او ناله مدار
خودرا زغمش همچودل لاله مدار
صدسال امیدِ وصلِ او داشته ای
بس کن پس ازین امیدِ صد ساله مدار

* * *

بگرفت دلم راهوسِ روی توباز
بسرگشته شدم گردِ سر کوی توباز
گفتم نکنم یادِ تولیکن زلفت
آورد مرا موی کشان سوی تو باز

* * *

دل درخمِ زلفِ یار دارد منزل
منزل به ازین خود به کجا یابد دل
حاصل زتو گفتم که وفادارد دل
دل خود بجز از غمت ندارد حاصل

* * *

نادیده اسیرِ عشقِ روی تو شدم
آشفتهٔ زلفِ مشکبوی توشدم

چون وصفِ رُخَت شنیدم ای مایهٔ عیش
با خودبی خود به جست وجوی توشدم

* * *

دل درغم و محنت تو افتاد زچشم
هرگز نفسی نبوده ام شاد ز چشم
عاشق شدنِ مراگنه نیست ز دل
چشمم به بلا فکند فریاد ز چشم

* * *

هرگز دلِ من نبود خشنود زچشم
صد محنت و درد بردل افزود زچشم
هم خون شدنِ دیده من بود زدل
هم ریختنِ خون دلم بود زچشم

* * *

ای نورِ دو دیده دلربایی کم کن
وزکُشتهٔ خویشتن جدایی کم کن
ای آفتِ جان وراحتِ دل آخِر
این جور و جفاو بی وفایی کم کن

* * *

ای پیشِ قدت سروِسهی پست شده
وزبادهٔ حُسن چشمِ تومست شده
هرگز گویی که عاشقی هست مرا
از پای درافتاده واز دست شده

* * *

تادور شدم از آن رُخِ چون لاله
ناسود دلم دمی ز درد و ناله
یک دم نرود مهرِ تو ازدل ، گر خود
دوری افتد میان ماصد ساله

* * *

درباغ جهان نیارمیدَست کسی
وزشاخ طرب گلی نچیده است کسی
بادوَرِ مَیَم خوشست هان ای ساقی
کز دَورِ جهان وفا ندیدَست کسی

* * *

هرچند که ندهد برِخویشم راهی
بادش بفداش هرکجا دلخواهی
رویش زسرِ لطف چوعکس اندازد
هرذرّه شود زمهرِ رویش ماهی

* * *

درپایانِ این گفتار ضمنِ تشکر و قدردانی از سعهٔ صدرِ آقای سررشته دار به خاطر آن که زیراکسی از یگانه نسخهٔ موجود از دیوان ملک محمود را در اختیارِنگارندگان این سطور گذاردند ، یاد آوری این نکته ضرورت دارد که بنابر نصّ سخنِ جامعِ دیوانِ ملک محمود ، این دیوان متضمن همهٔ سروده ها و اشعار شاعر نیست واگر روزی محققان آهنگِ تصحیح و تحقیق در پیرامونِ اشعارِ نامبرده را بکنند ، لازم می نماید که در جُنگها و بیاضهای شعر نیز فحص بلیغ بنمایند شاید که به ابیاتی از او دست یابند که جامع دیوان به آنها نرسیده است ـ

حواشی

۱ ـ فقط مرحوم سعید نفیسی اورا در زمرهٔ شاعران سدهٔ هشتم آورده و گفته است : اندکی از اشعارِ اوبه ما رسیده است (تاریخ نظم و نثر ۱/۲۲٤) ـ

۲ ـ این لقب دریگانه نسخهٔ موجود از دیوان او دیده می شود ـ

۳ ـ ر ـ ک : وقفنامه ربع رشیدی ، چاپ حروفی ، به اهتمام مجتبی مینوی وایرج افشار ، تهران ۱۳٥٦ ص ۲۷٤ ش [۱٦۸]

٤ـ ر ـ ک : محمد معین ، چهار مقاله ، تعلیقهٔ ص ۱۳۱ ، ونیز به قزوینی ، یادداشتها ۱۳۱/۷

٥ ـ پیشین ص۲۷٤ ش [۱٦۸] ـ

٦ ـ تاریخ گزیده ، به اهتمام عبدالحسین نوایی ، تهران ، ج ۲ ، ۱۳٦۲ ، ص ۷٥۲ ـ

۷ ـ هفت اقلیم ، طبع جواد فاضل ، ج ۳ ص ۲۳۰ ، نیز صبا در '' روز روشن '' به نقل از حمدالله مستوفی همین عبارت را دربارهٔ ملک محمود آورده است ـ

۸ ـ فهرست نسخه های خطی فارسی ، ج ۳ ص۲٥۱۷ ـ

۹ ـ رک : تفصیلی فهرست مخطوطات فارسیه ، پنجاب پبلک لائبریری ، لاهور ، ج ۱ ص ٥۱۰ ـ

۱۰ ـ آقای دکتر صفا ، عتیقی را صرفاً شاعر سدهٔ هشتم هجری دانسته اند ـ تاریخ ادبیات در ایران ۱۱۲٥/۳ ـ با توجّه به سالِ فوت ملک محمود ـ یعنی ٦۹٦ ـ ومشارکت اودرسرودن غزلی با جلال الدین عتیقی ، می توان گفت که عتیقی از شاعرانِ نیمهٔ دوم از سدهٔ هفتم و نیمهٔ اول از سدهٔ هشتم هجری است ـ نیز رک : فرائد غیاثی از یوسف اهل ، تصحیح حشمت مؤید ٤۳۳/۲ ـ

* * *

خانم دکتر قمر غفار
بخش مطالعات علوم اسلامی و ایرانشناسی
جامعهٔ ملیه اسلامیه ـ دهلی نو

'' حیرت نامهٔ سفراء ''

(یادداشتهای سفیر ایران در انگلستان)

غرض از نگارشِ این مقاله معرّفیِ کتابی بنام '' حیرت نامهٔ سفراء '' تألیف ابوالحسن شیرازی ابن میرزا محمد علی شیرازی ست که رویداد سفر مؤلف به انگلستان را در سال ١٢٢٤ھ بیان می کند ـ نسخه های خطّی این کتاب در کتابخانهٔ موزه بریتانیا (لندن) و کتابخانهٔ عمومی خدابخش پتنا (هند) موجوداست ـ بنده از نسخهٔ پتنا استفاده کرده ام که بشماره ٢٧١ در دفتر کتابخانه ثبت گردیده و در ١٤٥ برگ کتابت شده است ـ و تاآنجا که اطلاع دارم این کتاب چاپ نشده است ـ

روابطِ سیاسی ایران و انگلستان از آن وقت آغاز شد که ناپلئون قراردادِ تیل سیت را با شوروی بست و ایران از حمایت فرانسه مأیوس شد ـ انگلیس از فرصت استفاده کرد و سر هر فرد جونز را به سمت سفیر به ایران فرستاد ـ او با فتح علی شاه قاجار دربارهٔ کمک نظامی انگلیس مذاکراتی کرد و چون مشخص نبود که آیا کمک از طریق هند به ایران می رسد یا مستقیماً از لندن؟ برای حل این مسئله سرهر فرد جونز به فتح علی شاه پیشنهاد کرد که بایستی سفیری از ایران به لندن فرستاده شود ـ کارِسفارت بعهدهٔ میرزا ابوالحسن خان شیرازی گذاشته شد و مشار الیه بهمراهی جیمس موریه صاحبِ کتابِ

معروف '' حاجی بابا اصفهانی '' که منشی سفیر انگلیس بود ، عازمِ لندن شد ـ

مرزا ابوالحسن در۱۲۲٤ه/۱۸۰۹م از تهران تا لندن مسافرت کرد و در مسیر خود هرچه دید یادداشت کرد ـ وی رویداد های سفر و تجارب هر روز را در روزنامچهٔ خود موسوم به '' حیرت نامهٔ سفراء '' گنجاینده است ـ او دربارهٔ عنوان کتابش چنین می نویسد : '' سامعین و مطالعه کنندگانِ این اوراق را تعجب و تحیّری دست می داد ، لهذا این رساله را به '' حیرت نامهٔ سفراء '' موسوم گردانید '' ـ

در مآخذ کنونی ایران بیش از یک مأخذ ندیده ام که درآن بدین کتاب اشاره شده باشد و آن '' تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران '' نگارش مرحوم سعید نفیسی است که می نویسد : ابـوالحسن شیرازی احوال سفر خودرا بشکل روزنامچه ای نوشته بود ـ و بس ـ

مرحوم علی اصغر شمیم در '' فرهنگ امیر کبیر '' می نویسد :

ابـوالحسن شیرازی (حاجی) از طرف فتح علی شاه قاجار برای عقدِ پیمان به انگلستان عازم شد و یکی از منشیانِ فوق العادهٔ انگلیس بنام جیمس موریه با او همسفر بود که بعداً کتاب سراسر مسخره ای بعنوانِ '' حاجی بابا '' تألیف کرد و درآن کتاب اعمال و رفتار و عادات سفیر ایران را که آمیخته بااغراض و سوء نیت نشان داده شده ، نمونهٔ اخلاق و رفتار و آدابِ ایرانی جلوه داد '' ـ (ص٨٤٤) ـ

عجب اینست کتابی که سراسر مسخره است بسیار معروف شده و حتی قسمتهائی ازآن در مدارس شبه قاره تدریس می شده است امّا سفرنامه ای که پُر از اطلاعات تاریخی و سیاسی و جغرافیایی و اقتصادی و فرهنگی میباشد ازآن خبری نیست ـ

سفرنامهٔ ابوالحسن با این کلمات شروع می شود : برسیاحان روزگار و

جهاندیدگانِ تجربه کار مخفی و محتجب نماناد که حقیر سراپا تقصیر ابوالحسن ابن مرحوم میرزا محمد علی شیرازی (را) بمقتضای امرِ قدر قدرت ، اعلیحضرت گردون بسطت ، پادشاه ظلّ الله فتح علی شاه قاجار (سفر) سفارتِ مملکت انگلستان از طرق و شوارع ارضِ روم اتفاق افتاد '' ـ

سفر ابوالحسن بقول خودش '' بتاریخ روزسه شنبه بیست و دویم شهر ربیع الاول ۱۲۲٤ هجری شروع می شود و روزسه شنبه دهم شهر صفر تقریباً بعد از دوسال از طریق بحر و خشکی بدنیای نو که به لغت ترکی یانگی دنیا به اصطلاح فرنگی '' امریکا '' تا بندرِ بوشهر بپایان می رسد '' ـ (ورق اول)

سفرنامه شاید بعد از یکی دو سال بحکم سرگوراوزلی برونت از نسخهٔ اصل رونویسی شده باشد ، بطوریکه کاتبِ نسخه می نویسد : '' حسب الفرمودهٔ (کذا) سرکار جلالت آثار سفیر کبیر دولت علیّهِ انگلیس سرگور اوزلی برونت ــــ این اوراق که مسمی به حیرت نامهٔ سفراء است پرداخت و بتاریخ سه شنبه هشتم شهر صفر ۱۲۲۸ھ مطابق نهم ماه فروری عیسویه ۱۸۱۳ بسمتِ اختتام پذیرفت ـ چون غرضِ مصنف از نگارشِ صحیفه وقایع نگاری است به عبارت پردازی اوقات صرفِ تحریر انشاء و املا ننموده ـ فقیر سراپا تقصیر محمد مهدی الشهیر به آقامیر حمزوی موسوی ـ‌ـ‌ـ مطابق اصل از روی نسخه بسبیل تعجیل استکتاب نمودِ '' ـ

سرگور اوزلی مذکور پس از اتمام مأموریت سرهر فرد جونز بعنوان سفیر انگلستان باتفاق ابوالحسن شیرازی به ایران رفته بود و ابوالحسن دربارهٔ او چنین می نویسد : '' روز چهار شنبه بیست و نهم (ماه؟) صاحبِ مذکور که اسم او سرگوراوزلی برونت بود ، آمد ـ‌ـ‌ـ از زبان شاه بااظهار خوشنودی از ورودِ فقیر بعبارت پاکیزه فارسی که بسیار خوب حرف می زد گفت : حسبِ الامرشاه من میهماندار شماهستم ـ خطِ فارسی را بهتر از بعضیِ مردم ایران می نویسد ـ چند زبان دیگر هم از قبیل هندی و بنگاله و زبان فرانسه و ایتالیا و

یونانی وانگریزی بخوبی می دانست ۰۰۰ چنانچه ملبس بلباسِ ایرانی می شد کسی تشخیص نمی داد که ایرانی است یا فرنگی ـــ وگفتم چه خوب بود اگر این شخص به سفارت ایران می آمد ـ برای امور دولتین خوب بود '' ـ شاید درِ اجابت باز بود و بعداً سرگور اوزلی سفیر انگلستان در ایران شد ـ

به همین معـّرفی کوتـاه بسنده می کنم و امیدوارم که دانش پژوهان مخصوصاً افرادیکه در رشتهٔ تاریخ کار می کنند توجه وافری به این کتاب معطوف دارند ـ

* * *

عجب !

عجب ! عجب ! که ترا یاد دوستان آمد
در آ ! در آ ، که ز تو کار ما بجان آمد
مبر، مبر ، خور وخوابم زداغ هجران بیش
مکن ، مکن ، که غمت سود و دل زیان‌آمد
چه میکنی ؟ بچه مشغولی و چه میطلبی ؟
چه گفتمت؟ چه شنیدی ؟ چه درگمان آمد ؟
مزن، مزن ، پس از این در دل‌آتشم که ز تو
بسا ، بسا ، که بدین خسته دل غمان آمد
چنانکـه بـود گمان رهـی ببـد عهدی
بعـاقـبت همه عهـد تـو همچنـان آمد
مکن تکبر و بهر خدای راست بگو
که تا حدیث منت هیچ بر زبان آمد ؟

انوری

دکتر محمد اسلم خان
بخش فارسی ـ دانشگاه دهلی

مرحوم استاد انصاری
خدمتگزار فرهنگ فارسی درهند

پرفسور نورالحسن انصاری فرزند عبدالمنان در روز ۲۵ دسامبر۱۹۳۷م در یک خانوادهٔ خوشنام روحانی در ده '' مئو '' واقع در ایالت اتر پردیش (هند) متولّد شد و در پنجم دسامبر ۱۹۸۷م در دهلی دارفانی را وداع گفت ـ

وی تحصیلاتِ مقدماتی را در محضر پدر بزرگش مولانا محمد نعمان سپری کرد ـ سپس بمدرسه رفت و پس از پایانِ دورهٔ متوسطه وارد دانشگاه دهلی شد وبه تحصیل زبان و ادبیات فارسی مشغول گردید ـ در سال ۱۹۶۳م باگذراندن رسالهٔ دکتری خود تحت عنوان '' ادبیات فارسی در دورهٔ اورنگ زیب '' درجهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی دریافت نمود ـ در سال ۱۹۷۱م برای تحصیلاتِ عالی رهسپار ایران گردید و در سال ۱۹۷٤م از دانشگاه تهران مجدداً درجهٔ دکتری ادبیات فارسی بدست آورد ـ این بار رسالهٔ دکتری او '' تصحیح تحفة الهند '' بود ، که چاپ هم شده است ـ

وی خدمت خود را بعنوان استاد یار در بخش فارسی دانشگاه دهلی شروع نمود و در سال ۱۹۸۳م استاد کرسی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه مذکور گردید و تا پایان زندگی در همین سمت مشغول بود ـ

مرحوم انصاری درکنارِ کارِ تدریس بتألیف و تصحیح و ترجمه کتب نیز مشغول بود ـ اینک باچند اثروی آشنا می شویم :

تألیفات :

۱ ـ ادبیات فارسی در دورهٔ ارونگ زیب ـ بهترین منبع اطلاعات ادبی روزگار اورنگ زیب (۱۰٦۹ ـ ۱۱۱۸ھ) است ـ نویسنده این کتاب را به اردو نیز ترجمه کرده بود که بعنوان '' فارسی ادب بعهد اورنگ زیب '' در سال ۱۹٦۹م در دهلی چاپ شده است ـ

۲ ـ امیر خسرو ـ احوال و آثار ـ مجموعهٔ مقالات تحقیقی مؤلف است در شرح حال و آثار امیر خسرو دهلوی که در ۱۹۷۳م در دهلی انتشاریافته است واز طرف اکادمی اردو ایالت بهار برندهٔ جایزه شده است ـ

تصحیحات :

۳ ـ انشای جلیل از میرزا عبدالجلیل بلگرامی ، راجع به سفر مؤلف در ۱٦۹۹م به ایالت دکن است ـ

٤ ـ تحفة الهند از میرزا خان ـ دربارهٔ شعر و موسیقی ، در زمان اورنگ زیب برشتهٔ تحریر در آمده است ـ این کتاب اطلاعات سودمندی دربارهٔ دستور زبان و لغت اردوی قدیم نیز دارد ـ جلد اول این کتاب بوسیلهٔ بنیاد فرهنگ ایران در ۱۹۷۵ در تهران و جلد دوم آن از طرف بخش فارسی دانشگاه دهلی در ۱۹۸۳ انتشار یافته است ـ

۵ ـ راگ درپن از فقیر الله سیف خان ـ دربارهٔ موسیقی هندی ـ بوسیلهٔ دانشگاه دهلی چاپ شده است ـ

٦ ـ مآثر محمود شاهی ـ در تاریخ سلطان محمود خلجی اوّل ـ مرحوم انصاری مطالب این کتاب را گزیده و چاپ نموده است ـ

۷ ـ مرقّع دهلی از درگاه قلی خان سالارجنگ ـ کتاب بسیار مهمی راجع به فرهنگ هند است که در نیمهٔ قرن هفدهم میلادی نوشته شده است ـ مرحوم انصاری ، این را بهمراه ترجمهٔ اردو از طرف بخش اردو دانشگاه دهلی انتشار داده است ـ

تراجم :

۹ ـ کتاب '' داستانهای دل انگیز '' تالیف زهرای خانلری را بنام '' فارسی کی دلکش داستانیں '' بزبان اردو ترجمه نموده و دوبار در سالهای ۱۹۷۵ و۱۹۷۷ در دهلی چاپ شده است ـ

۱۰ ـ هند از دیدگاه امیر خسرو ترجمهٔ فارسی کتابِ مولانا صباح الدین عبدالرحمن هندی (م۱۹۸۷م) است که وی بزبان اردو نوشته است ـ

۱۱ ـ وقایع نعمت خان عالی کم در سال ۱۹۷۵م از فارسی به زبان انگلیسی برگردانده شده و بکوشش رالف رسل بچاب رسیده است ـ

۱۲ ـ تاریخِ زبان فارسی تألیف دکتر پرویز ناتل خانلری نیز به انگلیسی ترجمه نموده که در ۱۹۷۹ چاپ شده است ـ

خدمات مرحوم انصاری در هند مورد تجلیل و تقدیر صاحب نظران قرار گرفته است ـ در سال ۱۹۸۶م رئیس جمهور هند بخاطر تألیفاش تقدیر نامه ای به وی اعطا نمود و در سال۱۹۸۷م انستیتو غالب در دهلی '' جایزهٔ فخرالدین علی احمد '' رابه استاد انصاری تقدیم کرد ـ وی نه تنها درهند بلکه در خارج هند نیز چهرهٔ سرشناسی بود ـ استاد برای شرکت در سمینار های علمی و تحقیقاتی به شهر های تهران ، شیراز ، کابل ، پاریس و شیگاگو نیز مسافرتهای داشته است

چنانکه قبلاً گفتیم شغلِ مرحوم انصاری تدریس زبان فارسی بود و دراین زمینه نیز خدماتِ مهمی انجام داده است ـ یکی از خدمات ارزندهٔ او بنیان گذاری انجمن استادان فارسی در سراسر هند است ـ تشکیل چنین انجمنی مشکل بنظر میرسید اما تنها مساعی او بود که توانست این مشکل راحل نماید ـ وی از سال تأسیس این انجمن (۱۹۷۷م) تا هنگام وفاتش (۱۹۸۷م) پیوسته به عنوان دبیر کل انجمن فارسی انتخاب می شد بهمت او بود که در طی این مدت ده کنفرانس استادان فارسی در شهرهای مختلف هند

برگزار گردید ـ

دکتر انصاری باکمک استادان دیگر هندی متن های مناسب فارسی را درسه کتاب (نثرکهن ـ نظم کهن و نظم و نثر جدید) تهیه کرد ـ این سه کتاب از طرف وزارت فرهنگ وهنر بچاپ رسیده و اکنون مورد استفادهٔ دانشجویان دانشگاههای هند است ـ

[دکتر انصاری برنامه های زیادی جهت ترویج و گسترش زبان فارسی درهندوستان داشت ، امّا دست اجل بدو فرصت بیشتری نداد و ناگهان باخبر شدیم که یک ستارهٔ نورانی از انجمن ادب فارسی در پُشت ابر تیره مرگ فرارفت ـ اکنون وظیفهٔ همه دوستان وهمکاران و دانشجویانِ اوست که آرمانهای استاد فقید را به اجرا در آورند و بکار خویش روح وی را شادمان سازند ـ روانش شاد باد ـ دانش]

* * *

دکتر ساجد الله تفهیمی
بخش فارسی ـ دانشگاه کراچی

مطالعاتِ فارسی در بخشِ فارسیِ دانشگاهِ کراچی

رساله های دکتری

دانشگاهِ کراچی در سالِ ۱۹۵۰م تأسیس گردید وفعّالیتِ خود را در سالِ ۱۹۵۱ م آغاز کرد ـ بخش فارسی در دانشگاهِ کراچی درماهِ اوت ۱۹۵۵م دایر، و از همین تاریخ فعّالیت های تدریسی و تحقیقی در زمینهٔ زبان و ادبیات فارسی خود را آغاز کرد ـ دکتر غلام سرور به عنوان استاد و رئیس ، و دو دانشمند دیگر دکتر عابد علی خان و دکتر سیّد مطیع الامام به عنوان استادانِ فارسی در این بخش کارهای تدریسی و تحقیقی را آغاز کردند ـ

بعلاوهٔ استادانِ مزبور که مؤسّسینِ بخشِ فارسی بوده و در ترقّی و تعالیِ این بخش مساعیِ جمیله و فعّالیت های مثمری را از لحاظِ تدریس و تحقیق داشته اند ، از شاگردانِ ایشان مرحوم عنایت ملک و نگارندهٔ این سطور (از سالِ ۱۹۶۹ پیوسته) و خانم تنویر کوثر (در سالِ ۷۲ ـ۱۹۷۱) و دکتر صغری بانو شگفته (در سالهای ۷٤ ـ۱۹۷۲) و دکتر طاهره صدیقی (از سالِ ۱۹۷٤ پیوسته) و دکتر سید حسین جعفر حلیم (از سال ۱۹۸۷ پیوسته) و از غیرِ شاگردانش دکتر روشن آرا بیگم (از سالِ ۱۹۷۸ پیوسته) و از شاگردانِ شاگردانشان خانم ریحانه افسر و خانم شهلا نوری (هر دو از مارس ۱۹۸۸م پیوسته) از حیثِ استادانِ فارسی بدین بخش وابسته بوده و یا هستند ـ

اگرچه استادانِ بزرگوار دکتر غلام سرور در سالِ ۱۹۷۰م و دکتر عابد

علی خان در سالِ ۱۹۷۸م و دکتر سیّد مطیع الامام در سالِ ۱۹۷۹م از خدماتِ رسمیِ دانشگاه بازنشسته شدند ، ولی کارهایی که ایشان در زمینهٔ تدریس و تحقیق در زبان و ادبیاتِ فارسی بناگذاشته بودند ، ادامه دارد ـ فعلاً هیئت استادانِ بخشِ فارسی شاملِ آخرین پنج نفر از نامبردگانِ فوق و اینجانب می باشد ـ

احاطه و شرحِ کارهای تحقیقی و ادبیِ فارسی که از زمانِ تأسیسِ بخشِ فارسی گرفته تاحال از دستِ استادان و دانشجویان بعمل آمده ، درین مقالهٔ مختصر ممکن نیست ـ البته کلیهٔ این آثار را می توان درسه دستهٔ زیر تقسیم کرد :

۱ ـ آثارِ تحقیقیِ استادانِ بخشِ فارسی

۲ ـ رساله های دورهٔ دکتری

۳ ـ رساله های دورهٔ فوقِ لیسانس (M.A) ـ

ولی ما در مقالهٔ حاضر فقط رساله های تحقیقیِ دستهٔ دوم را که برای أخذ درجهٔ دکتری در رشتهٔ زبان و ادبیاتِ فارسی نوشته شده است ، موردِ بررسیِ مختصری قرار می دهیم ـ

ناگفته نماند که در مدّت سی و دو سالِ گذشته بیش از بیست نفر در دورهٔ دکتری نام نویسی کرده اند ولی اکثرِ ایشان بنا براسبابِ مختلفهٔ شخصی یا بسببِ گرفتنِ بورس از طرفِ دولتِ پاکستان یا ایران برای ادامهٔ تحصیلات در دانشگاه های ایران ، نتوانستند کارهای تحقیقیِ خودرا در دانشگاهِ کراچی ادامه دهند ، و از آنان فقط پنج نفرِ زیر توفیقِ تکمیلِ مقاله های خودرا یافتند و بأخذِ درجهٔ دکتری از دانشگاهِ کراچی نایل گردیدند :

۱ ـ دکتر سیّد مطیع الامام ، استاد و رئیسِ سابقِ بخش فارسی (در ۱۹۶۵م)

۲ ـ دکتر محمد حسین تمیمی للهی (در ۱۹۷۲م)

۳ ـ دکتر ساجد الله تفهیمی (در ۱۹۷٦م)

٤ ـ دکتر یوسف جلیل (در ۱۹۸۷م)

۵ ـ دکتر محمد ظفیرالحسن (در ۱۹۸۷م)

اینک بررسیِ مختصری از رساله های دکتری نامبردگان فوق ـ

(۱)

عنوانِ مقاله : شیخ شرف الدّین احمد یحییٰ مَنْیَری وسَهمِ او در نثرِ متصوّفانهٔ فارسی

نگارنده : سیّد مطیع الامام[۱]

استادِ راهنما : دکتر غلام سرور ، استاد و رئیسِ اسبقِ بخشِ فارسیِ دانشگاهِ کراچی

سالِ تکمیلِ رساله : ۱۹٦۵م

سالِ أخذ درجهٔ دکتری : ۱۹٦۵م

محتویات : این رساله علاوه بر دیباچه و مقدمه بطورِ کلّی در سه قسمت که مجموعاً شاملِ ده باب می باشد ، تقسیم شده است ـ فهرستِ محتویاتِ آن پس از دیباچه و مقدمه بقرارِ زیراست :

قسمت اول :

در منابع کتاب و ـ اسلافِ مخدوم شیخ شرف الدین احمد یحییٰ منیری

باب اوّل : بحثی در منابعِ کتاب ـ

باب دوم : اسلافِ مخدوم شیخ شرف الدّین احمد یحیی منیری ـ

قسمت دوم :

شرحِ حالِ مخدوم شیخ شرف الدّین احمد یحییٰ منیری

بابِ سوم : شرح حال مخدوم از کودکی تاپایانِ تحصیلات

(۶۶۱هـ - ۶۹۰هـ) -

باب چهارم : مراجعتِ حضرتِ مخدوم از سنارگاؤن به مَنیَر و اوّلین مسافرتِ او به دهلی در جستجوی مرشد (در ۶۹۱هـ) و ارادتِ او باخواجه نجیب الدّین فردوسی -

بابِ پنجم : مراجعتِ حضرت مخدوم از دهلی و استتارِ او در جنگلها و بیانِ گردشِ وی -

بابِ ششم : خروجِ حضرتِ مخدوم از جنگل راجگیرو اقامتِ وی در شهرها و آمدنِ طالبانِ حقّ نزدِ وی -

بابِ هفتم : آخرین ایامِ حضرت مخدوم و رحلتِ وی و بحثی در سیرت و اخلاقِ وی -

بابِ هشتم : روابطِ حضرت مخدوم بامریدین و معتقدین و مشایخ و علما و امرا و پادشاهان -

قسمت سوم :

بحثی در آثار و ملفوظاتِ حضرت مخدوم و سهمِ او در نثرِ متصوّفانهٔ فارسیِ شبه قارّه

بابِ نهم : آثار و ملفوظاتِ حضرت مخدوم -

بابِ دهم : تاریخچهٔ نثرِ متصوّفانهٔ فارسی در شبه قارهٔ پاکستان و هند تا وفاتِ مخدوم (۷۸۲هـ) وسهم او در آن -

سپس فهرستِ منابع آمده است -

برخی از رؤوسِ مطالبِ مقاله بقرارِ زیراست :

بابِ اوّل متضمّنِ بحثِ عمده ایست دربارهٔ بعضی از منابعِ مهم رساله و درین باب علاوه برتـألیفاتِ حضرتِ مخدوم دوازده کتابِ نامبردهٔ زیر هم از حیثِ

بع مهم معّرفی شده است :

ر الاولیا تألیفِ سیّد محمد مبارک کرمانی مدعو به امیر خورد ، و اخبار خیار تألیف شیخ عبدالحق محدّث دهلوی ، و تحقیقات المعانی ملفوظاتِ لانا شاه آمون (م۷۸٤ھ) ، و کنزالانساب تألیفِ سیّد عطاحسین معروف به ـالرزاق فانی ، و مناقب الاصفیا تألیفِ شیخ شعیب فردوسی (م۸۲٤ھ) ، و تتوباتِ مخدوم مظفر شمس بلخی گرد آوردۂ شیخ حسین بلخی ، و مونسـ لوب ملفوظاتِ شیخ احمد بلخی (م ۸۲٦ھ) ، و آثارِ شرف تألیف قاضی سیّد ِالحسین خان بهادر (در ۱۲۸۲ھ) ، و وسیلۂ شرف ذریعۂ دولت تألیف سید ه فرزند علی صوفی منیری (در ۱۳۱۱ھ) ، و سیرت الشّرف تألیف سیّد ضمیر ین احمد (در ۱۹۰۱م) ، و تاریخِ سلسلۂ فردوسیه تألیفِ محمد معین الدین دائی (در ۱۹٦۲م) ـ

در بابِ دوم دُورنهای تاریخی و سیاسیِ مسلمانانِ شبه قاره تا اواخرِ قرنِ نم هجری ، و وقایعِ فتح بهار ، و ورودِ اسلافِ شیخ شرف الدین احمد یی منیری در آن نواحی ، و اقامت آنان در قریۂ منیر ، و سلسۂ نسب ، و ـوالِ برخی از اسلافِ حضرت شیخ به ویژه پدرِ بزرگوارِ او مفصل موردِ رسیِ انتقادی قرار گرفته است ـ

در بابِ سوم که محتویِ شرحِ احوالِ حضرت مخدوم از کودکی تاپایانِ صیلات می باشد ، بحثِ مفصلی دربارۂ نام و لقب و سال وجای ولادت و صیلاتِ مقدّماتی و مسافرتِ علمی ازمنیر به سنار گاؤن و چگونگیِ صیلات واستادان آمده است ـ

باب چهارم متضمنِ بحثهائی است دربارۂ بازگشتِ حضرت مخدوم از ـارگاؤن و اوّلین مسافرتِ او به پانی پت و دهلی در جستجوی مرشد ، و دتِ او باخواجه نجیب الدّین فردوسی ، وتاریخچۂ مختصرِ سلسلۂ فردوسیۂ ہروردیه ، که دارای اهمیّتِ خاصی می باشد ـ

در بابِ پنجم مراجعتِ شیخ از دهلی ، و استتارِ اُو در جنگلها برای ریاضت و مجاهده و عبادت در دو فصل مبسوطاً بیان شده ـ

بابِ ششم متضمّنِ شرحی است راجع به خروجِ شیخ از جنگل و اقامتِ او در شهرِ بهار ، و ارشاد و تبلیغ و روشِ تعلیم روحانی ، و بعضی از وقایع مهم این دوره ، و نفوذِ روحانیتِ او در ناحیه های بهار ، که در پنج فصل بیان شده ـ

باب هفتم چهار فصل دارد ـ در فصلِ اول احوالِ آخرین ایامِ حیات و وفات و مدفن و مزارِ حضرت مخدوم ، در فصلِ دوم سیرت و اخلاق ، و در فصل سوم احوالِ اخلاف ، و در فصلِ چهارم احوالِ خلفا و سجاده نشینانِ زیرِ حضرت مخدوم موردِ بحث قرار گرفته که دارای اهمیت است :

۱ ـ مولانا برهان الدّین مظفر بن مولانا شمس الدّین بلخی

۲ ـ شیخ حسین بلخی بن شیخ معزّالدین بلخی

۳ ـ شیخ حسن بلخی بن شیخ حسین بلخی

٤ ـ شیخ احمد بلخی بن شیخ حسن بلخی

۵ ـ شیخ ابراهیم سلطان بلخی بن شیخ احمد بلخی

٦ ـ شیخ حافظ بلخی بن شیخ ابراهیم سلطان بلخی

دربابِ هشتم روابطِ حضرت مخدوم بامریدین و معتقدین و مشایخ و علما و امرا و پادشاهان درسه فصل مشروحاً بیان شده است ، و در فصلِ چهارم آرای بزرگانِ معاصر و دیگران دربارهٔ مقامِ روحانیِ حضرت مخدوم جمع آوری شده بویژه از کسانی که باأو محشور بوده اند: مانند شیخ نجیب الدّین فردوسی و زین بدرِ عربی و اشرف بن رکن و مولانا مظفر بلخی ، و از کسانی که قریب-العهد حضرت مخدوم بوده اند: مانندِ شیخ احمد بلخی و حاجی نظام غریب یمنی و شیخ عبدالله شطار ، و از کسانی که پس ازو بوده اند مانند حضرتِ مخدوم ،

شیخ عبدالحق محدّثِ دهلوی و مفتی غلام سرور لاهوری و مولانا سید ابوالحسن علی ندوی ـ

باب نهم متضمنِ بحث هایی است راجع به آثار و ملفوظاتِ شیخ درچهار فصل بتفصیلِ زیر:

در فصلِ اوّل '' مطالب الطالب '' (شرحِ آداب المریدین)

در فصلِ دوم چهار مجموعهٔ مکاتیب بنامِ '' مکتوباتِ صدی '' ، '' دویست و چند مکتوب '' و '' مکتوباتِ بست وهشت '' و '' فوایدِ رکنی '' (منتخبی از مکتوبات) ؛

در فصلِ سوم سیزده رساله موسوم به '' ارشاد السالکین '' و '' مرأة ـ المحققین '' و '' ارشاد الطالبین '' و '' رسالهٔ اوراد '' و '' رساله در بدایتِ حال '' و '' رساله در ذکر '' و '' رسالهٔ مکیه '' و '' رساله وصولی الی الله '' و '' عقایدِ شرفی '' و '' فواید المریدین '' و '' اجوبهٔ خُرد '' و '' اجوبهٔ کلان '' و '' اشارات '' و در فصلِ چهارم مجموعه های ملفوظاتِ زیر مشروحاً موردِ بررسیِ انتقادی قرار گرفته است:

معدن المعانی و خوانِ پرنعمت و بحرالمعانی و گنجِ معانی و گنجِ لایفنی و مخ ـ المعانی و راحت القلوب که هر شش کتاب گردآوردهٔ زین بدر عربی است مونس المریدین گردآوردهٔ صلاح مخلص داوٗد، و مخ المعانی گردآوردهٔ سید شهاب الدین ، و اسباب النجات گردآوردهٔ اشرف بن رکن ، و ملفوظ الصغر (از گرد آورنده ناشناس) ـ

بابِ دهم برسه فصل مشتمل و مطالب مهم را دارا می باشد ـ در فصلِ اوّل تاریخچهٔ نثرِ متصّوفانه فارسی در شبه قاره از آغاز تا وفاتِ حضرت مخدوم (در ۷۸۲ھ) مبسوطاً بیان شده ـ دکتر مطیع الامام کلیهٔ آثارِ متصوّفانهٔ فارسیِ

این دوره را در چهار دسته (یعنی تألیفاتِ و مکتوبات و رسایل و ملفوظات) تقسیم نموده و از آنها دربارهٔ بیست و پنج کتاب بحث به میان آورده است؛ در فصلِ دوم سهمِ حضرتِ مخدوم و مقام و اهمیتِ آثارِ اورا در ادبیاتِ متصوّفانهٔ فارسیِ شبه قارّه، و در فصلِ سوم مختصاتِ نثرِ حضرت مخدوم را از دیدِ زبانشناسی بتفصیل موردِ بررسی قرار داده است ـ

در آخرِ مقاله فهرستِ منابع شاملِ ۱۳٤ کتابِ فارسی و عربی و اردو و انگلیسی ضمیمه شده است ـ

(۲)

عنوانِ رساله: مشایخِ تونسوی در پاکستانِ غربی و سهم آنان در تصوّفِ اسلامی

نگارنده: محمد حسین(۲)

استادِ راهنما: دکتر غلام سرو، استاد و رئیسِ اسبقِ بخشِ فارسی، دانشگاهِ کراچی

سالِ تکمیل رساله: ۱۹۷۲م

سالِ أخذ درجهٔ دکتری: ۱۹۷۲م ـ

محتویات: رساله حاضر علاوه بر دیباچه و مقدمه بطورِ کلّی در دو بخش که مجموعاً شاملِ ده باب می باشد، تقسیم شده است ـ فهرستِ محتویاتِ آن غیر از دیباچه و مقدمه بقرارِ زیر است:

بخشِ اوّل:
مشایخِ تونسوی در پاکستانِ غربی

بحثی دربارهٔ منابعِ مهم رساله ـ

بابِ اوّل: تاریخچهٔ سلسلهٔ چشتیه در شبه قارّه ـ

باب دوم: خواجه محمد سلیمان تونسوی (مؤسسِ سلسلهٔ مشایخِ تونسوی در پاکستانِ غربی) ـ

باب سوم: جانشینانِ خواجه محمد سلیمان تونسوی در تونسه ـ

باب چهارم: خلفای بزرگِ خواجه محمد سلیمان تونسوی در پاکستانِ غربی ـ

باب پنجم: جانشینانِ خاصِ خلفای بزرگِ خواجه سلیمان تونسوی در پاکستانِ غربی ـ

بخشِ دوم:

سهمِ مشایخِ تونسوی در تصّوفِ اسلام

باب ششم: دُورنهای سیاسیِ شبه قارّه در دو قرنِ گذشته وانتشار و انحطاطِ مسلمانان در امورِ دینی و اجتماعی ـ

بابِ هفتم: سهمِ مشایخِ تونسوی و خلفای آنان در زمینهٔ خدمت بدینِ اسلام و فرهنگِ اسلامی در پاکستانِ غربی ـ

باب هشتم: سهمِ مشایخِ تونسوی و خلفای آنان در زمینهٔ اصلاحاتِ اجتماعی در پاکستانِ غربی ـ

بابِ نهم: سهمِ مشایخِ تونسوی و خلفا و مریدینِ آنان در زمینهٔ خدمت به ادبیاتِ دینی و متصوّفانه ـ

باب دهم : بررسیِ آثارِ مهمِ زبانِ فارسی

بعضی از رؤوس مطالبِ این رساله بقرارِ زیر است :

مؤلّف در بابِ اوّل تاریخچـهٔ سلسلهٔ چشتیه درشبه قارّه را باختصار آورده ، و از خواجه معین الدین حسن چشتی اجمیری (م ۶۳۳ھ) تا خواجه نور محمـد مهاروی (م ۱۲۰۵ھ) شرحِ احوالِ هفده نفر از مشایخِ معروفِ این سلسله بیان نموده است ـ

دربابِ دوم شرحِ احوالِ زندگانیِ خواجه محّمد سلیمانْ تونسوی مبسو طاً

در چهار فصل بیان شده است ـ

بابِ سوم محتـویِ شرحِ احـوال چهار نفر از جانشینانِ خواجه محمد
سلیمان تونسوی یعنی خواجه الله بخش تونسوی (م ۱۳۱۹ﻫ) و خواجه محمد
موسی تونسوی (م ۱۳۲۳ﻫ) و خواجه محمود تونسوی (م ۱۳۷۸ﻫ) و خواج
نظام الدّین تونسوی (م ۱۳۸۵ﻫ) می باشد ـ

بابِ چهارم شاملِ شرحِ احوالِ سه خلیفهٔ بزرگِ خواجه محمد سلیما
تونسـوی یعنی مولانـا محمد علی مکهڈی (م۱۲۵۳ﻫ) و خواجه شمس الدّین
سیالـوی (م ۱۳۰۰ﻫ) و خواجـه فیض بخش للهی (م۱۲۸۲ﻫ) و سه نفـر از
جانشینانِ هریکی از آنان می باشد ـ

بابِ پنجم متصمّنِ شرحِ احوالِ زندگانیِ جانشینانِ خاصِ خلفایِ بزرگِ
خواجـه محمد سلیمان تونسوی یعنی خواجه احمد میروی (م ۱۳۳۰ﻫ) خلیفهٔ
خاصِ خواجـه الله بخش تونسوی در میرا و سیّد غلام حیدر علی شاه جلال
پوری (م۱۳۲۶ﻫ) خلیفهٔ خاصِ خواجه شمس الدّین سیالوی در جلالپور و سی
مهر علی شاه گولروی (م ۱۳۵۶ﻫ) خلیفهٔ خواجه شمس الدّین سیالوی در گولر
وجانشینانِ آنان می باشد ـ

بابِ ششم از لحاظِ مطالب دارای اهمیتِ خاص می باشد ـ دراین باب
دُور نمای سیاسیِ شبه قارّه در امورِ دینی و اجتماعی و فرهنگی در دو قر
اخیر به ویژه دورهٔ زوالِ سیاسیِ شاهنشاهانِ مغولِ تیموریه و وقایعِ مهم
دورهٔ حکـومتِ انگلیس و جنگِ آزادی و نهضت های سیاسی و اجتماعی
فرهنگی و محـلیِ شبـه قارّه در دورهٔ حکـومتِ انگلیس چنـانچـه تأسیس
دارالعلومِ دیوبند و دانشکدهٔ علی گره و کنگرهٔ ملّی هند و حزبِ مسلمانانِ کلِ
هندو نهضتِ خلافت و مجلسِ احرارِ اسلام و اخیراً نهضتِ استقلال پاکستان
بتفصیل بیان شده است ـ

در باب های هفتم و هشتم خدماتِ مهّمِ مشایخِ تونسوی و جانشینان

خلفای آنان در زمینه های دین و فرهنگِ اسلامی و اصلاحِ اجتماعی و راهنمایی طبقاتِ مسلمانانِ شبه قارّه بتفصیل موردِ بررسی قرار گرفته است ـ

باب نهم نیز از لحاظِ محتویات دارای اهمیتِ خاص می باشد ـ سه فصلِ ابتدای آن مشتمل است بر تاریخچهٔ ورود و پیشرفتِ زبان و ادبیاتِ در شبهٔ قارّه تا دورهٔ حکومتِ انگلیس؛ و در فصلِ چهارم نفوذِ زبانِ اردو از حیثِ وسیلهٔ تبلیغِ دینِ اسلام و تألیفِ کتب موردِ بحث قرار گرفته؛ و فصلِ پنجم محتوی است برخدماتِ ادبیِ مشایخِ تونسوی و خلفا و مریدینِ آنان و یک فهرستِ مبسوطِ آثارِ دینی و متصّوفانهٔ بزرگانِ این سلسله که در دو قرنِ اخیر بزبانِ فارسی و اردو بوجود آمده است ـ

در بابِ دهم از آثارِ مهمِ فارسیِ بزرگانِ این سلسلهٔ هفت کتابِ گُزیدهٔ زیر موردِ بررسی انتقادی قرار گرفته است :

الف ـ تذکره : راحت العاشقین (خطّی) تألیفِ محمد و مناقبِ سلمیانی (چاپی) تألیفِ غلام محمد خان

ب ـ ملفوظات : نافع السّالکین (چاپی) گردآوردهٔ امام الدّین پاک پتنی ، منتخب المناقب (خطّی) گردآوردهٔ یار محمد ذوقی بن تاج محمد ، (هر چهار نگارندهٔ مزبور مریدانِ خواجه محمد سلیمان تونسوی بودند) ـ مرأة العاشقین (چاپی) سیّد محمد سعید (خلیفهٔ خواجه شمس الدین سیالوی) ، و ملفوظاتِ طیبه (چاپی) گردآوردهٔ مولوی فقیر محمد پیشاوری و مولوی عبدالحق سسرالوی هر دو مریدِ سید مهر علی شاه گولروی ـ

ج ـ منظوم : دیوان (مطبوعه) خدا بخش صابر (مریدِ خواجه محمد سلیمان تونسوی)

در آخرِ مقاله یک فهرستِ منابع شاملِ ۲۱۷ کتابِ فارسی و عربی و اردو انگلیسی ضمیمه شده است ـ

(۳)

عنوان رساله : احوال و آثارِ شیخ شرف الدّین ابو علی قلندر پانی پتی

نگارنده : ساجد الله تفهیمی[۳]

استادِ راهنما : دکتر عابد علی خان ، استاد و رئیس اسبق بخشِ فارسی ، دانشگاهِ کراچی ـ

سالِ تکمیلِ رساله : ۱۹۷۵م

سال أخذ درجهٔ دکتری : ۱۹۷۶م

محتویات : رسالهٔ حاضر علاوه بردیباچه و مقدمه ، در دو بخش که شاملِ ده باب می باشد ، تقسیم شده است ـ فهرستِ محتویاتِ غیر از دیباچه و مقدمه بقرارِ زیر است :

بخشِ اوّل :

شرحِ احوالِ شیخ ابوعلی قلندر

بخشِ دوم :

آثارِ شیخ ابو علی قلندر

باب دهم : مقامِ شیخ ابو علی قلندر بعنوانِ عارف و نویسنده و شاعر۔

بعضی از رؤوس مطالبِ این رساله بدین قراراست :

بابِ اوّل متضمّنِ بحثی است راجع به سلسلۂ نسب و اسلاف و نام و کنیت و لقب و ولادت و احوالِ دورۂ کودکی و چگونگیِ درس و تدریسِ شیخ ابوعلی قلندر در سه فصل ۔ نگارنده در فصولِ این باب روایاتِ مختلفه و متضاد را دقیقاً موردِ بررسیِ انتقادی قرار داده در رفعِ اختلافات و اشتباهاتِ تذکره نویسان به ویژه دربارۂ پدر و نام و لقب و دورۂ تحصیلات و استادان و دورۂ تدریسیِ شیخ ابوعلی قلندر کوشیده ام ۔

بابِ دوم بحثِ مفصّلی دارد دربارۂ جستجوی مرشد و ورود در حلقۂ ارادت در دو فصل ۔ و فصلِ سوم مربوط است به مسافرتهای شیخ ابوعلی قلندر به ممالکِ مختلفه ۔

بابِ سوم مشتمل است بر وقایعِ بعد از مراجعتِ شیخ از مسافرتِ طولانی و اقامتِ او در پانی پت و اشتغال به کارهای ارشاد تبلیغ ۔

بابِ چهارم محتویِ احوالِ دورۂ پیریِ شیخ تاوفات ، و مدفن و مزار و خلفا و جانشینانِ او می باشد ۔

در فصلِ اوّلِ بابِ پنجم اخلاق و عاداتِ شیخِ بزرگوار زیرِ عنواناتِ مختلفه باختصار بیان شده؛ وفصلِ دوم مربوط است به تفصیلِ روابطِ شیخ ابوعلی قلندر بابعضی از پادشاهان و بزرگانِ صوفیۂ معاصر ۔

بابِ ششم متضمّنِ بررسیِ انتقادی است راجع به آثارِ منثورِ زیر که منسوب به شیخ ابوعلی قلندر می باشد مکتوبات و رسالۂ حکم نامه و رسالۂ حقایقِ کلمۂ طیّبه و رسالۂ سرّالعشق و رسالۂ سلوک و رسالۂ اسرار العاشقین و رسالۂ عشقیه ۔

مکتوبات از مهمترینِ آثار شیخ است و بتفصیل موردِ بررسی قرار

گرفته ـ نیز از آثارِ فوق دو رساله موسوم به '' رسالۀ حُکمنامه '' و '' رسالۀ حقایقِ کلمۀ طیّبه '' را بعد از بررسیِ انتقادی باشواهد و دلایلِ محکم مجعول قرارداده ام ـ

در بابِ هفتم ارزشِ آثارِ منثورِ شیخ ابو علی قلندر به ویژه '' مکتوبات '' از لحاظِ موضوع و زبان در فصل مورد بررسی قرار گرفته است ـ

بابِ هشتم مربوط است به بحثِ مفصّلی در آثارِ منظومِ شیخ ابوعلی قلندر که بقرارِ زیر است: دیوان و مثنویِ معروف به گُل و بلبل و مثنوی (بی نام) و مثنوی دیگر (بی نام) و رباعیات ـ

در بابِ نهم ارزشِ معنوی و ارزشِ لسانیِ آثارِ منظوم شیخ که شاملِ قصاید و غزلیات و مثنویات و رباعیات می باشد ، جُداگانه بررسی شده است ـ

در بابِ دهم مقامِ شیخ ابوعلی قلندر بعنوانِ عارف و نویسنده و شاعر در فصولِ جداگانه زیرِ بحث آمده و سهمِ او در پیشرفتِ ادبیاتِ متصوّفانۀ فارسیِ شبه قارّه موردِ بررسی قرار گرفته است :

در آخرِ رساله فهرستِ منابع شاملِ ١٤٥ کتابِ فارسی و اردو و انگلیسی ضمیمه شده است ـ

(٤)

عنوانِ مقاله : سلسلۀ نقشبندیه : آغاز و پیشرفتِ آن تاوفاتِ حضرت مجددِالفِ ثانی

نگارنده : یوسف (٤)

استادِ راهنما : استاد دکتر غلام سرور ، رئیسِ اسبقِ بخشِ فارسیِ دانشگاه کراچی

سالِ أخذ درجۀ دکتری :١٩٨٧م ـ

محتویات : مقالهٔ حاضر علاوه بردیباچه و مقدمه در دو بخشِ زیر که مجموعاً شامل دوازده باب می باشد تقسیم شده است ـ فهرستِ محتویاتِ آن بقرارِ زیر است :

بخشِ اوّل :

آغاز و پیشرفتِ سلسلهٔ نقشبندیه تا ورودِ آن در شبه قارّهٔ پاکستان و هند

بخشِ دوم :

ورودِ سلسلهٔ نقشبندیه به شبه قارّه پاکستان و هند و پیشرفتِ آن تا وفاتِ حضرت مجددِ الفِ ثانی

روابطِ او بامعاصرین ـ

بابِ دوازدهم : عقاید و تعلیماتِ حضرت مجددِ ثانی و خدماتِ دینی و عرفانیِ او ـ

بعضی از رؤوسِ مطلب رساله بقرارِ زیر است :

در بابِ اوّل اوضاعِ سیاسی و اجتماعیِ خوارزم و ماوراء النهر و ایران در دورهٔ پانصد ساله از اوایلِ قرنِ ششم تا اوایلِ قرنِ دوازدهم میلادی بیان شده و ذکرِ مختصری از ادوارِ خانواده های سیاسیِ خوارزمشاهیان (در خوارزم و ماوراء النّهر و ایران) و خانانِ کُلّ مغول (درخوارزم و ماوراالنّهر و ایران) و ایلخانان (در ایران) و خانانِ چغتائی (در ماوراء النّهر) و تیمور و تیموریان (در ماوراءالنهّر و ایران) و شیبانیان معروف به ازبکان (در ماوراء-النهّر) آورده شده است ـ

در فصلِ اوّل بابِ دوم اوضاعِ دینیِ مدّتِ پانصد سالهٔ مزبور مورد قرار گرفته است؛ و فصلِ دوم علاوه بر اوضاعِ عرفانیِ آن دوره ، دارای شرحِ مصطلحاتِ مهمهٔ تصوّف که درآن دوره متداول بوده ، نیز می باشد ـ

فصلِ اوّلِ بابِ سوم محتویِ شرحِ احوال و تعلیماتِ بزرگانِ مشایخِ نقشبندیهٔ ذیل می باشد : خواجه عبدالخالق غجدوانی (م۵۷۵ھ) ، و خواجه محمد عارف ریوگری (م ۶۱۶ھ) ، خواجه محمود ابخیر فغفوی (م ۷۱۵ھ) ، خواجه علی رامیتنی (م۷۲۱ھ) ، و خواجه محمد معروف به بابا سماسی (م ۷۵۵ھ) ، و خواجه شمس الدّین ملقّب به سیّد امیر کلال (م ۷۷۲ھ) ،

در فصلِ دومِ این باب عقاید اساسیِ سلسلهٔ نقشبندیه (=هوش دردم ، نظر برقدم ، سفردر وطن ، خلوت در انجمن ، یاد کرد ، باز گشت ، نگاه داشت ، یادداشت ، وقوفِ عددی ، وقوفِ زمانی ووقوفِ قلبی) موردِ بررسی قرار گفته شده است ـ

بابِ چهارم مشتمل است بر شرحِ احوال و عقاید و تعلیماتِ خواجه بهاء۔ الدّین نقشبند۔

در بابِ پنجم از خلفا و جانشینانِ خواجه بهاء الدّین محمد نقشبند ، شرحِ احوال و تعلیماتِ بزرگانِ زیر بیان شده است : خواجه علاء الدّین عطّار (م ۸۰۲ھ) ، مولانا یعقوب چرخی (م ۸۵۱ھ) ، و خواجه ناصرالدّین عبیدالله احرار (م ۸۹۵ھ) ، و مولانا محمد زاهد وحشی (م ۹۳۶ھ) ، و مولانا خواجگی امکنگی (م ۱۰۰۸ھ) ،

بابِ ششم محتویِ شرحِ احوال و تعلیماتِ مشایخِ نقشبندیهٔ زیر می باشد : خواجه محمد پارسا (م۸۲۲ھ) ، و مولانا سعدالدّین کاشغری (م ۸۶۰ھ) ، و مولانا عبدالرحمنٰ جامی (م ۸۹۸ھ) ۔

بابِ هفتم محتویِ اوضاعِ سیاسی و اجتماعی و دینی و عرفانیِ دورهٔ اکبر و جهانگیر می باشد ۔

ابوابِ هشتم و نهم شاملِ شرحِ احوالِ خواجه محمد باقی بالله و ذکر مختصری از اولاد و آثار و روابطِ اوباعلما و فضلا و امرای معاصر و خدماتِ مهمِ او به اشاعتِ دینِ مبینِ اسلام و ترویجِ سلسلهٔ نقشبندیه و عقاید و تعلیماتِ خاصِ وی می باشد ۔ با ارزش ترین قسمتِ بابِ نهم بحثی است دقیق دربارهٔ اندیشه های وحدت الوجود و وحدت الشهود ۔

بابِ دهم و یازدهم متضمنِ شرحِ احوال و آثار و اولاد و خلفای شیخ احمد سرهندی معروف به حضرت مجددِ الفِ ثانی و روابطِ او با معاصرین و خدماتِ وی در ترویج و اشاعتِ طریق نقشبندیه مخصوصاً بتوسّط خلفای خود در نواحیِ مختلفِ شبه قارّه و در بعضی از نواحیِ افغانستان می باشد ۔

بابِ دوازدهم شاملِ ابحاثی است راجع به عقاید و تعلیماتِ حضرت مجددِ الفِ ثانی و خدماتِ دینی و عرفانی او ۔ یکی از مباحثِ عمدهٔ این باب بحثی است دربارهٔ اندیشهٔ های وحدت الوجود و وحدت الشهود براساس آثارِ حضرت

مجدد الفِ ثانی ـ

در آخرِ رساله فهرستِ منابع شاملِ ۱۳۰ کتابِ فارسی و عربی و اردو و انگلیسی ضمیمه شده است ـ

(۵)

عنوانِ مقاله : ملفوظات : آغاز و پیشرفتِ آنها در دوره های حکومتِ سلاطینِ دهلی

نگارنده : محمد ظفیر الحسن (۵)

استادِ راهنما : دکتر مطیع الامام ، استاد و رئیسِ سابق بخشِ فارسیِ دانشگاهِ کراچی

سالِ تکمیلِ رساله : ۱۹۸۵ م

سالِ أخذ درجهٔ دکتری : ۱۹۸۷م

محتویات : این رساله علاوه بردیباچه و مقدّمه بطورِ کلّی در دو بخش که مجموعاً شاملِ ده باب می باشد ، تقسیم شده است ـ فهرستِ محتویاتِ رساله بدینقرار است :

بخش اوّل :
آغاز و پیشرفتِ ملفوظات
در دوره های حکومتِ سلاطینِ دهلی

بخشِ دوم :

بررسیِ مطالبِ ملفوظاتِ خاص

باب پنجم : ملفوظات و مطالبِ عرفانی

بابِ ششم : ملفوظات و مطالب دیگرِ عرفانی

بابِ هفتم : ملفوظات و مطالبِ دینی

بابِ هشتم : ملفوظات و فضایلِ اخلاقی

بابِ نهم : ملفوظات و معاملاتِ اجتماعی

بابِ دهم : ملفوظات و مطالبِ ادبی

بعضی از رؤوسِ مطالبِ مقاله بقرارِ زیراست :

بابِ اوّل مشتمل است بر تاریخچهٔ مختصرِ سیاسیِ دوره های حکومتِ سلاطینِ دهلی (= مملوکیه ، خلجیه ، تغلقیه ، سادات ولودی) ـ

در بابِ دوم آغاز و پیشرفتِ ملفوظات در دوره های سلاطینِ دهلی و موضوعِ جعلی یا اصلی بودنِ ملفوظاتِ زیر موردِ بررسی قرار گرفته است : انیس الارواح ملفوظاتِ خواجه عثمان هرونی (م ٦١٧) ، و دلیل العارفین ملفوظاتِ خواجه معین الدّین چشتی اجمیری(م ٦٣٣ھ) ، و فواید السّالکین ملفوظاتِ خواجه قطب الدّین بختیار اوشی کاکی (م ٦٣٣ھ) ، و اسرارالاولیاء و راحت القلوب ملفوظاتِ شیخ فریدالدین مسعود گنج شکر (م٦٤٤ھ) ـ

یک فهرستِ مفصّلِ ملفوظاتی شاملِ شصت و یک کتاب که در دورهٔ سلاطینِ دهلی مرتّب شده ، نیز در این باب آمده است ـ

بابِ سوم و چهارم بحثی دارد راجع به هفت مجموعهٔ ملفوظاتِ زیرِ دورهٔ سلاطینِ دهلی و مؤلّفینِ آنها ، که برای بررسیِ انتقادیِ مفصّل انتخاب شده است : سرورالصدور و نورالبدور ملفوظاتِ شیخ حمیدالدّین صوفی ناگوری (م ٦٧٣ھ) ، و فواید الفواد ملفوظاتِ خواجه نظام الدّین اولیاء (م ٧٢٥ھ) ، و

خیرالمجالس ملفوظاتِ شیخ نصیر الدّین محمود ملقّب به چراغِ دهلی (م ۷۵۷ه) ، و معدن المعانی ملفوظاتِ شیخ شرف الدّین احمد یحییٰ منیری (م۷۸۲ه) ، و جوامع الکلم ملفوظاتِ سیّد محمد ملقب به گیسو دراز (م ۸۲۵ه) ، و گنجِ لایفنی ملفوظاتِ شیخ حسین بلخی فردوسی (م۸٤٤ه) ، و ملفوظاتِ شیخ محمد بن شیخ قطب الدّین معروف به شاه مینا (م۸۸٤ه) ۔

در بابِ پنجم مصطلحاتِ مهم و موضوعاتِ عرفانی یعنی '' تصوّف '' ، '' صوفی '' ، '' مرشد '' ، '' مرید '' ، '' سالک '' ، '' سلوک '' ، '' مقاماتِ سالک ''و '' احوال '' در چهار فصل و در بابِ ششم موضوعاتِ '' ذکر '' ، '' مجاهد '' ، '' سماع '' ، '' دنیا '' ، '' اهلِ دنیا '' و موضوعاتِ عمومیِ دیگرِ عرفانی در سه فصل از لحاظِ ملفوظاتِ نامبردهٔ فوق موردِ شرح و بررسی قرار گفته است ۔

در بابِ هفتم مطالب و عقایدِ دینی و عباداتِ اسلامی و اهمیتِ آنها برای مریدین و مسترشدین در دو فصل مورد بررسی قرار گرفته است ۔

در بابِ هشتم فضایلِ اخلاقی که مرشدین به مریدینِ خود تأکیدمی فرمودند ، به تفصیل بیان شده است ۔

در بابِ نهم بعضی از معاملاتِ مهمِ اجتماعی مانند غلامی و احتکار و اوهام پرستی در دو فصل موردِ بررسی قرار گرفته است ۔

در بابِ دهم مطالبِ ادبی از قبیلِ فنّ شعر گویی و عقایدِ مختلفه دربارهٔ آن ، وارزشِ شعر و عقایدِ بزرگانِ متصوّفه دربارهٔ آن ، و تأثیراتِ شعر از لحاظِ غنا ، و تأثیرِ شعر عارفانه از لحاظِ کتبِ ملفوظاتِ مزبوره در چهار فصل موردِ بررسی قرار گفته است ۔

در آخرِ مقاله فهرستِ منابعِ مهم شامل ٤٦ کتاب خطی و چاپی فارسی و عربی و اردو و انگلیسی ضمیمه شده است ۔

اخیراً پایان نامهٔ تحقیقی برای أخذ درجهٔ دکتری به عنوان '' شیخ عبدالحق

محدّثِ دهلوی ایک تذکره نگار کی حیثیت سے '' (شیخ عبدالحق محدثِ دهلوی بعنوان تذکره نویس) بدستِ آقای سیّد منصور علی سهروردی براهنمایی استـاد دکتر سیّد مطیع الامام به تکمیل رسیده و در اواخرِ سالِ ۱۹۸۷ م بدانشگاهِ کراچی تقدیم گردیده که اینک در مرحلهٔ بررسی و ارزیابی می باشد ـ

فعلاً در بخش فارسی چهار نفر دیگر از دانش پژوهان به نوشتنِ رساله هایی برای أخذ درجهٔ دکتری مشغول می باشند ـ

* *

---

۱ ـ استاد دکتر سیّد مطیع الامام پسرِ سید ابوالعاص از خانوادهٔ نجیب و معروفِ اُستانِ بهـار و خواهـرزادهٔ آقای سیّد حسین امام (م در ۱۹۸۵م) که یکی از دوستان وهمکارانِ معـروفِ قایداعـظم محمـد علی جناح واز رهبرانِ سرآمدِ حزبِ مسلمانانِ کُلّ هند و حزبِ مسلمانانِ پاکستان بوده ، می باشد ـ وی در سالِ ۱۹۱۹م در شهرِ پتنه (استانِ بهار ، هند) متولّد شد و دورهٔ تحصیلات راتا درجه های فوق لیسانس در رشته های اردو و فارسی تاسالِ ۱۹٤۳ در مولدِ خود بپایان رسانید و همانجا میان سالهای ۱۹٤٤ و ۱۹٤۸ در دانشکدهٔ محلی بهار بتدریسِ زبان های اردو و فارسی پرداخت ـ

وی پس از استقـلال پاکستان ، از بهار به کراچی هجرت نموده همین جا سکونت ورزید ـ او از سالِ ۱۹۵۲ تا ۱۹۵۵م در دانشکـدهٔ اسـلامیهٔ کراچی بتـدریسِ فارسی مشغول بوده و بعداً در سالِ ۱۹۵٦م به عنوان استاد به بخشِ فارسیِ دانشگاهِ کراچی وابستـه گردید و پس از انجام دادنِ وظیفه های تدریسی و تحقیقی برای مدّتِ طولانی (بیست و چهار سال) بالآخر در سالِ ۱۹۷۹م بازنشسته شد ـ

وی دراثنای دورهٔ تدریس یک مقالهٔ تحقیقی بعنوان '' شیخ شرف الّدین احمد یحیی منیری وسهم او در نثرِ متصوّفانهٔ فارسی '' نوشته و در سالِ ۱۹٦۵م بدریافت درجهٔ دکتری از دانشگاهِ کراچی نایل گردید ـ او در سالهای ۷٤ ـ۱۹۷۲ و ۷۹ ـ۱۹۷۸م ریاستِ بخشِ فارسیِ دانشگاهِ کراچی را هم بعهده داشته است ـ

استادِ مطیع الامام پس از بازنشستگی به کارِ راهنماییِ دانشجویانِ درجهٔ دکتری اشتغال داشته و می دارد ـ

از آثارِ مهم او یکی فهرستِ میکروفیلمهای مخطوطاتِ مربوط به سلسلهٔ فردوسیه (بزبانِ انگلیسی) است که در سال ۱۹۶۹م چاپ شده است و همچنین مقالات تحقیقی که در موضوعاتِ مختلفه در مجلّه های '' شوق '' (کراچی) و '' تاج '' (کراچی) و '' وحید '' (تهران) و '' مهر '' (تهران) انتشاریافته است ـ

۲ ـ مولانا دکتر صاحبزاده محمد حسین انصاری یکی از مشایخِ متصّوفهٔ معاصرِ پاکستان و اصلاً و نسباً از خانوادهٔ نجیب بنوتمیم انصاری است ـ اسلافِ او در سالِ ۷۱۳ میلادی همراهِ محمد بن قاسم در سند وارد شدند و مدّتی بعد از اینجا به لله (در بخشِ جهلم پنجاب) رفتـه همانجا سکونت ورزیدند ـ پدرِ بزرگوارِ او مولانا حافظ خواجه نظام الدّین یکی از بزرگانِ سلسلهٔ چشتیهٔ نظامیهٔ سلیمانیه بود و منصبِ سجادگی و خلافتِ آنان را درلله داشته است ـ صاحبزاده محمد حسین در سالِ ۱۹۳۱م در قریهٔ لله بدنیا آمد و تحصیلاتِ خود را تا دورهٔ متوسطه در بهاگتانواله (در بخشِ سرگودها) در سالِ ۱۹۴۸م بپایان رسانید ـ در سالِ ۱۹۶۲م فوق لیسانس در رشتهٔ فارسی و در سالِ ۱۹۶۵م در رشتهٔ اردو و اخیراً در سالِ ۱۹۷۲ م دورهٔ دکتری در ادبیاتِ متصوّفانهٔ فارسی را بپایان رسانیده است ـ دکتر محمد حسین مدّتِ پنج سال از ۱۹۶۹ تا۱۹۷٤ سمتِ ریاستِ دانشکدهٔ ر ـ ا ـ خان در کالس (در بخشِ جهلم) راهم بعهده داشته است ـ او در سالِ ۱۹۷٤م به شهرِ گوجرخان (در بخش راولپندی) نقلِ مکانی کرد و فعلاً همانجا زندگی می کند ـ از آثارِ چاپی عمدهٔ اوست :

۱ ـ نافع السّالکین (ترجمهٔ اردوی ملفوظاتِ خواجه محمد سلیمان تونسوی) چاپِ لاهور ۱۹۶۲م ـ

۲ ـ حضرت خواجه محمد سلیمان تونسوی اور ان کے خلفا (ترجمهٔ اردوی مقالهٔ تحقیقی دکتری) چاپِ لاهور ۱۹۷۹ ـ

۳ ـ نگارندهٔ این سطور ساجدالله تفهیمی در سالِ ۱۹۷۱م در شهرِ پانی پت (هند) پا به دنیا نهادم و در موقع تشکیلِ پاکستان در سالِ ۱۹٤۷م همراه با اعضای خانواده به پاکستان هجرت نموده در شهر جهنگ سکنی گُزیدم ـ تحصیلاتِ مقدّماتی را در علومِ اسلامی باحفظِ کلام الله مجید و تا کلاسِ هشتم متداول در مدرسه ای که پدرم مولانا محمد عظمت الله تفهیمی که یکی از علمای پانی پت و جهنگ و از دارالعلومِ دیوبند فارغ التحصیل می باشد ، بنامِ مدرسه تفهیم القرآن درجهنگ تأسیس نموده بود ، فراگرفتم ، و بعداً تحصیلات متوسّطه و عالیه را ادامه داده بدریافتِ درجه های لیسانس از دانشگاهِ پنجاب لاهور در۱۹۶۷م وفوقِ لیسانس در فارسی از دانشگاهِ کراچی در ۱۹۶۷م و درجهٔ دکتری در ادبیاتِ فارسی از دانشگاه کراچی در ۱۹۷۶ م نایل گردیدم ـ بنده از سالِ ۱۹۶۹م بعنوانِ استادِ به بخشِ فارسیِ دانشگاهِ کراچی وابستگی و بامورِ تدریس و تحقیق اشتغال دارم ـ غیر از مقالاتِ تحقیقی که در مجلاتِ '' وحید '' (تهران) و '' پاکستان مصور '' و '' سروش '' (اسلام آباد) بزبانِ فارسی و در '' فاران '' (کراچی) بزبانِ اردو و در

'' مجلهٔ انجمن تاریخی '' (کراچی) بزبانِ انگلیسی انتشاریافته ، از آثارم '' قوافی '' ، '' مثنویِ گل و بلبل '' و '' سیری در گلریز نخشبی '' بچاپ رسیده است ـ

٤ ـ دکتر یوسف متخلص به جلیل پسرِ نواب الدین ، که یکی از دانشمندانِ مسیحی پاکستان است ، در دیهی در بخشِ سرگودها متولد شد ـ او تحصیلاتِ خودرا در ساهیوال انباله (هند) و در دانشگاه های پاکستان بپایان رسانید و غیر از درجهٔ منشی فاضل و مولوی عالم و لیسانس ، چهار درجهٔ فوقِ لیسانس در رشته های فارسی و عربی و اسلامیات و اردو دارد ، در سال ۷۲ ـ ۱۹۷۱م به بیروت رفته آنجا در دانشگاهِ آمریکائی و مدرسهٔ الهیات خاورِ نزدیک در علومِ عبرانی و فلسفه و تشیّع و تاریخ اسلام و علمِ الهیاتِ مسیحی تحصیل نمود ؛ و اخیراً در سال ۱۹۸۷ م درجهٔ دکتری در رشتهٔ ادبیاتِ فارسی را از دانشگاهِ کراچی أخذ نموده است ـ دکتر یوسف در حدودِ مدّتِ بیست سال در دانشکدهٔ گوردون راولپندی استادِ عربی و فارسی و اردو بوده است و پس از بازنشستگی از سمتِ استادی بیشترِ اوقاتِ خودرا در مطالعهٔ فلسفهٔ شرق و غرب و تصوّفِ اسلام صرف نموده و می نماید ـ دکتر یوسف فعلاً در مرکز تحقیقات مسیحی در راولپندی بکارهای تحقیقی اشتغال دارد ـ

۵ ـ دکتر سیّد محمد ظفیر الحسن در روز ۱۲ محرّم الحرام ۱۳٤۹هـ/۱۹۳۰م در پتنه (بهار ـ هند) متولّد شد؛ و دورهٔ تحصیلاتِ مقدّماتی و عالی را تا درجهٔ فوق لیسانس در مولدِ خود بپایان رسانید او در سالِ ۱۹٤۸م به پاکستان آمده در کراچی سکنی گزید ، و در سالِ ۱۹۸۷م بدریافتِ درجهٔ دکتری در ادبیاتِ فارسی از دانشگاهِ کراچی نایل گردید ـ آقای ظفیر الحسن یکی از مؤسسینِ کتابخانهٔ بیدل در محلّهٔ شرف آباد کراچی نیز میباشد و فعلاً سمت دبیر افتخاریِ آن را بعهدهٔ دارد ـ آثار او بقرار زیر است :

۱ ـ تصحیح و مقدمهٔ انتقادی دیوان محمد عابد دل عظیم آبادی که در سال های ۷٤ ـ ۱۹۷۳ در مجلهٔ '' مهر نیمروز '' کراچی چاپ شده است ـ

۲ ـ ترجمهٔ مقالهٔ دکتری دکتر مطیع الامام از فارسی به اردو که بعنوانِ '' احوال و آثارِ حضرت مخدوم الملک '' در مجلهٔ '' مهر نیمروز '' کراچی انتشار یافته است ـ

۳ ـ منتخبات از دیوان بیدل و جوشش عظیم آبادی ـ

اقبال اکادمی پاکستان
اقبال
شمارهٔ فارسی

کتر رحیم بخش شاهین
خش اردو ، دانشکدهٔ دولتی ـ راولپندی

کتابشناسی فارسی سیرة النبی در شبه قاره

تذکّر از دانش

چندی پیش آقای فضل الله فاروقی کتابدار کتابخانهٔ بنیاد همدرد ، کراچی ، طی نامه یی از '' دانش '' تقاضا نمود فهرست کتابهائی که در سیرة النبی (ص) درهند و پاکستان به فارسی نوشته شده است تهیه کنیم و برایشان رسال داریم ـ این کار ساده یی نبود که بتوان آنرا بصورت نامه پاسخ داد ـ رهمان حال ما از جناب آقای دکتر شاهین خواهش کردیم که این کار را پیگیری کنند ـ در مرحلهٔ اوّل ایشان۶۷ اثر را معرفی کرده اند ـ باچاپِ این مقاله توانستیم شناسائی کتب فارسی سیرة النبی در شبه قاره را طرح ریزی کنیم وهم به تقاضای آقای فاروقی پاسخ دهیم ـ

تهیهٔ فهرست کتب سیرهٔ نبوی کارِ چند بُعدی است ، غیر از کتابهای مستقل که در سیرت حضرت پیامبر (ص) و معجزات و غزوات آنحضرت (ص) تألیف شده است باید کتب تاریخ صدر اسلام و نور نامه ها و مولود نامه ها و معراجنامه ها و مجموعه های نعت و دیگر آثار را نیز در نظر داشت ـ

مقالهٔ حاضر نمونهٔ بسیار کوچکی ازاین کتابشناسی گسترده است ـ علاقه مندان میتوانند این کار را دنبال کنند و نتایج تحقیقات و زحماتِ خودرا برای چاپ در مجله '' دانش '' اسال دارند ـ

* * *

* آصف تهانیسری

فتوح عمر (منظوم)

به فرمایش سلطان محمود قریشی در ۱۲۱۱ھ آن را آغاز کرده و در ۱۲۱۲ھ به انجام رسانده است ، مثنوی است تاریخی دربردارندۀ شرح زندگانی حضرت محمد ﷺ

نسخۀ خطّی در آذر، مورّخ غرّه شعبان ۱۲۸۲ھ، ۴۲۰ص ـ (آذر : ۲۸۱ ـ ۲۸۲)

* ابوالفتح شیخ

رساله دراحوال رسول کریم

تلخیص '' سرور المحزونِ '' شاه ولی الله محدث دهلی (م ۱۱۸۶ھ) است ـ

نسخه چاپی از این اثر در کتابخانۀ مرکزی بهاولپور موجود می باشد ـ (ارمغان ۲ : ۳۶۵)

* امین الله عظیم آبادی

قصیدۀ عظمیٰ

امین الله متخلص به امین بن سلیم الله بن علیم الله انصاری عظیم آبادی ـ وی در مدرسۀ عالیه کلکته تدریس می کرد ، در۲۷ ربیع الاوّل ۱۲۳۳ھ در همانجا درگذشت و مدفون گشتت ، از آثار او حاشیه بر میر زاهد ، شرح مواقف ، حاشیه بر مسلم الثبوت ، رساله دربیان فصاحت ، تفسیر آیه '' وفی القصاص حیوٰة ـــ '' دیوان فارسی و بعضی قصاید او در کتاب '' حدیقة الافراح '' دیده می شود ، محمد شمس الحق در '' تذکرة النبلا '' شرح احوال او را آورده است ـ قصیده عظمیٰ مشتمل بر ذکر مولد نبی ، معجزات ، غزوات و قایع دیگر ـــ تا ذکر مرض و وفات آن سرور (ص) است ـ

چاپ : مطبع مظهری ، چچره ۱۲۵۷ھ/۱۸۴۲م ، (نوشاهی چاپی

۱ : ۸۸٤ ـ ۸۸۵)

* ابوبکر محمد بهروچی

ترجمهٔ فارسی '' الشفا بتعریف حقوق المصطفیٰ ''

متن عربی از قاضی عیاض ابن موسی الیحصبی السبتی السماکی (۷٦ ـ٥٤٤ ﻫ) است ـ ابوبکر بهاروچی که مترجم '' الحصن الحصین '' نیز میباشد ترجمهٔ '' الشفا '' را به سال ۹۱۰ﻫ/۱۵۰۵م برای سلطان محمود بیگره گجراتی به پایان رسانده است ـ (برگل ۲ : ۷٦۸ ـ ۷٦۹)

* احسان الله بن مولوی نعیم الله فرنگی محلی

احسن القصص

به سال ۱۲۷۳ﻫ ق/۷ ـ ۱۸۵٦م نگاشته است ـ

چاپ مطبع نول کشور ، لکهنو ۱۸۸۱م ، ۵۹٦ ص ـ (برگل ۲ : ۸٦۱ ، ارمغان ۲ : ۳٦٦)

* انور شاه کشمیری ، مولوی محمد

خاتم النبیین

از مولوی محمد انور شاه کشمیری (م ۱۳۵۲ ﻫ ق/۱۹۳۳م) رئیس مدرسه دارالعلوم دیوبند ، که در اثبات ختم نبوت بر حضرت محمد (ص) ، تفسیر آیه کریمه '' ... و خاتم النبین '' و ردّ بر میرزا غلام احمد قادیانی نگاشته است ـ

چند چاپ از انجمله : مجلس علمی دابهیل ، مطبع مدینه بجنور ، ۳۵۲ ﻫ ق ، ۹٦ ص ـ مفتی عتیق الرحمن برآن دیباچه نگاشته است (نمایش : ۱۷٤ ، ارمغان ۲ : ۳٦۸ ، اختر راهی : ۳٤)

* بابر نوشاهی

حلب السیر

متن به زبان پشتو از گوهر بن خوشحال خان ختک که نگارش آن

روز چهار شنبه به تاریخ یازدهم صفر ۱۱۸۱ه به پایان رسید ـ ترجمهٔ فارسی از بابر نوشاهی ـ فقط الفاظ پشتورا ترجمه کرده است ـ الفاظ و تراکیب فارسی بحال خود باقی مانده است ـ شاید این ترجمهٔ کتاب عربی '' نور العیون فی سیرة الامین المأمون '' است ـ نام کتاب و نگارنده در دیباچه و نام مترجم فارسی در ترقیمه آمده است ، در ۳۰ باب و هر باب در چند فصل :

باب ۱ : در نسب پیغمبر از عبدالله تا آدم ، این باب برهفت فصل مشتمل است ـ باب ۲ : حکایت چاه زمزم ـ باب ۵ : در رضاع پیغمبر ـ باب ۱۳ : در اسلام امیر حمزه ـ باب ۲۰ : در احوال آخرت حضرت سید عالم ـ

نسخهٔ خطی در آذر ، پنجشنبه یازدهم شعبان المعظم۱۲۳٤ ه ۰ ق ، ۳۰۹ گ ـ (آذر : ٤۲ ـ ٤۳۰)

* باذل دهلوی ، میرزا محمد رفیع

حملهٔ حیدری (منظوم)

سراینده در دهلی وفات یافت و درهمان شهر مدفون گشت ، باذل این منظومه را در شرح زندگانی حضرت محمد (ص) تا شهادت خلیفه عثمان (رض) در حدود ۱۱۱۹ ه ۰ ق به تقلید شاهنامهٔ فردوسی سروده و مشتمل است بر معجزات و توصیف از شجاعت و عظمت و منقبت و جنگهای تاریخی مولای متقیان حضرت علی ابن ابیطالب (ع) ـ سرایندگان دیگر نیز حملهٔ حیدری را دنبال کرده اند ، از آن میان : نجف ، محمد صادق آزاد ، محب علی خان حکمت ، میان احسن و سید پسند علی ـ

چاپ : مطبع سلطان المطابع ، لکهنؤ،۱۲۶۷۷ه/۱۸۵۱م ، ۳۲۹ص ـ (برگل ۲ ـ ۸٤۳ ، نوشاهی چاپی ۱ : ۸۷۱)

* بیدل ، عبدالسمیع

راحت القلوب فی مولدالمحبوب

چاپ : لکهنو ، ۱۳۰۲هـ ـ (ارمغان ۲ : ۳۷۵)

* پیر علی دهلوی

مایدۀ پرثمار ترجمۀ نزل الابرار

'' نزل الابرار '' نگاشتۀ ابوطالب مکی (م ۳۸٦ هـ ق/۹۹٦م) به زبان عربی بود و پیر علی به سال ۱۲۵۲ هـ ـ ق/۷ ـ ۱۸۳٦م آن را ترجمه کرده است ـ کتاب مشتمل برزندگی نامۀ حضرت محمد ﷺ و امامانِ شیعه (ع) است ـ نسخۀ خطّی در پرینستون مورخ ۱۲۸۰هـ ـ (برگل۲ : ۸۵٦)

* جان محمد

معراجنامه

این رساله در واقعۀ اسراء و معراج است ـ

چاپ : مطبع رونق ، ۱۲۸۲هـ ، ٦٤ ص ـ (ارمغان ۲ : ۳۷۰)

* جمالی دهلوی

مصباح الارواح (منظوم)

در احوال عرفانی پیغمبر (ص)

نسخۀ خطّی در موزه بریطانیا (ارمغان ۲ : ۳۷۰)

* حبیب الله صدیقی قنوجی

حفظ الایمان

وی در علوم درسی تخصص و در علوم عرفانی تبحرداشت ، درسال ۱۱٤۰هـ ـ ق/۷ ـ ۱۷۲۸ م درگذشت ـ در تذکرۀ علمای هند از پنج اثر او نام برده شده و این یکی جزو آن هانیست ، '' حفظ الایمان '' مشتمل است بریک مقدمه و بیست و شش مقصد و خاتمه ـ مسایل عشق و اخلاق صوفیانه و تاریخ و سیرت پیامبر (ص) را نیز شرح می دهد ، مقصد هفتم در ازواج مطهره ، مقصد پانزدهم در معراج آنحضرت (ص) ، مقصد بیست و چهارم در غزوۀ موته ، خاتمه در بیماری و وفات پیغمبر است

نسخهٔ خطی درگنج بخش ، سده ۱۲ـ۱۳هـ ـق ـ

(گنج٤ : ۱۹٦۳ ـ ۱۹٦٤)

* حاجی محمد کشمیری

ترجمهٔ شمایل النبی

متن عربی از امام ابو عیسیٰ محمد بن عیسیٰ ترمذی (م ۲۷۰ ـ ۲۷۹هـ/۸۸۳ ـ ۸۹۲م) بنام '' الشمایل النبویة والخصایل المصطفویة '' و ترجمه از حاجی محمد کشمیری (م ۱۰۰٦هـ/ ۱۵۹۷م) که باروایت از ابن حجر آغاز کرده و ازو به شیخی و استادی یاد می کند ـ و ابن حجر شرحی برشمایل ـ النبی ترمذی دارد که این شاگرد از آن نام برده است ،درپایان نسخه آمده است که آنـرا در خانقاه میر سید علی همدانی به سال ۹۸۸هـ ق/۱۵۸۰م به انجام رسانده است و از خداخواسته است که در خدمت استا دش ابن حجر به زیارت کعبه نایل گردد ـ (گویا منظورش قبر اوست) ـ

نسخهٔ خطی در گنج بخش ، سده ۱۰ هـ ۰ ق ، ۳۹۹ ص ـ (برگل ۲ : ۷٦٦ ، گنج٤ : ۱۹۸۳ ـ ۱۹۸٤)

* خادم ، محمد شریف

کفایةالمؤمنین فی معجزات الائمةالمعصومین

ترجمهٔ فارسی '' الخرائج والجرائح '' است ـ اصل آن به زبان عربی از قطب الدین ابوالحسن سعید بن هبة الله راوندی (م ۵۷۳هـ/۸ ـ ۱۱۷۷م) است ، کتاب مزبور در معجزات حضرت محمد و امامان است ، مترجم آنرا در۱٤ باب نگاشته و به ابراهیم قطب شاه (۹۵۷هـ ـ ۹۸۹هـ) پیشکش نموده است ـ

نسخهٔ خطّی در آصفیه ـ (برگل ۲ : ۷۷۳)

* رفیع الدین محدث دهلوی ، (م۱۲۳۳هـ)

مولود شریف

در وصف میلاد حضرت محمد است ـ

نسخهٔ خطّی در موزهٔ کراچی ، مورخ ۲٦ ذی قعده ۱۲۲۹ھ ، ۳۲ ص ـ (موزهٔ ملی : ۷٦۲)

* رفیقی کشمیری ، خواجه حافظ محمد یحییٰ

مصباح الدجیٰ فی احوال المصطفیٰ (مثنوی)

چاپ : مطبع الناظر لکھنو ، ۲٤۸ ص ـ (ارمغان ۱ : ٦ ۲٤)

* سعد الله مسیح پانی پتی

پیغامبر نامه (منظوم)

سعد الله متخلص به مسیح یا مسیحا کیرانوی پانی پتی پسر خواندهٔ مقرب الخاقان (شیخ حسن) بوده است ـ شیخ حسن نیز کیرانوی و پزشک ویژه در دستگاه جهانگیر بادشاه بوده و حکومت گجرات و بهار و آگره را داشته است ـ جهانگیر در دفتر خاطرات خود بارها ازاو یاد نموده است ، کتاب مزبور درسال ۱۰۵۰ھ/۱ ـ ۱٦٤۰ به پایان رسید ـ

نسخهٔ خطی در دانشگاه پنجاب لاهور ، مورخ ۱۲۵۱ھ/۱۸۳۵م ـ (برگل ۲ : ۸۳۱)

* سید محمد مکّی

بحرالانساب

سید محمد بن سید نصیر الدین جعفر حسینی مکّی شاگرد و خلیفه حضرت خواجه نصیر الدین چراغ دهلوی (م ۷۵۷ھ/۱۳۵٦م) بود ، از روزگار سلطان محمد تغلق تا روزگار سلطان بهلول می زیسته و بیش از صدسال زندگی کرده است و در سال ۸۹۱ھ/۱٤۸٦م درگذشته و در سرهند به خاک سپرد شده است ـ از نگاشته های وی میتوان '' بحرالمعانی '' و رساله '' دربیان روح '' و '' پنج نکات '' را نام برد ـ '' بحر الانساب '' در تاریخ

و نسب پیامبر (ص) نیا کان او وشش خلیفهٔ نخستین و اما مان است و ترجمهٔ کتابی است که پدر مترجم به زبان عربی نگاشته بود -

نسخه خطی در ادینبورگ ، مورخ ۱۰۱۱ھ (برگل ۲ : ۷۸۸ - ۷۹۸)

* شبلی نعمانی

رساله بدء الاسلام

مولانا شبلی نعمانی (م۱۹۱٤م) آنرا در اوایل زندگانی خود به زبان عربی برای طلّاب دانشکدهٔ (بعداً دانشگاه) علی گره نوشته بود ، مولوی حمید الدین آن را به فارسی ترجمه کرده است -

چاپ : مطبع مفید عام آگره ، ۳٦ ص - (ارمغان ۱ : ۲٤۱ که اشتباهاً نام مترجم را محمد عبدالحمید نوشته است)

* شیخ العالم اکبر آبادی

نادرالمعراج و بحر الاسرار

شیخ العالم اکبر آبادی آنرا بروزگار شاهجهان در۱۰٤٤ ھ نوشته است - در مقدمه از '' معارج النبوة '' از معین الدین فراهی و '' حیرت الانسان '' از خواجه احمد بغدادی و یک اثر از عبدالرحمٰن بن جنید واعظ شیرازی نام برده است - دربارهٔ معراج آن حضرت در ۵۲ باب : ۱ - عروج آنحضرت و حقیقت معراج - ۲ - تمثیلاتی صیقل وار غبار انکار از آئینه مظهر انوار بحقیقت معراج سید مختار - ۳ - آنچه اصحاب گفته اند ... - ٤ - حکمت در بردن معراج آنحضرت چه بود - ۵ - فضیلت شبِ معراج ... - ۱۰ - بیان رسیدن آنحضرت بآسمان دنیا - ۲۰ رسیدن آنحضرت بمقام اسرافیل - ۳۰ - دیدن آنحضرت بهشت دوام را - ٤۰ - دیدن آنحضرت طبقه سوم دوزخ را - ۵۰ - بیان ولادت آنحضرت و معجزاتی که در آن وقت بظهور پیوسته ۵۲ - - نصایح حضرت پیغمبر به اصحاب کرام -

چاپ : منشی نولکشور لکهنو ، ۱۳۳۳ھ/۱۹۱۵م چاپ دوم ، ٦۵٦ ص -

می چاپی ۱ : ۸۹۵ ـ ۸۹٦ ، برگل ۲ : ۸۲٦)

ع محمد بلگرامی

نة العلم

ترجمهٔ '' روضة النبی '' تألیف شیخ حبیب الله قنوجی است ـ روضة۔
، زندگینامهٔ آنحضرت است که به زبان عربی در ۱۱۲۰ھ/۱۷۰۸م نگاشته
است ـ شیخ محمد بلگرامی شاگرد قنوجی بود و آنرا بفارسی ترجمه کرده
ت ـ

خهٔ خطی در بانکی پور ، سدهٔ ۱۸ م ـ (برگل ۲ : ۸٤۲)

شیر محمد ، سید

یس العاشقین

سید شیر محمد پسر سید شاه علی محمد حسینی رضوی مشهدی در غوث
ر تنواهن پرگنه اسلام پور سرکار صوبه ملتان اقامت داشته و در سال
۱۰۷ھ/٦ ـ ۱٦٦۵م '' انیس العاشقین '' را از '' معارج النبوة '' تألیف
عین فراهی '' روضة الاحباب '' تألیف میر جمال الدین ، '' روضة۔
لشهداء '' تألیف ملاکاشفی ، '' شمایل النبی '' تألیف امام ترمذی و
'' شواهدالنبوة '' تألیف ملا جامی وغیره گزیده و تألیف کرده است ـ نگارنده
نخواسته که این کتاب را مبوّب و مفصّل سازد ـ

نسخهٔ خطی درموزهٔ کراچی بخط محمد مسعود بن شیخ بولاقی قریشی
هاشمی ،۱٤ جمادی الثانی ۱۱۷۳ھ ،۲۷٤ص ـ (موزهٔ ملی : ۷۵٤)

* صفی الله بن هبة الله دهلوی بخارایی

اشرف الوسایل فی شرح الشمایل

شرح شمایل النبی ترمذی است ، بنام اورنگ زیب عالمگیر (۱۰٦۸ھ ـ
۱۱۱۸ھ) وچنانکه پیداست شارح از مریدان شیخ عبدالحق محدث دهلوی
(۹۵۸ھ ـ ۱۰۵۲ھ) بوده که پس از مرگ وی در ۱۰۹۱ھ/۱٦۸۰م این شرح را

به انجام رسانده است ـ در دیباچه می نویسد '' نبذی ازآن از نتائج فکر خود و بیشتر ملتقط است از کلام علمای کرام در رسایل ایشان و مخصوصاً شیخ عبدالحق دهلوی است که نسبت فرزندی بل شرف غلامی جناب سامی وی را دارد ـ تحفه درگاه معلی ابوالمظفر محی الدین عالمگیر ساختم '' ـ

نسخهٔ خطی در گنج بخش ، سده ۱۲ هـ ـ ق ، ۵۲۸ ص ـ (گنج ٤ : ۱۹۵۰ ـ ۱۹۵۱)

* عبدالاحد سرهندی

خزاین نبوت

زندگی نامهٔ کوتاهی است از حضرت محمد که عبدالاحد بن محمد سعید بن شیخ احمد سرهندی (م ۱۱٤۲هـ/۳۰ ـ ۱۷۲۹م) بسال ۱۱۲٦هـ/۱۷۱٤ م نگاشته است ـ نام کتاب مادّهٔ تاریخ نگارش است ـ

نسخهٔ خطی در دیوان هند ، سدهٔ ۱۸م ـ (برگل ۲ : ۸٤۸ که تاریخ نگارش را ۱٦۲٦ هـ نوشته که اشتباه چاپی است) ـ

* عبدالاوّل زید پوری ، سیّد

انتخاب سفرالسعادت

سیّد عبدالاول بن علی الدین بن حسن حسینی زیدپوری (م ۹٦۸هـ/۱ ـ ۱۵٦۰م) دارای تألیفات زیاد میباشد ، ازآنجمله در شرح و تفسیر و جز آن مانند فیض الباری درگزارش صحیح بخاری ، رسالهٔ منظوم درارث و کتابی دربارهٔ روح به فارسی ـ

'' صراط مستقیم '' تألیف مجدالدین محمد بن یعقوب فیروزآبادی (۷۲۹هـ ـ ۸۱۷) است ـ سپس ابوالجواد محمد مصری آن را در ۸۰٤ به نام '' سفرالسعادت '' به عربی برگردانیده است ـ مجموعهٔ احادیث رسول است در اعمال آنحضرت ـ

نسخهٔ خطی در موزهٔ کراچی ، ۲۰۰ ص ـ (برگل ۲ : ۸۲۲ ـ ۸۲۳ ، موزهٔ ملّی : ۷۵۵)

* عبدالحق دهلوی ، شیخ

۱ ـ جذب القلوب الیٰ دیارالمحبوب

در ۹۹۸ھ در مدینه تسوید نموده و در ۱۰۰۱ ھ در دهلی پاکنویسی کرده است ، تاریخ و جغرافیای مدینه منوره است در۱۷ باب : ۱ ـ عدد اسمای این بلده ۲ ـ ذکر فضایل و محامد آن که باحادیث و آثار به ثبوت رسیده است ـ ۳ ـ اخبار سُکّان این بقعه کرامت نشان در قدیم الزمان ٤ ـ اتبعاث باعثه قدوم سید کاینات بدین بلده ـ ۵ ـ هجرت نمودن سید المرسلین از مکه بدین بلده ـ ۱۰ آثار بعضی که بشرف حضور مشهورند ـ ۱۵ ـ حکم زیارت قبر شریف از وجوب و استحباب و بیان توسل واستمداد از آنجناب ـ ۱۷ ـ فضل و آداب صلوٰة بر سیّد کاینات ـ

این کتاب چند بار چاپ شده است از انجمله : انڈیان سن پریس ، کلکته ، ۱۲ ربیع الاول ۱۲۶۳ھ/۱۸٤۸م ، ۳۹۰ ص ـ (نوشاهی چاپی ۱ : ۸۳۷ ـ ۸۳۸)

۲ ـ لباس سید البشر = لباس رسول = دستور فایض النور

در آداب و روش لباس پوشیدن حضرت محمد ﷺ ، نگارنده در دیباچه می نویسد از اینکه امروز لباس بدعتی پوشیده می شود اندوهگین است واین کتاب را نگاشت تا ازآن لباس بپرهیزند ـ

نسخهٔ خطّی در گنج بخش ، ٤۹ ۱۱ ھ ۰ ق و موزهٔ کراچی ـ (گنج ٤ : ۲۰۰۱ ـ ۲۰۰۲ ، موزهٔ ملی : ۷۸۳ ، برگل ۲ : ۸۲۹ ـ ۸۳۰)

۳ ـ شرح '' سفرالسعادت '' = الطریق القویم فی شرح الصراط المستقیم

'' صراط مستقیم '' تأنیف مجدالدین محمد بن یعقوب فیروزآبادی

است ، درآن روایتهایی است درباره رفتار و کردار حضرت پیامبر بویژه آنچه که دربارهٔ عبادات و فرایض دینی است ، فاتحه در ذکر حال حضرت رسالت پیش از نزول وحی و بیان عبادت وی درآن ایام : در شش باب و یک خاتمه :

باب ۱ ـ طهارت آنحضرت ـ ۲ ـ نماز پیغمبر ۳ ـ صیام النبی ـ ٤ ـ الحج النبی ـ ۵ ـ اذکار النبی ـ ٦ ـ در عموم احوال و معاش آنحضرت ـ

شیخ عبدالحق دهلوی شرح '' صراط مستقیم '' را در سال ۱۰۱٦ھ/۱٦۰۸ به پایان رسانده است ـ

چاپ : افضل المطابع کلکته ، ۱۲۵۲ھ ، ٦ + ۷۲٦ص ـ (موزهٔ ملی : ۷۵٦ ، برگل ۲ : ۷۸۱ ـ ۷۸۲ ، نوشاهی چاپی ۱ : ۸۸۱)

٤ ـ مدارج النبوة و درجات الفتوة

در شرح زندگی حضرت پیامبر دریک مقدمه و پنج قسم و یک تکمله است : قسم اول : در ذکر فضایل وکمالات و اخلاق و صفات ـ قسم دوم : در ذکر نسب ولادت ـ قسم سوم : در ذکر وقایع سنوات از ابتداء تا وفات ـ قسم چهارم : در ذکر حدوث مرض و غسل و تکفین وغیره ـ قسم پنجم : در ذکر اولاد طاهره و ازواج مطهره ـ

چاپ : مطبع عمدة المطابع دهلی ، ۱۲۷۱ ھ (موزهٔ ملّی : ۷۵۹برگل ۲ : ۸۲۷ ـ ۸۲۸ اختر راهی : ۱٦۰)

۵ ـ حلیهٔ حضرت سیدالمرسلین

پس از به پایان رساندنِ '' مدارج النبوة '' بلا فاصله نگارنده گزیده ای از آن بنام مزبور تهیه کرده ، برگل آنرا به نام '' حیلهٔ جناب رسالتماب '' یاد کرده است ـ

نسخهٔ خطی در موزهٔ کراچی بامهر مورخ ۱۱۳۱ھ ، ۱۲۲ ص ـ (موزهٔ ملی ۷۵٤ ، برگل ۲ : ۸۲۹)

٦ ـ رساله در شمایل آنحضرت

گویا گزیده ایست از '' مدارج النبوة '' که سرگذشت مفصّل حضرت پیامبر است از همان مصنف ـ (برگل : ۸۲۹)

* عبدالحمید اعظم گڑهی ، مولوی محمد

ترجمه بخشی از کتاب المغازی محمد بن عمر الواقدی (م ذوالحجه۲۰۷ه) است ، او کتاب المغازی را که هم اکنون موجوداست همراه کتابهای دیگر (مانند فتوح الشام ، فتوح العراق ، مقتل الحسین و جزآنها) که اکنون موجود نیست نگاشته است ـ برخی از نگاشته های تاریخی را که نسخه های خطی آن در دست است و برخی از آنها چاپ شده است به واقدی نسبت داده شده ولی حقیقت آنست که اینها در روزگاری دیر تر نگاشته شده است ـ

چاپ ۱۸۹۱م ـ (برگل ۲ : ٤ ٧٦)

۲ ـ ترجمهٔ سیرت احمدیه = سراج احمدیه

متن عربی از محمد بن سعد الواقدی (م ۲۳۰ه/۸٤٥م) که به نام '' طبقات ابن سعد '' مشهور است ـ ترجمهٔ فارسیِ دو بخش آن را مولوی محمد عبدالحمید اعظم گڑهی بدستور نواب وقارالملک مولوی محمد مشتاق حسین انتصار جنگ بهادر براساس چاپ آلمان کرده است ، در ذکر فرستادن پیغمبر قاصدان را بسوی پادشاهان و قبایل عرب و رسیدن سفیران عرب نزد آنحضرت ـ

چاپ : مطبع مفید عام آگره ، ۱۸۹۱م ، ۱۰٦ ص ـ (نوشاهی چاپی ۱ : ۸۸۱ ، برگل ۲ : ۷٦٥)

* عبدالرحیم بن عبدالکریم صفی پوری ، مولانا

نور الایمان

نگارنده به زبانهای عربی و فارسی مسلّط بوده و دراین زمینه چند اثر ازو در دست است ازانجمله : ایضاح المسالک الیٰ الفیهٔ ابن مالک (عربی) ،

ضرورة الادیب (عربی) حل الشواهد (عربی) ، غایة البیان فی علم اللسان (فارسی) ، المسالک البهیة فی القواعد النحویة (فارسی) ـ وی چند کتاب عربی و فارسی را در ربع اول سدهٔ ۱۹ میلادی در کلکته چاپ و نشر کرده است مانند ، '' الصراح '' و '' الفواید الضیائیه '' و '' معلقات '' ـ

'' نورالایمان '' در نسب پیامبر و معجزات و فضایل و مناقب دیگر صفات و سجایای خاص حضرت محمد و جانشینان او است ـ

چاپ : ۱۲۹۹ھ/۲ ـ ۱۸۸۱م ـ (برگل ۲ : ۸۵۵ ـ ۸۵٦)

* عبدالقادر

(شرح) قصیده بانت سعاد = شرح نعت النبی

متن عربی از کعب بن زهیر صحابی رسول در ۵۷ بیت در ستایش پیامبر ، پس از آنکه از هجو قبلی خود اظهار ندامت کرده ، باین سر آغاز :

بانت سعاد فقلبی الیوم متبول

متیم اثر مالم یفد مکبول

این قصیده شرح های بسیار دارد و شرح عبدالقادر متخلص به نظام به روزگار اورنگزیب عالمگیر (۱۰٦۸ھ ـ ۱۱۸۰ھ) هنگامی که پنجاه سال از زندگی شارح گذشته بود در شوال ۱۱۱۳ھ/۱۷۰۲ م به انجام رسیده و به اورنگزیب عالمگیر تقدیم گردیده است ـ

نسخهٔ خطی در گنج بخش ، سده ۱۲ ھ ق ، ۱۲٤ ص ـ (گنج ۳ : ۱٦۸٦)

* عبدالهادی بن محمد معصوم

اخلاق مصطفیٰ = شرح شمایل النبی

متن عربی از امام ابو عیسیٰ محمد بن عیسیٰ ترمذی ـ ترجمه و شرح به فارسی از عبدالهادی است که بخواهش دوستان به روزگار اورنگزیب عالمگیر و بنام او نگاشته است ـ نخست دیباچه ای است از مترجم که در آن نام خود و متن و نگارنده و اورنگزیب را آورده است ، سپس متن کتاب آغاز می گردد ـ

نام '' اخلاق المصطفیٰ '' تنها از کاتبِ نسخۀ گنج بخش در پایان آمده است ـ

نسخۀ خطی در گنج بخش ، مورّخ ۱۰۸۵هـ ، ٤٦۱ص ـ (گنج ٤ : ۲۱۹۸٤ ـ ۱۹۸۵ ، موزۀ ملّی : ۷۵۷)

* عبید

حلیه مبارک

در ٤٦ بیت به سال ۱۲۵٦هـ سروده شده و در پایان آن آمده است :

این شمایل را عبید پُر معاصی نظم ساخت
به امید آنکه سازد ایزدش عفو و خطا
... .
(حلیۀ ذات محمد) سالِ نظمش شد بجا

نسخۀ خطی در گنج بخش در مجموعه ، ش ۷ص : ۱۱۷ ـ ۱۱۹ ـ (گنج ٤ : ۱۹٦٤)

* عبیدالله

زبده شرح شمایل = خیرالاطوار = واقعات سید ابرار

متن بایستی همان شمایل ترمذی باشد که مترجم از آن در دیباچه نام نمی برد ـ گزیده ای از عبیدالله که خودرا احقر فقرای احمدی می خواند ـ در دیباچه می گوید پس از پرداختن از ترجمۀ '' حصن الحصین '' و '' منتخب بی بدل '' به خاطر رسید که شمایل النبی را ترجمه کنم و حال که آخر عمر است برای برخورداران ویاران مخصوصاً برادر رشید خلیل الله این ترجمه مرتّب شد ـ کتاب در دو صحیفه است : صحیفۀ اول '' خیرالاطوار '' است که همین اسم برابر باتاریخ ترجمه (۱۰۵۸هـ) است ـ صحیفۀ دوم واقعات سید ابرار است که این نام نیز برابر باتاریخ نگارش این بخش است (۱۰۵۸هـ) ، در ۵٦ باب : ۱ : خلق نبی ـ ۲ ـ ختم نبوت ـ ۳ ـ شعر رسول ٤ ـ ترجل (شانه کردن) ایشان ـ ۵ ـ

شیب (پیری و سفید موی) ـ ۱۰ ـ خف (موزه) ایشان ـ ۱۵ ـ درع ایشان ـ ۲۰ ـ تقنع ۳۰ ـ میوه خوردن ـ ٤۰ ـ عبادت ایشان ـ ۵۰ ـ حجامت کردن ـ ۵۵ ـ میراث رسول ـ ٥٦ ـ رؤیة النبی ـ سپس واقعات سید ابرار باسربندهای '' واقعه '' بدون شماره وقایعی است که به پیامبر پیوندارد ـ

نسخه خطی در گنج بخش سده ۱۱ هـ ـ ق ، ٤١٦برگ ـ (گنج ٤ : ۱۹۸۵ ـ ۱۹۸٦)

* عزیز الله ، محمد

فتح مبین

محمد عزیز الله معروف به محمد ولایت علی پسر منشی محمد یحییٰ خان این کتاب را در ۲۹ ذیقعد ۱۲۹۱ھ آغاز کرده و در ۱۲ رمضان ۱۲۹۸ ھ به پایان رسانده و به نواب محبوب علی خان و نواب شاهجهان بیگم پیشکش نموده است ـ واقعات و غزوات و سرایا در عهد نبوی از هجرت تاوصال آنحضرت در هشت باب است ـ

چاپ : محمد صفی ١٣٣٤ھ ، ۲۹۵ ص ـ (نوشاهی چاپی ۱ : ۸۸۳)

* عفیف نور کاشانی بداونی

مطالع الانوار فی ترجمة الآثار

عفیف الدین فرزند نور الدین در سرگذشت و سیرت پیامبر ﷺ از زایش تا وفات و وقایع تاریخی روزگار خلفای راشدین و برخی از امویان در ۲۱ فصل در ۷٤۲ھ/۱ ـ ۱۳۳۲م یا کمی پیش از ۷۰۰ھ/۱۳۰۱م نگاشته است ـ ترتیب فصول بقرار ذیل است : فصل ۱ ـ در ولادت پیامبر ـ ۲ ـ ابتدای وحی و بیعت یاران ـ ۳ ـ اظهار دعوت ـ ٤ ـ هجرت به حبشه ـ ۵ ـ معجزات و هجرت به مدینه ـ ۱۰ ـ جنگ احد ـ ۱۵ ـ فتح حنین ـ ١٦ ـ فتح طایف ـ ۱۷ ـ حج آخرین و وفات ـ ۱۸ ـ خلافت خلفاء ـ ۱۹ ـ خلافت معاویه ـ ۲۰ ـ خانه کعبه ـ ۲۱ ـ

در آخرت ـ

نسخهٔ خطی در گنج بخش ، ۹۶۹ھ ق ـ در مجموعه ، ش ٦ (ص ۳۳۵ ـ ۵۸۰) ـ (گنج ٤ ـ ۲۰۰۳ ـ ۲۰۰٤)

* علی بن حسام الهندی

شمایل النبی

نسخهٔ خطی در کتابخانهٔ عمومی پنجاب لاهور ، ۱۱۱٦ھ ، ۳٤ ص ـ (ارمغان ۲ : ۳۷۵)

* علیم الله حسینی

نثرالجواهر فی تلخیص سیر سید ابی الطیب والطاهر

اوحدالدین مرزا خان برکی جالندهری به زبان عربی '' نظم الدرر والمرجان فی سیر سید الانس والجان '' نگاشته بود ، علیم الله حسینی آنرا به سال ۱۱۳۷ به فارسی ترجمه کرده است ـ

چاپ خادم التعلیم لاهور ، ۱۹۰۲م ، ۲۷٤ ص ـ (ارمغان ۱ : ۲٤٤)

* غلام امام

معالجات نبوی

در علم ابدان و خواص ادویه بربنای احادیث رسول ـ

نسخهٔ خطّی در موزهٔ کراچی ، سده ۱۱ھ ، ۳۰٦ ص ـ (موزهٔ ملّی ـ ۱۲۱)

* غلام حسین ، شیخ

شجرة الانساب

شیخ غلام حسین بن حاجی محمد شریف قصوری آنرا در ۱۱۹۲ھ/۱۷۷۸م نگاشته است ـ غلام رسول قصوری (برادر نگارنده) در ۱۱۹۰ھ کتابی به همین عنوان (شجرة الانساب) نوشته بود ـ سپس غلام حسین باهمان عنوان تکمله ای برآن افزود (کتاب حاضر) ، در چهار باب و یک خاتمه : باب ۱ : اجداد آنحضرت ـ ۲ ـ عظمت شان و شجاعت و سخاوت اجداد

آنحضرت ـ ۳ ـ تحقیق در اسامی و انساب و اولاد و خلفای چهارگانه و امامان دوازده گانه وازواج مطهرات ـ ٤ ـ عادات آنحضرت در سه فصل متضمن تحقیق در اسماء و انساب صحابه ـ خاتمه در ذکر بزرگان نگارنده ـ

نسخهٔ خطی در موزهٔ ملّی ، ۱۲۱۱هـ ، ۷۸ص ـ (موزه ملّی : ۷۵٦ ـ ۷۵۷)

* غلام محی الدین قصوری

۱ ـ تحفهٔ رسولیه

غلام محی الدین قصوری (۱۲۰۲ ـ ۱۲۷۰هـ/۱۷۸۸ ـ ۱۸۵۳م) آنرا در قالب مثنوی به پیروی '' مخزن اسرارِ '' نظامی گنجوی به سال ۱۲۳٤هـ/۱۸۱۹م سروده است ، این مثنوی در سیرت معجزات حضرت رسول در ۲٤ مقاله تقسیم شده است : ۱ ـ در بیان عقل آنحضرت ـ ۲ ـ کلام آنحضرت ـ ۳ ـ مجلس آنحضرت ـ ٤ ـ حسن معاشرث آنحضرت ـ ۵ ـ ملاطفت ـ ۱۰ ـ معاشرت باغلامان و خدام ـ ۱٤ ـ نعلین ـ ۲۳ ـ معجزه

چاپ : مطبع نیر اعظم لاهور ، ۱۲۸۳هـ ، ۸۰ص ـ (نوشاهی چاپی ۱ : ۸۷۱)

۲ ـ حلیهٔ محبوب

مثنوی کوتاهی است باعناوین به نثر که بسال ۱۲۲۵هـ سروده شده است ـ

این مثنوی به نام '' حلیه مبارک '' و '' حلیه شریف '' نیز خوانده شده است ـ

نسخـهٔ خطی در گنـج بخش ، ۱۲۸۰ هـ ـ ق ، در مجمـوعـه ، ش ۳ (ص : ۱۰۷ ـ ۱۱۲) ـ (گنج ٤ : ۱۹٦۵ ـ ۱۹٦٦)

* فقیر الله

شمایل ترمذی

مترجم شمایل النبی تألیف امام ترمذی را به فارسی برگردانده است ـ

چاپ مطبع محمدی لاهور ، ۱۷ ص ـ (نمایش :۳)

* قطب الدین اسلام آبادی ، سید

تبصره انوار و تذکره اسرار سید ابرار

سید قطب الدین بن سید شاه بن سید محمد محمد صادق قادری حسینی حنفی المدنی ویاالحموی (موطناً و اصلاً) الاسلام آبادی (ولادتاً و سکونتاً) در روز یکم ذی الحجه ۱۱۲۷ /۲۸ نوامبر ۱۷۱۵م در چهارمین سال پادشاهی فرخ سیر این اثر را نگاشته است ـ این کتاب زندگانی حضرت محمد ﷺ را در هفت مقاله و یک خاتمه شرح می دهد ـ

نسخهٔ خطی در برلین ـ (برگل ۲ :۸٤۸ ـ ۸٤۹)

* قلندر شاه

رسالهٔ معراج القبول

قصیدهٔ رائیه در نعت رسول مقبول است ـ

نسخهٔ خطّی در کتابخانهٔ عمومی پنجاب لاهور ـ (ارمغان ۲ : ۳۷۷)

* کلب علی خان مصطفیٰ آبادی ، نواب محمد

قندیل حرم

نگارنده در سال ۱۲۸۹ه به حج رفت و در راه این نثر را در مدح حضرت رسول ﷺ نوشت ، سپس این کتاب را به شیخ الحرم و محافظ مدینه سید محمد خالد پاشا و روزنامچه برادر خزینه جلیله نبوی ارسال داشت ـ تقریظ و تصحیح از منشی امیر احمد امیر ـ

چاپ رئیس المطابع رامپور ، صفر ۱۲۹۰ه ، ۲٤ ص ـ (نوشاهی چاپی ۱ : ۸۸۵)

* کمال الله محمد پیر صدیقی

ترجمة الاسرار

کمال الله در سال ۱۱۸۵ھ/۲ ـ ۱۷۷۱م آنرا نگاشته است ـ این کتاب
امل زندگی نامهٔ حضرت محمد ﷺ و چهار خلیفهٔ پیشین است ـ پس از آن
اده تاریخهایی از زندگانی پاک مردان و فصلهایی در تکالیف دینی مسلمانان
دنیا و آخرت و جز آن آمده است ـ

نسخهٔ خطی در کلکته ـ (برگل ۲ : ۸٤۹ ـ ۸۵۰)

محمد اعظم کشمیری ، خواجه

سیلة الوصول الیٰ دیار الرسول = اعظم الوسایل

خواجه محمد اعظم دیده مری کشمیری متخلص به اعظم
۱۱۰۲ ـ ۱۱۷۹ھ/۱٦۹۱ ـ ۱۷٦۲م) فرزند خیرالزمان مجددی ، وی از
انشمندان نامی کشمیر و در طریقت نقشبندیان مرید محمد مراد نقشبندی
م۱۱۳٤ھ/ ـ ۱۷۲۲م) بوده است ـ از آثار او ده کتاب یاد کرده اند و درمیان
نها تاریخ اعظمی بنام '' واقعات کشمیر '' بسیار معروف است که دوسه بار
اپ شده است ـ در بعضی منابع نام کتاب '' اعظم الوسایل '' نیز آمده
ست ـ تاریخ شروع تألیف ۱۱٤۹ھ است بایک مقدمه (در دو قسم) و چهار
اب و یک خاتمه و حسن الخاتمه : مقدمه در مقامات و فضایل صلوٰت
رپیامبر ـ باب ۱ : شرح الفاظی که مشتمل است بر مناقب و اسمای
نحضرت ـ ۲ ـ بیان معجزات و رشحی از فضایل آنحضرت ـ ۳ ـ تحریر معانی
ملوٰت برایشان ـ ٤ ـ در ذکر اهل بیت و آل و اصحاب ایشان ـ خاتمه : مطالب
جیبه ـ حسن الخاتمه : در ذکر وقایع سفر زیارت که نگارنده را حاصل شده
ست ـ

نسخهٔ خطی در گنج بخش ، ۲٦ رجب ۱۲٦٦ ھ ـ ق ، ۱۹۸ص ـ (گنج ٤
، ۲۰۱٦ ـ ۲۰۱۷)

محمد اعظم بهاولپوری

علیة النبی

مجموعهٔ نظم و نثر است ـ تا صفحه ۲۲ مثنوی فارسی است و از صفحه ۲۳ تا ٤۸ همان مصنف مثنوی را به لهجهٔ ملتانی (پنجابی) ترجمه کرده است ـ

چاپ : مطبع صادق الانوار ، بهاولپور ، ۲۸ ص ـ (ارمغان ۱ : ۲٤٦)

* محمد افضل

حلیهٔ نبوی

محمد افضل شاگرد مخدوم عبدالواحد سیوستانی حلیه شریف آنحضرت ﷺ را در قصیدهٔ نونیه براساس احادیث نبوی بیان کرده است ـ

نسخهٔ خطی در موزهٔ کراچی ، سده ۱۳هـ ، ۳ص ، ناقص الآخر (موزهٔ ملی :۷۵۵)

* محمد حسین ، حافظ

۱ ـ نثرالخصایل

حافظ محمد حسین بن باقر هروی که نام وی اکبر حافظ محمد نیز آمده است ـ از وی کتاب اربعین نیز در دست است و آنرا بنام شاه مراد سروده است ـ وی متن عربی شمایل النبی تألیف امام ترمذی را بروزگار اکبر شاه (۹٦۳ ـ ۱۰۱٤) به نثر فارسی برگردانده و به شاهزاده سلیم که بعداً بالقب نورـ الدین جهانگیر (۱۰۱٤ ـ ۱۰۳۷) فرمانروایی داشت ، معنون ساخته است ـ

۲ ـ نظم الشمایل = ترجمهٔ منظوم شمایل النبی

متن عربی شمایل النبی را به روزگار اکبر شاه به نظم فارسی آورده است ، در ترجمهٔ حاضر چنین سروده است :

نثر چون شد خصایلش به تمام
گشت نثرالخصایل آنرا نام
چونکه در سلک نظم شد منظوم
شد بنظم الشمایل این موسوم

نسخهٔ خطی در موزهٔ کراچی ، ۳۹۲ ص ـ (موزهٔ ملی :۷۵۸)

* محمد صدیق شیخ شرف الدین رهتاسی

حلیۂ پیامبر اسلام

نگارنده در این کتاب حلیه شریف پیامبر اسلام را به نثر آمیخته بانظم وصف کرده است ـ

نسخۂ خطی در آذر، سده ۱٤ ﻫ، ۳۲ ص ـ (آذر: ٤۳۱)

* محمد علی خان انصاری

تألیف محمدی

آنرا به سال ۱۲۰۸ﻫ/٤ ـ ۱۷۹۳م در پنج باب که هریکی به موجهایی رده بندی شده است دربارۂ پیامبران، چهار خلیفه نخستین و دوازده امام و دیگر پاک مردان ودانشمندان نگاشته است ـ

نسخۂ خطی در برلین ـ (برگل ۲: ٦۵۹ ـ ۸۵۰)

* محمد علی نصیر آبادی، سید

جلاءالعیون نظم سرورالمحزون

ترجمۂ منظوم '' سرور المحزونِ '' تألیف شاه ولی الله محدث دهلوی است ـ توسطِ محمد علی نصیرآبادی معروف به شیر میاں ساکن محمد آباد (ٹونک) خواهرزادۂ حضرت سید احمد مجدد قرن ۱۳ﻫ، به سال ۱۲۹۳ﻫ ـ حواشی از مولوی محمد عبدالله پنجابی است ـ

چاپ مطبع علوی لکهنو، ذیقعده ۱۲۹٤، ۱۵۰ص ـ (نوشاهی چاپی ۱: ۸۸۰)

* محمد واسع

دُرّبی بها

تاریخ حضرت محمد و دو خلیفۂ نخستین ایشان، باعبارتهای پر آب و تاب به روزگار اکبر شاه دوم (۱۲۲۱ﻫ ـ ۱۲۵۳ﻫ) نوشته شده است ـ

نسخۂ خطی در برلین، مورخ ۱۲۳۰ﻫ/۱۸۱۵ م ـ (برگل ۲: ۸۵٤)

* محمد هاشم تتوی سندی ، مخدوم

۱ ـ حدیقة الصفا فی اسماء المصطفیٰ

از مخدوم محمد هاشم بن عبدالغفور تتوی سندی (۱۱۰٤هـ ـ ۱۱۷٤) که صدٌ چهارده کتاب به عربی و فارسی و سندی نگاشته است ـ از آن میان همین کتاب و نیز کتابی بنام '' روضة الصفا فی اسماء المصطفیٰ '' است ـ احتمالاً هر دو نام یک اثر باشد ـ این کتاب در شرح برخی از نامهایی آنحضرت است مشتمل بریک مقدمه ، باسه فایده ، نامهایی حضرت پیامبر به ترتیب حروف تهجی آورده شده است ـ برگل عنوان کتاب را '' وسیلة الفقیر شرح اسماء الرسول البشیر '' ذکر کرده است ـ

نسخهٔ خطی در گنج بخش موجود است ـ (گنج ٤ : ۱۹٦۳ ، برگل ۲ :۸٤۹)

۲ ـ فتح القوی فی نسب آباء النبی

در آخرین دههٔ محرم ۱۱۳۳هـ/۱۷۲۰م به تألیف آن پرداخته است ، این کتاب درسه باب آمده است : ۱ ـ نام هایی آبایی آنحضرت تا حضرت آدم ، تکملهٔ این باب بطور اجمال در بیان اختلافی که در جواز رفع نسب تا بحضرت آدم ـ ۲ ـ شرح نام آبایی آنحضرت تا حضرت آدم که بطور مفصل ذکر شده است ـ ۳ ـ دراثبات اسلام پدر و مادر آنحضرت در سه بحث ـ

نسخهٔ خطی در موزهٔ کراچی ، ۲٤۳ ص ـ (موزهٔ ملی :۷۵۹)

* میاں الله نور شاه

سلک نور = حلیهٔ مبارک نبوی (منظوم)

نسخهٔ خطی در گنجینهٔ آذر لاهور، ٦ شوال ۱۲۵۱هـ، ٤۸ص (آذر :٤۳٤)

سلک نور = حلیهٔ مبارک نبوی (منظوم)

نسخهٔ خطی در گنجینهٔ آذر لاهور، ٦ شوال ۱۲۵۱ھ، ٤٨ص ـ (آذر :٤٣٤)

* نظام الدین محمد

شرح شمایل النبی

متن از امام ترمذی ، شرح از نظام الدین محمد بن رستم بن عبدالله خجندی امناآبادی ، به روزگار اورنگزیب نگاشته است ، در ٥٦ باب ـ

نسخهٔ خطی در گنج بخش ، محرم ۱۱۱٦ ھ ـ ق ، ۸۰۳ ص ـ (گنج ٤ :۱۹۸٦ ـ ۱۹۸۷)

* ولی الله محدث دهلوی ، شاه

۱ ـ اطیب النغم فی مدح سیدالعرب والعجم

قصیدهٔ نعتیه بزبان عربی از شاه ولی الله محدث دهلوی و شرح فارسی آن قصیده از همان مصنف است ـ

چاپ : مطبع مجتبائی دهلی ، ۱۳۰۸ ، ٤٤ص ـ (نمایش :٥٤)

۲ ـ سرورالمحزون = ترجمهٔ نورالعیون فی تلخیص سیرة الامین المامون

شاه ولی الله محدث دهلوی '' نورالعیون فی تلخیص سیرالامین المأمون '' تالیف ابوالفتح محمد بن محمد معروف به ابن سیّدالناس را به فارسی ترجمه نموده است ـ

این ترجمه چند بار در شبه قاره چاپ شده است ـ ازانجمله : مطبع مصطفائی ، کانپور ، ۱۲٦۷ ھ ، ۳۲ ص ـ (نوشاهی چاپی ۱ :۸۸۰)

* یعقوب صرفی کشمیری ،

مغازی النبی

مولانا شیخ یعقوب صرفی کشمیری (م ۱۰۰۳ھ/۱۵۹۵م) فرزند شیخ حسن گنائی مغازی النبی را که دراصل مثنوی است در برابر '' اسکندرنامهٔ '' نظامی و '' خردنامهٔ اسکندری '' جامی و '' هفت پیکر '' خسرو دهلوی در

۳۳۸۰ بیت به سال ۱۰۰۰ه/۱۵۹۲ م سروده است ـ چهارمین مثنوی از خمسهٔ اوست در سرگذشت حضرت پیامبر و جنگهای ایشان ، بنابرین عنوانهای دیگر این مثنوی جنگ نامهٔ رسول و فتوح العرب نیز آمده است که بدینگونه آغاز می شود حمد ، حمد ثانی ، مناجات ، نعت سیدالمرسلین معراج ، منقبت میر سید علی همدانی ، منقبت کمال الدین حسین خوارزمی (پیر و مرشد او که بعداً خلیفهٔ او گشت) بیان حال خود و سفرها ، وجه تسمیهٔ حرمین ، سبب تصنیف ، نخستین آفریده نور محمدی است ، انتقال نور به ارحام ، مدت حمل حضرت آمنه ، سال تولدش و شگفتیهای آن سال ، رضاع آنحضرت ، طفولیت آنحضرت ، سفر باعمّ خود به جانب شام در بیست سالگی ـــ بعثت ـــ غزوات ـ

چاپ : مطبع محمدی لاهور ، ۱۳۱۷ ه ، ۱۶۲ ص ـ (نوشاهی چاپی ۱ : ۹۸٤)

* * *

مخففات مآخذ

آذر : فهرست نسخه های خطی فارسی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور ، گنجینهٔ آذر تألیف سید خضر عباسی نوشاهی ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد ۱۹۸٦م ـ

اختر راهی : ترجمه های متون فارسی به زبانهای پاکستانی ، تألیف اختر راهی ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد ۱۹۸٦م ـ

ارمغان : ارمغان حق (کتب سیرت) ۱٤۰۰ه ، مرتّب سید افتخار حسین شاه و دیگران ، بهاء الدین زکریا یونیورسٹی ملتان ، دو جلد ـ

برگل : ادبیات فارسی برمبنای تألیف استوری ، ترجمه یو ـ ا ـ برگل مترجمان یحییٰ آرین پور و سیروس ایزدی و کریم کشاورز ، تحریر احمد منزوی ، مؤسسه تحقیقات و مطالعات فرهنگی تهران ، ۱۳٦۲ خ ، در دو بخش ـ

گنج : فهرست نسخه های خطی کتابخانهٔ گنج بخش تألیف احمد منزوی مرکز تحقیقات فارسی ، اسلام آباد جلد اوّل تا جلد چهارم ـ

مشترک : فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان تألیف احمد منزوی ، مرکز تحقیقات فارسی ، اسلام آباد ، جلد اول تا جلد هفتم ـ

موزهٔ ملی : فهرست نسخه های خطی فارسی موزهٔ ملّی پاکستان کراچی ـ تألیف سیّد عارف نوشاهی ، مرکز تحقیقات فارسی اسلام آباد ، ۱۳٦۲ خ ـ

نمایش : فهرست قومی نمایش کتب سیرت ۱۹۸٤ء ، ادارهٔ تحقیقات اسلامی ، اسلام آباد ـ

نوشاهی چاپی : فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج بخش ، تألیف سیّد عارف نوشاهی مرکز تحقیقات فارسی اسلام آباد ، ۱۹۸٦م ـ جلد یکم

* * *

دکتر محمد اختر چیمه
استاد زبان فارسی
دانشکدهٔ دولتی ـ فیصل آباد ـ پاکستان

نگاهی به کتاب مخزن چشت

'مخزن چشت' تألیف خواجه امام بخش بن حافظ غلام فرید بن خواجه نور احمد بن خواجه نور محمد چشتی مهاروی در آموزشهای سلسله چشتیه و شرح حال بزرگـان این طریقـه اسـت ـ خواجـه نور محـمـد مهـاروی (۱۱٤۲ ـ ۱۲۰۵هـ / ۱۷۲۹ ـ ۱۷۹۰م) پس از خواجه فریدالدین مسعود گنج شکر چشتی اجودهنی (م ٦٦٤هـ/ ١٦٦٥م) در منطقه های پنجاب و سند در ترویج و تبلیغ سلسله چشتیه کوشش فراوان کرده است ـ حاجی نجم الدین سلیمانی (م ۱۲۸۷هـ/ ۱۸۷۰م) در منـاقب المحبوبین می نویسد: 'پس اوّل کسیکـه بعد از حضرت گنج شکر و اولاد و خلفای ایشان سکّه برین ملک مذکور زد حضرت خواجه نور محمد مهاروی بود که چندان فیض ازین جناب در ملک پنجـاب و سنـد وغیره انتشـاریافت که در هر قریه و شهـر و بلده درویشان و غلامان آنحضرت و غلامان غلام آنحضرت صاحب ذوق و وجد و سماع و صاحب خانقاه موجود اند وجوق جوق گروه علما آمده ربقهٔ اطاعت و غلامی آنجنـاب به اعتقـاد تمام در گردن خود انداخته داخل سلسلهٔ چشتیه نظامیه شدند' ـ

نگـارنـدهٔ مخـزن چشت خواجـه امـام بخش چشتی مهاروی (۱۲٤۲ ـ ۱۳۰۰هـ/۱۷۲٦ ـ ۱۸۸۱م) بزرگی اهل علم و فضل ، حامل عشق و عرفان صاحب آثار بوده است ـ از تألیفات دیگر او گلشن ابرار و پنج گنج و مکتوبات

و دیوان عاجز را میتوان نام برد ـ وی در طریقت چشتیه بردست مولانا خواجه محمد خدا بخش ملتانی خیر پوری (م ۱۲۵۰هـ / ۱۸۳٤م) بیعت کرده ، و خواجه خدا بخش ، خلیفهٔ بزرگ خواجه حافظ محمد جمال ملتانی (م ۱۲۲٦هـ / ۱۸۱۰م) بود ـ پدر مؤلف ــــ حافظ غلام فرید ــــ نیز از حافظ جمال ملتانی خرقه دریافته بود ـ بدین طریق مراد و پدر خواجه امام بخش از خلفای حافظ جمال بودند و وی مرید خواجه نور محمد مهاروی بود ـ وقتی خواجه امام بخش روبروی آخرین تاجدار مغولی هند بهادر شاه ظفر در دهلی نشسته بود و غزلی از او خوانده شد ، بهادر شاه ظفر غزل شنیده به گریه افتاد و بعد به اظهار مسرّت گفت: 'در اولاد حضور قبله عالم پنجابی (یعنی نور محمد مهاروی) هنوز شمعی روشن است' ـ(۲)

نسخهٔ خطی یگانه کتاب 'مخزن چشت' درکتابخانهٔ شخصی خواجه میان نور جهانیان محمودی عارف چشتی سجاده نشین درگاه خواجه نور محمد مهاروی در چشتیان شریف (پنجاب ، پاکستان) نگهداری میشود ـ و نسخهٔ عکسی آن نزد پروفسور افتخار احمد چشتی سلیمانی در فیصل آباد (پنجاب ، پاکستان) میباشد ـ نگارندهٔ این گفتار از همین نسخهٔ عکسی استفاده کرده است ـ نسخهٔ خطی فارسی اصل بگمان غالب بخط مؤلف کتاب کتابت شده است ـ قلم آن درشت و زیبا و خواناست ـ هر صفحه دارای پانزده سطر میباشد و رویهمرفته در ٤۷۵ صفحه است ـ تاریخ اتمام و کتابت نسخه از کلماتِ مصراع آخرِ کتاب 'زهی نامهٔ خجسته کلام' ۱۲۷۷ هجری مستفاد میشود ـ اسامی و القاب حضرات چشتیه و چند عنوان دیگر بقلم مشخّص در متن نسخه نوشته شده و بعضی دیگر از عنوانات و موضوعات مهمتر و معتبر را کاتب در حاشیهٔ نسخه ثبت کرده ، و از اسرار و رموز معارف و مطالب پرده برداشته است ـ

خواجه امام بخش 'مخزن چشت' را بدین نحو آغاز کرده است : 'سپاس گونا گون و ستایش از حد افزون مر حضرت بیچون را که به لطف و کرم از

لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم
ه عالم بوقلمون نوع انسان را بحسن خلقت لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم
ا ساخته و وجودش را بخلعت خلافت انّی جاعلاً فی الارض خلیفه بنواخته و
نش را به تاج تکریم ولقد کرمنا بنی آدم افراخته و دلش را بنوازش الانسان
رّی اناسرّه مخزن الاسرار گردانیده و روحش را به آرائش و نفخت فیه من
وحی آراسته کنانیده ـ و درود نامحدود برآن محمود که وجود او باعث ایجاد
کاینات است و علّت غائی بنیاد جمیع ممکنات و لولاک لماخلقت الافلاک
ولولاک لما اظهرت الربوبیة شأن اوست وقاب قوسین او ادنی مقام او ـ وهم
برآل ذوالافضال و اصحاب آنجناب که یک یک رهنمای امّت اوست کما ورد
فی الحدیث اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم ـ وبرتابعان و پیروانش مادام
الایام واللیالی علی التوالی باید' ـ(۳)

پس از حمد و نعت مؤلف اسم خود ونیاکان خود را آورده و توضیح داده
که اصل کتاب 'مخزن چشت' تألیف کسی دیگر است که 'مؤلفش معلوم
نیست' ـ(٤) امّا وی برآن شرحی نگاشته است و این شرح را نیز به 'مخزن
الچشت' (کذا) موسوم کرده است چنانکه می نویسد : 'واین بیچاره که
بمقتضای من احبّ شیئا اکثر ذکره نقد عمر گرانمایه در مطالعه کتب مشایخ
مصروف نموده و بساوقات چشم بصارت مطابق بصیرت ساخته در احوال
ایشان معطوف کرده ازهر خرمن خوشه چیده و از هر گلشن نسیم شمیده بود ،
ناچار دست دعا برای طلب توفیق بدرگاه بلا اشتباه برداشته وهمت ضعیف را
برای انجام آن برگماشته ، چند فواید و قصائص * از کتب تواریخ معتبره که
مناسب احوال آن مشایخ باکمال بود نگاهداشته ، بعبارت بی تکلف برنگاشته
به 'مخزن الجشت' موسوم ساخته' ـ(۵)

بعد از مقدمات خواجه امام بخش مهاروی شرح القاب و اوصاف و احوال
ومقامات و مناقب و فضایل بزرگان سلسله چشتیه نظامیه فخریه را از رسول
اکرم ﷺ و امیرالمؤمنین حضرت علی المرتضیٰ علیه السّلام گرفته تا زمان مرش

* منظور قصص است ـ

خویش خواجه خدا بخش ملتانی بطرز و روش مخصوص خود ترتیب داده است ـ

ازان بعد مؤلف تحت عنوان 'نظم' در ۲۳ بیت مطالب و مفاهیم نسخه را بصورت تلخیص بیان نموده ، در بیتی از نام خویشتن 'امام بخش' و در بیتی دیگر از اسم کتاب 'مخزن الچشت' (کذا) یاد برده است ـ

للهالحمد هر سحر تا شام	داد ما را چنین خجسته کلام
گر زبان برتنم شود هر مُو	نتوانم بیان نعمت او
همه کس معترف به عجز و قصور	'ماعرفناک' کرده اند ظهور
صلواة وسلام لاتحصیٰ	باد بر احمد رسول خدا
هم به اولاد او ذوی الامجاد	نیز اصحاب جمله اهل رشاد
که همین نسخهٔ عجیب و غریب	مشتمل بر عجایب ترتیب
متضمن قصایص و اعراس	مشعر جای مولد و احراس
یک بیک از مشایخ عظام	شد ز دست 'امام بخش' تمام
گرچه احوال شان نکو احوال	جمع کردن تمام بود محال
لیک در قدر حسب طاقت خویش	کرده ام جدّ و جهد از حد بیش
از کتب های فاضلان جهان	هرچه دریافتم چنین و چنان
هم ز ارباب اهل صدق و صفا	آنچه بشنفته ام بسمع رضا
درج کردم درین 'صحیفهٔ چشت'	بود گردد مرا نصیب بهشت
چشم دارم که محرمان طریق	بُو شناسان گلشن تحقیق
چون باین نسخه می کنند نگاه	بهره یابند از یکایک شاه
گر خطایی بُوَد صحیح کنند	ور قبیح او بُوَد سلیح کنند
بست و هشتم زماه حج رسید	روز آدینه و بوقت سعید
'مخزن الچشت' کرده ام نامش	فکر کردم بسال اتمامش
هاتفم گفت از سرِ الهام	که (زهي نامهٔ خجسته کلام)[٦]

۱۲۷۷ھ

'مخزن چشت' بطور کلّی تذکرهٔ مشایخ چشتیه میباشد که مؤلف از حضرت محمد مصطفیٰ ﷺ و امام اولیا حضرت علی المرتضی علیه السلام شروع نموده ، وپس از خواجه معین الدین چشتی اجمیری — مؤسس و پیشوای چشتیان هند — آنرا به شاخهٔ مخصوص 'سلسله چشتیه نظامیه فخریه' اختصاص داده ، و باستناد و استشهاد کتب و آثار معتبر حالات و واقعات و ملفوظات و ارشادات و کرامات و مقامات و کمالات بزرگان چشت را نقل کرده است ـ ما اینجا اسامی بعضی مآخذ او را به ترتیب الفبایی یاد آور می شویم :

آداب السالکین ، آداب الطالبین ، احسن الشمایل تصنیف خواجه کامگار خان ، اخبار الاخیار ، اسرارالسالکین ، اسرار کمالیهٔ سید زاهد شاه ، اشعة ـ اللمعات ، افضل الفواید امیر خسرو ، اقبال نامه و اکبر نامه منشی فیضی ، اقتباس الانوار ، انیس الارواح خواجه معین ، اوراد غوثیه ، بحرالمعانی تألیف محمد جعفر مکی ، بستان العارفین ، تحفهٔ حسینی ، تحیة الحق ، تذکرة ـ الاولیاء ، تفسیر بحرالمواج ، تفسیر حسینی ، توفیقیه ، جامع الاصول ، جامع العلوم ، جذب القلوب شیخ عبدالحق محدث ، جواهر فریدی ، جواهر گنج ، چشتیه بهشتیه ، حاشیه بر نفحات الانس از مولوی عبدالغفور لاری ، خزانة ـ الروایات ، خلاصة الفواید ، خیرالاذکار مولوی محمد گهلوی ، خیرالمجالس ، درالنظیم ، دلایل الخیرات ، دلیل العارفین ، راحت القلوب ، راحت المحبین ، رشحات ، سبع سنابل ، سراج الهدایه ، سیرالاقطاب ، سیرالاولیا ، سیرالعارفین ، شجرة الانوار فخری ، شرح حصن حصین ، شرح الکشاف ، شرح شارق الانوار ، شرح مشکوٰة المصابیح ، شرح وقایه ، طبقات حسامیه ، عوارف ـ المعارف ، فتاوای جلالی ، فردوسیه ، فصوص الحکم ، فقرات ، فواید السالکین ، فواید الفواد ، قصص الانبیاء ، قوة القلوب ، کتاب تنبیه ، کشف اللغات ، کشکول ، گنج الاسرار ، لطایف اشرفی ، لوایح ، مجالس حسنیه تالیف شیخ محمد ، مرآة الاسرار ، مرقع شریف شاه کلیم الله ، مزرع الحسنات ، مشارق ـ الانوار ، مطلع الانوار ، مطلوب الطالبین و نفحات الانس جامی(٧) ـ

خواجه امام بخش در تراجم و شرح احوال مشایخ چشتیه ، گاهی به شغل و ذوق تصنیف و تألیف برخی از آنهـا نیز اشاره کرده ، وگاهی اسامی آثار بعضی بزرگـان را ضبط کرده است(۸) ـ برخی بزرگـان چشتیه بدون شک صاحب آثـار زیادی بوده انـد مثـلاً شیخ محمـد چشتـی گجـراتـی (م ۱۰٤۰ھ/۱٦۳۰م) را میتوان نام برد ـ اتفاقاً در هیچ جای دیگر اسامی کلیهٔ آثار وی مذکور نیفتاده است ـ خواجه امام بخش بصراحت تمام چهل و دو اثر عرفانی وی را اسم برده بجز یک رساله ، ونوشته که وی همهٔ این رساله ها را خوانده است(۱۱) ـ

۱ـ آداب الطالبین ۲ ـ الهامات فی مرایا امهات الصفات ۳ ـ تقسیم الاوراد ٤ ـ چهار برادران(۹) ۵ ـ راحت المریدین ٦ ـ رسالة الاذکار والمراقبات ۷ ـ رسالة الارواح ۸ ـ رسالهٔ افسانه ها ۹ ـ رسالة الایمان ۱۰ ـ رسالهٔ توحید ۱۲ ـ رساله الجمع بین الدّنیا والعقبیٰ ۱۳ ـ رساله جواهر العلوم ۱٤ ـ رساله جهاد اصغر ۱۵ ـ رسـاله حیرت فی ذات الله ۱٦ ـ رسالة الخلوت فی الجلوت ۱۷ ـ رسالة السفر والاقامت ۱۸ ـ رساله صبر فی الشّدت ۱۹ ـ رسالهٔ طلب ۲۰ ـ رساله طلب حلال ۲۱ ـ رساله عجوبه العشق و رفعةالفسق ۲۲ ـ رسالة العلم ۲۳ ـ رساله فضل الکسب ۲٤ ـ رساله فواید الاصول ۲۵ ـ رساله فی بیان جهاد الاکبر(۱۰) ۲٦ ـ رسالة القرآن ۲۷ ـ رساله قصهٔ جماعت مسافران ۲۸ ـ رساله قصهٔ عورت گل فردوس (فروش!) ۲۹ ـ رساله لذّات المنتهین ۳۰ ـ رساله مراجین العشّاق من ابحرالاشواق ۳۱ ـ رسالة المسجد والکعبه ۳۲ ـ رسالهٔ مسائله فی المعامله ۳۳ ـ رسـالة النّاس باللباس ۳٤ ـ رسالة النّسبت ۳۵ ـ رساله نکات الاخوان ۳٦ ـ رسـاله النّهایة ۳۷ ـ رفیق الطلّاب ۳۸ ـ شرح دریای شهادت ۳۹ ـ مجالس حسنیه ٤۰ ـ من عرف الله ٤۱ ـ هدایة المشیخة ـ

بگمان غالب نگارندهٔ این سطور اسم چهل و دومین رساله 'الباب ثلاثه' میباشد که در 'مخزن چشت' اسمش برده نشده است ـ

درضمن بیان مطالب صوفیانه و مباحث عرفانه خواجه امام بخش گاهی

اشعار و ابیات ورباعیات و غزلیات و منظومات دیگران را نقل کرده است ـ گاه اسم شاعر برده شده مثل احمد جام و سعدی و مولوی و حافظ و جامی و مولانا حمزه ناگوری[۱۲] ـ گاه بدون ذکر نام شاعر شعر نقل گردیده است ـ همچنین یک بیت اردو[۱۳] و یک دوهرهٔ (دوبیتی) هندی [۱٤] هم در کتاب دیده می شود ـ

خواجه امام بخش بعضی مسائل و مضامین را به طرز و روش سؤال و جواب توضیح داده است و در اکثر موارد کلمهٔ 'فایده بدانکه' نوشته ، مطالب را بیان نموده است ـ تاریخ وفات و محل وفات و سنّ و مدفن جمیع مشایخ در اواخر شرح احوال آنان مذکور افتاده است ـ ازین نظر 'مخزن چشت' مأخذو مدرک مهم سلسه چشتیه نظامیه فخریه میباشد ـ از لحاظ سبک نگارش 'مخزن چشت' کتاب دلچسب و جالب و شیرینی است ـ مؤلف در تمام نسخه کلمات هم وزن و تراکیب هم رنگ و عبارات هم آهنگ را بکثرت و بنحوهٔ احسن بکار برده است ـ

رویهمرفته در ضمن تراجم احوال و شروح مقامات مشایخ سلسله چشتیه نظامیه فخریه گاه گاهی برای تربیت سالکان و طالبان ، حقایق علمی و معارف روحانی و آداب معنوی نیز زیر بحث آمده است ـ در 'مخزن چشت' اوراد و اذکار و ملفوظات و تعلیمات عرفانی و خدمات دینی خواجگان چشتیه نیز بیان شده است ـ ازاینرو کتابی است بس مرغوب و مستند برای ارباب تصوف که تاحال در بوتهٔ گمنامی مانده بود ـ البته بعضی مطالب 'مخزن چشت' با 'مناقب ـ المحبوبین' تصنیف حاجی نجم الدین سلیمانی و 'گلشن ابرار' تألیف خود خواجه امام بخش مهاروی قابل تطبیق و مقایسه است ـ

* * *

مراجع

۱ ـ مناقب المحبوبین (فارسی) باهتمام شیخ الهی بخش تاجر کتب لاهور ۱۳۱۲هـ ، ص ۱۰٤

۲ ـ یادداشتهای پروفسور افتخار احمد چشتی سلیمانی (چاپ نشده)

۳ ـ مخزن چشت ، عکسی ، ص ۱ ـ ۲

٤ ـ همانجا ص ۲

۵ ـ همانجا ص ۳

٦ ـ همانجا ص ٤٧٤ ـ ٤٧۵

۷ ـ نام این مآخذ در سراسر نسخه در جاهای مختلف بطور سند رقم گردیده است ـ

۸ ـ همچنین از آثار شیخ کلیم الله جهان آبادی (م ۱۱٤۲ﻫ/۱۷۲۹م) عشرهٔ کامله و کشکول و مرقع شریف و سواء السبیل را اسم برده است ـ رک: مخزن چشت ، عکسی ص ۲۹٦

۹ ـ حاجی نجم الدین سلیمانی 'رساله تقسیم الاوراد' و 'رساله چهار برادران' را از تألیفات شیخ حسن محمد چشتی (م ۹۸۲ﻫ/۱۵۷٤م) ـ والد شیخ محمد ـ برشمرده است ـ رک : مناقب المحبوبین (فارسی) ، ص ٤۰؛ و نیز اردو ترجمه ، تلخیص و ترتیب از پروفسور افتخار احمد چشتی سلیمانی ، اسلامک بک فاؤندیشن لاهور ، ص ۷۷ ـ

۱۰ ـ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد 'دو رساله درجهاد اکبر : جهاد نامه از مؤلف ناشناختهٔ قرن هفتم هجری و ظلم نامهٔ اکبر ترجمهٔ اکبر ترجمهٔ جهاد الاکبر منسوب به امام غزالی' را در تیرماه ۱۳٦۳ش/ژوئیه ۱۹۸٤م انتشار ساخته است که کتاب دیگری است ـ

۱۱ ـ مخزن چشت ، عکسی ص ۲۷۵ ـ ۲۷٦ ـ

در مناقب المحبوبین (فارسی) ، ص ٤۵ در اواخر ترجمه حال شیخ محمد آمده که 'آنحضرت عالم علوم ظاهری و باطنی و صاحب وجد و سماع بودند ، تصانیف بسیار میدارند مثل تفسیر حسینی و چهل و دو نسخه که در آن چهل و دو کتاب اند وغیره' ـ

و رک: مناقب المحبوبین (اردو ترجمه) ص ۸۱ که مترجم بجای 'چهل و دو کتاب' باشتباه 'چهل و دوباب' فهمیده و همین را نوشته است ـ

علاوه برآن ملاحظه شود : 'آداب الطالبین مع رفیق الطلاّب و الباب ثلاثه' تألیف شیخ محمد چشتی گجراتی ، ترجمه دکتر محمد بشیر حسین مرحوم ، جمع و تدوین دکتر محمد اسلم رانا ، پروگریسو بکس (Progressive Books) لاهور ۱۹۸٤ م ، ص ۱٤ که سید نفیس الحسینی در ذیل احوال و آثار شیخ محمد چشتی باستناد 'قصر عارفان' تصانیف بقرار زیر را اسم برده است: ۱ ـ آداب الطالبین ۲ ـ رفیق الطلاّب جاذب الی ربّ الارباب ۳ ـ الهامات

ربّ العالمین بعدداربعین ٤ ـ هدایة المشایخ۵ ـ توضیح التوحید ٦ ـ لباب هدایت مختصر ۷ ـ لذّات منتهی ـ

شماره های ۲ ، ۳ ، ٤ ، ۵ ، ۷ از لحاظ عنوان با اسامیٔ مذکور در 'مخزن چشت' مطابقت دارند ـ وباین دلیل شماره ٦ : 'لباب هدایت مختصر' ممکن است همان 'الباب ثلاثه' باشد که همراه با 'آداب الطالبین' چاپ شده است ـ

۱۲ ـ مخزن چشت ، عکسی ، ص ٤ ، ۱۰ ، ۱۱۸ ، ۱۷۲ ، ۲۳٤ ، ۲۵۷ ، ۳۵۸ ، ٤۳۳ ـ

۱۳ ـ مخزن چشت ، عکسی ، ص ٤٦٤ ؛ و نیز رک : حدیقة الاخبار اردو ترجمه گلشن ابرار ، ملفوظ شریف قبله عالم و عالمیان حضرت خواجه نور محمد مهاروی ، مؤلفه خواجه امام بخش ، مطبع صدیقیه ، ۱۹۵۰م ، ص ۱۳۰ که همان بیت نقل شده است ـ

۱٤ ـ مخزن چشت ، عکسی ، ص ٤۱۳ ـ

* * *

دکتر محمد کلیم سهسرامی
استاد و رئیس گروه زبانها
دانشگاه راجشاهی ـ بنگلادش

اصطلاح جام جم در شعر حافظ

حافظ یکی از شاعران شیوه بیان زبان فارسی محسوب میشود و غزلیاتش اگرچه در حدود قرن هشتم هجری قمری ساخته شده ولی تاکنون برای خوانندگان تازگی و زیبائی دارد ـ جام جم واصطلاحات هم معنای آن مثل جام جهان بین ، جام گیتی نما ، جام جهان نما و جام اسکندر وغیره که موضوع مقالهٔ بنده است در غزلیات حافظ فراوان بچشم میخورد ـ

حمد الله مستوفی در 'تاریخ گزیده' مفهوم جام گیتی نمای کیخسرو راضمن داستان بیژن ومنیژه پس از محبوس شدن بیژن بدست افراسیاب چنین بیان میکند :'. . . کیخسرو در جام گیتی نمای احوال او مشاهده کرد ، اهل معنی گویند جام گیتی نمای درون صافی او بود و درون مصفی راحجاب نبود ، بدین سبب بعضی او را پیغمبر داند' ـ(۱)

در 'غیاث اللغات' شرح جام جم و جام کیخسرو این طور آمده است:

'جام جم و جام کیخسرو : مناسبت جام به جمشید آنست که جمشید جام را احداث نموده و کیخسرو جامی ساخته بود مشتمل بر خطوط هندسی ، چنانچه از خطوط و رقوم و دوائر اصطرلاب ارتفاع کواکب وغیره معلوم نمایند ـ همچنین او از آن جام حوادث روزگار معلوم میکرد چنانچه در کتب تواریخ مسطور است . . .'(۲)

علاوه براین در همین فرهنگ درمادّه 'جام جهان بین' و جام جهان نما' چنین

مذکور است:

'عبارت است از جام کیخسرو که احوال خیرو شر عالم ازآن معلوم می شد ـ'(۳)

آقای سید محمد علی مؤلف 'فرهنگ نظام' در ضمن 'جام جم' مینویسد :

'جام جم و جام جمشید و جام جهان آرا و جام جهان نما و جام گیتی نما ، همه نام جامی است که جمشید پادشاه افسانه ای خیلی قدیم ایران داشته و از آن احوال عالم را استخراج میکرده ، معلوم نیست که جام مذکور همان جام شراب بوده که ازآن کاراستخراج هم گرفته میشده یا جمشید دو جام داشته ـ هر ملت قدیم عالم معتقد بوده که حوائج تمدن عالم را خودش انکشاف واختراع کرده ، ایرانیان قدیم معتقد بودند که آتش را ایشان کشف کردند و لباس پوشیدن و پختن غذا و زندگی درخانه و شهر وغیرآنها همه را ایشان پیدا کردند ، از جمله معتقد بودند که شراب راجمشید برسبیل اتفاق پیدا کرده . . . باین طور شراب کشف شد و جمشید همیشه شراب می ساخت و میخورد و میخورانیدو جامی ساخت که درآن هفت خط(٤) بوده و باعضای مجلس خود هر یک بقدر استعدادش تاخطّی شراب میداد و جام جمشید همین جام است . . .'(۵)

مولف مذکور در مورد 'جام کیخسرو' چنین آورده است:

'جام کیخسرو جامی بوده که کیخسرو پادشاه قدیم افسانه ای ایران داشته ، ازآن احوال عالم را استخراج میکرده ـ'٦

دکتر محمد معین دربارهٔ 'جام جم' اینطور اظهار نموده است

'فردوسی در داستان بیژن بامنیژه پس از تشریح زندانی شدن بیژن بامر افراسیاب درچاه و جستجوی گیو پدر وی و مأیوس شدن او در عنوان دیدن کیخسرو بیژن را درجام گیتی نمای گوید . . .

این جام تاقرن ششم بنام جام کیخسرو به کیخسرو انتساب داشت:

همیشه رای تو روشن ، همیشه عزم تو محکم
یکی چون جام کیخسرو ، یکی چون سدّاسکندر
(معزی نیشاپوری)

ظاهراً در قرن مزبور بمناسبت شهرت جمشید و یکی دانستن او باسلیمان جام مزبور را به جمشید انتساب دادند و جام جم و جام جمشید گفتند:

آب حیوان چو بتاریکی درست
جام جم در دست جان خواهم نهاد
(عطار)

جام مزبور را جام گیتی نما و آئینهٔ گیتی نما نیز نامیده اند ـ'(۷)

همانطور که دربالا اشاره شد جام جم یا جام کیخسرو جز دل روشن و درون صافی دارای مفهوم دیگری نمیتوان تصور کرد و همین چیز اساس عرفان قرار گرفته و شاعران عارف در طریق عرفان حققی بدست آوردن این جام جهان نما می کوشیدند ـ

در اینجا نکتهٔ مهمی بایدمتذکر شد که اصطلاح جام جم و جام کیخسرو در ادبیات فارسی عموماً وبویژه در دیوان شعراء و آثار عرفای مهمترین ایرانی بچشم میخورد ـ اینک شواهدی از کلام آنان در زیر میآوریم:

۱ ـ گمان میرود قدیم ترین مأخذی که درآن 'جام جم' آمده مثنوی 'طریق ـ التحقیق' سنائی (م مابین ۵۲۵ و ۵٤۵ﻫ) میباشد و او جام جم را به 'دل' تعبیر میکند ، چنانکه گوید:

قصّهٔ جام جم بسی شنوی و اندرآن بیش و کم بسی شنوی
بیقین دان که جام جم دل تست مستقّر سرور و غم دل تست
چون تمنّا کنی جهان دیدن جمله اشیاء درآن توان دیدن

۲ ـ شیخ فریدالدین عطار 'در آلهی نامه' میگوید : 'جام جم روح است' ولی

جام جم را باخضرو آب خضر می آمیزد:

گرچه آب خضر، جام جم بشد تشنهٔ جام جهان افزای تست
گوئیا وقت سحر از دست خضر جام جم، پُر آب حیوان خورده ام

۳ ـ مولانا جلال الدین رومی در مثنوی معنوی جام جم را آئینهٔ دل و چشم دل معرفی می نماید و چکیدهٔ مفهوم جام جم را در قالب اصطلاح 'آئینه سیمای جان' بیان می فرماید:

آیینه دل چون شود صافی و پاک نقشها بینی برون از آب و خاک
هم به بینی نقش و هم نقاش را فرش دولت را وهم فراش را
آیینه آهن برای لونها است آیینه سیمای جان سنگین بها است
آیینه جان نیست الاّ روی یار روی آن یاری که باشد زان دیار

٤ ـ فردوسی درشاهنامه در ضمن داستان 'منیژه وبیژن' تحت عنوان 'دیدن کیخسرو بیژن را درجام گیتی نمای' چنین می گوید:

پس آن جام، برکف نهاد و بدید در اوهفت کشور همی بنگرید

۵ ـ امیر معزّی در دوبیت زیر از جام جم یاد نموده و جمشید را باجام ذکر کرده است:

تاکی زنی بجام جم از روشنی مثل
یک قطره می، زجام تو بهتر زجام می
خورشید وارکرد سفرشاه، و بازگشت
جمشید واردست سوی رطل و جام کرد

٦ ـ شیخ محمود شبستری در 'کنز الحقایق' جامجم را نفس دانا میداند:

بسی گفتند هر نوعی از اینها
نبود آن جام جم، جز 'نفس دانا'

* * *

در ادبیات فارسی بیش از همه به عرفان پرداخته اند و در اشعار حافظ این موضوع بیشتر از آثار دیگر شعرای فارسی دیده میشود ـ بنابر عقیدهٔ صوفیه مشاهده حق یا اکتشاف اسرار ورموز حقیقت بدون تزکیهٔ قلب یا تصفیهٔ روح نمیتواند کسی را بمرحلهٔ کمال برساند ـ دراین مورد صوفیه را میتوان در دو دسته تقسیم کرد ـ یکی عبادت و ریاضت یا کشتن نفس را ترجیح میدهد و دستهٔ دیگری سرمستی و سرشاری را اختیار میکند ـ یعنی یکی توسط ریاضت و دیگری بوسیلهٔ راه عشق به وصول هدف عرفان سعی میکند ـ دستهٔ اول بنام 'تصوف عابدانه' و دستهٔ دوم 'عرفان عاشقانه' نامیده شده اند ولی هر دو دسته معتقد هستند که خدای متعال درهر ذرّهٔ کائنات پنهان و در هر جاجلوه گراست زیرا برای مشاهده تجلّیش دیدهٔ بینا و چشم بصیرت لازم است ـ

گذشته از مفهوم عرفانی واساطیری و عادی 'جام جم' چنانکه دربالا تفصیل آنها مشاهده شد میتوان گفت که اصطلاح 'جام جم' در دیوان حافظ بمعنای جام جهان نما ، جام جهان بین ، جام عالم بین ، جام گیتی نما ، جام و جم ، قدح آیینه کردار ، جام اسکندر ، آیینه اسکندر و جام خضر وغیره میباشد چنانکه از کلام حافظ مثالهایی از هر یک اصطلاح پیشگفته در زیر میآوریم ـ جام جم در بیتی از غزل مشهور خود که جام جم درآن حاوی مفهوم عرفانی میباشد حافظ بصراحت میگوید که دل سالها جام جم یعنی آیینهٔ حقیقت را از ما طلب میکرد ولی غافل بود که جام جم خوداو ، و نهفته درخود اوست:

سالها دل طلب جام جم ازما می کرد
و انچه خود داشت ، زبیگانه تمنامی کرد

اینک بیت دیگر که درآن نیز حافظ 'دل غیب نمای' خود را از جام جم تعبیر میکند:

دلی که غیب نمایست و جام جم دارد
زخاتمی که دمی گم شود ، چه غم دارد

جام جهان بین

۱ ـ حافظ دربیت زیرا از 'پیر میخانه' 'جام جهان بین' را میگیرد و درآن آینهٔ حقیقت نما ، جمال محبوب حقیقی را مشاهده می کند:

پیر میخانه ، سحر ، جام جهان بینم داد
واندر آن آینه از حسن تو کرد آگاهم

۲ ـ حافظ دراین شعر 'جم' و 'جام جهان بین' را باهم آورده است :

گفتم ای مسندجم ، جام جهان بینت کو
گفت افسوس که آن دولت بیدار بخفت

جام عالم بین

دراین شعر حافظ اصطلاح 'جام عالم بین' حاوی مفهوم 'جام جم' میباشد:

باده نوش از جام عالم بین که بر اورنگ جم
شاهد مقصود را ، از رخ نقاب انداختی

جام گیتی نما

حافظ در شعر زیر شخصیت خود را مثل 'جام گیتی نما' تصور میکند بطوریک میگوید:

گنج در آستین و کیسه تهی
جام گیتی نما و خاکِ رهیم

جام جهان نما

حافظ دراین شعر 'روشن ضمیر دوست' را از حیث 'جام جهان نما' میداند اظهار میدارد که از نیازمندیهای خود بی نیاز است ـ همانطور که میفرماید:

جام جهان نماست ، ضمیر منیر دوست
اظهار احتیاج خود ، آنجاچه حاجتست

قدح آیینه کردار

حافظ شیرازی دراین بیت 'قدح آیینه کردار' را مثل جام جم تصور میکند و از ساقی طلب مینماید که درآن محبوب حقیقی را بی حجاب تر درجلوه بیاورد:

روزگـــاریســت که دل چهــرهٔ مقصـــود ندید
ساقـــیا آن قدح آیینـــه کردار بیار

جام اسکندر و آیینهٔ اسکندر

درکلام حافظ اصطلاح 'آیینه اسکندر' و 'جام اسکندر' هر دو بجام جم تعبیر شده چنانکه از اشعار زیرا استنباط میشود:

آیینـــهٔ سکـــنـــدر، جام می اســت بنـــگـــر
تابـــر تو عرضـــه دارد، احـــوال ملک دارا
خیال آب خضـــر بســـت و جام اســـکـــنـــدر
بجـــرعـــه نوشـــی سلطان ابـــوالـفـــوارس شد

جام و جم

دربیتهای زیر حافظ جام را باجم آورده است:

سرود مجـــلس جمـــشـــید، گفـــتـــه انـــد این بود
که جام باده بیاور که جم نخـــواهـــد مانـــد
بده ساقـــی آن می که عکـــسش زجـــام
به کیخـــســـرو و جم فرســـتـــد پیام
جمـــشـــید جز حکـــایت جم، از جهـــان نبرد
زنـــهـــار دل مبـــنـــد، براســـبـــاب دنـــیوی

* * *

حواشی

۱ ـ رجوع کنید به 'تاریخ گزیده' تألیف حمد الله مستوفی، چاپ لندن ص ۹٤ ـ
۲ ـ رجوع کنید به 'غیاث اللغات' تألیف غیاث الدین، مادّه 'جام جم' ـ

۳ ـ رجوع کنید به غیاث اللغات' تالیف غیاث الدین ، مادّه 'جام جهان بین' و 'جام جهان نما' ـ

٤ ـ رجوع کنید به 'غیاث اللغات' تالیف غیاث الدین ، مادّه 'هفت خط' ص ٤۹۷ ـ هفت خط جام جمشید از ینقرار است ـ خط جور ، خط بغداد ، خط بصره ، خط ازرق ، خط ورشکر ، خط کاسه و خط فرودینه ـ

۵ ـ رجوع کنید به 'فرهنگ نظام' تالیف سید محمد علی ، مادّه 'جام جم' ـ

٦ ـ رجوع کنید به 'فرهنگ نظام' تالیف سید محمد علی ، ذیل مبحث 'جام کیخسرو' ـ

۷ ـ رجوع کنید به 'برهان قاطع' تالیف محمد حسین متخلص به برهان ابن خلف تبریزی به تصحیح استاد فقید دکتر محمد معین چاپ زوّار تهران (مجلد اول) حاشیه ۷٤ ـ

❋ ❋ ❋

دکتر علوی مقدّم
اسلام آباد ـ پاکستان

بحثی دربارهٔ آیین نگارش

آقای دکتر احمد حسینی رایزن محترم فرهنگی سفارتِ جمهوری اسلامی ایران در پاکستان (اسلام آباد) از این جانب خواستند که برای یکسان نمودن شیوهٔ نگارشِ مقالاتِ '' مجلّهٔ دانش '' وجهتِ آگاهی هرچه بیشتر استادانِ محترم فارسی دان پاکستان وبرای اینکه همهٔ نویسندگانِ مقالات ازیک روش درست درنوشتنِ کلمات ، پیروی کنند ، خوبست که مطالبی دربابِ درست نوشتن کلماتِ فارسی و شیوهٔ صحیحی که هم اکنون در محافل ادبی و دانشگاهی ایران ، متداول است نوشته شود ، تا '' تبصرهٔ مبتدیان و تذکرهٔ منتهیان باشد '' ـ

از طرفی دانشجویانِ فوق لیسانس مؤسسهٔ زبانهای نوین (اسلام آباد) نیز که این بنده برنوشته هایشان ایراد می گرفتم ، درپاسخ می گفتند ماشیوهٔ درستِ نگارش رانمی دانیم و خوبست که از قواعدِ و ضوابط آن ، آگاه شویم واطلاعّاتِ دقیقی دراختیارمان گذاشته شود ـ

باتوجّه به درخواستهای مشتاقانِ زبان و ادب فارسی و باتوجّه به علاقه‌مندی اینان که از خاستگاه زبان فارسی و مرکز آن دور هستند ، این جانب برآن شد که بااستنباطِ مطالبی از کتابِ گرانقدر همکاران فاضلم ، در دانشکدهٔ ادّبیات مشهد ، آقایان دکتریاحقی ـ دکتر ناصح و باتوجّه به محفوظاتِ ذهنی ، مطالبی به رشتهٔ تحریر درآید ـ

باشد که '' متکلّمان رابه کار آید و مترسّلان رابلاغت افزاید '' ـ

اینک بیان مطلب :

۱ ـ قاعدهٔ نوشتنِ حرف اضافهٔ '' به ''

الف ـ حرف اضافهٔ '' به '' برسرکلمات : این ـ آن ـ او ـ اینان ـ آنان ـ ایشان که گاه تغییری هم درکلمه می دهد بدین صورت نوشته می شود :

بدین ـ بدان ـ بدو ـ بدینان ـ بدانان ـ بدیشان ـ

وچنانچه در تلفّظ تغییری ندهد باید نوشت :

به این ـ به آن ـ به او ـ به اینان ـ به آنان ـ به ایشان ٠

درست نیست که نوشته شود :

باین ـ بان ـ باو ـ باینان ـ بآنان ـ بایشان ٠

ب ـ حرف اضافهٔ (به) برسر ضمیر و اسم جدانوشته می شود مانند :

به مدرسه رفتم ـ به خانهٔ حسن رفتم ـ به او گفتم ـ به شماهم می گویم ٠

ج ـ اگر حرف اضافهٔ '' به '' باکلمهٔ بعد از خود جمعاً قید یا صفت بسازد ، در این صورت حرف '' به '' به کلمهٔ بعدی می چسبد و باید متّصل نوشته شود مانند :

بهوش ـ	بویژه ـ	بخرد ـ	بسزا به معنای :
باهوش	مخصوصاً	خردمند	شایسته

د ـ حرف '' به '' درآغاز کلمات عربی معمول درزبان فارسی و یا ترکیبات عربی متداول در زبان فارسی به کلمهٔ بعد متّصل نوشته می شود و در واقع حرف اضافه نیست بلکه حرف جرّبه شمار می آید بنابراین باید نوشته شود :

بحمدالله ـ بعبارةٍ اُخری ـ مابازاء ـ بالقوّه ـ بالفِطره ـ بذاته ـ بالعکس ـ بشرطها ـ بلطائف الحیل ـ بلا مقدّمه ـ بلاشرط ـ بلاواسطه ـ بالاخره ـ بلاعوض ـ بلامانع ـ برأی العین ـ جزء بجزء ٠

ه ـ حرفِ اضافهٔ '' به '' را درمیان دو کلمهٔ مکرّر ، باید متّصل نوشت مانند :

روبرو ـ سربسر ـ جابجا ـ خودبخود ـ ساعت بساعت ـ یک بیک •

همچنین است اگر حرفِ '' به '' میان دو کلمه حکمِ میانوند را داشته باشد و مجموعاً یک مفهوم را برساند مانند :

سربراه ـ روبراه ـ پابپاه ـ سربهوا ـ چشم براه •

و ـ حرفِ '' به '' در افعال مرکّب نیز جدا نوشته می شود مانند :

به راه افتـــادن ـ به درازا کشیدن ـ به کاربـــردن ـ به سررسیدن ـ به جاآوردن ـ دل به دریازدن ـ به وجود آوردن ـ به هم زدن •

ز ـ حرف '' به '' برسرِ افعالِ بسیط ، متصّل نوشته می شود مانند :

برفت ـ بگفت ـ بنویسید •

مگر وقتی که فعل دارای چند دندانه باشد که دراین صورت جدانوشته می شود مانند : به بینیم •

چنانچه افعال باهمزه آغاز شود ، همزه به '' یـ '' بدل شود مانند :

افکند = بیفکند

افتاد = بیفتاد

افزود = بیفزود

انداخت = بینداخت

افراشت = بیفراشت •

درست نیست که بنویسم : بیافکند ـ بیافتاد ـ بیافزود بیانداخت ـ بیافراشت •

تبصـره ـ اگـر کلمـه با مصوّتِ بلند '' ایـ '' آغاز شود این قاعده مصداق پیدانمی کند و باید بنویسیم :

ایستاد = بایستاد ، نایستاد

یعنی همزه را نیز بنویسیم •

۲ ـ قاعدهٔ نوشتنِ '' می ''

الف ـ '' می '' جدا از فعل نوشته می شود مانند :

می گفت ـ می رفت ـ می شنید ـ می گفت ، می رَوَم ـ می گفتمی ٠

ب ـ لفظ '' بی '' نیز در مواردی که باکلمهٔ بعد از خود قید باصفت بسازد ، جدا نوشته می شود مانند :

بی موقع ـ بی اندازه ـ بی گناه ـ بی جهت ـ بی شعور ـ بی حوصلگی ـ بی تربیت ـ بی وطن ـ بی واسطه ـ بی درمان ـ بی جان ـ بی قرار ـ بی علم ـ بی خبر ٠

ج ـ ولی قاعدهٔ فوق در مورد برخی از کلمات که حالتِ مَزْجی به خود گرفته ، مصداق پیدانمی کند و باید کلمهٔ '' بی '' را به کلمه چسباند مانند :

بیچاره ـ بینوا ـ بیمار ـ بیکار ـ بیدل ـ بیراهه

د ـ کلمهٔ '' هم '' اگر باکلمهٔ بعد از خود ، قید یا صفت بسازد ، متّصل نوشته می شود مانند : همکار ـ همراه ـ همسایه ـ همزیستی ـ همنشین ـ همنوع ـ همرزم ـ همفکر ـ همداستان ـ هماهنگ ـ همدم ـ همسر ٠

هـ ـ لیکن کلمهٔ '' هم '' برسرکلماتِ مصدّر به همزه ، جدا نوشته می شود مانند :

هم اتاق ـ هم احساس ـ هم افق ـ هم اعتقاد ٠

و ـ چنانچه کلمهٔ '' هم '' در جمله ای به عنوانِ قید به کار برود ، از کلمهٔ بعد جدا نوشته می شود مانند :

هم گفت ، هم عمل کرد ، هم درس می خواند ، هم کار می کند ٠

ز ـ لفظ '' هیچ '' از کلمهٔ پس از خود جدا نوشته می شود مانند :

هیچ کس ـ هیچ وقت ـ هیچ گاه ٠

ح ـ کلمات '' این '' و '' آن '' نیز جدا نوشته می شود مانند :

این جانب ـ این کتاب ـ این جا ـ آن جا ٠

تبصرهٔ ۱ ـ کلماتی که '' این '' و '' آن '' درساختمان آنها صورت ترکیبی پیدا

کرده باید متصّل نوشت مانند :

چنانچه ـ آنچه ـ چنین ـ چنان ـ همین ـ همان ٠

تبصرهٔ ۲ ـ واژه های '' اینک '' '' آنک '' '' اینْت '' '' آنت '' راحتماً باید به همین صورت نوشت ٠

ط ـ علامتِ '' را '' باید جدا از کلمهٔ پیش از خود نوشته شود بجُز درکلماتی نظیر '' مرا '' و '' چرا '' [= برای چه] مانند :

آن را ـ کتاب را ـ حسن را ـ

ولی کلمات : مَرا ـ تُرا ـ کِرا ـ چرا [= برای چه] مستثنیٰ می باشد ٠

ی ـ علامت جمع '' ها '' باید متصّل به کلمه نوشته شود مانند :

زنها ـ کتابها ـ ماهها ـ راهها ـ درختها ـ آبها ٠

تبصرهٔ ۱ ـ علامتِ جمع '' ها '' پس از کلماتِ مختوم به '' ها '' یِ ملفوظ جدا نوشته می شود مانند :

تشبیه ها ـ فقیه ها ـ سفیه ها ـ بی سروتَه ها

تبصرهٔ ۲ ـ اگر کلمه به '' ها '' ی بیان حرکت ختم شود ، در این صورت نیز علامت جمع '' ها '' جدا نوشته می شود مانند :

خانه ها ـ لانه ها ـ دانه ها ـ شانه ها ـ میوه ها ـ سایه ها ـ پیاله ها ـ جامه ها ـ نامه ها ـ چشمه ها ـ دسته ها ـ پروانه ها ـ آشیانه ها ٠

قواعدِ کتابتِ همزه :

همزهٔ آغاز کلمه ، خواه مفتوح باشد و خواه مکسوریا مضموم ، اعّم ازاینکه کلمهٔ فارسی باشد ویا غیر فارسی به صورتِ (ا) نوشته می شود مانند :

اَحسن ـ اَسب ـ اَندکس ـ اَدَب ـ اَمْر ـ اَحَد

اِداره ـ اِنسان ـ اِنعام ـ اِبن ـ اِستاندارد

اُسطوره ـ اُصول ـ اُحُد ـ اُنثیٰ ـ اُتاق ـ اُوره ـ ایدِه

تبصره ـ کلمهٔ '' ئیدروژن '' و ترکیبات آن '' ئیدروکربورها '' که همزه به صورتِ '' ئـ '' نوشته می شود ، از قاعدهٔ بالا مستثنیٰ می باشد ۰

الف ـ همزه در وسط کلماتی که ساکن باشد و حرف پیش از آن ، مفتوح ، به صورت '' ئ '' نوشته می شود مانند :

رأس ، مأنوس ، مأخذ ـ مأمن ، مأیوس ، مستأجر ، مأوا ، تأثیر ، تألیف ، تأدیب ، تأدیه ، تأثّر ، تأدّب ، تأنّی ، تأویل ، مألوف ، مستأصل،تأمین ، تألّم ، تأسّف ، تأهّل ۰

تبصرهٔ ۱ ـ چنانچه همزه خود مفتوح باشد و حرفِ پیش از آن ساکن ، بازهم به صورت '' أ '' نوشته می شود مانند :

مسأله ـ جرأت ، نشأت ، فُجْأة ، هیأت ۰

تبصرهٔ ۲ ـ همزه درکلمات زیر به صورتِ مدّ [~] روی الف نوشته می شود مانند :

مآل ـ مآخذ ـ لآلی ـ مُنْشآت ـ مآب ـ مآت ـ شآمت ۰

ب ـ همزهٔ وسطِ کلمه که حرف پیش از آن مکسور باشد ، خواه آن همزه ساکن باشد ویا متحرّک به صورتِ '' ئ '' نوشته می شود مانند :

إئتلاف ـ اِشمئزاز ـ بئر ۱ = چاه) ذِئب [= گُرگ] تخطِئه ـ تبرِئه ـ مُرجئه ـ توطِئه ـ سیئه ـ خطیئه ۰

تبصره ۱ ـ کلمات زیر را باید بدین گونه نوشت :

لِئام ـ تئاتر ـ سِئانس ـ رِئالیست ـ أئمة ـ مَسائل ـ مصائب ـ شمائل ـ حائز ـ رسائل ـ علائم ـ ملائکة ـ خائن ـ تائب ۰

تبصرهٔ ۲ ـ همزهٔ وسط کلمه که مفتوح می باشد و پس از مصوّت بلند '' ا '' واقع شده به صورت زیر نوشته می شود مانند :

قراءت ، براءت ، دناءت ، إنْ شاءالله ، ماشاءالله ۰

ج ـ همزهٔ وسطِ کلمه که حرف پیش از آن ، مضموم باشد به صورت '' ؤ ''

نوشته می شود مانند :

مسوؤل ـ شوؤن ـ رؤوس ـ رَؤوف ـ مَرؤوس ـ مؤونت ـ مؤمن ـ رؤیت ـ رؤیا ـ مُؤدّی ـ مؤسس ـ مؤید ـ مؤثّر ـ لؤلؤ ـ رؤسا ۰

تبصرهٔ ۱ ـ در کلماتِ زیر همزه بدین طریق نوشته می شود مانند :

مُوآخذه ـ موآنست ـ فوآد ۰

تبصرهٔ ۲ ـ درکلماتِ زیر همزهٔ وسط را به طریق زیر می نویسند :

مرئّـی ـ لئیم ـ جبرئیل ـ رئیس ـ زئیر ـ ضئیل ـ میکـائیل ـ عزرائیل ـ اِسرائیل ـ پروتئین ـ کافئین ۰

تبصرهٔ ۳ ـ همزهٔ پایان کلمه را پس از مصوّتِ کوتاه '' ـَـ '' به صورت '' أ '' می نویسند مانند : مبدأ ـ منشأ ـ ملجأ ۰

تبصرهٔ ٤ ـ همزهٔ پایان کلمه را پس از مصوّتِ کوتاه '' ـُـ '' به صورت '' ؤ '' می نویسند :

لؤلؤ ـ تلألُؤ ۰

تبصرهٔ ۵ ـ همزه پایان کلمه که ماقبل آن ساکن باشد ، به صورت '' ء '' نوشته می شود و بدونِ کرسی مانند جُزء ـ سُوء ـ سَوْء ـ ضَوْء ـ شی ء ـ بطی ء ۰

تبصرهٔ ٦ ـ همزهٔ کلمهٔ '' ابن '' چنانچه میان دو اسم خاصّ قرار بگیرد ، نوشته نمی شود مانند : حسینِ بن عبدالله بن سینا ۰ زیدِ بن علی بن الحسین ۰

ولی اگـر کلمهٔ '' ابن '' درآغاز سطر قرار بگیرد ، در این صورت همزه نوشته می شود ۰

تبصرهٔ ۷ ـ همزه کلمهٔ '' اَست '' درکلماتِ زیر نوشته نمی شود :

داناست ـ تواناست ـ بجاست ـ رواست ۰

نیکوست ـ سزاست ـ ابروست ـ دلجوست ۰

ولی در غیر از موارد بالا ، همزهٔ '' اَست '' نوشته می شود مانند :

او کسی است ـ هوا روشن است ـ این خانهٔ تقی است ـ او مرد دانایی

است ـ این خانه ای است ـ او بیدار است ٠

ولی کلماتِ زیر بدین طریق نوشته می شود :

کیست؟ چیست؟ ، نیست ٠

یاد آوری مهّم ـ درکلمات فارسی ، همزه فقط در آغاز کلمه قرار می گیرد و کلماتی را که برخی ندانسته با همزهٔ وسط تلفّظ می کنند ومی نویسند نادرست است وصحیح آن چنین است :

آیین ـ پاییز ـ موییین ـ گوییم ـ پایین ـ آیینه ـ نماییم ـ دانایی ـ روییین تن ـ روییدن ـ بینایی ـ مُوبد ٠

و چنانچه بگوییم وبنویسم :

آئین ـ پائیز ـ موئین ـ گوئیم ـ پائین ـ آئینه ـ نمائیم دانائی ـ روئین تن ـ رونیدن ـ بینانی ـ مؤبد ٠

نادرست است ٠

(دنباله دارد)

عارف نوشاهی

کتابهای تازه

* دراین بخش فقط آثار مربوط به زبان و ادبیات فارسی و فرهنگ اسلام و ایران نقد و معرفی می شود -

* مؤلفان و ناشران ازهر کتاب دو نسخه به دفتر دانش ارسال کنند -

❊ ❊ ❊

*** آفاقِ اقبال (اردو)**
دکتر محمد ریاض
گلوب پبلشرز ، اردو بازار ، لاهور
۱۹۸۷م ، ۲۳۹ص ، ۷۵ روپیه

آقای دکتر محمد ریاض که اقبال شناس برجستهٔ پاکستان میباشد ، دراین کتاب دوازده مقاله بقلم خود پیرامون افکار اقبال لاهوری را گرد آورده است - فهرست مقالات به شرح زیراست : ۱ - دعاهای اقبال - ۲ - اقبال و میر سیّد علی همدانی - ۳ - اقبال و ایدهٔ پاکستان - ٤ - اقبال و جهانِ اسلامی - ۵ - نظریات اقبال دربارهٔ عشق - ٦ - بصیرتِ درونی اقبال - ۷ - اقبال و افغانستان - ۸ - نقدی برکتاب 'اقبال - ایک مطالعه' - ۹ - مثنوی گلشن راز جدید و آثار دیگر اقبال - ۱۰ - تلمیحاتِ فرهاد در اشعار اقبال - ۱۱ - اقبال و ابن حلّاج - ۱۲ - ایدهٔ ایالتِ اسلامی -

*** اقبالیات (فارسی) شمارهٔ دوم - ۱۳٦۵ ش/۱۹۸۷م**
اقبال اکادمی پاکستان ، لاهور ، ۱۸۰ص ، ۲۲۰ ریال ایرانی -

مجلّه ایست علمی که هرشش ماه یکبار منتشر می شود و دربارهٔ فکر و اندیشهٔ علّامه محمد اقبال لاهوری و همچنین فرهنگ و معارف اسلامی ، فلسفه و تاریخ ، مذهب وادب مقالاتی چاپ می کند - عنوان بعضی مقالهٔ های

این شماره بدینقرار است : اتّحاد عالم اسلام و جهان سوم در نظر اقبال از دکتر جاوید اقبال ـ روح هنر اسلامی نوشتهٔ تیتوس بورکهات ، ترجمهٔ سید حسین نصر ـ ابواسحق ابراهیم بن سیّار نظام نوشتهٔ دکتر زاهده افتخار ـ اشاعره و شیعه نوشتهٔ دکتر محمد جواد مشکور ـ

*** اقبالیات (فارسی) شمارهٔ سوم ۱۹۸۸م**

اقبال اکادمی پاکستان ، لاهور ، ۲۱۷ص ، ۲۰۰ ریال ایرانی ـ

بعضی نگـاشته های این شماره : تقی الدین علی دوستی سمنانی استادِ طریقت سید علی همدانی بقلم عبدالرفیع حقیقت ، جهان بینی سعدی بقلم دکتر سید محمد اکرم ، طنز در شعر حافظ بقلم دکتر خواجه حمید یزدانی ، واقعات بابری و تراجم فارسی آن بقلم دکتر آفتاب اصفر و ۰۰۰

*** خدا بخش لائبریری جرنل (اردو)**

خدا بخش اورینٹل پبلک لائبریری ، پتنه (هند)

محتویات شماره ٤٤ : میرزا عبدالقادر بیدل ، اللباب هدیة للاصحاب ، انتساب نادرست مکتوبات احمد سرهندی به احمد منیری ۰۰۰

شمارهٔ ٤٥ : ویژه نامـهٔ سمینـار نسخه های خطّی پزشکی است که از طرف کتابخانهٔ خدا بخش برگزار شده بود ـ دراین شماره ٤٤ مقاله مربوط به کتب و نسخ خطّی پزشکی درج شده است و مأخذ بسیار سودمندی دربارهٔ کتب طبّی در هند میباشد ـ

*** فهـرست پایان نامـه های فارغ التحصیلان دانشکـدهٔ الٰهیات و معارف اسلامی ـ دکتری وفوق لسیانس ـ ۱۳۳٤ ـ ۱۳٦٥ (فارسی)**

جمع و تدوین : عنایت الله مجیدی

دانشکدهٔ الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران ، ۱۳٦٦ ـ

دراین فهرست ، پایان نامه هائیکه مربوط به تاریخ و فرهنگ پاکستان و هند میباشد بشرح زیراند :

* آریا ، غلام علی : مطالعه در تاریخ طریقهٔ چشتیه به انضمام تصحیح سلک السلوک تألیف ضیاء الدین نخشبی ، ۱۳۶۲ش ، ۲۰۷ ص ـ

بخوانندگان ارجمند یاد آور می شویم که نگارشی ازهمین مؤلف بنام 'طریقهٔ چشتیه درهند و پاکستان و خدمات پیروان این طریقه به فرهنگ اسلامی و ایرانی' را در دانش ، شماره ۱۰ (ص ۱٤۸ ـ ۱٤۹) معرفی نموده بودیم ـ

* تفضّلی ، عباسعلی : پیشرفت اسلام از اوایل غزنویان تا ظهور مغول در هند ، ۱۳۵۱ش ، ج + ۱۰٦ ص ـ

* قره چانلو ، حسین : ورود اسلام به هند و سند و تأثیر تمدن اسلامی برتمدّن هند و انعکاس متقابل آن ، ۱۳۵۱ش ، ج + ۱۱۹ ص ـ

* کاشفی ، امیر هوشنگ : تاریخ و وضع موجود کشور پاکستان ، ۱۳۵٤ش ، ٤ + ۲۰۱ ص ـ

* کامران ، جمال : جغرافیای طبیعی پاکستان شرقی و غربی ، ۱۳٤۹ش ، ۱٤۸ ص ـ

* قرآن کریم کے اردو تراجم (کتابیات) ـ (اردو)

مرتّبه : ڈاکٹر احمد خان ـ نظرثانی : سیّد عبدالقدوس هاشمی

مقتدره قومی زبان ، اسلام آباد ، ۱۹۸۷م ، ۲۹٦ ص ، ۵۰ روپیه

کتابشناسی ی ترجمه ها (و تفیسر های) اردوی قرآن مجید است و رویهمرفته ۱۰۱۱ شمار دارد ـ ترجمه هائیکه از فارسی به اردو بعمل آمده است بشرح زیراست :

* ابوالحسن حافظ ظهور الحسن: ترجمهٔ تفسیر فتح العزیز (رک به ش ٤۲٤) ـ

* رفیع الدین: ترجمهٔ تفسیر کاشفی (ش ۲۰۵ تا ۲۰۸) ـ

* عبدالرحمان: ترجمهٔ تفسیرکاشفی (ش ۲۱۷) ـ

* عبدالقادر: ترجمهٔ تفسیر کاشفی (ش ۲۱۲) ـ

* فخرالدین احمد فرنگی محلی: ترجمهٔ تفسیر کاشفی (ش ۲۰۹ ، ۲۱٤ ، ۲۱٦) ـ

* قطب الدین خان بهادر دهلوی: ترجمهٔ تفسیر کاشفی (ش ۲۱۸) ـ
* مبارک الله: ترجمهٔ فتح العزیز (ش ٤۲٦) ـ
* محمد حسن خان رامپوری: ترجمهٔ فتح العزیز (ش ٤۲۱ ، ٤۲۷ ، ٤۲۸ ، ٤۳۰ ، ٤۳۲ ، ٤۳٤) ـ
* محمد علی چاندپوری: ترجمهٔ تفسیر عزیزی (همان فتح العزیز) ـ (ش ٤۲۲ ، ٤۲۳ ، ٤۲۵) ـ

* کتابِ ذکریه (فارسی)

از میر سید علی همدانی (م ۷۸٦هـ)

تحقیق و ترجمه (به اردو): غلام حسن

صدیقی سٹیشنری مارٹ ، سکردو ، بلتستان ، ۱۹۸۷م ، ۱۱۲ص ، ۱۲ روپیه

'ذکریه' رساله ایست بفارسی ، در مطالب عرفانی که پیش ازاین سه بار در تاشکند و تهران واسلام آباد بچاپ رسیده است ـ اینک چهارمین بار همراه با ترجمهٔ اردو منتشر شده است ـ مترجم ، متن فارسی را باکمک سه نسخهٔ خطّی که درچاپهای قبلی از هیچیک از آنها استفاده نشده ، تهیه کرده است ـ امّا این نسخه ها بسیار متأخر (قرن ۱۳هـ) است ـ

* مجموعة الاسرار (مکتوبات شریف تاج العارفین قطب الاقطاب حضرت شیخ عبدالنبی شامی نقشبندی المتوفی ۱۱٤٦هـ (فارسی)

ترجمهٔ اردو از پرفسور مشتاق احمد بهٹی

ناشر: صاحبزاده حاجی محمد سلیم شامی نقشبندی ، مکان ۳٦ ، گورو سٹریٹ ، ۹ ـ رام نگر ، لاهور ـ ۱٦ + ۸۳۲ ص ، ۱۰۰ روپیه

حضرت شیخ عبدالنبی نقشبندی (۱۰۲۸ ـ ۱۱۳٦هـ) که پسر هندو بود و بهوپت رای نام داشت ، وقتی در مدرسه بوستانِ سعدی را می خواند و به این ابیات رسید:

خلاف پیمبر کسی راه گزید
که هرگز بمنزل نخواهد رسید

محـال اسـت سعـدی که راه صفـا
توان رفـت جُز در پی مصـطفـی

از معلّم خود سوال کرد که 'راه صفا' و 'پی روی مصطفی' چیست ؟ چون معلم برای او توضیح داد او نیز همین راه را اختیار کرد و دیگران را نیز به سوی این راه خواند ـ

'مجموعة الاسرار' مشتمل بر ۱۶۷ نامۀ همین شیخ است که درآن بسیار نکات عرفانی دیده می شود ـ

دراین چاپ از ص ۲۷ تا ۴۲۲ متن فارسی مکتوبات است که عیناً از روی نسخۀ خطّی مورخ ۱۱۹۷هـ افست شده است و دردنبال آن از ص ۴۲۵ تا ۸۰۴ ترجمۀ اردو دارد ـ و چون نسخۀ خطّی خطاهای کتابت داشت ، مترجم اردو در صفحات ۸۰۷ ـ ۸۱۸ صوابنامۀ آن تهیه و ضمیمه کرده است ـ

ماتلاش مترجم و ناشر این کتاب را می ستایم که یک اثر ناشناخته را از نابودی نجات بخشیدند و در دسترس همگانی قرار دادند ـ

امّا اینجا به دو نکته اشاره می شود ـ اولاً فیلم نسخه خطّی در صفحات متعدد ناخوانا است واین نقص بستگی به فیلم برداری دارد و نه به نسخه خطّی ، چون نسخه بسیار سالم بوده ، ثانیاً میان شماره های مسلسل نامه ها در متن فارسی و ترجمۀ اردو هماهنگی وجود ندارد ـ

* * *

چند فهرست نسخه های خطّی علیگر

دانشگاه اسلامی علی گر ، در سرزمین پهناور هندوستانِ از مراکز فرهنگی میباشد که هویت اسلامی آن برای مسلمانان این منطقه جاذبیت عجیبی درخود دارد ـ در اوائل سال ۱۹۸۷م دکتر محمد انصار الله استاد دانشگاه مذکور در هنگـام دیدار خود از پاکستان ، یکشب مهمان بنده بود ـ اتفاقاً وی کسالت داشت و او را به پزشـک بردم و دارو گرفتم ـ چون قیافۀ دکتر انصار الله ،

پزشک پاکستانی را کمی غریب بنظر آمد ، ازو پرسید اهل کجائید ؟ دکتر انصار الله جواب داد از علی گر آمده ام - پزشک بمحض اینکه نام علی گر راشنید ، دست او را بوسید و علی گرو سرسیّد احمد خان راستود و گفت از مهمان علی گره ای اصلاً پول دارو را نمی پذیرم - این نشانهٔ بسیار کوچکی است از علاقهٔ اسلامیان شبه قاره به علی گر که سر چشمهٔ نهضت فکری و آموزشی این ملّت بوده است -

این دانشگاه کتابخانهٔ بس عظیمی دارد ، بنام 'کتابخانهٔ مولانا آزاد' که چندین مخازن نسخه های خطّی آنرا تشکیل میدهند - استادان و کتابداران این دانشگاه مشغول به فهرست برداری این گنجینه ها میباشند - تاکنون از طرف این دانشگاه فهرست های زیر به دوستداران پژوهش عرضه شده است :

۱ - فهرست نسخه های خطّی فارسی در 'کتابخانهٔ مولانا آزاد - تألیف دکتر اطهر عباس رضوی و دکتر مختار الدین احمد - بزبان انگلیسی -

۲ - فهرست نسخه های خطّی فارسی گنجینهٔ حبیب گنج - تألیف محمدِ حسین رضوی و محمود حسن قیصر امروهوی - در دو جلد - بزبان انگلیسی -

۳ - فهرست نسخه های خطّی عربی و فارسی و اردو در گنجینهٔ شیفته - تألیف محمد حسین رضوی و قیصر امروهوی - بزبان اردو -

٤ - فهرست نسخه های خطّی عربی و فارسی و اردو در گنجینهٔ احسن مارهروی - تألیف محمد حسین رضوی و قیصر امروهوی - بزبان اردو -

۵ - فهرست نسخه های خطّی عربی و فارسی و اردو در گنجینهٔ آفتاب - تألیف محمد حسین رضوی و قیصر امروهوی - بزبان اردو -

٦ - مرآة التصوف - فهرست نسخه های خطی عرفانی بزبان فارسی و عربی در کتابخانهٔ مولانا آزاد - تألیف قیصر امروهوی - بزبان اردو -

عشق به کتاب ورزیدن و در کنار نسخه های خطّی خاک و دود اندوده و موریانه خورده زیستن تنها برای افرادی میسّر است که از نفایس مادّی این

دنیا چشم پوشیده اند و با وارستگی کارمی کنند ـ مازحماتِ فهرست نویسان دانشگاه علی گر را گرامی میداریم و برای کار بیشتر ، سلامتی و صحت مزاج آنان را میخواهیم ـ

* * *

دو اثر تازه چاپ از دکتر معین الدین عقیل استاد دانشگاه کراچی ـ پاکستان

آقای دکتر عقیل که استاد زبان و ادبیات اردو در دانشگاه کراچی میباشند قریحهٔ ادبیات فارسی و ایرانشناسی نیز دارند و چند سال پیش کتابی دربارهٔ روابط ایران و دکن عرضه نموده بودند ، اخیراً دو کتاب تازه چاپ از دکتر عقیل به مطالعهٔ راقم این سطور رسیده است ـ

یکی : اقبال اور جدید دنیائے اسلامی : مسائل ، افکار اور تحریکات ، چاپ مکتبهٔ تعمیر انسانیت ، اردو بازار ، لاهور ، ۱۹۸٦م ، ۳۹۰ ص ـ

دوّمی : پاکستان میں اردو تحقیق : موضوعات اور معیار ، چاپ انجمن ترقی اردو ، کراچی ، ۱۹۸۷م ، ۱۸۲ ص ـ

البته هر دو کتاب بزبان اردو است ـ درکتاب اوّل بررسی شده است که اقبال لاهوری دربارهٔ نهضت های فکری جهانی معاصر خود چه اظهار نظر نموده است و خودش چقدر تحت تأثیر این نهضت هابوده است ـ با نتیجه گیری های مؤلف میتوان اختلاف نمود ـ مثلاً اشعاری که اقبال دربارهٔ توحید خداوندی سروده است ، نگارنده آنرا با 'ایدهٔ توحید' محمد بن عبدالوهاب (۱۱۱۵ ـ ۱۲۰٦ه) تطبیق می دهد (در عصر اقبال نهضت وهابیه در حجاز ادامه داشت) در صورتیکه اینگونه عقاید اختصاص به نهضت وهابیه ندارد بلکه از عقاید اساسی اسلام میباشد ـ این تطبیق وقتی قابل ملاحظه است اگر اقبال از آن نهضت پشتیبانی کرده باشد ـ حال آنکه بنا بصراحت خود نویسنده ، اقبال در خصوص نقش سیاسی و اجتماعی این نهضت برای جامعه اسلامی هیچ ارزش

قایل نبوده و عقیده داشت که فقط امپریالیسم بریطانیا توانسته است ازآن نهضت بهره برد (ص ٤٦) ـ

اغلب اشعار فارسی اقبال که دراین کتاب از آنها استناد شده ، نادرست ضبط گردیده است و ما از نویسندهٔ محترم این انتظار را نداشتیم ـ در ضمن نقد کتاب 'مهران نقش' (دانش ، شماره ۱۱) ما اشاره به همین مسئله کرده بودیم ، یعنی بیسوادی کاتبان و حروف چینان و بی دقتی مؤلفان در ضبط اشعار فارسی در متون اردو ـ عدّه ای مداوای این مرض را چنین تشخیص داده اند که در متون اردو باید از نقل عبارات عربی و فارسی پرهیز نمود و فقط به ترجمهٔ اردوی آنها اکتفا ورزید ـ امّا در حقیقت ادامهٔ این روش فاصله میان فارسی و اردو را دور تر خواهد کرد ـ اگر نویسنده ای صلاحیت مراجع به متون فارسی دارد او حتماً توانائی این راهم دارد که کلمات فارسی را به شکل صحیح ضبط نماید ـ فقط باید دقّت وافر و دلسوزی بخرج داد ـ

در اثر دیگر ، دکتر عقیل پژوهشهای زبان و ادبیات اردو را بررسی کرده است که از سال ۱۹٤۷ تا ۱۹۸٤م در پاکستان انجام گرفته است ـ اگرچه این بررسی اختصاص به کتابهای اردو دارد امّا کتابهای متعدد مربوط به فرهنگ ایرانی و ادبیات فارسی نیز درآن جا گرفته است ـ شایسته است کسی همت بگمارد و مستقلاً به موضوع 'تحقیقات فارسی در پاکستان' پردازد ـ

* * *

استدراکات

صنادید تاریخ گوئی
(دانش ش ۵ ۔ ۷ س ۱۳٦۵)

مذکورہ مضمون کے ص ۲٤۹ پر میں نے علی گڑھ تاریخ ادب اردو کے حوالے سے ایک شعر نقل کیا تھا ۔ اب چونکہ ہمارے سامنے اصل کتبہ کا عکس موجود ہے اس لیے اس کی صحیح قرأت میرے خیال میں اس طرح ہوگی:

تاریخ اس مسیت کی ہوی سویوں مشہور
مسجد جامع کے بیچ بٹھا دیے یا نور

اور اس سے ۹٦۵ کے عدد برآمد ہوں گے ۔ ڈاکٹر ضیاء الدین ڈیسائی صاحب نے دوسرے مصرع کی صحیح قرأت اس طرح فرمائی ہے ۔

مسجد جامع کے بیچ بٹھا دیا ہے نور

اس سے ۹٦۰ کے عدد حاصل ہوتے ہیں ۔ بہر صورت اردو میں جمل کے حساب سے اس تاریخ کی اوّلیت میں کوئی فرق واقع نہیں ہوتا ۔

مجھے یاد آتا ہے کہ کراچی میں انجمن ترقی اردو کے دفتر میں اس شعر کو بورڈ پر چسپاں کر دیا ہے اور وہاں اس کی قرأت کچھ اور لکھی ہے ظاہر ہے کہ وہ صحیح نہیں ہے ۔

میں نے اپنے مذکورہ مضمون میں صفحہ ۲۵۰ پردرگا پرشاد نادر کا ایک اقتباس نقل کیا ہے جس میں ہے کہ 'اضافت کے ہمزہ کا ایک عدد شمار کرلیتے ہیں' نادر نے جس تاریخ کا حوالہ دیا ہے وہ مجھے دستیاب نہیں ۔

اس لیے یقین سے کچھ کہنا ممکن نہیں لیکن احمد آباد والے کتبہ میں جس
کا حوالہ اوپر آیا ہے 'تنیس' اور 'ہوئی' اردو کی تاریخوں میں ہمزہ کے عدد
کے شمار کیے جانے کی بات بہت زیادہ مشتبہ ہے۔

محمد انصار اللہ ۔ علی گڑھ

* * *

رسالۂ چهار فصل کابل

(دانش ، ش ۵ـ۷ س ۱۳٦۵)

آقای شمیم احمد انصاری (جام نگر ـ بند) درطی نامه ای به افتادگیهای ابیات رسالۂ چهار فصل کابل متوجه کرده اند ـ ضمن تشکّر ازایشان بدینوسیله پس ازمراجعه به نسخۂ خطّی ، این ابیات بصورت کامل درج می شود:

زدلـها خیمـه زد در جوف انسـان
طنـاب خیمۂ او از رگِ جان
(ص ۱)

فلک ها چرخ دارد برسـر او
بروجش ماه و مهـر انـدر بر او
(ص۱۳)

* * *

پاسخ بانتقاد ازکتاب " المستخلص "

پس از وصـول شماره ۱۰ آن مجلّه ملاحـظه شد که مدیر محـترم مقـدمـۂ المستخلص رامورد مطالعه وانتقاد قرارداده اند وبه یافتن شرح حال مؤلف که برمن پوشیده و نامعلوم بود و بکشف آن موفق گردیده اند ـ وازآنجا که در طبع و نشر کتاب المستخلص بیشتر همّم این ضعیف معطوف بمتن کتاب و تصحیح مندرجات آن بود ، شناسائی وشاسانیدن مؤلف آنرا غرض اصلی قرارنداد ـ

و ناگـزیر بجستجوئی درحد معمول و متعارف اکتفا کردو چنانچه در مقدمهٔ کتاب آورد '' شرح حال مؤلف درکتابهائی که بدانها مراجعه شد بنظر نرسید '' ـ اما اکنون '' ازبخت شکر دارم واز روزگار هم '' که این مجهول بپـایمـردی و همتِ مدیر آن مجله معلوم وآن عقده کوچک نیز گشوده گردید وهمین نکته است که موجب اظهار سپاسی و امتنان این جانب ازآن جناب گردیده ـ

ولی اگـرجسـارت نباشد اجازه فرمائید عرض کنم : بیهوده سخن بدین درازی شده است ، این جانب اگـرچه بمطالعه تاریخ ملازاده موفق نشدم و دراظهار نظر تنها بحدس واستنباط خود ازروی قرائن اکتفا کردم ، ولی تاریخ وفات مصنف را ۷۱۰هجری نوشتم وآنرا نیز همه جا با قید '' ظاهراً '' و '' چنین مینماید '' و '' ظَن من چنین است '' توأم ساختم واین تاریخ با تاریخ اصلی آن که شمابدست آورده اید هفده سال اختلاف دارد ـ بیجانیست اگر یاد آور شوم که تاریخ کامل زندگانی و شرح حال بزرگانی چون سعدی و حافظ و کسائی و سنـائی وغیره عمـوماً نامعلوم یا محل اختلافست و بجائی هم برنخورده ، چنانچه هنوز هم نام ونسب و تاریخ ولادت سعدی بطور دقیق معلوم نیست ـ تاریخ وفات سنائی را از ۵۲۱ تا ۵۹۰ هجری با هفتاد سال اختلاف ذکرکرده انـد ـ کتـاب ترجـمان البلاغة را قرنها اهل فضل و ادب از فرخی سیستانی میدانستند ، تاحدود چهل سال پیش معلوم گردید که مؤلف آن دیگریست ولی در تمام این مدت این کتاب وسایر آثار واشعار آن شاعران را اهل ادب بارغبت تمام میخوانند وتوجهی برتاریخ تولد و وفات آنان و نکته هائی دیگر ازاین قبیل ندارند ـ بل گاهی خود کار باگویندهٔ آن هم ندارند که '' انظر الی ما قال ولا تنـظر الی من قال '' ـ البته بیان این مطالب نه بدان معنی است که بروشن ساختن شرح حال بزرگان و شعرا نباید توجهی بسزاکرد ویا نه بدان معنی است که زحـمات شمارا در راه کشف این مجهول باید کوچک شمرد یا بدان ارج واعتباری سزاوار نباید نهاد بل غرض آنست که منتقد محترم درایراد مطلب

مبالغه فرموده ویک اصل را شاخ و برگ داده و دوبار بحساب آورده اند چنانچه ایراد شماره ۲ ، ۳ براثر عدم مراجعه بتاریخ ملازاده پیداشده واگر تاریخ صحیح ودقیق مؤلف روشن شده بود دیگر رقم ۷۱۰ قید نمی شد (فتأمّل) -

همچنین ایراد شماره ها٤ ، ۵ که ظاهراً هر دویکیست و هیچ یک نیز واردنیست . چه حذف کلمهٔ '' علاءالدین '' (درص ۱۸) یا '' علاءالدین حمید '' (درص ۲۱) میتوانند از مقوله تسمیهٔ پسر بنام پدر باشد که اهل تحقیق غالباً از توجه بدان غفلت ورزیده اند - و تفصیل آنرا در مقاله ای مبسوط و مفصّل باذکر شواهد عدیده بشرح آورده ام - (رجوع فرمائید به نشریه اختصاصی زبان وادبیات فارسی شماره ۲ ضمیمهٔ مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران) -

درپاسخ بایراد شماره ٦ اشعار میدارد : این مطلب درنسخه عکسی کتابخانه گنج بخش آمده که درحد خود مقدمه ای فاضلانه ودرخور اعتناست - ودر آنجا (ص ٦) مرقوم رفته است '' مجموعه ای که چاپ عکسی آنرا بدست داریم بسیار کهن وگرانبهاست ویکی ازدو کتاب موجود درآن که درباب خود قدیمی ترین نسخه های موجود است درسال ۷۲۲ ، هجری قمری تحریر شده '' - وناقد گرامی نیز خود از روی کمال انصاف صریحاً بدین اشتباه اقرار کرده اید واگرنامی ازدیگران نیز برده شده مقصود این بوده است که درکارهای ادبی هم من وهم شما وهم ایشان و هم دیگران ممکنست اشتباه بکنیم - (واکنون سربسرشمردن اشتباهات دیگران و ذکر خطاهای این وآن راندارد کاین رشته سردراز دارد) -

اما درپاسخ نخستین انتقاد منتقد گرامی که مرقوم داشته اند '' معلوم نشد مصحح محترم عنوان '' جواهر القرآن '' را ازکجا گرفته اند '' متذکر میشود که این نام از شعری که درص ۱۷۵ کتاب درج است و بخوبی مفسّراین معنی است ، اخذ شده است - شعر چنین است :

برماست خدای راسپاس ومنت
چون داد براتمام جواهر منیت
مختومه طلب همی کنم ازفضلش
ختم برایمان و رفتن برسنت

بیت دوم ظاهراً مغشوش است و تحریف شده بنظر میرسد بهمان صورت که درمتن آمده درج شد ـ چه مارابدان کاری نیست ـ شاهد برسربیت نخستین است که آخرین کلمه مصراع دوم آن درهنگام چاپ '' منت '' طبع شده (بضم اول بروزن سنت) بمعنی قدرت و توانائی ولی درنسخهٔ اساس '' منیت '' آمده بمعنی آرزو و مقصود ، بکاربردن هر دوکلمه دراین شعراز جهت معنی و مقصود مناسب بود ـ ولی واژهٔ دوم بنظر رسید که بهتر و بیشتر وافی بمقصود میباشد ـ بدین سبب متن را '' مُنت '' تصحیح کرد و چون این نکته بایدبرای رعایت امانت درذیل صفحه توضیح داده شود وازآن غفلت شده بود ناگزیر درآخرین صفحه کتاب ضمن اشاره بغلطهای مطبعی صحیح آنرا نقل کرد ـ شادروان استاد مینوی نیزکه عکس این نسخه را از کشور ترکیه بایران فرستاده است درپشت جلد آن بخط درشت و روشن آنرا '' جواهر القرآن '' نامیده است ـ همچنین آقای منزوی وسایر ارباب تحقیق نیز چنانچه خود شما بدان اشاره کردید ، آنرا '' جواهرالقرآن '' خوانده اند ـ

با این همه چنین بنظر میرسد که درج توضیحی در مقدمهٔ کتاب برای این مطلب لازم و سزاوار بوده ، تا آنان راکه فرصت مطالعهٔ دقیق و تمام کتاب نیست اشکال وابهامی دراین مورد باقی نماند ـ چنانچه درحدود یک سال ازاین پیش نیزیکی ازخوانندگان ارجمند بذکرایراد هائی براین کتاب دریکی از نشریه ها پرداخت که یکی ازان ایرادها همین بود ـ البته پاسخ کافی و وافی برای تمام آن ایرادها تهیه و بهمان نشریه فرستاده شد ـ ولی چون مدتها گذشت و مدیر نشریه ازچاپ آن خودداری کرد ناگزیر بروزنامه کیهان داده شد که در روز

ششم خرداد ۱۳۶٦ صحفه ششم آن روزنامه بچاپ رسید ـ این نکته را نیز باید گفت که هـ. چند ایرادهای ناقد نخستین غیروارد دربالا بردن ارزش کتاب بی ثمربود ولی سپاس خدای راکه براثر انتقادشما تاریخ دقیق و کامل وفات مؤلف بدست امد و بر مراتب امتنان این ضعیف افزود ـ ومن باردیگر ازاین کشفی که نموده ابد و خدمتی که بعالم ادب فرموده ازشما تشکر دارم ـ

دکتر مهدی درخشان ـ تهران
مصحّح '' المستخلص ''

* * *

صوابنامهٔ صنایع البدایع سیفی
(دانش ، ش ۱۰ ، س ۱۳۶٦)
صفحه ۱۰ سطر ٦ ار بجای از خوانده شود ـ ص ۱۰ س ۷ نرُ ست بجای ترست ـ ص ۱۷ س ۱۱ می بوسند بجای می پوسند ـ ص ۲۸ س ۱٦ شاهوار بجای شاهسوار ـ ص ۲۹ س ٦ کُندش بجای کَندش

نجیب مایل هروی ـ مشهد

* * *

لطیف اللہ
شعبۂ اردو ۔ گورنمنٹ کالج ناظم آباد ۔ کراچی

سندھ میں فارسی شاعری : عہد بہ عہد

سندھ کی علمی ، ادبی اور تہذیبی تاریخ کے مختلف پہلوؤں پر جب سے اس جانب توجہ دی گئی ہے بہت کچھ لکھا گیا ہے اور کہا جا سکتا ہے کہ ارباب علم و دانش کی پرخلوص کاوشوں سے ایک قابل قدر اور لائق فخر ذخیرہ ہمیں حاصل ہو چکا ہے ، بااین ہمہ اس علاقے کی علمی ، ادبی اور تہذیبی تاریخ کے بعض پہلو اپنی تفصیلات کے باوجود اس قدر پرکشش ہیں کہ دامن دل کو اپنی جانب کھینچتے ہیں ۔ ان ہی میں ایک عنوان سندھ میں فارسی شعراء سے متعلق ہے ۔ اگرچہ ارباب قلم نے اس پہلو سے صرفِ نظر نہیں کیا ہے تاہم محض اردو زبان جاننے والے حضرات اس خصوص میں فی۔الواقع بہت ہی کم معلومات رکھتے ہیں ، استثناء کا یہاں ذکر نہیں ہے ۔ عام صورت حال یہی ہے جس کی نشاندھی کی گئی ہے ۔

سندھ کی فارسی شاعری اور فارسی شعراء پر تین بہت ہی اہم اور قابل قدر تصانیف سامنے آئی ہیں ۔ دو فارسی شعراء کے تذکرے ہیں ۔ ایک علی شیر قانع (وفات ۱۲۰۳ھ) نے ترتیب دیا ہے ، نام ہے '' مقالات الشعراء '' اور دوسرا مخدوم محمد ابراہیم خلیل ٹھٹھوی (وفات ۱۳۱۷ھ) نے '' تکملہ مقالات الشعراء '' کے نام سے تصنیف کیا ہے ۔ یہ دونوں تذکرے جو فارسی زبان میں تحریر کئے ہیں مرحوم پیر حسام الدین راشدی کی تصحیح اور حواشی کیساتھ سندھی ادبی بورڈ کراچی سے شائع ہو چکے ہیں ۔ لیکن جیسا کہ عرض کیا گیا جو حضرات زبان فارسی سے ناآشنا ہیں وہ ان تذکروں سے کماحقہ استفادہ نہیں کرسکتے ۔ علاوہ ازیں چونکہ یہ تذکرے قدیم انداز

میں شعـراء کے تخلص کو مدّنظر رکھتے ہوئے حروف تہجی کی ترتیب کے مطابق تحریر ہوئے ہیں ، سندھ کی فارسی شاعری کا عہد بہ عہد کوئی نقش قاری کے ذہن میں نہیں ابھرتا ، اس باعث تشنگی کا احساس بہر طور باقی رہتا ہے ۔ مرحوم پیر حسام الدین راشدی نے بھی اس پہلو پر کوئی تبصرہ نہیں فرمایا ہے ۔ بہر حال اس باب میں قاری کو تسلّی بخش معلومات فراہم نہ ہو سکیں ۔

تیسری تصنیف ڈاکٹر سدارنگانی کا انگریزی زبان میں تحقیقی مقالہ PERSIAN POETS OF SIND ہے ۔ اس مقالے کو بھی ، سندھی ، ادبی بورڈ کراچی نے ۱۹۵٦ء میں ، شائع کیا [1] ۔ یہ مقالہ پروفیسر سدارنگانی نے پی ۔ ایچ ۔ ڈی کی سند کے لئے ۱۹۴٦ء میں پیش کیا تھا ، اس لئے کسی حد تک اس مقالے میں جدید تحقیقی تقاضوں کو مدنظر رکھا گیا ہے ، تاہم بعض پہلو تشنہ رہ گئے ہیں جن پر مزید تحقیق اور کاوش کی ضرورت ہے ۔ مثال کے طور پر سندھ میں فارسی شاعری کی ابتداء کب سے ھوئی ؟ اس سوال پر ڈاکٹر سدارنگانی نے سیر حاصل گفتگو نہیں فرمائی ۔ نیز سندھ ، ایران اور شمالی ھند کے فارسی شعراء کے اسالیب پر ایک مختصر جائزے کی ضرورت تھی ، اس پر بھی توجہ نہیں دی گئی ۔ ھو سکتا ہے کہ ڈاکٹر سدارنگانی نے اس پہلو کو اپنے موضوع سے خارج تصور فرمایا ھو ۔ بہرحال اس سوال کا جواب بھی وقت کی اھم ضرورت ہے ۔ راقم عاجز نے مذکورہ پہلوؤں پر کچھ عرض کرنے کی جسارت کی ہے شاید اھل نظر کے پسند خاطر ھو ۔

سندھ میں فارسی شاعری کی ابتداء کب ھوئی ، اس سوال پر بحث کرتے ھوئے پروفیسر سدارنگانی فرماتے ہیں :

'' چنانچہ قرین قیاس یہی ہے کہ سندھ میں فارسی زبان کا رواج غزنویوں کے عہـد سے شروع ھوا ، خواہ یہ زمـانـہ سلطان محمود غزنوی (۹۹۸ء تا ۱۰۳۰ء) کا ھو یا سلطان مسعود غزنوی (۱۰۳۰ء تا ۱۰۳۷ء) کا ھو جب لاھور

سلطنت غزنہ میں عروس البلاد کی حیثیت رکھتا تھا اور سندھ اس سلطنت کی سرحدوں سے متصل ہونے کے باعث متاثر رہا ۔ لیکن کسی قطعی ثبوت کی غیر موجودگی میں قطعیت کے ساتھ کوئی بات نہیں کہی جا سکتی (کہ سندھ میں فارسی زبان کب سے رائج ہوئی) '' [۲] ۔

پروفیسر سدارنگانی اپنی یہ رائے ظاہر کرنے کے بعد تحریر کرتے ہیں :

'' تاریخ ہمیں دو ایسے اشخاص کی نشاندھی کرتی ہے جو سندھ میں باہر سے آئے اور یہاں متوطن ہوئے ۔ ایک علی بن حامد کوفی [۳] جو عوفی [۴] صاحبِ لباب الالباب کے معاصر تھے اور جنہوں نے ایک عربی تصنیف '' منہاج الدین والملک '' کا فارسی میں '' چچ نامہ '' [۵] کے عنوان سے ترجمہ کیا اور دوسرے شیخ عثمان بن ابراهیم کبیر مروندی المعروف بہ لعل شہباز [۶] تھے ۔ دونوں نے فارسی زبان کے شاعر کی حیثیت سے شہرت حاصل کی ۔ چچ نامے میں علی بن حامد کوفی نے ناصر الدین قباچہ [۷] کی مدح میں چند اشعار تحریر کئے ہیں جس سے زبان اور فن پر ان کی (علی بن حامد کوفی) قدرت کا واضح اظہار ہوتا ہے ۔ غالب قیاس یہی ہے کہ علی بن حامد کوفی سندھ میں فارسی شاعری کے اولین رہبر تھے ' ۔

پروفیسر سدارنگانی کے متذکرہ بالا دونوں بیانات کی اگر تنقیح کی جائے تو حاصل نتیجہ خاصا مایوس کن ہے ۔ پہلے بیان میں یہ قیاس ظاہر کیا گیا ہے کہ شاید سندھ میں فارسی کا رواج سلطان محمود غزنوی (وفات ۴۲۱ھ) یا سلطان مسعود غزنوی (وفات ۴۳۲ھ) کے عہد سے ہوا ہو ۔ اس قیاس پر خود ڈاکٹر صاحب موصوف کو بھی اعتماد نہیں ہے ۔ دوسرے بیان میں قیاس کیا گیا ہے کہ یہ قیاس زیادہ پراعتماد ہے کہ علی بن حامد کوفی صاحبِ چچ نامہ (وفات ٦١۵ھ) سندھ کے فارسی شعراء کے رہبرِ اولین تھے ۔ دونوں ادوار کے درمیان تقریباً دو سو سال کا غیر معمولی طویل عرصہ ہے جنہیں پر کرنے کے لئے مطلوبہ شواہد ڈاکٹر صاحب موصوف نے فراہم نہیں کئے ۔ اس صورت حال میں کوئی فیصلہ کرنا بہت دشوار ہے تاہم کوشش جاری ہے کہ

اس الجھی ہوئی گتھی کا سرا کہیں سے مل جائے ۔ بسم اللہ مجرھا و مرسٰھا ۔

اس مسئلے کے مالہ و ماعلیہ کو پوری طرح ذہن نشین کرنے کے لئے سندھ کے اسلامی دور کی تاریخ کا مطالعہ ناگزیر ہے ۔

عباسی خلافت سے منقطع ہونے کے بعد ۲٦۵ھ میں یہاں منصورہ اور ملتان کی دو وسیع اور خود مختار ریاستیں قائم ہوئیں [8] ۔ منصورہ میں جو خاندان برسراقتدار رہا وہ ہباری قریشی خاندان کہلاتا ہے ۔ اس کا سربراہ عمر بن عبدالعزیز ہباری تھا ۔ ہباری قریشی خاندان نے خلیفہ متوکل عباسی سے ۲۴۰ھ میں امارت حاصل کی [9] اور ۳۷۵ھ تک آزادانہ حکومت کرتے رہے ۔ ۳۷۵ھ کے بعد ہباری سنّی خاندان کا خاتمہ قرمطیوں نے کیا یا ملتان کے ان کے ہاتھ سے نکل جانے کے بعد انہوں نے سندھ میں اپنی ریاست قائم کر لی اور اسی قرمطی ریاست کا سلطان محمود نے ۴۱٦ھ میں خاتمہ کیا [10] ۔

ملتان میں منصورہ کے برعکس اسی مدت میں تین عربی النسل خاندان برسر اقتدار آئے ۔ جن میں پہلا خاندان غیر اسماعیلی تھا اور بقیہ دو سلسلے شیعہ اسماعیلی تھے [11] ۔ تفصیل درج ذیل ہے :

۱ ۔ بنومنبہ ، اس سلسلے کا بانی منبہ بن اسد تھا جو اسامہ بن لوی کے خاندان قریش سے تھا ۔ بنو منبہ نے ۲۹۰ھ تا ۳۴۰ھ ملتان پر حکومت کی ۔

۲ ۔ جلم بن شیبان وہ پہلا قرمطی یا اسماعیلی تھا جس نے ملتان پر قبضہ کیا ۔ اس کا زمانہ زیادہ سے زیادہ ۳۴۰ھ تا ۳۷۵ھ کے درمیان ہے ۔

۳ ۔ آلِ شیخ حمید ۔ ۳۵۱ھ تا ۴۰۱ھ ۔ اس دور میں تین فرمانروا ہوئے جن کے نام یہ ہیں : شیخ حمید ۔ شیخ نصر بن شیخ حمید ۔ شیخ ابوالفتوح داؤد بن نصر بن حمید ۔ یہ وہی ابوالفتوح داؤد بن نصر ہے جس کی حکومت کا خاتمہ محمود غزنوی نے ۴۰۲ھ میں کیا ۔

اس اجمال سے جو امر قطعی طور پر منقّح ہوتا ہے وہ یہ ہے کہ پانچویں صدی کی ایک دہائی تک سندھ میں عربی النسل خاندانوں کی حکومت قائم

رهی ۔ اس صورت میں فارسی زبان کے فروغ اور ترویج کی کوئی راہ یہاں کیسے پیدا ہو سکتی تھی ؟ خاص طور پر خلفاء عباسیہ کی سیاسی حکمت عملی نے جس کے باعث عربی اور عجمی تعصب رونما ہوا سندھ میں فارسی زبان کے سرسبز ہونے کے تمام امکانات معدوم کر دئیے تھے ۔ مولانا اکبر شاہ خان مرحوم فرماتے ہیں :

'' اس جگہ یہ بتا دینا ضروری ہے کہ عباسیوں کی خلافت ایرانیوں کی مدد سے قائم ہوئی تھی ۔ لہٰذا تمام ذمہ داری کے عہدوں پر ایرانی نو مسلم ہی ہر جگہ نظر آنے لگے ۔ خاندان خلافت تو عربی قریشی تھا مگر اپنے اثر ، اخلاق اور نظام کے اعتبار سے عباسی خلافت کو ایرانی خلافت کہا جا سکتا تھا ۔ یہ تغیّر کوئی معمولی تغیّر نہ تھا ، اس کو نظر انداز کر دینے سے بہت سی غلط فہمیاں پیدا ہو سکتی ہیں ۔ یہ بات بھی نظرانداز کرنے کے قابل نہیں ہے کہ خلافت عباسیہ کو قائم ہوئے بارہ سال گزرے تھے کہ علویوں یعنی سادات نے خروج کیا اور خلافت عباسیہ کے لئے موت اور زیست کا سوال پیدا ہو گیا ۔ علویوں کی بغاوتوں کا سلسلہ آخر تک جاری رہا اور علویوں کی اس رقـابت نے عباسیوں کی خلافت کا خاتمہ کرنے میں بڑا کام کیا ۔ ایرانیوں نے برسرِ اقتدار ہو کر عربوں کو پیچھے ہٹانے اور نیچا دکھانے کی مسلسل کوششیں کیں اور اس کام میں خلفاء عباسیہ کی امداد ان کو حاصل رہی '' [۱۲] ۔

مولانا اکبر شاہ خاں کا مندرجہ بالا اقتباس قطعی واضح ہے اور اس پر کسی تبصرے کی ضرورت نہیں ہے ۔ اسی ضمن میں عرب سیاحوں اور جغرافیہ دانوں کے مشاہدات پیش کیے جاتے ہیں تاکہ مسئلہ زیر بحث سے متعلق مزید حقائق تک رسائی حاصل ہو جائے ۔

مسعودی (م ۳۴۶ھ) جو سندھ میں ۳۰۳ھ میں آیا بیان کرتا ہے : '' سندھ کی زبان خاص ہے ہندوستان سے الگ '' [۱۳] ۔

ابواسحٰق اصطخری جس نے ۳۴۰ھ میں سندھ کا سفر کیا دو کتابیں تصنیف کیں ایک '' المسالک والممالک '' جسے ڈاکٹر محمد جابر عبدالعال الحسینی نے مرتّب کیا اور مصر کی وزارت الثقافت والارشاد القومی نے ۱۹۶۱ء میں شائع کیا اور دوسری تصنیف '' کتاب الاقالیم '' ہے ۔ یہ ۶۹۰ھ کا مخطوطہ ہے جسے مولر نے گاتھا جرمنی سے ۱۸۳۱ء میں شائع کیا ۔ دونوں تصانیف میں منصورہ اور ملتان کے باشندوں کی زبان سے متعلق متضاد بیانات ہیں جن پر غور کرنے کی ضرورت ہے ۔ پہلا بیان '' المسالک والمما لک '' سے ملاحظہ فرمائیں :

'' ولسان اهل المنصوره والملتان ونواحیها العربیة والسندیة ولسان اهل المکران الفارسیة والمکریة [۱۳] ۔

منصورہ ، ملتان اور ان کے مضافات کے باشندوں کی زبان سندھی اور عربی ہے ۔ مکران والوں کی زبان فارسی اور مکرانی ہے ۔

اصطخری کا دوسرا بیان '' کتاب الاقالیم '' سے درج ذیل ہے :

'' والغالب علیهم (اهل الملتان) لسان الفارسیة والسندیة وکذلک المنصوره '' ۔

اهل ملتان بیشتر فارسی اور سندھی بولتے ہیں اور یہی حال اهل منصورہ کا ہے ۔

اصطخری کے ان متضاد بیانات پر بعد میں گفتگو کی جائے گی ۔ پہلے ابن حوقل اور مقدسی کی شہادتیں ملاحظہ فرما لی جائیں ۔ ابن حوقل کا ورود سندھ کا زمانہ ۳۶۷ھ کا ہے ۔ سید سلیمان ندوی نے '' عرب و ہند کے تعلقات '' میں اس کا بیان نقل فرمایا ہے ، وہ یہ ہے :

* * *

'' یہاں مسلمانوں اور ہندوؤں کا لباس ایک ہی طرح کا ہے اور بالوں کے چھوڑنے کا بھی وہی ایک طریقہ ہے اور اسی طرح ملتان والوں کی وضع ہے

اور منصورہ اور ملتان اور اس کے اطراف میں عربی اور سندھی بولی جاتی ہے ''[۱۵]۔

مقدسی بشاری یہاں ۳۷۵ھ میں آیا۔ اس نے ملتان کے بارے میں لکھا ہے '' پانی اچھا ، زندگی عیش و مسرت کی اور خوش دلی اور مروت ہے۔ فارسی زبان سمجھی جاتی ہے ''[۱۶]۔

دیبل کے بارے میں اسی مقدسی کا بیان '' ہندوستان عربوں کی نظر میں '' نقل کیا گیا ہے :

و دیبل بحریة قد احاطه بها نحو من مائة قریة اکثرهم کفار والبحر یستیطع جدارات المدینه کلّهم تجار۔ کلامهم سندهی و عربی وهی فرضة الکواہ کثیر الدخل[۱۷]۔

دیبل ایک سمندری شہر ہے جس کے متعلق تقریباً سو گاؤں ہیں۔ باشندے زیادہ تر ہندو ہیں۔ سمندر کا پانی طغیانی کے وقت شہر کی دیواروں سے ٹکرانے لگتا ہے۔ لوگ تجارت پیشہ اور سندھی اور عربی بولتے ہیں۔ یہ پورے صوبے کا بندرگاہ اور کثیر آمدنی کا شہر ہے۔

متذکرہ بالا تمام بیانات کو پیش نظر رکھتے ہوئے بہ آسانی فیصلہ کیا جا سکتا ہے کہ مسعودی کی '' مروج الذهب '' اصطخری کی '' المسالک والممالک '' ابنِ حوقل کے سفرنامے اور مقدسی کی '' احسن التقاسیم '' سے '' کتاب الاقالیم '' کے بیان کی کہ منصورہ اور ملتان کی زبان سندھی اور فارسی ہے تائید نہیں ھوتی لہٰذا کتاب الاقالیم کے مذکورہ جملے کی تاویل یہ ھو گی کہ '' عربیه '' کی بجائے '' فارسیه '' کا لفظ تحریر ھونا کسی کاتب کا سہو ہے اور اس قسم کے سہو کا امکان صد فی صد ہے۔ تمام ارباب علم کو کتابت کی غلطیوں کا تجربہ اور مشاہدہ ہے۔ خطا و نسیان معمولات بشری میں سے ہیں۔ کتاب الاقالیم کے مخطوطے کو جس کی کتابت اصطخری کی وفات کے تقریباً تین سو چالیس سال بعد کی گئی ، اس کلیے

سے مستثنٰی قرار نہیں دیا جا سکتا۔

علاوہ ازیں مقدسی کے بیان سے قطعی واضح ہے کہ دریائے مہران کے ایک جانب منصورہ اور دیبل میں عربی اور سندھی کا چلن تھا اور دوسری جانب ملتان میں فارسی بھی سمجھی جاتی تھی ، اس بیان سے یہ کیسے ثابت ہوا کہ منصورہ اور ملتان کی زبان سندھی اور فارسی تھی ؟ مفہوم ہونے اور کلام کرنے میں جو بیّن فرق ہے وہ اظہر من الشمس ہے ۔ ان تمام معروضات کا حاصل یہ ہے کہ چوتھی صدی کے اواخر تک سندھ میں بولی جانے والے زبان کی حیثیت سے فارسی کا کوئی اثر نہ تھا اور یہ بعد کی صدیاں ہیں جب فارسی زبان اور شاعری کو یہاں فروغ و فراغ نصیب ہوا۔

پانچویں صدی کی پہلی دہائی میں سلطان محمود غزنوی نے ملتان اور منصورہ کو مسخر کیا۔ اس وقت سے یعنی ۴۰۲ھ تا ۵۸۲ھ تقریباً ایک سو اسی سال تک سلاطین غزنہ کی حکومت اس علاقے میں قائم رہی لیکن فارسی شعرائے سندھ کے مصنف ڈاکٹر سدارنگانی اور تاریخ سندھ کے مولف مولانا اعجاز الحق قدوسی اپنی اپنی تصنیفات میں کوئی ایسا پہلو پیش نہیں کرتے جس سے سندھ میں فارسی شاعری کے بارے میں کسی پیش رفت کا اندازہ ہو سکے ، البتہ ڈاکٹر سدارنگانی نے دو غیر مقامی ۱۸ فارسی شاعروں علی بن حامد کوفی صاحبِ چچ نامہ اور شیخ عثمان بن ابراھیم کبیر مروندی معروف بہ لعل شہباز کی سندھ میں آمد کا ذکر کیا ہے لیکن ان کے سال وفات (٦١٥ھ اور ٦٧٣ھ) کو مدّنظر رکھتے ہوئے بہ آسانی کہا جا سکتا ہے کہ بالترتیب ان کا زمانہ خاندانِ غلامان اور خاندانِ خلجی کا عہد حکومت تھا ، جب دھلی عروس البلاد تھا اور ھند اسلامی ادب تہذیب اور ثقافت کا بلاشرکتِ غیرے مصدر و مرکز تھا۔ بہرحال اس عہد تک کسی ایسے فارسی شاعر کا تاریخ میں ذکر نہیں ملتا جو سندھ میں پیدا ہوا ہو اور جس کا خمیر اس علاقے کے آب و گل سے تخلیق کیا گیا ہو۔

حقیقت یہ ہے کہ سندھ میں سندھ کے فارسی شعراء کا وجود فیروز شاہ تغلق کے عہد سے قطعی طور پر ثابت ہے ۔ ڈاکٹر سدارنگانی نے سمّہ خاندان کے دوسرے فرماں روا جام جونا کا ایک مصرع اپنی تصنیف میں نقل کیا ہے جو اس نے اپنی غلط روش پر عرضِ ندامت کے طور پر کہا :

شاہ بخشندہ توئی بندۂ شرمندہ منم [۱۹]

جام جونا کے بعد خاندانِ سادات اور خاندانِ لودھی کے عہد میں بھی سندھ کے فارسی شعراء کا ذکر ملتا ہے ۔ ڈاکٹر سدارنگانی نے مختصر حالات اور نمونۂ کلام کے ساتھ چار شعراء کا ذکر کیا ہے [۲۰] ۔

۱ ۔ شیخ حماد جمالی بن شیخ رشید الدین ، درویش اور صوفی تھے ۔ نمونۂ کلام یہ ہے :

دوگزک بوریا و پوستکی
دلکی پر زدرد دوستکی
این قدر بس بود جمالی را
عاشق رند و لا ابالی را

۲ ۔ شیخ عیسیٰ برھان پوری (سندھی) ، یہ شیخ عیسیٰ لنگوٹیو کے نام سے مشہور ہیں ۔ ۱۳۲۸ء میں وفات پائی ۔ انھوں نے شیخ حماد جمالی کو جواب میں یہ اشعار ارسال کئے :

قید باشد حکیم ! دررہِ دوست
دوگزک بوریا و پوستکی
گر تو آزادۂ بس است ترا
دلکی پر ز درد دوستکی

۳ ۔ جان نظام الدین المعروف بہ جام نندو (وفات ۹۱۴ھ / ۱۵۰۸ء) ٹھٹھہ کے مشہور ترین حکمرانوں میں سے تھا ۔ تنتالیس سال تک شان و شوکت کے ساتھ حکومت کی ۔ شعر کہتا تھا ۔ نمونۂ کلام یہ ہے :

ای آنکہ ترا نظام دین می خوانند
تو مفتخری مرا چنین می خوانند
گر در رہِ دین زتو خطائی افتد
شک نیست کہ ترا کافرلعین می خوانند

۴ـ مخدوم بلال (وفات ۹۲۹ھ / ۱۵۳۳ء) ، یہ رباعی ان سے منسوب ہے :

در راہِ خدا زسرقدم باید ساخت
سرمایہ اختیار خود باید باخت
کفرست کہ خود نہای باشی بجہان
از خویش برون وسوی او باید تاخت

یہاں اس حقیقت کو پیش نظر رکھا جائے کہ سندھ میں فارسی شاعری کی ابتداء اھل حال بزرگوں سے ھوئی ـ

خاندان سادات ، خاندان لودھی کے بعد سندھ میں سلاطین مغلیہ کے عہد میں فارسی شعراء کی ایسی کثرت ہے کہ حیرت ھوتی ہے ـ علی شیر قانع نے '' مقالات الشعراء '' میں سات سو انتیس اور مخدوم ابراھیم خلیل نے '' تکملہ مقالات الشعراء '' میں بیاسی شعرائے فارسی کا ذکر کیا ہے ـ یہ بھی قرین قیاس ہے کہ کچھ شعرا نظرانداز ھو گئے ھوں اور کچھ شعراء کا انہیں سرے سے علم ہی نہ ھو ـ ایک محتاط اندازے کے مطابق سندھ میں فارسی کے شعراء ایک ہزار سے کم نہ ھوں گے بلکہ اس سے زیادہ کا امکان ھو سکتا ہے ـ ہزار نہ بھی ھوں تب بھی آٹھ سو کی تعداد مصدّقہ ہے ـ

ڈاکٹر سدارنگانی نے سندھ کے فارسی شعراء کی تقسیم اس طرح کی ہے ـ

پہلا دور ـ ارغون ، ترخان اور مغلوں کے نمائندے
دوسرا دور ـ کلہوڑوں کا عہد
تیسرا دور ـ تالپور حکمرانوں کا عہد
چوتھا دور ـ برطانوی عہد

۰ انتخاب شعر کا معاملہ ذوقی اور قطعی طور پر ذاتی نوعیت کا ہوتا ہے ، تاہم راقم عاجز نے کوشش کی ہے کہ ہر دور کے چند شعراء کا کلام پیش کر دیا جائے تاکہ سندھ کے فارسی شعراء کے مقام کا برصغیر کی فارسی شاعری کی تاریخ میں صحیح تعیّن ہو سکے ۔ یہی مسئلہ راقم عاجز نے ابتدائے مضمون میں گزارش کیا تھا ۔

* * *

دور اولؔ ۔ ارغون ، ترخان اور مغلوں کے نمائندوں کا عہد

۱ ۔ مرزا شاہ حسن ارغون سپاھی (وفات ۹٦۲ھ/۱۵۵۵ء) ارغون چنگیز خاں کی اولاد میں سے تھے ۔ شاہ حسن نے ٹھٹھہ کے مشہور فاضل مخدوم میراں سے تعلیم حاصل کی [۲۱] ۔ نمونۂ کلام یہ ہے :

عشقت کہ بود مایۂ ارباب سلامت
ازوی نبود حاصلِ ماجز بندامت
آن کس کہ بہ تیغ ستم عشق تومیرد
نبود ھوس زندگیش روز قیامت
عمریست کہ ای سرو خرامندہ گذشتی
غائب نشداز دیدۂ من آن قدوقامت
پابوس سگت گربہ سپاھی ندھددست
تازندہ بود می گزد انگشت ندامت

۲ ۔ میر معصوم شاہ نامی بھکری (وفات ۱۰۱۴ھ/۱٦۰۵ء) مشہور تاریخ سندھ کے مصنف ۔ نظامی گنجوی کے تتبع میں پانچ مثنویاں تحریر کیں ۔ علاوہ ازیں فن طب پر ایک کتاب '' طب نامی '' بھی تصنیف کی [۲۲] ۔ میر معصوم بھکری کی نعت اور غزل کے چند اشعار پیش کیے جاتے ہیں [۲۳] ۔

سیراب گرچه شد خضر از چشمهٔ حیات
در آرزویٔ جرعهٔ فیضی زجامِ تست

* * *

ای مظهرِ اسرار خدا نور جمالت
افهام بشر قاصر از ادراکِ جلالت!
کوثر ز لبت تشنه به امید حیاتی
رضوان به تمنای تماشای زلالت

* * *

حسن است که او جلوه گراز پردهٔ ناز است
عشق است که باحسن ازل محرم راز است
امشب به تمنائی مه روی تو تا روز
چشمم چودرِ خانهٔ ویران شده باز است

* * *

دردلم صد سیلِ اشک و برلبم صد برقِ آه
عشق رانازم که پنهان آب پیدا آتش است

* * *

بمصلحت نیست که بی پرده جمالش بینی
دیده بردوز که چشم تو حجابِ نظر است

۳ ـ مرزا غازی بیگ وقاری (وفات ۱۰۲۱ھ/۱۶۱۲ء) زیریں سندھ پر حکومت کی ـ فن موسیقی میں مہارت تامّہ رکھتا تھا ـ طنبور بھی کمالِ فن کے ساتھ بجاتا تھا ـ اس نے ایک ساقی نامہ بھی تصنیف کیا ہے جس کے چند اشعار یہ ہیں [۲۳] :

ازان می که جان عکسی از نورِ اوست
ادیبِ خرد پاک دستورِ اوست

می کو چو درجـام گردان شود
چراغِ دلِ می پرسـتـان شود
حرارت فزای فسـرده دلان
کدورت زدای فرومـانـدگـان
اگـر یادِ آن می رسـددر ضمـیر
شود چهـرهٔ دل بدانـسـان منـیر
که آئـینـه آسـاهـمـی زان نبـید
درو چهـرهٔ جان توانـنـد دید
نه می بلکـه عیشِ جوانـی بود
کلیدِ درِ زنـدگـانـی بود
دوای جگـرخـسـتـگـان چیست ، می
دوای دلِ عاشـقـان چیسـت ، می
می اسـت آنـکـه آبـاد سازد ترا
زبـنـدِغـم آزاد سازد ترا
بده ساقـی آن نوشـداروی روح
برغـم دلِ زاهـدان درصـبـوح

۴ ـ ملاّ عبدالحکیم عطا ٹھٹھوی بن محمد افضل سبزپوش ـ سال وفات معلوم نہیں لیکن عطا نے ملا عثمان ملقب به فاضل خاں (متوفی ۱۰۹٦ھ) کے سال وفات کی تاریخ کہی ہے [۲۵] ، اس اعتبار سے عطا کی وفات کا زمانہ ۱۰۹٦ھ کے بعد کا ہے ـ واللہ اعلم ـ عطا کے چند اشعار پیش کئے جاتے ہیں [۲٦] :

به چه نازی ای عطائی تو که سربسـر خطائی
نه دلـت بروشـنـائـی نه بدیده آشـنـائـی
به چه کارآمـدسـتـی به چه دام ہای ہسـتـی
همـه غفلت ست و پستی همه حرص و خود نمائی

به قیاسِ خویش دانی که منم عجیب معجون
توزمــن بپــرس بالله که کمال نارســانــی

* * *

ای خودنــما مــبــاش خود آرا و خود پرست
درخــود نظر نهای و خدارا برآزخــود

* * *

چو آفــتــابِ جمالِ تو بی نقــاب شود
زعــکس روی تو هر ذره آفــتــاب شود

۵ ۔ چندربھان مہتا عاجز ۔ عاجز کا تعلق قانون گوؤں کے ایک معزز خاندان سے تھا [۲۷] ۔ یہ خاندان سہون میں رہائش پذیر تھا ۔ تعجب ہے کہ پیر حسام۔ الدین راشدی مرحوم کے مرتّب کردہ '' مقالات الشعراء '' میں چندربھان عاجز کا ترجمہ نہیں ہے ۔ شاید مقالات الشعراء کے زمانۂ تصنیف (۱۷۵۹ء) میں عاجز منصّۂ شہرت پر نہیں آیا کہ اس کا ذکر کیا جاتا ، بہرحال عاجز کے سال پیدائش اور سال وفات کی غیر موجودگی میں کوئی حتمی فیصلہ نہیں کیا جا سکتا ۔ عاجز کے چند اشعار پیش کئے جاتے ہیں [۲۸] :

غم مخور از بیش و کم راضی به رزق خویش
باشد تاصدف برقطره قانع شد گهرباری کند
دل بدست آور ، مشــوغــافــل اگــر اهــلِ دلی
دردلِ خود فیض بینــد هر که دلــداری کنــد
دیده باخــواب آشنــازنــهــار در شبهــامکن
صبــح امــیدی بیاید هر که بیداری کنــد
به ز آبِ زنــدگــی در مشــرب رنــدان بود
بادهٔ صاف که از یک قطره سرشــاری کنــد
گر غریبی در وطن عاجــز زسختی ها منــال
دســتــگیر بی کســان آخــر ترا یاری کنــد

دور دوم ـ کلہوڑوں کا عہد

٦ ـ مخدوم محمد معین ٹھٹھوی المتخلص به تسلیم ـ ہندوی میں بھی دوھے اور گیت کہتے تھے اور بیراگی تخلص کرتے تھے [۲۹] ـ ۱۱٦۱ھ میں انتقال فرمایا [۳۰] ـ معقول و منقول کے جامع تھے [۳۱] ـ میاں ابوالقاسم نقشبندی سے ارادت رکھتے تھے [۳۲] ـ نمونہ کلام یہ ہے:

به بزم میکده راز ازل عیان دیدم
که چشم ساقئ ما دوربین ماشده بود

* * *

حسن بیرنگ بهر رنگ سرایت فرمود
جنگ هفتاد و دو ملّت بخدا بیجا نیست

* * *

بوئی گلدسته معنی بمشامش برسد
هر که او غنچه صفت سربگریبان دارد

* * *

معشوق رازجوهر ناز آفریده اند
عشاق را زخاکِ نیاز آفریده اند

۷ ـ محمد محسن محسن ٹھٹھوی (وفات ۱۱٦۳ھ/۱۷۵۰ء) محسن کے آباء و اجداد ریشم کی تجارت کرتے تھے ـ ائمۂ اہل بیت کی شان میں بہت زور دار نظمیں لکھیں [۳۳] محسن کی ایک غزل کے چند اشعار درج ذیل ہیں:

دلم باغمزده اش آشفته رنگ است
میان سنگ و مینا طرفه جنگ است

چنان بردل کشم نقشِ دهانش
که جا بر نقطهٔ موهوم تنگ است
نگاه او بهم زد قلب عشّاق
پئ صیدِ دل این آهو پلنگ است
ازان ابرو کمان پیوسته محسن
دلم در آرزوئ یک خدنگ است

۸ ـ میر علی شیر قانع ٹھٹھوی (وفات ۱۲۰۳ھ/۱۷۸۹ء) ـ قانع بہت سے خوبیوں اور صلاحیتوں کا شخص تھا ـ والد کا نام عزت اللہ اور ٹھٹھہ کے شکر الٰہی سادات کا چشم و چراغ تھا ـ اس کے آباء و اجداد ٹھٹھہ میں ۹۲۷ھ میں آباد ہوئے ـ بہت پرگو شاعر اور نثر نگار تھا ـ ڈاکٹر سدارنگانی کے قول کے مطابق اس نے تیس ہزار اشعار کہے اور نثر و نظم میں تیس تصانیف اپنی یادگار چھوڑیں[۳۴] ـ نمونہ کلام یہ ہے:

از مثنوی "محبت نامہ"[۳۵]

سزاوار ثنایست آن خداوند
که دلها را بدلها داد پیوند
محبت را پدید آورد از خویش
کزان دلهای عشاقش بود ریش
به مجنون در رخِ لیلی نموده
اگرچه خویشتن مقصود بوده
نبوده غیر مجنون کام لیلی
چه شد گربود او بدنام لیلی
میان وامق و عذرا دوئی چیست
که غیر از عشق درمابین شان نیست
محبت در دو تن چون کرد ماوا
دوئی شداز میان گشتند تنها

علی شیر قانع کی غزلیات کے چند اشعار پیش ہیں [۳۶]:

از کلیسا تابکعبہ سربسر گردیدہ ام
خانہ ای چون خانۂ دل از خدا معمور نیست
گور را بہرام گرچہ صید می کردی مدام
می ندانست آن کہ صیادش بغیر از گور نیست

* * *

بسی گم گشتگان را ہادی راہِ ہدا گردد
جرس سان ہرکہ او را ذکر قلبی دائماً باشد

* * *

آفت اندر دہر برمردم ہمین نام است وبس
گرد خود گردیدنیہا حلقۂ دام است وبس

* * *

دور سوم ۔ تالپور حکمرانوں کا عہد

میر فتح علی خان تالپور پہلا حکمران تھا جس نے شاہ افغانستان تیمور شاہ سے سند حاصل کی اور ۱۷۸۳ء میں تخت نشین ہوا اور حیدر آباد کو پایہ تخت بنایا [۳۷] ۔ تالپور حکمرانوں کے عہد میں بھی بہت سے فارسی شعراء منصّہ شہود پر آئے ، چند کا ذکر کیا جاتا ہے ۔

۹ ۔ سید عظیم الدین بن سید یار محمد ٹھٹھوی بن سید عزت اللہ ۔ علی شیر قانع کا برادر زادہ تھا [۳۸] ۔ عظیم نے مثنوی ہیر و رانجھا بھی تخلیق کی جس کے چند اشعار نقل کئے جاتے ہیں [۳۹]:

گفت من مستِ بادۂ عشقم
من دل از دست دادۂ عشقم
وصف حسنت شنیدہ آمدہ ام
رنج و محنت کشیدہ آمدہ ام

کردہ ام ترکِ جاہ و مال و وطن
درھوای تو ای حبیبۂ من
مرگِ من باتو زندگی باتست
شاھیم باتو بندگی باتست

* * *

در ھوای حور زاھد را خدا از یاد رفت
عمر او در آرزوئ خلد چون شدّاد رفت
صورت زاھد کجا بامعنئ مامی رسد
صورتش یاد آمد و معنی مرا از یاد رفت

۱۰ ـ میر کرم علی خان کرم (وفات ۱۲۴۳ھ/۱۸۲۸ء) ان چار تالپور برادران میں سے تیسرا بھائی تھا جنہوں نے مشترکہ طور پر حکومت کی اور جو '' چاریار '' کے لقب سے مشہور تھے [۴۰] نمونہ کلام یہ ہے [۴۱]

بچینِ زلف تو بگرفته ای خراج از چین
کنون فرامشی ملک ماردار مده

* * *

اگر زد لاله لاف بالبت معذور دار اورا
که عقل و ھوش کم در مردم صحرانشین باشد

* * *

کبکِ دری گر ھمسری می کرد بارفتار تو
عفوش نما ای نازنیں مسکین زکھسار آمده

۱۱ ـ نواب ولی محمد خاں ولی (وفات ۱۲۴۷ھ/۱۸۳۲ء) ، تالپور حکومت میں امور داخلہ کا مشیر تھا ـ صاحبِ قلم ہونے کے ساتھ ساتھ صاحبِ سیف بھی تھا ـ اردو اور عربی میں بھی کمال پیدا کیا تھا ـ اشعار یہ ہیں [۴۲]:

ھفت اقلیم اگر ھدیۂ زلفِ تو دھند
تاری از طرّۂ مشکِ تو خریدن ندھم

اگرچه دوست به چیزی نمی خرد ما را
بعالمی نفروشیم موئی از سرِ دوست

* * *

بروی او نخواهم خالِ مشکین
که گرد کعبه اش کافر نه گردد

* * *

خالِ رخسارِ اوست قبله نما
روی او کعبۂ مبین منست

* * *

بیک حمله گرفتی ملکِ دلها
نه ذوالقرنین کردست این نه دارا

* * *

دور چہارم ـ برطانوی عہد

سندھ ۱۸۴۳ء میں برطانوی سلطنت میں شامل کر لیا گیا ـ اس دور میں بھی شعراء نے فارسی شاعری کی شمع روشن کئے رکھی ، ان میں سے چند شعراء کا ذکر یہاں کیا جاتا ہے ـ

۱۲ـ فقیر قادر بخش بیدل المعروف به عبدالقادر (وفات ۱۲۸۹ھ/۱۸۷۲ء)وه صاحب علم و فضل ، صوفی درویش تھے ـ انہوں نے فارسی ، سندھی ، سرائیکی اور اردو میں علم تصوف پر اٹھارہ تصانیف یادگار چھوڑی ہیں ـ[۴۳]

۱۳ ـ آخوند محمد قاسم قاسم (وفات ۱۲۹۸ھ/۱۸۸۱ء) علاوه فارسی کے عربی ، اردو اور سندھی میں بھی شعر کہے ہیں ـ نمونۂ کلام یہ ہے[۴۴]:

قدر دانــان قدرمــن نشــنــاخــتــنــد
در حقــارت کارمــن انــداخــتــنــد
بــســکــه گــســترنــد شطرنــجِ فنــون
نردِ عیاری و حیله باخــتــنــد
جلوهٔ افــروز زیر پرده بود
نقش کم پیش نظر پرداخــتــنــد
چون مشــعــبــد صورتــانِ حقــه باز
در رهِ تزویر قاســم تاخــتــنــد

۱۴ ـ پیر محمد حزب اللہ شاہ مسکین بن پیر علی گوہر شاہ اصغر سجادہ نشین مسند پیر پگارو ـ پانچ سال کی عمر میں پیرپگارو کی مسند پر بیٹھے ، آخوند محمد عرف میاں مامون محمد عیسیٰ سے تعلیم حاصل کی ـ نمونۂ کلام یہ ہے [۴۵]:

اگــر شمــشیر درکف ، آن بتِ بیبــاک برخیزد
فغــان از ساکــنــانِ عالم افــلاک برخــیزد
گدای درگــهِ میخــانــه روزحشر ای زاهــد
بعصیان گرچــه آلــودست امّــاپــاک برخیزد
اگــر برتــربتم آئی ، به استقبــالِ اقــدامت
روان از آســمان آید تنــم از خاک برخــیزد

* * *

شام هجــرانــســت مــســکــین شادبــاش
صبــح باشــد درپــئ هر شام را

* * *

چو قصــرِ حســن را بنــیاد دادنــد
بنــای صبر را بربــاد دادنــد

* * *

تاقامتِ آن قبله عیان دید موذّن
'' قدقامت '' بگزاشته در قدوقامت

* * *

ساکنانِ سرکوی توجه صاحب نظرانند
طرّهٔ تاج سکندر بجوی می نخرند

* * *

جوش عاشق کم نمی گردد به هنگام وصال
خاطر پروانه از مشعل پریشان کرده اند

۱۵ ـ مولوی بہاء الدین بہائی ساکن میرپور ماتھیلو ضلع سکھر (وفات ۱۳۵۳ھ/۱۹۳٦ء) ـ چشتیہ سلسلے میں داخل تھے اور حضرت مسعود فریدالدین گنج شکر سے خاص نسبت روحانی تھی اور پیر حزب اللہ شاہ مسکین سے بھی عقیدت تھی[۳٦] ـ بہائی کے چند اشعار پیش کئے جاتے ہیں:

گر کنی دور زرخ پردهٔ پنداری را
بینی از برقعِ ہر برگ رخ یاری را

* * *

از قیودِ ہر دو عالم دل بود فارغ مرا
این گرفتاری زعشقِ سرو آزادِ من است
زذرّاتِ جهان آئینه ہاساخت
زروی خود بہریک عکس انداخت

* * *

عاشقم برصورتِ انسان که مرآتِ خداست
آفتاب آسامنور مظهرِ ذاتِ خداست

* * *

یار ہرجاست بہائی بجهان جلوه کنان
لیکن آن دیده که دیدار ببیند دگراست

سندھ میں فارسی شاعری کی تاریخ کا ایک مختصر خاکہ جو چار سو سال سے زیادہ عرصے پر محیط ہے پیش کیا گیا ۔ اسی کے ساتھ اسی مدت کے دوران جو فارسی شعراء منصۂ شہود پر آئے ، ان میں سے معدودے چند کا کلام بھی نذر قارئین ہوا ۔ اس تمام صورت حال کا اگر بغور مطالعہ کیا جائے تو متعدد سوالات پیدا ہوتے ہیں جن میں سے تین پہلو ایسے اہم ہیں کہ کسی صورت صرف نظر نہیں کئے جا سکتے ، اور وہ یہ ہیں:

١ ۔ ہند و سندھ کے فارسی شعراء ہوں یا نثرنگار ، ان سب کی نظم و نثر کی طرز '' سبک ہندی '' ہے ۔ اس میں محاسن کی قلّت اور معائب کی کثرت ہے ، اس لئے اہل زبان کے مذاق و معیار سے فروتر ہے [٣٧] ۔

٢ ۔ برّصغیر پاک و ہند کی فارسی شاعری کے موضوعات ، مضامین ، تصورات اور طرز احساس کیا ہیں اور مختلف ادوار میں اسالیب بیان کی کیا صورت رہی ہے؟

٣ ۔ پاک و ہند کی فارسی شاعری کی تاریخ میں سندھ کے شعراء کا کیا مقام ہے ؟ ۔

ان سوالات کے جواب کے لئے طویل مباحث درکار ہیں ۔ جابجا اقتباسات اور حوالہ جات بھی ناگزیر ہیں ۔ ظاہر ہے کہ اس مختصر مضمون میں ان طویل مباحث کی گنجائش نہیں ہے ، یہاں صرف اشارات پر ہی اکتفا کیا جا سکتا ہے ۔

پاک و ہند میں فارسی کا رواج مستقل طور پر سات آٹھ سو سال رہا ہے ۔ لہذا ایک اعتبار سے فارسی گویانِ ہند کا شمار اجنبی زبان دانوں میں نہیں ہو سکتا ۔ ایک درجے میں وہ بھی اہل زبان ہیں ۔ دوسرے یہ کہ '' سبکِ ہندی '' میں تصنع اور آورد ہے تو عرض یہ ہے کہ یہ صورت عام نہیں ہے شاذو نادر ہے ، علاوہ ازیں یہ بدعت بھی ایران سے یہاں پہنچی ہے ۔ بابافغانی اور ظہوری کا اثر یہاں کی شاعری اور نثر پر مسلّمہ ہے اور یہ

دونوں حضرات خالص ایرانی تھے ۔ هندو سندھ میں ایسے شعراء کی کمی نہیں جن کا کلام محاسن سے لبریز ہے ۔ کلام کے نمونے آپ کے سامنے ہیں ۔ ان میں جذبے کی حرارت ، احساس کی گیرائی اور گہرائی ، اسلوب میں روانی ، سلاست اور برجستگی ہے ۔ اس اعتبار سے یہاں کی شاعری عہد بہ عہد اہلِ زبان کی شاعری کے ساتھ ساتھ ہے بہت پیچھے اور بہت پست نہیں ہے ۔

سندھ کی فارسی شاعری میں موضوعات ، مضامین ، تصور حقیقت اور طرز احساس کی وہی صورت اور کیفیت موجود ہے جو اسلامی تہذیب اور ثقافت کا طرّۂ امتیاز ہے ۔ اس میں حکمت ، تصوف ، اخلاقیات ، حسن و عشق کی نفسیات ، عاشق و محبوب کے معاملات ، جبر و اختیار ، انسانی روّیے اور تاریخ کا قرآنی فکر ، وہ سب کچھ موجود ہے جس پر ناز بھی کیا جا سکتا ہے اور تشکّر بھی ۔ سندھ کے اکثر شعراء نے ان موضوعات ، مضامین اور تصورات کو بہت سلیقے سے پیش کیا ہے ۔ بلندی اور پستی لازمۂ حیات ہے ۔ افراد بھی اس سے مستثنیٰ نہیں ہیں ۔ صلاحیتیں بھی یکساں نہیں ہوتیں ۔ اسی خاکِ ایران سے سعدی شیرازی پیدا ہوئے اور شیخ علی حزیں بھی ۔ ایک آسمان پر ہے اور دوسرا زمین پر ۔ سندھ میں بھی شعراء کی انفرادی اور ذاتی صلاحیتوں کی یہی کیفیت ہے ۔ مجموعی اعتبار سے اگر غور کیا جائے تو سندھ میں باکمال شعراء کی کمی نہیں ۔ ان کے ہاں موضوعات کا تنّوع بھی ہے اور اسلوب کی رنگا رنگی بھی ہے ۔

آخری سوال یہ ہے کہ سندھ کے فارسی شعراء کا برصغیر کی فارسی شاعری کی تاریخ میں کیا مقام ہے؟ اس میں شک نہیں کہ سندھ میں امیر خسرو ، فیضی ، غالب اور اقبال جیسے صاحب کمال شاعر پیدا نہ ہوئے بلکہ سندھ ہی پر کیا موقوف ہے پورے برصغیر میں اس حیثیت کے شاعر معدوم ہیں ۔ یہ معاملہ اِنفرادی صلاحیت اور توفیق کا ہے لیکن اس صورت حال کا ایک پہلو اور بھی ہے جس پر دیانت کے ساتھ غور و فکر کی ضرورت ہے ۔

اس میں کوئی شک نہیں کہ خدادادی صلاحیت ایک عطیہ ہے اور ملکات میں سے ہے ۔ اہل فن اگر ایک جگہ جمع ہوں تو ایک دوسرے سے بہت کچھ اکتساب کرتے ہیں اور چراغ سے چراغ روشن ہوتے جاتے ہیں ۔ دھلی کو سلاطین دھلی اور مغلوں نے اپنا پایۂ تخت بنایا ۔ شہر دھلی تمام علمی ، ادبی ، سیاسی اور تمدنی سرگرمیوں کا مرکز بنتا چلا گیا ۔ دور دور سے باصلاحیت اہل کمال دارالحکومت میں آتے اور آباد ہوتے ۔ ان میں بیرونی حضرات بھی تھے اور مقامی بھی ۔ سلاطین بھی قدرشناس تھے اور فنون کی سرپرستی کے اہل بھی تھے ۔ اہل فن کا باھمی اختلاط اور میل جول جاری رہا ۔ ہر ایک نے اپنے اپنے شعبے میں فن کی آبیاری کی ۔ طبیعت کو جلا ملی ، شعور کا رنگ دوبالا ہوا جس کے باعث سلاطین ، امراء اور سرداروں کے دربار میں باریاب رہے اور عوام کی محبت و عقیدت کا مرکز بنے ۔ آخر ٹھٹھہ میں بقیہ سندھ سے زیادہ عالم ، محدث ، فقیہ اور شاعر کیوں منصۂ شہود پر آئے؟ جواب یہی ہے کہ ٹھٹھہ کا ماحول اور اس کی فضا ان شعبوں کے لیے سازگار تھی اور سازگار رہی ۔

سندھ کے فارسی شعراء جن میں اعلی صلاحیتوں کے شاعر بھی تھے شاید مقامی حالات سے مطمئن تھے لہذا اسی پر قانع رہے ۔ اگر یہ حضرات آگے بڑھتے اور سفر کی صعوبتوں کو عارضی خیال کرتے تو کوئی وجہ نہیں تھی کہ مغل سلاطین اور امراء کے تذکروں کے ساتھ ان کا ذکر نہ ہوتا ۔

بہرحال بحیثیت مجموعی اگر برصغیر کے شاعروں کے کلام کا مطالعہ کیا جائے تو سندھ میں فارسی شاعری کا رنگ و آہنگ وہی ہے جو دھلی اور اس کے اطراف میں تھا ۔ مغل سلاطین کے دور اوّل اور دور آخر کے اسالیب یعنی شیوہ بیانی اور خیال بندی اور مثالیہ کی مقبولیت جس طرح شمالی ھند میں نظر آتی ہے ، اسی طرح سندھ میں بھی یہی سکّے جاری ہیں ۔ برصغیر کی فارسی شاعری کی تاریخ میں سندھ کے فارسی شعراء کا کردار مجموعی طور پر مثبت رہا ہے اور ضرورت ہے کہ اس نقطۂ نظر سے ان کے کارناموں

ا جائزہ لیا جائے ۔ دیکھنا یہ ہے کہ یہ عظیم اور دشوار مرحلہ کس جواں مرد کے ہاتھوں انجام پاتا ہے ۔

فسانہ خوانیٔ مجنون مکن کہ در رہِ عَشق
چنین هزار بیابان نورد برخیزد

(فیضی)

حواشی

۔ یہ تصنیفات محترم و مکرم مشفق خواجہ صاحب نے از راہ عنایت مستعار عطا فرمائیں ، س کے لئے احقر ، خواجہ صاحب کا بے حد ممنون ہے ۔

۔ سدارنگانی ۔ آئی ۔ ایچ ڈاکٹر:PERSIAN POETS OF SIND طبع اوّل کراچی ۱۹۵ء ص ۵ ترجمه از احقر راقم ۔

۔ وفات غالباً ٦١٥ھ بحوالہ مقدمۂ '' چچ نامہ '' از ڈاکٹر عمر بن محمد داؤد پوتہ دهلی ۱۹۳ء ۔

۔ زمانۂ حیات ٥٦٧ تا ٦٣٠ھ یا ٥٧٢ تا ٦٣٥ھ ۔

۔ ڈاکٹر داؤد پوتہ کی صراحت کے مطابق '' چچ نامہ '' کی تصنیف کا زمانہ ٦١٣ھ کے ریب ہے ۔ ملاحظہ فرمائیں مقدمہ بر چچ نامہ ۔

۔ وفات ٦١٣ھ/١٢٧٣ء PERSIAN POETS OF SIND ص ١٠ ۔

۔ وفات ١٢٢٨ء PERSIAN POETS OF SIND ص ۵

۔ قدوسی ، اعجاز الحق: تاریخ سندھ (حصہ اوّل) اشاعت اوّل لاہور ۱۹۷۱ء ص ۲۹۴ ۔

۔ سید سلیمان ندوی: عرب و ہند کے تعلقات ، اشاعت اوّل الہ آباد ۱۹۳۰ء ص ۳۳۹ ۔ ۳۴ ۔

۱۰ ۔ عرب و ہند کے تعلقات ، ص ۲۴۹ اور ۳۵۲ ۔

۱۱ ۔ عرب و ہند کے تعلقات ، ص ۳۳٦ ۔

۱ ۔ اکبر شاہ خاں نجیب آبادی مولانا: '' آئینۂ حقیقت نما '' بجنور (بھارت) ۱۹۳٦ء ص ۱۱ ۔

۱۱ ۔ عرب و ہند کے تعلقات ، ص ۲۸۱ ۔

۱۱ ۔ ابواسحٰق اصطخری ، المسالک والممالک ، مصر ۱۹٦۱ ص ۱۰۵ (ترجمہ '' ہندوستان ربوں کی نظر میں '' سے نقل کیا گیا ہے) ۔

۱۵ ـ عرب و ھند کے تعلقات ، ص ۳۳۱ ـ

۱٦ ـ عرب و ھند کے تعلقات ص ۳۳۲ ـ

۱۷ ـ ھندوستان عربوں کی نظر میں ، دارالمصنفین اعظم گڑھ ۱۹٦۰ـ ص ۳۸۵ ـ

۱۸ ـ PERSIAN POETS OF SIND ، ص ٦ ـ

ڈاکٹر سداریگانی نے دونوں حضرات کے لئے ALIENS کا لفظ استعمال کیا ہے ، جس کا مفہوم ہے '' ایسے غیر ملکی جو اس ملک کی رعایا نہ ھوں جس میں وہ رہتے ہیں '' ـ

۱۹ ـ PERSIAN POETS OF SIND ص ۱۰ ـ

۲۰ ـ ایضاً ، ص ۱۰ تا ۱۳ ـ

۲۱ ـ ایضاً ، ص ۲۰ ـ

۲۲ ـ ایضاً ، ص ۲۸ ـ

۲۳ ـ ایضاً ، ص ۳۰ ، ۳۳ ـ

۲۴ ـ ایضاً ، ص ۳۳ ، ۳۴ ـ

۲۵ ـ مقالات الشعراء ، ص ۳۸۲ ـ

۲٦ ـ PERSIAN POETS OF SIND ، ص ۷۰ ، ۷۳ ، ۷۴ ـ

۲۷ ـ ایضاً ، ص ۷۵ ، ۷٦ ـ

۲۸ ـ ایضاً ، ص ۷۷ ـ

۲۹ ـ مقالات الشعراء ، ص ۱۳۵ ـ

۳۰ ـ ایضاً ، ص ۱۲۱ ـ

۳۱ ـ ایضاً ، ص ۱۲۱ ـ

۳۲ ـ ایضاً ، ص ۱۲۱ ، علامہ کا نمونۂ کلام PERSIAN POETS OF SIND سے نقل کیا گیا ہے ملاحظہ فرمائیں ص ۸۹ ، ۹۱ ـ

۳۳ ـ شیخ محمد اکرام ، ارمغان پاک ، اشاعت چہارم ، کراچی ۱۹۵۹ء ص ۷٦ ـ

۳۴ ـ PERSIAN POETS OF SIND ،ص ۱۲۴ ، ۱۲۵ ـ

۳۵ ـ ایضاً ، ص ۱۳۰ ـ

۳٦ ـ ایضاً ، ص ۱۳۳ ، ۱۳۴ ـ

۳۷ ـ ایضاً ، ص ۱۳۸ ـ

۳۸ ـ خلیل مخدوم محمد ابراھیم : تکملہ مقالات الشعراء طبع اوّل ، کراچی ۱۹۵۸ء ص ۳۹۳ حاشیہ ـ

۳۹ ـ PERSIAN POETS OF SIND ص ۱۵۸ ، ۱٦۳ ـ

۳۰ ـ ایضاً ، ص ۱۸۳ ـ

۳۱ ـ ایضاً ، ص ۱۸۳ ـ

۳۲ ـ ایضاً ، ص ۱۹۳ ، ۱۹۵ ـ

۳۳ ـ ایضاً ، ص ۲۳۳ ، ۲۳٦ ، ۲۳۷ ـ

۳۴ ـ ایضاً ، ص ۳۵۵ ، ۲۵۹ ـ

۳۵ ـ ایضاً ، ص ۲۷۲ ، ۲۷۳ ـ

۳٦ ـ ایضاً ، ص ۳۰۹ ڈاکٹر سدارنگانی نے فرید الدین ملتانی تحریر کیا ہے جس سے مراد حضرت فرید الدین مسعود شکر گنج ہی ہیں ـ

۳۷ ـ بہار ، محمد تقی ، ملک الشعراء:: سبک شناسی ، جلد سوم ، تہران ۱۳۳۷ ش ص ۲۵۹ نیز ملاحظہ فرمائیں '' تاریخ ادبیات ایران '' از ڈاکٹر رضا زادہ شفق ، تہران ۱۳۳۱ ش ، ص ۳۸۵ ـ

* * *

وصل خیال

گفتم : خیال وصلت ، گفتا : بخواب بینی
گفتم : مثال رویت ، گفتا : در آب بینی
گفتم: بخواب دیدن ، زلفت چگونہ باشد؟
گفتا : کہ خویشتن را درپیچ و تاب بینی
گفتم : رخ تو بینم ، گفتا : زہی تصور
گفتم : بخواب جانا، گفتا : بخواب بینی
گفتم : کہ زلف و رویت ، بنمای تا بہ بینم
گفتا : کہ درچنین شب، چون آفتاب بینی؟
گفتم : خراب گشتم در دور چشم مستت
گفتا : کہ ہرچہ بینی مست وخراب بینی
گفتم : لب تودیدم، صد جان بہاست اورا
گفتا : مبصری تو ، در لعل ناب بینی
گفتم : کہ روزسلمان ، شب شد زتارمویت
گفتا : نگر برویم ، تا ماہتاب بینی

سلمان ساوجی

ڈاکٹر اکبر حیدری کاشمیری
شعبۂ اردو ، کشمیر یونیورسٹی
سری نگر ـ کشمیر

کلیات عیشی: مخطوطہ مخزونہ کتب خانہ راجہ صاحب محمود آباد کا تعارف

طالب علی خان نام، عیشی تخلص* ، والد کا نام میاں علی بخش تھا ـ زیر بحث نسخہ کلیات کی ابتداء میں عیشی کا خطبہ یعنی دیباچہ ہے اس کے ورق الف میں لکھتے ہیں:

'دریں ایّام فرخندہ انجام کہ از ہجرت مقدسہ نبویہ یک ہزار و دو صد وسی و دوسال گذشتہ و پیک سبک تگ عمرم ازمنزل زندگانی بنای ہستی سی و پنج مرحلہ درنوشتہ است' ـ

* عیشی کے لئے دیکھئے: (۱) عمدہ منتخبہ ص ۴۴۲ ، (۲) گلشن بیخار ص ۱۳۷ (۳) سخن شعرا ص ۳۴۰ (۴) سراپاسخن ص ۳۷۴ (۵) تذکرۂ عشقی (دوم) ص ۹۲ (٦) ریاض الفردوس ص ۲۱۴ (۷) گلستان سخن ص ۱٦۷ ، خوش معرکۂ زیبا (اول) ص ۳۲٦ ، (۹) ریاض الفصحا ص ۲۱۴ (۱۰) طبقات شعرائے ہند ص ۳۷٦ ، (۱۱) آبحیات ص ۳۷۰ (۱۲) جلوۂ خضر جلد دوم ص ۱۳۵ (۱۳) شعلۂ جوالہ ، مجموعہ واسوخت ، مطبوعہ منشی نول کشور ، لکھنو (۱۴) طالب علی عیشی ازسید محمود حسین قصیر امروہوی ، مطبوعہ معارف اعظم گڑھ ، اپریل ، مئی ۱۹٦۰ (۱۵) جائزہ مخطوطات اردو جلد اول ص ٦۰٦ مرتبہ مشفق خواجہ ، کراچی

اس حساب سے عیشی ۱۲۳۲ ہجری میں ۳۵ سال کے تھے اور ان کا سال ولادت ۱۱۹۷ ہجری قرار دیا جاسکتا ہے۔

مصحفی عیشی کو الماس علی خان خواجہ سرا (متوفی ۱۲۲۳ہجری) کا متوسل لکھتے ہیں۔ ناصر کے قول کے مطابق وہ ان کے خانہ زاد تھے۔ ناصر یہ بھی کہتے ہیں کہ عیشی مرزا تقی ہوس (متوفی ۱۲۵۱ ھ) کی سرکار سے وابستہ تھے۔ عیشی مرزا قتیل (متوفی ۱۲۳۳ ھ) اور انشا (متوفی ۱۲۳۳) کے شاگرد تھے۔ ناصر نے ان کا ترجمہ قدرے تفصیل سے لکھا ہے۔ وہ کہتے ہیں :

> 'عیشی ۰۰۰ شیرِ بیشۂ سخن گوئی ، خوش لہجہ ، خوش بیان ، استاد دوزبان ، نازش مرزا قتیل ، مایہ بساط میر انشاء اللہ خان اکثر امراء اس کی دولت سخن سے نام آور اور غربا صحبت سراسر افادت سے سخنور ہوئے۔ مرزا خانی صاحب نازش سلمہ (متوفی ۱۲۷۱ ھ) فرماتے تھے کہ مرزا قتیل کے مرض الموت میں شیخ ناسخ (متوفی ۱۲۵۸ ھ) اور ہم واسطے عیادت کے لئے گئے تھے۔ استفسار کیا کہ مرزا صاحب کا قائم مقام کسی شخص کو زمرۂ تلامیذ میں سمجھا جائے۔ فرمایا کہ طالب علی کو۔ ارشاد مرزا صاحب کا اس کا اچھے ہونے کی دلیل ہے۔ نواب عاشور علی خان صاحب کی زبانی میں نے یہ سنا ہے کہ جو تاریخ فارسی شیخ ناسخ نے کہی ہے مصرعے اس کی تضیف کئے ہوئے عیشی کے ہیں اور شیخ کا یہ قول تھا کہ بہ سبب کم توجہی کے دیوان بندی اس کا اغلاط سے مملوتھا میں نے بہ پاس یک جہتی اسے درست کر دیا۔ واللہ اعلم بالصواب۔ افسوس کہ عین موسم (بہار) میں چراغ اس کی زیست کا بادصرصر ہیضۂ وبائی سے بجھ گیا'۔

عیشی کا انتقال ۱۵ صفر روز پنجشنبہ ۱۲۴۰ ہجری کو لکھنو میں ہوا۔

انتقال کے وقت ان کی عمر ۴۳ سال کی تھی ۔ ناسخ نے تاریخ کہی :

نیمہ ماہ دویم روز ششم یافت وفات
عیشی صاحب علم وہنر ما ای وای
درغمش بسکہ عروسان معانی گریند
ترشدہ دفتر اشعار ترما ای وای
پس برسلک سرشکی کہ چونظمست بچشم
بست چون قافیہ لخت جگر ما ای وای
مشت خاک ازلحدش بادصبا آر کہ ہست
صندل سودہ بی درد سر ما ای وای
نخل بند چمنستان سخن چون بگذشت
خار زار است جہان درنظر ما ای وای
بود او جوہری لعل وگہر ہای سخن
گشت بی قدری لعل و گہرما ای وای
زد رقم مصرعۂ تاریخ وفاتش ناسخ
(حیف ای وای شکستہ کمر ما ای وای)
١٢٣٠ ہجری

تذکرہ نگاروں نے متفقہ طور پر عیشی کو فارسی کا ایک باکمال اور مسلم۔ الثبوت استاد قرار دیا ہے ۔ انہیں نظم و نثر دونوں اصناف میں ید طولیٰ حاصل تھا ۔ وہ اردو کے علاوہ فارسی میں بھی صاحب دیوان تھے ۔ دونوں دواوین ہنوز غیر مطبوعہ ہیں ۔ راقم حروف نے ان کا دیوان اردو کئی نسخوں سے مرتب کیا ہے ۔

عیشی کے کلیات فارسی کا ایک نسخہ ١٢٣۵ ہجری کا مکتوبہ رضا لائبریری رامپور میں موجود ہے ۔ اس کی تفصیلات سید محمود حسین قیصر امرو ہوی نے 'معارف' اعظم گڑھ بابت اپریل و مئی ١٩٦٠ میں شائع کی ہیں ۔

جناب راجه صاحب محمود آباد کے نادرالوجود کتب خانے میں عیشی کے کلیات فارسی کے دو مکمل نسخے محفوظ ہیں ـ ایک ۱۲۳۲ ھ اور دوسرا ۱۲۷۳ ھ کا لکھا ہوا ہے ـ غالباً پہلا نسخه وہی ہے جو عیشی نے ۱۲۳۲ ہجری میں ترتیب دیا تھا اور جس کے بارے میں ورق ۴ الف میں کہتے ہیں:

'دریں ایّام فرخنده انجام که از ہجرت مقدسه نبویه یک ہزار و دو صد وسی و دوسال گذشته و پیک سبک تگ عمرم از منزل و زندگانی بنای ہستی سی و پنج مرحله درنوشتته است.

یعنی عیشی نے کلیات فارسی پہلی مرتبه ۳۵ سال کی عمر میں ۱۲۳۲ ہجری میں مرتب کیا تھا نسخۂ محمود آباد کا ترقیمه درج ذیل ہے:

'مرقوم بست و نہم ربیع الثانیؔ ۱۲۳۲ ہجری نبوی تمت تمام شد ' ـ غالباً زیر نظر مخطوطه مصنف کے مسوده کی نقل کا پہلا نسخه ہے ـ اس کے بعد عیشی آٹھ سال تک زنده رہے تھے ـ نسخه محمود آباد کی تفصیلات یه ہیں ـ

نمـــبر مخـــطوطـــه ۲۳۲ ، سائـز ۶٫۶ × ۱۰٫۵ ، ۲۰۳ اوراق ، ۱۵ سطور ، خط نستعلیق ، سال کتابت ۱٫۲۳۲ ، ـ ابتدا میں ورق ۶ ب تک 'خطبه دیوان ' یعنی دیباچه درج ہے ـ آغاز 'حمد' کے الفاظ ذیل سے ھوتا ہے :

'غازه رخساره شاهد معانی ، حمد صورت آفرینی که نقش عالم ایجاد بسته قدرت ابداع اوست وطرح طلسم نشاء کون و فساد ریخته حکمت اختراع او دریا را ازمحیط نواش آب روان در جود خورشید را ازخمخانه اجلاش باده نور درسبو ، باہتزاز نسائم عنایتش غنچه رابسرمایه شگفتن در آغوش وتر دستی ۰ ۰ ۰'

ورق ۲ ب پر نعت سرور کائنات کا آغاز ان الفاظ سے ھوتا ہے:

'گلگلونه عذار سلمانی شیرین بیانی نعت حقیقت گزین است ۰ ۰ ۰'

اس کے بعد ورق ۳ الف پر خطبہ دیوان میں اپنا نام یوں ظاہر کرتے ہیں:

'خارگلستان نکته پردازان رنگین بیان و پروانه بزم سخن
طرازان آتش زبان طالب علی عیشی تخلص برمرآة خواطر
ذاکیه و سجنجل نفوس صافیه مسند آرایان اقلیم سخن و
صدر نشینان این انجمن مرتسم و منطبع می سازد که در
عنفوان شباب که فصل بهار زندگانیست ، بوای کلام
موزون در سرم بیچید ۰ ۰ ۰'

دیوان کا خطبہ ورق ٦ ب پر ختم ہوتا ہے - اس کے بعد کلیات کی تفصیل یہ ہے:

ورق ٦ ب پر قصائد شروع ہوتے ہیں - یہ حمد الٰہی اور ائمہ معصومین کی مدح میں ہیں -

١ - قصیدہ در حمد باری تعالی - ذیل میں مطلع پیش کیا جاتا ہے

ای بوجودت وجود علت امکان ما
عین خفایت ظهور عین ظهورت خفا

٢ - ورق ٧ ب - قصیدہ در مدح جناب محمد مصطفی ﷺ

حبّذا سالکان راه خدا
بسته از شوق دل بجای درا

٣ - درمنقبت حضرت علی (ع)

ایزد اگر فکرمن رنگ سخن پروری
صفحه کند جنتی خامه کند کوثری

٤ - ایضاً

صبح بهارمی دمد شیشه و ساغر آورم
طرح دگر برافگنم رنگ دگر برآورم

۵ ـ درمنقبت خاتون جنت بنت رسول الثقلین (ع)

درکفم خامهٔ فکراست زبال عنقا
لوح مشقی بودم پردهٔ چشم خود را
بسکه گردید تنم آب زشرم تقصیر
عفوعفوم چوسرشک است بچشم زنجیر

۷ ـ در مدح امام حسین (ع)

فلک زحق مگذر عاقبت چه سودازین
که بخت شور مرا دادی و سخن شیرین

۸ ـ در مدح امام زین العابدین (ع)

چنان بعالم اضداد برد یافته راه
که عکس شعله نیارد فشرد پابمیاه

۹ ـ در مدح امام باقر (ع)

دل چیست شمع نوری باطل زحق زدائی
آئینه سکندر جام جهان نمائی

۱۰ ـ در مدح امام جعفر صادق (ع)

تاسطر موج می بقدح برنوشته اند
درسر نوشتِ من خط ساغر نوشته اند

۱۱ ـ درمدح امام کاظم (ع)

دلم آن موسی طور معانی که
نشنید است بانگ لن ترانی

۱۲ ـ در مدح امام رضا (ع)

صبح کزشعبده های فلک لعبت باز
لعبت نور فشان شد زافق جلوه طراز

۱۳ در مدح امام محمد تقی (ع)

دمیکه شمع فروزم زنالهٔ شبگیر
خزد بسایه پروانه نور ماه منیر

۱۴ ـ ناله چند درعزائی (قصیده درتعزیت امام حسین)

امروز از کدورت دلها عجب مدار
بنشیند از بدامن عرش برین غبار

۱۵ ـ در تعزیت آل عبا (ع)

طرح بیداد توای چرخ ستمگر ریختی
خاک ماتم برسر آل پیمبر ریختی

اس کے بعد ورق ۲۹ الف قصیده درمدح نصرالدوله ورق ۳۳ الف قصیده در مدح نواب محمد علی آفرین خان ، ورق ۳۴ الف قصیده در مدح مرزا محمد خلف مرزا حاجی قمر ، ورق ۳۵ ب قصیده در مدح نواب میرزا محمد تقی بہادر رستم الملک ، تہور جنگ ، ورق ۳٦ الف قصیده در مدح نواب دلیر الدوله نواب مرزا حیدر بہادر ، ورق ۳۸ الف ترکیب بند در مدح رستم الملک نصیر الدوله . ورق ۳۹ الف سے ذیل کے قطعه کے تحت غزلیات شروع ہوتی ہیں -

آغاز غزلیات ازکلیات طالب علی خان عیشی

عقل معنی یاب در دیوان کاف ونون نیافت
مصرعی چون قد موزونش برای انتخاب
روز بازار سخاو همتش در یوزهٔ
گوہر غلطاں نگیرد بررخ خود قطره آب

دوسری غزل یه ہے :

ناله دردوغم ترانهٔ ما قصهٔ سوزدل فسانهٔ ما
چون گہر ازمتاع دنیانیست یار ماغیر آب و دانهٔ ما
بی سرو برگ کشور عشقم بی متاعی متاع خانهٔ ما
نکشیدیم منت برقی رنگ گل سوخت آشیانهٔ ما

دلبری در دل است دیگر ہیچ   دزد باشد متاع خانۂ ما
کوهکن گو بنه سرتسلیم   برسرسنگ آستانۂ ما

سوخت عیشی متاع هر دوجهان
آتش عشق بی زبانۂ ما

کلیات میں کچھ تاریخی قطعات بھی ہیں ۔ ان میں میرزا جعفر ، حکیم سید محمد باقر اور حکیم شفائی خان معالج نواب آصف الدولہ کی تاریخ ہائے وفات بھی درج ہیں ۔ تاریخ وفات سید محمد باقر: رفت اے واے قدوۂ ابرار ۱۲۲۷ ہجری

تاریخ وفات حکیم شفائی خان:

گفت تاریخ وفاتش عیشی
ازجہان رفت ارسطو افسوس = ۱۲۳۰ ہجری

کچھ تاریخیں لکھنو کی عمارات و تعمیرات کے سلسلے میں ہیں ۔

ورق ٦٥ الف میں ترکیب بند در مدح نصیر الدولہ بہادر ہے ۔ کل سات بند ہیں اور ہر بند میں ۱۲ شعر ہیں ۔ پہلے بند کا مطلع یہ ہے:

سحر که مهر به ظلمت خطی زنورکشید
چو صبح بخت سعیدم بخویشتن بالید

ورق ٦٧ ب ۔ ترکیب بند مسمی بہ 'گلخن شوق' گیارہ بند ، ہر بند میں تیرہ شعر ہیں ۔ مطلع:

اے تو گل گلشن مرادم
تاچند تو بوده ای بیادم

یہ بھی نواب نصیرالدولہ کی تعریف میں ہے ۔

ورق ٧٢ ب ۔ تضمین بر غزل جامی (مخمس ، سات بند) ، مطلع:

جام شراب کہنم آرزوست   مغبچه سیم تنم آرزوست
زآتش گل سوختنم آرزوست   باز ہوای چمنم آرزوست

جلوه سروسمنم آرزوست

مقطع:
شور درافتاد بهر انجمن گشت نمک پنبه داغ کہن
خنجرغم بر دل عیشی مزن بیش مگو جامی ازان لب سخن
کاین سخنان زان دهنم آرزوست

ورق ۷۳ الف ـ تضمین بر غزل بابا فغانی*،
مطلع :

نی ساقی و خمخانه و پیمانه باید مرا
نی شاہد وشمع گل وکاشانهٔ باید مرا
مجنون ... بیگانه ای باید مرا؟
دلگیرم ار بزم طرب غمخانه ای باید مرا
من عاشق دیوانه ام ویرانه ای بایدمرا

مقطع

دی بر درمیخانه می گفت عیشی بر زمان
کر توبه گشتم منفعل وزهد دیدم صد زیان
ازبرحه کردم پیش ازیں استغفر الله هرزمان
بسچو فغانی آمدم ازکعبه ودیر فغان
پیمان شکستم ساقیا پیمانه ای باید مرا

ورق ۷۴ الف ـ رباعیات درمنقبت شیر خدا علیه السلام
پہلی رباعی

ازراه محمدی علی آگاه است
برگشت هر آنکه از رہش گمراه است
از برچه نقش بسته وبر بندد
مقصود قلم علی والله است

رباعیاں ورق ۸۷ الف پر ختم ہوتی ہیں ـ آخری رباعی یہ ہے ـ

* دوسرے نسخہ مکتوبہ ۱۲۰۳ میں ورق ۸۸ ب میں فغانی کے بدلے صائب ہے ـ

خونابۂ دل چکید ازخامہ بسی
فریاد نہ دہد گوش فریاد رسی
گر بخت مساعدت نماید زین بس
فصلی بزبان زنیم چون گنج بسی

کلیات میں متعدد مثنویاں ہیں - یہ ورق ۸۷ ب سے شروع ہوتی ہیں اور ۱۵۲ ب پر ختم ہوتی ہیں - تفصیلات یہ ہیں -

ورق ۸۷ ب 'آغاز مثنویات دربیان شکار نمودن نواب وزیر یمین الدولہ سعادت علی خان'

بیاخامہ کزیاریت ہمچو شیر
درآیم بمیدان معنی دلیر
بہ پیتم ازین نظم خسرواثر
کند روبہی گربود شیر نر
دریں عرصہ گہ چون علم برکشم
بدسان رسم قلم درکشم
وزیر الممالک امیر کبیر
شجاع جہان صفدر سپہ گیر

مثنوی میں ۱۳۱ شعر ہیں اور یہ ۱۲۲۲ ہجری میں کہی گئی تھی - تاریخ یہ ہے۔

چون این ماجرا رنگ شہرت گرفت
شنیدان ازوماندہ اندر شگفت
خرد گفت تاریخ بس دل پذیر
شہ صید نواب شیر دلیر
۱۲۲۲

ورق ۹۲ الف - مثنوی دربیان جنگ نمودن فیل اس میں ۱۳۴ شعر ہیں - ابتدا ان اشعار سے ہوتی ہے -

دم صبح چون پیل بان فلک
زخود درکف آور زرین کجک
ازیں سبز دشت سراسر خطر
برون تاخت پیل سپید سحر
به هر کوچه گردید غوغا بلند
که پیلان گردون تن زارمند

خاتمه:

به بستم چون این پیل مضمون بزور
دراورده غش درنگاه حضور

ورق ۹٦ ب ـ مثنوی مسمی به حقیقت و مجاز ، اس میں ۱۲۲ شعر ہیں ـ ابتدا یوں ہوتی ہے ـ

خداوندا بیانم را اثر بخش
رسانم راهم آداب گهر بخش
رسانی شمع درجای زبانم
که ازگفتار گرم آتش فشانم
شنیدم دوش از رنگین بیانی
بسان سامری جادو دانی

خاتمه:

کنون عیشی خموشی پیشه گردان
دلت را فارغ از اندیشه گردان
تراکه صد زبان چون غنچه دادند
در اسرار بر رویت کشادند
بنوک خامه دُر سفتیم ورفتیم
سخن از صدیکی گفتیم ورفتیم

ورق ۳ الف مثنوی مسمی به وصل وہجر ، اس میں ۳۸۸ شعر ہیں ـ

ابتدا:

بنـــام رنـــگ بخش عارض گل
اثـــر پیرایه ساز آه بلبـــل
عروســـان چمـــن راحـــجـــله پرداز
زمـــنـــقـــار عنـــادل ارغـــنـــون ساز
چمـــن پیرای داغ سینـــه ریشـــان
گهـــر سازســـرشـــک چشـــم ایشـــان
پریشـــانـــی فزای طرّهٔ یار
فســـون آمـــوز چشـــهان فســـون گار

خاتمه:

کنـــون عیشـــی زبـــان درکـــام درکش
مبـــاش آئـــینـــه وار شمـــع سرکش
چوتـــنـــهـــا کرده ای رو سوی هســـتـــی
جزاک الله اگـــر تنـــهـــا نشـــســـتـــی

ورق ۱۲۰ ـ مثنوی درمذمت دنیا ـ ستره شعر

ابتدا: هیچ دانـــی جنـــت این دارفـــنـــا
ای اســـیر غم گرفـــتـــار فنـــا
سایه گســـتر نخـــل صحـــرای عدم
از برای دســـت پیهای عدم
وه چه نخـــلی خاک سرتـــاپـــای او
درمـــیان آب و آتش جای او
برســـربـــاد آمـــده بنـــیاد او
آه ازین بیخ وبـــن بربـــاد او

خاتمه: لیک عیشـــی چون نه دادی اخـــتـــیار
کاروبـــار خود به ایزد واگـــذار

آه وزاری نیست جز بیحاصلی
کار بی حاصل مکن گر (عاقلی)

ورق ۱۲۱ الف حکایت ۵۹ شعر

ابتدا:

شاهی برملک ومال مغرور
وزجامۂ معرفت تنش عور

خاتمہ:

عیشی تاچند این تغافل
می بایدت اندکی تامّل
فکری بحال کار خودکن
فرقی بمیان نیک و بدکن

ورق ۱۲۳ الف مثنوی در عبرت بطریق حکایت ـ ۱۵ شعر ـ مطلع:

شنیدم من که بافرعون وابلیس
شبی گفت ازسر افسون و تلبیس

ورق ۱۲۳ ب ـ مثوی در درد ہا ، مطلع :

کرم فرما مسیحا جان نوازا
به شفقت درد دل راچاه سازا

ورق ۱۲۵ الف ـ مثنوی دربی مہری ابنای روزگار ـ ۳۷ شعر ، مطلع:

خداوندا بیادآن وفاکیش
نمک پروردگان سینۂ ریش
بسوز سینه اہل محبت
بغل پروردگان داغ محنت

ورق ۱۲٦ الف ـ مثنوی دربیان تب ، ۳۹ شعر

پہلا شعر کرم خوردہ ہے ـ دوسرے شعر سے مثنوی شروع ہوتی ہے ـ

بدینســان سوخـت ازهــاتــا سربــن
که گونــی برق افــتــاده به خرمــن
چنــانــم آتــشــی انــدرتــن افــروخــت
که بتــوان از دم مردم جهــان سوخــت

ورق ۱۲۷ ب ـ مثنوی در ہجو فصّاد ـ ۳۳ شعر ، ابتدا :

بدست بسته ام بسپرد گردون
به فصّــادی که ریزد بیگــنــه خون
دگــر فصّــادخــون ریزی بلائــی
بخــون عالمــی تیغ آزمــائــی

ورق ۱۲۹ الف مثنوی معکوسات کریما سعدی ، ابتدا:

خداونــد کاری جهــان پرورا
سوی خویش بنــمای راهــی مرا
ندارم سروکــاری باهــیچ کس
مرا از تو دارم تمــنــا و بس

ورق ۱۲۹ ب ـ مثنوی دربیان سخاوت ـ ۱۵۳ شعر ، ابتدا ـ

سخــاوت بود کارنــامــقــبــلان
سخــاوت بود پیشــه جاهــلان

ورق ۱۳۵ الف سے ۱۳۹ ب تک چھوٹی چھوٹی مثنویاں ہیں ـ
ورق ۱۴۰ ب مثنوی درہجوپشه ـ ۲۶ شعر
ورق ۱۴۱ ب ـ مثنوی در مدح اسدالدوله رستم الملک فیل جنگ ۲۳۵ شعر ـ ابتدا:

بنــام خداونــد پســت وبــلنــد
پدید آور پیل چرخ نــژنــد
طرازنــده ناتــوانــی و زور
خداونــد پیل و خداونــد مور

ورق ۱۴۹ شعر چند در سبب عید بطریق مثنوی ـ ۲۲ شعر، آخر میں ـــہ الملک کی تعریف میں غزل ہے ـ

ورق ۱۵۰ ب ـ مثنوی درمعجزہ امام علی علیہ السلام ـ ۳ـ شعر، ابتدا:

بہر طواف درشاہ نجف

قافلہ ای جمع شد از ہرطرف

خاتمہ:

عیشی ازین معجزہ گل گل شگفت

خندہ زنان بررخ اغیار گفت

ـــت اماہ آنکہ وفا کردہ است

نہ آن کہ مصاحف زمیان بردہ است

ورق ۱۵۳ الف ـ آغاز نثر مسمی بخزان و بہار ـ بیچ بیچ میں مثنوی کے اشعار بھی ہیں ـ

ورق ۱۵٦ ب ـ مسدس توامہ (نثر) ـ مثنوی کے اشعار بھی درمیان میں ہیں ـ

ورق ۱۵۹ ب ـ رقعہ مشتمل بربفت بند (نثر)

ورق ۱٦۳ الف ـ رقعہ برطریق شہر آشوب (نثر)

ورق ۱٦٦ الف ـ رقعہ درجواب نامہ تعزیتی بر وفات الماس علی خان و متعلق شدن ملک متعلقہ مرحوم بمیان رحمت نوشتہ اند (نثر)

ورق ۰ـ۱ الف ـ نامہ بادشاہ بہ بادشاہ (نثر)

ورق ۱۸۳ ب ـ محمد صادق اختر تخلص کی کتاب محامد حیدریہ پر تقریظ ہے ـ یہ تقریظ ورق ۱۸۹ ب سے شروع ہوتی ہے ـ ورق ۱۸۳ الف میں عیشی ملک السعراء قاضی محمد صادق اختر کو سید لکھتے ہیں ـ

اس کے بعد کتاب کی تعریف میں ـ۱ شعر کی ایک مثنوی ہے اور پھر کتاب کی چار تاریخیں ہیں ـ

ورق ۱۸۵ پر 'رقعہ بعزیزی در تعریف' ہے ـ اس میں نواب الماس علی خان خواجہ سرا کی تاریخ وفات پر افسوس کیا گیا ہے ـ عیشی نے الماس علی خان

کی تاریخ وفات ۳ شعبان ۱۲۲۳ ہجری لکھی ہے ۔ مادہ تاریخ 'غم بے قیاس ' ہے ۔ ۱۲۲۳ ھ

اس کے بعد کچھ عاشقانہ رقعات نثر میں ہیں اور پھر ورق ۱۹۵ الف پر نامہ منظومہ معشوق کے تحت ۷۹ اشعار کی ایک مثنوی ہے ۔ اس کے بعد ورق ۱۹۸ میں عرضی درویشی مشتمل براشتیاق غائبانہ کے تحت نثر شروع ہوتی ہے اور اس طرح کلیات 'در طلب کاغذ بادآشنائی' کے عنوان سے ورق ۲۰۲ ب پر ختم ہوتا ہے ۔

کلیات عیشی نسخۂ دیگر (راجہ صاحب محمود آباد) مکتوبہ ۱۲۰۳ کا آغاز ورق ۱۰۴ ۔ سے ہوتا ہے ۔ تفصیلات یہ ہیں ۔

۱۰۴ ب ۔ عرضی بدرویشی مشتمل بر اشتیاق غائبانہ نوشتہ شد

۱۰۵ الف ۔ عرضی دیگر مشتمل بر کوائف حال پر اختلال خود

۱۰۶ الف ۔ رقعہ عاشقانہ درتہنیت ماہ

۱۰۶ ب ۔ رقعہ درمقدمہ شک افتادن ہلال عید

۱۰۷ الف ۔ رسید قطعہ فرستادہ میر غضنفر علی آثم در جواب رقعہ غلام حیدر خانصاحب نوشتہ شد

۱۰۷ ب ۔ رقعہ خزان و بہار عیشی

۱۱۰ الف ۔ نامہ بادشاہ ببادشہ نوشتہ ،

۱۱۱ ب ۔ رقعہ مشتمل براشتیاق غائبانہ

۱۱۲ ب ۔ رقعہ مشتمل بربفت بند

۱۱۳ ب ۔ رقعہ مشتمل برسفارش عزیزی

۱۱۴ ب ۔ در ارسال رقعات خود نوشتہ شد

۱۱۵ ب ۔ نامۂ بادشاہ ببادشاہ نوشتہ شد

ورق ۱۱۷ الف ۔ رقعہ در رسید نگین مہر بدوستی نوشتہ شد

نسخہ دوم ورق ۸۶ الف میں 'مسدس عیشی' اردو میں ہے ۔ اس میں ۲۱ بند ہیں ۔ اور ہر بند میں پانچواں اور چھٹا مصرع فارسی کا ہے ۔ پہلا بند پیش

کیا جاتا ہے۔

عشق کا پھر سرو ساماں ہے خدا خیر کرے
پھر جنوں دست و گریباں ہے خدا خیر کرے
گریہ آمادۂ طوفاں ہے خدا خیر کرے
صحبت دست و گریباں ہے خدا خیر کرے
قرعۂ غم زدہ ام تاکہ کند دل شادم
باز ویران شدہ ام تاکہ کند آبادم

ورق ۱۰۵ الف میں 'عرضی دیگر مشتمل بر کوائف حال پر اختلال خود' درج ہے۔ اس میں عیشی نے لکھنو سے بیزاری کا اظہار کیا ہے۔ چونکہ یہ ان کے مسکن سے متعلق ہے اس لئے نقل کیا جاتا ہے :

'عاجز نوازا ازحال پر اختلال خود چه برطرازد۔ عمریست که در وحشت آباد لکھنو گردباد اسا بهوای مراد سراپا نشناخته ، گام فرسائی بیابان بی سروپای مانده۔ واه بجای نبرده ، اگرچه در ربع مسکون ناقدرشناسی ارباب ہنر رواج دارد امّاکساد بازاری که درین شہر معائنه شد زیاده از اندازه طاقت تحریر اقلام است۔ گیرم که ہبوط اختر طالع و گردش کوکب بخت چون سایه ام ازخاک برداشته وبمت بہالیم گماشته ، اماہر صاحب کمالی درین دیار چون ماه نو برای لب نان خشکی گرد عالم سرگردان است۔ وهر ہنرمندی آئینه وار بتلاش آبروی بروی خلقی حیران ، عرش دماغان سپہر فطرت را این جاسنگ بر آبگینه نازک مزاجیست و متاع علم ارباب ہنر خبرت و بصیرت را اینجا رواج بی رواجی۔ صفیر مرغ گلستان درگوش سکّان این دیار ہم رتبه فریاد عسرت زا و شمیم روح افزای گل دردماغ باشندگان این نواح ہم سنگ دود چراغ ، ہر که علمی اندوخته ازبسکه عرصه راحت بروتنگ است بابخت خود درجنگ است۔ وہرکه ہنری آموخته ازبسکه عسیر المعاش است باطالعش رخاش است۔ خرد پژوهان والاتبار لاله وار داغ سیه روزی درکانون سینه افروخته اند و دانش کیشان عالی مقدار سپند کردار بآتش تیره بختی سوخته ،

صاحب جوہران ، پاک طینت یاقوت سان ازبسکه آب درجگر ندارند بخوردن خون جگر می پردازند و آبی برروی کار نتوانند آورد با بر و خشکي می سازند ، واین بہارستان خزان رشک که از آب و ہوائی فتوت عاریست ، گلی نه دمیده که جفای خار نامرادی نه کشیده ، و درین نزہت کده ویران بہار که از نو باوه ہائے مہر و مروت خالی است غنچه طلسم تبسمی نه بسته که صدمه سنگ ناکامی رنگ بر رویش نه شکسته ـ جیفه نمط خوار سگان روزگار بودن دلیل استخوان سنگین است و گل صفت کوچه بکوچه گشتن سیہای طبع رنگینی پاک طبعان روشن دل که گوہر آسا ہمواره بآب روشن می ساختند ـ اگر بچشم آب برہای دونان ریزند آبی بجوی مراد نتوانند آورد ـ و روشن دلان پاک طبع که ہمچون آتش ہمیشد بسرخروی می پرداختند اگر بجان برسر ہای اراذل زنند لقمه گری بدہان آز نتوانند برد ـ

باستمداد مواجبی که حضور فیض گنجور باین بی بضاعت مقررو معین است تا ربقه ہمت برقبه منت دونان که عبارت از دام و درم است نکشم بآب بسـر بردن بر آب بریسمان بستن است وباد به مشت پیمودن ـ اما چون نظر برحال ابنای روزگار که سہایم بجنب خورشید سان ضیای وچراغم در پیش مہتاب سان شنای ندارد می دوزم ، سربشکرانه عنایات و رزاق علی الاطلاق بر زمین نیاز می گذارم وحمد مسبب الاسباب بزبان مقر بعجزو قصور بجامی آرم ، غرض ازتسوید این صفحه و تحریر این مقدمه اطلاع آن کرم فرماست بر کوائف و حقائق حالات خود تا اگر بر وقتی از اوقات و حینی ازاحیان رفع این تشویش و دفع این اندیشه بامداد آن والا ہمت صورت بندد وسرشته منشی گری سرکار یکی از صاحبان انگریز بہادر بدست آید سعی جمیل دریغ نفرمایند و بنده را یاد نہایند که بی تامّل از سر تاپا کرده حاضر خواہدشد ـ ایام عشرت و کامرانی بر مراد باد ـ

* * * *

ڈاکٹر غلام مصطفی خان
شعبۂ اردو ۔ سندھ یونیورسٹی ، جام شورو

میرزا مظہر دھلوی کی فارسی شاعری

حضرت مظہر جان جاناں رحمۃ اللہ علیہ (م ۱۱۹۵ ھ) کاشمار صوفیۂ اکابر میں ہوتا ہے مگر شعرو شاعری میں بھی بلند مقام رکھتے تھے ۔ شاعری میں ان کو اس تحریک کا بانی سمجھا جاتا ہے جس نے ایہام گوئی کو ترک کیا اور جذبات نگاری ، فطری اور حقیقی شاعری ، نیز سلاست اور روانی کو رواج دیا ۔ لیکن فارسی شاعری میں بھی ان کا یہی رنگ ہے اور اس شاعری کی تمام روایات ان کے یہاں موجود ہیں ۔ ان کی پسند کا یہی رجحان ان کے خریطہ جواھر میں بھی ہے جس میں ان کے انتخاب کردہ تقریباً پانچ سو معروف اور غیر معروف شعراء کا کلام ملتا ہے ۔ مولانا شبلی مرحوم اس انتخاب کے متعلق لکھتے ہیں:

' میں نے ثقات دھلی سے سنا ہے کہ مرزا غالب وغیرہ کا خیال تھا کہ ھندوستان میں فارسی شاعری کا مذاق صحیح جو دوبارہ قائم ھوا وہ اس انتخاب (خریطہ جواھر) نے قائم کیا ' ۔ (۱)

دیوان اور خریطہ جواھر کے قلمی نسخے مختلف کتب خانوں میں محفوظ ہیں (۲) ۔ مطبع مصطفائی (کانپور) سے ۱۲۷۱ ھ میں جو دیوان (مع خریطہ جواھر) شائع ھوا تھا اس میں حضرت مظہر کے خود نوشت حالات بھی ہیں ۔ یعنی:

' بعد حمد وصلوۃ فقیر جان جاناں ، متخلص بمظھر ، پسر میرزا جان ، جانی مخلص کہ علوی نسب و ھندی مولدو حنفی مذھب و نقشبندی مشرب است احوال خود رابعرض احباب می رساند کہ درسال شانزدہ ازعمر برروی این

خاکسار غبار یتیمی نشست و دربیست مشت خاک خود را بدامان درویشان بست ـ مدت سی سال بردرِ مدرسه و خانقاه جاروب کشید و ایام گزیده عمر درین شغل شریف گذرانید بحول الله وقوة ـ درطول مدت زندگی دست طلب به لوث دنیا نیالود و پای سعی درین راه نفرسود ـ امروز که هزارو صدو هفتاد هجری ست و عمر بشصت رسیده از بیست سال به کنج عزلت آرمیده است ۰۰۰ نوجوانے سراپا جانے جمع و تصحیح این کلمات راتکلیفم کرد ـ بعد تفحص از سفینهای بسیار از بیست هزار بیت قریب یک هزار ، آن هم بی ترتیب ردیف و اکثرش غزلهای ناتمام بدست آمد از نظر گذشت ۰۰۰'

اس عبارت سے واضح ہے کہ حضرت مظہر سولہ سال کی عمر میں یتیم ہو گئے تھے ، بیس سال کی عمر میں اہل اللہ کا دامن پکڑا اور تیس سال مدرسہ اور خانقاہ سے تعلق رکھا ـ ۱۱۷۰ ھ میں ان کی عمر ساٹھ سال کی ہو رہی تھی اور قریب بیس سال سے وہ گوشہ نشین تھے ـ ان کےمنتخبہ بیس ہزار اشعار میں سے قریب ایک ہزار اشعار منتخب کیے گئے تھے ـ

حضرت مظہر کے دیوان میں زیادہ تر غزلیں ہیں ، رباعیاں کم ہیں ، واسوخت بھی ہے اور مخمسات میں ایک مخمس میلی کی غزل پر اور ایک میرزا صائب (م ۱۰۸۱ ھ) کی غزل پر ہے ـ دو چھوٹی مثنویاں ہیں اور ایک قطعہ تاریخ بھی ہے ـ غزل میں ان کو طالب آملی (م ۱۰۳۶ ھ) کی زبان اور ' خوش ادائی ' زیادہ پسند معلوم ہوتی ہے ـ فرماتے ہیں:

کے توان شد همصفیر بلبل آمل که نیست
یاد دور از گلرخان ، غیر ازفراموشی مرا
بے سند مظهر نباشد هیچ فن راعتبار
ناله موزون کردنم ازبلبل آمل رسید (۳)

لیکن ایک جگہ وہ خود کو آزادانہ طرز سخن والا کہہ رہے ہیں کہ:

سرفرو باکس نمی آریم در طرز سخن
خوش ادائیهای مظهر میرزا رابنده ایم

اور یوں بھی ارشاد فرماتے ہیں کہ:

بحرف کس نهاند حرف من مظهر چوجبریلم
خدابی واسطه تعلیم واصلاح سخن کرده

اور یہ بھی کہ:

میرزا مظهر به مهرویان ندارد احتیاج
همچو نور مردمک ، شمع شب تار خود است

لیکن لوگوں کی داد اور تعریف سے بے نیازی بھی ہے:

حاجتم نیست بتعریف عزیزان مظهر
که سخن می کند اظهار سخندانی من

ان کا مزاج نازک اور نہایت نفاست پسند تھا اس لیے فرماتے ہیں کہ:

چوبوبا هر گل این باغ پیوندست جانم را
زشاخ ای باغبان آهسته بردار آشیانم را
بجای سنگ طفلان پاره های شیشه باید زد
چومظهر میرزا دیوانۂ نازک طبیعت را
درجای سنگ شیشه توان برسرش زدن
طفلان دماغ مظهر دیوانه نازک است

نفاست پسندی اور نازک مزاجی کی وجہ سے حسن پسندی شروع ہی سے رہی تھی اور وہ پیری میں بھی رہی ۔ فرماتے ہیں:

مظهر مگوکه پیری و نظاره بدنماست
گلگشت لازم است چوباد سحر مرا
نگیرد باطن اهل صفازنگ ازنظر بازی
تصرف نیست هرگز دردل آئینه صورت را
دین مادیدن و هیهات که دیدن مشکل
نه رسیدن به بُتان کفر و رسیدن مشکل

باشکوه فقر حسن باصفا رابنده ایم
گرچه شاهیم اے خداوندان ، شہارا بندہ ایم

اپنے نام سے فائدہ اٹھاتے ہوئے ایک اچھا مضمون پیدا کرتے ہیں:

زتاثیر محبت دردلش کردیم جا مظهر
بجا باشد اگر خوانند یاراں جان جان مارا

ان کے یہاں مضمون آفرینی یوں بھی ہے :۔

نرگس از تربت من رسته و خوبان گویند
خاک گردیده و چشمش نگرانست هنوز

سیر قسمت کن که چون زنجیر جوهر دار چرخ
صد هزاران مور پنهان کرده درهر دانه ام

یک سرطرّه بدست من ویک در کف او
شانه همزلف بود سینهٔ صد چاک مرا

توبه خود کردم ولی ذوق شرابم درسراست
ازنگه بوسم دهان ساغر و مینا هنوز

جوی شیر آوردن ازکهسار چندان کارنیست
من زکوه سینهٔ خود جوی خون آورده ام

درخواب هم رخ تونه دیدم ازانکه بود
خوابیده بخت و دیدهٔ شب زنده دارمن

کارسازان ازل نیستی و هستی را
باهم آمیخته او را دهنی ساخته اند

کبھی کبھی الفاظ کی رعایت سے بھی فائدہ اٹھاتے ہیں ۔ مثلاً:

ما ازنی قلیان کسی کام گرفتیم
آخر زلبش بوسه به پیغام گرفتیم

می توان دادبسا خدمت خیّاطی خویش
که ببالای تو عمریست نظر دوخته ایم

بخود بد می کند هر کس که بادیوانه بد باشد

زجوهر های خود دائم به زنجیرست زنجیرم

چشم برچشم چو افتاد گرفتاریهاست

حلقه برحلقه چو افزود دگر زنجیر است

درجنون هم میرزائی از مزاج من نرفت

کز برای خویش حمّامی زگلخن داشتم

لیکن ان کے مزاج بلکہ ان کے خمیر میں حسن پسندی ودیعت تھی اس لیے ہر جگہ اس حسن کے متلاشی تھے ۔ جذبات نگاری بھی اسی لیے ان کی شاعری کی نمایاں خصوصیت ہے (٤) مثلاً :۔

جان دادہ اند بسکہ غریبان درین دیار

یک سنگ راہ نیست کہ لوح مزارنیست

ہزار عمر فدای دمی کہ من ازشوق

بخاک و خون طپم و گونی از برای من است

سینہ واکردہ بہ گلشن چو خرامان گذرد

بلبل ازگل گذرد ، گل زگریبان گذرد

دماغ عشق نازک تر زحسن است

ترا رنگ و مرا بو آفریدند

شمع سان جای بہر بزم ارام دادند

کہ سرم داغ بعشق گل دستار تو بود

تو در دلی بہ غم این وآن کہ پردازد

بجای جان کہ تو باشی بجان کہ پردازد

مظہر ازنالہ ماگشتہ جہان تیرہ وتار

خام سوزیم زبس سخت بدود آمدہ ایم

قفس کی سدّراہ وحشت مامی تواندشد

ولیکن رحم برتنہائی صیّاد می آید

شاعرانہ لطافت پیدا کرنے کے لیے کبھی کبھی تکرار الفاظ سے بھی کام لیتے ہیں ۔ مثلاً:

خوش شد دلم که دوش غباری زکوی دوست
سنگین گذشت و دیر گذشت و گران گذشت
آه مظهر تو کجائی که بی جستن تو
مه جدا ، مهر جدا ، چرخ جدا می گردد
رحم آیدم که بی تو چسان پیش می برد
بی کس دلم ، غریب دلم ، بی نوا دلم
بودچون بندوبست وضع هرکس درخورشانش
زمن دل بستن وازیار برخونم کمربستن

لیکن تصوف اور متصوفانہ زندگی ان کا شعار تھا اور اس کا ذکر بار بار آتا ہے ۔ مثلاً:

نه کرد میل به دنیای فاحشه مظهر
اگرچه حسن پرستیست پارسای خوشی ست
مظهر زفقر طرفه کمالی بهم رساند
بیگانه شد زخلق و زحق آشنا نشد
ارباب صفا دوست ز دشمن نشناسند
برروی بدونیک در آینه باز است
نه تمتعت زدنیا ، نه زدین نصیب مظهر
تو بفنّ بی کمالی چه قدر کمال داری
کثرت این نقشها عرض تجلیهای اوست
در دو عالم غیر یک نقاش کس موجود نیست
عمرها شد خوش به کنج نیستی آسوده است
میرزا مظهر حریف بزم هست و بودنیست

انھوں نے وجود وعدم سے متعلق بہت لطیف انداز میں فرمایا ہے:

مظھـــر همـــه بخـــواب عدم بوده ایم غرق
تاچـشـــم واکـنـیم جهـانـــی بهـــم رسـید
ازپـــی کـــب فنـــا جمـــله به بودآمـــده ایم
بهـــر معـــدوم شدنـــهـــا به وجـــود آمـــده ایم
کی کســـی بیشـــتر از وقـــت مقـــرر میرد
درشـــب هجـــر اجـــل کرد نگـــهبـــانی من

اور یہ عجیب بات ہے کہ ان کے متعدد اشعار ان کی ' بے گناہ ' اور معصوم شہادت سے متعلق (بطور پیشین گوئی) پائے جاتے ہیں:

بنا کردند خوش رسمی بخون و خاک غلطیدن
خدا رحمت کنـــد این عاشقـــان پاک طینت را
به لوح تربـت من یافـتتـــداز غیب تحـــریری
که این مقتول راجز بی گناهی نیست تقصیری
اگـــرچـــه بی گنهم می کشـــد خوشم مظهـــر
که می کنـــد به وفـــایار امـــتـــحـــان مرا

ان کے دیوان میں دو مثنویاں ملتی ہیں ۔ ان میں سے پہلی مثنوی کے چند اشعار اپنی سلاست کے باوجود حمد اور نعت میں بڑی مقبولیت رکھتے ہیں ۔
اور ان کو نظر انداز کرنا گویا حضرت مظہر کے کمال کو نظر انداز کرنے کے مترادف ہے ۔ ملاحظہ ہوں:

خدا در انـــتـــظار حمـــد مانـیـــســـت
محـــمـــد چشـــم براه ثنـــانـیـــســـت
خدا مدح آفـــرین مصـــطفـــی بس
محـــمـــد حامـــدِ حمـــدِ خدا بس
منـــاجـــاتـــی اگـــر باید بیان کرد
به بیتـــی هم قنـــاعـــت می توان کرد

محمد از تو می خواهم خدارا
الٰهی از تو عشق مصطفی را
دگر لب وا مکن مظهر فضولیست
سخن ازحاجت افزون ترفضولیست

اس کے بعد ایک اور مثنوی تیس اشعار کی ہے ، پھر ایک قطعہ تاریخ ہے جس کا تاریخ والا شعر یہ ہے:

دی مهر کشود از سر راز
رعنائی سرو شد دوبالا
۲۰۰ + ۹۳۶ = ۱۱۳۶ ھ

اس کے بعد خریطہ جواہر ہے۔

* * *

---

۱ ۔ مقالات شبلی ۔ (اعظم گڑھ ۱۹۳۶ ھ)جلد پنجم ۔ صفحہ ۱۲۹

۲ ۔ خریطہ جواہر اور حضرت مظہر کا فارسی دیوان ۱۲۷۱ھ میں مطبع مصطفائی کانپور سے پہلی بار شائع ہوا تھا ۔ پھر بارہا کئی جگہ سے شائع ہوا بلکہ خریطہ جواہر الگ بھی شائع ہوا ہے ۔ قلمی نسخے کئی کتب خانوں میں موجود ہیں ۔ انجمن ترقی اردو کے کتب خانے میں بھی ہیں ۔ خریطہ جواہر (مکتوبہ ۱۱۶۰ھ) پروفیسر محمد شفیع مرحوم کی یہاں بھی ہے اور ۱۱۵۰ھ کا مرتب کردہ دیوان ، انجمن ترقی اردو کے کتب خانے میں بھی ہے۔

۳ ۔ غالباً سعد اللہ گلشن دہلوی (م ۱۱۴۱ھ) کے متعلق اشارہ ہے

بخاطر هست کز دیوان گلشن نقل بر دارم
نویسم جای بسم الله، شکل شاخِ سنبل را

ممکن ہے کہ آپ کے بعض اشعار کے اردو شعراء نے فائدہ اٹھایا ہو۔ مثلاً آپ کا شعر ہے:

آن خود فروش آینه تادید محو شد
کز بهر عرض جنس دکانے بهم رسید

غالب نے اس مضمون کے قریب اس طرح کہا ہو:

آئینہ دیکھ اپنا سا منہ لے کر رہ گئے
صاحب کو دل نہ دینے پہ کتنا غرور تھا

ایک شعر ہے:

می توان بست این چنین نقش تو با تصویر من
تیغ در دستی و در دست دگر زنجیر من

لیکن داغ اپنے لیے کہتے ہیں:

ہاتھ نکلے اپنے دونوں کام کے
دل کو تھاما ان کا دامن تھام کے

۴ ۔ حسن پسندی اور دوست نوازی لازم و ملزوم ہیں ۔ اسی لیے وہ اپنے دوستوں کو بھی یاد کرتے ہیں ۔ مثلاً:

هر دم از یاران دیرین یاد می آید مرا
کوهکن از آب شیرین یاد می آید مرا
مظهر و یاران دور افتاده اش حرو هم اند
این ورقها را که می بینی کتابی بوده است
شد پریشان مجمع احباب و مدتها گذشت
ظاهراً زان ورقه مظهر نام یاری مانده است
فراق دوستان کرد از حیات خویش ناشادم
من آن خاکم که رفتنهای یاران داد بربادم

❊ ❊ ❊

دانش

۱۵

پاییز ۱۳۶۷

فصلنامهٔ رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران ـ اسلام آباد

مدیر مسئول

رایزنِ فرهنگی سفارتِ جمهوری اسلامی ایران

مدیر مجله

سیّد عارف نوشاهی

مشاور افتخاری

دکتر سیّد علی رضا نقوی

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

ویژه نامهٔ حافظ شیرازی

بسم الله الرحمن الرحیم

حرفِ دانش

سال ۱۳۶۷ه. ش را یونسکو بعنوان سال جهانی حافظ برگزیده است و بدین مناسبت از روز ۲۸ آباناماه ۱۳۶۷ / ۱۹ نوامبر ۱۹۸۸ برای مدّت چهار روز کنگرهٔ بین المللی بزرگداشت حافظ در شیراز برگزار می شود و به همین مناسبت در اغلب کشور های عضو یونسکو و دانشگاهها و مراکز تحقیقی و فرهنگی جهان نیز مراسمی برگزار گردیده و یاخواهد شد.

رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران در اسلام آباد نیز باقتضای رسالتِ فرهنگی خود و با در نظر داشتنِ سابقهٔ ششصد سالهٔ نفوذ و شیوع اشعار حافظ در پاکستان، برگزاری سمینار بزرگداشت حافظ را در تاریخهای ۲۲_۲۳ آذر ماه ۱۳۶۷ در لاهور تدارك دیده است که با حضور حافظ شناسان و حافظ دوستان و حافظ خوانانِ ایرانی و پاکستانی برگزار خواهد شد. در کنار این سمینار مجلّه دانش نیز بقدر همت و امکاناتِ خود قدمی جهت تجلیل از آن شاعر زنده یاد برداشته است و این مجموعهٔ مقالات را که فقط به حافظ اختصاص دارد، به دوستدارانِ حافظ عرضه می نماید.

" رواحل غزلهای جهانگیرش (=حافظ) در ادنی مدتّی

باقصای هندوستان رسیده» * بود و اینك در خلال مقالات این مجموعه اشاره شده است که وردو و نفوذ و شیوع اشعار حافظ در این منطقه (شبهٔ قاره) چگونه و باچه کیفیتی صورت گرفته است. بدیهی است یك فصلنامه با محدود صفحات خود، همه ابعاد مسئله (حافظ شناسی در شبه قاره) را نمی تواند بازگو نماید. این فقط نعره ایست برای همصدا بودنِ تحسین و آفرینی که از طرف فرهنگ دوستان جهان به شعر و فکر حافظ، به او تقدیم می شود و الاّ این وجیزه:

جان نقد محقَرست حافظ
از بهرِ نثار خوش نباشد

❁ ❁ ❁

* اقتباسی از مقدمهٔ محمد گلندام گردآورندهٔ دیوانِ حافظ.

دکتر علوی مقدّم
اسلام آباد ـ پاکستان

قرآن و حافظ

همّتم بدرقهٔ راه کن ای طایر قُدس
که درازست رهِ مَقصد و مَن نو سفرم
(حافظ خانلری/ غزل/ ۳۲۹)

کلام حافظ زیبا و دلنشین است، در شعرِ او ترکیب سست و تعبیرِ ناموزون وجود ندارد، کلام او چون برگِ گل لطیف است و دست به دست گشتنش از طراوتِ آن می کاهد، اینست که درترجمه به زبانهای دیگر آن شیرینی و لطافت از میان می رود.

دردیوان حافظ، ترکیباتی پیدا می شودکه خاصِ خود حافظ است، کلمات درشعرِ حافظ نقش مهمی دارند وحتّی گاه جنبهٔ رَمز و سمبولیك پیدامی کنند.

مشهور است که میر سیّد شریفِ جرجانی متوفّیٰ به سال ۸۱۶ﻫ وقتی که شعر دیگر شاعران را می شنید، آنهارا تُرّهات می خواند و چون درمجلسِ درسِ او، شعر خوانده می شد، به شاگردان می گفت: « به عوض این ترهّات به فلسفه و حکمت بپردازید ». ولی چون شمس الدین محمد حافظ می‌رسید، استاد به او می گفت: « بر شما چه الهام شده؟ غزل خود را بخوانید». شاگردان که به استاد اعتراض می کردند و می گفتند:

« این چه رازیست که مارا از سرودنِ شعر منع می کنی ولی

به شنیدنِ شعرِ حافظ رغبت نشان می دهی »؟. استاد درپاسخ می گفت:

« شعر حافظ همه الهامات و حدیثِ قدسی و لطائفِ حکمی و نکاتِ قرآنی است » .(۱)

حافظ علاوه بر اینکه نزد استادان فنِّ هر رشته به تحصیل پرداخته بود و در علوم عقلی به مرحلهٔ کمالِ رسیده، باید گفت که به شعرِ بزرگان ادب فارسی نیز توجه داشته واشعارِ رودکی، فردوسی، خیام، انوری، خاقانی، سنائی، عطار، سعدی و مولوی را هم مطالعه می کرده و آثار منظوم عرب را نیز موردِ مذاقه قرار می داده و در عرفان هم مطالعاتی داشته است، ولی دراین میان به قرآن مجید بیش از همه توجه داشته و قرآن را حفظ داشته و به همین مناسبت به شمس الدین محمد حافظ مشهور شده است.

اصولاً حافظ به کسی اطلاق می شده که یا صد هزار حدیث را با سلسلهٔ اسنادِ آن، در حفظ داشته باشد و یاتمام قرآن را با قراءت درست و همهٔ وجوهِ قرآت، ازبَر بخواند و شمس الدین محمد، چنین بود و قرآن رابه چهارده روایت در حفظ داشت.

ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ
به قرآنی که اندر سینه داری

دربیت زیر نیز به حافظ بودن خود، اشاره کرده است:

عشقت رسد به فریاد وَرْخود بسانِ حافظ
قرآن زِبَربخوانی در چهارده روایت
(حافظ خانلری غزل/۹۳)

حافظ در غزلیات خود ، گاه به نامِ برخی از سورهٔ ها هم اشاره می کند مثلا در غزلِ:

شربتی از لب لعلش نچشیدیم و برفت
روی مه پیکر او سیر ندیدم و برفت
(غزل/ ۸۵ /خانلری)

می گوید :

بس که ما فاتحه و حرزیمانی خواندیم
وزپیش سورهٔ اخلاص دمیدیم و برفت

به سورهٔ « فاتحة الکتاب » نخستین سوره در قرآنِ مجید و نیز سورهٔ اخلاص ، یکصد و دوازدهیمن سورهٔ قرآن مجید_ که سورهٔ توحید هم بدان گویند_ اشارت کرده است.

دکتر خانلری . استاد باذوق . در جلد دوم دیوان حافظ در صفحهٔ ۱۱۲۷ که گزارش کار را در بابِ نسخه های خطّی حافظ ، مرقوم داشته متذکّر شده است کَه در نسخهٔ متضّمنِ ۳٦ غزل متعلّق به کتابخانهٔ کوپرولواحمد در ترکیه به شمارهٔ ۱۵۸۹ در حاشیه چنین نوشته شده است:

«من کلام ملك الشعراء و العلماء ملیح النثر و النظم ، حامل کلامِ ربِّ العالمین شمس الملّة و الدین محمد الحافظ الشیرازی نوّر اللّه‌تعالیٰ مَرقدَه »

ایشان نکتهٔ قابل توجّه این نوشته را آن دانسته اند که :

« این یگانه مَنبعی است که درآن ، به نثر خواجه حافظ اشاره شده است ».

نکتهٔ دیگر که برای بحثِ ما قابلِ یاد آوری است، اینکه عبارت « حامل کلامِ ربّ العالمین » به مامی فهماند که از همان روزگاران شعرِ حافظ را متضمّنِ مَعانیِ قرآنی و دربردارندهٔ لطائفِ کلامِ ربّانی می دانسته اند.

اینك بیان مَطلب:

حافظ در غزلی به مطلعِ:

بلبلی برگ گلی خوشرنگ در منقار داشت
واندرآن برگ و نواخوش ناله های زار داشت
(غزل ۷۹/حافظ خانلری)

دربیتی که تخلّص خود را بیان می کند، گفته است:

چشم حافظ زیربام قصرآن حوری سرشت
شیوهٔ جنّات تجری تحتها الانهار داشت

که اشارتی است به آیهٔ « اِنّ الدین آمنوا و عملوا الصّالحات لهم جنّاتٌ تجری من تحتها الانهار ذلك الفوزالکبیر »
(سورهٔبروج/۱۱)

درایـن آیه، خدای بزرگ پس از آنکه درآیات قبلی، ستمگران را به عذاب دوزخ بیم داده، دردنبالِ آن، نیکوکاران را به بهشت مژده می دهد و می گوید : آنان که ایمان آورده وکارهای شایسته انجام دادند، برای آنها باغهائی است که از زیرِ [درختانِ] آنها جویها روان می گردد.

در غزلی به مطلعِ:

شگفته شد گُل خَمْری و گشت بلبل مَست
صلای سرخوشی ای صوفیان وقت پرست
(غزل ۲۰/حافظ خانلری)

حافظ در شعرِ:

مقام عـیش میـسّر نمی شـود بی رنج
بلی به حکمِ بـلیٰ بـسته انـند عهدِ اَلَسْت

و نیز در غزلی به مطلعِ:

زلف آشفتـه وخوی کـرده وخندان لب و مست
پیرهن چاك و غزلخوان و صراحی در دست
(غزل ۲۲/خانلری)

در شعرِ:

بـرو ای زاهـد و بـر دُردکـشان خـرده مـگیـر
کـه نـدارنـد جـزایـن تحفـه به مـا روز اَلَست

حافظ به آیهٔ :« اَلَسْتُ بِرَبِّکم قالُوا بَلیٰ شهدنا اَن تقولُوا یومَ القیامة اِنّا کنّا عن هذا غافلین » (سورهٔ اَعراف/۱۷۱)

اشاره کرده اسـت ، آغاز آیه ، اشـارتی اسـت به پـیمـان نخستیـن و عالمَ ذَر که قرآن گفته است: « وَ اِذاخـذ ربّك مـن بنی آدم مِن ظهورهم ذرّیتهم و اَشهدهم علیٰ انفسهم » در آغاز آیه ، قرآن گفته است: زمانی را به یاد آور که از پشت و صُلبِ فرزندان آدم ، پروردگارت ، ذریّهٔ آنهارا بر گرفت و آنها را بر وجودِ خویشتن گواه گرفت و گفت: « اَلَسْتُ بِرَبّکم قالُوا بَلیٰ » آیا من پـروردگـار شمـا نیستـم؟ گفتنـد : آری! هستی. درواقـع گرفتن ایـن پیمـان از فـرزنـدان آدم دربارهٔ تـوحیـد و ایمـان به خداست که آدمیان در روز قیامت نگوینـد « اِنّا کنّا عـن هـذا

غافلین » یعنی از این توحید و شناسائی غافل بودیم.

خطاب « اَلَسْتُ بِرَبِّکم » از طرفِ خداوند صادرشده و همگیِ ذرّیهٔ آدم نه تنها در پاسخ گفتند « قالوابَلیٰ » بلکه دنبالِ کلمهٔ « بَلیٰ » که حرف جواب است، فعلِ « شهدنا » هم آمده یعنی: آری خدای ما هستی و براین حقیقت هم گواهی می دهیم.

پیمان مزبور در فرهنگ اسلامی معروف به « پیمان اَلَسْت » و « عَهد اَلَسْت » می باشد و این پیمان در واقع، قرار داد خود آگاهی و پیمانِ فطرت است، بدین معنیٰ که خداوند استعداد و آمادگی برای حقیقت توحید، به تمام ذریهٔ آدم داده است و همهٔ افراد بشر دارای روحِ توحید هستند.

باید گفت همان طور که سوال به زبان تکوین و آفرینش است، پاسخ هم به همان زبان است، یعنی زبان حال و زبان اعتباری و نه زبانِ قال و زبانِ معمولی همان طوری که در آیهٔ « فقالَ لها ولِلارضِ ائتیا طَوْعاً اَوْ کَرْهاً قالتا اَتَیْنَا طائعین » (سورهٔ فصلت/ ۱۱)

نیز چنین است. در این آیه خداوند، به آسمان و زمین گفت: بامیل و یااز روی اجبار بیاییدوسر برفرمان نهید، آنها گفتند ما از روی میل آمدیم و سر بر فرمان نهادیم.(۲) حافظ در شعر:

عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت
که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت
(غزل ۷۸/خانلری)

به بخشی از آیهٔ: « واتقّوا یوماً لا تجزی نفسٌ عن نفس شیئاً

ولا یقبل منها شفاعة ولا یؤخذ منها عدلٌ ولا هُم یُنصرُون »
(سورهٔ بقره/۳۸)

توجّه داشته است. قرآن مجید در این آیه، بر خیالهای باطلِ یهود خط بُطلان کشیده و اعتقادی که آنان داشتند ومی‌پنداشتند کَه چون اَجدادشان پیامبران خدا بوده اند آنان را شفاعت خواهند کرد که البته قرآن می گوید: فِدْیه و بَدَل پذیرفته نمی شود و شفاعتی هم بی اِذن پروردگار قبول نمی‌شود.(۳)

قرآن مجید در آیات دیگری نیز به این نکته اشاره کرده و برآنست که عمل خیروشَر هر اندازه هم که کم و کوچك و اندك باشد، حساب دارد و برای آن پاداش و کیفر هست
فَمَنْ یَعْمَلْ مثقال ذرّةٍ خیراً یَرَهُ ومَنْ یَعْمَلْ مثقال ذرّةٍ شَراً یَرَهُ»
(سورهٔ زلزال/ ۸و۹)

قرآن درس زندگی به مسلمانها می دهد و می گوید:

مسلمانان باید هیچ شَری را هرچه کوچك هم باشد، مرتکب نشوند، زیرا اوّلاً حساب دارد ثانیاً ارتکاب کاربدِ جزئی، سببِ گستاخی در برابر پروردگار است و ثالثاً نَظمِ جَامعه را به هم می زند.

حافظ در شعرِ:

آسمان بار امانت نتواست کشید
قرعهٔ کار * به نامِ منِ دیوانه زدند

---

* در نسخهٔ حافظ چاپ انجوی، انتشارات محمد علی علمی، چاپ دوم ص۷۸ : قرعهٔ فال.

به مطلعِ:

دوش دیـــدم که ملائـــك درِ میـــخانه زدنـــد
گـــل آدم بـــسرشـــتنـــدو به ـــپیمانه زدنـــد
(غزل ۱۷۹/خانلری)

به آیهٔ : « انّا عَرَضْنا الاَمانةَ عَلی السّموات والارض و الجبال فَاَبَیْنَ اَنْ یحَملنها واَشفقن منها و حملها الانسان انّه کان ظلوماً جَهولاً ». (سورهٔ احزاب/ ۷۲)

توجّه داشته است. قرآن در این آیه گفته است : ما اَمانت [تعهّد - تکلیف - مسؤولّیت] را برآسمانها وزمین و کوهها، عرضه داشتیم، آنها از حَملِ آن، اِباء کردند و از آن هراس داشتند امّا انسان آن را بردوش کشید...

این آیه موقعیّت بسیار ممتاز آدمی را باز می گوید و بیان می کند که آدمی می تواند حاملِ رسالتِ عظیمِ الٰهی باشد. درست است که مفسراَن بزرگ اسلامی درباب مَعنای «امانت» نظریَات گوناگون ابراز داشته اند که هیچ یك از آنها هم بایکدیگر تضادّی ندارد، خواه منظور از امانت، واجبات و تکالیف الٰهی باشد و خواه معرفت الله یا آزادیِ اراده و یا چیزهای دیگر از قبیل تعهّد و قبول مسؤولّیت.(٤)

حافظ در شعرِ

مـــرا روز ازل کـــاری بجـــز رنـــدی نفـــرمودنـــد
هر آن قسمت که آنجارفت *کم و افزون نخواهد شد

در نسخه حافظ انجوی ص ۱۰۹ : « آنجاشد » ثبت است.

به مَطلعِ:

مرا مهر سیه چشمان ز سر بیرون نخواهد شد
قضای آسمان است این و دیگر گون نخواهد شد

به آیات: «اِنّ ربّك یبسُطُ الرزق لِمَنْ یشاء ویقدر انّه کان بعباده خبیراً بصیراً» * (سورهٔ اِسراء/ ۳۰)

«الله یبسُطُ الرّزق لِمَنْ یشاء من عباده و یقدرله اِنّ الله بکلِّ شیئٍ علیم» ** (سورهٔ عنکبوت/ ۶۲)

«قل اِنّ ربّی یبسط الّرزق لمَنْ یشاء ویقدرو لکّن اکثر النّاس لا یعلمون» (سورهٔ سباء/ ۳۷) توجه داشته است.

البته در مورد این آیات بحث هم شده و گفته اند که چرا خداوند روزیش را برهرکس بخواهد گشاده می دارد و برهرکس بخواهد تنگ؟

برخی از مفسّران گفته اند این آیات خود دلیلی است برای نهی از اِفراط و تفریط در اِنْفاق، به طوری که حَتّیٰ خداوند با آن قدرت و توانائی که دارد در بخشش ارزاق حَد اعتدال را رعایت می کند، نه آن چنان می بخشد که به فساد کشیده شوند و نه آن چنان تنگ می گیرد که به زحمت

---

* یعنی: پروردگارت روزی را برای هر کسی بخواهد گشاده یا تنگ می سازد، او نسبت به بندگانش آگاه و بیناست.

** یعنی: خدا روزی را برای هر کس از بندگانش بخواهد گسترده می کند و برای هر کس بخواهد محدود می سازد و خدا برهمه چیز داناست.

بیفتند. (٥)

علامهٔ طباطبائی ذیل آیهٔ ٦٢ سورهٔ سباء، نوشته است: (٦) مسئاله رزق و کمی و زیادی آن به دست خداست که هرکس را به مقتضای حکمت و مصلحت از آن، روزی می کند واسباب به دست آوردنش را فراهم می کند. در واقع رزق دادن از شوؤن رُبوبیّت است یعنی: " یبسط الرزق لمن یشاء " یعنی رزق را برای هر که بخواهد و مصلحت و حکمتش اقتضاء کند، گسترده می کند. و " یقدر " یعنی تنگ می گیرد آن را برای هر که بخواهد.

حافظ در غزلی به مطلعِ:

کی شعر خوش *انگیزد خاطر که حزین باشد
یك نکته در این معنی گفتیم و همین باشد
(غزل/١٥٧/خانلری)

که سرانجام گفته است:

غمناك نباید بود از طعن حسود ای دل
شاید که چو وابینی خیر تو در این باشد

به آیهٔ : "... وَعَسیٰ اَن تکرهواشیئًا وهو خیرٌلکم وعَسیٰ اَنْ تحبواَ شیئًا وهو شَرٌ لکم ..."* * (سورهٔ بقره/٢١٦) توجه داشته است.

---

* در صفحهٔ ١٠٢ حافظ انجوی: " تَر انگیزد " ثبت شده است.

* * یعنی: چه بسا از چیزی اکراه داشته باشید که خیر شما در آن است و یا چیزی را دوست داشته باشید که شرّ شما در آنست...

در واقع، قرآن گفته است: افراد بشرنباید در برابر قوانین پروردگار، تشخیص و دریافت خود را ملاك قضاوت قرار دهند، بلکه انسانها باید بدانند قوانین خدائی که از علم خدا سرچشمه می گیرد همه به سود و نفع انسانهاست، خواه قوانین تشریعی باشد و خواه قوانینِ تکوینی.

حافظ در اشعارِ:

گر رنج پیشت آید و گر راحت ای حکیم
نسبت مکن به غــیر که اینها خدا کند
مطرب بساز عود کـــه کس بی اَجَل نمُرد
وان کاو نه این تــرانه سرایــد خَطا کند

(حافظ خانلری غزل/ ۱۸۱ و حافظ انجوی
ص ۱۰۵ و۱۰۶)

به آیات : « قُل لا اَملك لنفسی نفعاً ولاَضَراً الاّ ماشاءالله ...»
(سورهٔ اَعراف/ ۱۸۸)

« قُلْ لا املك لنفسی ضَراً ولا نفعاً الاّ ماشاءالله لکلّ امّةٍ اَجَلٌ اذاجاءَ اجلُهم فلا یستأخرون ساعة ولا یستقدمون » (سورهٔ یونس/ ۴۹)

توَجه داشته است. در آیهٔ ۴۹/سورهٔ یونس، خطابِ قرآن به پیامبر اکرم است و شان نزول خاصّی دارد، خدا می گوید: ای پیامبر! به مردم مسلمان نشدهٔ مکّه بگو: من مالك و صاحبْ اختیار هیچ گونه سود و زیانی دربارهٔ خویش نیستم مگر آنچه را که خدا بخواهد، البته همه می دانیم که هر انسانی می تواند برای خود مَنافعی به دست آورد وزیانهائی را هم از خود دور سازد ولی در آیهٔ قرآن گفته شدد که انسان درکار های خود، قدرت و نیرونی ندارد، بلکه همهٔ قدرتها از

خداست و اوست که توانایی و نیرو در اختیار انسانها گذاشته است.

حافظ در شعر:

شبان وادیِ اَیمَن * گهی رسد به مُراد
که چند سال به جان خدمت شعیب کند
(ص ۱۰۹ حافظ انجوی)

ودر غزل دیگری به مطلعِ:

مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید
که ز اَنفاس خوشش بوی کسی می آید
(غزل ۲۳۵/خانلری)

در بیت:

زاتش وادی اَیمَن نه منم خرّم و بس
موسیٰ اینجا به امید قَبَسی می آید

و در غزل دیگری در بیتِ:

شب تارست و رهِ وادی اَیمَن در پیش
آتش طور کجا موعد دیدار کجاست
(غزل ۲۷/خانلری)

---

* وادی اَیمن : بیابانی که در مشرق کوه طور واقع است و در آنجا ندایِ حقّ تعالیٰ به موسیٰ رسید و مراد از شبان وادی ایمن، حضرت موسیٰ است، اَیمن: به فتح همزه به معنایِ راست و صفت است برای « شاطئ الوادِ الایمن » در آیهٔ ۲۰ سورهٔ قصص.
شاطئ : به معنایِ ساحل. وادی: به معنای درّه و محل عبور سیلاب است. (رك: تفسیر نمونه ج ۱٦ صفحات ۷۲ تا ۷۵)

به داستان حضرت موسیٰ اشاره کرده است که « در وادی اَیمَن به طلب آتش رفت ، موسیٰ از دور آتش دید ، از دور پنداشت که آن ، آتش است و آن نه خود آتش بود ، که نور بود . چون موسیٰ نزد آن آمد نگه کرد درختی دید تنه برسانِ آتش و شاخه ها سبز ، به تعجّب می نگریست و با خود می اندیشید که اگر این ، آتش است آن شاخه ها بدون سبزی چون شاید بود ... ندا آمد که یا موسیٰ منم که منم خدای تو ». (رك : قصص قرآن ص ۲٤۲ به نقل از ج۲ ص ۱۱۵۲ حافظ خانلری) .

در آیهٔ ۳۰ سورهٔ قَصص هم می خوانیم :

« فلَما اَتاها نُودِیِ من شاطئِ الوادالاَیمَن فی البقعة المبارکة من الشَجرة اَن یا موسیٰ اِنّی اَنا اللهُ ربّ العالمین »

موسیٰ ندای روح پرور را که « من پروردگار توأم » ناگهان از ساحل راست وادی در آن سرزمین پُر برکت ، از سوی درختی که در آن جابود ، شنید .

موسیٰ ، محضر شعیب را مدّتی درك کرده بود ، هر چند که محضر شعیب برای او مغتنم بود ، ولی او بدین قانع نبود و می خواست که بی عدالتی های موجود را در مصرِ طاغوت زده پایان دهد ، بُتها را بشکنند و مظلومان و ستمدیده ها را یاری دهد .

از عبارتِ « ... لَعَلِی آتیکم منها بخَبَرِ ... » (سورهٔ قصص/۲۹) چنین برمی آید که موسیٰ دربازگشت راه را گم کرده بود که به خانواده اش گفت :

« قالَ لاَهله امکثُوا اِنّی آنَستُ ناراً لعَلی آتیکم منها بخَبَرِ ... »

درنگ کینند و در همین نقطه بمانید من آتشی دیدم، می روم شاید خبری برای شما بیاورم. از بخش پایانی آیه هم که گفته شده « لعلّکم تصطلون » چنین استنباط می شود که شبی سرد بوده که موسیٰ می گوید با آن آتش گرم شوید.

در بیش از ۸۰ آیه، سرگذشتِ پُر ماجرای موسیٰ، بیان شده و خواننده از سرگذشت او درسهای آموزنده ای فرا می گیرد.

در آیات قرآن، سرگذشت موسیٰ از آغاز بعثت او بحث شده، از درگیریهایِ موسیٰ با فَرعونیان و فرعون سخن گفته شده، از خروج موسیٰ و بنی اسرائیل از مصر و کیفیّتِ نجات آنان از چنگالِ فرعون و فرعونیان و هلاکِ فرعونیان، بحث شده است.

موسیٰ پس از آنکه مدّتی در مَدْین، خدمتِ شعیب می کند و زمانِ قراردادش، پایان می یابد، باخانوادهٔ خود از مدین به سوی مصر رهسپار می شود و راه را گم می کند، حوادث سختی گِرداگرد او را احاطه می کند، در این هنگام شعله ای از آتش ـ که واقعاً آتش نبوده ـ از دور به چشمش می آید، موسیٰ به امید آتش بودن و راه یافتن و یا شعله برگرفتن، به سوی آتش می آید.

« اذرآی ناراً فقال لأهْله امکثوا انّی آنَسْتُ ناراً لعَلی آتیکم منها بِقَبَسٍ اَو اَجِدُ علی النّار هُدیٰ.» (سورهٔ طٰه/ ۱۰، ۱۱)

وچون موسیٰ نزد آتش می آید، صدائی می شنود که به موسیٰ خطاب می کند که من پروردگار توام، بیرون آر کفشهایت را؛ زیرا در سرزمین مقدّسی گام نهاده ای.

البته باید دانست که این آتش، آتش معمولی نبوده، بلکه نور الهٰی بوده، نور حیاتبخش بوده، نور زندگی آفرین

بوده است].

حافظ در شعرِ:

بانـگ گاوی چه صـداباز دهد عشـوه مَخَر*
سـامری کـیست کـه دست از یـد بیضاء ببرد

به مطلعِ:

نیـست در شـهر نگـاری که دل مـا بـبرد
بخـتم آریار شـود رخـتم از اینـجا بـبرد
(غزل/ ۱۲٤/خانلری)

اشارتی به آیات « فَاَلقیٰ عصاهُ فاذاهی ثعبانٌ مُبین. ونزع یَدَهُ فاذاهیٰ بَیْضٰاءَ للناظرین. » (سورهٔ شعراء/۳۲ و ۳۳) کرده است. می دانیم کَه موسیٰ دو معجزه داشته است:

۱ــ عصا که چون می افکند اژدها می شد.

۲ــ دستِ او که چون در زیر بَغَل می برد و بیرون می آورد نورانی می شد ومی درخشید.

در دو آیهٔ بالا بدین دو معجزه اشاره شده؛ زیرا وقتی که فرعون به موسیٰ می گوید: اگر راست می گویی، معجزهٔ خود را نشان بده، موسیٰ عصائی را که به دست داشت افکند، آن عصا به شکل مار بزرگی نموده شد. « فَاَلقیٰ عَصٰاه فاذاهی ثُعبانٌ مبین ». معجزهٔ دوم این بود که موسیٰ دست

---

* در ص ۱۱۸ حافظ انجوی، مصراع نخستِ شعر چنین است:
« سِحر با معجزه پهلو نزند دل خوش دار »

خود را در گریبان فرو برد و بیرون آورد ، در برابرِ بینندگان سفید و روشن بود « ونَزَعَ یَدَهُ فاذاهی بَیْضاءُ للناظرین ».

این دو معجزه یکی مظهر بیم بود و بیانگر عذاب الهٰی و دیگری نور بود و نشانِ رحمتِ الهٰی.

در آیهٔ ۱۴۸ سورهٔ اَعراف می خوانیم که:

« واتخَذَ قومُ موسیٰ من بعده مِنْ حُلَیِهم عِجْلاً جَسَداً لَهُ خُوارٌ... »

قوم موسیٰ پس از رفتن او به میعادگاهِ خداوند ، از زیور آلات خود گوساله ای ساختند که جَسَد بی روحی بود و صدای گاوداشت. یعنی پس از رفتنِ موسیٰ به میقات ، گوساله پرستی قوم موسیٰ که به دست شخصی به نام سامری درست شده بود ، آغاز شد و این گوساله از خود صدای مخصوصی می داد که در قرآن از آن به « خُوار » تعبیر شده ودر واقع در درون سینهٔ گوسالهٔ طلائی ، لوله های مَخصُوصی ، این شخص سامری کار گذاشته بود که هوا از آن خارج می شد و مثل این می مانست که از دهانِ گوساله صدائی شبیه صدای گاو بیرون می آمد . بعضی هم گفته اند گوساله را آن چنان در مسیر باد گذارده بود که بر اثر وزشِ باد به دهان او که به شکل مخصوصی ساخته شده بود ، صدائی به گوش می رسید .(۸)

نویسندگانِ « تفسیر نمونه » نوشته اند(۹) : کلمهٔ «جَسَد» در آیه ، دلیل بر این است که گوساله حیوان زنده ای نبوده است. به هر حال مرد مُنافقی چون سامری خواسته است کاری معجزه مانند ، انجام دهد و جسمِ بی جان را جاندار سازد تا تودهٔ مردمِ کم اطلاّع را گمراه سازد ، اینست که حافظ هم کارِ سامری را ، به سحر تعبیر کرده است.

قرآن مجید هم در آیهٔ ۱۵۲سورهٔ اعراف گفته است:

« إنّ الذین اتّخذوا العِجْلَ سَیَنا لُهُم غَضَبٌ مِنْ ربّهم وذِلّةٌ فی الحیوةِ الدنیا وکذلك نجزی المفترین » *

قرآن مجید، تعبیر به « اتخَذواالعجْلَ » کرده و خواسته است بگوید این گونه بُتها واقعیّتی ندارد، تنها مردم بت پرست هستند که به این گونه اشیاءِ موهوم اهمیّت می دهند و در واقع اِتّخاذ آنان است که بدان گوساله، شخصیّت و ارزشِ موهوم داده است.

در آیات «... فکذلكَ ألقَی السامریّ. فأخرَجَ لَهُمْ عجْلاً جَسَداً لَهُ خُوارٌ فقالوا هذا اِلٰهکم واِله موسیٰ...» (سورهٔ طه/ ۸۸ و ۸۹)

نیز مسالهٔ سامری بدین صورت مطرح شده که سامری برای آن مردم مجسمّه ای می سازد از گوساله که صدائی همچون صدای گوساله دارد و آنان هم می گویند: این خدای شما و خدای موسیٰ است.

از آیات مزبور چنین استنباط می شود که سامری از مجموع زینت آلاتِ فرعونیان که از راه ستم در دست آنان قرار گرفته بود و سپس به بنی اسرائیل رسید، مجسّمهٔ گوساله ای را برای آنان ساخت که در واقع جَسَد بی جان بود ولی صدائی همچون صدای گوساله داشت « خُوار » (۱۰).

---

* یعنی: آنان که گوساله را معبود خود بدانند بزودی، خشم پروردگار و ذلّت و خواریِ در زندگی دنیا به آنها می رسد و این چنین، افترا زدگان [برخدا] را کیفر می دهیم.

سامری در لسان قرآن و فرهنگ و مَعارف اسلامی، مرد خود خواه منحرفی است که توانسته بوده باگستاخی و مهارت مخصوص و بااستفاده از نقاط ضعف بنی اسرائیل، فتنهٔ عظیمی به پاکند و اکثریتِ قاطعی را به بت پرستی و گوساله پرستی بکشاند. (۱۱)

حافظ در شعرِ:

ستم از غمزه میاموز که درمذهب عشق
هر عمل آجری و هر کرده جزائی دارد
(غزل/۱۱۹/خانلری و ص۱۱۲ حافظ انجوی)

به آیهٔ: «کلّ نفس بما کسبتْ رَهینَةٌ» (سورهٔ مدّثر/۳۸) اشارت کرده و احتمالاً آیاتِ «فَمَنْ بعملْ مثقال ذرَةٍ خیراً یَرَهُ. وَمَن یعمل مثقال ذرَةٍ شراً یَرَهُ» (سورهٔ زلزال/۷ و ۸) در نظر او بوده است.

حافظ در شعرِ:

مُعاشران گره از زلف یار باز کنید
شبی خوش است بدین قصّه* اش دراز کنید

• دکتر خانلری در جلد دوم حافظ صفحهٔ ۱۲۲۸ بر آنست که «شبی خوش است بدین وصله اش دراز کنید» صحیح است؛ زیرا قصه، شب را دراز نمی کند بلکه کوتاه می کند و کلمهٔ «وصله» در عصر حافظ به معنای امروزی نبوده بلکه به معنی اتصّال واضافه کردن، گفته می شده و برای وصله کردن لباس، کلمهٔ «رُقعه» را به کارمی برده اند.

→ دیگران نوشته اند: اولاً در زبان حافظ هم، وصله کردن به همین معنای امروزی آمده است:

حضـور خلوت انس اسـت و دوسـتان جمعـند
وانِ یـکاد بـخوانـید و دَر، فـراز کیـند

به آیهٔ : « وَ اِنْ یکادُالذین کفروا لیُزْ لِقُونک بأبصارهم لَماسَمِعُواالـذکـرَ ویقـولـون انّـه لَمجنُـونٌ. » (سـورهٔ قلـم/ ۵۱) اشارتی کرده است. در شأن نزولِ این آیه گفته اند که قریش از مردی خواستند که رسول الله را، چشم زند، ولی خدای تعالیٰ رسـول را از چشـمِ بـدِ او نگـه داشـت و آیـهٔ: « وَاِن»*

شرمم از خرقهٔ آلودهٔ خود می آید
که برو وصله به صد شعبده پیراسته ام

باید دانست که در صفحهٔ ٦٢٦ حافظ دکتر خانلری، مصراع دوم « که برو پاره به صد شعبده پیراسته ام » ثبت شده است.
ثانیاً - « وصله کردن شب » به وسیلهٔ گیسوی یار زیبا وظریف وبالطف، نیست.

ثالثاً - کلمهٔ « وصله » بیت حافظ را از طنین می اندازدوحتّی آن را ناخوش و نامطبوع می سازد و علاوه براینها گوئیا، میان قصّه وگیسو تناسبی،هست [هردو،دل را به تپش می اندازد و در بلندی وکوتاهی وجه اشتراکی دارند. حافظ مکرّر آن دو را باهم آورده است:
« دوش در حلقهٔ ما قصهٔ گیسوی تـوبـود » (رك: مقدّمهٔ دیوان حافظ انجوی ص۲۲)

* البته « اِنْ » مخفّفه، اسـت اصـل آن « اِنّ » بـوده و معنـای آیه چنین است: « نزدیك بود آنان که کـافـر شـدنـد تـرا بـاچشمهای خود بلغزانند و چشم بد به تو اِصابت کند ...»

يكاد...» نازل شد. دربارهٔ چشم زخم و تأثير آن، حديث: «اَلعَيْنُ لَتدخل الرجلَ القَبْرَ والجَمَلَ القِدْرَ» نيز گفته شده ولی برخی از متکلّمانِ اسلامی همچون ابو علی جُبّانی وابوالقاسم بلخی، منکر اثر چشم هستند و به چشم زخم عقیده ندارند.(١٢١)

حافظ در غزلی به مطلعِ:

شب قدر* * است و طیّ شد نامهٔ هَجرْ
سلامٌ فیه حَتّیٰ مطلعِ الفجر
(غزل/٢٤٦/خانلری)

اشارتی به آیات: « انّا انزلناه فی لیلة القدر ... سلامٌ هی حَتّیٰ مطلع الفجر » (سورهٔ قدر/١ و ٧) کرده که البته باید توجّه داشت آخرین آیهٔ سورهٔ قَدْر « سلامٌ هی حَتّیٰ مطلع الفجر » می باشد و حافظ با اندك تصرّفی به صورت تلمیح « سلامٌ فیه حتی مطلع الفجر » آورده است و اندك تغییری هم در آیه داده است و این تغییر هم خالی از لطف و ظرافت نیست؛ زیرا خواسته است بگوید در دیدار دوست و محبوب حقیقی سلامت است و ایمنی و در زمان وصل محبوب تحیّت است و درود.

حافظ با توّجه به اینکه شب قدر، بهترین اوقات و ازمنه است و همان شبی است که نزولِ دَفْعیِ قرآن هم در آن شب بوده و برخی از مفسّران هم آن را « لیلة العظمة » معنیٰ کرده و از شب قدر به بزرگی و عظمت یاد کرده اند وسراپای شب

---

* * در نسخهٔ حافظ انجوی ص ١٢٩: « شب وصل است وطیّ شد نامهٔ هجر »

را تا هنگام برآمدنِ سپیده دم، سلامت و ایمنی از آفات و شرور دانسته اند، گفته است:

شب قدر است و طی شد نامهٔ هجر
سلامٌ فیه حتّی مطلع الفجر

حافظ در شعرِ:

نشاط عیش و جوانی چوگل غنیمت دان
که حافظا نبود بر رسول غیر بلاغ
(حافظ انجوی ص ۱۵۷)

به بخش نخستین آیهٔ: «وما علی الرسول الاّ البلاغ ...» (مائده/۹۹) اشارتی کرده است. در این آیه، قرآن گفته است که پیامبر وظیفه ای جز ابلاغِ رسالت ندارد و تنها مسؤولیّت پیامبر ابلاغِ رسالت است و رساندنِ دستورات خدا. پیامبر مسؤولِ اَعمال شما نیست، هریك از شما مسؤول اعمال خود هستید.

حافظ در شعرِ:

بی خبرند زاهدان نقش بخوان ولا تَقُلْ
مستِ رِیاست محتسب باده بنوش ولا تَخَفْ

که مطلع غزل چنین است:

طالع اگر مدَدَ دهد دامنش آورم به کف
گربکَشم زهی طرب وَربکشد زهی شرَف
(غزل ۲۹۰/خانلری)

به آیاتی از قرآن مجید اشاره کرده است و می دانیم که در

قرآن چند مورد فعل نهی « لاتَخَفْ » آمده است از جمله در قصّهٔ موسیٰ و عصایش که خداوند به وی خطاب کرد وگفت: « قلنا لاتخف انكَ أنت الأعلیٰ » (سورهٔ طهٰ/۶۸) یعنی (ای موسیٰ !) نترس تو مُسلّماً پیروز و برتری؛ زیرا پس از آنکه ساحران طنابها وحِبالِ خود را افکندند، چنان به نظر می آمد که آنها حرکت می کنندو در این هنگام بود که موسیٰ نیز احساس ترسِ خفیف در دل کرد « فَأَوْجَسَ فی نَفْسه خیفةً موسیٰ » (سورهٔ طهٰ/۶۷) ولی نصرتِ الهی به سُراغ موسیٰ آمد و به او گفته شد : « لاتخف » ترس به خود راه مده که با این خطاب موسیٰ دلگرم شد و قوّتِ قلبش زیاده شد.

حافظ در شعرِ:

در پس آینه طوطی صفتم داشته اند
آنچه استاد ازل گفت بگومی گویم

که مطلع غزل چنین است:

بارها گفته ام و بار دگر می گویم
که من گمشده * این رَه نه به خود می پویم
(غزل۲۷۲/خانلری)

به بخش پایانی آیهٔ : «... اِن اتّبع الاّ مایُوحیٰ الیّ...» (سورهٔ انعام/۵۰) اشاره کرده است. یعنی: من فقط از آنچه به من وحی می شود، پیروی می کنم، تنها از دستوراتی پیروی می کنم که از راه وَحْی از سوی پروردگار به من برسد، در واقع

---

* در صفحهٔ ۱۶۵ حافظ انجوی: « دلشده » می باشد.

خواسته است بگوید: پیامبر هرچه می گفت و هرچه می کرد و هرچه داشت، همه از وحیِ آسمانی سرچشمه گرفته بود، برنامهٔ آن بزرگوار، پیروی از وحیِ الهٰی بود.

حافظ در غزلِ:

خیز تا خرقهٔ صوفی به خرابات بریم
شَطْح وطامات به بازارِ خرابات بریم
(غزل/ ۳٦٦/ خانلری)

مضمونِ بیتِ:

باتو آن عهد که در وادیِ اَیْمَن بستیم
همچو موسیٰ اَرِنیِ گوی به میقات بریم

اشارتی است به آیهٔ: « وَلَمّا جاءَ موسیٰ لمیقاتنا وکلّمه ربّه قال ربِّ اَرِنِي اَنظُرْ اِلیك قال لن ترانی ولکِنِ انظُرْ الی الجَبَل..»* (سورهٔ اَعراف/ ۱٤۲). در این آیه موسیٰ، براثرِ اصرار وتاکید بنی اسرائیل [که موکّداً از موسیٰ خواسته بودند که خدا را مشاهده کنند و اگر او را مشاهده نکنند هرگز ایمان نخواهد آورد] از خدا می خواهد که پروردگارا خود را به من نشان بده، پاسخی از پیشگاه پروردگار می شنود که « لَن ترانی » هرگز مرا نخواهی دید. البته موسیٰ که خود از پیامبرانِ اولواالعَزْم است می دانست که خدا نه جسم است ونه مکان دارد ونه قابل رؤیت می باشد، ولی این تقاضا را از

---

* یعنی: چون موسیٰ به معیادگاه ما آمد وپروردگارش با او سخن گفت، موسیٰ عرض کرد: پروردگارا ! خودت را به من نشانِ ده تا ترا به بینم، خداگفت: هرگز مرا نخواهی دید و لیکن به کوه بنگر...

زبانِ قوم جاهلِ بنی اسرائیل کرد؛ زیرا علاوه براینکه در نظر اهلِ ادب، « لَنْ » برای نفی اَبَد است و جملهٔ « لَنْ ترانی » مفهومش اینست که خداوند نه در این جهان ونه در جهان دیگر دیده می شود، دلائلِ عقلی هم ما را به همین نفیِ رؤیت اَبَدیِ خدا رهنمون می گردد؛ زیرا رؤیت مخصوص اَجسام است و خدا هم که جسم نیست. منظور از لِقای پروردگار هم مشاهده باچشمِ دل و دیدهٔ خِرد است.

در آیات ۱٦ و ۱۷ سورهٔ « النّازعات » هم خدا از موسیٰ سخن گفته به و پیامبرش خطاب می کند:

« هل اَتیٰكَ حدیثُ مُوسیٰ . اِذ ناداه ربّهُ بالوادِ المقدّسِ طُویَ اِذهبْ اِلیٰ فرعون اِنّهُ طَغیٰ » * *

حافظ در شعرِ:

که ای صوفی شراب آن گهْ شود صاف
که در شیشه بماند اربعینی
(حافظ انجوی ص ۲٥٦)

به آیهٔ: « وواعدنا موسیٰ ثلثینَ لیلة و اتممنا ها بعشر فتّمَ میقات ربّه اربعین لیلة ...» (سورهٔ اَعراف/۱٤۲)

اشارتی کرده است . یعنی: «خدا با موسیٰ سی شب مواعده کرده و سپس با افزودنِ ده روز دیگر آن را کامل ساخته و

---

* * یعنی: آیا تو داستان موسیٰ رامی دانی که ماا و را درسزمین پاك و وادی مقدّس (از سرزمین شام در دامنهٔ کوه سینا) به نام « طُویٰ » فرمان دادیم که به سوی فرعون برود (و او را هدایت کند)...

وعدهٔ خدا با موسیٰ در شبِ چهلم پایان یافته است » و در واقع این ده روز به عنوانِ متمم برآن سی روز افزوده شده است.

در آیهٔ ۵۱ سورهٔ بقره، این میقات به یکباره به صورت چهل روز بیان شده و خدا گفته است: « وَاذ واعدنا موسیٰ اربعین لیلةً ثم اتخذتم العجلَ منْ بعده و انتم ظالمون» خدا در این آیه به میعادِ چهل شبه اشاره کرده و از اتخاذ عجل [=گوساله سامری] و پرستش گوسالهٔ سامری آن مردنیرنگ باز که از فرصتِ غیبتِ موسیٰ سوء استفاده کرد و از طلا وجواهراتی که نزد بنی اسرائیل، از فرعونیان مانده بود گوساله ای ساخت که صدای مخصوص از آن به گوشها می رسید و اکثر بنی اسرائیل را گمراه ساخت، سخن گفته است.

در شعرِ زیر که دکتر خانلری در جلد دوم صفحهٔ ۱۰۰۲ دیوان حافظ، جزءِ ملحقات ثبت کرده است:

به زلفِ عارض* و قدّ تو برده اند پناه
بهشت و طوبیٰ، طُوبیٰ لهم و حسنُ مآب

گویا حافظ ویا هرگویندهٔ دیگر به آیهٔ: « الذین آمنواو عملواالصالحات طوبیٰ لهم وحُسْنُ مآب » (سورهٔ رعد/۲۹) توجه داشته است. در واقع قرآن گفته است: آنان که ایمان آورده و عمل خوب انجام داده اند، پاکیزه ترین زندگی و بهترین سرانجامها نصیب آنان خواهد بود.

قرآن،رسیدنِ به تمام نیکی ها ونعمتها و بهترین آرامش-

---

* در صفحهٔ ۲۰٤ حافظ انجوی « به حُسن عارض » ثبت شده است.

ها را در گروِ ایمان و عملِ صالح دانسته است. مفهوم «طوبیٰ*
لهم» یعنی بهترین و پاکیزه ترین نعمتها برای صالحان است.
(۱۲)

حافظ در شعرِ:

یـار مـردان خدا بـاش که در کشتی نـوح
هسـت خـاکی که به آبی نـخرد ** طـوفان را

که مطلعِ آن چنین است:

رونـق عهد شبـاب اسـت دگر بُـستان را
مـی رسد مژدهٔ گـل بلـبل خوش الحـان را
(غزل/ ۹/ خانلری)

به آیـة: « فَأَنجَيْنـاه واصحـابَ السفينـةَ وجعلنـا هـا آيـةً
للعالميـن» *** (سورهٔعنکبوت/ ۱٤)اشارتی کرده است.در واقع
قرآن گفته است: که مجموع وقایع و حوادث و آنچه که مربوط
به نجاتِ نوح و یارانش بود، تمام آیتی بود از آیاتِ خدا. به
عبارت دیگر قرآن می خواهد آزمایش های سخت انبیاءِ

---

* طُوبیٰ : صفت مونث است و مذکر آن « أطیب » است. مونث آمدنِ کلمهٔ « طوبیٰ » به خاطر آنست که صفت برای حیات یا نعمت می باشد که هردو کلمه، مونَث مَجازی است.

** در حافظ چاپ پژمان «... که به آبی نخورد...» ثبت شده است.

*** یعنی: ما او و اصحاب کشتی را رهائی بخشیدیم و آن را آیتی برای جهانیان قرار دادیم.

پیشین را که سرانجام پیروزی نصیب شان شده و نیز عواقبِ سختِ دشمنانِ آنان را ، برای اصحاب پیامبر باز گوید ، تا هم یك نوع تسلیِ خاطر باشد برای یاران پیامبر وهم تهدیدی باشد برای دشمنان تا مراقبِ پایانِ دردناك عمر شان باشند.
در شعرِ دیگر همین غزل ، حافظ گفته است:

ماهِ کنعانیِ من ! مسندِ مصر آنِ توشد
وقت آنست که بدرود کنی زندان را

اشارتی است به داستان حضرت یوسف و آیات:

« قال ربِّ السِّجنُ احَبُ الیَّ ممّا یدعوننی الیه ...» (سورهٔ یوسف/ ۳۳)

« وقال الملكُ ائتُونی به اَستخلِصْهُ لِنفسیِ...» (سورهٔ یوسف/ ۵۵)

« قال اجعلنی علی خزائنِ الارض انّی حفیظٌ علیم » (سورهٔ یوسف/ ۵٦)

« وکذلك مکنّا لِیُوسُفَ فی الارض...» (سورهٔ یوسف/ ۵۷)

که یوسف ، پس از آنکه طوفانِ مشکلات از هر سو او را احاطه می کند ، بی آنکه با زنانِ هوسبازِ درباری مصر ، به گفتگو پردازد ، به درگاه خدا نیایش می کند ومی گوید:

خدایا ! زندان با آن همه سختی هایش در نظرِ من محبوب تر است از آنچه این زنان مرا به سوی آن ، می خوانند.

« قال ربِّ السجنُ اَحبَّ الیَّ ممّایدعوننی...»

قدرتمندانِ مصر هم که نشانه هائی از پاکی و بی آلایشیِ یوسف دیدند ، تصمیم گرفتند که تا مدّتی او را زندانی کنند « ثُمَّ بَدالَهُم مِنْ بعد ما رأوا الآیاتِ لَیَسْجُنَنَّهُ حَتّیٰ حین » (سورهٔ

يوسف/ ٣٥)

سرانجام پادشاه مصر می گوید: یوسف را نزد من آورید تا او را مُشاور خود سازم و از دانشِ او برای حَلِ مشکلات کمك بگیرم.

« وَقال الملك ائتونی به أستخلِصْهُ لنفسی...»

تا بالاخره رحمت خداوندی، شاملِ حال یوسف می شود و یوسف صاحب قدرت می شود و خزانه دار کشور مصر می‌گردد.

« وکذلك مکّنّا لیوسفَ فی الارضِ یَتَبَوّا منها حیثُ یَشاءُ نُصیبُ برحمتنا مَن نشاءُ ولا نضیعُ أَجْرَ المحسنین » (سورهٔ یوسف/ ۵۷)

حافظ در شعر:

گریهٔ حافظ چه سنجد پیش استغنای عشق
کاندرین طوفان نماید هفت دریا شبنمی

که مطلع غزل چنین است:

سینه مالا مال درد است ای دریغا مرهمی
دل ز تنهائی به جان آمد خدا را مرهمی
(غزل ٤٦١/ خانلری)

از آیهٔ « وَلَوْ انَّ ما فی الارض من شجرة اقلامٌ والبحر یمدّه من بعده سبعة اَبْحُرٍ ما نَفِدَتْ کلماتُ الله...» (سورهٔ لقمان/ ۲۷) بهره جسته وچون در این آیه،سَبْعة اَبْحُر [= هفت دریا] به کار رفته، حافظ هم آن را به کمك گرفته است. قرآن مجید برای بیان علم نامتناهیِ خداوند گفته است: اگر درختان روی زمین قلم شود و دریا هم مرکّب گردد و هفت دریا هم

بردریای اصلی افزوده گردد، تاعلم خدا را بنویسند اینها همه تمام می شوند، امّا کلماتِ خدا پایان نمی پذیرد و علمِ نامتناهی خدا تمام نمی گردد. البته عددِ هفت در این شعر و در این آیه، کثرت را می رساند.

حافظ در شعرِ:

عیب درویش و توانگر به کم و بیش بداست
کارِ بد مصلحت آنست که مطلق نکنیم

که مطلعِ غزل چُنین است:

مانگوییم بدو میل به ناحق نکنیم
جامهٔ کس سیه و دلّق خود أزرق نکنیم
(غزل ۲۷۱/ خانلری)

خواسته است به عیب پوشی اشاره کند و عیبجوئی را کاری نادرست و خلاف جوانمردی بداند. حافظ بر آنست که انجام کارِ نیك و دوری از کارِ بد، برای هر انسان، ضروری است و چنین به نظر می رسد که حافظ مضمونِ بیت را از آیهٔ:

« یا ایّها الذین آمنوااجتنبوا کثیراً من الظنّ اِنّ بعض الظنّ اِثمٌ ولا تجسّسوا ولا یغتب بعضکم بعضاً...» (سورهٔ حجرات/ ۱۲)
گرفته است.

مرحوم علاّمهٔ طباطبائی ذیل آیهٔ مزبور نوشته است: ظنّی که هر انسانی مأمور است تا از آن دوری کند، ظنِّ سوء است و نه ظنِّ خیر و منظور اصلی هم نپذیرفتنِ ظنّ سوء است یعنی اگر دربارهٔ کسی ظَن بدی به دلت وارد شد، آن را نپذیر وبه آن توجّه مکن. واینکه قرآن گفته است: « انّ بعضَ الظنّ اِثمٌ » خود ظنّ، مورد نظر نیست بلکه ترتیب اثر دادن

به آن می باشد که در بعضی از موارد گناه است.

سپس قرآن فعلِ « لاتجسّسوا * » را هم به صیغهٔ نَهْی بیان کرده و گفته است: نباید در اموری که مردم می خواهند پنهان بماند تو آنها را پیگیری کنی تا خبردار شوی. (١٤) یعنی مسلمان نباید دنبال عیوب مسلمانان را بگیردو کار هائی را که صاحبان آن، می خواهند پوشیده بماند آنها را فاش سازد و برملا کند.

دستور دیگر آیه اینست که « لا یغتب بعضکم بعضاً » یعنی یك مسلمان نباید در غیاب کسی چیزی بگوید که اگر آن کس بشنود ناراحت شود.

قرآن بایك تمثیل که استفهامِ انکاری است موضوع را روشن کرده و گفته است:

«...ایحبّ احدکم ان یاکل لحم اخیه مَیْتاً فکرهتموه...» (بخشی از آیهٔ۱۲/حُجرات) که خلاصهٔ مفهومش آنست که غیبتِ مؤمن به منزلهٔ آنست که یك انسانی گوشت برادر خود را در حالی که مرده است بخورد. وعلّت اینکه گفته است: گوشت برادر مُرده، از جهت اینست که آن شخصِ مورد غیبت بی خبر است از اینکه غیبتش می کنند واز او بد می گویند.

جملهٔ « فکرهتموه » به صیغهٔ ماضی گفته شده و نه به صورت مستقبل « فتکرهونه » تاکه مساله امری محقّق و ثابت تلقّی شود و به انسانها هُشدار داده شود و گفته شود همان

---

* تجسّس باجیم در شرّ استعمال می شود و تحّسس با حاء در خیر به کارمی رود.

طور که شما هرگز راضی نمی شوید که گوشتِ برادر مردهٔ خود را بخورید، پس باید از غیبت کردن هم اجتناب کنید.

بد نیست که بدانیم حُرمتِ غیبت تنها دربارهٔ مسلمان است؛ زیرا در تعلیل آن عبارتِ « لَحْم اخیه » گفته شده است. (۵۱)

حافظ در شعرِ زیر که مطلعِ غزل همی باشد
مَطَلب طاعت و پیمان و صلاح از مَنِ مَست
که به پیمانه کشی شهره شدم روزِ اَلَسْت
(غزل ۲۱/خانلری)

« روز اَلَسْت » اشارتی است به آیهٔ «...اَلستُ بربکم قالوابَلیٰ...» (بخشی از آیهٔ ۱۷۱/اَعراف) که خداوند به آدم و ذرّیهٔ او [=فرزندانِ آیندهٔ آدم] خطاب کرد که « اَلَسْتُ بربَکم » آیا من پروردگارِ شما نیستم؟ همگی گفتند: « بَلیٰ شَهِدْنا » آری! هستی و براین حقیقت نیز همگی گواهیم.

حافظ در شعرِ:

به روز واقعه تابوت ما زسَرْو کنید
که مرده ایم به داغ بلند بالائی
(حافظ انجوی ص ۲٤۲)

کلمهٔ « واقعه » را به معنای مرگ استعمال کرده و در این استعمال آیهٔ « اذا وَقَعَتِ الواقعة » (سورهٔ واقعه/۱) را در نظر داشته و کلمهٔ « واقعه » را به معنای مصطلح و متداول که حادثه یا اتفاق است، به کار نبرده است. (۱٦)

حافظ در غزل دیگری نیز به کلمهٔ « واقعه » اشاره کرده و گفته است:

چوکار عمر نه پیداست باری آن اولیٰ
که روزِ واقعه پیش نگار خود باشم
(غزل ۲۲۰/خانلری)

که « واقعه » کنایه از مرگ، روز واقعه، روز وفات می باشد.

(۱۷)

حافظ در شعر:

گنج قارون که فرو می رود از قهر هنوز
صدمه ای از اثرِ غیرت درویشان است

که مطلع غزل چنین است:

روضهٔ خلد برین خلوتِ درویشان است
مایهٔ محتشمی خدمت درویشان است
(غزل/۵۰/خانلری)

اشارتی کرده است به داستانِ قارونِ توانگر که کینهٔ موسیٰ و هارون را در دل گرفت و علیه موسیٰ به وسیلهٔ زنی، توطئه کرد و خواست موسیٰ را به ناشایست متّهم کند که آن زن هم، راستی را گفت. موسیٰ از قارون در خشم شد و نفرین کرد و زمین، قارون و گنج او را فرو برد.(۱۸)

قرآن مجید هم به گنجِ قارون و مقدار آن به طور اشاره می گوید:

« اِنّ قارون کان من قوم موسیٰ فبغیٰ علیهم و آتَیناه من

الكُنُوزِ ما اِنّ مفاتحه *لتنوأ بالعُصْبةِ أولى القوّةِ ...» (سورهٔ قصص/ ۷٦)

یعنی: قارون که از قوم موسیٰ بود و برضدّ پیامبرِ خدا طغیان و سرکشی کرد و علیه او توطنه آغازید، کسی بوده که آن قدر خدا به او گنج داده که حمل صندوقهای آن گنجینه ها برای یك گروه زورمند مُشکل بود یعنی قارون آن قدر طلا و نقره و اموال قیمتی داشت که صندوق آنها را گروهی از مردان نیرومند به راحت نمی توانستند جا بجا کنند.

بر طبق گفتهٔ قرآن، قارون « فَبَغیٰ علیهم » یعنی طغیان و سرکشی کرد و از همه مهم تر « فَخَرَجَ علی قومه فی زینته » (بخشی از آیهٔ ۷۹/قصص) یعنی قارون، ثروت خود رابه رخ دیگران کشید و همچون ثروتمندِ مغروری از به رُخ کشیدنِ ثروت خود به دیگران، لذّت برد و احساسات مردم تهیدست را عَلَیه خود برانگیخت، آن گاه برطبق گفتهٔ قرآن « وخَسَفْنا به بداره الارض...» (قصص/ ۸۱) دست قدرت خدائی او وخانه اش را در زمین فرو برد و «... فما کانَ لَهُ من فئة یَنصُرونَه ...» وگروهی نداشت که او را در برابر عذاب الهیٰ یاری کنند

بدنیست که بدانیم داستانِ قارون، سَمْبلی است برای ثروتمندانِ مغرور که گاه جنونِ نمایش دادنِ ثروت، آنان را فرامی گیرد و برآن هستند که ثروتِ خود را به رُخ دیگران بکشند و از تحقیر تهی دستان لذّت ببرند.

---

* مفاتح که در آیه آمده است جمع « مَفْتَح » است بر وزن مکتب [محلیٰ که چیزی را در آن ذخیره می کنند مانند صندوق اموال] و مَفاتیح جمع مفتاح است. (رك: تفسیر نمونه ج ۱۵۲/۱٦)

حافظ در شعر:

یار مفروش به دنیا که بسی سود نکرد
آنکه یوسف به زرِ ناسره بفروخته بود

اشارتی به آیه ۲۰ سورهٔ یوسف کرده است « وَشَرَوْهُ بثمن بَخْسٍ دراهم معْدودة... » که یوسف را به بهای کمی فروختند و در این موضوع بحث است که فروشندگانِ یوسف چه کسانی بوده اند ؟! بعضی ، فروشندگان را برادران یوسف دانسته اند لیکن ظاهرِ آیه اینست که کاروانیان به چنین کاری اقدام کرده اند ؛ زیرا در آیات قبلی از برادران ، سخنی نیست و ضمیر های جمعِ فعلِ « اَرْسَلُوا » در « فَاَرْسَلُوا وٰ اردَهم » و در فعلِ « اَسْرُوا » در جملهٔ « وَ اَسَرُوهُ بضاعةً » و در جملهٔ « فَشَرَوْهُ » همه به یك گروه باز می گردد یعنی کاروانیان.

وچون کاروانیان یوسف را آرزان به دست آورده بودند ، ارزان هم از دست دادند ویا اینکه می ترسیدند که سَرِ آنها فاش شود و مدّعیِ پیدا کنند ، زود ارزان فروختند. ویا ممکن است بگوییم که چون در یوسف نشانه های غلام بودن را نمی دیدند بلکه آثار حُرّیت و آزادگی در چهرهٔ او نمایان بود ، از ترس زود او را فروختند تا رازِ آنها برملا نشود.(۱۹)

شعر:

صَبا به خوش خبری هدهد سلیمان است
که مژدهٔ طَرَب از گلشن سَبا آورد
(غزل/۱٤۱/خانلری)

اشارتی است به داستانِ هُدهُدْ که قاصد سلیمان بوده برای بلقیس ملکهٔ کشور سَبا که در آیاتِ سورهٔ نَمْل داستان آن ،

چنین آمده است:

« وَتَفَقَّدَ الطَّیرَ فقالَ مٰالی لا اَریٰ الهُدهُدَ اَمْ کانَ من الغائبین » (سورهٔ نمل/۲۰)

سلیمان از هُدهد جستجو کرد و گفت: چرا هدهد را نمی بینم، سر انجام قرآن از قول هُدهُد خطاب به سلیمان می گوید: که غیبتِ من بی دلیل نبوده خبرِ مهّمی آورده ام برای تو « ... وجئتُك من سَبَاٍ بنباٍ یقین...» (سورهٔ نمل/۲۲) اطلاّعاتی که هُدهُد از مشاهداتِ خود به سلیمان می دهد، اینست:

« اِنّی وَجَدتُ امراةً تملِکُهُمْ واُوتِیَتْ مِن کل شَیئٍ وَلَها عرشٌ عظیمٌ » * (سورهٔ نمل/۲۳)

در آیهٔ بعدی هم هدهد، خبرِ مهّمی را به سلیمان می دهد و می گوید:

« وَجَدتُها وقومَها یسجدونَ للشمس مِنْ دونِ الله وزَیّنَ لهم الشّیطانُ اعمالَهُمْ ...»

تاکه هدهد، پیام بَرِ سلیمان می شود و نامه ای از او به ملکهٔ سَبا می رساند.

هُد هُد در بازگشت، وضعِ معنوی و مذهبیِ ملکهٔ سبا و پیروان او را مشخّص کرد و افزود که شیطان آنها را از راه

---

* هُدْ هدْ در این سه جمله سه خبر مهّم از ملکهٔ سبا [= بلقیس] به سلیمان می دهد: اوّل اینکه یك زن برآن حکومت می کند.
دوم آنکه دارای کشوری آبادان است. سه دیگر آنکه درباری بسیار مجلّل دارد [ولَها عرشٌ عظیم].

حقّ باز داشته « فصدّهم عنِ السبیل » و آن چنان در گمراهی فرو رفته اند که به آسانی از این راه بر نمی گردند و هدایت نخواهند شد « فَهُمْ لا یهتدون ».

حافظ در شعر:

پس زانو منشین و غم بیهوده مخور
که زغم خوردن تو رزقِ نگردد کم وبیش
(حافظ انجوی ص ١٥٢)

به آیاتی از قرآن کریم توَجه داشته است:

« اولئك لهم رزقٌ معلوم» (سورهٔ صافات/ ٤١)

« واللهُ فضّل بَعْضکم علی بَعْضٍ في الرزق فما الذین فُضّلوا برادّی رزقهم علیٰ ماملکتْ اَیمانُهم فَهُمْ فیه سَواءٌ ...» (سورهٔ نحل/ ٧١)

یعنی: خداوند بعضی از شما را از نظر روزی بر بعضی دیگر برتری داد [زیرا که استعداد ها و تلاشها متفاوت است] آنها که برتری داده شده اند، حاضر نیستند از روزیِ خود به بردگانشان بدهند و همگی مساوی گردند...

در واقع قرآن خواسته است بگوید: این خداست که برخی از شما را بر بعضِ دیگر از نظر روزی برتری می دهد [-واللهُ فضّل بعضکم علیٰ بعض فی الرزق] قرآن، اختلاف موجود را که درمیان انسانها از نظر بهره های مادّی وجود دارد، مربوط به تفاوت استعداد ها می داند واین تفاوت ستعدادهاست که منشاء تفاوت درفعالیّتهایِ اقتصادی شده و ر نتیجه بهرهٔ اقتصادیِ برخی بیشتر و درآمدِ بعضی را کمتر اخته است.

البته گاهی هم حوادثی پیش می آید. که بعضی آن را تصادف می گویند و سبب می شود که برخی به مَواهب بیشتری دست یابند، لیکن اینها اُمورِ استثنائی است و ضابطه اصلی همان تفاوت در کمّیت یا کیفیّتِ تلاشهاست. (٢٠)

• • •

یادداشتها

(١) برای آگاهی بیشتر رجوع شود به حافظ شیرین سخن ص ١٨٤ به نقل از ص ٨٣ مقدّمۀ انجوی بر دیوان حافظ، سازمانِ انتشاراتِ محمد علی علمی، چاپ دوم.

(٢) برای آگاهی بیشتر در این زمینه رجوع شود به: تفسیر نمونه ج٧ صفحات ٢ تا ٧.

(٣) برای آگاهی بیشتر در باب شفاعت و معنای صحیح آن و مفهوم واقعیِ شفاعت و شرائط گوناگون شفاعت و تأثیر معنوی شفاعت، رجوع شود به تفسیر نمونه ج ١ صفحات ٢٢٢ تا ٢٤٦.

(٤) برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: مأخذ سابق ج ١٧ ص ٤٥١.

(٥) مأخذ سابق ٩٢/١٢.

(٦) رك: ترجمۀ تفسیر المیزان، چاپ مرکز نشر فرهنگی رَجاء، ج ١٦ ص ٦٠١

(٧) برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: تفسیر نمونه ج ١٢ صفحات ١٦٥ تا ١٧٠.

(٨) برای آگاهی بیشتر رجوع شود به مأخذِ سابق ج ٦ صفحات ٢٧٠ تا ٢٧٤.

(۹) ماخذ سابق ج ۲۷۲/٦.
(۱۰) ماخذ سابق ۲۷۰/۱۲ و ۲۷۱.
(۱۱) ماخذ سابق ۲۹۰/۱۲.
(۱۲) برای آگاهی بیشتر دربارهٔ تفسیر آیهٔ «وإن یکاد...» ونیز شان نزول و تاثیر چشم زخم رجوع شود به جلد ۱۰ صفحات ۱۰۸ و ۱۰۹ تفسیر ابوالفتوح رازی، چاپ علمی ۱۳۲۲ تصحیح و حواشی از: مهدی الهٰی قمشه ای.

(۱۳) برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: تفسیر نمونه ج۲۱۰/۱۰ و ۲۱۱

(۱٤) برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: ترجمهٔ تفسیرالمیزان، چاپ مرکز نشر فرهنگی رَجاء، ج ۱۸ صفحات ۵۱۰ تا ۵۱۲.

(۱۵) ماخذ سابق ج ۱۸ صفحات ۵۱۲ تا ۵۱۵.
(۱٦) رك: مقدمهٔ دیوان حافظ انجوی، به قلم علی دشتی.

(۱۷) رك: حافظ خانلری ج ۲ ص ۱۲٤٤ حافظ خانلری.
(۱۸) رك: قصص قرآن ص ۲۰٦ به نقل از ج ۲ ص ۱۲۲۲ حافظ خانلری.

(۱۹) برای آگاهی بیشتر رجوع شود به تفسیر نمونه ج ۲۵٤/۹ و ۲۵۵.

(۲۰) برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: ماخذ سابق ج ۱۲ صفحات ۲۱۰ تا ۲۱٤.

عارف نوشاهی
اسلام آباد

نخستین شرح فارسی دیوان حافظ در شبه قاره،
« مَرَجُ البَحرین » تألیف ختمی لاهوری
بسال ۱۰۲٦ هجری قمری

ورود و شیوع شعرِحافظ در شبه قاره

رسیدنِ اشعارِ حافظ شیرازی(۷۲۷_۷۹۲هـ . ق) به مرز و بومِ شبه قاره درحین زِندگانی او نه تنها از سُخنش مستفاد می شود بلکه منابع تاریخی و ادبی نیز این موضوع را تایید می کنند .

الف : عارفِ معروفِ ایرانی الاصل سیّد اشرف جهانگیر سمنانی (متوفی میان سالهای (۸۲۹ و ۸۳۲ هـ) که در کچهوچها در جنوبِ هند خانقاهی باز کرده بود ، هنگام مسافرت خود به شیراز با حافظ ملاقات نمود و هردو باهمدیگر راز و نیاز داشتند . در « لطایفِ اشرفی » که مجموعۀ سخنانِ سمنانی است ، چندین جا ازاین ملاقات صحبت شده است . حضرت سمنانی می فرماید :

« چون به بلدۀ شیراز در آمدیم و باکابر آنجای مشرّف شدیم ، پیش از التقای او این شعرِ وی به ما رسیده بود :

حافظ از معتقدانست گرامی داریش
زانکه بخشایش بس روح مکرّم باارست

از اینجا دانسته بودیم که او اویسی است . چون

بهم رسیدم صحبت درمیانِ ما و او بسیار محرمانه واقع شد. مدّتی بهمدیگر در شیراز بودیم. امّا مشربِ وی بسیار عالی یافتیم. در آن روزگار هرکرا داعیهٔ دانستنِ نیابتِ اینان می بُود به وی توجه می کرد. اشعارِ او بسیار معارف نمای و حقایق گشای واقع شده است. اکابرِ روزگار اشعار وی را " لسان الغیب " گفته اند، بلکه بزرگی درین وادی گفته است که هیچ دیوانی به از دیوانِ حافظ نیست. اگر مَرد صوفی باشد، بشناسد ". (۱)

درجای دیگر سمنانی می فرماید:

" خواجه حافظ شیرازی یکی از مجذوبانِ درگاه عالی و محبوبانِ بارگاه متعالی است. باین فقیر نیازمندی داشت. و مدّتی بهمدیگر صحبت داشتیم. روزی در گازرگاه نشسته بودیم که سخنی در مراتبِ اهل معارف و زهد می گذشت. مجذوبِ شیرازی خواند:

زروی دوست دلِ دشمنان چه دریابد
چراغِ مُرده کجا، شمع آفتاب کجا "
(۲)

نظام یمنی گردآورندهٔ ملفوظاتِ سمنانی نیز دربارهٔ ملاقات سمنانی با حافظ سخن گفته است. آنجا که می گوید:

" شمس الدین محمد حافظ را بحضرت قدوة ـ الکبریٰ (یعنی سمنانی) مصاحبت واقع شده، بسیار بسیار پسندیدند. چنانکه باین معنی در

چند جای اشعار رفته است. (۳) وی فی الحقیقة اویسی بود و مجذوب طور می گشت. مرشد وی حاجی قوام که منصب وزارت داشت، اشعار وی راجمع کرده است. سخنان وی چنان بلند معنی افتاده اند که هیچکس را ازین طائفه آن چنان واقع نشده حتی که سخنان وی را لسان ـ الغیب می گویند. وفات وی حد سنه اثنین و تسعین و سبعمایة بود قیل در سنه ثمانمایه، الآخر اصح". (٤)

ب: محمد قاسم هندو شاه استر آبادی معروف به فرشته در "تاریخ فرشته" (تألیف بسال ۱۰۱۵هـ) غزلی نقل کرده که حافظ برای وزیر سلطان محمود شاه بهمنی پادشاه دکن (حکومت ۷۷۸ - ۷۹۹ هـ ق) فرستاده بود. (۵)، مطلع غزل اینست:

دمی باغم بسر بُردن جهان یکسر نمی ارزد
مَی بفروش دلقِ ما کزین بهتر نمی ارزد

ج: غزلِ معروفِ حافظ به مطلع:
ساقی حدیث سرو و گل و لاله می رود
این بحث با ثلاثهٔ غساله می رود

ـ بیت سوم:

شکّر شکن شوند همه طوطیانِ هند
زین قندِ پارسی که به بنگاله می رود

ومقطع آن:

حافظ زشوق مجلس سلطان غیاث دین
غافل مشو که کار تو از ناله می رود

همیشه موردِ بحث و گفت و گوی کسانی بوده که در پی جست و جوی رابطه یی میانِ حافظ و هند و بنگال می باشند.

از میانِ دانشمندانِ متأخّر مرحوم علامّه شبلی نعمانی در شعرالعجم (٦) و در تبعیّت او ادوارد براون در تاریخ ادبی ایران (٧) و اخیراً استاد ذبیح الله صفا در تاریخ ادبیات در ایران (٨) اظهار داشته اند که حافظ این غزل را برای سلطان غیاث الدین بن سلطان سکندر پادشاه بنگاله که در سال ٧٦٨هـ به تخت سلطنت نشست،ارسال داشته بود . این استنباطی است که مورخانِ نامبرده از خودِ غزل حافظ کرده اند و الاّ هیچ ماخذ خارجی را نشان نداده اند که این واقعه را تایید کند.

مرحوم علی اصغر حکمت در پاورقیِ ترجمهٔ تاریخ ادبی براون اگرچه نظرِ براون را قبول کرده، امّا می افزاید:

" بعضی دیگر وی را غیاث الدین پیر علی از ملوکِ کرت که در سال ٧٧٢هـ در هرات بادشاه بود، می دانند ". (٨)

هچنین مورخ پاکستانی مرحوم استاد پیر حسام الدین راشدی معتقد است (٩) که سلطان غیاث الدین اعظم شاه در ٧٩٢هـ بجای پدر بر تخت بنگاله نشست وحافظ که یك سال پیش در ٧٩١هـ در گذشته بُود چطور ممکن است این غزل را برای سلطان مذکور فرستاده باشد. مرحوم راشدی از قولِ دکتر قاسم غنی اظهار می دارد که این سلطان غیاث الدین

محمد پسرِ بزرگ سلطان عمادالدین احمد بن امیر مبارزالدین محمد مظفری است که در کرمان بفرمانِ امیر تیمور با دیگر شاهزادگانِ آلِ مظفر در دههٔ اول رجب ۷۹۵ھ در قریهٔ ماهیار کشته بود. (۱۰)

امّاراجع به لفظ « بنگاله »، استاد راشدی از مقالهٔ دکتر عبدالغفور که در مجلّهٔ پارس کراچی شمارهٔ یکم منتشر شده است این نکته را ارائه داده که لفظِ بنگاله اشاره ایست بر روابط تجارتی ایران و هند که درآن زمان وجود داشته است. قوافلِ تجارتی در بینِ این دو مملکت در زمانِ قدیم آمد و رفت می کردند و قند را که به « قند فارس » مشهور بود، درآن عهد از کالای تجارتی بوده است. قافلهٔ هند این قدر مشهور بود که شعراء در اشعارِ خود اکثر به آن اشاره کرده اند. مثلاً جامی گوید:

همره قافلهٔ هند روان کن که رسد
شرف عزّ قبول از مَلِك التجّارش

طاهر مازندرانی شعری دارد و از آن ظاهر می شود که قافلهٔ هند، شکر را نیز به هند می بُرد:

زان تنگ شکر رونق بازارِ شما کاست
ای قافلهٔ هند بریزید شکرها

حافظ قند فارس را گویا تلمیحاً در شعر مذکور آورده است.

« ریاض السلاطین » تألیف غلام حسین سلیم زید پوری که در سالهای ۱۲۰۰-۱۲۰۲ھ تالیف شده و در موردِ تاریخِ بنگاله ماخذ معتبری بشمار می آید سالِ وفات غیاث الدین حاکمِ بنگاله را ۷۷۵ھ نوشته است و اضافه کرده که وی هفت

سال حکومت داشته است.(۱۱) پس دراین شکی نیست که وی معاصر حافظ بوده است ،امّا آیا همین غیاث الدین ، مخاطب غزلِ حافظ است؟ پاسخِ این سوال را باید در مآخذ عصرِ حافظ و یا نزدیك به زمانِ او جست و جو کرد. از آن میان ماخذی نسبةً قدیم تری که به ملاحظهٔ بنده رسیده است تذکرهٔ « روضة السلاطین » از فخری بن امیری هروی نگارش در سال ۹۵۸ه میباشد. از پنج نسخهٔ خطّی مکشوف آن فقط در نسخهٔ لینن گراد دیده شده است که حافظ غزلِ مورد گفت وگو را برای غیاث الدین حاکمِ بنگاله فرستاده بُود. باستناد این نسخهٔ خطی « غسّاله » نامِ وزیر سلطان غیاث - الدین است و سرو و گل و لا له اسامی سه پسر وزیر بودند. (۱۲)

پس از تذکرهٔ روضة السلاطین ، « مَرَج البحرینِ » موردِ گفت و گو، در دست است که به سال ۱۰۲۶ه تالیف شده ومؤلّفش ارتباطِ حافظ و غیاث الدین راچنین بیان می کند:

« از زبانِ اساتذهٔ بی بدل درشأن مقالِ این غزل چنان مسموع است که خاطر مجموع است یعنی سلطان غیاث الدین در ملك هند پادشاهی بُود باتمکین ، در آن اوان که تسخیر بنگاله می فرمود مَرَضی صعبش روی نمود و قوای حواس و ارکان چنانش گشت سُست که از جانِ شیرینِ خود دست بشُست. پس سه کس را از حرم سرای خود که تآلّف به اینها بیشترك می پرداخت به غسّالگی نامزد ساخت. یکی را نام "سرو" و دیگر را نام « گل »و دیگری را نام « لاله ». اتّفاقًا ازان بیماری صحتش روی نمود. سلطان خدمتِ اینها را یُمنی تصور نمود. التفاتی که به اینها داشت بیشتر از پیشتر بر صفحهٔ دل نگاشت. انباغانِ دیگر از آتش غیرت سوختند و بجای خویش هریکی را به طعنِ غسّالگی می دوختند. روزی

در حینِ انبساط با سلطان اظهارِ این معنی نمودند و این عُقده را از خاطر برگشودند. بخاطر سلطان مصراعی خطور کرد که خواجه آن را بصدرِ غزل آورد و خواست که مصراع دوم را بسته، بیتی درست سازد و در معرضِ ظهور اندازد و هر چند در جست و جوی آن پاره ای وقت بسر آمد ،امّا بخاطرش در نیامد. به شعرای زمانه که در خدمتش بودند تکلیفِ این معنی نمود. قفلِ این صندوقِ سربسته را هیچ کس نگشود و چون نصیبهٔ حضرت خواجه بود بطوری که سلطان در دل داشت بخاطرِ ایشان هم روی نمود. پس جُمله شعراء باتفاق خویش این معنی نگاشتند و معروضِ حضرت سلطان داشتند که درین زمان جوانی در شیراز شمس الدین در شعر گویی شهرتی نمود و گوی سخنوری بچوگانِ فصاحت از شعرای وقت در ربود ، او را این معنی باید آزمود و این تکلیف بایدش فرمود. سلطان این معنی را مرقوم نمود. رسولی بخدمتِ خواجه فرستاد. بربدیهه این غزل مرقوم نموده بدستِ وی داد و در مصراع ثانی اظهار کرامت فرمود از شیراز تابنگاله که یکساله راه کاروانیان است تعیین نمود. این معنی را خود اظهار فرموده گفت که:

طیِّ مکان ببین و زمان در سلوکِ شعر
این طفلِ یکشبه ره یکساله می رود

طفلِ یکشبه از آن گفته که این شعر را بخیال یکشبه چون سلك دُرِّ سُفته و درین شعر نصیحتی به سلطان نیز دَرج کرده ، نه چون شعرای خوش آمد(گو) به وی خوشآمدی آورده و گفت که:

از ره مرو بعشوهٔ دنیا که این عجوز
مکاّره می نشیند و محتاله می رود

وآنچه در بیتِ ثانی گفته و الفاظ را چون لآلی دَر سلکِ نظم سُفته.

مَی ده که نو عروس چمن حَدِّ حسن یافت
کار این زمان ز صنعت دلّاله می رود

" نو عروس چمن" عبارت از وجودِ خود کرده و " مَی " کنایه از شعرای هند است که پیشِ سلطان غیاث الدین بوده اند و به خواجه در لسان الغیبی دلالت نموده اند ". (۱۳)

اگر بپذیریم که سلطان غیاث الدین در سالِ ۷٦٨ھ به تخت سلطنت بنگاله نشسته،پس در حدود چهل سالگیِ حافظ شهرتش به هند رسیده بُود. چنانکه محمد گلندام معاشر و معاصر حافظ نیز در مقدمۂ دیوانِ حافظ می نویسد که "رواحلِ غزلهای جهانگیرش در ادنیٰ مدّتی باقصای ترکستان و هندوستان رسیده". (١٤) نگارندۂ مرج البحرین در مقدمۂ گلندام دستبرده و از کلام و مقامِ حافظ چنین تمجید کرده است:

"اشعارِ آبدارش که رشکِ چشمۂ حیوانست و نتایجِ افکارش که عبرت حور و غلمانست و ابیات دلاویزش که پاسخِ سخن سنجان است و بیانِ لُطف انگیزش که منشأء جانِ حسّان است و زبانِ دهانِ عوام را بلطفِ متین شیرین ساخت و مذاقِ جان ذوی الکمال را از معنی متین بنمکین پرداخت. اصحاب ظاهر را روشنائی کشوده و اربابِ باطن را سوادِ بینایی افزوده، درهر واقعه سخنی موافق حالِ انگیخته و برای هر کسی معانی غریب و لطیف بهم آمیخته و معانی بسیار در الفاظ اندک خَرج کرده و انواع وجوه بلاغت در دُرج انشا دَرج

و مذاقِ جان ذوی الکمال را از معنی متین بنمکین پرداخت. اصحاب ظاهر را روشنائی گشوده و اربابِ باطن را سوادِ بینایی افزوده، درهر واقعه سخنی موافق حال انگیخته و برای هر کسی معانی غریب و لطیف بهم آمیخته و معانی بسیار در الفاظ اندك خَرج کرده و انواع وجوه بلاغت در دُرج انشا دَرج نموده. قوافلِ سخنان دلپذیرش در اقّل زمان بحدودِ ترکستان و هندوستان در رسیده و عساکرِ غزلهای جهانگیرش ممالكِ عراقین بلکه خافقین را بحیطهٔ تصرَف خود فرا کشیده. سماعِ صوفیان باوجد و حال بی غزلِ شور انگیزش گرمی نمی یافت و بزمِ پادشاهان جاه و و جلال بی نَقل سُخن ذوق انگیزش بزیب و زینت نمی شتافت. بلکه های و هوی مستان بی ولولهٔ شوقِ او نبودی و سرود مَی پرستان بی غلغلهٔ ذوقِ او رونق ننمودی ". (۱۵)

حالاکه صحبت از نقَلِ سُخنِ حافظ در بزمِ پادشاهان بمیان آمده، بی مورد نیست اشاره ای به نمونه اش نیز کینم. شاهزاده داراشکوه فرزندِ شاهجهان در " سفینة الاولیاء " می نویسد :

" اکثر تفاولی که از دیوانِ حقیقت بیان ایشان (یعنی حافظ) نموده می شود موافقِ مطلب برمی آید. چنانچه جهانگیر بادشاه (جَدِ داراشکوه) که در ایّامِ شاهزادگی بسببِ آزردگی از والدِ خود جدا شده در اله آباد می بودند و تردّد داشتند در اینکه بملازمتِ پدرِ عالی قدر بروند یا نه؟ دیوانِ حافظ را طلب نموده فال گشادند، این غزل برآمده:

چرا نه در پیِ عزمِ دیارِ خود باشم
چرا نه خاكِ رهِ کوه یار خود باشم

حافظ این مقدمه را نوشته اند ". (۱٦)

د: طبق یك گزارش ابتدایی که در سال ۱۳٦۵ ،
داده شده، سیصد و بیست و پنج نسخهٔ خطی دیوان حافظ
در بعضی کتابخانه های پاکستان شناخته شده است (۱۷)
کهن ترین آنها مؤرخ ۸۵۰ هجری بخط نستعلیق خوش د
کتابخانهٔ شخصی آقای جی معین الدین در لاهور است و نسخ
دیگر نسبةً کاملتر مؤرخ ۱۹ شعبان ۸۵۹ ﻫ بخط نستعلیق
زیبا بقلم عبدالرحمان خوارزمی در مجموعهٔ کتب دانشمن
معروف پاکستان مرحوم مولوی محمد شفیع در لاهور موجود
است .

پس از ورود صنعت چاپ در شبه قاره حافظ خوانی در
این منطقه بیشتر رونق گرفته است و تاکنون ۱۲۲ چاپ
مختلف دیوان حافظ به معرض عام آمده است. (۱۸) هر
چاپ ویژگی جداگانه یی دارد. چاپ ساده است، چاپ با
حواشی است، چاپ همراه بافرهنگ اصلاحات دیوان حافظ
است، چاپ با ترجمه وشرح است، چاپ تجارتی است و بالآخره
چاپ برای فال گرفتن از دیوان لسان الغیب است. چاپ
کلکته در سال ۱۸۸۱ میلادی باهتمام مولوی کبیرالدین احمد
روی صفحهٔ عنوان چنین توضیح دارد: " برای امتحان افسران
صیغهٔ میلتری و سیویل یعنی منصبداران اهل سیف و اهل قلم
در دگری آف آنر ". یعنی این چاپ مخصوص است برای
دانشجویان نظامی وغیر نظامی در امتحان مقطع لیسانس
افتخاری در هند.

نسخهٔ دیگر را که باهتمام محمد رحمت الله رعد در مطبع
نامی کانپور در ۱۲۲۰ﻫ. ق بچاپ رسیده است، می توان از
نظر زیبایی خط نستعلیق بهترین چاپ دیوان حافظ در

شبه قاره گفت. ناشر در مقدمهٔ این چاپ نوشته است که دیوانِ حافظ مکرّر در دهلی و کلکته و بمبئی و لکهنو وغیر آن بچاپ رسیده است و تاکنون بیش از صد هزار نسخه از دیوانِ حافظ در هند منتشر شده باشد.

در شبه قاره عدّه ای به کتابت و چاپِ دیوان حافظ مشغولند و گروهی در پی شناختِ دقیق حافظ رفته به شکافتنِ اسرارِ شعر او و نگاشتنِ تفسیر و تأویل اندیشه های او دست زده اند. ما در اینجا سخنی از همینگونه حافظ شناسِ لاهوری و تفسیرِ عرفانی او بر دیوانِ حافظ موسوم به «مَرَج البحرین» داریم.

مَرَج البحرین

مدّت یك صد سال —— از ربع اوّل قرن یازدهم هجری تا ربع اوّل قرنِ دوازدهم هجری —— از نظرِ نشرِ معارفِ حافظ در منطقهٔ پنجاب از ویژگی والایی برخوردار است. دراین مقطع زمانی نهُ شرح بزرگ و کوچك بردیوانِ حافظ در این دیار برشتهٔ تحریر در آمده است که نخستین از آنها همین " مَرَج البحرین " نگاشتهٔ ختمی لاهوری بسال ۱۰۲۶ه. ق می باشد*. پس از آن مولانا عبدالله خویشگی

---

* دکتر سید محمد اکرم در مقدمهٔ دیوانِ حافظ چاپ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد ۱۴۰۵ ه. ق می نویسد که محمد افضل بروزگار جهانگیر بسال ۱۰۲۶ ه شرحی برکلامِ حافظ بنام « کشف الاستار من وجوه مشکلات الاشعار » نگاشته است. (ص ۲۸). همین شرح در فهرست مشترك نسخه های خطی کتبِ عرفانی در هند (ص ۷۶) که نسخه اش در تونك موجود است، به محمد افضل اله

تصوری (م ١١٠٦ھ) بدین کار پرداخت. وی دیوانِ حافظ را تدریس می کرد و چهار شرح بر دیوان حافظ نگاشت که نخست از انها بحر فراسة اللأفظ فی شرح دیوانِ خواجه حافظ بسال ١٠٧٧ھ ، سپس خلاصة البحر قدیم و جدید و آنگاه جامع البحرین فی زواید النهرین و در آخر خلاصة البحر فی التقاط الدرر. (١٩) محمد بن یحیی بن عبدالکریم لاهوری نیز بسال ١٠٧٧ھ شرحی بردیوان حافظ تحریر نمود.(٢٠) شاه بهلول کول برکی جالندری دو تفسیر جداگانه نگاشت یکی بنام فوایدالاسرار فی رفع الاستار بسال ١١١٩ھ و دیگری بنام شرح دیوان حافظ. (٢١) باز مظفر حسین بن خان محمد رانیپوری شرح دیوان حافظ در لاهور تألیف کرده است. (٢٢) البته زمانِ تألیف این یکی فعلاً مشخَص نیست.

ختمی لاهوری

مؤلف« مرج البحرین » سیف الدین ابوالحسن عبدالرحمان لَاهوری متخلَص به « ختمی » مَردی بُود فاضل و

١٠٢٦ ھ شرحی برکلامِ حافظ بنام « کشف الاستار من وجوه مشکلات الاشعار » نگاشته است. (ص ٢٨). همین شرح در فهرست مشترك نسخه های خطی کتبِ عرفانی در هند (ص ٧٦) که نسخه اش در تونك موجود است، به محمد افضل اله آبادی نسبت داده شده است. شاه محمد افضل ثابت اله آبادی (م ١١٢٤ ھ) شرحهای براسکندر نامهٔ نظامی و مثنوی مولوی نگاشته است (فهرست مشترك پاکستان ـ منزوی ٣ : ١٦٤٤) پس بعید نیست که او شرحی نیز بر کلام حافظ نوشته باشد و سالِ تحریر آن که دکتر محمد اکرم نشان داده اند (١٠٢٦ ھ) سهوالقلم باشد.

مقبول افتاد که سرمشقِ سایر شارحینِ حافظ در شبه قاره قرار گرفت. چنانچه بهلول برکی جالندری (م ۱۱۷۰ھ) در شرح دیوان حافظ و بدرالدین اکبرآبادی (زنده در ۱۱۵۰ھ) در بدرالشروح، مرج البحرین را جزو منابع خود قرار داده اند.

از محتویاتِ « مرج البحرین » بدست می آید که پدرِ ختمی، سلیمان نام داشت (۲۴) و « حضرتِ ایشان باوجود فضایل معقول ومنقول از فروع و اصول در فن شعر شعری می شکافتند لیکن از کمالِ انکسار در جمعیتِ آن اشعار نمی پرداختند ». (۲۵) و پس از وفات سلیمان در ۱۰۲۱ھ ختمی اشعارِ پدرش را گرد آورد و دیوانکی ساخت. (۲۶) ختمی میان سعدالله را بعنوانِ « مخدومی و جدّی استادِ اعلام العلوم و مرشدِ طریق المعلوم سبّاح البحور » (۲۷) و جای دیگر عم حقیقی پدر خود خوانده است. (۲۸) این یکی شغل تدریس داشت و « شاعری چند از تلامذۂ ایشان » بودند. (۲۹) سعدالله در ۹۹۹ھ فوت کرد. (۳۰) ختمی « مخدومی و مولوی بحرالمحقق و جرّالمدقق ابن عمّی شیخ منّور » (۳۱) را نیز یاد می کند که در گوالیار (هند) بُود. ختمی در محضر این سه تن ـــ پسر عمو ، پدر ، جدّ ـــ به تحصیلِ علوم عقلی و نقلی پرداخته بود. (۳۲) و نزد شاه عبداللهگجراتی (۳۳) آموزش های عرفانی دیده بُود(۳۴). قبل از اینکه ختمی به مجلسِ پیرِ روشن ضمیرِ خود برسد وضعش چینن بود:

بُود ازین پیش دلم ریش ریش
نی ز خدا آگهیش نی زخویش
(۳۵)

و چون از مجلسِ پیر بیرون آمد قلبش صیقل یافته بود. چنانکه می گوید:

دل چو از آن پرده رهایی گرفت
پرتوی از نور خدایی گرفت

ختمی می گوید که وی در سلسلهٔ قادریه بیعت کرده است (۲۷) و بنیانگذارِ این سلسله شیخ عبدالقادر گیلانی (م ۵٦۱هـ) را ستوده است. آنجا که می گوید:

دلا هرگز مشو غمگین گرت افتاد مشکلها
چو چنگ انداختی در دامنِ آن صدرِ محفلها
محی الدین والدنیا که شد بر تختِ غوثیت
بلا ریب و تردد با براهین و دلایلها
(۲۸)

شنایی ختمی با حافظ

چنانکه گفتیم پدر و جدّ ختمی طبع شعر گویی داشتند و گویا در همین مجالسِ شعروسُخن و درس و تدریسِ پدرانِ بود گوشِ وی با نام و کلامِ حافظ آشنا شده بود و بعداً وی چنان شیفتهٔ حافظ گردید که عمرِ خود را در پی بُردن غوامضِ اشعارِ او بسر بُرد. خودمی نویسد:

« آخرالامر در فنِ نظم افتاده و در طلبِ فصاحت و بلاغتِ او دل بباد داده، از غوامضِ معانی اشعارِ دلپذیر و حاویِ مضامینِ بی نظیرِ حضرت خواجه حافظ که براکثر اهل عالم و بیشتر ابنای آدم مخفی و پوشیده بُود از امدادِ روحِ مطهرش فیض جان پرورش وقوفی و اطلاعی یافته، بعد از آنکه عمری در طلبش شتافتم، خواستم که در سلکِ تحریر آرم و آنچه از زبانِ دُرر فشانِ حضرت مخدومی و والدی شنیده ام مخفی نگذارم ».(۲۹)

ختمی سخت معتقد به مقام و کلام حافظ بُود، چه از

نظر بلاغت شعری حافظ و چه از نظر عُمقِ محتویات و مضامینِ کلام او. وی خواجهٔ شیراز را « سُلطانِ قوم » و «سیفِ خدا» می داند و عقیده دارد آنکس که:

« از شعرای عجم سمندِ فکرتِ خوشخرام درمیدانِ فصاحت دوانیده و گوی سخنوری بچوگانِ بلاغت بجایگاه مقصود رسانیده، ذاتِ مَلَکی صفات، افصحِ فُصحا و اَبلغِ بُلغا، معدنِ الطافِ روحانیه، مخزنِ معارف سبحانیه، شمس المِلّة والدّین محمد الحافظ شیرازی بوده ».(٤٠)

وسپس در طی غزلی برتری خواجه را بر سایر سرایندگان چنین وصف می کند:

شعرِ حافظ از همه اشعار بر مَن مشکل است
هچو حافظ دیگران را نام بُردن مشکل است
آصفی هر چند مضمونات دارد چیده ای
لیك چون اشعارِ حافظ شعر گفتن مشکل است
محتشم،کاهی و سقّا خود چه گویم ای عزیز
کردن از خار مغیلان کارِ سوزن مشکل است
هاتفی،شاهی چه باشد جَنب آن سُلطانِ قوم
وَردِ صحرا را نهادن نام سوسن مشکل است
گرچه حلوایی بنامش می پزد حلوای خویش
حنظلی را لذّتِ خربوزه دادن مشکل است
شاعران را پیشِ آن سیفِ خدا ختمی بنام
زانکه کاری چند فولادی ز آهن مشکل است
(٤١)

در جای دیگر آنجا که ختمی دربارهٔ کلام الله مجید می گوید که « غوامضِ معانی او بادراك عقل و دریافتِ فکر فهم نمی شود،بی الهام ربّانی هیچ احدی پی بدان سر نمی بَرَد ».

(٤٢) در دنبالش دربارهٔ شعرِ حافظ چنین می افزاید: «شعرِ حضرت خواجه که از زمرهٔ بشر است و از پس روانِ تبع تابعین آن سرور (ص)، بدین مرتبه ایست که معانی بطنش بوجهی بُوَدکه بی الهامِ ربّانی حاصل نمی شود و چندین بلاغت دارد».(٤٣)

قداست حافظ نزد ختمی بدان درجه ایست که وی در «مرج البحرین» حد اقل در سی مورد از حافظ دفاع کرده است و ایراد هایی را که می توان بر سخن و عقایدِ حافظ گرفت، آنها را پاسخ داده است.

باعث نگارش مرج البحرین

ختمی می نویسد:

« خَلق را در غوامض معانی اشعارش (اشاره به حافظ است) تشتتت بال شود و تفرّق احوال بُوَد و اکثر جهّال را نایافتِ آن معانی موجبِ ضلال گردد، بحدّی که طایفهٔ ملاحده که اسیرِ نفس و هوا اند و بیمارِ علّت خیال و سودا و اشعارِ شیرین ایشان (یعنی حافظ) درشأن آن بی دولتان سَمِ قاتل است که ابلیسِ لعین مطمع نظر خود داشته و همگی همّت بران گماشته اندو اتباعِ شرعِ محمدی را مرفوع القلم ساخته و هوای نفس را به پیشوایی پرداخته اند، داخلِ أولیكَ كَالاَنعامِ بَل هُم اَضَلُ شده و عوام جهّال را که با فتورِ طبیعت و هوا بوده اند و به انسانیت نرسیده در مهد حیوانیت می غنوده اند، اغوا نموده خود را شیخ و صوفی می تراشیدند و دلهای ایشان را بناخنهای نیرنجات می خراشیدند و آن جهّال را بنوعی معتقدِ خود ساخته که به زُهّاد و عُبّاد خنجر زبان آختهٔ تشنیعات بر زبان می رانند و ایشان را به ناسزا می خوانند».(٤٤)

لذا ختمی بنا بر حدیثِ رسول(ص): « اَلنَّاسُ عَالِمٌ اَومُتَعلِمٌ

وَسَایِرُالنّاسِ کَالْهِمَج » ویحتمل وظیفهٔ دینی خود دانست که مردم را « از پی روی آن بی دولتان باز دارد و ایشان را به هدایت در آرد ».(٤٥)

پیش از دیوانِ حافظ تنها مثنوی مولوی بدین درجه رسیده که « هست قرآن در زبان پهلوی » وصوفیان و معلّمانِ اخلاق مطالبش را جهتِ تزکیهٔ نفس صیقل می دانند و اینجا ختمی لاهوری می خواهد گمراهان را بوسیلهٔ تعبیر های درست از سُخنهای حافظ به راه هدایت در آورد.

تاریخِ نگارشِ مرج البحرین

پس از فوتِ جدّ و پدرِ خود در ۱۰۲۱ھ ،ختمی تصمیم گرفت آنچه که از پدرانِ خود دربابِ تفسیر اشعارِ حافظ شنیده است به تحریر در آورد و بالآخره « در سالِ بیست و ششم از الف ثانی تسویدِ این کارگاه مانی بپایان رسید » (٤٦) و « سالی چند کعبهٔ مانندِ این مخدرهٔ رعنا و جریدهٔ زیبا در استتار مسودات شبگون و پرده های خیالات میمون مستوره و محتجب ماند ».(٤٧) و چون در سال ۱۰۳۸ھ شاهجهان پادشاه برتختِ سلطنت نشست ختمی آن مسوده را به بیاض سپرد و « تحفهٔ شاهجهانی » (= ٨٦٨) را با « قلم » (١٧٠) مادّه تاریخ بیاضش گفت. (٤٨)

چون این شرح به معرضِ عام آمد« آنان که بمرتبهٔ قلب رسیده بودند و در زمرهٔ اهل قلوب آرمیده و از فضایلِ کسبی و حسبی بهرهٔ وافر یافته ، بکمالاتِ وی(یعنی این شرح) شتافته ، لُطفِ سخن و نزاکتِ معانی از نو و کهن دریافته قبولش کردند و آفرین هاو تحسین ها پیش آوردند و آنان که نمی رسیدند اعتراضاتِ بیهوده پیش کشیدند ».(٤٩)

قدمت « مرج البحرین » برسایر شروح

با در نظر داشتن تاریخ تسوید این شرح یعنی سال ۱۰۲۶ه و مآخذی که دربارهٔ حافظ شناسی درشبه قاره در دست دارم، بنده این شرح را قدیم ترین شرح دیوانِ حافظ در شبه قاره می دانم. البته صاحب نظران و کتاب شناسان باید بررسی کنند که شرح نویسی غزلیات دیوانِ حافظ (و نه شرح تك بیت ها) در قلمروِ زبانِ فارسی درچه زمانی آغاز شده است؟ سروری تُرك در ۹۶۶ه در تُرکیه و محمد بن محمد دارابی در ۱۰۸۷ه در ایران شرحی بر دیوانِ حافظ نگاشته اند. (۵۰) آیا جلو تر از اینان هم کسی دیگر دراین ممالك بدین کار پرداخته است؟.

مآخذ مرج البحرین

ختمی درحلِ لغات اشعار حافظ و بیان نمودن مفهوم باطنی آن و به اثبات رساندن گفتارو پندارِ خود، غیر از قرآن مجید و احادیث رسول اکرم (ص) بارها از مقوله های زبانشناسان و اندیشه های اندیشه وران و عارفانِ پیشین و معاصرِ خود مدد جُسته است و از آنها گواهی آورده است. تأثیر افکارِ ابنِ عربی و پیروانِ او برختمی بوضوح پیدا است و او حافظ را نیز از طایفهٔ صوفیه بشمار می آورد که بر مذهبِ ابن عربی بوده اند. (۵۱) اینك نگاهی به منابع ختمی در مرج البحرین می اندازیم که هم دلالت بر وسعتِ مطالعهٔ او می کند و هم تلاشِ شارح را در راه مطالعهٔ تطبیقی اندیشه های حافظ و سایر صوفیان و عارفان نشان می دهد:

الف

۱- ابوالمعالی قادری لاهوری (م ۱۰۲٤ه)، گفتارواشعارِ او.

۲- اداة الفضلاء - قاضی خان بدر محمد دهلوی

۳- اسمارالاسرار - گیسودراز
٤- اصطلاحات صوفیه
۵- اعجاز خسروی ، رسالهٔ اول و پنجم - امیر خسرو دهلوی
ب
٦- بوستانِ سعدی
ت
۷- تاریخِ یافعی
۸- تحفة الاحرارِ جامی
۹- تذکرهٔ جلالیِ مخدوم جهانیان جهانگشت
۱۰- ترجمهٔ قرآن ـ میر شریف جرجانی
۱۱- تمهیداتِ عین القضاة همدانی
۱۲- تهذیب اللغة ـ (ابی منصور محمد بن احمد بن طلحة الازهری)
ج
۱۳- جامی هروی ،اشعارِ او
ح
۱٤- حسن دهلوی ، اشعارِ او
۱۵- حسین ثنایی ، گفتارِ او
خ
۱٦- خاقانی ،اشعارِ او
۱۷- خسرو دهلوی ، اشعارِ او
د
۱۸- دیباچهٔ عین العلم
ر
۱۹- رابعه بصری ،گفتارِ او

س

٢٠- سبحة الابرارِ جامی

٢١- سعدی ،اشعارِاو

٢٢- سلسلة الذهبِ جامی

٢٣- سوانح احمد غزالی

ش

٢٤- شرح عقاید تفتازانی

٢٥- شرف الدین بو علی قلندر پانی پتی ،اشعارِاو

ص

٢٦- صحیح بخاری

ع

٢٧- عبدالله انصاری ،اشعار وگفتارِاو

٢٨- عراقی ،فخرالدین-اشعارِاو

ف

٢٩- فرهنگ ابراهیم شاهی

٣٠-فصوص الحکمِ ابن عربی

٣١- فوایدالفواد ، حسن سجزی دهلوی

ق

٣٢- قاسم انوار ، اشعارِاو

٣٣- قاموس اللُغة

٣٤- قصیدهٔ برده - بوصیری

٣٥- قطب الدین بختیارکاکی دهلوی ، اشعارِاو

ل

٣٦- لمعاتِ عراقی

م

٣٧- مثنوی مولوی

۳۸ -محمود اشنوی، گفتارِاو
۳۹- مخزن الاسرارِنظامی
۴۰- مدارك التنزیل (وحقایق التأویل)- امام نسفی
۴۱- مرأة المعانی - قطب الدین جمال هانسوی
۴۲- مراح الارواح - احمد بن علی بن مسعود
۴۳- مرغوب القلوب
۴۴- مسعود بك، اشعارِاو
۴۵- مشکوة الانوارِ غزالی
۴۶- مطوّل - سعدالدین تقتازانی
۴۷- منطق الطیرِ عطّار
۴۸- مؤیدالفضلاء - شیخ محمد لاد دهلوی
۴۹- مهذب اللغات

ن

۵۰- نامِ حق ـ شرف الدین بخاری
۵۱- نزهة الارواح ـ امیر حسینی هروی
۵۲- نفایس الفنون - محمد آملی
۵۳ -نفحات الانسِ جامی
۵۴- نگارستان (احمد قزوینی)

مرج البحرین بعنوانِ مأخذ احوالِ شخصی حافظ

ختمی دراین شرح در چندین موارد شان نزول اشعارِ حافظ را نوشته است و شعر را چنین تاویل کرده که اشاره به احوالِ شخصی حافظ می شود. هر چند این اطلاعاتِ تبادرِ ذهنی شارح را نشان میدهد و شاید از مآخذ تاریخی و عصری حافظ تایید نشود امّا جالب است نمونه یی چند از شرح ختمی را در اینجا بیاوریم.

همسرِ حافظ

ختمی در گزارش بیت حافظ:

شاهد قدسی که کشد بند نقابت
ختمی
وای مرغ بهشتی که دهم دانه و آبت

می نویسد « منکوحهٔ حضرت ایشان بتقریبی آزرده خاطر گشت و بخانهٔ پدر بنشست. حضرت خواجه بعد از چند گاهی از صفای خاطر خود صفای خاطرش را دریافت و باستمالت خاطرش بشتافت. پس این شعر برکاغذی مرقوم نموده و باز فرستاد او را طلب فرمود. چنانچه در مصراع اخیر از تخلّص می فرماید واز آنجا این مضمون بفهم می آید:

لطفی کن و باز آ که خرابم ز عتابت

و چون آن عفیفه معتقد بُود بمجرد رسیدنِ این شعرِ حافظ خاطرِ خود را چون شعر زبان شانه کرده مصفّی نمود و بسوی ایشان توجه فرمود ».(٥٢)

معشوقانِ حافظ

ختمی در ضمن شرح بیت:

دلِ من در هوای روی فرّخ
بوَد آشفته همچون موی فرّخ

می گوید که « فرخ نام شخصی که خواجه را در عشق مجازی که قنطرهٔ حقیقت است، با او سرّی و گوشهٔ خاطری بود واین غزل تا آخر بنامِ او فرمود و توجهٔ خود بدو اظهار نمود ». (٥٢)

و در شأن نزول این بیت:

بعـد ازیـن دسـت من و دامـن آن سـَروِ بلند
کـه ببالای چمـانَ از بـُن و بیـخم برکَنْد

ختمی می نویسد که " حضرت خواجه را بشاهزادهٔ خجند در بدایتِ حال مَیلی بود و چشم نظارگی بلند، چون طاقتش طاق آمد از سر گذشته در وثاق آمد واین غزل نوشته بدو فرستاد (٥٤)."

" صَنع الله " کیست؟

امّا از همه جالب تفسیر این بیت حافظ است:

پیـــر مـــا گفت خطا در قلمِ صَنع نـــرفـــت
آفرینِ بـــر نـــظرِ پـــاك خـــطا پوشـــش باد

ختمی می گوید: صنع الله نامِ دوستی از دوستانِ حضرت خواجه بود و او در کلان سالی صفتِ نوشتن راهوس نمود. اگرچه صنعتِ نوشتن حاصل کرد لیکنَ خُویش بدست نیاورد. اتفاق در مجَلسی که صنع الله و خواجه هر دو بودند بحسنِ دیباچه عزیزی بجانب صنع الله نگاه کرد. از زبان بر آورد که صنع الله شنیده می شود که صنعتِ نوشتن آموخته ای و این فضیلت اندوخته ای، باری بنُما کهَ بکجا رسانده ای و توجه بکُدام خط رانده ای که بس خطرهٔ نیکو در دلت افتاد. چون فعلِ خود بهمه کس مستحسن می نماید کاغذ پاره بی برآورده پیشش نهاد. اگرچه فی الواقعه خوب نبود و در املا هم خطائی رفته بود لیکن چون آن عزیز جانبِ خواجه چشم گشاد و میلِ خواجه بدو بیادش درافتاد از بهر رعایتِ خاطر، خواجه تحسین نمود و خواجه در تلمیحِ آن معنی این بیت فرمود ". (٥٥)

نمونه هایی چند از مرج البحرین

منظور شارح دراین کتاب بیان کردن مفهوم مجازی و حقیقی ابیات حافظ بوده و البته بقولِ شارح " بعضی اشعار حضرت خواجه در حقیقت جاریست که در آن مجاز را جواز نیست مگر بتکلّف و بعضی در مجاز جواز دارند که حقیقت را در آن مدخلی نیست الاّ بروجه تصلّف ". (۵٦) بهمین خاطر شارح در بعضی موارد فقط به بیان نمودنِ مفهوم ظاهری شعر اکتفا نموده و در بیشتر موارد تلمیحات و کنایات و تشبیهات حافظ را چنان تفسیر و تأویل و توجیه نموده و که شرح از متن دشوار تر می نماید و خواننده در فکر فرو می رود که آیا منظورِ حافظ همین بوده که شارح می گوید؟. اقبالِ لاهوری در " ارمغانِ حجاز " می گوید:

زمن بر صوفی و ملاّ سلامی
که پیغامِ خدا گفتند ما را
ولی تأویل شان در حیرت انداخت
خدا و جبرئیل و مصطفیٰ را

در اینگونه تاویلاتِ ختمی، " شیراز " شهرِ أستانِ فارس نمی باشد بلکه به " عشق جان بخش " تبدیل می شود (۵۷) و "سمر قند و بخارا " مفهومِ " دین و دنیا " را می رسانند (۵۸) و " شاه شجاع " کنایه از " روح " است (۵۹) و " بادِ یمانی " اشاره به " حضرت اویس قرنی " است. (٦۰)

اینك نمونه ای چند از تشریح کامل چند بیت:

(١)

دوش دیدم که ملایك درِ میخانه زدند
گِلِ آدم بسرشتند و به پیمانه زدند

دوش شبِ گذشته و اینجا کنایه از عالمِ غیب است که مقامِ شاهد لاریب است و سالك ازینجا بدین نشاء که عالمِ شهادت است نزول کرده ازان شکیب کند تا شاهد غیب را بشهادت در جیب کند و عالمِ غیب را به شب ازان نسبت کرده و تشبیه اش بدین روش آورده که چنانچه شب از ادراك حوادث است صُوَرِ اشیا درو پوشیده، همچنان دران عالم نیز صُوَرِ اشیا کس ندیده و حسن بصر بادراك آن نرسیده. **ملایك** فرشتگان. **میخانه** عبارت از لاهوت است که مقصود سالکان را مقامِ نبوّت است. یعنی عالمِ ذات که ظروف استعدادات و قوالب سالکان از آنجا پُر ازشراب معرفت می شوند و بدین نشاء باز می گردند. و **دَر زدن** عبارت از خواهش نمودنِ ایشان است بمظهر جامعیت ذاتِ والا صفات که کمالِ عرفان است تا متصرّف گردند. چونِ نظر به نورانیت و تجرد خود کردند. و **سرشتن گل آدم** عبارت از تخمیر طینتِ آدم بیدی اربعین صباحاً ازان خبر می دهد و طالبان را بدان آگه می کند. **پیمانه**، آلتِ پیمودن شراب که از خُم بدان پیموده در ظروفِ استعدادات خلق ریخته نشاء های گونا گون می انگیزند و معنی بیت چنین باشد تابیانِ سحر مبین باشد که عارف گوید که در حالتِ روحانیت عالمِ غیب را مشاهده می کردم و همه را بچشم معاینه می آوردم دیدم که ملایکه بواسطهٔ تجرّد و

نورانیت ذاتی و لطافت که داشتند بذاتِ خود محجوب گشته از خود کسی را افضل نه پنداشته واستعداد خود را ظاهر نموده طالبِ آن شدند که شرابِ محبت و معرفت از میخانهٔ لاهوت که عبارت ازو است نوش کنند و ایشان مظهر جامع گردند. آنجا که در جواب حضرت حق گفتند أتجعَلُ فیهَا مَن یُفسِدُ فیها وَ یَسفكُ الدِّمآء و نَحنُ نُسَبِّحُ بِحَمدِكَ و نُقَدِّسُ لَك و چون ایشان فی نفس استعداد این مظهریّت نداشتند وبی موجب تخم تمنا در زمین استعداد خود می کاشتند و درِ طلب روی ایشان مسدود گشت و رَشتهٔ أمید شان مقصود کماَ اخبرنا عنه بقوله تعالی اِنّی اَعلَمُ مَالاَ تَعلَمُون یعنی اگرچه شما بواسطهٔ لطافت و نورانیت خود گمان می برید که مظهرِ جامع و صاحبِ این معنی مائیم امّا ما که خدائیم و خالقِ شمائیم می دانیم که در شما این استعداد نیست. قابلِ این استعداد دیگر کسی است که جهت لطافت و کثافتش بَد و جامع این هر دو صفت گردد. شما که جُز یك جهت ندارید این گمان بخود می آرید یعنی شما اگرچه در جهت لطافت و نورانیت خود را می شمارید امّا جهت کثافت جسدی که متحمّل بارِ گرانِ امانت است. پس می گوید کَه گِل آدم بسرشتند یعنی آدمی را آفریدند و طینَتِ او را که عبارت از بدن جسد عنصری اوست پیمانهٔ شرابِ معرفت گردانیدند تابدان پیوسته در میخانه لاهوت شراب معرفت در ظروف استعدادات خَلق ریزند و نشهٔ عرفان از نهادشان انگیزند تا عجایبات اسرار الهٰی ازو بوجود آید و مستعدان دیگر را ازین راه بر گشاید و طینت او را بروح اضافی و نفسی که نَفَختُ فِیهِ مِن رُوحِي از ان اَبنَا می نماید مشرّف ساختند. صنایع و بدایع که در عالم است در درونش پرداختند تاصفت جامه که جامع میانِ لطافت روح و کثافت بدن است او را حاصل شد و بتحمّلَ بارِ امانت که کمالَ

معرفت است واصل شد چه غیر او را این صفت جامع نبود.
چنانچه کریمه اِنّا عَرَضنَا الاَمَانَةَ عَلیَ السَمٰوَاتِ وَالاَرضَ و الجِبَالَ
الی آخره ازین معنی خبر نمود یعنی اظهارِ قبولی کمالِ معرفت
که مشمرِ عشق است بر اهل آسمان که ملایکه بوَد و اهل زمین
که عبارت از دواب و سایر حیوانات شود و براهل جبال که
کنایه از سباع و وحوش و طیور آنجا سزد نمودند و در
برداشت آن امر فرمودند. ایشان بواسطهٔ عدم قابلیت سر باز
زدند و قبول نمودنِ آن نتوانستند چه اهل آسمان اگرچه جهت
لطافت داشتند امّا جهت کثافت و ترکیب ظلمت نداشتند امّاَ
جهتِ تجرّد و لطافت که صفت روح قدسی است نداشتند پس
از برداشت سر باز زدند و قبولِ آن را نتوانستند وحَمَلَهَا
الانسانَ یعنی آدمی که جامع لطافت و کثافت بوَد و اهلیتِ حملِ
آن داشت قبولِ آن نموده بصفتِ اِنّهُ کَانَ ظَلُوماً جَهُولاً موصوف
شد و باین صفت خواه قدحی باشد خواه مدحی معروف شد.
قدحی خود ظاهر است و بیان آن بر همگنان باهر، مَدحی
ازان وجه که آدمی میتواند که بر نفسِ خود ظلم کند و او را
به مجاهده و ریاضت بجای رساند که مستعد ادراك معرفتش
گرداند و آدمی می تواند به سیروسلوك و طاعت و عبادت
بمرتبه ای رسد که از ماسوی الله جاهل گردد و غیر حق را
فراموش گرداند بلکه بمرتبه ای رسد که غیر حق از نظر و
بصیرتش برخیزد و چون قطره ،بدریای اصلِ خود آمیزد ".
(۶۱)

(۲)

در پسِ آئینه طوطی صفتم داشته اند
هرچه استاد ازل گفت همان می گویم

ـه معروف است و اینجا کنایه از دلِ سالك بود ا**وطـوطی**
ده ایست) هرچه بدو آموزند آموخته شود و طریق تعلیمش
مُلك بالا باین وجه کنند که آئینه را در پیشِ طوطی نهند تا
طی عکسِ خود را در آئینه بیند و عکسِ خود را در مقابلِ
د بذاتش خویش طوطیِ دیگر گزیند و معلّمی از پسِ آئینه
گوید: الله، خدای، کریم، کریم یا هر شخصی که میل
ختن آن داشته باشد. طوطی پندارد که این طوطی که در
ه مقابلِ اوست سخن می تراشد او نیز در تکلّم می در آید
رچه می شنود از زبانش آید. بدین شعبده طوطی زود
نته گردد و متکلّم فصیح شود.

معانی را ادا کن همچو استاد
که طوطی را دهد خود در قفس یاد

ی مرا در پسِ آئینه دلِ طوطی وار داشته اند و هر نقشی
استاد ازل در دلم تصوّر می نماید از من بظهور می آید و
سخنی که الهام ربّانی بگوش هوشم می خواند زبانم در
، همان می راند.

سوال: اگر سایلی گوید و این عقده را گشادی جوید
طوطی را پیشِ آئینه دارند نه پسِ آئینه گذارند پس ایشان
آئینه به چه وجه فرموده اند و این ادا به چه نموده اند؟
بش گویم که اینجا **پس** بمعنی ورای است چنانچه پسِ پرده
سِ دیوار گویند و پشت و روی را در آنجا اعتبار نجویند
اید دانست این بیت را حضرت خواجه درستایش خویش
وده اند و ستایش مرشد نفس خود را نزد مسترشدان
حسن نموده اند که موجبِ رسوخ حسنِ اعتقاد است و
ع سوزش فتنه و فساد کما قال رسول الله صلی الله علیه
لم فی زمرة اصحاب اَنا سیّد وَلَد و لا فخر و کریمه مَاکَانَ

لِبَشرٍ اَن یُکَلِمَهُ اللهُ الاّ وَ حیاً اَو مِن وَرآ ءِ حِجَابِ شاهد این حال و مؤیّدِ این مقال یعنی بحکم الشعراء تلمیذ الرحمن هر چه می گویم از تلمذ حق است و تبعیت الهام او را می جویند نه چون شعراء بربسته گو که هرچه گویند از آموزشِ نفس و شیطان گویند و از انتشار مخیله خویش سراسیمه وار در پیدای وهم و خیال گویند. کما قال الله فی شانهم الشُعَرآء یَتّبِعُهُم الغآوٗن - اَلَمْ تَرَ اَنّهُم فی کُلِّ وَادٍیَهیمُونَ ". (۶۲)

اشعار مورد شرح

ناگفته نماند که " مرج البحرین " شرح دیوانِ کامل حافظ نیست بلکه شرح اشعارِ منتخب غزلیات و چند قطعه و رباعی اوست. البته در این کتاب حدود پنجاه بیت بنظر رسید که در دیوان حافظ چاپِ علاّمه قزوینی دیده نمی شود امّا در ملحقات دیوانِ حافظ چاپِ استاد خانلری آمده است. نگارندۀ مرج البحرین نیز متوجۀ این نوع ملحقات یا اختلافات بوده و چندین بار از اختلاف نُسخ دیوان حافظ صحبت کرده. مثلاً در جایی می نویسد "چون ترتیب دیوانِ از حضرت خواجه نیز آمده و هر فاضلی فراخور خوشامد خود ترتیبی داده نسخه ساخته است لاجرم اختلاف بسیار در نسخ در آمده است ". (۶۳)

نسخه های خطّی مرج البحرین

مرج البحرین تاکنون به حلیۀ طبع آراسته نشده و فقط به صورتِ مخطوطات در کتابخانه های جهان موجود است فعلاً مشخصّات بیست و چهار نسخۀ خطّی مرج البحرین در دست است. از انمیان ۱۲ نسخه در پاکستان (۶۴) ، ۶ نسخه در هند (۶۵) ، ۲ نسخه در شوروی (۶۶) ، ۱ نسخه در بنگلادش (۶۷) ، و ۱ نسخه در انگلستان (۶۸) ، موجود است. بنده در

این مقاله از نسخهٔ خطی کتابخانهٔ خودم که بقلمِ خواجه محمد مختار بن خواجه محمد صلاح بن خواجه میرك خان غُوری حنفی بسال ۱۱۲٦ه بخط نستعلیقِ خوش در ٦۸۰ صفحه کتابت شده است ، استفاده کرده ام. البته این نسخه خالی از اشتباهاتِ کتابت نیست و کاتب برای سهوهای خود عذر موَجهٔ دارد که در ترقیمه می گوید:

نقطه با حرف غلط گشت مکن عیب که من
بودم از خال و خطِ یار پریشان خاطر
(٦۹)

بجا است کسی همت بگمارد و با کمك نسخه های خطی یاد شده متنِ منقَحی از این شرح تهیه و چاپ کند و گوشه یی از تفسیر و تعبیر عرفانی سخنانِ حافظ در شبه قاره را برملا سازد.

• • •

پاورقی ها

۱ـ لطایف اشرفی، لطیفهٔ چهاردهم، باستنادِ حیاتِ سید اشرف جهانگیر سمنانی ص ۱۲۸ـ۱۲۰

۲ـ هانجا، لطیفهٔ سوم، باستناد همان مأخذ، ص ۱۲۸

۳ـ یعنی در کتاب لطایف اشرفی چندین بار اشعار حافظ از قولِ سمنانی نقل شده است

٤ـ لطایف اشرفی، لطیفهٔ پنجاه و چهارم، باستنادِ همان مأخذ، ص ۱۲۹ـ۱۳۰

۵ـ تاریخ فرشته ۱ : ۳۰۲
۶ـ شعر العجم (ترجمۂ فارسی) ۲:۱۷۶
۷ـ تاریخ ادبی ایران (از سعدی تاجامی) ۲: ۲۸۳
۸ـ همانجا ۲:۲۸۳
۹ـ تعلیقاتِ روضة السلاطین ص ۲۷۲
۱۰ـ تاریخ عصر حافظ ص ۴۲۰ـ۴۲۱
۱۱ـ ریاض السلاطین ص ۱۰۸ـ۱۰۹ که موضوع ارسالِ غزل حافظ به غیاث الدین حاکم بنگاله را در صفحات ۱۰۵ـ۱۰۶ تایید کرده است۔
۱۲ـ روضة السلاطین ص ۸۱
۱۳ـ مرج البحرین ص ۴۲۰ـ۴۲۲
۱۴ـ دیوان حافظ ، چاپ قزوینی ص "قد"
۱۵ـ مرج البحرین ص ۹ـ۱۰
۱۶ـ سفینة الاولیاء ص ۱۸۴ـ۱۸۵
۱۷ـ فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی در پاکستان ۷ :۴۴۷ـ۴۷۲
۱۸ـ برای مشخصاتِ این چاپها رجوع شود به مقدمۂ مدیر مرکز تحقیقات فارسیِ ایرانِ و پاکستان بر دیوان حافظ همراه با ترجمۂ اردو قاضی سجاد حسین - چاپ اسلام آباد ۱۳۶۲ ش
۱۹ـ احوال و آثار عبدالله خویشگی قصوری ، ص ۶۲ ـ ۶۹
۲۰ـ فهرست مشترک ۳:۱۶۰۱
۲۱ـ همانجا ۳:۱۶۰۲

۲۲ـ فهرست نسخه های خطی کتابخانهٔ حمیدیه بهوپال ص ۱۷۹

۲۳ـ سراینده ای با تخلّصِ « خاتمی » همروزگارِ ختمی در هندوستان بوده است اما جُز تشابهٔ تخلّص هیچگونه ربطی درمیان این دو شاعر وجود ندارد. شرح حال خاتمی در تذکرهٔ الشعرای جهانگیر شاهی و خاطراتِ مُطربی دیده می شود.

۲٤ مرج البحرین ص ۲۵۹

۲۵ همانجا ص ۲۰

۲۶ همانجا ص ۲۱

۲۷ ـ همانجا ص ۱۷

۲۸ ـ همانجا ص ۲۱

۲۹ ـ همانجا ص ۲۱

۳۰ـ همانجا ص ۲۱

۳۱ ـ همانجا ص ۱۸

۳۲ـ همانجا ص ۱۷ـ۱۸

۳۳ـ ختمی در مرج البحرین شاه عبدالله گجراتی را مرشدِ خود تعریف کرده است (ص ۱٤) سپس از شیخ محمد غوث شطاری (ص ۵) و قبر او در گوالیار را وصف نموده ست (ص ۸۱). از اینجا است که حدس می زنم که عبدالله گجراتیِ نامبرده ممکن است که همان پسر و سجاده نشینِ حمد غوث شطاری باشد. عبدالله به شیخ بدها معروف بود و ر گوالیار متولیِّ خانقاه پدرِ خود بود و در ۱۰۲۱ھ رگذشته است. ر. ك به گلزار ابرار، ترجمهٔ اردو موسوم به

اذکار ابرار ص ۲۸٤ و ٤۸۷ چاپ لاهور، ۱۳۹۵ھ.

۳٤ـ مرج البحرین ص ۱٤

۳۵ـ همانجا ص ۱۰

۳٦ـ همانجا ص ۱۲

۳۷ـ همانجا ص د

۳۸ـ همانجا ص ٦

۳۹ـ همانجا ص ۲۰

٤۰ـ همانجا ص ٤

٤۱ـ همانجا ص ۸ـ۹

٤۲ و ٤۳ - همانجا ص ۵۷

٤۳ـ همانجا ۲٤

٤۵ـ همانجا ص ۲۵

٤٦ـ همانجا ص ٦۷۹

٤۸ و ٤۷ـ همانجا ۳٦

٤۹ـ همانجا ص ٤۳

۵۰ـ فهرست نسخه های خطی فارسی ۱/۲ : ۱۲۳٤و ۱۲۳۵

۵۱ـ مرج البحرین ص ۱۷۰ و ۲۲۱

۵۲ـ همانجا ص ۱۹۵

۵۳ـ همانجا ص ۲۲٦ـ۲۲۷

۵٤ـ همانجا ص ۲۵۸

۵۵ـ همانجا ص ٤۵۷ـ٤۵۸

۵۶ـ همانجا ص ۸۳

۵۷ـ همانجا ص ۲۰۹

۵۸ـ همانجا ص ۱۱۰

۵۹ـ همانجا ص۵۴۰

۶۰ـ همانجا ص ۲۹۹

۶۱ـ همانجا ص ۳۹۷ ـ ۴۰۰

۶۲ـ همانجا ص۵۸۸ـ۵۹۰

۶۳ـ همانجا ص ۱۶۹

۶۴ـ فهرست مشترك پاکستان ۳: ۱۵۹۷ ـ ۱۵۹۸ هفت نسخه بعنوان " مرج البحرين " ،ص ۱۵۹۸ ـ ۱۵۹۹ دو نسخه " بعنوان زبدة البحرين خلاصة مرج البحرين "، ص ۱۶۰۵ بعنوان " مرج البحرين " که نادرست به عبدالرشید خویشگی قصوری نسبت داده شده است ، ۷: ۴۷۳ بعنوان " مرج البحرین ".

۶۵ـ فهرست بانکی پور : ش ۱۶۰ ، ایوانف (کرزن) :ش ۲۳۱ ، اشپرنگر ص ۴۱۶ ، فهرست دیو بند۲ : ۲۵۹ ،فهرست آصفیه ۱ : ۷۲۸ ، فهرستِ حمیدیه ص ۱۸۰

۶۶ـ نشریه دربارهٔ نسخه های خطّی ، دفتر ۹ ص ۹۶ ، ۱۲۲

۶۷ـفهرست داکا ۱ : ۸۲

۶۸ـ فهرست دیوان هند(اندیا آفس) از اته ، شماره ۱۲۶۹ که آنجا شناخته نشده است

● ● ●

مشخصات منابع

۱ـ احوال و آثارِ عبدالله خویشگی قصوری تالیف محمد اقبال مجددی (بزبان اردو) ، دارالمورخین، لاهور، ۱۳۹۱ هـ.

۲ـ تاریخ ادبی ایران (از سعدی تاجامی) تألیف ادوارد براون ، ترجمه بفارسی از علی اصغر حکمت ، تهران ، ۱۳۲۹ ش.

۳ـ تاریخ عصر حافظ تألیف دکتر قاسم غنی، تهران، ۱۳۲۱ ش.

٤ـ تاریخ فرشته تألیف محمد قاسم هندوشاه " فرشته " استرآبادی، مطبع نولکشور، لکهنو، ۱۲۸۱ هـ ،جلد اول

۵ـ تعارف مخطوطاتِ کتب خانۀ دارالعلومِ دیوبند ،تألیف مولانا مفتی محمد ظفیرالدین، جلد دوم ، دیوبند، ۱۹۷۲م.

٦ـ حیات سید اشرف جهانگیر سمنانی تألیف سید وحید اشرف (بزبان اُردو) برووده، ۱۹۷۵م.

۷ـ دیوان حافظ شیرازی ، باهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، بسرمایۀ کتابخانۀ زوّار، تهران.

۸ـ روضة السلاطین از فخری هروی، باهتمام سید حسام‌الدین راشدی، سندی ادبی بورد ، کراچی، ۱۹٦۸م

۹ـ ریاض السلاطین از غلام حسین سلیم زیدپوری، کلکته ، ۱۸۹۰م.

۱۰ـ سفینة الاولیاء تالیف شاهزاده محمد داراشکوه ، مطبع نولکشور، لکهنو،۱۸۷۸م.

۱۱ـ شعرالعجم تألیف شبلی نعمانی ، ترجمه بفارسی از

فخر داعی گیلانی، تهران ۱۳۲۷ش، جلد دوم.

۱۲ـ فهرست کتب عربی، فارسی و اردو کتب خانه آصفیه سرکارعالی مؤلف ناشناس، جلداوّل، حیدرآباد ۱۳۳۲ ﻫ. ق.

۱۳ـ فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان تألیف احمد منزوی، مرکزتحقیقات فارسی ایران و پاکستان، جلد سوم ۱۳۶۲ش، جلد هفتم ۱۳۶۵ش

۱۴ فهرست نسخه های خطی فارسی تألیف احمد منزوی، مؤسسه همکاری عمرانی منطقه یی، تهران ۱۳۴۹ش، جلد دوم بخش اوّل.

۱۵ فهرست نسخه های خطی فارسی کتابخانهٔ مولانا آزاد یا حمیدیه بهوپال، مرکز تحقیقات زبان فارسی در هند، دهلی ۱۳۶۴ش

۱۶ـ مَرَج البحرین تألیف سیف الدین ابوالحسن عبدالرحمان لاهوری متخلّص به ختمی، نسخهٔ خطّی بقلم خواجه محمد مختار مورخ ۱۱۲۶ﻫ، درکتابخانهٔ نوشاهیه، ساهن پال، بخش گجرات ـ پاکستان.

۱۷ـ نشریهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران دربارهٔ نسخه های خطّی ـ دفتر نهم، فراهم آوردهٔ محمد تقی دانش پژده، تهران، ۱۳۵۸ش

دکتر محمد صدیق شبلی
دانشگـاه آزاد علامه اقبال ـ اسلام آباد

سرّ رواج و امتیاز حافظ

دیوان حافظ یکی از شاهکار های ادبیات فارسی بلکه ادبیات جهانی است. این دنیای پهناور که ما در آن زندگی می کنیم خیلی کوچك و فشرده شده است. ما امروز دربارهٔ کشور های مختلف بیشتر می دانیم و ادبیات آنها بوسیلهٔ ترجمه بدست ما می رسد. ما این طور همراه با ادبیات ملیّ خود ادبیات جهان را هم می خوانیم. اکثر این آثار ترجمه شده خارجی به همان سرعت که توجهٔ ما را جلب می کند از یاد ما هم می رَوَد. بعلت اینکه اینها فاقد شرایطی است که ادبیات را دوام می بخشد. ولی بعضی ازاین آثار مختصاتی دارد که از مرزهای مکانی و زمانی فراتر رفته مورد قبول همگی قرار گرفته است. این چنین آثار از یك طرف جزو ادبیات جهان است و از طرف دیگر قسمت عمدهٔ ادبیات جهانی را تشکیل می دهد و دیوان حافظ بی تردید یکی از نمونه های بارز این ادبیات است. حافظ برای رسیدن به این مقام زحمت انتظار نکشیده است. این مقام از اول نصیب او بوده است. حافظ خودش هم از تأثیر شعر خود آگاه بود و شعرش در زندگانی او از مرزهای ایران گذشته شهرت جهانی پیدا کرده بود. بنا بگفتهٔ حافظ :

عـراق وفارس گـرفتی بشعر خـوش حافظ
بیا که نوبت بـغداد و وقـت تبریز است

شکر شکن شوند همه طوطیان هند
زین قند پارسی که به بنگاله می رود

• • •

حافظ حدیث سحر فریب خوشت رسید
تا حد مصر و چین و به اطراف روم روی

• • •

بشعر حافظ شیراز می گویند و می رقصند
سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی

بعد از وطن خود شعر حافظ در شبه قارهٔ پاك و هند بیشتر از هر کشور دیگری رائج بوده است. از شمار نسخه های خطی و چاپی دیوان حافظ که در کتابخانه های این سرزمین موجود است و از عدهٔ شروح و تراجم حافظ که اینجا نوشته شد روشن می شود که کلامِ خواجه شیراز تاچه اندازه دراین سامان رواج داشته است. می گویند دو نفر از سلاطین هند حافظ را به دربار های خود دعوت نمودند. یکی از آنها شاهی شعر دوست و شاعر نواز محمود شاه بهمنی دکنی(۱) (۷۸۰ ۷۹۹ ھ) و دیگر سلطان غیاث الدین بن سلطان اسکندر بنگالی (حدود ۷۶۸ھ) بود. ولی مصلیٰ و آب رکنا باد حافظ را اجازه به این سفرها نداد. صرف نظر از اینکه این روایت دو دعوت واقعیت دارد یا مجعول است؟ درهر دو صورت ثابت می کند که مردم شعر حافظ را در پاك و هند بسیار دوست می داشته اند. سید اشرف جهانگیر سمنانی یکی از صوفیای معروف هند با حافظ در شیراز ملاقات نمود و

خاطرات خوبی از این ملاقات داشت و ارادت فراوان نسبت به حافظ درگفتار ها و نامه های خود ابراز داشته است. این معرفی حافظ بوسیلهٔ یك صوفیِ معاصر و ممتاز درحلقهٔ اهل معرفت البته مؤثر بوده است. می گویند که جلال الدین محمد اکبر (۹٦۳ ـ ۱۰۰۵ھ) از سلاطین تیموریهٔ هند سواد خواندن و نوشتن نداشت ولی حافظ را بسیار دوست می داشت و مردم برایش دیوان حافظ می خواندند و او از استماع آن لذّت می برد. در زمان پسرش نورالدین محمد جهانگیر (۱۰۰۵ ـ ۱۰۲۷ ھ) کلامِ حافظ درشبهٔ قاره پاك و هند رواج بیشتری یافت. بعلت اینکه جهانگیر شاه خودش شاعر و شاعر دوست بود. همسرش نور جهان ایرانی الاصل بود و عدهٔ کثیری از امرای ایرانی جزو دربار او بودند. از همین خانواده اورنکزیب عالمگیر(۱۰٦۹ ـ ۱۱۱۹ھ) دیوان حافظ را از کنار خود دور نمی کرد، ولی نمی خواست که عمومِ مردم حافظ را دوست داشته باشند. بنظر او دیوان حافظ برای خواص بود و برای عوامِ نبود. او می ترسید افکار حافظ عمومِ مردم را از راه بی راه کند. از فارسی گویان هند کمتر شاعری بوده است که در تتبع حافظ غزلهائی نسروده باشد و نسبت به این شاعر بزرگ اظهار ارادت نکرده باشد. ضمیری اصفهانی که از شعرای دورهٔ عالمگیری بود دیوانی به اسم "عیون الزلال" در استقبال از حافظ گفت. علامه اقبال بزرگترین شاعر فارسی دورهٔ اخیر اگرچه باافکار حافظ مخالف بود، ولی شدیداً تحت تاثیر سبك حافظ قرار گرفته بود ومی گفت: "وقتیکه من در رنگ حافظ می باشم روح حافظ در من حلول می کند". اقبال در پیروی حافظ غزلها سروده و ابیاتی حتی از تراکیب حافظ هم در شعر خود استفاده نموده است. ولی تنها اختلافی که اقبال با حافظ داشت اختلاف مسلك

و رسالت بود. پیروی شاعری چون اقبال از حافظ هم نشانهٔ رواج و قبول حافظ درشبه قاره پاك و هند می باشد.

فارسی بعد از عربی مهمترین زبان معارف اسلامی است. بنابرین در سراسر جهان اسلامی این زبان شیرین از دیرباز جزو برنامهٔ درسی بوده است و هر کجا که زبان فارسی رسید قلمرو حافظ هم تا آنجا گسترش یافت. فارسی در حدود هشت صد سال در شبه قاره پاك وهند زبان رسمی و فرهنگی بود، به همین علّت حافظ دراین سرزمین قبولیت تامّ داشته است. فارسی جای خود را برای زبان اردو خالی کرد که واقعاً دختر زیبای فارسی است و فارسی درتشکیل اردو تاثیری فراوانی داشته است. ادبیات اردو مخصوصاً شعر اردو تاحدی تحت تأثیر شعر فارسی بوده است که آن را موجود ظلیّ شعر فارسی گفته اند. شعرای اردو نیز حافظ را به چشم ادب نگریسته اند، از شعر او الهام گرفته اند، ابیاتش را به شعر اردو ترجمه کرده اند. دیوان حافظ کاملاً هم چندین بار به اردو ترجمه شده است. شعرای اردو کلام خود را با ذکر حافظ یا با مصراع ها و ترکیب هایش مزیّن کرده اند. در زبان اردو بعضی مصراع های حافظ در نوشته های ادبی و سیاسی چون ضرب الامثال بکار رفته است و این نیز دلیل رواج و تأثیر حافظ در محافل اردو است. برخی از مصراع هایی که در زبان اردو عمومیت دارد ، اینجا ثبت می شود. این مصراع ها فقط از ردیف دال انتخاب شده است.

- که آشنا سخن آشنا نگه دارد
- هر عمل اجری و هر کرده جزای دارد
- هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد
- که بامن هر چه کرد آن آشنا کرد
- قرعهٔ فال بنامِ منِ دیوانه زدند

- چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند
- چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند
- هزار شکر که یاران شهر بی گنهند
- براحتی نرسید آنکه زحمتی نکشید
- در حیرتم که باده فروش از کجا شنید

رواج حافظ در شبه قاره بر ثروت ادبیات زبانهای محلی این سرزمین هم افزوده است. بلوچی، پشتو، سندی، پنجابی از زبان های مهم محلی پاکستان است. غزلیات حافظ در همه این زبان ها ترجمه شده است. کشور مسلمان ترکیه نیز از فیض فارسی و شعر حافظ محروم نمانده است. سه شرح معروف حافظ یکی تالیف سروری (م ۹۶۹ه) دوم تالیف شمعی (م در حدود ۱۰۰۰ه) وسوم تالیف ملا سودی (در حدود ۱۰۰۰ه) بزبان ترکی نوشته شد. این شروح می رساند که حافظ در ترکیه هم ارادت مندان بسیار داشته است. کشور های عربی زبان نیز از تراجم حافظ بهرهٔ سرشاری برده اند.

شعر حافظ فقط به کشورهای مسلمان که فرهنگ مشترکی دارند محدود نمانده است بلکه از این حدود گذشته به دور ترین نقاط دنیا رسیده است. امروز در دنیای متمدن و مترقّی کشوری نیست که حافظ به زبان آن ترجمه نشده باشد.

اگرچه ترجمه های شاهکار های ادبی در زمان ما خیلی عمومیت داشته است ولی معرفی حافظ بوسیلهٔ ترجمه در اروپا تقریباً سیصد سال پیش شروع شد. توماس هاید (۱۷۰۳ - ۱۶۳۶) اوّلین مترجم حافظ در اروپا بود. کار حافظ شناسی در مغرب زمین حالا هم ادامه دارد. مسلّم است که ترجمهٔ شعر از زبانی بزبان دیگر کار مشکل است. بعضی این را کار بیهوده ای می دانند برای اینکه در ترجمه زیبایی و لطف شعر

از بین می رود ، ولی حافظ این قدر خوش بخت و شعرش باین اندازه توانا است که در صورت ترجمه هم خوبی آن برقرار می ماند ، به شرط اینکه ترجمه آن خوب باشد. این ترجمه ها بسیاری از بزرگان ادب را تحت تاثیر قرار داده اند. دراین مورد گوته شاعر و نویسندهٔ ممتاز آلمانی بلکه جهانی را می شود نام برد. فهرست ارادتمندان حافظ طویل است ولی از آنها کسی به گوته نمی رسد. بنا بگفتهٔ یک نویسنده بزرگ المانی: " درهیچ دوره ای از تاریخ جهان هیچ شاعری را نمی توان یافت که نسبت به شاعری از کشوری دیگر نظیر تجلیلی را که گوته از حافظ ایران کرده ، بجا آورده باشد ". (٦)

گوته دیوان شرقی خود را در جواب دیوان حافظ ترتیب داده و بدین طریق پلی میان شرق و غرب تعمیر کرده است. ترجمهٔ آثار فارسی مخصوصاً دیوان حافظ در ادبیات آلمانی جنبش رومانتیسم را بوجود آورد که دیوان شرقی گوته پرارزش ترین نتیجه این جنبش ادبی است. گوته واقعاً برای حافظ احترام خاصی قایل بوده، او دربارهٔ حافظ چنین اظهار نظر کرده است :

" ای حافظ سخن تو همچون ابدیت بزرگ است ، زیرا آنرا آغاز و انجامی نیست. کلام تو چون گنبد آسمان تنها بخود وابسته است ، لاجرم میان نیمهٔ غزلت یا مطلع و مقطع آن فرقی نمی توان گذاشت ، چه همهٔ آن آیت جمال و کمال است. اگر روزی دنیا بسر آید ، ای حافظ آسمانی ، آرزو دارم که تنها باتو و درکنار تو باشم و همراه تو باده نوشم و چون تو عشق ورزم ،زیرا این افتخار زندگی من و مایهٔ حیات من است ".

امرسن شاعر و نویسنده معروف امریکائی آثار گوته را بسیار دوست داشت. او برای استفادهٔ مستقیم از این آثار زبان آلمانی را بر گرفت. این نویسندهٔ امریکایی بوسیلهٔ گوته معتقد حافظ شد. امرسن در نوشته های خود از حافظ خیلی تجلیل کرده است او حافظ را " مرد تیز چشم و تیز بین " قرار داده است که دوستدار آزادی و استقلال بشر است.

حکایت رواج حافظ در سراسر جهان دراز است ولذت خاصی دارد. این را همین جا رها کنیم ولی هرچه ازاین حکایت بیان شد چگونگی رواج حافظ را روشن می سازد و حالا به سؤالی مهم متوجه می شویم که سِرِ رواج و امتیاز حافظ چیست؟ از سطور گذشته معلوم می شود که حافظ اول به ایران و نواحی فارسی زبان مورد قبول قرار گرفت و دوم در کشور های رواج یافت که زبان آنها فارسی نبود ولی فارسی آنجا راه یافته واهمیتی بدست آورده بود، نظیر شبه قاره پاك و هند و ترکیه و بعضی کشور های اسلامی، سوم کشور های که ازاین دو بیرون است. ودرهرسه صورت اسباب رواج حافظ مختلف است در صورت اوّل ودوم زبان و سبك شاعر و در صورت سوم مطالب و مضامین بیشتر اهمیت دارد ولی رویهمرفته اسباب رواج حافظ تقریباً همان است که کاخ عظمت حافظ بر آنها استواراست. حافظ مطالبی را در قالب غزل بیان کرده است که هر جاو همیشه مطبوع و مقبول مردم بوده و هست. اهمیت اینها با گذشت زمان کم نشده و نخواهد شد. همچنین حافظ برای این مطالب جالبترین سبك را بکار برده است.

غزل عارفانه در دست حافظ بذروهٔ کمال رسید و از اول اهل معرفت را بخود متوجه ساخت و در نتیجه حسن ارادت مردم نسبت به حافظ بیشتر شد. ذکر حافظ عموماً با کمالات

روحانی اش همراه می باشد. محمد گل اندام ،جامع دیوان حافظ خواجه شیراز را معدن اللطائف الروحانیه و مخزن المعارف السبحانیه قرار داده است و نوشته است که سماع صوفیان بی غزل شور انگیزش گرم نشدی. در لطائف اشرفی که مجموعه گفتار های سید اشرف جهانگیر سمنانی است دربارهٔ حافظ چنین آمده است:

" چون بهم رسیدیم صحبت درمیان او (حافظ) بسیار محرمانه واقع شد. مدتی بهم دیگر در شیراز بودیم. هر چند که مجذوبان روزگار و محبوبان کردگار را دیده بودیم اما مشرب وی عالی یافتیم ".

همین سید اشرف در مکتوبات خود حافظ را به لقب های چون " قدوهٔ مخدومان الهی " و " عمدهٔ محبوبان نامتناهی " یاد کرده است.

معاصر سرشناس حافظ، میر سید علی همدانی (م ۷۸۶) که به اتفاق سید اشرف جهانگیر سمنانی با خواجه حافظ ملاقات کرد، در رسالهٔ مختصری خود موسوم به " مرادات دیوان حافظ " مطالب عرفانی کلام او را توضیح داده است. (۱۲)

مولانا عبدالرحمان جامی (م ۸۹۸) در " نفحات الانس " حافظ را در زمرهٔ مشائخ و صوفیاء شمرده، دربارهٔ او چنین نوشته است:

" وی لسان الغیب و ترجمان اسرار است. بسا اسرار غیب و معانی حقیقت که در کسوت و صورت و لباس مجاز باز نموده ... وی چنان بر مشرب این طائفه واقع شده است که هیچ کس را بآن اتفاق نیفتاده ... یکی از عزیزان سلسلهٔ خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم فرموده است که هیچ دیوان

به از دیوان حافظ نیست اگر مرد صوفی باشد ». (۱۲)

مصنفِ تذکرهٔ « مخزن الغرائب » حافظ را به القاب «دریای معرفت » و« غواص بحر حقیقت » یاد کرده است (۱۳). علامه اقبال در مثنوی اسرار خودی ابیاتی چند در ردِّ افکار حافظ نوشت. بعد از انتشار این مثنوی هیاهوی شدیدی برپا شد و صوفیاء و علماء از حافظ دفاع نمودند، علامه اقبال مجبور شد که در چاپ بعدی این مثنوی ابیاتی مربوط به انتقاد بر حافظ را حذف کند. گویا چندین سال پیش حافظ در شبه قاره ارادت مندانی داشت که اجازه نمی دادند کسی برعلیه حافظ چیزی بگوید. مولانا اشرف علی (م ۱۹٤٤) یکی از علمای ممتاز که بیش از صد کتاب در موضوعات دینی تألیف کرده است شرحی بر ابیات عارفانه حافظ به اسم «عرفان حافظ» نوشته است. این ارادت صوفیاء مقام حافظ را در نظر مردم خیلی بالا برده و بر اعتبار او افزوده است. خانقاه در ترویج شعر حافظ نقش مهمی را ایفا کرده است. غزل برای سماع نسبت به انواع دیگر شعر مناسبتر است و غزل حافظ از غزلهای دیگران بمراتب شور انگیز تر است. اینطور خانقاه مرکز مؤثری برای شیوع اشعار و افکار حافظ شد. حسن اعتقاد مردم بدرجه ای رسیده است. از دیوان او فال می گیرند. حکایاتی عجیب دربارهٔ فالهای دیوان حافظ آورده اند که حافظ را واقعاً لسان الغیب وترجمان اسرار ثابت می کند. این فالگیری هم سببِ رواجِ حافظ شده است.

با این همه ستایش صوفیاء از حافظ، ما نمی دانیم که او بکدام سلسله منسلك و به دست که بیعت کرده بود؟ به ملامتیه تعلق داشت یا پیرو مسلك قلندران بود؟ ولی اینقدر البته می دانیم که غزلیاتش مملو از مطالب عرفانیست و مسایل مهم عرفان را حافظ در غزلهای خود مطرح کرده و

اصطلاحات صوفیا را بکار برده است. حافظ اسرار تصوف را بخوبی درک کرده بود. دلش از عشق سرشار بود. این سرمستی عشق در سراسر کلامش سرایت کرده است و بر سحر شعرش اضافه کرده است و این شور عشق است که اهل دل را جذب می کند. ابیات عاشقانهٔ حافظ را به هر دو صورت حقیقت و مجاز می توان تعبیر کرد لذا این ابیات برای صوفی و غیر صوفی یکسان دلکشی دارد.

در تاریخ ادبیات بندرت اتفاق افتاده است که یک شعر هم در حلقهٔ اهل معرفت و هم در محفل رندان اعتبار داشته باشد. ولی حافظ در این مورد از مستثنیات است. او مطالب رندی و مستی را هم بکمال هنر در رشتهٔ نظم کشیده است و سبب عمدهٔ شهرت حافظ مخصوصاً در غرب زمین مرهون همین مطالب است. اهل مغرب حافظ را مثل حکیم معروف یونانی پیکورس دوست می دانند که لذت و خوشی را غایت آمال بشر می خواند و خوشی را منحصر به حصول لذائذ می دانست. بعضی از متفکران این فلسفهٔ نشاط حافظ و نتائج آن را مورد انتقاد سخت قرار داده اند. شکی نیست که حافظ منبع خوشی و خوشدلی است. ولی فلسفه اش مبتنی بر فکر عمیق و دقیق است. این را در چهار چوب فکری اش باید مطالعه کرد. در این صورت رندی و سرمستی حافظ به آن اندازه مورد اعتراض نمی ماند اگرچه این اعتراضات بکلی مرتفع هم نمی شود.

حافظ تدریجاً به این فلسفه زندگانی رسیده است. این فلسفه صغری و کبری دارد و نظر به این قضایا ما این فکر را بهتر می توانیم درک کنیم. اول اینکه زندگانی بشر بنظر حافظ فانی و بی ثبات است چنانکه می فرماید:

مرا در منزل جانان چه امن و عیش ،چون هر دم
جرس فریاد می دارد که بربندید محمل ها

• • •

در بزم دور یک دو قدح در کش و برو
یعنی طمع مدار وصال دوام را

• • •

به چشم عقل در این رهگذر پر آشوب
جهان و کار جهان بی ثبات و بی محل است

• • •

زانقلاب زمانه عجب مدار که چرخ
از این فسانه و افسون هزار دارد یاد

• • •

غنیمتی شمر ای شمع وصل پروانه
که این معامله تا صبحدم نخواهد ماند

• • •

بنشین برلب جوی و گذر عمر ببین
کاین اشارت ز جهان گذران ما را بس

دوم اینکه انسان بر زندگانی خود اختیاری ندارد. می گوید:

در کوی نیک نامی ما را گذر ندادند
گر تو نمی پسندی تغییر کن قضا را

• • •

گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه
به آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد

• • •

عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت
که گناه دگری بر تو نخواهند نوشت

• • •

بر عمل تکیه مکن خواجه که در روز ازل
تو چه دانی قلم صنع به نامت چه نوشت

سوم اینکه چون انسان مجبور محض است باید راضی به رضای حق بود:

چون قسمت ازلی بی حضور ما کردند
گر اندکی نه به وفق رضاست خرده مگیر

• • •

بیا که هاتف میخانه دوش با من گفت
که درمقام رضا باش و از قضا مگریز

• • •

روزی اگر غمی رسدت تنگ دل مباش
رو شکر کن مباد که از بد بتر شود

چهارم اینکه حال را غنیمت باید شمر و خوش باید بود.

نشاط و عیش و جوانی چو گل غنیمت دان
که حافظا نبود بر رسول غیر بلاغ

• • •

وقت را غنیمت دان آنقدر که بتوانی
حاصل از حیات ای جان یکدم است تادانی

• • •

ساقیا عشرت امروز به فردا مفگن
باز دیوان قضا خط امانی به من آر

• • •

هر وقت خوش که دست دهد مغتنم شمار
کس را وقوف نیست که انجام کار چیست

حافظا چون غم و شادی جهان در گذر است
بهتر آن است که من خاطر خود خوش دارم

• • •

گرچه در کار دهر از خوشدلی جز نام نیست
شیوه رندی و خوشباشی عیاران خوش است

• • •

نو بهار است در آن کوش که خوش دل باشی
که بسی گل بدمد باز و تو در گل باشی

• • •

در این مقام مجازی بجز پیاله مگیر
در این سراچه بازیچه غیر عشق مباز

• • •

رندی و سرمستی برای مردم جالب تر از موضوعات دیگراست. برای همین عموم مردم حافظ را بیشتر دوست دارند و حافظ را خواجهٔ رندان می خوانند. استاد عبدالحسین زرین کوب در کتابهای ارزندهٔ خود بر رندی حافظ بیشتر اصرار دارد و در جستجوی ردّ پایش به کوی رندان رفته است و منتقدین حافظ او را متهّم می کنند که از چنین ابیاتش یکنوع انارکی اجتماعی رواج یافته است. ولی اگر ما

نکات بالا را در نظر داشته باشیم سنگینی اتهام علیه حافظ یك حورزدد کم می شود. حافظ مبلّغ محض عیش و نشاط و باده پرستی و خوش گذرانی نیست. حافظ انسان را در بی ثباتی و جبر زندگی سرای ترك دنیا تلقین نمی کند بلکه تلخی های زندگی را برای او گوارا می سازد تا زندگی راحت و آسان شود.

بزرگترین امتیاز حافظ که در رواج شعرش تاثیر داشته است، رجایی بودن او است. در مشکلات زندگی تلقین می کند که باید راضی به رضای حق باشیم و در حال رضا امیدوار به ایندد بهتری باشیم. در ادبیات ملل مسلمان عقیدۀ جبر با اعتقاد به رحمت حق باهم می رود. این اعتقاد جبر زندگی را تاحدی قابل تحمل ساخته است و احساس گناهکاران را کم کرده است. مولانا غلام قادر گرامی (۱۹۲۷م) یکی از شعرای بنام شبه قاره در این مورد چه خوب گفته است:

عصیان ما و رحمت پروردگار ما
این را نهایتی است نه آن را نهایتی

برای همین حافظ از رحمت حق نومید نیست و امیدوار آیندۀ بهتری است:

رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند
چنان نماند و چنین نیز هم نخواهد ماند
چه جای شکر و شکایت ز نقش نیك و بد است
که کس همیشه گرفتار غم نخواهد ماند

• • •

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند
براثر صبر نوبت ظفر آید

• • •

غمناك نباید بود از طعن حسود ای دل
شاید که چو وابینی خیر تو در این باشد

• • •

یوسف گم گشته باز آید بکنعان غم مخور
کلبهٔ احزان شود روزی گلستان غم مخور
گرچه منزل بس خطرناکست و مقصد ناپدید
هیچ راهی نیست کو را نیست پایان غم مخور

• • •

در شعر اخلاقی حافظ مثل سعدی شیرازی و ابن یمین و دیگران زیاد شهرت ندارد ، ولی شعر اخلاقی اش هم خالی از تاثیر نیست. بنظر حافظ زندگی نکویی است و خیر، و باید در حق کسی بد نیاندیشیم و بدنکنیم. این فلسفه غیر از فلسفه بشر دوستی چیزی نیست. در این مورد حافظ می گوید :

فرض ایزد بگذاریم و به کس بد نکنیم
وانچه گویند روا نیست بگوییم رواست

• • •

مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن
که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست
چنان بزی که اگر خاك ره شوی کس را
غبار خاطری از رهگذار ما نرسد

• • •

قفا خوریم و ملامت کشیم وخوش باشیم
که در طریقت ما کافری است رنجیدن

• • •

به پیر میکده گفتم که چیست راه نجات
بخواست جام می و گفت عیب پوشیدن

حافظ از مکر و ریا بیزار است. نفاق و زرق را برای زندگانی اجتماعی خیلی زیان بخش می داند. از همین است که حافظ صوفیاء و علماء و زهاد ریاکار را مورد انتقاد سخت قرار می دهد و می گوید:

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می کنند
چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند

• • •

گرچه بر واعظ شهر این سخن آسان نشود
تا ریا ورزد و سالوس مسلمان نشود

نفـــاق و زرق نبـــخشد صـــفای دل حافظ
طریق رندی و عشق اختیار خواهم کرد

• • •

خیز تا خـــرقه صوفی به خـــرابات بریم
شـــطح و طامـــات ببازار خرافـــات بریم

در سیر تکامل غزل فارسی حافظ اهمیتی فوق العاده دارد. بزرگترین امتیاز حافظ این است که غزل بدست او به اوج کمال خود رسید واین نمونهٔ کامل برای شعرای بعدی بلکه در رسانهایی که غزل در آنها راد یافته بود سرمشق قرار گرفت. عشق موضوع اساسی غزل است و حافظ حق این موضوع را بخوبی ادا کرده است ولی او تنها به این موضوع اکتفا ننموده است. او دامن غزل را وسعتی بخشیده است و این صنف شعر را بجایی رسانیده است که حالا در غزل انواع مضامین و کیفیات و اوضاع و احوال را می توان بیان کرد البته تحت شرایط غزل رمزو کنایه یا سیمبالیسم شرط اول آن است. در غزل بقول شاعر نام آور اردو فارسی میرزا اسد الله خان غالب گفتگو از مشاهدهٔ حق هم بدون اصطلاحات باده و ساغر نمی توان کرد. حافظ در غزل خود اصطلاحاتی نظیر طامات خرابات پیر مغان خرقه سالوس - هاتف - رطل گران زنّار صومعه - زاهد شاهد - رقیب - طلسمات دیوو کنشت را به هنرمندی تامّ بکار برده است. اینها هم جنبهٔ ایمانی غزل او را تقویت کرده است.

این اصطلاحات جزو مخصوص زبان غزل شده است.

حافظ در غزل حقیقت و مجاز را طوری آمیخته است که هر کس به ذوق خود از کلام او لذت می برد. اهل حقیقت کلامش را بعقیده خود و اهل مجاز طبق نظر خود تعبیر می کنند. این امتزاج حقیقت و مجاز حلقه حافظ دوستداران را بسیار وسعت داده است.

تنها غزل فارسی تحت تأثیر حافظ نرفته است بلکه حافظ در غزل زبانهای دیگر هم اثری گذاشته است. غزل قسمت عمدهٔ شعر اردو را تشکیل می دهد و آن را آبروی شعر اردو گفته اند. شعرای معاصر زبان اردو مثل حافظ اصطلاحات خانقاه و میکده وغیره را کنایةً بکار می برند و به ایما اوضاع سیاسی و اجتماعی را بیان می کنند. آنان این روش را حتماً از حافظ یاد گرفته اند. در زبان اردو باوجود جنبشهای ضد غزل و بسبب این سیمبالیسم غزل امروز هم بقوت خود زنده و باقی است. واین سبك غزل در زبانهای دیگر پاکستان مثل بلوچی ، پشتو ، سندی ، پنجابی و کشمیری وغیره هم پیروان بسیار داشته است و دارد. در غزل ترکی هم تأثیر حافظ می توان دید. این تأثیر از زبانهای جهان اسلامی گذشته به اروپاهم رسیده است. گوته در زبان آلمانی غزلهایی سروده است. او در این غزلها از حافظ پیروی کرده است. او حتی تشبیهات و استعارات و کنایات حافظ را در کلام خود گنجانیده است و بعضی از اینها بوسیلهٔ ترجمهٔ شعر گوته در سائر زبانهای اروپائی راه یافته است. پس بی تردید می توان گفت که در ادبیات جهان هرجا که غزل است از حافظ فیض برده است.

باری شاه شجاع شعر حافظ را مورد انتقاد قرار داده و عیبهایش را اینطور شمرده است:

غزلیات او در معانی و مقاصد مختلفه است و در یک موضوع نیست. لحظه ای صوفیانه است و دیگر دم عاشقانه، در بیتی مستانه و جسمانی، دربیتی جدی و روحانی، یکجا عارفانه و در جای دیگر رندانه...

حالا پی عیبها. هر غزل پنداشته می شود. حافظ غزلهایی هم گفته است که تسلسل مضمون ندارد و هربیت آن از لحاظ مضمون مستقل بالذات است و بابیت ماقبل و مابعد تعلق ندارد (ولی بعضی به این خیال موافقت نمی کنند) حافظ آغاز کنندهٔ این نوع غزل نیست البته پایه گذار و استحکام دهنده است. در زبان اردو این خصوصیت غزل را " ریزه خیالی " می گویند این " ریزه خیالی " بر تنوع غزل حافظ افزوده است. در چنین غزلها هر کس بذوق ودلخواه خود می تواند ابیاتی را پیدا کند و ازان لذت ببرد.

دیوان حافظ را همه انتخاب یا سراپا انتخاب گفته اند. این امتیاز بارز این دیوان شمرده می شود. صائب تبریزی (۱۰۸٦ھ) در این مورد چنین گفته است :

هلاك حسن خداداد او شوم که سراپا
چوشعر حافظ شیراز انتخاب ندارد (کذا)

در سراسر دیوان حافظ غزلی که عذوبت و لطافت یا به اصطلاح " حافظیت " نداشته باشد اصلاً پیدا نیست و همچنین در غزلهای این دیوان بیتی دیده نمی شود که سست و ضعیف باشد. اهتمام این خوبی در سراسر دیوان کمتر از معجزهٔ هنر نیست. دیوان حافظ چنانکه معلوم است بوسیله محمد گل اندام یکی از دوستان صمیمی حافظ جمع آوری شده است. ممکن است او هم در این انتخاب دستی داشته

باشد. وی در دیوان غزلهای طولانی هم موجود است که ابیات آنها هم خوب است. ازاین بر می آید که خود حافظ هم متوجه این حسن انتخاب بُود. او تاحد امکان کوشیده است که غزل ابیاتش از حشو و زواید پاك باشد. این سراپا انتخاب بودن دیوان حافظ هم در جهانگیری حافظ موثر بوده است.

• • •

حواشی

۱ براون ،ای.جی، تاریخ ادبیات ایران "از سعدی تاجامی" ترجمه علی اصغر حکمت، تهران، ۱۳۲۹ اش، ص ۲ ۲۸۱

۲ ایضاً ص ۲۸۲

۳- خان محمد بختاور، مرأة العالم، لاهور، ۱۹۷۹م، ص ۶۱۱

٤- براون، تاریخ ادبیات ایران، محولهٔ بالا، ص ۲۹۷

۵- Arberry,A.J: Clacical Persian Literature, London,1958,P,333

۶ گوته، دیوان شرقی، ترجمه شجاع الدین شفا،تهران، ۱۳۲۷ اش، ص۱۶۷۵

۷- ایضاً ص ۱۶۸۲

۸ - Broms, Henri. Two Studies in the Relation of Hafiz and the West, Helsinki, 1968, P.88

۹ محمد گل اندام، مقدمه مشموله دیوان حافظ شیرازی، مرتّبهٔ محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، تهران، ص " ق "

١٠- یمنی نظام (مرتب) لطائف اشرفی جلد ثانی ملفوظات سید اشرف جهانگیر سمنانی ، دهلی، ١٢٩٨ه، ص ٢٧٠

١١ عبدالله‌خویشگی: معارج الولایة (خطّی) در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور، برگ ٢٠١ ٢٠٤

١٢ دکتر محمد ریاض . احوال و آثار و اشعار میر سید علی همدانی، اسلام آباد ١٣٦٤ه. ش، ص ١٨٦

١٣ جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، تهران، ١٣٢٧ه. ش، ص ٦١٤

١٤ هاشمی شیخ احمد علی خان ، تذکره " مخزن الغرائب "، لاهور، ١٩٦٨ م، ص ٦٤٥

١٥ مخصوصاً " باکاروان حلّه " و " از کوچهٔ رندان " نوشته استاد زرین کوب.

١٦ یوسف حسین خان ، حافظ اور اقبال (حافظ و اقبال) دهلی، ١٩٧٦ م، ص ٣٢٥

دکتر محمد ظفر خان
جهنگ

ترک شیرازی
(از دیدگاه دانشوران ایران)

خواجه شمس الدین محمد بن بهاءالدین حافظ شیرازی که در ۷۹۱ھ (۱۳۸۹م) در شیراز درگذشت یکی از سخنورانِ عالی قدر و بزرگ ترین شاعر پارسی گو بود. او می سراید:

اگر آن تُرکِ شیرازی بدست آرد دل مارا
بخال هندوش بخشم سمرقند و بخارا را

معلوم نیست که آن " تُرک شیرازی " دل حافظ را بدست آورد یا نه البته این قدر معلوم است که این " تُرک شیرازی " یعنی حافظ شیرین سخن بوسیلهٔ کلام معجز نظام خویش، دلِ هر که و مه را که کمی علاقه بزبان فارسی دارد، بُرده است. بیش از شش صد سال سپری شده است که شهرت این گویندهٔ بلند اندیشهٔ لطیف طبع اطراف و اکناف عالم را فراگرفته است و ما احساس می کنیم که گفتهٔ او:

ز شعر حافظ شیراز می خوانند و می رقصند
سیاه چشمانِ کشمیری و تُرکانِ سمرقندی

مبنی بر حقیقت است. راستی هر سخن فهمی چون اشعار آبدارش را می خواند در وجد وحال می آید زیرا احساس می کند که عواطف درونی و خواسته هایش در آن منعکس

شده است. سخنش چنین با روح ما آشنا و پُر تاثیر است که هیچ گاه نتوانستیم او را فراموش بکنیم. همواره می کوشیم که جهت تمجید و تجلیل این مونس دل و جان و راهنمای مشفق و مهربان و سحر پرداز روشن ضمیر مراسمی برگزار نمائیم و مراتب عقیدت و ارادت در حضور آن نابغهٔ دانش و ادب عرضه نمائیم و هم افکار آن شاعر شیرین گفتار را دلیل راه خود بسازیم.

حافظ شیرازی هنوز طفلی بود صغیر سن که پدر بزرگوارش داعی اجل را لبیك اجابت گفت. چنانچه دوران صباوتش در مشقت و عسرت بسر آمد. ولی باین همه دست از تحصیل علم نکشید. قرآن مجید را حفظ کرد و زبان عربی نیز آموخت و صلاحیت فوق العاده ای در زمینهٔ تعلیمات دین مبین اسلام و الهیات بدست آورد و بزبان فارسی شعر سرودن گرفت و بزودی صیت شهرتش چهار دانگ عالم را فرا گرفت. طبق بیان دکتر ذبیح الله صفا:

" زندگانیش با خدمات دیوانی در نزد پادشاهان اینجو و آل مظفر پارس همراه بود ".

در دیوانش اشعار در مدح پادشاهان آن زمان دیده می شود لذا این گفتهٔ دکتر حریری صداقت دارد که:

" حافظ بطور حتم زندگی در فقر نمی گذرانید. معاش مرتب داشت و لباس خوب می پوشید و گذشته ازین مرد گمنام هم نبود ، بلکه از جمله اعیان و بزرگان شهر بشمار می رفت. همینکه عنوان خواجه داشت خود برهانی است قاطع برای عرایض بنده. همه می دانید که عنوان خواجه در آن عصر به هر آدمی بی سروپا داده

نمی شد بلکه مختص رجال مهم و حتی وزراء
بود ". (۲)

حافظ در حین حیات خویش از حیث شاعر مقام شامخی را احراز کرده بود و شهرتش نه تنها در ایران بلکه در اکثر کشور های مجاور اسلامی بویژه در سراسر شبه قاره جنوبی آسیا رسیده بود و علاقمندان زبان شیرین فارسی اشعارش را از روی شوق و رغبت می جستند. چنانچه گویند که سلطان غیاث الدین بن سلطانی سکندر فرمانروای بنگال در ۷٦۸ھ (۱۳٦۷م) سریر آرای سلطنت شد وخواست که از کلام بلاغت نظام خواجه حافظ شیرازی مستفید بشود، این مصراع باو فرستاد:

ساقی حدیث سرو و گل و لاله می رود

حافظ این مصراع را مصراع اول مطلع قرار داده غزلی مشتمل بر ده شعر سروده بحضور سلطان فرستاد.

همچنین روایت می کنند که سلطان شاه محمود (۷۸۰ ۷۹۹ھ/۱۳۷۸-۱۳۹۷م) از سلاطین بهمنیه بود و علاقه مفرطی بزبان عربی و فارسی داشت و درین زبانها شعر می سرود او چون قدردان و مربی شاعران بود زاد راه به خواجه حافظ فرستاد و بحضور خود طلبید. خواجه دعوتش را پذیرفت و خواست که سفر را بر حضر ترجیح داده به دکن (جنوب هند) برود، ولی چون به بندر هرمز رسید و سوار کشتی شد طوفانی عظیم برخاست و شاعر شیرازی که آشوب برخشکی بقدر کافی دیده بود، نخواست که گرفتار آشوب دریا هم بشود. خیال مسافرت را از دل بدر کرده مراجعت به وطن مالوف کرد و غزلی که مطلع اش باین قرار است:

دمی باغم بسر بردن جهان یکسر نمی ارزد
به می بفروش دلق ما کزین بهتر نمی ارزد

بحضور آن قدردان خویش فرستاده، معذرت خواست.

خوش بختانه در شبه قاره جنوبی آسیا تاکنون هیچوقت از شهرتش کاسته نشده است. سعدی اگرچه پیغمبر غزل است و بقول دکتر محمد معین این شاعر عالی قدر "مطالب عاشقانه را باوج رفعت رسانیده است" (۳) ولی در شبه قارهٔ پاکستان و هند معروفیت این ستارهٔ درخشان زبان و ادب فارسی یعنی سعدی شیرازی از گلستان و بوستان بویژه از گلستان اوست که جزوی از آن تاکنون در کتابهای درسی دبیرستانها و دانشکده ها آمده است. اما ماموری حافظ شیرازی مبنی بر غزلیات اوست و بحدی است که از دیوانش فال می گیرند و او را لسان الغیب می دانند.

خانم عطیه بیگم روایت می کند که حکیم الامّت علامه دکتر محمد اقبال می گفت :

" گاهی احساسش چنین است که روح حافظ با روح وی همکلام است و در آن حین او بنحو حافظ سخن می سراید ".(٤)

از کلیات اقبال پیدا است که شاعر مشرق در سیزده غزل خود از حافظ استقبال کرده است. (٥)

بجهت تعیین مقام بلند و علو مرتبهٔ حافظ شیرازی گفتهٔ آقای سید محمّد علی جمالزاده کفایت می کند که می گوید:

" آیا جای تعجب و تاسف نیست که مرد کاملی چون خواجه حافظ که هنوز پس از آنکه بتجاوز از شش صد سال از وفاتش می گذرد مانندش را نیافته ایم و نداریم ".(٦)

نقّادان شعر و سخن دیوانش را از زوایای مختلف دیده

اند و تامّلاتِ خود را بصورت مقالاتی عرضه کرده اند ما نمیتوانیم آن همه دست آوردهای تحقیقی را درین وجیزه درج بکنیم و فقط نظرات چند نفر از ناقدین و مؤرخین متأخر را مورد بحث قرار میدهیم ولی قبل ازین باید دانست که خواجه حافظ ، سعدی شیرازی را استاد غزل می شمرد ،ولی او خود را مقتدی خواجو می داند. چنانکه می گوید:

استاد غـزل سعـدی ست پیش همـه کس اما
دارد غـزل حـافـظ طـرز سـخن خـواجو

حافظ در ۲۱ غزل از سعدی استقبال نموده است.

اشعار غزلیات حافظ که در تقلید سعدی و خواجو سروده شده است بهتر از ابیات غزلیات آن دو استاد نیست. شبلی نعمانی برخی از غزلیات این شعرا را در شعرالعجم بر محك تنقید زده ، اظهار نظر خویش نموده است. (۷) لازم به یاد آوری است که دربارهٔ حیات و کائنات هرچه حکیم خیام(م: در حدود ۵۲۰هـ) گفته است حافظ آن را برگزیده است." مثلاً خیام می گوید که این عالم ناپایدار چند روزه است لذا انسان باید از اندیشه های دور و دراز محترز بماند و هوس شان و شوکت و هوای جاه و منصب این عالم ناپایدار را از دل بیرون کند و حیات بی ثبات را با عیش و عشرت بسر ببرد. (۸) طبق بیانِ علامه شبلی نعمانی، حافظ در اظهار این چنین خیالات جوشِ بیان را کار می برد. حافظ بی ثباتی این عالم را چنین پیشِ چشمِ ما مجسّم می سازد:

شراب تلخ می خواهـم که مـرد افگن بـوَد زورش
که تا یکدم بیاسایم ز دنیا و شرو شورش
کمند صیدِ بهرامی بیـفگن جام جم بردار
که مَن پیمودَم این صحرا نه بهرام است و نه گورش

ويا

اعتمادی نیست برکار جهان
بلکه برگردون گردان نیز هم

ويا

سرود مجلس جمشید گفته اند این بود
که جام باده بیاور که جم نخواهد ماند

شیخ سعدی اول کسی است که در غزل پردهٔ ریاکاری زاهدان و صوفیان و واعظان را چاك کرده است. این گونه مطالب در ابیات شاعران دیگر نیز دیده می شود امّا سبك سعدی چنان مرغوب است که خوانندگان را تحت تاثیر قرار می دهد. مثلاً اشعار سعدی شیرازی بشرح زیر:

محتسب در قفای رندان است
غافل از صوفیان شاهد باز

• • •

برون نمی رود از خانقاه یکی هشیار
که پیش شحنه بگوید که صوفیان مستند

سعدی گاه گاهی خطاهای خود را اقرار می کند امّا می گوید آن کیست که دامنش آلوده نیست:

گر کند میل به خوبان دل من خرده مگیر
کاین گناهیست که در شهر شما نیز کنند

این سبك سعدی را حافظ دوست دارد و او " همه

خطاهای جهان را به خود نسبت داده و در حقیقت چهرهٔ ملکوتی خویش را برنگ قیافهٔ گناه آلود ما در آورده است تا مگر ما را عبرتی دست دهد ". حافظ می سراید:

می خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب
چون نیک بنگری همه تزویر می کنند

وی:

حافظ بحق قرآن کزشید و زرق باز آی
باشد که گوی عیشی در این جهان توان زد

وی:

گر مسلمانی ازینست که حافظ دارد
آه اگر از پی امروز بوَد فردائی

دربارهٔ این چنین اشعار نظر آقای دکتر یوسفی چنین است:

" این نوع سخن گفتن... که نفس خود خواه و خود پرستی ما را آزار می دهد سبب شده است که همه ... شعر او را بی هیچ ملال و رنجشی بخوانند و در آن تأمل می کنند و چه بسا که در عالم اندیشه بدی های را که حافظ در آنان به انگشت ملامت ننموده ولی در آئینه صافی وجود خود منعکس کرده است، در خویشتن دریابند و در رفع آنها بکوشند ".(۹)

البته این گونه تنبیه سودمند تر است و اثرش عمیق تر و پایدار تر باشد.

حافظ در غزل سرای ابتکار را از خود نشان داد

تازگی و طراوتی که در غزلیات او دیده می شود در غزلیات بسیاری از سخنوران پارسی گو پیدا نیست. الفاظ متناسب و تراکیب متین و دل نشین همواره با معانی و مضامین هم آهنگ باشد و خواننده را تحت تاثیر خویش می آورد.

ناگفته نماند که از چند سال نسخه های بدل دیوان حافظ مورد بحث و تمحیص بین دانشوران ایران شده است و در مجلات آن کشور مقالات خردمندان دانش پژوه باب نوینی گشوده اند. بعضی از آنان در توضیح اشعار حافظ دربارهٔ الفاظ و تراکیب تحقیقات دقیق و عمیق نموده اند. بطور مثال آقای سید بهاالدین در ضمن ابیات دوم و پنجم و ششم غزلی که مطلعش اینست:

خدا چو صورت ابروی دلگشای توبست
گشاد کارمن اندر کرشمه های توبست

مورد تأمل قرار داده است ما اینجا مفهوم دو شعر را که آن ناقد محترم بیان کرده است باختصار نقل می کنیم تابدانیم که در تشریح بیت چه قدر دقت نظرو باریك بینی بکار برده شده است. بیت دوم غزل اینست:

مرا و سرو چمن را بخاك راه نشاند
زمانه تا قصب نرگس قبای توبست

آقای بهاالدین می نویسد که آقای مسعود فرزاد به علت عدم تطبیق معنی نرگس با مضمون بیت، کلمهٔ " زرکش " گذاشته است. (۱۰) در بعضی نسخ چاپی بجای " نرگس " " زرکش " آمده است ودر دیوان حافظ چاپ نول کشور بیت

مزبور باین قرار است :

هزار سرو چمن را بخـاك راه نـشاند
زمانه تـا قصـب زرکـش قـبای تـوبـست
(۱۱)

آقای بهاالدین در این ضمن می گوید که " قَصَب به فتح اول و ثانی " که نه تنها به معنیٔ " نی " و " پارچهٔ کتانی " وغیره آمده است بلکه به معنی " دُرِّ آبدار و زبرجدو مرصع یاقوت هم آمده است " مکرر آنکه " در ادبیات فارسی لفظ نرگس بجای چشم بکار رفته است " (۱۲) لذا معنی بیت چنین می شود :

تا تکمهٔ گوهرین قبای تو در نرگس قبایت جای گرفت و قبا بر تنت راست گردید قامت رشك سروت بلندو کشیده نمایان گردید و مرا و سروِ چمن را زمانه بقول معروف و زبان محاورهٔ امروز بر زمین میخ کوب کرد ". (۱۳)

در شعر ششم بگمان ناقد مذکور ترکیبی نو یعنی " تو خود وصال دگر بودی " درست است نه که " تو خود حیات دگر بودی " چنانکه در بعضی از نسخ دیوان حافظ دیده می شود . بقول او حافظ می سراید :

تو خود وِصال، دگر بودی ای نـسیم وَصال
خطا نگر که دل، امید در وفای توبست
(۱٤)

آقای بهاالدین می نویسد :

" وصـال اول بکسـر واو، و وَصـال دوم بفتـح واو است معانی " وِصال " دوستی و مواظبت دائم و

معانی کلمه "وصال" پیوند چیزی به چیزی است
لذا " خود وصال " کلمهٔ مرکب است و معنی آن
" به خود وابسته. خود خواه " است ازین رو
معنی و مضمون بیت اینست :

تو خود خواه (که از وفا و ایثار بوی نبرده
ای) دگر بودی نه آن بودی که ما پنداشتیم ،
ای نسیم وصال ' خطای دل نکر که بعلت اشتباه
در شناسائی تو امید به وفای چون تو خود
خواهی ست که نسبت به وفا بیگانه ای ".(د ۱)

ازین جا می توان استنباط کرد که ترکیباتی که حافظ
در اشعار خود آورده غالباً تازه و بدیع وبی سابقه است و
حافظ در ساختن این ترکیبات نهایت قدرت و کمال ذوق و
لطف طبع خود را نشان داده است ". (۱٦)

آقای احمد علی رجائی در مقاله ای بعنوان " پیش
نهادی دربارهٔ معنی بیتی دشوار از حافظ " می نویسد :

" اصولاً باید دانست که معنی برخی از اشعار حافظ
بسبب میناگری خاص او و استخدام کلماتی که مناسبت های
مختلف باهم دارند و جایگزین ساختن آنها بوجه ایهامی ،
آنگونه متموج و پردامنه است که تنها دریک ظرف محدود نمی
گنجد و همانند مسائل ریاضی نمی تواند فقط یک جواب
داشته باشد. آئین های مختلف ، سنت هاو آداب ، افسانه ها و
ضرب المثلها ، مکتب های فلسفی گوناگون و تصوف و عرفان
در طول قرون بسیار که بر ادب فارسی گذشته ، در بعضی
کلمات اثر های بر جاگذارده است که هر یک از آن کلمات
یاد آور یک سلسله معنی و گاه بخشی از تاریخ است ".(۱۷)

مشار الیه در توضیح بیتی از حافظ که اینست:

شراب ارغوانی را گلاب اندر قدح ریزیم
زسیم عطر گردان را شکر در مجمر اندازیم

می نویسد

" در بعضی نقاط ایران متداول است که وقتی کسی برای دوستی در ظرفی نوعی خوردنی یا آشامیدنی می فرستد، هدیه گیرنده ظرف آن را از خوردنی یا آشامیدنی دیگری پر می کند... ویا گل بجایش می نهد و باز می فرستد ". (۱۷)

باید یاد آور شویم در پاکستان نیز این رسم شیوع دارد. اگر از خوردنی و آشامیدنی چیزی نباشد قند سفید در آن ظرف می اندازند و باز پس می دهند.

نویسندهٔ مذکور دربارهٔ " شکر در مجمر افگندن " چنین اظهار نظر می نماید:

" این رسم هم اکنون در غالب نقاط مشرق زمین از جمله ایران عزیز خودمان متداول است "(۱۹)

بعد ازین می نویسد:

" درجشن های عروسی بخارا اصولاً مراسمی هست بنام " قند چینی " که رامشگران در آخر شب جشن همین گونه مجمری می گردانند و غالب حضار کله قند های کوچك که مخصوص همین کار ساخته شده است در سینی مجمر می افگنند "(۲۰)

این رسم باندکی اختلاف نیز در پاکستان مروّج است در پاکستان علی الصباح که دکانداران درِ دکانشان را باز می

کنند ، گدایان در مجمری که زیر آن سینی باشد سپند می ریزند وبر در دکانها می گردانند و صاحبِ دکان سکّه ای بطور خیرات در آن سینی می اندازد.

آقای رجائی مفهوم شعر را چنین بیان می کنند :

" بپاس سرمستی و شوری که شراب ارغوانی بما بخشیده قدح حالیش را از گلاب می آکینم و نسیم را که بوی خوش گل بهمه جا پراکنده و عطر گردانی کرده است به پاداش ، شکر در مجمر می نهیم " (۲۱)

نباید فراموش کرد که در قدیم:

" شکر بعلت کمیابی حکم تحفه ای داشته است گرانبها تا آنجا که هم پایهٔ درم و دینار و دیگر نفائس در مراسم نثار می شده است "(۲۲)

این نکته هم باید در نظر داشته باشیم که بعضی از محققان و حافظ شناسان کوشیده اند که سال انشاد غزل را تعیین بکنند و درین ضمن گفته اند که فلان غزل را حافظ در فلان سال و یا در عهد فلان پادشاه سروده است. مثلاً غزلی که مطلعش باین قرار است:

بیا که رایت منصور بادشاه رسید
نوید فتح و بشارت به مهر و ماه رسید

در ۷۸۲ھ وقتی که شاه منصور بن محمد مظفر بعد از وفات شاه شجاع سریر آرای سلطنت شد ، سروده شده امّا مرحوم علی اصغر حکمت دربارهٔ غزلی به مطلع:

گل در برو می در کف و معشوق بکامست
سلطان جهانم به چنین روز غلامست

می نویسد که « این غزلِ غرّا و منظومهٔ شیوا روز یکشنبه اول شوال ۷۷۱ھ ق سروده شده است ». (۲۲) و مقطع این غزل :

حافظ منشین بی می و معشوق زمانی
کایّام گل و یاسمن و عید صیامست

این معمّارا حل می کند مرحوم حکمت می نویسد :

"در بیت آخر بالصراحة می فرماید که عید صیام مطابق بایّام گل و یاسمن است . آنانکه بفصل گل و یاسمن در شیراز مینو طراز آشنائی دارند ، میدانند که ایام معدود گل سوری همیشه در دههٔ اول اردیبهشت است ، وآن منطبق می شود با دههٔ آخر آوریل فرنگی. بامراجعه به جدولهای نجومی و تطبیق سنوات هجری باسنین میلادی ، معلوم می شود که درحیات خواجه حافظ ، دوبار عیدصیام در دههٔ آخر آوریل فرنگی واقع شده است. یکی در سال ۱۲۲۷ میلادی مطابق ۷۲۸هجری و دیگری در ۱۲۶۹میلادی مطابق با ۷۷۱هجری. چون خواجه حافظ برحسب تحقیق محققان دریکی از سنوات ۷۱۸ یا ۷۲۰ یا ۷۲۶متولد شده است. بنا برین در ۷۲۸ هجری هنوز مراحل صباوت را می پیمود وقوهٔ شاعری استادآن قدر نضج و کمال حاصل ننموده بود که چنین غزلی بتواند سُرود. پس محققاً سی واند سال بعد یعنی در اواخر آوریل ۱۲۶۹ میلادی بنظم این غزل پرداخته است و آن منطبق است بااوّل شوال

۷۷۱ھ یا هشتم اردیبهشت ماه بحساب تقویم
شمسی ایرانی، موقعی که گلستان در منتهای
خرمی و سرسبزی و بهاران در کمال زیبائی و
دلارائی است "(۲٤)

صنائع و بدائع لفظی و معنوی در دیوان حافظ فراوان
است اما در دیوان حافظ صنعتی است که اگرچه ظاهراً نوعی
از تجنیس است اما اصطلاح مخصوص آن یافته نشده است البته
در زبان انگلیسی و فرانسه آن را "Alliteration" نامیده اند. دکتر
حسین علی هروی درین باره چنین اظهار نظر می نماید:

" اگر بخواهیم برای این صنعت لفظی انواعی
قائل شویم، و به هر نوع نامی بدهیم، شاید نام
"توالی زنجیری" برای این نوع مناسب باشد"
(۲۵)

در صنعتی که بزبان انگیسی "Alliteration" نام دارد، آغاز
چند کلمه در شعر یا جمله از یك حرف می شود، مثلاً:

ساقی سیم ساق من گر همه زهر میدهد
کیست که تن چوجام می جمله دهن نمی کند

سه کلمه مصرع اول این شعر از حرف " سین " شروع
می شود.

نظر آقای هروی درین باره چنین است:

تکرار متوالی یك حرف در یك مصراع یا بطور
متوازن در هر دو مصراع است " (۲٦)

وقائل نیست که تکرار یك حرف فقط در آغاز چند کلمه باشد
بلکه عقیده دارد که تکرار حرفی یا دو حرف در مصراع باشد
و مصراع:

تاز میخانه و می نام و نشان خواهد بود

را بطور مثال آورده است که درین مصراع تکرار حرف " میم"
و " نون " شده است. بگمان بنده مثال عمدهٔ صنعت
« Alliteration » که آن را توالی حرف اول لفظی می توان نامید
این بیت حافظ است:

شاه شمـــشاد قدان خســـرو شیریـــن دهنان
که بمـــژگان شکـــند قلب همه صف شکنان

در مصراع اول آغاز سه کلمه و در مصراع دوم ابتدای دو کلمه
از حرف " شین " می شود. علاوه ازین در مصراع اول حرف
" نون " در آخر سه کلمه و در مصراع دوم همین حرف دوبار
در آخر کلمه هم آمده است و این را می توان " توالی حرف
آخر لفظی " قرارداد. شگفت آور آنکه حرف " شیـن " یکبار
درمیان کلمه " شمشاد " (که پنج حرفی است) آمده است و
همچنان حرف " نون " نیز درمیان کلمه دهنان (که هم پنج
حرف دارد) موجود است. باید که دانشمندان دقیقه رس نامِ
موزونی برای این صنعت درست کنند.

حواشی

۱ــ صفا، ذبیح الله: گنج سخن ــ جلد دوم ص ۲۲۵

۲ــ علی اصغر حریری، دکتر: مقاله بعنوان " امیر
تیمور و خواجه حافظ " مطبوعه ارمغان سال شصتم دوره چهل

و یکم شماره ۱ فروردین ۲۵۲۷ــ ص ۱۷

۳ محمد معین ،دکتر:"حافظ شیرین سخن"ص ۲۷۹

٤ عطیه بیگم: " اقبال " مطبوعه کراچی ص ١٦

٥ محمد اقبال. دکتر، پیام مشرق بخش می باقی و زبور عجم حصه دوم بخش غزلیات.

٦ جمال زاده، محمد علی: مقاله بعنوان " رواج بازار شعر و شاعری " مطبوعه ارمغان سال ٥٩ دوره ٦ شماره ٦ ص ۲۹

۷ شبلی نعمانی: " شعر العجم، حصه دوم " ص ٦٦، ۱۵۱ ۱۵٤.

۸ عمر خیام می گوید:

این کهنه رباط را که عالم نام است
آرامگه ابلق صبح و شام است
برمیست که واماندهٔ صد جمشید است
قصریست که تکیه گاه صد بهرام است

رك: میکدهٔ خیام مرتّبه محمد جلیل شادانی. مطبوعه لاهور ۱۹۳۵م. ص.۸۰

۹ یوسفی، غلام حسین. دکتر: مقاله بعنوان " نکته ای در شعر حافظ " مطبوعه " یغما " شماره مسلسل ۱۹۱. ص ۱۱٤

۱۰ بهاءالدین، سید: مقاله بعنوان " غزلی از حافظ " در کیهان فرهنگی (تهران) سال دوم.شماره ۳. خرداد ماه ٦٤. ص ۲۵. ستون ۳.

۱۱ــ خواجه حافظ شیرازی، شمس الدین محمد:

" دیوان حافظ " چاپ نولکشور، ۱۹۱۷م. ص ۳۲.

۱۲_ بهاءالدین، سید: همان ماخذ ص ۲۵ ستون ۳

۱۳_ ایضاً ص ۳۶. ستون اول

۱٤_در دیوان حافظ مطبوعه نول کشور لکهنؤ ص۳۳ مصرع اول باین قرار است: تو خود حیات دگر بودی ای زمان وصال

۱۵ ایضاً ص ۳٦ ستون اول

در بارهٔ نسخه های بدل حافظ، مقالات آقایان حسین هروی و مسعود فرزاد در مجله نگین (تهران) شماره های ۱۳۵، ۱۳٦، ۱۳۷ قابل توجه است.

علاوه برین از نسخه های دیوان حافظ که اخیراً بکوشش دانشوران و حافظ شناسانِ ایرانی بچاپ رسیده است بسیاری از اشعارش که در نسخه های قدیم موجود بود، حذف شده است. آقای بهاء الدین خرم شاهی ضمن نقد بر کتاب " غلط ننویسیم " تالیف ابوالحسن نجفی چنین اظهار نظر می نماید:

" آقای نجفی دهها بار در کتاب حاضر به درستی به شعر حافظ استناد کرده اند. اما مواردی هم هست که بیتها یعنی شواهد در دو نسخه معتبر قزوینی و خانلری نیست ".

(ر.ك بمقاله " فرهنگ دشواریها " مطبوعه کیهان فرهنگی (تهران) سال پنجم. شماره دوم اردی بهشت ماد ٦۷، ص۳۰، ستون ۲

۱٦_ صفا، ذبیح الله: گنج سخن _ جلد دوم ص ۲۲۵

۱۷_ رجائی. احمد علی: مقاله بعنوان " پیش نهادی دربارهٔ معنی بیتی دشوار از حافظ " در " راهنمای کتاب " سال پانزدهم شماره های ۵-٦ مرداد، شهریور. ۱۳۵۱هـ ش

ص ۲۸۶

۱۸ـ رجانی. احمد علی: مقاله مطبوعه "راهنمای کتاب" سال ۵۱. شماره های ۵-۶ ص ۲۹۲

۱۹ ایضاً ص ۲۹۲

۲۰ ایضاً ص ۲۹۲

۲۱ ایضاً ص ۲۹۲

۲۲ ایضاً ص ۲۹۰

۲۳ حکمت، علی اصغر: مقاله ای بعنوان " فالی از دیوان حافظ " در یغما. دی ماه ۱۳۴۲ ه ش. ص ۴۴۲

۲۴ ایضاً ص ۴۴۳

۲۵ حسین علی هروی، دکتر: مقاله ای بعنوان "نقدی بر حافظ مسعود فرزاد" مطبوعه نگین ۳۱ شهریور ماه ۱۳۵۵ش. ص ۲۴. ستون ۲

۲۶ ایضاً.

دکتر محمد ریاض
اسلام آباد

تاثیر خواجه حافظ در هنر و اندیشهٔ علامه اقبال

علاّمه محمد اقبال (متوفی ۲۱ آوریل ۱۹۳۸م) بتاریخ ۹نوامبر ۱۸۷۷م در شهر سیالکوت پنجاب متولّد شد. درمیان استادان عربی و فارسی وی، اسم شمس العلماء مولانای سید میر حسن رضوی (م ۱۹۲۹م) بسیار معروف است. در برنامهٔ درس اقبال، دیوان لسان الغیب خواجه حافظ شامل بوده و چون اقبال از زمان محصّلی دورهٔ دبیرستان بفکر شعر پرداخته، لابد شعر معجز آسای حافظ از نظر توازن و تطابق لفظ و معنی در وی تاثیر عمیق گذاشته بود. در ۱۹۰۵م اقبال برای تحصیلات عالی راهسپار اروپا شد ومدّت سه سال در آنسامان ماند. در همان اوان در سال ۱۹۰۷م او به هیدل برگ (آلمان)رفت و آنجا ضمن صحبت ادبی با خانم عطَیه بیگم فیضی (م۱۹۶۷م در کراچی) تحت تأثیر بودن خود از حافظ اشاره نمود و گفت که او " گاهی طوری فکر می کند که روحِ حافظ با روحِ وی ممزوج شده و در بدنِ او حلول نموده است. در چنین منوال او از لفظ و معنی حافظ استفاده می نماید ".(۱)

اقبال در سال ۱۹۰۸م از اروپا باز گشت و ساکن لاهور شد (در واقع او از سال ۱۸۹۵م (۲) در لاهور سکنیٰ گزیده بود). در سال ۱۹۱۰م او یادداشتها رابعنوان" انعکاسات پراگنده " در صورت نکاتِ جالب بزبانِ انگلیسی نگاشت و در

آنها دربارهٔ حافظ بقرار نیز اظهار نظر نمود :

"در کلماتی که مانند مرواریدهای تراشیده می باشند ، خواجهٔ حافظ روحانیت شیرین غیر شعوری بلبل را ارائه داده است" (نکته شماره ۱۱۹). اقبال مفتون کلمات مرواریدنی حافظ است . مثنویهای اسرار خودی ، (۱۹۱۵م) ورموز بیخودی ، (۱۹۱۸) که اینک بطور مرخم "اسرار و رموز" موسوم اند ، از ذکر حافظ خالی نمی باشند. در چاپ نخست مثنوی مقدم الذکر ، اقبال در ضمن رد نظریات و اعمال رکود آور صوفیه ، به معانی اشعار حافظ هم تاخته ولی از چاپ دوم کتاب (۱۹۱۸) (وهمه ۳۴ بیت شعر(٤) تعریضی را حذف نموده اشعار نوین را بعنوان " در حقیقت شعر و اصلاح ادبیات اسلامیه " بجای آنها گنجانده است . در این زمینه ، اقبال دربارهٔ از مقالات و مکاتیب خود که بین سالهای ۱۹۱۵ الی ۱۹۱۸م نوشته.، راجع به حافظ نکاتی عرضه داده که در پیرامون لسان الغیب بودن حافظ و فال گیری از دیوانِ وی و شواهد ردو قبول معانی اشعار حافظ در شبه قاره و همچنین دربارهٔ تحقیقات و تراجم و شروح دیوان حافظ در زبانهای انگلیسی و آلمانی وترکی و عربی و فارسی و اردو وغیره می باشند . حافظ شناسی اقبال ، متقاضی مقالهٔ دیگری است وچنین بررسی نشان خواهد داد که اقبال درست گفته بود که روح حافظ احیاناً دربدن وی حلول می نماید. اقبال در غزل فارسی به نقطهٔ کمال خواجهٔ حافظ بسیار نزدیك رسیده است و هم اوست که احیاناً آن لفظ و معنی را لمس نموده که ویژهٔ حافظ بوده است.

بعضی از ناقدان بی خود مطلب کوتاهی را طویل الذیل می سازند . راجع به حافظ و اقبال هم همین روند ملاحظه می کنیم. ولی اقبال اصلاحی در انحای ادبیاتِ اسلامی می خواست.

خواجه حافظ اشعار بیدار ساز و جرأت آموز هم دارد ولی صبغهٔ کلیّ وی از نظر صوفیه سکر و بیخودی و خود فراموشی است. اقبال علیه همین برداشت تصوف از حافظ بثّ شکوی نموده است . اوبه اختلافهای متون متفاوت دیوان حافظ متوجه بود ، خاصه شباهت اشعار وی به خواجو وعماد فقیه. ترجمهٔ آلمانی شرح سودی (٦) و ترجمهٔ انگلیسی دیوان حافظ بوسیلهٔ کلارك از نظرش گذشته بود . او میخواست کتاب حافظ شناسی میرزا محمد دارابی را که موسوم به " لطیفهٔ غیبی " است ، از نظر بگذراند . این کتاب را خاور شناس انگلیسی ایدوارد برون (م ۱۹۲٦)) ذکر نموده بود(۷) . اقبال به روش ضد معانی ابیات حافظ اشاره می نماید که پادشاه تیموری محمد اورنگ زیب عالمگیر(م ۱۱۱۹ه/۱۷۰۷م) عامل آن بوده است . میر سیّد همدانی (م٧٨٦ه) رساله مرادات دیوان حافظ نوشته که حامل شرح غزلی از حافظ و تبیین اصطلاحات عرفانی شعر وی است (۹) . او باتفّاق سید جهانگیر سمنانی (م.بظاهر۸۰۸ ه) در شیراز دیدار حافظ داشته و هر دو چندی مهمان وی بوده اند . این صوفیهٔ معاصر، صوفی بودن حافظ را تائید می نمایند . درسه لطیفه گفتار میر سیّد اشرف جهانگیر سمنانی موسوم به لطائف اشرفی فی طوائف الصوفی ذکری از علّو مقام روحانی و صوفیانهٔ حافظ وارد آمده است . رساله سید علی همدانی هم مبیّن همین نظر است . رسالهٔ مزبور شبیه کتاب فارسی منسوب به شیخ فخرالدین عراقی همدانی (م ٦٨٨ه) است . شیخ عبدالرزاق کاشانی (م٧٢٦ه) چنین رساله ای را به عربی "اصطلاحات الصوفیه" نام داده است . اقبال در مکاتیب خود به رساله مزبور اشاره می نماید. مولانای عبدالرحمٰن جامی (م ۸۹۸ه) در کتاب نفحات الانس من حضرات القدس خود

راجع به حافظ نقل اقوال دیگران نموده و سخن صریح نگفته که آیا خواجهٔ شیراز صوفی صافی بوده است یا خیر . اقبال ـیں روش محتاط جامی اشارهٔ شگفت آمیز ی نماید. نکتهٔ اسسی آن که در سایر مکاتیب خود اقبال به نبوغ و علّو هنر و اندیشهٔ خواجه شیراز اذعان نموده و بحامیان معاصرین می فهمانده که ایرادات وی از حافظ من باب مثال انتقادی بر صوفیه است زیرا این گروه به علّو هنر خواجهٔ شیراز توجهی نمایند و تنها به تعبیرات و توجیهات معانیٔ اصطلاحی خود علاقه دارند . روش مقلدیں و مادحین غربی حافظ مانند صاحب دیوان "غرب شرق" گوتهٔ آلمانی بر عکس اینان است. چون غربیان بقول اقبال دلباخته و واله تغزّل حافظ می باشند. (رك دیباچه پیام مشرق).

در بیان مقام بلند خواجهٔ لسان الغیب از نظر هنرو ابتکار، اقبال بیشتر به مولانای محمد اسلم جیراجپوری (م ١٩٥٥م) صاحب اثر " حیات حافظ" به اردو خطاب نموده است. مثلاً :

" اگر این ملاك و محك مطمح نظر ما باشد که زیبائی بهر صورت زیبائی است و بنتائج حسن آفرینی کاری نداشته باشیم، لابد خواجه حافظ در زمرهٔ بزرگترین شعرای جهان قرار می گیرد و درین ضمن جای قیل و قال نیست ". (١٢)

" من معتقد مقام بلند هنری خواجهٔ حافظ می باشم . بنظرم شاعر جزیل همچون وی تاکنون در قاره آسیا بوجود نیامد و در آتیه هم شاید مثیلش در این سامان بظهور نخواهد آمد ". (١٢)

اقبال مرامهاو هدفهای اصلاح ادبیات بویژه شاعری را در " مثنوی اسرار خودی " به نمط زیر بیان نموده است.

حسن خلاّق بهار آرزوست
جلوه اش پروردگار آرزوست
سینهٔ شاعر تجلّی زار حسن
خیزد از سینای او انوار حسن
از نگاهش خوب گردد خوب تر
فطرت از افسون او محبوب تر
فکر او با ماه و انجم هم نشین
زشت را نا آشنا، خوب آفرین
خضر و در ظلمات او آب حیات
زنده تر از آبِ چشمش کائنات
کاروانها از درایش گام زن
در پی آواز نایش گامزن
چون نسیمش در ریاض ما وزد
نرمك اندر لاله وگل می خزد
از فریب او خود افزا زندگی
خود حساب و ناشکیبا زندگی
اهل عالم را صلا بر خوان کند
آتش خود را چو باد ارزان کند
وای قومی کز اجل گیرد برات
شاعرش وابوسد از ذوقِ حیات
...

در سال ۱۹۲۳م کتاب سوم فارسی اقبال "پیام مشرق" انتشار یافت . اقبال این کتاب را بجواب "دیوان غرب شرق" گوتهٔ آلمانی(م ۱۸۳۲م) نوشته است. گوته جزو کسانی است که در ادبیاتِ آلمانی صحنهٔ تاثیر زبانِ فارسی را باز نموده اند . از بخشهای متفاوتِ دیوان وی پیداست که او مخصوصاً تحت

تاثیر حافظ بوده و از بسیاری از افکار و حتّی تراکیب و تعبیرات حافظ سوژه ها گرفته و در افکار خود گنجانده است. (١٣) علامه اقبال متوجه همهٔ این امور بوده و در متن انگلیسی و اردوی (١٤) دیباچهٔ " پیام مشرق " در پیرامون عظمت حافظ اشارات وافی دارد . او متوجه است که ترجمهٔ دیوان حافظ به آلمانی که فان هیمر آن را در سال ١٨١٢م انتشار داده، مهیج عواطف اصیل مشرق در گوته گردید وبقول بیل شوسکی، گوته هم گویا فکر می کرد که او مثیل حافظ است و روح وی با روح حافظ ممزوج گردیده بود . اقبال می نویسد : " همانطور که حافظ ،لسان الغیب وترجمان اسرار است. همانطور گوته هم است و همانطور که در کلمات سادهٔ حافظ یك جهان معنی گنجیده ، در بی پیرایگی زبان و بیان گوته هم حقائق و اسرار مستتر می باشند ". (١٥)

کتاب پیام مشرق اقبال تاحدی یك دیوان کامل است که به قسمتهای دو بیتیها و قطعات و مسمّطات و مثنوی و ترکیب بندها و غزلیات وغیره منقسم گردیده . قسمت غزلهای این کتاب ٤٥ چکامه دارد که شاعر باستفاده از کلمات حافظ آنها را " می باقی " موسوم ساخته است . دکتر سلیم نیساری در کتاب "غزلهای حافظ" خود (تهران، موسسه آ ر. سی . دی ١٩٧٤م) مُصر است که در شعر منقول حافظ "مَی صافی"، از "می باقی" اصح است ولی " مَی باقی " لا بد ترکیب پسندیدهٔ حافظ است. مثلاً دربیت دیگر وی است:

"مَی باقی" بده تا مست و خوشدل
بیاران بر فشانم عمر باقی

غیر از عنوان غزلهای اشاره شده ، مطلع غزل "زبور عجم" اقبال هم این ترکیب را دربر دارد:

این محفل که کارِ او گذشت از باده وساقی
ندیمی کو که در جامش فرو ریزم مَیِ باقی

در کتاب پیام مشرق اقبال در غزلیات خود به مولوی (م ۶۷۲ ھ) و عرفی شیرازی (م ۹۹۹ھ) و نظیری نیشابوری (م ۱۰۲۳ھ) وغیره هم توجه داشته ولی اکثرتتبعات وی از حافظ است . امثلهٔ مختصر را ما بدنبال می آریم . نکتهٔ جالب این است که اقبال در منظومه های طویل و ترکیبهای خود هم از ابیات غزلیات حافظ اتّباع نموده است. چند مثال در زیر از یك ترکیب بند ارائه می گردد که بعضی از بند های آن حکم قطعات و غزلیات مسلسل را دارد . عنوان این ترکیب بند "پیام" است در قسمت نقشِ فرنگ (پیام مشرق).

حافظ :

خیز تا از در میخانه گشادی طلبیم
به ره دوست نشینیم و مرادی طلبیم

اقبال:

چاره اینست که از عشق گشادی طلبیم
پیشِ او سجده گزاریم و مرادی طلبیم

حافظ :

حالیا مصلحت وقت در آن می بینم
که کشم رخت به میخانه و خوش بنشینم
درخراباتِ مغان نور خدا می بینم
وین عجب بین که چه نوری ز کجا می بینم

اقبال:
من درین خاك كهن گوهـر جـان مـی بینم
چشم هر ذره چو انجـم نگران می بینم

حافظ:
تا ز میخانه و می نام و نشـان خواهد بود
سر ما خاك ره پیر مغـان خواهد بود
حلقهٔ پیر مغان از ازلم در گـوش است
بر همانیم که بودیـم و هـمان خواهد بود

اقبال:
زنـدگی جوی روان اسـت و روان خواهد بود
این می کهنه جوان است و جـوان خواهد بود
آنچه بوده است و نبایـد ، زمـیان خواهد رفت
و آنچه بایست و نبـوده است همان خواهد بود

تضمینات

پیش از ارائه دادن تتبّع اقبال از غزلیات ، ما به نقل تراكیب و تضمینات ابیات حافظ توجه می نمائیم . سایر مثالها از كتب شعر و نثر اردوی اقبال ماخوذ نموده مرتّب نموده ایم .. مانند:

در كوی نیك نامی ما را گـذر ندادند
گر تو نمی پسندی تغـییر كن قضا را
هان مشو نومید چون واقف نهٔ از سرّ غیب
باشد اندر پـرده بازیهای پنهان غم مخور
(مقالات اقبال)

نقل و تضمین هم مانند تتّبع ائتلاف و توافق فکری شعرا و ادبا را نشان می دهد .

نخستین مجموعهٔ اشعار اردوی اقبال «بانگِ درا» موسوم است که بار اول در سال ۱۹۲٤م انتشار یافت . در این کتاب شاعر کلام منتخب خود را تا سال انتشار مجموعه گنجانده است . در این اثر اشعار زیاد خواجه حافظ برای استشهاد و تتمیم و تقویت معانی و تعبیرات نوین نقل و تضمین گردیده است :

(۱) در نظم «نصیحت» بیت زیر حافظ تضمین شده و باری آن را در اثر اردوی متاخر اقبال «بالِ جبریل» (انتشار اول در ۱۹۳۵م) هم نقل شده می بینیم . پیداست که جرأت آموزی این شعر حافظ در خور توجه اقبال بوده است :

عاقبت منزلِ ما وادی خاموشان است
حالیا غلغله در گنبد افلاك انداز

(۲) در منظومهٔ «خطاب به جوانانِ اسلام» مصراع بیتی از حافظ ملاحظه می کنیم:

بآب ورنگ و خال و خط چه حاجت روی زیبا را

مصراع اول بیت حافظ چنین است:

ز عشق ناتمام ما جمالِ یار مستغنی است

مطلع غزل اشاره شده حافظ بقرار زیر می باشد:

اگر آن ترک شیرازی بدست آرددلِ مارا
بخال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

(۳) در بخشی از منظومهٔ طویل اردو موسوم به "شمع و شاعر" اقبال اشعار فارسی می آورد که در آنها از کلمات و تراکیب حافظ ، استفادهٔ سرشار بعمل آمده است ، مثلاً :

در غم دیگر بسوز و دیگران را هم بسوز
گفتمت روشن حدیثی گر توانی دار گوش

بیت مزبور ناظر مطلع و بیت غزل حافظ است بقرار زیر :

دوش با من گفت پنهان کار دانی تیز هوش
وز شما پنهان نشاید کرد سر می فروش
گوش کن پند ای پسر وز بهر دنیا غم مخور
گفتمت چو دُر حدیثی گر توانی دار گوش

در قوافی بند ششم نظم " شمع و شاعر " که مورد ارجاع قرار می گیرد ، اقبال از کلمات خروش و خموش و سروش حافظ استفاده می نماید و آنها را در قوافی شعر اردوی خود عیناً بکار می برد .

(٤) غزل غرّای حافظ با مطلع زیر هم شبیه غزل وی است که در فوق بذکر آن پرداخته ایم :

سحر ز هاتف غیبم رسید مژده بگوش
که دور شاه شجاع است می دلیر بنوش

علامه اقبال در منظومهٔ سیاسی و طنزی خود که موسوم به " قرب سلطان " می باشد ، غزل لسان الغیب حافظ را "پیام مرشد شیراز" می نامدو معنی آن را " سرِنهانخانهٔ ضمیر سروش " قرار می دهد . در " قربِ سلطان " مصراعها و

بیتهای زیر غزل حافظ تضمین گردیده است :

شد آنکه اهل نظر برکناره می رفتند
هزار گونه سخن در دهان ولب خاموش
رموز مصلحت مُلك خسروان دانند
گدای گوشه نشینی تو حافظا مخروش
شراب خانگی ترسِ محتسب خورده
به روی یار بنوشیم و بانگِ نوشانوش
محلْ نور تجلّی است رای انور شاه
چون قربِ او طلبی در صفای نیّت کوش

(۵) در منظومهٔ " بپاسخ نامه ای " اقبال بتضمین شعر زیر حافظ می پردازد و شاعر شیراز را " رنگین نوا " قلمداد می نماید :

گرت هواست که با خضر هم نشین باشی
نهان ز چشم سکندر چو آب حیوان باش

(٦) نظم " اسیری " اقبال بمناسبت رهایی یکی از راهبران سیاسیِ شبه قاره ، مولانا محمد علی جوهر، از قید و بند فرنگیان در سال ۱۹۱۹م سروده شده و شعر نهانی آن متضمن بیتی از حافظ است:

شهپر زاغِ و زغن در بند قید و صید نیست
این سعادت قسمت شهباز و شاهین کرده اند

(۷) بمناسبت سیطرهٔ قوای مسلمانان ترك بر انگلیسیها و یونانیها ، اقبال در سال ۱۹۲۲م منظومهٔ ۷۲ بیتی موسوم به "طُلوعِ اسلام" نوشته که در صورت ترکیب بند در ۸ قسمت

متساوی منقسم شده است . قسمت نهائی این ترکیب بند تماماً به فارسی است و در آن مطلع معروف غزل نشاط آور خواجه حافظ تضمین گردیده است . نگارنده بند فارسی را در زیر نقل می نماید . موجب یاد آوری است که "خواجهٔ بدر و حنین" حضرت رسول اکرم می باشند و تصرف در معنی کرامت و معجزه بکار رفته است . اینک متن بند آخر نظم "طلوع اسلام" در زیر نقل می نمائیم :

بیاساقی نوای مرغ زار از مرغزار آمد
بهار آمد ، نگار آمد ، نگار آمد ، قرار آمد
کشید ابر بهاری خیمه اندر وادی و صحرا
صدای آبشاران از فراز کوهسار آمد
سرت گردم تو هم قانون پیشین ساز ده ساقی
که خیل نغمه پردازان قطار اندر قطار آمد
کنار از زاهدان برگیر و بی باکانه ساغر کش
پس از مدت ازین شاخ کهن بانگ هزار آمد
به مشتاقان حدیث خواجهٔ بدر و حنین آور
تصرفهای پنهانش بچشم آشکار آمد
دگر شاخ خلیل از خون ما نمناک می گردد
ببازار محبت نقد ما کامل عیار آمد
سر خاک شهیدی برگهای لاله می پاشم
که خونش بانهال ملت ما سازگار آمد
" بیاتاگل بیفشانیم ومی در ساغر اندازیم
فلك را سقف بشکافیم و طرح دیگر اندازیم "

استفاده از تراکیب حافظ

بعضی از تراکیب دلپذیر خواجهٔ حافظ دراشعار اردوی اقبال هم وارد آمده است مانند خونین کفن و خونین

جگر و عروس لاله (حافظ «عروس غنچه» هم دارد) . اینها و تراکیب دیگر حافظ مثل بیانِ طلب و قطرهٔ محال اندیش در ابیاتِ فارسی اقبال هم مشهود است ، مثلاً

حافظ :

در بیابانِ طلب گرچه ز هر سو خطری است
می رود حافظ بیخود بتولاّیِ خویش

اقبال :

هرچه باشد خوب و زیبا و جمیل
در بیابانِ طلب ما را دلیل

حافظ :

باصبا درچمن لاله سحر می گفتم
که شهیدانِ که اند این همه خونین کفنان ؟

اقبال :

درچمن قافلهٔ لاله و گل رخت گشود
از کجا آمده اند این همه خونین جگران ؟

یا شعر اردو از کتاب « بال جبریل » :

گل و نرگس و سوسن و نسترن
شهید ازل لاله خونین کفن

حافظ :

عروسِ غنچه رسید از حرم به طالع سعد
بعینه دل و دین می برد بوجه حسن

اقبال:
حنا زخون دل نوبهار می بندد
عروس لاله چه اندازه تشنهٔ رنگ است
عروس لاله برون آمد از سراچهٔ ناز
بیاکه جان تو سوزم ز حرف شوق انگیز
بیا که بلبل شوریده نغمه پرداز است
عروس لاله سراپا کرشمه و ناز است

حافظ :
خیال حوصلهٔ بحر می پزد هیهات
چهاست در سر این قطرهٔ محال اندیش

اقبال:
ز خود گذشته ای ، ای قطرهٔ محال اندیش
شدن به بحر و گهر برنخاستن ننگ است

ترکیب " تر کی و تازی " حافظ هم در شعر اردوی اقبال ملاحظه می کنیم . این شعر اردو (از کتاب بال جبریل) بامبَدل ساختن کلمه "بهی" به "هم" (در معنی اصلی) فارسی می شود .

حافظ :
یکیست ترکی و تازی درین معامله حافظ
حدیث عشق بیان کن بدان زبان که تودانی

اقبال:
ترکی هم شیرین تازی هم شیرین
حرفِ محبّت ترکی نه تازی

ستقبال و توجه به معانی

اقبال به معانی ابیات حافظ هم توجه داشته و از برخی ز افکار لسان الغیب استقبال نموده است . بعضی از امثله در ررسیهای فوق ارائه گردیده و بعضی از شواهد را در زیر نقل ی نمائیم .

حافظ :

دریـن چـمن گـُل بیـخار کـس نچیـد آری
چــراغ مـصـطـفوی باشــرار بـولهبـیست

اقبال :

نهـال تـُرك ز بـرق فـرنـگ بـاد آورد
ظـهور مصـطـفوی را بهـانـه بـولهبـیست

حافظ :

شـب تـاریك و بیم موج و گردابی چنین حائل
کجا دانند حـال ما سـبك بـاران ساحلها؟

اقبال :

شب تاریك و راه پیچ پیچ و بی یقین راهی
دلیلِ کاروان را مشکل اندر مشکل افتاده است

حافظ :

هزار نکتهٔ باریــکتر ز مــو اینـجاست
نه هر که سر بتـراشـد قلندری داند

اقبال:
بیا بمجلس اقبال و یك دو ساغر کش
اگرچه سر نتراشد قلندری داند

حافظ:
دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیرما
چیست یاران طریقت بعد ازین تدبیرِ ما؟

اقبال:
چیست یاران بعد ازین تدبیرِ ما
رُخ سوی میخانه دارد پیرِ ما

حافظ:
بملازمان سلطان که رساند این دعارا؟
که بشکرِ پادشاهی ز نظر مران گدارا

اقبال:
بملازمانِ سلطان خبری دهم ز رازی
که جهان توان گرفتن بنوایِ دلگدازی

حافظ:
اگر آن ترکِ شیرازی بدست آرد دلِ مارا
بخالِ هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

اقبال:
بدست مانه سمرقند و نی بخارا ایست
دعا بگو ز فقیران به ترکِ شیرازی

تتّبع در میدان غزل

از عصر حافظ تا امروز بسیاری از شاعران فارسی به تتّبع این سخن طراز شیراز پرداخته اند زیرا ملاك و مدار و عیار تغزلهای عالی همو بوده و واقعاً خواجه لسان الغیب رویهم رفته بزرگترین شاعر غزل سرای فارسی است . او زیبا ترین گلهای سرسبد سبكِ عراقی را داراست و الحق سایر شاعران از روی رشك و غبطه بسوی وی می نگریسته اند . اقبال صاحبِ سبكِ نوین است و ناقدانِ ایرانی هم معتقداند که «سبك اقبال» به «سبك عراقی» بسیار نزدیك است . تنها از روی تراکیب و معانی تازه ، سبكِ اقبال راجداگانه می کنندو امّا این سبك همان « سبكِ عراقی » می باشد . لابد در میدانِ غزل ، اقبال از شعرای نامدارِ فارسی است که به تتّبع موفقیت آمیز خواجه پرداخته است . در بیتی از غزل قسمت « مَی باقی » کتاب پیامِ مشرقِ اقبال گویا به دین خویش به حافظ اشاره می نماید :

تنم گلی ز خیابانِ جنّت کشمیر
دل از حریم حجاز و نوا ز شیراز است
(۱٦)

اکنون ما بنقل مطلع یا چند بیت مربوط هر دو شاعر مبادرت می کنیم . این مثالها منوط به کتاب « پیام مشرق » است . در بعضی موارد اختلاف وزن یا قافیه یا ردیف هم مبرهن است ولی بطور کلیّ مشهود است که اقبال به اسلوب و کلمات و تراکیب و افکار حافظ متوجّه و ناظر بوده است .

حافظ :

کنون که در چمن آمد گل از عدم بوجود
بنفشه در قدم او نهاد سربسجود
ز دست شاهد نازك عذار عیسی دم
شراب نوش و رها کن حدیث عادو ثمود
بود که مجلس حافظ بیمن تربیتش
هر آنچه می طلبد جمله باشدش موجود

اقبال :

بهار تا بگلستان کشید بزم سرود
نوای بلبل شوریده چشم غنچه کشود
گمان مبر که سرشتند در ازل گلِ ما
که ما هنوز خیالیم در ضمیر وجود
بخاك هند نوای حیات بی اثر است
که مرده زنده نگردد زنغمهٔ داؤد

حافظ :

شاه شمشاد قدان خسرو شیرین دهنان
که بمژگان شکنند قلب همه صف شکنان
گفت حافظ من و تو محرم این راز نه ایم
از می لعل حکایت کن و سیمین ذقنان

اقبال :

حلقه بستند سر تربت من نوحه گران
دلبران ، زهره وشان ، گلَ بدنان ، سیم بران
در چمن قافلهٔ لاله و گل رخت گشود
از کجا آمده اند این همه خونین جگران؟

حافظ:

در ازل پرتو حسنت ز تجلّی دم زد
عشق پیدا شدو آتش بهمه عالم زد

اقبال (در بند منظومه "پیام" قسمت "نقش فرنگ" پیـ
مشرق گفته است):

عقل چون پای درین راه خم اندر خم زد
شعله در آب دوانید و جهان برهم زد

حافظ:

اگرچه عرض هنر پیش یار بی ادبی است
زبان خموش و لیکن دهان پر از عربی است
درین چمن گلِ بی خار کس نچید، آری
ظهور مصطفوی باشرار بولهبی است
حسن زبصره، بلال از حبش، صهیب از روم
زخاك مکّه ابوجهل این چه بوالعجبیست
جمال دختر رز نور چشم ماست مگر
که در نقاب زجاجی و پردهٔ عنبی است
بیار مَی که چو حافظ مدامم استغفار
بگریهٔ سحری و نیاز نیم شبی است

اقبال:

بشاخِ زندگیِ ما نمی زتشنه لبی است
تلاش چشمهٔ حیوان دلیل کم طلبی است
حدیث دل به که گویم، چه راه برگیرم
که آه بی اثر است و نگاه بی ادبی است

غزل بزمزمه خوان ، پرده پست ترگردان
هنوز نالهٔ مرغان نوای زیر لبی است
متاع قافلهٔ ما حجازیان بردند
ولی زبان نگشانی که یار ما عربی است
نهال تُرك ز برق فرنگ بار آورد
ظهور مصطفوی را بهانه بولهبی است
مسنج معنیٰ من در عیار هند و عجم
که اصل این گهر از گریه های نیم شبی است
بیا که من ز خُم پیر روم آوردم
می سخن که جوان تر ز بادهٔ عنبی است

در قسمت اردوی کتاب " ارمغان حجاز " (اینك شامل کلیّات اردوی اقبال) قطعهٔ سه بیتی اقبال هم بهمین وزن و منوال است . این قطعه تعریضاً علیه فکر حسین احمد مدنی (م ۱۹۵۸م) سروده شده که او اگرچه عالم سرشناس علوم دینی و استاد دیوبند بوده ولی هیأت اجتماعی متحد هندوان و مسلمانان وغیره را در شبه قاره توصیه می نمود و اقبال در ردّ چنین افکار وی مقالهٔ مبسوطی هم نگاشته بود (۱۷). ابیات زیر در اوایل سال ۱۹۳۸م سروده شد :

عجم هنوز نداند رموزِ دین ورنه
ز "دیوبند " حسین احمد این چه بوالعجبی است
سرود برسرِ منبر که "ملّت از وطن است"
چه بی خبر ز مقامِ محمّد عربی است
بمصطفیٰ برسان خویش را که دین همه اوست
اگر باو نرسیدی تمام بولهبی است

بیت آخر مانندِ مَثل معروف است و این تعبیر در اشعار

اردوی اقبال هم منعکس است .

اینك به چند مثال دیگر توجه بفرمائید :

حافظ :

نه هر که چهره بر افروخت دلبری داند
نه هر که آینه سازد سکندری داند
نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست
کلاه داری و آئین سروری داند
غلام همت آن رند عافیت سوزم
که در گدا صفتی کیمیا گری داند
هزار نکتهٔ باریکتر ز مو اینجاست
نه هر که سر بتراشد قلندری داند

اقبال :

جهانِ عشق نه میری نه سروری داند
همین بس است که آئین چاکری داند
هزار خیبر و صدگونه اژدر است اینجا
نه هر که نانِ جوین خورد حیدری داند
یکی به غم کدهٔ من گذرکن و بنگر
ستاره سوختهٔ کیمیا گری داند
بیا بمجلس اقبال و یك دو ساغر کش
اگرچه سر نتراشد قلندری داند

حافظ :

روشن از پرتو رویت نظری نیست که نیست
منّت خاك درت بر بصری نیست که نیست
ناظر روی تو صاحب نظرانند ولی
سرِّ گیسوی تو در هیچ سری نیست که نیست

تا بدامن ننشیند زنسیمش گردی
سیل اشك از نظرم برگذری نیست که نیست
بجز این نکته که حافظ ز تو ناخوشنود است
در سراپای وجودت هنری نیست که نیست

اقبال:
سرخوش از بادهٔ تو خُم شکنی نیست که نیست
مست لعلین تو شیرین سخنی نیست که نیست
گرچه لعل تو خموش است ولی چشم ترا
با دل خون شدهٔ ما سخنی نیست که نیست
تاحدیث تو کنم، بزم سخن می سازم
ورنه در خلوت من انجمنی نیست که نیست
ای مسلمان دگر اعجاز سلیمان آموز
دیده بر خاتم تو اهرمنی نیست که نیست

حافظ:
جز آستان توام در جهان پناهی نیست
سر مرا بجز این در حواله گاهی نیست
عدو چه تیغ کشد من سپر بیندازم
که تیغ ما بجز ازناله و آهی نیست
مباش درپی آزار و هرچه خواهی کن
که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست

اقبال:
اگرچه زیب سرش افسر و کلاهی نیست
گدای کوی تو کمتر ز پادشاهی نیست

بخواب رفته جوانان و مرده دل پیران
نصیب سینۀ کس آه صبحگاهی نیست
بیا که دامنِ اقبال را بدست آریم
که او ز خرقه فروشان خانقاهی نیست

زبور عجم

کتاب "زبور عجم" نخستین بار در سال ۱۹۲۷م انتشار یافت . کتاب در چهار بخش منقسم است . در دو بخش اول غزل وجود دارد و در قسمت های بعدی مثنوی . در غزلهای این کتاب ، اقبال غیر از شعرای دیگر ، به حافظ نظری داشته وبر زمین وی کراراً گام نهاده است . ما مانند پیام مشرق ، در این وهله هم مثالها را در زیر ارائه می نمائیم .

حافظ :

به سَر جام جم آنگه نظر توانی کرد
که خاك میکده کحل بصر توانی کرد
مباش بی مَی و مطرب بزیر چرخ کبود
کزین ترانه غم از دل بدر توانی سرد

اقبال:

درون لاله گذر چون صبا توانی کرد
بیك نفس گره غنچه وا توانی کرد
مقدّر است که مسجود مهر و مه باشی
ولی هنوز ندانی چها توانی کرد

حافظ :

ز دست کوتۀ خود زیر بارم
که از بالا بلندان شرمسارم

مگر زنجیر مونی گیردم دست
وگرنه سربشیدانی برآرم

اقبال:
هوای خانه و منزل ندارم
سر راهم غریب هر دیارم
میندیش از کف خاکی میندیش
بجان تو که من پایان ندارم

حافظ:
مابدین در نه پی حشمت و جاه آمده ایم
از بد حادثه اینجا به پناه آمده ایم
لنگر حلم تو ای کشتی توفیق کجاست؟
که درین بحر کرم غرق گناه آمده ایم

اقبال:
ما که افتنده تر از پرتوِ مَه آمده ایم
کس چه داند که چسان این همه راه آمده ایم
پرده از چهره برافگن که چو خورشید سحر
بهر دیدار تو لبریز نگه آمده ایم

حافظ:
زاهد ظاهر پرست از حالِ ما آگاه نیست
در حقِ ما هرچه گوید جای هیچ اکراه نیست
در طریقت هرچه پیش سالك آید خیر اوست
در صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست

هر که خواهد گو بیاو هر که خواهد گو برو
گیرو دار و حاجب و دربان درین درگاه نیست

اقبال:
از نوا بر من قیامت رفت وکس آگاه نیست
پیش محفل جز بم و زیر و مقام و راه نیست
در نهادم عشق بافکر بلند آمیختند
ناتمامِ جاودانم ،کارمن چون ماه نیست
جرّه شاهینی، بمرغانِ سرا صحبت مگر
خیز و بال پرگشا ،پرواز تو کوتاه نیست

حافظ:
شاهد آن نیست که مونی و میانی دارد
بندهٔ طلعتِ آن باش که آنی دارد
مرغ زیرك نزند در چمنش پرده سرای
هر بهاری که به دنباله خزانی دارد

اقبال:
عشق آن نیست که لب گرم فغانی دارد
عاشق آن است که برکف دو جهانی دارد
دل بیدار ندادند به دانای فرنگ
این قدر هست که چشمِ نگرانی دارد

حافظ:
مقامِ امن و مَیِ بیغش و رفیق شفیق
گرت مدام میسر شود زهی توفیق

جهان و کار جهان جمله هیچ بر هیچ است
هزار بار من این نکته کرده ام تحقیق
بیا که توبه ز لعلِ نگار و خندهٔ جام
تصوری است که عقلش نمی کند تصدیق

اقبال:
ز رسم و راه شریعت نکرده ام تحقیق
جز اینکه منکر عشق است کافر و زندیق
کند تلافی ذوق آنچنان حکیم فرنگ
فروغ باده فزون ترکند بجامِ عقیق
ز آستانهٔ سلطان کناره می گیرم
نه کافرم که پرستم خدای بی توفیق

حافظ:
ای فروغ ماه حسن از روی رخشان شما
آبروی خوبی از چاه زنخدان شما
با صبا همراه بفرست از رُخت گلدسته ای
بو که بوئی بشنویم از خاك بستان شما
دل خرابی میکند دلدار را آگه کنید
زینهار ای دوستان جان من و جان شما

اقبال:
چون چراغِ لاله سوزم درخیابان شما
ای جوانانِ عجم جانِ من و جانِ شما
مهر و مه دیدم نگاهم برتر از گردون گذشت
ریختم طرح حرم در کافرستانِ شما

فکر رنگینم کند نذر تهی دستان شرق
پارۂ لعلی که دارم از بدخشانِ شما
حلقه گردِ من زنید ای پیکرانِ آب وگل
آتشی در سینه دارم از نیاکانِ شما

حافظ :
بیاکه قصرِ امل سخت سست بنیاد است
بیار باده که بنیادِ عمر برباد است
غلام همت آنم که زیر چرخ کبود
زهرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است
مجو درستئ عهد از جهان سست نهاد
که این عجوزه عروس هزار داماد است

اقبال :
بیا که ساز فرنگ از نوا برافتاد است
درونِ پردۂ او نغمه نیست فریاد است
درونِ سینه نگه دارم اشکِ خونین را
که من فقیرم واین دولت خداداد است
هزار مرتبه کابل نکوتر از دلّی است
« که آن عجوزه عروس هزار داماد است »

حافظ :
در دیر مغان آمد یارم قدحی در دست
مست ازمی و مَی خواران از نرگس مستش مست
از نعلِ سمندِ او شکل مه نو پیدا
وز قد بلند او بالای صنوبر پست

باز آی که باز آید عمر شدهٔ حافظ
هر چند که ناید باز تیری که بشد از شست

اقبال:
از دیر مغان آیم بی گردش صهبامست
در منزل " لا " بودم از بادهٔ " الآ " مست
دانم که نگاه او ظرف همه کس بیند
کرد است مرا ساقی از عشوه و ایما مست
وقت است که بکشایم میخانهٔ رومی باز
پیران حرم دیدم در صحن کلیسا مست

حافظ:
خیز و در کاسهٔ زر آب طربناک انداز
پیشتر زانکه شود کاسهٔ سر خاک انداز
ملک این مزرعه دانی که ثباتی ندهد
آتشی از جگر جام در املاک انداز
عاقبت منزل ما وادی خاموشان است
حالیا غلغله درگنبد افلاک انداز
غسل در اشک زدم کاهل طریقت گویند
پاک شو اول و پس دیده برآن پاک انداز

اقبال:
ساقیا بر جگرم شعلهٔ نمناک انداز
دگر آشوب قیامت بکف خاک انداز
می توان ریخت در آغوش خزان لاله و گل
خیز و بر شاخ کهن خونِ رگ تاک انداز

اوبیك دانهٔ گندم بزمینم انداخت
تو بیك جرعهٔ آب آنسوی افلاك انداز
حکمت و فلسفه کرداست گران خیز مرا
خضرمن از سرم این بارگران پاك انداز

حافظ :
سرم خوش است و ببانگ بلند می گویم
که من نسیم حیات از پیاله می جویم
عبوس زهد بوجهٔ خمار ننشیند
مرید خرقهٔ دُردی کشانِ خوشخویم

اقبال :
باین بهانه درین بزم محرمی جویم
غزل سرایم و پیغام آشنا جویم
میانِ من و او ربط دیده و نظر است
که در نهایت دوری همیشه با اویم

حافظ :
ای نسیم سحر آرامگهٔ یار کجاست؟
منزل آن مهٔ عاشق کش عیّار کجاست؟
شب تار است و ره وادیٔ ایمن در پیش
آتشِ طور کجا، وعدهٔ دیدار کجاست؟

اقبال :
عرب که باز دهد محفلِ شبانه کجاست
عجم که زنده کند رود عاشقانه کجاست

بیك نورد فرو پیچ روزگاران را
زدیر و زود گذشتی، دگر زمانه کجاست؟

حافظ:
شنیده ام سخنی خوش که پیر کنعان گفت
فراق یار نه آن می کند که بتوان گفت
حدیث هول قیامت که گفت واعظ شهر
کنایتی است که از روزگار هجران گفت

اقبال:
رمز عشق تو به ارباب هوس نتوان گفت
سخن از تاب و تب شعله به خس نتوان گفت
دگر ز ساده دلیهای یار نتوان گفت
نشسته برسر بالین من زدرمان گفت
اگر سخن همه شوریده گفته ام چه عجب
که هر که گفت زگیسوی او پریشان گفت

حافظ:
مزرع سبز فلك دیدم و داسِ مه نو
یادم از کشته خویش آمد وهنگامِ دَرو

اقبال:
بگذر از خاور و افسونی افرنگ مشو
که نیرزد بجَوی این همه دیرینه ونَو

در غزل مثنوی « مسافر »

مثنوی « مسافر » حاکی مسافرت شاعر است به کشو

همجوار افغانستان (۲۱ اکتبر الی ٦ نومبر ۱۹۳۳) در لابلای وقایع مسافرت خود، اقبال دو غزل هم وارد متن مثنوی ساخته و اتفاقاً هر دو در قفای حافظ سروده شد. غزل اول فی البدیه بر مزار ظهیرالدین بابر بانی سلالۂ حاکم تیموریان شبه قاره (م ۹۳۷ ھ) سروده شد و در آن مصراع غزل حافظ هم تضمین شده است. در مسجد جامع قندهار خرقۂ مبارك حضرت رسول اکرم محفوظ است. اقبال که شدیداً محبّ پیغامبر اسلام بوده، بادیدن آن خرقه سخت تحت تاثیر گرفت و غزل دوم را آنگاه سروده که آن هم در تتّبع غزل حافظ می باشد. مناسب می نماید که هر دو غزل را در صورت کامل عرضه بنمائیم. (چند شعر قبلاً هم ارائه شده است).

مطلع غزلِ حافظ:

بیاکه قصرِ امل سخت سست بنیاد است
بیار باده که بنیاد عمر برباداست

اقبال:

بیا که ساز فرنگ از نوا برافتادست
درونِ پردۀ او نغمه نیست، فریادست
زمانه کهنه بتان را هزار بار آراست
من از حرم نگذشتم که پخته بنیادست
درفش ملّتِ عثمانیان دوباره بلند
چه گونمت که به تیموریان چه افتادست
خوشا نصیب که خاك تو آرمید اینجا
که این زمین ز طلسم فرنگ آزادست
هزار مرتبه کابل نکوتر از دلیّ است
« که این عجوزه عروس هزار دامادست »

درون دیـــده نــگه دارم اشك خونین را
که من فقیـرم و ایــن دولــت خدادادست
اگـــرچـــه پـیرحــرم وردِ لا الـــه دارد
کــجا نگـاه که بـرنـده تـر ز پـولادســت

مطلع غزل حافظ :

در دیر مغان آمد یارم قدحی در دست
مست از می و میخواران از نرگس مستش مست

اقبال :

از دیر مغان آیم بی گردش صهبا مست
در منزل " لا " بودم از بادهٔ " الاّ " مست
دانم که نگاه او ظـــرف همه کس بیند
کردســت مراساقی از عشـــوه و ایمامست
وقــت است که بگــشایم میــخانهٔ رومی باز
پــیران حرم دیدم در صــحنِ کــلیــسامست
این کــار حکــیمی نیســـت ، دامــانِ کلیــمی گیر
صــد بندهٔ ساحل مست . یك بندهٔ دریامست
دل را بــه چـــمن بردم از بــاد چـــمن افسرد
میرد بــه خیابانها این لالهٔ صــحرا مست
از حـــرف دلاویـــزش اســرارِ حرم پیدا
دی کافرکی دیدم در وادی بطحا مست
سیناست که فاران است ، یارب چه مقام است این ؟
هر ذرّهٔ خاكِ من چشمی است تماشامست ؟

استقبال در شعر اردو

اقبال در شعر اردو به تضمینات کلام حافظ و استفاده از

تراکیب بلیغ وی اکتفا ننموده بلکه مضامین ابیات وی راهم کسوت شعر اردو پوشانده است . مثلاً حافظ غزلی دارد با مطلع زیر:

مرا به رندی و عشق آن فضول عیب کند
که اعتراض بر اسرارِ علم غیب کند

در این غزل شاعر دو بیت زیر را قطعه وار معانی مربوط داده است:

کلید گنج سعادت قبول اهلِ دل است
مباد اینکه درین نکته شك و ریب کند
شبانِ وادیِ ایمن گهی رسد بمراد
که چند سال بجان خدمت شعیب کند

علامه اقبال باستفاده از سبك و تراکیب حافظ معانی اشعار منقول را دریك دوبیتیِ اردوی خود گنجانده است .
این دوبیتی شامل کتاب « بال جبریل » است:

دم عارف نسیم صبحدم هے
اسی سے ریشۂ معنی میں نم هے
اگر کوئی شعیب آئے میسّر
شبانی سے کلیمی دو قدم هے

دو بیتیِ فوق اقبال را نگارنده بصورت زیر به فارسی ترجمه نموده است:

دمِ عارف نسیم صبحدم بود
کزو در ریشۂ معنی نم بود

شعیبی گر بره آید میّسر
شبانی تا کلیمی دو قدم بود

اقبال در زمین حافظ و باستفاده از ردیفها یا قوانی غزلیات وی هم علاوهٔ فارسی به اردو سرانی پرداخته است. سه مثال را از کتاب « بال جبریل » اقبال ارائه می دهیم.

مطلع غزل حافظ:

مزرع سبز فلك دیدم و داس مهٔ نَو
یادم از کشتهٔ خویش آمدو هنگامِ دَرو

مطلع غزل اردوی اقبال بقرار زیر است :

هر اک مقام سے آگے گذر گیا مه نو
کمال کس کو میّسر هوا هے بے تگ و دَو

یعنی هلال از هر مقام فراتر گذشه کامل می گردد . بدون حرکت و کوشش کدام وجودی را کمال بدست آمده است؟

اقبال به معانی اشعار حافظ توجه نموده و از قوافی "پرتو " و " جو " و " کیخسرو " غزلِ حافظ استفاده نموده است . یك بیت شعر اردوی اقبال بگونهٔ زیر به فارسی مبَدل شده است :

نمانده معرکهٔ ایبك و غوری لیکن
همیشه تازه بود لحنِ نغمهٔ خسرو

موجب یاد آوری است که در این شعر به پادشاهان شبه قاره قطب الدین ایبك و محمد شهاب الدین غوری و نیز شاعر معروف امیر خسرو و دهلوی تلمیحات وارد آمده است.

اینک مطلع غزل دیگری از لسان الغیب حافظ در زیر نقل می گردد :

مقامِ امن و میِ بیغش و رفیق شفیق
گرت مدام میسر شود زهی توفیق

اقبال در قفای این در کتاب زبورِ عجم غزلی دارد . غزل کامل اقبال بقرار زیر است:

ز رسم و راه شریعت نکرده ام تحقیق
جز اینکه منکر عشق است کافر و زندیق
مقامِ آدم خاکی نهاد دریابند
مسافرانِ حرم را خدا دهد توفیق
من از طریق نه پرسم، رفیق می جویم
که گفته اند نخستین رفیق و باز طریق
کند تلافی ذوق آن چنان حکیم فرنگ
فروغ باده فزون ترکند بجام عقیق
هزار بار نکوتر متاعِ بی بصری
زدانشی که دل او را نمی کند تصدیق
به پیچ و تاب خرد گرچه لذت دگراست
یقین ساده دلان به زنکته های دقیق
کلام و فلسفه از لوح دل فروشستم
ضمیر خویش گشادم به نشترِ تحقیق
ز آستانهٔ سلطان کناره می گیرم
نه کافرم که پرستم خدای بی توفیق

اقبال به تتبع چکامهٔ حافظ غزل اردو با مطلع زیر دارد:

هزار خوف هو لیکن زباں هو دل کی رفیق
یهی رها هے ازل سے قلندروں کا طریق

یعنی طریق قلندران (و آزاد مردان) از ابتدا همین بوده است که در صورت هزار گونه ترس و هراس هم زبان باید با دل رفق وهم آهنگی داشته باشد .

غزل اردوی اقبال هفت بیت دارد باقوافی خلیق و دقیق و توفیق و عتیق و تصدیق و طریق و اکثر آن در غزل حافظ هم مشهود می باشد.

اینک مطلع غزل دیگر حافظ در زیر نقل می گردد که اقبال در کتاب بال جبریل به تتبع آن چکامه ای نوشته است :

سحر با باد می گفتم حدیث آرزومندی
خطاب آمد که واثق شد بالطاف خداوندی

غزل اقبال در وزن ارائه شده فوق (هزج سالم مثمّن) با مطلع زیر آغاز می پذیرد :

متاع بے بها هے درد و سوز آرزومندی
مقام بندگی دے کر نه لوں شان خداوندی

ترجمه: درد و سوز آرزومندی متاع بی بهاست . من این مقام بندگی را رها نموده شان خداوندی را نمی پذیرم.

قوافی غزل هفت بیتی اقبال آررو مندی و خداوندی و پابندی و پیوندی و بندی و فرزندی و الوندی و حنابندی می باشد که اکثر آنها در غزل حافظ می توان دید . اقبال به برخی از معانی اشعار این غزل حافظ هم توجه داشته است . مثلاً حافظ به واقعه حضرت یعقوب و حضرت یوسف اشاره

نموده است و اقبال فرا تر رفته به حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل ذبیح الله:

یه فیضانِ نظر تها یا که مکتب کی کرامت تهی
سکهائے کس نے اسماعیل کو آدابِ فرزندی؟

ترجمه: این (ادب آموزی) از روی فیضانِ نظر بود یا ازروی کرشمهٔ مدرسه؟ حضرت اسماعیل را آدابِ فرزندی ک یاد داده بود؟

حاصل کلام

خواجه حافظ بدرستی باستعداد وهبی و خداداد خو فخر و مباهات نموده است که:

حسد چه می بری ای سست نظم بر حافظ
قبـولِ خاطـــر و لـطـفِ سخن خداداد است

اقبال هم این امر را می پذیرد چون خود وی در زم چنین اشخاص قرار داشته است. بازهم او این نکته را کر عرضه نموده است که علّوو بلندی فن طالبِ سخت کوشی توجّهٔ عمیق است و در کتاب اردوی خود موسوم به " ضر کلیم " (انتشار نخست در سال ۱۹۳۶م) ، من باب مثال علّو مرتبهٔ بهزاد و خواجه حافظ اشاره می نماید و زحم افسانوی فرهاد کوه کن را هم ذکر می کند:

هر چند که ایجاد معانی هے خداداد
کوشش سے کهاں مردِ هنرمند هے آزاد
خونِ رگ معمارکی گرمی سے هے تعمیر
میخانهٔ حافظ هو که بتخانهٔ بهزاد

بے محنت پیہم کوئی جوہر نہیں کھلتا
روشن شرر تیشہ سے ہے خانۂ فرہاد
(۱۸)

ترجمه: هرچند که استعداد برای ایجاد معانی خداداد است. مرد هنرمند از کار کوشش آزاد کجاست؟. میخانهٔ حافظ است یا بُت خانه بهزاد، ساختاری آنها باگرمی خونِ رگِ بنّا است. هنری بی کوشش پی گیر چشم گیرنمی شود. خانهٔ فرهاد ار شرر تیشهٔ خود روشن شده است.

علامه اقبال از شاعران و متفکرّان بس سرشناس عصر اخیر است که محمد تقی بهار مشهدی از وی بنحو احسن تجلیل نموده است:

عصر حاضر خاصهٔ اقبال گشت
واحدی کزصد هزاران برگذشت
شاعران گشتند جیشی تارومار
وین مبارز کرد کار صد هزار

ولی این شاعر مبارز هم در قشون حافظ شامل است. لابد اقبال از لفظ و معنی و سبکِ حافظ استفادهٔ سرشاری نموده است. استاد میرزا محمد منَور تتَبع اقبال را از حافظ در میدان غزل بنکونی بیان نموده (۱۹) ولی بیان مشروح شادروان دکتر یوسف حسین خان پیرامون سایر اصناف و افکار و تعبیرات شاعرانه دَور می زند. مثلاً او معتقد است و شواهد آورده که حافظ و اقبال در بیان موضوعاتِ زیر تاحدی زیاد توافق وهم فکری دارند: عشق، یقین، وسعتِ دل، عظمتِ انسانی، فقرواستغنا شوخی با زاهد وصوفی واعظ، قناعت، رضا، روش حسین ابن حلاَج، احساس تنهائی، آه سحر گاهی، گل لاله و باز و شاهین. از تراکیبی ست که

حافظ و اقبال زیاد بکار بردند ، برخی عبارت اند از: می باقی ، خونین کفن ، ترکی و تازی ، شعبده باز ، راه نشین ، محال اندیش ، عروسِ لاله ، لوحِ ساده ، گردش پرگار ، خاطر امیدوار ، غبارخاطر ، جولانگاه و دام خیال. از اینها گذشته ، او از اشتراکِ صنائع وبدائع صحبت نموده مثالها را ارائه نموده است. البته پیداست که بسیاری از مطالبِ دیگر را بر مباحث این اثر مفید و مبسوط می توان افزود . اثر" حافظ و اقبال " هنوز از اردو به فارسی ترجمه نشده و نگارنده صواب می داند که این بررسی و مقایسۀ کوتاه را که راساً برو مطالعۀ حافظ و اقبال استوار است ، هم بارای صاحبِ کتاب " حافظ و اقبال " باتمام برساند که :

" رویهم رفته ، هیچیک(۲۰) از شاعران بنام فارسی درسبك و شیوۀ بیان ، باندازۀ اقبال به حافظ قریب ترنیست. الحق شاعری غیر از اقبال موفق نشده که از عهدۀ تتّبع واقعیِ حافظ بنحوِ شایسته ای برآید و حق این کار را ادا نماید. اقبال جزو پیش تازانِ موفق روشِ حافظ قرار دارد و فضیلت پیش آهنگی این اسلوب مخصوصِ اوست. بنظرم چنین کار از فیضان حافظ انجام گرفته یا مساعی مثمر خود اقبال در این میدان او را بی همتا نشان می دهد ". (ترجمه) .

• • •

حواشی

۱- اقبال (انگلیسی) بمبئی ۱۹٤۷م : ذکر هیدلبرگ (این کتاب دو بار به اردو ترجمه شده است).

۲ اقبال برای تحصیلات دورهٔ لیسانس در سال ۱۸۹٥م به لاهور منتقل شد و بعداً همینجا ماند.

۳ Stray Reflections لاهور ۱۹٦۱م (چاپخانهٔ پسران فیروز)

٤ شامل " باقیات اقبال " مدوّنه سید عبدلواحد و محمد عبدالله قریشی، چاپ سوم لاهور ۱۹۷۸م.

٥ نامه های اقبال موسوم به " اقبال نامه " در دو مجلّد مرتبه شیخ عطاءالله ، لاهور ، مجلد اول ۱۹٤٥م و مجلّد دوم ۱۹٥۱م

٦ محمد آفندی سودی این شرح را در سال ۱۰۰۳ه نوشته بود.

۷ ر.ك: تاریخ ادبیات در ایران جلد سوم

۸ اقبال نامه مجلّد اول ، مکتوبی بنام محمد اسلم جیراجپوری.

۹ متن شامل اثر نگارنده است. ر.ك: احوال و آثار و اشعار و خدمات میر سید همدانی، مرکز تحقیقات فارسی، اسلام آباد ۱۹۸٥م

۱۰ لطیفه ۲، ۱٤، ٥٤. گفتار مزبور را نظام یمنی (م ۸۷۲ه) در صورت ٦۰ لطیفه جمع آوری نموده و این مجموعهٔ قطور در سال ۱۸۷۸م در دهلی باهتمام چاپخانه نصرة المطابع انتشار یافت .

۱۱ بویژه اینگونه مکاتیب شامل " اقبال نامه " می باشند .

۱۲- ایضاً، بخش اول صفحه ٥٥.

۱۳ ماهنامهٔ اردوی "ادبی دنیا" لاهور، ماههای آوریل

ومه ۱۹۷۰م صفحه ۱۱.

۱۴- اقبال در هر دو زبان دیباچه ها نوشته بود . باری "متن انگلیسی ر.ك: كتاب اردوی دكتر رفیع الدین هاشمی بررسیهای توضیحی و تحقیقی اقبال " اكادمی اقبال لاهور ۱۹۸۲م ، ضمیمۀ كتاب .

۱۵- دیباچۀ پیام مشرق ، كلیات فارسی اقبال لاهور ۱۹۷۳م و بعد صفحه ۱۷۹

۱۶- كلیات فارسی اقبال صفحه ۲۴۸

۱۷- شامل " مقالات اقبال "

۱۸- ترجمۀ فارسی ضرب كلیم باهتمام اكادمی اقبال چاپ گردید . مترجم دكتر خواجه عبدالحمید عرفانی می باشد : طبع اول ۱۹۵۷م طبع دوم ۱۹۷۸م .

۱۹- ترجمۀ فارسی خانم دكتر شاهین دخت مقدم صفیاری ، اكادمی اقبال لاهور ۱۹۸۷م .

۲۰- حافظ و اقبال ، اكادمی غالب ، دهلی ۱۹۷۶م صفحه ۴۷۸ (خاتمة الكتاب) .

دکتر وحید قریشی
بزم اقبال لاهور

احوال و اثار عبدی قیصر شاهی
مترجم دیوان حافظ

در بخش گوجرانواله شهرستانِ وزیر آباد ناحیه ایست مردم خیز. در آغاز قرن بیستم میلادی چندین صاحب علم و فضل از این ناحیه برخاسته اند. دراین شهرستان روی کنار رود چناب دهستانیست بنامِ "رسول نگر" که آن هم افتخار دارد به این که مؤطن بعضی از اهلِ فضل و کمال بوده است. همین دهستان زادگاه اصلی آبای مولانا محمد عبدالله خان عبدی قیصر شاهی میباشد.

رسول نگر را چندی پس از حملۀ نادری (۱۱۵۰ ه. ق) آباد کردند(۱). این دهستان کوچکی بسیاری از انقلابات زمانه را دیده است. در دورۀ محمد شاهی نور محمد چتّه (تولد ۱۷۰٤ میلادی) از زوال دورۀ تیموری استفاده نموده علمِ مطلق العنانی را افراشت و در اینجا قلعه ای بنا نمود. بهمین علت این ناحیه را "کوت نور محمد" نامیده اند. غیر از اهمیت سیاسی، این دهستان اهمیت بازرگانی را هم بدست آورد. این ده کنار شاهراهی واقع است که گوجرانواله را با شهر شاه پور وصل می کند. معبرِ رودِ چناب در همین جا است و نیز چوبِ کوهستانی هم یکی از محصولات اینجا بوده و بازارِ نمک هم اینجا وجود داشته است. از این رو باوجود اینکه چندین بار ویران گشته این دهستان آباد

ماند.

نور محمد علاوه بر ده خود بر بعضی از نواحی اطراف نیز حاکم بود. به اولین دلیلِ روشن اقتدارش در سال ۱۷۷۲م برمی خوریم. وقتیکه وی " توپ بنگیان " را بتصرف آورده ضربتِ موثری بر نفوذِ روز افزونِ چرت سینگ آورد. چرت سینگ دو سال در این صدد بود که به هر وسیله ای که باشد، نور محمد را شکست دهد ولی وی در سال ۱۷۷٤م این جهان را بدرود گفت و پسرش مهان سینگ در مرکز حکومتِ گوجرانواله در حدود سال ۱۷٦۸ م بفرمانروائی رسید. در همان زمان نور محمد هم فوت کرد و پسرش پیر محمد چته حاکمِ کوت نور محمد گشت. پیر محمد نام ده را به رسول نگر مبدّل کرد و به عمران آن ناحیه متوجه شد. در نتیجه این ده بصورتِ دهستانی در آمد و مرکز تجارت قرار یافته رو به ترقی نهاد(۲). در همین دوره خانواده های تاجر پیشه اهمیت خاصی را احراز نمودند. خانوادۀ مولانا عبدی قیصر شاهی هم یکی از این خانواده ها بود. دربارۀ یکی از افرادِ این خانوادۀ شیخ بنام گل محمد اطلاعاتی هست. ولی معلومات مفصّلی در دست نیست. ممکن است مثلِ خانواده های دیگر رسول نگر این خانواده نیز دچار بلاها گشته باشد میانِ مهان سینگ و پیر محمد چته جنگهایی ادامه یافت و لشکرِ مهان سینگ بر لشکرِ پیر محمد حمله کرد. ولی مهان سینگ در این حمله موفق نگشت. ظاهراً باید این حادثه در حدود سال ۱۷۷٦م بوقوع پیوسته باشد. در همین زمان پیر محمد درگذشت و پس از او پسرش غلام محمد حاکمِ رسول نگر گشت. غلام محمد مَردِ بسیار دلیر و جراتمندی بود. وی تدبیرها نمود و چاره ها اندیشید تا بتواند در برابر حمله های مهان سینگ بکمالِ موفقیت مقاومت کند. در آن دورۀ سرق

الجیشی را در نظر داشته بجای رسول نگر، سید نگر را دارالحکومت قرار داده غلام محمد به سید نگر منتقل شد. وی حدود حکومت خود را تا به رود جهلم توسعه داد. در ۱۷۷۷م مهان سینگ به سید نگر حمله کرد و آنرا محاصره نمود.(٤) این محاصره تا یك سال طول کشید. در نتیجهٔ خیانت همراهیان غلام محمد، مهان سینگ آنرا بتصرف خود آورد و غلام محمد جان به سختی بدر برده به رسول نگر گریخت.(٥) مهان سینگ حیله ای بکار برده غلام محمد را دستگیر نمود. در این هنگام غلام محمد به این شرط رهائی یافت که وی رسول نگر را تخلیه کند. این پیش آمد در حدود ۱۷۷۹م وقوع یافت و مهان سینگ رسول نگر را به تصرف خود در آورد و سرداران چته مجبور گشتند به "منچر" نقل مکانی کنند.

پس از بتصرف آوردن رسول نگر، مهان سینگ این دهستان را تا بمقدور غارت کرد. چنانکه مفتی غلام سرور لاهوری مینویسد:

"(ترجمه) در آنوقت مهان سینگ، رسول نگر را بقدری غارت کرد که سیکها حتی ظروف گلی مردم را هم بُردند، همه مسجدها را منهدم ساخته، حویلیهای بزرگ (حویلی: خانهٔ بزرگی که در آن چند خانهٔ کوچك وجود دارد) را به آتش سپرده بخاك یکسر نموده. وی فرمان داد که باید در آینده این شهر را بجای رسول نگر، " رام نگر " بخوانند ". (٦)

هر چند خواستند " رسول نگر " را "رام نگر" خوانند ولی شهرت وی بهمان نام اول یعنی " رسول نگر " ماند و حتی امروز هم آنرا " رسول نگر " میگویند.(٧)

غلام محمد چته، " منچر " را پایتخت خود ساخت و با

اطراف و نواحی آن حمله می کرد. قلمرو مهان سینگ نیز دچار دستبرد گردید. عاقبت مهان سینگ به "منچر" لشکر کشید.(۸) این محاصره تا شش ماه طول کشید تا آنکه مهان سینگ مجبور گردید محاصره را بردارد. فعالیتهای غلام محمد رو بافزونی نهاد، زیرا او نمی توانست که صدمه ای را که بعلت از دست رفتنِ رسول نگر بآن دچار شده بود تحمل کند. در نتیجه بارِ دیگر میان این دو رئیس نبردی آغاز گردید. در این هنگام، سردار گجر سینگ که ضد مهان سینگ بود، به مهان سینگ کمك کرد و باهم با غلام محمد حمله نمودند.

غلام محمد شکست خورد و مجبور شد شرائط مهان سینگ را قبول کند و در نتیجه وی منچر را تخلیه نمود. در این موقع چته ها را بقتل رساندند و غلام محمد هم جام شهادت نوشید. این سانحه در سال ۱۲۰۳ھ ق/۱۷۸۹م روی نمود.(۹) تنها یك مردِ این خانواده رحمت خان(۱۰) جان بدَر بُرد.

مهان سینگ روز ۵ بیساك ۱۸٤۷ بکرمی برابر با روز ۱٤ آوریل ۱۷۹۰ م در گذشت(۱۱) و پسرش رنجیت سینگ موظف شد بقدرتِ ضعف پذیرِ چته ها آخرین ضربت زند. رحمت خان بکمك بقیهٔ لشکر خویش تادیر باُو جنگید ولی بالآخر رنجیت سینگ در سال ۱۷۹۷م این ناحیه را بتصرف خود در آورد و حکومتِ چته ها برای همیشه از بین رفت.

در دورهٔ رنجیت سینگ خانوادهٔ شیخ آرامش و آسودگی یافت و تجارتِ ایشان بار دیگر رو به ترقی نهاد. شیخ گل محمد پسری داشت یار محمد. اطلاعاتی مفصل راجع به او در دست نیست فقط این قدر معلوم است که یار محمد سه پسر داشت. اسم پسرِ ارشد شیخ غلام قادر و پسرِ میانه شیخ محمد

عبدالله خان (عبدی قیصر شاهی) و از همه کوچك تر شیخ حسین بخش بود. یار محمد دختری هم داشت که امروز بعضی از احفاد وی شهرت شایانی دارند مثل شیخ عبدالرحمن (ش. ع رحمان) رئیس اسبق دیوانعالی کشور و دکتر س-م. اکرام که از کارمندان عالی رتبهٔ معروف پاکستان بود.

شجرهٔ نسب این خانواده بدینقرار است: ➤

شیخ گل محمد
شیخ یار محمد
شیخ غلام قادر (پسرِ اول)
شیخ مولا بخش
شیخ میران بخش
(اولادِ ذکور نداشت)
دکتر عبدالکریم
سردار علی
دکتر نوازش علی
شیخ فضل مالک
شیخ عبدالرشید
شیخ فضل کریم پٹواری
ذکاء الله
نذیر احمد
سلیم

شیخ گل محمد
شیخ یار محمد
شیخ عبدالله خان عبدی (پسر دوم)
شیخ غلام حیدر
شیخ غلام احمد
شیخ شوق
شیخ برکت علی (اولاد نداشت)
مقبول
ظهور
اقبال
سعید
خورشید
احسان الحق
منظورالحق

شیخ گل محمد

↓

شیخ یار محمد

↓

شیخ حسین بخش (پسر کوچک)

↓

شیخ علی بخش

↓

شیخ غلام حسین

↓

شیخ عنایت

شیخ هدایت علی — شیخ مبارک علی

(شیخ هدایت علی): محمد محمود — محمد ارشد — سعیده (دختر) — کشور (دختر)

گمان می رود که پس از بازگشت امنیت و ترقی روز افزون افراد این خانواده نیز ظاهراً به تجارت به آسودگی بسر کرده باشند.(۱۲) پسر عبدی، غلام حیدر در بیانِ احوالِ خود پدر و جدّ خودش را هم ذکر نموده است. در "پنجابی شاعران دا تذکره" (تذکرهٔ شعرای زبان پنجابی) باهتمامِ مولا بخش کشته، آمده است:

(ترجمه): او (غلام حیدر) میگوید که روزی پدرم و عمِ من بیرون می رفتند که مهاراجا رنجیت سینگ هم اسبِ خود را دوانیده می امد. وقتی نزد آنان رسید عنانِ اسب خود را کشید و بلحن کمال محبت گفت: ای مسلمانان اسبم را بگیرید، من میخواهم دست به آب برسانم ".هر دو پیش رفته لجامِ اسبش را گرفتند. وی پیاده شده بکشترارِ نزدیکی رفت. چون فراغت یافته باز گردید، سوارِ اسب شد. باز یکی از گردن بندهای گوهرین را که در گردنِ اسب بود، نخِ آن را بشمشیر بریده گفت: این گوهر ها را بردارید و عیش کنید. بعد اسب را دوانیده رفت. پدرم و برادرش هنوز آن گوهر های پراکنده را جمع میکردند که لشکرِ مهاراجا هم بدانجا رسیده به جمع آوری آن گوهر ها شروع کرد. مُنتها هر دو چندانکه میتوانستند گوهر ها را گرد آوردند و راستی عیش کردند. هر وقتیکه بی پول میشدند گوهری را میفروختند و مخارج خود را تأمین می نمودند ".(۱۳)

مولانا عبدی قیصر شاهی در سال ۱۸۲۳م تولد یافت و رنجیت سینگ در عصر روز دو شنبه ۲۷ ژوئن ۱۸۳۹م درگذشت. ظاهراً داستان فوق به زمانِ آخر حکومتِ وی تعلق دارد، چون میدانیم که در ۱۸۳٤ م رنجیت دچار حملهٔ شدید سکته ناقص شد و از کار افتاده بود و تا آخرِ عمرِ خود دیگر نتوانسته اسب سواری کند و از این حدس می زنم

که این واقعه قبل از ۱۸۲۲م روی داده باشد. آنوقت عبدی بیش از هفت سالگی نبود و برادرِ کوچکی ازین هم باید کمتر باشد.

پس از فوتِ رنجیت سینگ، کشورِ پنجاب تا ده سال دچارِ آشفتگی بماند و در نتیجه هر وارث تخت پس از دو سه سالِ جلوسِ خود بقتل میرسید تا آنکه در ماه سپتامبر ۱۸٤۳م دلیپ سینگ بفرمانروائی رسید.(۱۵) در همین دوره بود که عبدی تقربِ شاهی یافت و بدربارِ دلیپ سینگ پیوست.(۱٦) این ربطِ وی با دربار تا عزلِ دلیپ سینگ برقرار ماند. در این دروه گروهی از سیکها حملهٔ شدیدی به رسول نگر آوردند و درین تاخت ضرری باین خانواده نیز رسید، چنانکه غلام حیدر به پنجابی نوشته است که مختصراً ترجمهٔ آن بقرارِ زیر است:

" در سال ۱۸٤۰ م مهاراجا از این عالم رفت. سر بازان سیك، بعلتِ اینکه حقوق و ماهیانه ها بآنان پرداخته نمی شد، سرکشی کرده مالِ مردم را به غارت میبردند. آنان بخانه های مردم وارد می شدند و هرچه بدست آنان میرسید می بردند، حتی مرغ و غلّه وغیره را هم به یغما میبردند. در نتیجهٔ این تاخت و تاراج عمومِ مردمِ رسول نگر دچار فقر و فلاکت گردیدند. این وضع برای مردم بحدی اذیت ناك بود که اگر احیاناً چیزی خوردنی بدست می آوردند چنان خوشحال می شدند که گوئی برای آنان روزِ عید رسیده است ".(۱۷)

در ۱۸٤۹م انگلیسها دلیپ سینگ را معزول ساختند. در آن زمان مولانا عبدالله خان عبدی با دلیپ سینگ همراه بود. وقتی دلیپ سینگ را بفرّخ آباد بُردند عبدی هم همرکابِ وی بود و چون دلیپ سینگ را بانگلستان اعزام نمودند عبدی

بازگشته بخدمت انگلیسها درآمد. در آغاز عبدی در ادارهٔ شهربانی استخدام شد و در شهرستان " گکر مندی " بعنوان رئیس شهربانی ماموریت یافت. در این دوره بود که وی متوجه به تصوف شد و بارادت پیر کاملی حضرت کیسر شاه بهره ور شد. وی هر روز از " گکر " به خدمت مرشد خویش میرفت و از فیض او مستفید میگشت. سلسلهٔ معنوی کیسر شاه (که عبدی او را در نوشتجات خود قیصر شاه مینویسد) تا به میان میر قادری میرسد و بهمین سبب عبدی قیصر شاهی را میان میری قادری می گویند. در نتیجهٔ تربیت معنوی و روحانی عبدی از ادارهٔ شهربانی به تنگ آمده به ادارهٔ کشور منتقل گشت و بعنوان " بازرس بخش " ماموریت یافته به گوجرانواله رفت. این انتقال بسال ۱۸٦۵ م بوقوع پیوست. ازان ببعد بابا عبدی قیصر شاهی بقیهٔ ایام زندگانی خود را در گوجرانواله بسر آورد و فرزندانش نیز در آن شهر توطن جستند. (۱۸)

مؤلفان تذکره های شعرای پنجابی زبان ذکری دربارهٔ فرزندش غلام حیدر آورده اند ولی چون عبدی شهرت شایانی نداشت بیشتر تذکره ها دربارهٔ او چیزی ننوشته اند. تنها در دو تاریخ ادبیات ذکر وی به چشم می خورد. عبدالغفور قریشی در کتاب خود " پنجابی زبان دا ادب تے تاریخ " (ادبیات و تاریخ زبان پنجابی) راجع به ماموریت و مرشد وی چیزی نوشته و به " سی حرفی " وی اشاره نموده است (۱۹). همینطور احمد حسین قریشی در کتاب خود " پنجابی ادب دی مختصر تاریخ " (تاریخ مختصر ادبیات پنجابی) نوشته است که عبدی اهل گوجرانواله بود و اینکه اثر وی مجموعهٔ سی حرفی ها بعنوان " یار نامه " از طرف انجمن ادبی پنجابی باهتمام دکتر قریشی (نویسندهٔ این مقاله) چاپ گردیده

است.(۲۰)

چیزی که شگفت آور است اینست که هیچیك از مؤرخانِ ادب از این امر آگاه نیستند که عبدی پدرِ غلام حیدر بود. آنان غلام حیدر را اهل جهلم و عبدی را اهلِ گوجرانواله قرار داده احوال هر دو را جدا نوشته اند. عبدی قیصر شاهی گوجرانواله را بعنوان توطن دائمی اختیار کرد. وی بسال ۱۹۱۸ م این جهانِ فانی را بدرود گفت.

هر چند در خانوادهٔ وی چندین صاحبِ تصنیف و آثارِ ادبی بوده اند، ولی از پسران وی تنها غلام حیدر شهرت شایانی دارد. موهن سینگ دیوانه دربارهٔ وی (غلام حیدر) مینویسد که وی غزلیات حافظ را بعنوان " تحفهٔ بی نظیر " به پنجابی برگردانده است. (۲۱) همینطور کُشته در کتاب تذکره شعرای پنجابی نوشته است:

" غلام حیدر در ۱۸۲۶م تولد یافت و بسال ۱۹۲۶م در گذشت. وی دورهٔ متوسطه را بپایان رسانیده بعنوان دبیر شروع بکار کرد. وی بزبانهای انگلیسی، فارسی و عربی دسترسِ شایسته ای داشت و در دبیرستان دولتی پند دادنخان تا مدتی زبانِ انگلیسی را تدریس کرد. دوست و رفیق مدیر پیسه اخبار مولوی محبوب عالم بود و به زبان پنجابی شعر میسرود. وی پنجاه و شش غزل حافظ را به پنجابی ترجمه نموده است و این ترجمه استعدادِ شاعری و قریحه اش را نشان میدهد. پس از باز نشستگی به "سرگودا" رفت و در آنجا بکار کشاورزی پرداخت تا آنکه همانجا فوت کرد ".(۲۲)

طبق گفتهٔ عبدالغفور قریشی:

غلام حیدر جهلمی، دیوان حافظ را به نظم پنجابی گرداند

و آنرا « تحفهٔ بینظیر » نام نهاد درین کار کمال موفقیت را بدست آورده است.(۲۲)

همچنین احمد حسین قریشی درکتاب « تاریخِ مختصرِ ادبیات پنجابی » در ذیل شعرای جهلم مینویسد:

غلام حیدر در دبیرستان شهرداری پند دادنخان بخشِ جهلم تدریس میکرد. بعضی از غزلهای حافظ را ترجمه نموده « تحفهٔ بینظیر » نام نهاد.(۲٤)

ولی طبق گفتهٔ شیخ برکت علی، وی ترجمهٔ منظوم به اُردو را « تحفهٔ دلکش » نام نهاد و انتخابی از دیوان حافظ هم تهیه کرد. این ترجمه در سال ۱۸۹٦م بچاپ رسیده است. روی صفحهٔ عنوان این کتاب غلام حیدر خودش را بااین کلمات معرّفی نموده است:

خاکسار غلام حیدر معاون مدیر دبیرستان شهرداری پند دادنخان بخش جهلم کشور پنجاب و مترجم سابقِ دیوان حافظ به پنجابی و مترجمِ کتابهای انگلیسی دربارهٔ مدارس و مؤلف کتابهای دیگر دینی و عرفانی وغیره.(۲۵)

غلام حیدر بعلاوه کتابهای درسی، کتابهای دینی هم، بویژه بر ضد « مرزائیت » (قادیانیت) نوشته است. وی پنجاه و شش غزلِ حافظ را به شعر پنجابی ترجمه کرد و قبل از ۱۸۹٦م آنرا منتشر کرد. در همان سال بعضی از غزلهای حافظ را به شعر اردو ترجمه و چاپ کرد. شهرتی که نصیبِ « تحفهٔ بینظیر » شد، « تحفهٔ دلکش » از آن محروم ماند. همین یك کتاب پنجابی وی باعث شده است که امروز غلام حیدر یکی از بزرگترین شعرای پنجابی بشمار میرود ولی امروز کمتر کسی آگاه هست که پدرِ وی نیز غزلهای برگزیدهٔ حافظ را به شعر پنجابی ترجمه نموده است.

محمد عبدالله خان عبدی قیصر شاهی در حالت بیخودی شعر میسرود. وی در هر سه زبان فارسی و اردو و پنجابی شعر میسروده است. بعضی از رساله های خود را او در همین حالت، خود انتشار داد و بعضی دیگر هنوز بصورتِ مخطوطه نزدِ اعضای خانواده اش مانده. تا اندازه ای که اینجانب دربارهٔ تصانیفش اطلاع دارم، بدینقرار است:

سی حرفی نامه

نسخهٔ خطی آن پیش آقای شیخ برکت علی است. اگرچه بدست کسی دیگر خطاطی شده است ولی تصحیحی که در آن بعمل آمده و دیباچه، هم بدستِ خودِ عبدیست. این مجموعهٔ خطی پنج " سی حرفی " دارد، سه در زبان پنجابی، یکی در فارسی و یکی دیگر در اُردو. سی حرفیهای اردو و فارسی از لحاظ زبان و بیان پُر از اشتباهات است.

بهشت نامه

در این کتاب تفسیرِ منظومِ آیاتِ قرآنی بزبانِ اردو آمده است. پس ازحمد فارسی، قصیده است بفارسی که در مدحت حضرت عبدالقادر جیلانی سروده است. سپس روی صفحه ۲۹ غزلیات بفارسی در مدحِ جناب ممدوح که از دیوانِ فدا شاه قادری حیدرآبادی گرفته شده مندرج است. دیگر قصیدهٔ بی نقط است در حمد و ثنای حق سبحانه و تعالیٰ از عبدی قادری که آن هم بفارسی است.

ترجمهٔ منظومِ غزلیاتِ حافظ بزبانِ پنجابی

نسخهٔ خطی ای که پرفسور محمد باقر از آن ترجمهٔ پنجابی بعضی از غزلهای حافظ را تصحیح و چاپ نموده است متعلق به، " پنجاب پبلك لائبریری " (کتابخانهٔ عمومی پنجاب) میباشد و شماره اش ۶۵، ۸۷۱ است. هنوز هیچ نسخهٔ دیگر

از این کتاب بدست نیامده است. در این نسخه روی هر صفحه پنج شعر فارسی بامرکب سیاه نوشته شده است و در زیر آنها ترجمهٔ منظوم پنجابی است که با مرکّب قرمز آمده است.

دور ابتدائی زبان و ادبیات پنجابی بیشتر دورهٔ نهضت "بهگتی" و فعالیتهای صوفیا بشمار میرود. در اولین دورهٔ آن بسیاری از کتابهای مذهبی سیکها وغیر آن که بنظر میآید، حامل کلام عرفانی است که تحت تاثیر " بهگتی " قرار گرفته اند. در زمان اورنگزیب عالمگیر نفوذ علمای دینی مسلمان بادبیات پنجابی رو بافزونی زیاد گرفت. تالیف یك سلسلهٔ مهم شرعیات شروع گردید تا دورهٔ مهاراجا رنجیت سینگ اکثر ادبا و شعرای مسلمان این زمان تحت تاثیر زبان و ادبیات فارسی قرار گرفتند. علاوه بر ادبیات دینی، ادبیات و داستانهای غیر دینی نیز پیشرفت نمود. در آغاز دورهٔ انگلیسی شعرای مسلمان بیشتر بزبان پنجابی شعر میسرودند و در همین دوره زبان پنجابی بیشتر تحت تاثیر فارسی قرار گرفت. آثار بعضی از شعرای معروف فارسی زبان مثل مولوی بلخی وسعدی و حافظ و جامی و صائب و بوعلی قلندر را به پنجابی ترجمه نمودند. در نتیجهٔ این فعالیت علمی و ادبی، سبك عمومی شعر پنجابی بسیار متاثر و جهات فرهنگی و تهذیبی مسلمانان آشکار گردید. بعضی از مترجمین مهم را هندوها و سیکها هم تشکیل می دادند. چنانکه ذکر اسامی بعضی از این مترجمین (فارسی به پنجابی) که هندوها و سیکها بودند، جالب توجه می باشند مانند امرنات، خوشی رام عارف، هزاراسینگه و برج بلهن اهیتی که بوسیلهٔ ترجمهٔ پنجابی سنن و افکار اسلامی نصیب محمد شاه دین و غلام حیدر شد، نصیب هیچ کسی دیگر نشد.

محمد شاه دین با ترجمهٔ پنجابی شیخ فرید الدین عطار (مثنوی) و سلطان باهو (دیوان) و بوعلی قلندر (دیوان و مثنوی) و چشتی (مثنوی) و غوث الاعظم (دیوان) و حافظ (دیوان) و محمود شبستری (دیوان و گلشنِ راز) و رومی (دیوانِ شمسِ تبریز و مثنوی) سرمایهٔ ادبیاتِ پنجابی را افزود. دکتر موهن سینگ دیوانه راجع به شاه دین مینویسد:

(ترجمه از انگلیسی)

" موفق ترینِ مترجم محمد شاه دین است که در ترجمه های پنجابی وی از آثار برگزیدهٔ منظوم فارسی انسجامِ عبارات و توجه به اصلِ متن و موفقیت در آوردنِ ترکیباتِ روان دلیلِ روشنِ محاسنِ ادبی و شعری وی می باشد ".(۲٦)

بوسیلهٔ ترجمه کتابهای فارسی و اردو، ادبیات پنجابی غنی تر گشته است. در زمینهٔ زبانشناسی و همچنین مسائل فکری و نظری، پنجابی از فارسی اردو بهره های برده است. این تغییر و تبدّل پس از تشکیلِ دولتِ بریطانیا درین شبه قاره بسرعت بیشتری بعمل آمد.

در ترجمه های منظوم پنجابی از غزلیات حافظ سه نفر دارای اهمیتِ خاصی هستند؛ یکی محمد عبدالله خان عبدی قیصر شاهی، ثانیاً غلام حیدر ابن عبدی قیصر شاهی (تولد ۱۸٤۰م) و ثالثاً شاه دین (تولد ۱۸۷۰م). (۲۷) ترجمهٔ غلام حیدر شهرتِ فراوان بدست آورد و چندین مرتبه بچاپ رسیده است، ولی حقیقت این است که، چه از لحاظِ تقدمِ زمانی وچه از حیثِ نزدیکی به اصل، ترجمهٔ عبدی به مراتب بهتر از آنست. غلام حیدر و عبدی بعضی از غزلهای مختلفی را ترجمه نموده اند، و البته بعضی غزلهای مشترک هم دارند که میتوان از آنها استعداد های پدر و پسر را مقایسه نمود.

درینجا هر دو ترجمه از دو غزلِ مشترك ، همراه با متنِ فارسی درج میکنیم تا استعداد شعری پدر و پسر بدرستی درك شود و هو هذا :

غزل حافظ

الا یا ایها الساقی ادر کاسا و ناولها
که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها
به بوی نافه ای کاخر صبا زان طره بگشاید
زتاب زلف مشکینش چه خون افتاد در دلها
به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید
که سالك بیخبر نبود ز راه و رسم منزلها
شب تاریك و بیم موج و گردابی چنین هائل
کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها
همه کارم ز خود کامی به بدنامی کشید آری
نهان کی ماند آن رازی کز آن سازند محفلها
حضوری گر همی خواهی ازو غایب مشو حافظ
متی ماتلق من تهوی دع الدنیا و اهملها

ترجمهٔ عبدی

اٹھ ساقی کر مہر اسانوں بھر کر بخشو کاسہ
پہلے عشق سکھالا دسدا پچھوں مشکل خاصہ
قسم نافے دی اوزک جس نوں واصبا دی کھولے
کنڈلی کالی زلف سجن وچ کنیاں دا دل پھاسا
مے شرابوں رنگ مصلاّ کیہ جو مرشد سائیں
واٹوں گھاٹوں راھی پکا بُھلے رتی نہ ماسا
رات ھنیری ڈر نہاتھاں دا گھمن گھیر بلائیں
او کیہ جانن حال اساڈا مَل سُتے جو پاسا

بے بدنامی آئے اوڑک میرے کم آوے
کد اوہ بھیت چھپایا رھندا جیہڑا جگ وچ ھاسا
حافظ نس نہ اوس درباروں حاضر ھونڑالا
چھڈدنیا چھڈ دنیا والے دم دا کیہ بھرواسا

ترجمۂ غلام حیدر

کر بسم اللہ الت صراحی ساقی لیا پیالہ
نبوں لگاون سوکھا پہلوں پچھوں سخت کشالہ
قسم معطّر نافے والی کُھلدا جو صبا تھیں
عشقے اندر لکھاں کٹے کالی زلف دو تا تھیں
نال شرابے رنگ مصلاّ ھادی جے فرمانے
سالک واقف راز حقیقی پل وچ پار لنگھانے
رات ھنیری شوکن تھاتھاں گھمن گھیر ھنیرا
جانن حال اساڈا کتھوں جنہاں کنڈیں ڈیرا
بھیڑیاں چجاں مینوں جگ وچ لیکاں بُریاں لایاں
منہ چھپاون ھن کی آکھے جانن سبھو تھایاں
راہ خدا دا ایہو حافظ غافل مول نہ رھنیے
دنیا نالے اھل دنی تھیں وکھرے ھوکے بہیے

غزل حافظ

دل می رود ز دستم صاحبدلان خدا را
دردا کہ راز پنہان خواھد شد آشکارا
کشتــی شکـــستگانــیم ای بـــاد شـــرطہ برخیز
باشــد کہ باز بینیم آن یار آشنا را
ای صاحـــب کرامـــــت شـــکرانـــــۂ ســــلامت
روزی تفقـــدی کـــن درویـــش بـــینـوا را

آئینۂ سکندر جام میست بنگر
تا بر تو عرضه دارد احوال ملک دارا
آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرفست
با دوستان مروّت با دشمنان مدارا
حافظ به خود نپوشید این خرقۂ می آلود
ای شیخ پاک دامن معذور دار ما را

ترجمۂ عبدی

دل میرا ہتھ وچوں جاندا مدد منگاں یاراں
نہیں تاں بہت پوشیدہ ہوسی ظاہر وچ ہزاراں
انک جہاز کھلوتا ساڈا وگ توں وا ہدایت
تانیں ویکھاں یار پیارا جا کر اوس ولایت
اے صاحب وڈیایاں والے اپنے توں خرایت
کر درویش نمانے اُتے اک دن چا ہدایت
دل شیشہ اسکندر والا یا پیالہ جمشیدی
ویکھس تا اوہ دسے تینوں حال ولایت غیبی
کم آوے کی دوہیں جہانیں ایہ گل سیانیں چاتر
مہر کریں جے نال اشناواں بھی دشمن دی خاطر
حافظ خرقہ جسم گناہیں پہنیا ناہیں آپے
شیخا نیکا پاکا تینوں وس مرے کیبہ جاپے

ترجمۂ غلام حیدر

پیا ڈولدندا جیوڑا میرا مدد کرو مولائیو
چیتا بھید دلے دا میرا ظاہر ہووے بھائیو
پھاتھی بیڑی شوہ دے اندر وگیں وا موافق
تا پاوے دیدار سجن دا ایہ مسافر عاشق

غریب نواز توفیقاں والے نام اپنے دی خاطر
مبر کروچا اکدن اس تے ایہ بھی منگتا چاکر

شیشہ ایہ سکندر والا وانگ پیالے جَم دے
کر ازمایش چا اکواری محرم تھنی وچ دَم دے
ایتھے اوتھے دوھیں جہانیں تتی وا نہ لگے
مٹھا منھا بولیں منہ تھیں دشمن سجن اگے
پھاتھا رندی اندر ناھیں حافظ آپ بے دوسہ
شیخا من تقدیر ربانی نا کر ایذ اروسہ

عبدی در ترجمهٔ غزلیات حافظ برای هر شعر قوافی جداگانه ای را بکار برده است، غیر از غزلِ نخستین همه جا التزامِ قوافی مثل مثنوی می باشد و همین روش را، پس ازو، غلام حیدر اختیار کرده است. ظاهراً علتش اینست که عبدی میخواست نزدیکتر باصل باشد و بنابرین سبکِ غزل وی به قافیه پای بند نبوده است، تنها دریك دوجا از اصلِ متن بعلل مختلف انحراف ورزیده است. دو نمونه از ترجمهٔ او بدینقرار است:

حافظا گر پای بوسِ شاه دستت می دهد
یافتی در هر دو عالم رتبتِ عزّ و علا

حافظ تینوں شاہ علی دا جے سجدہ ھتھ آوے
دوھیں جہانیں رُتبہ پاسیں ایدوں ھور کیہ بھاوے

شد لشکر غم بی عدد از بخت می خواهم مدد
تا فخرِ دین عبدالصمد باشد که غمخواری کند

بے اوزک هونی فوج غم ، الله دی چاهاں مَیں مدد
تا پیر قیصر شاه صمد ، تهیوے جو غمخواری کرے

بجز آن دو مورد که عبدی میخواست یاری از مرشد خویش کند یا عقاید خویش را بیاورد ، در بقیه موارد وی از اصل متن هرگز دور نشده است ، ولی غلام حیدر از اصل متن دور میشود و بیشتر به شیوه شیرینی زبان توجه میکند . ایست که ترجمه اش از حیث تجربهٔ تخییلی ، جالب تر و دلکش تر میباشد ، ولی تعبیرات و احساسات و اندیشه های حافظ را نمی رساند .

* * *

حواشی

۱ تاریخ مخزن پنجاب از مفتی غلام سرور لاهوری و تاریخ کوجرانواله از کوپال داس ص ۳۰

۲ چتیان دی وار ، حواشی ص ٦

۳ تاریخ کوجرانواله (گوپال داس) ص ۳۰

٤ چتیان دی وار ، حواشی ص ۷

٥ ایضاً ص ١٥

٦ تاریخ مخزن پنجاب ص ۲۸۰ ، ۲۸۱

۷ وقتیکه که مهان سینگ در این محاربه موفق شد خبری رسید که زنش فرزندی زاده است . بطور یادگار اسمش را رنجیت سینگ اعنی موفق محاربه گذاشتند . اینك سنهٔ ۱۷۷۹ میلادی تولد رنجیت سینگ برابر با ۱۸۳۷ بکرمی میباشد . رنجیت سینگ از سیتا رام کوهلی ص ٥٦

۸ـ چتیان دی وار، حواشی ص ۱۹

۹ـ تاریخ مخزن پنجاب ص ۲۸۲

۱۰ـ طبق تاریخ گوجرانواله و تاریخ مخزن پنجاب اسمش " خان محمد " بوده ، نگارنده، حواشی " چتیان دی وار " را اختیار نموده است.

۱۱ـ رنجیت سینگ (سیتا رام کوهلی) ص ۶۱

۱۲ رجوع شود به مقالهٔ نگارنده دربارهٔ عبدی قیصر شاهی. مجله " پنج دریا " شماره ژوئیه ۱۹۶۳ میلادی.

۱۳ـ " پنجابی شاعران دا تذکره " (کُشته) ص ۲۵۳

۱۴ برادر بزرگ از بحث خارج است.

۱۵ـ A Hhistory of the Sikhs. J.D. Cunningham e.d. 1918 P. 224-231

۱۶ـ با اشاره به آقای شیخ برکت علی.

۱۷ـ پنجابی شاعران دا تذکره (کُشته) ص ۲۵۴

۱۸ـ آقای برکت علی این تفصیل را بنگارنده فراهم نموده است.

۱۹ـ ص ۱۹۰

۲۰ـ ص ۱۵۵

۲۱ـ A History of Punjabi Literature, Mohan Singh P. 3.

۲۲ـ پنجابی شاعران دا تذکره ص ۲۵۳

۲۳ پنجابی زبان دا ادب تے تاریخ ص ۱۹۵

۲۴ـ پنجابی ادب کی مختصر تاریخ ص ۱۷۳، در پاورقی مینویسد: وطن اصلی وی رسول نگر در بخش گوجرانواله است.

۲۵ـ تحفهٔ دلکش (سر ورق) ۱۸۹۶م. میکی پرس، گوجرانواله (چاپ اول).

٢٦_ A History of Punjabi Literature, Mohan Singh P. 91

٢٧۔ پنجابی شاعراں دا تذکرہ (کشتہ) ص ٢٢

• • •

دکتر ساجدالله تفهیمی
بخشِ فارسی، دانشگاه کراچی

بَدرُ الشُروح : از مولانا بدرالدّین
یکی از شروح برجستهٔ دیوانِ حافظ شیرازی

شمس الدّین محمّد حافظ شیرازی (م ۷۹۱ھ) از معروف ترین شعرا و غزلهای او جالب ترین غزلیات و دیوانِ اشعارش متداول ترین دواوینِ شعرِ فارسی می باشد. آفتاب کلامِ حافظ بااینکه در حدودِ شش قرن از دورانِ زندگانیِ او می گذرد، هنوز بر اوجِ آسمانِ ادبِ فارسی باهمان تازگی و شیوانیِ اوّل می درخشد. واقعاً این یکی از شگفتیهای کلامِ حافظ است که طبقاتِ مختلفِ مردم، مانندِ صوفیه و علما و فضلا و خطبا و اهلِ طریقت و عرفان و رندانِ حقیقت و مجاز و دانشمندانِ دینی و علمی و فلسفی، حتّی مردم عامی کم سواد و بی سواد هم ابیاتِ او را از لحاظِ تمایلاتِ طبیعی و ذوقی در خطابه ها و گفتار ها و نوشته ها و صحبت های خویش بطورِ استشهاد یا تفنّن فراوان بکارمی برند و تاحدی در آنها تامّل و تفکّر را بعمل آورده که مطالبِ جالب و معانیِ نو بنو را استنباط می کنند.

در نتیجهٔ این پژوهش و جستجو برای فهمیدن و فهماندنِ کلامِ حافظ و پی بردنِ نکاتِ دقیقِ پنهان در آن، شرح های دیوان یا ابیاتِ او بزبان های مختلف در داخل و خارجِ ایران و به ویژه در شبه قارهٔ پاکستان و هند بکثرت نوشته شد. این شروح را می توان بطورِ کلیّ در دو نوع تقسیم کرد:

نوع اوّل شروح کامل، که شامل شرح غزلیات دیوان حافظ برعایت اختلافات نسخه های مختلفِ آن می باشد. مانند :

۱ شرح سودی بر حافظ از محمد آفندی سودی بسنوی بزبان ترکی که بتوسّط دکتر عصمت ستّار زاده بزبانِ فارسی ترجمه شده و چند مرتبه به چاپ هم رسیده است.

۲ بحر فراسة اللافظ فی شرح دیوان حافظ، که عبدالله خویشکی در سال ۱۰٦٦ھ به فارسی نوشته و نسخه های خطّی آن در کتابخانه های مختلف جهان موجود است. (۱)

۳ روضة الشّعرا از میر محمّد شیرازی بن فخرالدّین عبدالصمد معین که نسخه ای خطّی از آن در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی به شماره ۲/۹۲۰ ۷ ۱۹۵ موجود است. (۲)

٤ طور معانی از زین العابدین ابراهیم آبادی که در سال ۱۱۱۸ھ نوشته شده و نسخه های خطّی آن در کتابخانه های مختلف پاکستان موجود است. (۳)

۵ مرج البحرین، از سیف الدّین ابوالحسن عبدالرّحمٰن بن سلیمان ختنی لاهوری. (٤)

٦ شرح دیوان حافظ از مولانا سیّد محمّد صادق علی لکهنوی که در نوامبر ۱۹۰۸ھ پنجمین بار به چاپ رسیده است.

نوع دوم شروح غیر کامل، که شامل شرح بیتی یا غزلی از حافظ می باشد مانند :

۱ شرح بیتی از حافظ، از جلال الدّین محمّد دوانی (۵)

۲ شرحِ غزلی از حافظ، از جلال الدّین محمّد دوانی (٦)

۲ـ شرح بیتی از حافظ ، از شاه وجیه الدّین گجراتی (۷)

"بدرالشّروح" تألیف مولانا بدرالدّین که درین مقالۀ مورد بررسی مختصری قرار می گیرد ، نیز یکی از شرح های کامل و مهم و پُر ارزش دیوانِ حافظ است. این شرح در قرنِ دوازدهم هجری بزبان فارسی و از دیدگاه تصوّف و عرفان نوشته شده و از لحاظ محتویات و سبك مزیّتهای گوناگونی را دارا است. نسخۀ خطّی منحصر به فرد آن که بدست میان مصلح الدّین بن شیخ علاءالدین بن شیخ غلام محمّد بن حافظ شهاب الدّین بن حافظ قاضی علاءالدّین (=برادرِ بزرگ شارح) بن مولانا حافظ بهاء الدّین در سال ۱۲۵٤ استنساخ شده ، در کتابخانۀ مولوی ظفرالدّین بن مولانا اصلح الدّین اکبر آبادی (یکی از اخلاف شارح) موجود بود.(۸) محمّد عبدالاحد رضوی مدیرِ مطبعِ مجتبائی دهلی ، نسخۀ مزبوره را تصحیح نموده از مطبع خود در سال ۱۳۲۱ھ/۱۹۰٤م چاپ و نشر کرد که بخطِ نستعلیقِ فشرده و دارای ۷۵٤ صفحه است. هیچ نسخۀ خطّی دیگرِ آن تاکنون کشف نشده و همین نسخۀ چاپی درین مقاله مورد استفادۀ ماست.

احوال زندگانی شارح

احوالِ زندگانی شارح نیز مانندِ اکثرِ مشاهیر و معاریف در دست نیست. فعلاً تنها مأخذ درین زمینه مقدّمۀ کوتاه و مختصرِ دو صفحه ای مصحّح می باشد که درین کتاب پیش از متنِ شرح قرار گرفته است. مصحّح درین مقدّمه برخی از احوال مولانا بدرالدّین را بیان کرده است. (۹) ما با استفاده از محتویاتِ این مقدّمه شرحِ حالِ مولانا را در سطورِ زیر می آوریم :

نامِ شارح مولانا حافظ بدرالدّین بن مولانا حافظ

بهاءالدّین بن شیخ غلام محمّد است که از اولاد و اخلاف یکی از اصحاب حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلّم بنام حضرت عبدالله بن سلام می باشد.

یکی از اجداد مولانا در قرن دهم هجری از خجند بغرض حج بیت الله مهاجرت نمود. و در اثنای برگشت ازین سفر به هند رسیده، در زمان سلطان جلال الدین محمّد اکبر شاه (۹۶۳-۱۰۱۴ه) در فتح پور سیکری اقامت گزید و از طرف سلطان مذکور به منصب افتاء و قضای آن دیار نایل گردید. این منصب اولاد او بطریق ارث برقرار ماند. در قرن دوازدهم هجری مولانا حافظ علاءالدّین برادر بزرگ مولانا بدرالدّین این مقام عالی را بعهده داشت.

سال و جای تولّد مولانا مجهول است. البتّه بنا بر قرینهٔ سُکونت اسلاف نزدیك مولانا در فتح پور، می توان همین شهر را مولد او قرار داد.

دربارهٔ دوره و چگونگی تحصیلات و استادان او هم اطّلاعی در دست نیست. البتّه زبان و محتویات "بدرالشّروح" حاکی از آنست که مولانا نه فقط علوم و فنون متداولهٔ آن زمان را بتمام و کمال یا لا اقلّ به درجهٔ عالی تحصیل کرده، بلکه بر زبان و ادبیات عربی و فارسی هم تسلّط تمام بدست آورده بود. مولانا علاقه به تصوّف و عرفان داشت و بقول مصحّح "مرجع اقاصی و ادانی شدند و از فیوض ظاهری و باطنی خلق الله را نفع رسانیدند". (۱۰) ولی متأسّفانه درین زمینه هم هیچ اطّلاعی در دست نیست.

مولانا در سال ۱۱۵۰هجری از فتح پور به حیدر آباد (دکن و هند) هجرت نمود و بقیهٔ زندگانی خود را در همان سامان در اشتغال کارهای ارشاد و تبلیغ و رُشد و هدایت

خلق الله و تألیف و تصنیف بسر برد.

سال و جای وفات مولانا در پردهٔ خفا مانده است. ولی از روی قیاس می توان گفت که مولانا در اواخرِ قرنِ دوازدهم یا اوایلِ قرنِ سیزدهم هجری در حیدرآباد (دکن و هند) وفات یافته است.

مولانا بدرالدّین آثارِ زیر را از خود بیادگار گذاشت:

۱ـ بدرالشّروح، شرحِ دیوانِ حافظ که مهمترین اثر او است و درین مقاله موردِ بررسی قرار می گیرد.

۲ـ صفات الایمان

۳ـ شرح الله صدرة الاسلام (؟)

٤ـ خلاصة الحکم

۵ـ عین المعانی

٦ـ مبد و معاد

۷ـ شرحِ گلستان

از آثارِ مزبوره فقط "بدرالشروح" به چاپ رسیده است و بقیه آثار به صورتِ نسخ خطّی در کتابخانهٔ مولوی ظفرالدین پیشگفته موجود بوده است.

تاریخ نگارش این شرح بدست نیامد.

سببِ تألیف

مولانا بدرالدّین سببِ تالیف را در آغازِ کتاب چنین بیان می کند:

"...می گوید بندهٔ کمترین بدرالدّین ولد حافظ بهاءالدّین بن شیخ غلام محمّد ،غفرالله لهُ ولوالدیه، در عنفوانِ جوانی که ایّامِ نشاط و شادمانی است دل طالبِ اشعارِ عشق انگیز بود و طبیعت راغبِ کلماتِ جنون ریز ... لا جرم مدام

یوان حافظ بدست می داشتم و دمی از دست نمی گذاشتم و
مطالعهٔ غزلیات شوق انگیز و از خواندنِ رباعیات ذوق آمیز
حتی حاصل می نموده و خورسندی بهم می رسانیده. رفته
ته طبیعت مقتضی آن گردید که اگر بر مصطلحات ایشان
لاعی حاصل شود و بر معانی کلمات اینان تحصّل گردد
ی بهتر و خوشتر باشد. بعد از تکا پوی بسیار و جستجوی
ی شمار بعضی از کتب مشتمل بر مصطلحات صوفیه... و
ندی از شروح دیوان حافظ... از مطالعهٔ اینها... بر
مصطلحات ایشان اطلاع یافتم و به ادراک معانی بشتافتم. روزی
کور خاطر فاتر گردید که آنچه ازین شرح ها بهره برداشته
و آنچه بتوجه حضرت لسان الغیب بردلم وارد وقت گردید،
، را بتحریر آرد تابعضی از آشنایان و برادران و طالبان را
ر ازین بهره رسد که "حلوا به تنها نشایست خورد". بنا برآن
رح برنگاشته تا پس ماندگان را یادگاری باشد و برصفحهٔ
کار از ما نشان ماند. واللهُ المُعِینُ و به نستعینُ". (۱۱)

خذ کتاب

بعضی از کتابهای مهمّی که در ضمن شرح مورد مطالعه و
ستفادهٔ مولانا بوده، و نامها واقتباساتی از آنها در متن کتاب
اه می خورد، بقرار زیر است:

۱ التعرف لمذهب التصوّف تالیف شیخ ابی بکر محمّد
ابراهیم بخاری کلاباذی.

۲ تفسیر کریمه از امام محمّد باقر.

۳ جوامع الکلم ملفوظات سیّد محمّد گیسو دراز.

٤ جواهرالاسرار تألیف حکیم آذری.

۵ رشحات عین الحیات تألیف فخر الدّین علی صفی
حسین بن علی کاشفی.

۶ـ سُبحة الابرار سرودهٔ مولانا عبدالرّحمن جامی.
۷ـ شرح دیوانِ حافظ از شیخ محمّد دهلوی.
۸ ـ شرح دیوانِ حافظ از شیخ محمّد افضل اله آبادی.
۹ ـ مرج البحرین شرح دیوان حافظ از میر ختمی مرید سید محمد غوث گوالیاری که قبلاً مذکور شد.

۱۰ ـ شرح دیوان حافظ از شیخ یوسف لهاووری.
۱۱ ـ شرح فصوص (الحکم) (نام شارح ندارد).
۱۲ ـ شرح نزهة الارواح (نام شارح ندارد).
۱۳ ـ عشقیه تألیف قاضی حمیدالدّین ناگوری.
۱٤ ـ فصوص الحکم تألیفِ شیخ محی الدّین ابنِ عربی.
۱۵ ـ گلشنِ راز سرودهٔ شیخ محمودِ شبستری.
۱٦ ـ مثنوی معنوی سرودهٔ مولانا جلال الدّین رومی.
۱۷ـ مرأة المعانی. این کتاب در مقدّمهٔ «بدرالشّروح» اشتباهاً بنامِ شیخ قطب الدّین جمالی هانسوی منسوب شده، ولی در اصل تألیف شاعرِ معروف فارسیِ شبه قاره شیخ حامد بن فضل الله جمالی کنبوه دهلی است؛ بدلیلِ اینکه ابیاتی که مولانا از این کتاب در شرح اقتباس کرده در«مرأة المعانی» جمالی دهلوی موجود است: مثلاً بیتِ زیر که چند بار تکرار شده :

مرشدِ کامل در اینجا مصطفی است
هم نبی و هم ولی را رهنما است (۱۲)

۱۸ـ شرح گلشنِ راز: نامِ کامل این شرح در کتاب مذکور نیست. احتمالاً «مفاتیح الاعجاز» تألیف شمس الدّین محمّد بن یحیی اسیری لاهیجی است، که معروفترین و متداول ترین شرحِ گلشنِ راز می باشد.

۱۹ـ مویدالفضلا تالیف محمّد بن شیخ لاد دهلوی.
۲۰ـ معرفة الارواح (نام مؤلّف در شرح نیامده است)
۲۱ـ نزهة الارواح تالیف امیر حسینی هروی
۲۲ـ نفحات الانس تالیف مولانا عبدالرّحمن جامی

علاوه بر کتب مزبور آثار منظوم شعرای معروفِ فارسی مانند نظامی گنجوی، خاقانی شروانی، ظهیر فاریابی، سلمان ساوجی، عطّار نیشاپوری، امیر خسرو دهلوی، سعدی شیرازی، مولاناروی، حافظ شیرازی ومولانا جامی وغیرهم، نیز مورد استفادهٔ مولانا قرار گرفته و او در ضمن شرح اشعار حافظ از آن فراوان استفاده و استشهاد نموده است.

تعداد غزلیات

در نسخه های خطّی و چاپی دیوانِ حافظ اختلافاتِ گوناگون، چه از لحاظ تعداد غزلیات و ابیات آنها و چه از لحاظ اشتباهات زیادی خطّی و لفظی وجود دارد. محقّقین و منتقدین حافظ این نوع اختلافات و اشتباهات را در نگاشته های انتقادی و تحقیقی بتفصیل و صراحت موردِ بحث قرار داده اند؛ چنانکه علّامه محمّد قزوینی در مقدّمهٔ دیوانِ حافظ مصحّحهٔ خود که مستند ترین و شایع ترینِ نسخه های چاپیِ دیوان محسوب می شود، اشاره به این موضوع کرده است. (۱۲)

همین نوع اختلافات در کمیّت و کیفیّت اشعار در شروحِ مختلف دیوانِ حافظ هم وجود دارد، چنانکه «شرحِ سُودی بر حافظ» تالیفِ محمد آفندی سودی بسنوی بزبانِ ترکی که ترجمهٔ فارسیِ آن از دکتر عصمت ستّار زاده اخیراً در چهار مجلّد به اهتمامِ انتشاراتِ انزلی از ارومیه (=رضائیه) در ۱۳۶۲هـ. ش انتشار یافته دارای شرحِ پانصد و شصت و نُه

غزل و چهل و دو قطعه؛ و «لسان الغیب» شرحِ دیوان حافظ بزبانِ اردو از میر ولی الله که در چهار مجلّد از ایبت آباد (پاکستان) در ۱۹۳۲م نشر گردیده شاملِ شرحِ پانصد و هشتادوسه غزل است.

شرحِ موردِ نظر یعنی «بدرالشّروح» شاملِ شرحِ ٦٤٥ غزل و دارای اختلافاتِ زیادی در کمیّت و کیفیّتِ اشعار می باشد. از ترس اطاله و اطناب از تفصیلِ این اختلافات صرفِ نظر می کنیم و به بررسیِ مختصرِ محتویاتِ شرح و مختصاتِ سبکِ آن می پردازیم :

مختصّات و سبك

هر یکی از ابیاتِ غزل جُداگانه موردِ شرح قرار گرفته است .

مولانا شرح را با ترجمه و توضیحِ لازم دستوریِ لغات و واژه های مشکلِ فارسی و عربیِ بیتِ موردِ شرح آغاز می کند؛ و گاهی در ضمنِ بحث دربارهٔ واژه های عربی از آیاتِ قرآنی هم استشهاد کرده است: چنانکه در شرحِ

اَلاَ یَا اَیُّها السّاقِیْ اَدِرْ کَاْساً وَّ نَاوِلْهَا

در موردِ کلماتِ « اَلاَ »، « یَا » و « اَیُّهَا » می نویسد:

« الاَ: بمعنیِ داناو آگاه باش؛ یا: حرف ندا بمعنیِ ای؛ ایها: حرف زاید کَمَا قَالَ اللّٰهُ: اَیُّهَا العَزِیْزُ مَسَّنَا وَ اَهْلَنَا الضُّرُّ؛ ونیز لفظ ادب است کقولهِ تعالیٰ: یَا اَیُّهَا النَّبِیُّ اِنَّا اَرْسَلْنَاكَ شَاهِداً وَّ مُبَشِّراً ». (١٤)

واژه های مصطلح اوّل از لغت شرح و ترجمه شده و سپس از حیثِ اصطلاحِ عمومی یا عرفانی موردِ بحث و گفتگو قرار گرفته است: چنانکه در بیتِ مزبور شرحِ اصطلاحِ « ساقی »

چنین آمده:

" ساقی در اصل لغت بمعنیِ نوشانندهٔ آب است. امّا بیشتر مستعمل بر نوشانندهٔ شراب است. و در اصطلاحِ صوفیه مراد از این چهار کس (است):

اوّل حضرت حق بموجبِ وَسَقٰهُمْ رَبُّهُمْ شَرَاباً طَهُوراً، چنانچه در شرح "گلشن راز" است که در مراتبِ تجلّیاتِ افعالی حق تعالیٰ خود ساقی گشته شراب به عاشقان خود می نوشاند و ایشان چون آن شراب می نوشند محو و فانی می گردند و از کشاکش و سختیهای عشق خلاص می یابند.

دوم مُرشد کامل که کنایت از جنابِ محمّدست صلعم، چنانچه در مرأة المعانی است:

مرشد کامل در اینجا مصطفی است
هم نبی وهم ولی را رهنما است

سیوم شیخ به نیابتِ رسول علیه السّلام که اَلشَّیْخُ فِیْ قَومِهِ کالنَّبیِّ فِی اُمّته.

چهارم معشوق که شرابِ حسنِ معنوی از جامِ وی می نوشد". (١٥)

شارح مصطلحات حافظ را بیشتر از دیدگاه عرفانی تعریف و شرح کرده است. اگر کسی همهٔ مصطلحاتِ مشروحه را از متنِ کتاب بیرون آورده جمع وتالیف کند البتّه بصورت یك کتاب قطور فرهنگ مصطلحات عرفانیِ مفید و پُر ارزش که برای پژوهندگانِ حافظ خصوصاً و برای محقّقین و دانشمندانِ شعر و ادب متصوّفانه عموماً قابلِ استفاده باشد، در خواهد آمد. ما عدّه ای از مصطلحاتِ گزیده را برای استفادهٔ خوانندگانِ گرامی بعنوانِ نمونه در زیر می آوریم:

لولیانِ شوخ: محبوبانِ مجاز؛ و مراد از تجلّیات صوری که در مظاهرِ حَسَنه پیشِ سالك برای تانیسِ وی وارد می شود. (١٦)

روی رخشان: کنایت از ذات محبوبِ حقیقی. (١٧)
شهابِ ثاقب: نجم است مؤکّل بر رجمِ شیاطین؛ مراد مرشد. (١٨)

کربلا: ... مراد از وادیِ عشق. (١٩)
کشتگانِ کربلا: عاشقانِ بلاکش که در وادیِ خونخوارِ محبّت کُشته شده اند. (٢٠)

میخانه و خانهٔ خمّار: دنیا که مقامِ معصیّت است؛ عالمِ غیب که پُر از بادهٔ تجلّیات است. (٢١)

خراباتِ مغان: خرابیِ اوصاف بشری. (٢٢)
بادِ شرطه: بادِ لایقِ کشتی؛ کنایه از مرشد. (٢٣)
خرقهٔ مَی آلود: شیوهٔ ملامت که در تعمیرِ باطن و تخریبِ ظاهر است. (٢٤)

عهدِ شباب: زبانِ بسط. (٢٥)
مژدهٔ گُل: عبارت از تجلیِ جمالی، ولُطفی است همدرین بهار بعندلیبان عشق رسید. (٢٦)

کشتیِ نوح: دنیا. (٢٧)
مغبچهٔ باده فروش: کنایه از تجلیِ محبوب. (٢٨)
سرِزلف: احکامِ کثرت و تعینّات. (٢٩)
دَورِ باده: ظهورِ تجلّیات. (٣٠)
قدح: تجلّی. (٣١)
عاقل: کنایه از مرشد باعتبارِ صحو بعد المحو. (٣٢)
عارضِ گُلگون: تجلیِ جلالیِ قهّاری. (٣٣)
علاوه برشرح لغات و اصطلاحات، بعضی از کلمات مرکب

یا جملات بیت که دارای اشکال و تعقید بوده و احتیاج به توضیح داشته، جُداگانه موردِ شرح قرار گرفته است. چنانکه اشکالات مصرعه

که عشق آسان نمود اوّل ولی افتاد مشکلها

را پیش از شرح بیت چنین توضیح می دهد:

« آسان نمود اوّل، اشاره بدان است که عاشق را در اوّل آرزو رو می دهد و این ابتدای عشق است واین آسان است. بعدهٔ چون دل را کشش کند « انزعاج » گویند؛ و چون تعلّق رسید "شوق" گویند؛ بعدهٔ چون ترقّی پذیرد "اشتیاق" گویند و "شوق" گاه گاه فرو می نشیند امّا "اشتیاق" را نقصی نه. وچون از همه منفرد شود، "محبّت" گویند. وچون فنا و بقای خویش را یکبار در وجودِ دوست تلف کند آنگاه "عشق" گویند. واین بسا مشکل است. از اینجاست "افتاد مشکلها". ونیز از مشکلها عقد ها اند که عارض وقتِ عاشق می گردند».(٢٤)

شارح پس از بحث لغوی و اصطلاحی مطالبِ هر بیت را جُداگانه شرح و تفسیر کرده و در بیانِ دقایق و معارفِ شعر بضرورت گاهی تفصیل و اطناب و گاهی اختصار و ایجاز را به عمل آورده است. برخی از ابیات که دارای مطالبِ مهم و مستلزمِ توضیحِ مفصّل بوده، حتّی در دو صفحه یا بیشتر شرح داده است. وعدهٔ عمده ای از ابیات هم وجود دارد که شرحِ آنها یا بسببِ تکرارِ مطالب یا نداشتنِ مطالبِ مهم بسیار مختصر و بیشتر از دوسه سطر نیست.

البتّه شارح بعضی غزلیات را شرح نکرده است: مانند غزلهایی با مطالعِ زیر که فقط دارای ترجمهٔ واژه های مشکلِ ابیات می باشد:

• ای صبا گر بگذری بر ساحل رودِ ارس
بوسه زن برخاکِ آن وادی و مشکین کن نفس(۳۵)
• اگر رفیقِ شفیقی درست پیمان باش
حریف حجره و گرمابهٔ گلستان باش(۳۶)
• بامدادان که زخلوتکدهٔ کاخ ابداع
شمع خاور فگند برهمه اطرافِ شعاع(۳۷)
• باز آی ساقیا که هواخواهِ خدمتم
مشتاقِ بندگی و دعا گوی دولتم(۳۸)
• من که باشم که بران خاطرِ عاطر گذرم
لُطفها می کنی ای خاکِ درت تاجِ سرم(۳۹)

شارح گاهی در حلّ و رفعِ اِشکالاتِ لغوی یا معنوی که در خودِ بیت وجود داشته یا در اثنای شرح در ذهنِ او خطور کرده است، بطریقِ سؤال و جواب می کوشد. این نوع سؤالات وجوابات از روی مطالب و معانی دارای اهمیّت و افاده خاصی می باشد. چنانچه در ضمنِ شرحِ بیت:

ساقی بنورِ باده برافروز جامِ ما
مطرب بگو که کارِ جهان شد بکامِ ما

سوالِ دقیقِ زیر را مطرح می کند و باختصار جوابِ آن را هم می دهد:

" سوال: درین بیت در مصرعِ اُولیٰ تقاضای کارِ خام می کند و طلبِ فیض می نماید در مصرعِ ثانی تقاضا می کند که کار بنهایت رسید.

جواب: سَیر الی الله تمام شد؛ بنا برآن گوید: مطرب بگو! وچون سَیر فی الله نهایت ندارد بنا بر آن هر لحظه در

طلبِ زیادتی می باشد. هر چند که یافت بیش طلب بیش". (٤٠)

یا مثلاً در شرح بیت اوّل دیوان:

الاَ یَا ایُّهَا السَّاقی اَدِر کَاساً وَّ نَاوِلهَا
کَه عشق آسان نمود اوّل ولی افتاد مشکلها

سوال دقیق زیر را مطرح می کند و سپس به جوابِ موجز آن می پردازد:

" سوال: یای ندائیه دلالت به قرب و حضور می کند و لفظ " مشکلها " دلالت به بُعد و فراق. پس باوجودِ قرب و حضور بُعد و فراق چه گنجایش دارد؟

جواب: این قُرب و حضور بحکم " وَاللّٰهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ مُحِیطٌ " بطریق علم الیقین حاصل است؛ وآن بُعد و فراق مرسالك را به اعتبار آنکه جویای عین الیقین است ". (٤١)

چنانکه قبلاً به آن اشارت شد، مولانا تقریباً در شرحِ تمام ابیات مشروحه جنبهٔ عرفانی را در نظر داشته است ولی باز هم بعضی ابیات به چشم می خورد که از لحاظ معنیِ ظاهری ومجازی و معنیِ حقیقی موردِ شرح قرار گرفته است، چنانکه در شرحِ بیت:

عراق و پارس گرفتی بشعرِ خود حافظ
بیا که نوبتِ بغداد و وقتِ تبریز است

می نویسد: " باید دانست که سالکانِ کعبهٔ مجاز چون براهِ خشکی می رسند اوّل بملكِ فارس پس بعراق(عجم) پس به تبریز پس به بغداد.(٤٢) همچنان سالکان را نیز چهار درجه است: قربِ نوافل و قُرب فرایض و جمع الجمع و

التحقیق والتمییز بین مراتب الالهٰیةَ والحقیقه من الخفیّه والجلیّه ...

معنیِ ظاهری آنست که ای حافظ! بشعرِ لطیف و موزون عراق و فارس را گرفتی واهالِ آن حوالی(را) مطیع و منقاد گردانیدی. بیاکه هنگامِ تسخیرِ اهلِ بغداد و تبریز است. یعنی پس ازین شعر بنهجی گویی که اهلِ بغداد و تبریز پسند کنند.

و معنیِ حقیقی آنست که ای حافظ! چون در راه عشق رو آوردی و بعضی منازل و مقامات طی کردی فارغ مباش که راه بسیار است. بیا که تا منزلِ دیگر درپیش است طی کنی(٤٣) وبه مقصد رسی(٤٤) که عاشق تابه مقصد نرسد نیارامد". (٤٥)

شارح در شرحِ ابیات عموماً تعصّبِ عرفانی را بکار داشته وحتّی در شرحِ ابیاتی که متضمّنِ مطالبِ عمومی و مجازی بوده تأویلات و استنباطهای دُور از کار را بکار بُرده و مطالبِ عمومی و مجازیِ آنها را لباسِ حقیقت و عرفانی پوشانیده است: چنانچه اُو در ابیاتی هم که حافظ طبقاتی مختلف مردم به ویژه زاهدان و صوفیانِ ریاکار را مورد انتقاد و نکوهش قرارداده، ژرف اندیشی و باریک بینی را نشان داده معانیِ مفیدِ مطلبِ خویش را دریافته است. مثلاً در شرحِ بیت:

دوش از مسجد سُوی میخانه آمد پیرِ ما
چیست یارانِ طریقت بعد ازین تدبیرِ ما

" مسجد " و " میخانه " و " پیر " را به اصطلاح علی الترتیب " عالمِ اطلاق که موجبِ قُرب و محلِّ اطاعت است

و « دنیا که مقام معصیّت است » و « حضرتِ رسولِ اکرم صلی الله علیه وآله وسلّم » تعریف کرده می نویسد:

« محمّد علیه السّلام از عالمِ اطلاق به تقیّد که مقامِ دنیاست در آمد. ای یارانِ طریقت بعد ازین تدبیر ماچیست؟» (٤٦)

و در بیت دومِ این غزل:

ما مریدان رو سُوی کعبه چون آریم چون
رو بسُوی خانهٔ خَمار دارد پیرِ ما

« کعبه » را از عالمِ اطلاق و « خانهٔ خمار » را از دنیا تعبیر کرده مطلب بیت را بدینطور می آورد:

« معنی آنست که چون محمّد علیه السّلام از عالمِ اطلاق به تقیّد در آمد ما که مریدان و پیروانِ اُونیم رو سوی عالمِ اطلاق چون آریم و چرا خواهانِ آن عالم باشیم، هرگاه پیرِ ما رو بعالمِ تقید آورد». (٤٧)

همین طور در شرح بیت:

ای صبا با ساکنانِ شهرِ یزد از من بگو
کای سر ناحق شناسان گوی ایوانِ شما

می نویسد: « صبا: کنایه از قاصد؛ شهریزد: کنایه از شهرِ حقیقت؛ وساکنانِ شهرِ یزد: کنایه از مرشد؛ و ناحق شناسان: (کنایه از) مجازیان و متعصّبان و ظاهر پستان». (٤٨)

در شرحِ بیتِ همین غزل:

گرچه دوریم از بساطِ قربِ همّت دور نیست
بندهٔ شاهِ شمائیم و ثناخوانِ شما

مراد از « شاهِ شما » « الله تعالی » گرفته می گوید:

« اگرچه بجسم از محفلِ فیضِ منزل دور افتاده ام لیکن همگیِ همّت و تمامیِ نهمت بجانبِ شُما مصروف است. اگرچه بندهٔ شاه شمائیم که خالق الخلایق است، و بقید عشقِ اُو مقیّدیم، لیکن ثناخوانِ شما بموجبِ مُحِبُّ المَحْبُوبِ مَحْبُوبٌ. ویحتمل که به برادرانِ بیعت نوشته».(٤٩)

در بعضی جایها برای یك بیت چند شرح پشت سرهم آورده که هر شرحِ بعدی از شرحِ ما قبل دقیق تر می باشد. چنانچه در شرحِ بیت:

مرا در منزلِ جانان چه امن و عیش چون هردم
جرس فریاد می دارد که بر بندید محمل ها

می نویسد: « یعنی آنست که مرا در طریقِ عاشقی چه امن و چه راحت و چه آسایش وچه فرحت که مدام حکمِ محمل بستن می رسد و هردم از حالی به حالی می رانند و بحالتی نمی گذارند؛

ویحتمل که مرا که در منزل عشق فرود آمده ام و بدرد عشق گرفتارم کجا یارای آن که براحت گرایم چون هر دم از جناب معشوق خطاب فَفِرُّوْآ اِلیَ الله می رسد یعنی اِعراض کنید از غیرِ معشوق و متوجّه شوید به سُوی او؛

ویحتمل که تجلّیات معشوق غیر متناهی است و در هر تجلی حُسنِ معشوق اَزیَد واَحسَن. پس بضرورت بمقدارِ شهودِ تجَلی قلق و اضطراب است برای تجلیِ دیگر.

بضرورت قلق علی الدّوام بود. می گوید که مرا در طریقِ عشق نه امن است از قلق و نه عیش بتحصیل مراد؛ زیرا که هر دم جرس ففرّوآالی الله ندامی کند که آماده شو از سافل بعالی". (۵۰)

در سراسرِ کتاب جَسته جَسته توضیحات و مطالبِ مفیدی که عموماً در کُتب فرهنگ و لغت و مصطلحات ادبی دیده نمی شود ولی از لحاظ شعر و ادب اهمّیت و مزیّتی تمام دارد، هم بنگاه می خورد؛ مثلاً در شرحِ بیت:

میانِ خطّ سبزت لعلِ نوشین
عجب گرچشمهٔ حیوان نباشد

اقسامِ خط را بدینطور می آورد:

" بدان که خط برسه نوع است: اوّل آنکه گردِ لب برمی آید و روی به سبزی دارد، اهلِ عرب " نبات " گویند و اهلِ عجم خطِ سبز را " فستقی " خوانند. و اینچنین خط را بواسطهٔ لون " دَوْرِ آسمان " گویند و " مُهر گیا " و " زنگارِ انینه ".

آخر رقمی زمشك بر ماه زدند
برتنگ شکر مورچکان راد زدند
آنیه روی دوست زنگار گرفت
از بسکه برو سوختگان آه زدند

قسمِ دوم آنچه از شامِ سرِ زلف فراگوش محبوب دارد :ز اثرسیاهی غبار خیل زنگبار است که روی به خطهٔ خطا دارد و سرحدِ حبش گرفته.

زینسان که ختن بهم برآمد زخطت
گویا زحبش سیاهی پیدا شد

این قسمِ خط را " عودِ سوخته " و " مُشك " گویند:

قسمِ سیوم آنچه صحیفهٔ عذار دو رویه فرو گیرد و امتیازِ موی بناگوش ازو نمی توان کرد.

گردِ مشك است که بر گرد سمن بیخته
یا بنفشه است که بر دامنِ گل ریخته

این قسم را " عنبر " و " برگ شمشاد " و " سُنبلِ تر " و "طوقِ عنبرین " و " لباسِ عبّاسی " گویند.

سلطان رخت لباسِ عبّاسی را
پوشید مگر سرِ خلافت داده " (۵۱)

درمتنِ کتاب آیاتِ قرآنی و احادیثِ نبوی و مقولاتِ عربی که بیشترِ آنها جنبهٔ عرفانی دارد، فراوان دیده می شود. این بر مطالعهٔ دقیق و عریضِ قرآنِ حکیم و کتبِ احادیث و علومِ عرفانی شارح دلالت می کند و حاکی از مهارتِ کاملِ او در ادراك و استنباط معانی و مطالب از آیات و اخبار و درکار بُردِ آنها می باشد. ما برای هریکی از اینها چند مثال بعنوانِ نمونه در زیر می آوریم:

ا_ آیاتِ قرآنی

(۱)_ شارحِ درشرحِ بیت:

در دَورِ باده یك دو قدح در کش و برو
یعنی طمع مدار وصالِ دوام را

می گوید: «...ای سالك در سلوك عشق و محبّت تفرجاتِ تجلّیات بسیار است. پس در هنگامِ ظهور تجلّیات مدام بتجلیَ واحد مشغول مباش تا داخلِ خَسرَ الدنّیا وَ الآخِرَة نگردی.

بیزارم ازان کهنه خدانی که تو داری
هر لحظه مرا تازه خدای دگری هست

بلکه بر هر تجلیَ که رسی یك دو لمحه تفَرج نموده روان شو تا داخل أولئك لهم الدّرجات العُلی شوی. چراکه سالك را باید که ملتفت بدان نگشته خلیل وار نوای لاَ اُحِبُّ الاٰفِلِیْنَ بر آورده پیش قدم نهد». (۵۲)

(۲) در شرح بیت معروف:

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق
ثبت است برجریدهٔ عالم دوامِ ما

می نویسد: « ... درین دارالقرارِ دنیای ناپایدار که دارالمحن مؤمنینِ اولی الابصار است، هرکه آمد گرم رَو راه عدم است که کُلُّ منْ علیهَا فانٍ وَیبْقی وجْهُ ربّك ذُوالجَلاَلِ وَالْاَکْرَامِ، الاّ فانی فی الله و باقی بالله که زنده بعشق ابدی شده کقوله تعالی: ولاتحْسبنَّ الّذیْن قُتلُوافیْ سَبیْلِ الله امْوَاتاً بَلْ اَحْیَاءٌ عنْدَ ربّهمْ یرزقُون فرحیْن بِما اٰتهُمُ اللهُ منْ فضْله. مراد از فی سبیل الله عشق است...». (۵۲)

(۳) نیز در شرح بیت:

مهل که عمر به بیهوده نگذرد حافظ
بکوش و حاصلِ عمرِ عزیز را دریاب

می گوید: « معنی آنست که ای حافظ! خود را ضایع و بیکار مدار تاعمر به بطالت نگذرد؛ بلکه سعی نما و بحصولِ حاصلِ عمر عزیز که معرفتِ حق است: وَمَاخَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلاّ لِیَعْبُدُوْنَ اَیْ لِیَعْرِفُوْنِ جهدی کن». (٥٤)

ب. احادیثِ نبوی

(۱)ــ در شرحِ بیت:

دل می رود ز دستم صاحبدلان خدا را
دردا که رازِ پنهان خواهد شد آشکارا

می نویسد: « رازِ پنهان کنایت از عشق که کتمان آن موجب شهادت است. قال علیه السّلام: مَن عَشِقَ وَعَفَّ وَكَتَمَ فَمَاتَ مَاتَ شَهِیداً». (٥٥)

(۲)ــ و در شرحِ بیت:

زباغِ وصلِ تو یابد ریاضِ رضوان آب
زتابِ هجرِ تو دارد شرارِ دوزخ تاب

می گوید: « معنی آنست که طلبِ عاشقان مر ریاضِ رضوان را نه از بهرِ قُصور و حُور است بلکه از بهرِ لقای تُست کما قال الله تعالی: اِنَّ لِقَاءَالله تَعَالیٰ فِي الْجَنَّةَ حَقٌ (حدیث؟) قال علیه السلام: سَتَرَوْنَ رَبَّكُمْ كَمَا تَرَوْنَ الْقَمَرَ لَيْلَةَ الْبَدْرِ». (٥٦)

(۳)ــ نیز در شرحِ بیت:

بر عمل تکیه مکن زان که دران لطفِ ازل
توچه دانی قلمِ صنع بنامت چه نوشت

می نویسد: « ای زاهد! براین طاعت و عبادتِ خود مغرور مشو. چون از خاتمهٔ خود خبری نداری که بنامِ توچه

رقم زده اند و نیز ناجی و ناری شدن موقوف به عمل نیست، کما قال علیه السلام: لایدخل احدآمنکم عملهُ الجنّة ولا یُجیرهُ من النّار ولا انا الاّ برحمه الله ...». (۵۷)

ج مقولات عربی

در سراسر کتاب مقولات عربی نسبت به آیات و احادیث بیشتر و فراوان تر بکار برده شده و جنبه های گوناگون افادهٔ معنوی و مزیتهای ادبی را دارا است. این مقولات را از حیث موضوع میتوان بطور کلی به دو گروه تقسیم کرد: گفتار های حکیمانه و گفتار های عرفانی. ما برخی از مقولات گزیده را در سطور زیر می آوریم:

مقولات حکیمانه:

۱ فعلُ الحکیم لایخلُو عَنِ الحِکمة

۲ همّة الرّجال یقلع الجبالَ

۳ مُحبُّ المَحبُوب محبُوبٌ

٤ العشقُ لا یزیدُ وَ لاَ ینْقُصُ

۵ منْ ضَحكَ ضُحكَ

٦ـ منْ عاب لاخیْهِ لم یمتْ حتّی وَقعَ فیْهِ.

۷ـ العشقُ داءٌ لادَواءَلَهٗ

۸ـ اذا بَلَغَ الکَلاَمُ الیَ القَدْرِ فَامْسکُوْهُ

۹ المجازُ قنطَرَةُ الحقیْقَة

۱۰ الضّدّانِ لاَیجْتمعَانِ

۱۱ـ اَلوَلیُّ یعْرفُ الوَلیَّ

۱۲ـ تُکلّمُوا النّاسَ عَلیٰ قَدْرِعُقُوْلِهِمْ

۱۳ـ اَلْكَرِيْمُ اِذَا وَعَدَوَفیٰ

۱۴ـ مَالِلْغَرِيْبِ سِوَى الْغَرِيْبِ اَنِيْسٌ

۱۵ـ لِكُلِّ صُعُوْدٍ هُبُوْطٌ

۱۶ـ اَلْاَشْيَاءُ تَتَبَيَّنُ بِاَضْدَادِهَا

۱۷ـ مَنْ سَكَتَ سَلِمَ وَمَنْ سَلِمَ نَجَا

۱۸ اَلْبُكَاءُ تَحْصِيْلُ الْمُرَادَات

۱۹ كُلُّ مَصْنُوعٍ يَدُلُّ عَلٰى الصَّانِعِ

۲۰ـ مَنْ طَلَبَ شَيْئاً وَجَدَّ وَجَدَ

مقولاتِ دینی و عرفانی

۱ـ اَلْمُخْلِصُوْنَ عَلٰى خَطَرٍ عَظِيْمٍ

۲ـ نَفْسُكَ ذَنْبٌ لَايُقَاسُ بِهَا ذَنْبٌ

۳ـ مُوْتُوْا قَبْلَ اَنْ تَمُوْتُوْا

۴ـ اَلْفُقَرَاءُ كَنَفْسٍ وَّاحِدَةٍ

۵ـ اَعْدٰى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِیْ بَيْنَ جَنْبَيْكَ

۶ـ اَلْجَذْبَةُ مِنْ جَذَبَاتِ الْحَقِّ تُوَازِیْ عَمَلَ الثَّقَلَيْنِ

۷ـ اَلْفَقْرُ سَوَادُ الْوَجْهِ فِی الدَّارَيْنِ

۸ـ لَا مُؤَثِّرَ فِیْ الْوُجُوْدِ اِلَّا اللّٰهُ

۹ـ اَلْعِشْقُ نَارٌ اِذَا وَقَعَ فِی الْقُلُوْبِ يَحْرِقُ مَاسِوَى الْمَحْبُوْبِ

۱۰ـ اَلْمَوْتُ جِسْرٌ يُوْصِلُ الْحَبِيْبَ اِلَى الْحَبِيْبِ

۱۱ـ اُقْتُلُوْا اَنْفُسَكُمْ بِسُيُوْفِ الْمُجَاهَدَاتِ

۱۲ـ اِنَّ الرُّبُوْبِيَّةَ لَوْ كُشِفَ لَبَطَلَ الرُّبُوْبِيَّةُ.

۱۳ـ تَفَكَّرُوْا فِی اٰلَائِهِ وَلَا تَفَكَّرُوْا فِیْ ذَاتِهِ

۱۴ـ مَنْ آمَنَ بِالنُّجُومِ فَقَدْ كَفَرَ

۱۵ـ سَبْعِيْنَ اَلْفَ حِجَاباً مِنَ الظُّلْمَةِ وَسَبْعِينَ اَلْفَ حِجَاباً مِنَ النُّوْرِ بَيْنَ الْعَبْدِ وَالْمَوْلىٰ.

۱۶ـ اَلتَّقْدِيْرُ بَحْرٌ عَمِيْقٌ فَمَنْ غَمَسَ فَقَدْ ضَلَّ.

۱۷ـ اَلصَّلٰوةُ كَالْجَسَدِ وَالْحُضُوْرُ مِنْهَا كَالرُّوْحِ فَكُلُّ صَلٰوةٍ لَيْسَ فِيْهَا الْحُضُوْرُ كَجَسَدٍ لَيْسَ فِيْهَا الرُّوْحُ ...

۱۸ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ

۱۹ـ مَنْ عَرَفَ اللهَ كَلَّ لِسَانُهُ

۲۰ـ طَالِبُ الدُّنْيَا مُؤَنَّثٌ وَطَالِبُ الْعُقْبىٰ مُخَنَّثٌ

۲۱ـ مَنْ اَرَادَ مُوْنِساً فَالْقُرْآنُ يَكْفِيهِ

۲۲ اَلْقَدَرُ سِرُّاللهِ فَلا تُفْشُوْهُ

۲۲ الارادة ترك الارادة

۲۴ مَنْ لاٰ يَعْرِفُ اللهَ فَهُوَ مَيِّتٌ

۲۵ـ الطُّرُقُ اِلىَ اللهِ بِعَدَدِ اَنْفَاسِ الْخَلائِقِ.

۲۶ اِنَّ اَوْلِيَاءَ اللهِ لاَ يَمُوْتُوْنَ بَلْ يَنْتَقِلُوْنَ مِنَ الدَّارِ اِلىَ الدَّارِ.

۲۷ـ لاَ يَعْرِفُ اللهَ غَيْرُاللهِ

۲۸ـ كُلُّ مَا شَغَلَكَ عَنْ مُطَالَعَةِ الْحَقِّ فَهُوَ طَاغُوْتُكَ

پس از این معرفی مختصری از کتاب « بدرالشروح »، بطورِ خلاصه می توان گفت که این کتاب باوجود کمبودها و نقایصی که به بعضی از آنها در صفحات گذشته اشارتی رفته، از لحاظِ مطالب و محتویات بهتر و با ارزش تر و پُر معنی تر از بعضی شروحِ دیگرِ حافظ می باشد. ولواینکه استعمال واژه

ها و مصطلحاتِ عربی به پیروی از نویسندگانِ دورهٔ متوسّطین و متأخّرین، از حد متوسط متجاوز است ولی باز هم سبک و طرزِ بیان پخته و از تعقیداتِ لفظی و معنوی عاری و سریع-الفهم است و ساختِ جملات و تراکیب عبارات دارای سادگی و روانیِ و فصاحت نویسندگانِ دورهٔ متقدّمین می باشد. با اینکه این شرح حافظ بطورِ کلیّ جنبهٔ عرفانی دارد و شارح در بحرِ عمیق کلام حافظ غوّاصی کرده و از تهِ آنِ دُرهای گرانمایهٔ تصوّف و عرفان را بیرون کشیده است و حتّی در بعضی موارد این شرح شاید بنا بر رجحان عرفانی، افکار خودِ شارح را تفسیر می کند، ولی باز هم افادهٔ آن را از جنبه های گوناگون نمی توان ردّ کرد. این کتاب به ویژه برای کسانی که تمایلِ ذوقی به ادبیاتِ متصوّفانه و عرفانی دارند و علاقمند به مطالعهٔ دقیقِ کلامِ حافظ از دیدگاهِ عرفانی هستند، بسیار مفید و برای رسیدن به اهدافِ ذوقیِ ایشان وسیلهٔ کافی و شافی می باشد.

• • •

حواشی

۱ــ برای تفصیل رجوع شود به فهرستِ مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان تالیف احمد منزوی؛ اسلام آباد ۱۹۸۴م؛ جلد سوم، ص ۱۵۹۹

۲ــ فهرست نسخه های خطی فارسی موزه ملیّ پاکستان کراچی نگاشتهٔ سید عارف نوشاهی؛ اسلام آباد ۱۹۸۲م؛ ص ٤۸۷

۳ــ فهرستِ مشترک... جلد سوم ص ۱۶۰۲

۴ ایضاً ص ۱۶۰۵
۵ ـ ایضاً ص ۱۵۹۶
۶ ـ ایضاً ص ۱۵۹۶
۷ ایضاً ص ۱۵۹۷
۸ ـ بدرالشروح تالیف مولانا بدرالدّین؛ چاپ دهلی ۱۳۲۱ھ؛ مقدمۂ مصحح ص ۱
۹ ایضاً ص ۱ و ۲
۱۰ ایضاً ص ۲
۱۱ ـ ایضاً متن ص ۱ و ۲
۱۲ مرآة المعانی تالیف شیخ حامد بن فضل الله جمالی دهلوی؛ نسخۂ خطی در کتابخانۂ گنج بخش اسلام آباد به شماره ۱۰۱۸، ص ۱۹۳
۱۳ دیوان حافظ تصحیح شدۂ محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، چاپ علمی تهران ۱۳۴۲ ش؛ مقدمه ص ۱
۱۴ ـ بدرالشروح، ص۲
۱۵ ـ ایضاً ص ۲
۱۶ ایضاً ص ۹ (فغان کاین لولیانِ شوخِ شیرین کار شهر آشوب)
۱۷ ایضاً ص ۱۲ (ای فروغِ ماهِ حسن از روی رخشانِ شما)
۱۸ ـ ایضاً ص ۱۶ (مگر آن شهابِ ثاقب مددی کند خدارا)
۱۹ و ۲۰ ـ ایضاً ص ۲۲ (کس ندیده در جهان جز کشتگانِ کربلا)
۲۱ ـ ایضاً ص ۲۵ (دوش از مسجد سوی میخانه آمد

پیر ما) و (رو بسوی خانهٔ خمّار دارد پیرِ ما)

۲۲ـ ایضاً ص ۲۵ (در خرابات مغان مانیز هم منزل شویم)

۲۳ـ ایضاً ص ۲۸ (کشتی شکستگانیم ای بادِ شرطه برخیز)

۲٤ـ ایضاً ص ۲٦ (حافظ بخود نپوشید این خرقهٔ مَی آلود)

۲۵ـ ایضاً ص ۲۷ (رونقِ عهد شبابست دگر بستان را)

۲٦ـ ایضاً ص ۲۷ (می رسد مژدهٔ گل بلبلِ خوش الحان را)

۲۷ـ ایضاً ص ۲۸ (یارِ مردانِ خدا باش که در کشتیِ نوح)

۲۸ـ ایضاً ص ٤۰ (گر چنین جلوه کند مغبچهٔ باده فروش)

۲۹ـ ایضاً ص ٤۰ (در سرِ زلف ندانم که چه سودا داری)

۳۰ و ۳۱ـ ایضاً ص ۵۲ (در دورِ باده یك دو قدح در کش و برو)

۳۲ـ ایضاً ص ۵۸ (عاقلا پندی مده همچون منِ دیوانه را)

۳۳ـ ایضاً ص ۵ (باز گفتم شاهِ من رو عارضِ گلگون بپوش)

۳٤ـ ایضاً ص ۲

۳۵ـ ایضاً ص ۵۱٤

۳۶ـ ایضاً ص ۵۲۰
۳۷ـ ایضاً ص ۵٤٦
۳۸ـ ایضاً ص ۵۷۷
۳۹ـ ایضاً ص ٦۱۵
٤۰ ایضاً ص ٤۲
٤۱ـ ایضاً ص ۲
٤۲ شارح دربیان ترتیب شهر ها ظاهراً در معرض اشتباه افتاده است؛ زیرا که تبریز درمیانِ راهِ شیراز تا بغداد و مکّه نمی افتد؛ و اگر راهِ بعید غیر مستقیم بطریق عراقِ عجم را در دست گیرد، در آن صورت هم تبریز پیش از بغداد قرار می گیرد.
٤۳ـ در متن: کنم
٤٤ـ در متن: رسم
٤۵ بدرالشروح، ص ۸٦
٤٦ و ٤۷ـ ایضاً ص ۲۵
٤۸ و ٤۹ ایصاً ص ۱۵
۵۰ ایضاً ص ٦
۵۱ ایضاً ص ٦-۲٤۵
۵۲ ایضاً ص ۵۲
۵۲ ایضاً ص ٤۲
۵٤ ایضاً ص ۷۰
۵۵ ایضاً ص ۲۸
۵٦ـ ایضاً ص ٦۸
۵۷ ایضاً ص ۲٤۰

دکتر مهر نور محمد خان
بخش فارسی، مؤسسهٔ زبانهای نوین_ اسلام آباد

بررسی و معرفی
« بحرالفراسة اللافظ فی شرح دیوان خواجه حافظ »
از عبدالله عبدی خویشگی قصوری

حافظ اگر روشن کنندهٔ آسمان ادب ایران است البته پاکستان هم ازین تابش بهره برده، زیرا دوخانهٔ دیوار بدیوار را باهم پرتوِ خورشید روشن میکند. نفوذ اشعار و اندیشه های خواجهٔ شیراز درشبه قاره سابقهٔ طولانی دارد. آوازهٔ شهرت حافظ درآن نواحی از روزگار خود او آغاز شده است. دعوتهای که برای سفر به دکن و بنگاله (۱) به وسیلهٔ حکمرانان از او به عمل آمده و نیز استقبالی که درهمان دوران از شعر او شده هر یك بیانگرِ محبوبیت حافظ در آن مرز و بوم است.

شکر شکن شوند همه طوطیان هند
زین قند پارسی که به بنگاله می رود

و:

ز شعرِ حافظ شیراز می گویند و می رقصند
سیه چشمانِ کشمیری و تُرکانِ سمرقندی

رونق و استقبال شعرحافظ در شبه قاره پس از درگذشت وی به شدت افزایش یافت. کارهای زیادی که در شبه قاره پیرامون دیوان و شرح ابیات حافظ انجام گرفته و نسخه های خطّ فراوان از کلیات دیوان او و یا منتخبات آن

وترجمه ها و فرهنگنامه ها و شروح متعددی که بر آن نگاشته اند هریك نشان دهندهٔ تاثیر عمیق و محبوبیت وی بین مردم شبه قاره است. (٢)

از جمله شروح فراوانی که برابیات حافظ در سر زمین پاکستان نگاشته شده یکی شرح عبدالله خویشگی قصوری است. او از علمای بزرگ و کثیرالتصنیف اواخر قرن یازدهم است و شرحی بربیت های دشوار حافظ نوشته و آن را " بحر فراسته اللافظ فی شرح دیوان حافظ " نامیده است.

عبدالله خویشگی (٣) در قصبهٔ قصور بدنیا آمد. قصور شهر تاریخی است که در ٣٤ مایلی جنوب شرقی لاهور کنارِ جادهٔ فیروز پور قرار دارد. این قصبه از دیرباز مرکزِ علم و عرفان بوده است و دانشمند متاخر پاکستان مولوی محمد شفیع (م ١٢٨٢هـ. ق) نیز از آنجا بوده است. درین قصبه نفوذ افغانان زیاد بوده است. افغانهای قصور بیشتر به قبیلهٔ "خویشگی" تعلق داشته اند که درحدود قرن هفتم هجری از نواحی کابل هجرت نموده در این ناحیه اسکان جستند.

اسم او عبیدالله بوده ولی به نام عبدالله معروف شد و بعلت نسبتی که با قبیلهٔ "خویشگی" داشته، خویشگی هم خوانده شده است. بخاطر ارادت عمیق به حضرت معین الدین چشتی خود را بنام غلام معین الدین هم یاد میکرد. پدرِ بزرگِ او مولانا احمد شوریانی با علماء و عرفای بزرگ زمان خود مانند شیخ احمد سرهندی، شیخ عبدالحق دهلوی و شیخ عیسی سندی هم صحبت و هم نشین بود. اسم پدرِ عبدالله، عبدالحق بود که خود را بنام عبدالقادر و عبدالمقتدر هم نامیده است.

دربارهٔ شرح احوال عبدی اطلاعات زیادی در دست

نیست در هیچ یك از تذکره ها ذکر وی نرفته، بنا برین شخصیت او ناشناخته مانده است. بزرگترین مأخذ شرح احوال او کتابهای خود اوست اما در رابطه با احوال خویش ذکری از سن و سال نکرده است. باین علت تعیین سال تولد یا وفات او بسیار مشکل است. محققین با توجه به تصانیف او حدس زده اند که خویشگی در حدود سال ۱۰۴۲ه.ق بدنیا آمده است.

خویشگی تحصیلات ابتدایی خود را در قصور بپایان رسانید. او نزد استادان به مطالعهٔ قرآن، گلستان، بوستان، انشای یوسفی و دیوان حافظ پرداخت. وی بسیار تیز هوش بود. درزمان تحصیلات قایمقام معلّم بود و به همین علت به لقب « خلیفه جی » معروف بود. (۵)

او بعد از تحصیلات ابتدایی به لاهور آمد و آنجا نزد استادان بزرگ زمان خود مانند میان محمد صادق، محمد سعید و شیخ نعمت الله تحصیلات خود را به تکمیل رسانید. بعد از پایان تحصیلات در ۲۳ سالگی به وطن خود قصور بازگشت. یك سال مشغول درس و تدریس بوده و درهمین زمان شرح دیوان حافظ بنام بحرالفراسة را تا ردیف « ش » تحریر نمود.

در حدود سال ۶۷-۱۰۶۶ه خویشگی بخاطر تلاش معاش وطن خود را ترك گفت. نخست به گجرات و سپس به دهلی رفت و آنجا بخدمت نواب دلیر خان درآمدو در چندین لشکر کشی همراه وی بود. اورنگ زیب عالمگیر (۱۰۶۹ه تا ۱۱۱۸ه) در سال ۱۰۸۱ه دلیر خان را به اورنگ آباد فرستاد که تا سال ۱۰۹۴ه یعنی سال وفات خود همانجا ماند. خویشگی هم درین زمان در اورنگ آباد پیش او بود.

در سال ۱۰۹۶ھ وقتی شاهزاده محمد اکبر دست به شورش زد و شاه عالم پادشاه گورکانی برای سرکوبی او شتافت، عبدالله خویشگی هم جزو همراهان وی بود و مدتی درخدمت او بسر برد.

سال وفات خویشگی بدرستی معلوم نیست، اما مسلماً تا سال ۱۱۰۶ھ زنده بوده، زیرا کتاب « تحفهٔ دوستان » (شرح بوستان سعدی) را در این سال تصنیف نموده است.

خویشگی به عرفا ومشایخ ارادت و عقیدت خاصی داشت. بسیار علاقمند بود که از محضر ایشان کسب فیض کند. در طی مسافرتهای خود به زیارت صوفیای کرام سلسله های مختلف تصوف می پرداخت اما ارادت وی با مشایخ سلسلهٔ چشتیه جنبهٔ خاصی دارد.

عبدالله خویشگی نویسندهٔ پُرکاری است و دربارهٔ موضوعات مختلف تألیفات متعددی دارد که از آن میان چهار کتاب در تفسیر اشعار حافظ است، بشرح زیر:

۱ــ بحرفراسة اللافظ فی شرح دیوان خواجه حافظ

۲ خلاصة البحر قدیم و جدید، خلاصه بحرالفراسة

۳ جامع البحرین فی زوائد النهرین، متمم بحرالفراسة و خلاصة البحر

۴ــ خلاصة البحر فی التقاط الدرر، شرح دیوان حافظ

ما اینجا «بحرفراسة اللافظ» را که با تفصیل بیشتری معرفی می کنیم.

عبدالله خویشگی این شرح دیوان حافظ را در ۲۲ سالگی تحریر کرده. از دیباچه بر می آید که وی این شرح را به تقاضای شاگردان خود تالیف کرده است، چنانکه می نویسد:

« در اکثری از اوقات به تدریس او (یعنی دیوان حافظ) مشغول بودم و اشتغال می داشتم و در تأویلات و توجیهات اکثری از ابیات او که مُغلق اندر بعضی که ظاهراً بقانون شرعی مخالفت دارند، اندیشهٔ خود را می گماشتم و هر توجیهی که از عدم خانهٔ غیب به منصّهٔ وجود جلوه گری می نمود سامعان را طیر روح در اهتزاز و مخاطبان را از شنیدن آن مرغ همت در پرواز می آمد که بیش از آن طاقت شکیبایی ندیدند. ناگاه روزی جمع شده حاضر آمدند و گفتند که این معنی دقیق که از نتایج افکار مُستَنبَط می گردد در تحریر آید بر اوراق روزگار، تا روز قیامت یادگار خواهد ماند ». (٦)

خویشگی در وهلهٔ اول شرح دیوان حافظ را تا ردیف «ش» نوشت. این قسمت شرح در شهر قصور نگاشته شد چنانکه خودباین امر اشاره کرده است:

« درسنهٔ ثلث و عشرین از عمر خود فارغ شده به قصور آمدم. بمدت یکسال بدرس و تدریس مقیّدم. دراینولا بمدت شش ماه بحرالفراسة که شرح دیوان خواجه است، محرر نمودم. اکثر علمای وقت و فقرای زمان بعین عنایت و دیدهٔ مرحمت، ملحوظ نمودند ». (۷)

جلد اول بحرالفراسة در روزگار شاهجهان تألیف شدد، قسمتِ دوم شرح یعنی از ردیف « ص » تا آخر دیوان بشمول رباعیاتَ در شهر بیجاپور بعمل آمد چنانکه خودش می نویسد:

« این فقیر شرح دیوان را یعنی بحرالفراسة را در مدت متمادی باتمام رسانید. زیرا که بعد از فراغ تحصیل علوم جلد اول را که تا ردیف « شین » در زمان سلطنت شاه جهان پادشاه، در قصبه قصور باتمام رسانیده بود، بعد از آن به سبب حوادث روزگار چون بتفرقه(؟) اسباب تحریر دست داد

حتی که عزیمت به سفر بیجا پور روی نمود پس در بلدهٔ مذکور در عین تردّد جلد دوّم بانصرام رسانیده آید ".(۷)

عبدالله خویشگی در سال ۱۰۷۷ھ همراه دلیر خان به بیجا پور رفته بود که سال تالیف کتاب اخبار الاولیاء نیز هست. ازین معلوم میشود که جلد دوم بحرالفراسة را تا سال ۱۰۷۷ھ به پایان رسانیده بود.

خویشگی این شرح را به خدمت مرشد خود شیخ محمد رشیدجونپوری(۱۰۰۰- ۱۰۸۲ھ) تقدیم نمود و مورد پسند ایشان قرار گرفت. خود در این مورد می نویسد:

" چون این ضعیف شرح بر دیوان خواجه حافظ نوشته بود که مسمی به بحرالفراسة است، بخدمت آن حضرت برای اصلاح ارسال داشته، بسیار پسندیدند و فرمودند که فهم معانی و ادراك معانی او را جامعیت علوم ظاهریه وباطنیه درکار است ". (۸)

شیخ پیر محمد لکهنوی (۱۰۲۷ - ۱۰۸۵ھ) هم این شرح را دیدند و پسندیدند. خویشگی می نویسد:

" بحرالفراسة شرح دیوان خواجه حافظ را دیده بسیار پسندیدند و چند ماه در مطالعه داشتند و فرمودند: بحریست که محیط انواع علوم و جمیع فنون است ". (۹)

سبكِ بحرالفراسة

خویشگی خود گفته است که جلد اول شرح در کمال اطمینان خاطر و جلد دوم در اضطرار نوشته شده است. بنابرین در قسمت اول معانی اصطلاحات و شرح مشکلات به تفصیل آورده شده و استناد به کتب و رسائل مرجع هم نسبتاً بیشتر است. شارح بیشتر ابیاتی را شرح کرده که مشکل و

مغلق است. نخست هر بیت را می آورد. نکات دستوری و ادبی آن را ذکر میکند. سپس مفهوم بیت را می نویسد که عموماً عارفانه و صوفیانه است. چون خویشگی خود اهلِ سلوك و عرفان بوده به کتب و آثارِ صوفیانه و عارفانه توجه و علاقهٔ بیشتری نشان داده و در این مورد میگوید:

نظمی که بود تصوف آمیز
باشد همه را بخود دلاویز (۱۰)

از دیباچهٔ بحرالفراسة برمی آید که شارح نسبت به حافظ ارادت عمیقی داشته و کثیری از اوقات به تدریسِ دیوان حافظ مشغول بود. وی از شروح دیگران بر دیوان حافظ بهره برده است. در شرح از آیات قرآن، احادیث نبوی، اقوال عرفا و اشعار شاعران معروف مانند عطار، رومی و نظامی استفاده شده است. چون شارح خود شاعر بوده، هنگام شرح ابیات، بعضی اشعار را از خود می آورد. در مورد تشریح مسائل عرفانی و دینی به چندین کتاب مستند زمینه تصوف و دین مانند مرآة العاشقین، شرح زورا از محقق دوانی، تفسیر بیضاوی، تحقیق المحققین استناد کرده است. در رابطه حل با لغات از کتب لغت مانند کشف اللغات و مدارالافاضل بهره برده است.

آغاز بحرالفراسة

« سپاس عظمت اساس واحدی را رسد که محمود است بجلال ذات وبرتری را که موصوف است بکمال صفات... و صلوات نامحدود و تحیّات نامحدود رسول را سزد که هر دو جهان آفریده بواسطه اوست ». (۱۱)

انجام:

« بیا ساقی آن راح ریحان نسیم
بمن ده که نه زر ماند نه سیم
ز تسبیح و خرقه ملولم مدام
بمن رهن کن هر دو را والسلام

یعنی بیار ای ساقی آن شرابی را که مانند ریحان نسیم دارد و مرا بده که نه از زر باقی ماند و نه سیم، زیرا که از خرقه مدام ملولم و بر می رهن کن یعنی بر مَی هر دو را رهن می کنم و مَی را میگیرم زیرا که... زروسیم پایدار نیست پس این هر دو را از خود دفع میکنم و مَی را که پایدار است میگیرم ». (۱۲)

ازکتاب بحرالفراسة نسخه های خطی زیادی در پاکستان (۱۳) سراغ داریم که یکی از آنها بشماره ٤۷۵ در کتابخانهٔ گنج بخش، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، است و درسدهٔ ۱۲،۱۱هـ. ق استنساخ شده است.

اینک برای نشان دادن سبک و روش بحرالفراسة چند بیت دشوار و مشکل حافظ را انتخاب کرده، نمونه شرح آنها را نقل می کنیم:

(۱)

الا یا ایها الساقی ادرکاً وَ ناولها
که عشق آسان نمود اوّل، ولی افتاد مشکلها

الا - دانا آگاه باش- یا ایهاالساقی: ای هر کدام نوشاننده اَدرکاساً: بگردان پیاله را، و ناولها: و بنوش و

بنوشان. بباید دانست که چون بعضی از الفاظ چنانکه ساقی و ناقه و طرّه و جعد و نحوِ آن که در کلام صوفیه اند بمطابق حال و مقام او را تعبیر باید کرد و اقتصار بر معنی واحد نتوان ساخت. چنانکه مولانا محمود در گلشن راز گوید:

ندارد عالم معنی نهایت
کجا بیند مر او را لفظ غایت
هرآن معنی که گشت از ذوق پیدا
کجا تفسیر لفظی باید او را
چو اهل دل کند تعبیر معنی
بمانندی کند تعبیر معنی

... پس ساقی کنایت از مرشد است و مراد از فیض ایزدی نیز دارند و کنایت از محض ذات نیز باشد چنانکه جمالی در مرآت المعانی گوید:

ساقی اینجا کیست؟ یعنی محض ذات
مَی همی ریزد بکام ممکنات

و از رسالهٔ اصطلاحات آورده که ساقی بر انواع است:

یکی ساقی بیواسطه و علیه قوله تعالی و سقهم ربهم شراباً طهورا (آیه ۲۱ از سوره ۷۶) شراب بمعنی محبت صرف است که در آن شرکت نباشد و پاك از محبت ماسویٰ الله و پاك کننده از اخلاق ذمیمه چون حرص و شهوت، نفاق و ریا و هوس جاه و ریاست و دعوی کیاست و یکی ساقی بواسطه چنانکه انبیاء و اولیاء و علماء و کبرا و ملائکه از کَرّوبیان و روحانیان و اکابر مقربان:

ای ساقی از آن بادهٔ گلرنگ بده
وآن شادی عاشقان دلتنگ بده

از زنگ غم آئینه دل گشت سیاه
بزدا که بصیقل مَی گلرنگ بده

پوشیده نماند که فیض محبت حق از دل مُرشد به دل مُستَرشد براندازد. محبت مرشد مُسترشد را سرایت میکند چه مرشد جاذب و جالب احوال مُشترشد است.

« عشق » بالکسر و الفتح در لغت از حد درگذشتن دوستی و شیفته شدن از غایت دوستی و در اصطلاح صوفیه جمعیت کمالات را گویند که در یك ذات باشد واین کمال جز حق را نبود. شیخ فخرالدین عراقی، عشق را ذات احدیت مطلق دانسته و برهمین اعتقاد اند اکثر از متاخرین صوفیه، کذا فی عبداللهی. بباید دانست که لفظ « اول » احتمال دارد که عبارت از حالت بنی آدم در روز میثاق باشد و علیه قوله تعالی: اناعرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان. انه کان ظلوما جهولا (آیه ۷۲از سوره ۳۳).

از امام نافع منقول است که چون ذَریت آدم را بر آدم علیه السلام جلوه دادند صنایع و مکاسب این جهان بجلوه تمام بروحانیان پرداختند و هریکی را بصنعتی مخیّر ساختند و هریکی بر صنعتی باقتضاء خواهش خود پیوسته و قومی منفرد ماندند. حق سبحانه بایشان گفت: که شمارا در آن مقام میفرستم که بدین چیز ها حاجت خواهد بود قالوا ماعجبنا هذا وفترحنا بها. پس حق سبحانه بواسطهٔ ایشان مقامات عبودیت آفرید و همه بکمال رغبت بسوی او دویدند. زاهدان

بزهد و عابدان بعبادت و عالمان بعلم و متقیان بمقام تقوی و عاشقان بعشق پیوستند.

پس مصنف به کلمهٔ « اول » از آن وقت مراد داشته که بار امانت را در آن وقت آسان پنداشته چنانکه خود گوید:

چو عاشق میشدم گفتم که بردم گوهر مقصود

ندانستم که این دریاچه (موج) بیکران دارد و احتمال دارد که عبارت از زمان بیعت مرشد بود که بدایت حال آسان نمود. چون به سلوکش در آمد مشکل افتاد که رخت هستی همه برباد داد. بناءً علیَ هذا استغاثه به ساقی نمود تا او را بمرتبهٔ نیکو که اول مرتبه از مراتب این طریق است، واصل گرداند، تا در احمالِ بار او را چندان اشکال نباشد چنانکه گفته اند:

تاسُست نگردی نکشی بارغم عشق
آری شتـــر مســـت کشد بـــار گران را

وبعضی از اهل فضیلت فرموده: اظهر آنست که « اول » نسبت باول مرتبه عشق بود، چه عشق مراتب دارد: اول و اوسط و آخر و بحکمِ والمخلصونَ علیٰ خطیر عظیم، مرتبهٔ آخرت اشد از مراتب دیگر است. مولوی معنوی فرماید:

عشق را پانصد پَرست، هر پری
از فــراز عــرش تــا تحــت الثـــری

و بار امانت بباید دانست که امانت فی قوله تعالی: ماعرضنا الامانة (آیه ۷۲ از سوره ۳۳) نزد اهل شرح کنایه از طاعت است یا از حدود احکام شرع و در موضع فرمود که نماز و

روزه و زکوة و حج و جهاد است و امانت مردمها نگاه داشتن زبان از فضول و گویند که غسل جنابت است و در لوامع الاشراق آورده که اگر امانت را حمل بر عقل یا بر تکلیف کنند ، چنانکه در تفاسیر مشهور است ، بر اول متوجه می شود که جن و ملائکه بایشان در عقل شریك اند و به ثانی آنکه جن در تکلیف با انسان مساوی است ، پس تحمل مخصوص به انسان نباشد و از سیاق آیت اختصاص انسان بآن فهم میشود . کما لایخفی علی من له ذوق سلیم. بلکه حمل برسر خلافت الهی باید نمود که تحمل او را جز آدمی صفت نبود ، انتهی کلامه. و صوفیه مراد از امانت ، عشق معشوق حقیقی دارند و سر خلافت را نیز حمل بر عشق کنند.

بار وجود خویش نتواند دل ضعیف
لیکن ز بار عشق کشیدن ضعیف نیست

در بعضی از تفاسیر آورده که جمیع معنی آیت را رآن فرود آورده که عظمت امانت بمثابه ایست که اگر عرض ند برین اجرام عظام و ایشان را شعور و ادراك باشد ، از مل آن ابا کنند و حق سبحانه این اجرام را شعور و ادراك ادو بدین امانت عرض کرد. عرض تحزنه عرض وجوب بشان ابا کردند از خشیت نه از معصیت و انسان قبول کرد راه همت نه از راه قوه ، چنانکه خود فرماید :

آسمان بار امانت نتوانست کشید
قرعهٔ فال بنام من دیوانه زدند

.. صاحب انوار آورده که می شاید که مراد بار امانت عقل و لیف باشد وچون سماء و ارض و جبال را استعداد آن رد ، انسان به قابلیت خود حمل کرد. زیرا که ظلوم است

بواسطهٔ استیلای قوت غضبی و جهول است به جهت غلبهٔ قوت شهوتی و فایدهٔ عقل آنست که قوتین را از تعدی نگاهداشته، بطریق اعتدال ثابت دارد و مقصود از تکالیف تعدیل قوتین است که نتیجهٔ صفتین سَبُعی و بهیمی اند. پس ظلومی و جهولی غلبهٔ جهل باشد و گفته اند که ازیشان انسان است ظلم و جهل چنانکه گویی: الماء طهور یعنی ازیشان است طهارت. همچنین این دو صفت از نشان آدمیان است اما چون حامل امانت شد و بعضی ترك ظلم و جهل کردند و جمعی برآن ماندند با خود این دو صفت انسان راست باعتبار اغلب افراد او که گفته اند ظلوم و جهول است نزد خلق نه نزد حق. و در خبر خواجه پارسا مذکوراست که حق سبحانه عرض کرد امانت را بر اهل آسمان و زمین و جبال. ایشان ابا کردند از حمل آن بجهت عدم استعداد و چون انسان را استعداد حمل آن بود، بی مضایقه قبول فرمود و او ظلوم است بر نفس خود که فنا میکند ذات خود را در هویت مطلقه و جهولست که غیر حق را نمی شناسد و یقول لاالهالاالله، نفیِ ماسوی میکند...(۱٤)

٥ ٥ ٥

(۲)

کشتی شکستگانیم، ای باد شرطه بر خیز
باشد که باز بینم آن یار آشنا را

درعبداللهی آورده که کشتی بفتح کاف عربی، آنچه از آب بدو گذرند، بکسر خواندن غلط است و در مؤیدالفضلاء گفته که کشتی بالفتح سفینه و پیاله که بصورت کشتی سازندو آنچه اهل هندوستان خوانند غلط است. باد شرطه بادیست که موافق کشتی بود و آن منحصر به یك باد نیست بلکه هنگام

توجه بجایی بادی یاری مطلوب میگردد که هنگام بمنزل دیگر چندان مقصود باشد و « شرط » بحذف « ها » نیز گویند.
تحریر معنی حقیقی آنست که کشتی شکسته کنایه از انسان است کما فی قوله تعالی: خلق الانسان ضعیفا (آیه ۲۸ سوره ٤) و باد شرطه کنایه از مرشد یار آشنا، مراد از معشوق حقیقی دارد و تواند که کشتی کنایه از جسم باشد و باد شرطه کنایه از روح چنانکه گفته اند: کشتی شکسته، جسم است که روح باز مانده و یَحتَمِلُ که کشتی شکستان را باضافه گفته آید یعنی ما متحمل ضعیفان هستیم و ضعیفان مراد از مریدان باشد و لا یخفَی که درین بیت تلمیح است به قصهٔ حضرت خضر علیه السلام که کشتی شکسته بود ». (۱۵)

• • •

(۳)

یار مردان خدا باش که در کشتی نوح
هست خاکی که به آبی نخرد طوفان را

« معنی مشهور آنست که خاك کنایه از خاکی است که نوح علیه السلام باشارت جبرئیل علیه السلام باخود در کشتی بُرده بود و از شرف صحبت نوح علیه السلام بجای تیمم مقرر شد چه بآب طوفان غسل و وضو روا نبود چنانکه امیر خسرو برین معنی تلمیح می نماید:

ز دریای شهادت چون نهنگ لا بر آرد سر
تیمم فرض گردد نوح را در عین طوفانش

مراد از دریای شهادت کلمهٔ اشهد ان لا اله الا الله است

و تشبیه بدریا یا بواسطه کمال احاطه اوست بذاتِ واجب اثباتاً ممکنات نفیاً و تشبیه « لا » به نهنگِ بواسطهٔ فرو بردن اوست اعدای حق را در نظر ذاکر. چنانکه شاعری گوید:

« لا » نهنگی است کاینات آشام
عرش تا فرش در کشیده بکام
هر کجا کرد آن نهنگ آهنگ
از من و ما نه بوی ماند نه رنگ

و تیمم عبارت از رجوع بوحدت حقیقی است که مبداء و معاد همه است و نوح کنایه از ذاکر است زیرا که چنانکه بر نوح صفت تنزیه غالب بود ذاکر را نیز از استیلای نفی بر ما سوی تنزیه و تقدیس مرتبه وحدت دست دهد و طوفان کنایه از کثرت و احکام الهی است که بعضی از سمای صفات نازل می گردد و بعضی از زمین استعداد قابلیت انفجار می پذیرد و تحریر معنی آنکه چون ذاکر بر تکرار کلمهٔ طیبه مداومت می نماید و نفی کثرت وجود حادث ممکنات را بنظرِ فنا ملاحظه میفرماید و در جانب وحدت قدیم واجب بقا را مشاهده میکند نفی چنان بر باطن او استیلا یابد که کثرت حقیقت حقایق و کثرت تشبیه از اسماء الهیه در نظر مشهود او مضمحل و معدوم نماید و مانند نوح بواسطهٔ تنزیه و تقدیس حقیقت وحدت از صورت کثرت رجوع او بعدم اصلی حقیقی فرض و لازم وقت گردد... تقریر معنی بیت کتاب آن است که یار اهل الله باش تا از برکت صحبت ایشان بحکمِ «الصحبت تُؤثِرُ» یکی از ایشان شوی. نه بینی که خاك از صحبت نوح علیه السلام بمقابلهٔ آبِ وضو تمامِ طوفان را نمی خرید یعنی آب را برآن خاك ترجیح نمی داد و وضو نمی کرد بلکه خاك را برآب تفضیل داده تیمم فرمود و گویند که جسد پاك آنحضرت از

آن خاك مخلوق است و دور نیست که کشتی نوح کنایه از دنیا بود و طوفان بمعنی حقیقی باشد یا مراد از حوادث و خاك کنایه از ذات حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم باعتبار آنکه تن مبارك ایشان از خاك مخلوق است یا باعتبار تحمل و حلم که از خواص خاك است. تقریر معنی آنکه با مردان خدا باش و از حوادث دنیا باطنِ خود را مخراش بلکه همچو خاك متحمل باش چه درین دنیا ذات پاك آنحضرت را که رحمت للعالمین بود هر چند کفار بانواع ایذا متعرض می شدند کما فی الحدیث " ما اوذی نبی مثل ما اوذیت " ایشان آب یا حوادث را درباب قوم اختیار ننمودند بلکه هدایت در حق آنها خواستند کما فی قوله علیه السلام: اهد قوی فانهم لا یعلمون. پس چون تو از امت آنحضرت هستی ترا در جمیع اطوار متابعت ایشان شرط وقت است قِیلَ که مراد از خاك، ذات نوح یا جسد آدم علیه السلام است و آب، مراد از ادنی شی بود یعنی یار مردان خدا باش زیرا که در کشتی نوح ذات نوح یا جسد آدم علیه السلام است که بادنی چیز نمی شمارد طوفان را یعنی طوفان باوجود خطر عظیم در جنب رتبهٔ ایشان معدوم است. پس ترا مردان خدا در جمیع امور مدّو معاون ومؤید خواهند شد.

بباید دانست که طول کشتی نوح علیه السلام هزار گز * بود و عرض پانصد گز و عمق سیصد گز و نوح علیه السلام در هنگام صنعت کشتی هر تخته را که می بُرید بنام پیغمبری مخصوص می ساخت و آن تخته همچون ستاره می درخشید مگر تخته ای که بنام پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم بود که وی همچوشمس و قمر روشنی می داشت ».(۱٦)

---

* یك گز برابر با نود و چهار سانتی متر است.

• • •

(٤)

برو از خانهٔ گردون بدر و نان مطلب
کاین سیه کاسه در آخر بکشد مهمان را

« از خانهٔ گردون برون رفتن عبارت از عدم تعلق نمودن است. « سیه کاسه » مرکب بمعنی بخیل باشد و مناسبت فلك سیه کاسه از روی کبودی نیز واقع است و اسناد کشتن بفلك از قبیل مجاز عقلی است و مهمان کنایه از انسان است و نزد عقلا مبرهن است که بدترین بخیل آنکه مهمان را کشد. بباید دانست که درین بیت اشاره است به آنکه سوال حرام است چنانکه در اکثر احادیث وارد است ». (۱۷)

• • •

(٥)

ماجرا کم کن و باز آ که مرا مردم چشم
خرقه از سر بدر آورد و بشکرانه سوخت

« ماجری بمعنی ما معنی است یعنی « ما » موصول و "جری" فعل برضمیر، درو فاعل صله است و انکه بعضی گفته که بمعنی گفتگوست باعتبار استعمال است. تقریر معنی آنست که ماجرا کم کن از نصیحت مارا با آنکه ماجری کردن تو باین معنی که مرا میگویی که از عشق باز آی و در راه شریعت اقدام نمای که آن سراسر متابعت حضرت رسالت است، کم کن زیرا که معشوق خرقه مارا که از لوازم شریعت

و بی او داخل شدن درو مشکل است از برِ من برآورده
است و بی او داخل شدن درو مشکل است از بر من برآورده
و بشکرانهٔ آنکه در راه او در آمده ام، سوخته است. پس بی
او داخل شدن در طریق شریعت از محالات است چنانکه بیت:

خرقهٔ زهد مرا آب خرابات ببرد
خانهٔ عقل مرا آتش خمخانه بسوخت

براین معنی مشعر است. بعضی از فضلا « مردم چشم » را
بمعنی ظاهری حمل نموده و « خرقه » مراد از حیا داشته یعنی
ای ناصح گفتگو کم کن و مرا از سلوك عشق مانع مباش و به
نصایح باطن مرا مخراش که مردم چشم حیای خود را به
شکرانهٔ حصول محبت سوخته است و باقبال مطلوب دیده بر
دوخته ... بعضی از اهل فضیلت فرموده که خرقه کنایه از تن
است و از سر بدر آوردن چیزی، عبارت از خود دور
انداختن است یعنی از اسباب دنیوی که ازو مردمان را ناگزیر
است واگذاشته ام و بوصلت معنوی پیوسته که اصلاً بوجود
خویش نپردازم بلکه او را از خود دور اندازم و آنچه تو
میگویی جاری بر شخصی است که تعلق بدین امور داشته باشد
و خود را در ورطهٔ تعلق باسباب پرداخته چنانکه شیخ سعدی
گوید:

تعلق حجاب است و بیحاصلی
چو پیوند ها بگسلی واصلی

و بعضی از ناظران « خرقه » مراد از غربت گفته یعنی بمعشوق
ماجری کم کن، نزد من باز آ که مردم چشم من خرقهٔ غربت
را بشکرانهٔ آمدنِ تو سوخته است و این معنی رکیك است اگر
گویی که « خرقه » مراد از حیا باشد نسبت سوختن بدو دور
از شرع است زیرا که درحدیث حیا نیز یکی از علامات ایمان

وارد شده. گویم که مراد از حیا درینجا حیای غریز است که در شرع مذموم آمده نه حیا وحلم که یکی از شعب ایمان است ... اگر گوئی سوختن را « بشکرانه » چه مناسبت است؟ گویم شکر اعم است از آنکه بلسان یا بُجنبان یا با کار واقع شود، پس متعارف است اگر عزیزی در منزل عزیزی نزول کند، صاحب منزل بجهلت عزت او فرش فاخر گسترد و عود و عنبر و نحوِ آن بخور نماید ».(۱۸)

• • •

(٦)

سرِ خدا که سالك عارف بکس نگفت
در حیرتم که باده فروش از کجا شنید

« سالك عارف، کنایه از حضرت رسالت یا اهل ظاهر و باده فروش کنایه از مرشد یا سالك یا از نفس خود».(۱۹)

• • •

(۷)

دوش دیدم که ملایك درِ میخانه زدند
گِل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند

« تحریر معنی حقیقی آن است که « دوش » کنایه از عالم غیب است و سالك از آنجا بعالم شهادت نزول کرده بامشاهده غیب را شهادت حاصل آورده بجامع آنکه چنانکه شب مانع ادراك حوادث است و صور اشیا درو متواری باشد همچنان در آن عالم نیز صور اشیاء مستور باشد وحس بصری بادراك او

، نبرده و " میخانه " کنایه از عالم لاهوت یا عالم عشق و " در زدن" عبارت ازخواهش و اراده نمودن است و " گل آدم سرشتن " عبارت از خمیر کردن گل اوست و " پیمانه زدن " نایه از پیدا کردن طینت آدم است مخمربه شراب محبت د.

تقریر معنی آنست که در جانب روحانیت عالم غیب را شاهده میکردم و همه را بچشم معاینه می در آوردم که ملائکه راسطه مجرد و نورانیت ذاتی و لطف اصلی که داشتند بذات نود محجوب گشته از خود کسی را افضل نمی پنداشتند و ستعداد خود را ظاهر نموده طالب آن شدند که شراب محبت معرفت از عالم لاهوت که عبارت از عالم ذات هست در لروف استعداد ایشان ریزند و ایشان را منظور جامعه گردانند آنجا که در جواب حضرت حق گفتند: اتجعل فیها ن یفسد فیها ویسفك الدماء(آیه ۳۰ سوره ۲) و چون ایشان ر نفس الامر استعداد این مظهر نداشتند در طلب بر ایشان میدوار گشت کمافی قوله تعالی: انی اعلم ما لا تعلمون(آیه ۳۰ سوره ۲) و تحقیق این معنی در بیت عنوان بطریق لایق حریر نموده شد. این تقریر که مذکور شد از تقریرات بعضی ز فضلاء و بعضی از اهل فضیلت فرموده از مفاد بیت بعید ست بلکه اظهر آن است که تقریر معنی چنین کنند یعنی در الم غیب دیدم که ملائکه در عالم عشق را می زدند و از آنجا یمانه های محبت و عشق می آوردند و بر گل آدم می زدند بعشق و محبت مخمر می ساختند و لهذا آدم کمافی قوله مالی: و حملها الانسان انه کان ظلوماً جهولا (آیه ۷۲ سوره ۳۳) بار امانت را برداشت و مقصود خواجه ازین بیت آن است ه علت حمل بار امانت را بیان فرماید یعنی آدم که بار امانت ا حمل اختیار نمود از آنست که طین او به عشق بود بخلاف

افلاك و زمين و جبال كه اجسام و اجرام ايشان مخمر بى عشق ـِ محبت نبود و اين معنى بغايت استحسان دارد". (۲۰)

• • •

(۸)

دوش وقت سحر ازغصه نجاتم دادند
واندر آن ظلمتِ شب آب حياتم دادند
بيخود از شعشعهٔ پرتو ذاتم كردند
باده از نور تجلى صفاتم دادند

" در بعضى نسخ بجاى " نور " جام است. تقرير معنى آنست كه دوش در وقت سحر مرا از غصهٔ قبض و فرقت خلاص دادند و در آن ظلمت شب مرا آبحيات كه كنايه از محبت حق باشد عطا فرمودند و از روشنى مشاهدهٔ تجلى ذاتى پيوستن كردند و باده از نور تجلى صفات مرا نيز دادند: حاصل آنست كه بسط بعد از قبض حاصل شد و نور تجلى ذاتى و صفاتى دست داد و ممكن است كه " دوش " مراد از روز ميثاق باشد يعنى در روز ميثاق مرا اين حالت حاصل شده بناء على هذا اكنون حاصل است كمافى قوله تعالى: الست بربكم " (آيه ۱۷۲ سوره ۷). (۲۱)

• • •

(۹)

ساقى حديثِ سرو و گل و لاله ميرود
وين بحث با ثَلاثهٔ غَسّاله ميرود

« این بیت از جمله مشکلات ابیات است. معنی بیت مشهور در افواه آنست که سلطان غیاث الدین پادشاه بنگاله را مرضی صعب روی نمود بحدی که از جان نومید شد. کسی از حرمسرای خود که یکی "سرو" بود و نام دیگر "گل" و نام سوم "لاله" بود به غسالگی وصیت کرد. اتفاقا ازان بیماری صحت روی نمود. سلطان خدمت آنها را ایمنی تصور نموده التفاتی که ،ولاً دربارۂ ایشان داشت از ان بشتر مبذول کماشت. انباناں دیگر از آتش غیرت می سوختند و هر یکی را به طعن غسالگی می دوختند. روزی در حالت انبساط سلطان خوداین معنی اظهار کرد و فرمود:

ساقی حدیث سرو و گل و لاله میرود

هر چند خواست تا مصراع دیگر گوید و بیت را تمام رساند اصلاً بخاطر نیامد. شعرای زمانه که در خدمت پادشاه حاضر بودند، این مصرع را بر ایشان ظاهر ساخت، هیچ یك باتمام آن نپرداخت. همه متفق شده معروض حضرت سلطان داشتند که درینولا در شیراز شاعری است بغایت فصیح و بینهایت بلیغ اگر ازین معنی بر وی اطلاع دهند شاید که از عهدۂ جواب آن برآید. سلطان این مصراع تحریر نموده بدست قاصدی فرستاد. خواجه بمجرد دیدن بداهۃً مصراع ثانی بیان فرمود. اظهار کرامت خود نمود. بقیه غزل را در یکشب تمام نموده در اثناء شعر نصایح نیز مندرج ساخت و بخوش آمد نپرداخت چنانکه رسم شعرا باشد. و بعضی گفته که چون در خاطر سلطان غیاث الدین گذشت که این مصراع بخدمت خواجه باید فرستاد، خواجه در خواب به سلطان ملاقی گشت و مصراع ثانی را با سایر غزل نوشته د د . بعضی از افاضل

گفته که ثلاثه غساله مراد از سه پیاله باشد که حکما آنرا در وقت خفتن و صبح مقرر نموده اند و اکثر معاشران که سالك طریقت حکما باشند ایشان همین معنی را مرعی میدارند و صفت غساله از آن است که این هرسه پیاله پاك کنندهٔ دل اند از فکر فاسد وبخل و غیر ذلك. تقریر معنی آنست که ای ساقی حدیث سرو وگل و لاله درافواه میرود یعنی سرو وگل و لاله تمام رونق و تازگی بهم آورده اند. چون این حالت مقتضی شراب است پس این بحث باختیار ثلاثه غساله میرود یعنی درین وقت به شرب پیاله های مَی مشغول باید شد و بتماشای ریاحین از سرو وگل و لاله اشتغال باید داشت ». (۲۲)

• • •

(۱۰)

سالها دل طلب جام جم از ما میکرد
آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد
گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود
طلب از گمشدگان لب دریا میکرد

« بعضی از اهل فضیلت فرموده که توجیه معنی آنست که سالها دل طلب جام جم از ما میکرد یعنی میگفت که مرا جامی باید که درو اسرار حقایق ومعارف عالم ملکوت و جبروت معلوم میتوان کرد. آنچه بالقوه خود داشت، من که بیگانه بودم از من تمنا میکرد و گوهری که از صدف تمام عالم بیرون بود عبارت از عرفان است یا همین جام جم باشد یا مراد از معشوق بود. من که از جمله گمشدگان لبِ دریا بودم طلب میکرد و تامّل نمی کرد که آنچه من می طلبم بالقوه مرا حاصل است پس جهد بلیغ نمایم تا از قوه بفعل آید و

احسن وجوه رو نماید.

بعضی از فضلا گفته که جام جم کنایه از لطیفهٔ الهی که در دل سالک بلکه انسان مطلق دارد و عشق از وی سر بر ورد چنانکه خود گوید:

لطیفه است نهانی که عشق ازو خیزد

" گوهر " کنایه از معشوق حقیقی، "گمشدگان لب دریا" کنایه از اهل ظاهر که گمشدگان از معرفت بر دریای وحدت اند. تقریر معنی آنکه در بدایت حال که از امداد مرشد مشاهدهٔ تجلیات بردل تافت بعد ازان که عمری بظاهر پرستی بعابدان و زاهدان در دل طلب عشق محبت شتافت و نوری ازین انوار بردلش بتافت بفرماید که سالها دل طلب آن لطیفه که در دل متمکن بود از ما که داخل زهاد و عباد بودیم مینمود یعنی قلب از قالب که مدار تعبّد و تزّهد است تمنّای عشق میکرد و بسایر اهل تزهّد و تعبّد روی می آورد و آنچه خود داشت از بیگانه طلب مینمود و گوهری که عبارت از معشوق حقیقی بود که از تمام عالم بیرون است از اهل ظاهر که گمشدگان از دریای وحدت اند می طلبید ". (۲۲)

• • •

(۱۱)

نقد صوفی نه همه صافی بی عشق باشد
ای بساخرقه که مستوجب آتش باشد

" نقد صوفی " مراد از حال و لباس صوفی [illegible] مراد از اعمال باشد تقریر معنی آنکه نقد صوفی همه صافی و

بی غش نباشد بلکه خرقه که سزاوار آتش اند درخور سوختن اند. باطن ایشان مخالف ظاهر است کما وقع کم کن من مومن فی قباو کم من کافر فی عبا. محصول آنکه لباس ظاهری دال بر باطن نتواند شد مگر آنکه در بعضی مواضع اتفاق افتد. آورده اند که خواجه عبدالخالق غجدوانی روزی در معرفه سخن میگفتند. ناگاه جوانی در آمد بصورت زاهدان. خرقه در بر او. سجاده برکتف. در گوشه نشست و بعد از زمانی برخاست و گفت: حضرت رسالت فرموده: اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنورالله. سرّ این حدیث چیست؟ خواجه به خادم اشارت فرمودند که خادم خرقه از سر جوان بر کند. زنّاری پدید آمد. جوان فی الحال زنّار ببرید و ایمان آورد. حضرت خواجه فرمود که بیایند تا موافقت این نوعهد که زنّار ظاهر برید مانیز زنّار های باطن را قطع کنیم. خروش از مجلسیان بر آمد در قدم خواجه:

تجدید توبه چه باشد پشیمان آمدن
بر درگه حق نو مسلمان آمدن
عام را توبه ز کاری بد بوَد
خاص را توبه ز دیدن خود بوَد

و تواند که « آتش » مراد از دوزخ باشد و جایز است که «خرقه » مراد ازین دانه و آتش مراد از عشق باشد چنانکه در اکثر جاها گذشت ». (۲٤)

• • •

(۱۲)

می دو ساله و معشوق چارده ساله
مرا بس است همین صحبت صغیر و کبیر

« معنی حقیقی آنست « می دو ساله » مراد از قرآن است باعتبار نزول او دو مرتبه. اول تمام قرآن در شب قدر بحکم شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن(آیه ۱۸۵ سوره ۲) در آسمان دنیا نازل شده، دوم نزول آنحضرت رسالت پناه بموافق عمانجما(؟) و محبوب چهارده ساله مراد از مرشد که بچهل سالگی رسیده باشد یا باعتبار آنکه چهارده چهل میشوند یا باعتبار آنکه چنانکه محبوب چهارده ساله کامل باشد. همچنین چهل ساله کمالیت سلوك میرسد و مرشد یابمعنی معروف باشد یا مراد از حضرت رسالت یا مراد از هادی مطلق که حق سبحانه بوده و صغیر تعلق به مَی دارد باعتبار دو ساله و کبیر تعلق به محبوب باعتبار چهارده ساله و دور نیست که مَی دو ساله محبتی باشد که از حضیض برآمده باوج حقیقت پیوسته باشد و محبوب چهارده ساله مراد از قرآن باعتبار مدت مدینه که اکثر قرآن در مدینه نازل شده حکم کل دارد یا مراد از ابتدای اسلام که از هجرت بود چه پیش از هجرت کالعدم بود و استقرار و استحکام اسلام بعد از هجرت تقریر یافته و لهذا تاریخ از هجرت اختیار نمودند ». (۲۵)

• • •

حواشی

۱ـ دیوان حافظ با ترجمه اردو از قاضی سجاد حسین. مقدمه دکتر محمد اکرم شاه، ص ۲۸

۲ـ برای اطلاعات بیشتری در مورد تعداد نسخه های خطی ا

کلیات دیوان حافظ و یا منتخبات آن و ترجمه ها و شروح و فرهنگنامه های دیوان حافظ رجوع کنید به دیوان حافظ، باترجمه اردو، مقدمه: صفحه الف تا نج

۳ـ برای شرح احوال خویشگی نگاه کنید به کتاب احوال و آثار عبدالله خویشگی (اردو) و پاکستان میں فارسی ادب (اردو) جلدسوم، صفحه ۲۱۲ تا ۲۵۶

٤ـ لفظ " جی " به زبان اردو و پنجابی کلمۀ احترام است.

۵ـاخبارالاصفیا، خطی، ورق ۱۵۹ ب به نقل از احوال و آثار عبدالله خویشگی ص ۲۵.

٦ـ بحرفراسة اللافظ: نسخه خطی کتابخانۀ گنج بخش، شماره ۸۹۰/٤۷۵ ص ۲

۷ـ احوال و آثار عبدالله خویشگی قصوری: ص ٦٤

۸ـ معارج الولایت ورق ۲۸٤ بنقل از احوال و آثار خویشگی ص ٦۵

۹ـ احوال و آثار عبدالله خویشگی قصوری، ص ٦٦-٦۵.

۱۰ـ بحرالفراسة. نسخه خطی کتابخانه گنج بخش، شماره ٤۷۵، ص۲

۱۱ـ همان مآخذ، ص ۲

۱۲ـ همانجا ص ٦٦۸

۱۳ـبرای اطلاعات بیشتر در مورد نسخه های خطی بحرالفراسة در پاکستان ر.ك: فهرست مشترك نسخه های خطی پاکستان، جلدسوم، ص ۱۵۹۹ تا ۱٦۰۱

۱٤ـ بحرالفراسة، نسخه خطی صفحه ٤ تا ۸

۱۵ـ ایضاً، ص ٤۵ تا ٤٦

۱۶ـ ایضاً، ص ۵۸ تا ۶۰

۱۷ـ ایضاً، ص ۶۱

۱۸ ایضاً، ص ۲۰۷-۲۰۸

۱۹ـ ایضاً، ص ۲۶۷

۲۰ ایضاً، ص ۲۲۲-۲

۲۱ ایضاً، ص ۲۲۸

۲۲ ایضاً، ص ۲۲۸ ۹

۲۳ ایضاً، ص ۳٤۳

۲٤ـ ایضاً، ص ۲۹۸

۲۵ ایضاً، ص٤۲۰

فهرست منابع

۱ احوال و آثار عبدالله خویشگی قصوری تالیف محمد اقبال مجددی، لاهور ۱۹۷۲م.

۲- اردو دائرهٔ معارف اسلامیه، جلد۲، ۲، ۵، ۷، ۱۲، ۲۰، از انتشارات دانشگاه پنجاب لاهور

۳ بحرفراسة اللافظ شرح دیوان خواجه حافظ، نسخه خطی کتابخانه گنج بخش، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، شماره ٤۷۵

٤ پاکستان میں فارسی ادب، جلد سوم از دکتر ظهورالدین احمد، چاپ ادارهٔ تحقیقات پاکستان، دانشگاه پنجاب لاهور، ۱۹۷۷م

٥- دیوان حافظ با ترجمه اردو از قاضی سجاد حسین، چاپ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و موسسهٔ انتشارات اسلامی، لاهور ١٩٨٤م

٦- رود کوثر تالیف شیخ محمد اکرام از انتشارات ادارهٔ ثقافت اسلامیه، لاهور، ١٩٨٢م

٧- فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان، جلد سوم، تالیف احمد منزوی، چاپ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ١٩٨٤م.

پوزش

در صفحه بندی شمارهٔ چهاردهم « دانش » در دو مورد بی دقّتی رُخ داده است.

در ضمن پوزش خواهی از خوانندگان باطلاع میرساند که صفحه ١٥٣ را پس از صفحه ١٥٤ و صفحه ٢١٥ را پس از صفحه ٢١٦ بخوانید.

مدیر دانش

دکتر صابر آفاقی
مظفر آباد

حافظ شیرازی بعنوان مروّج اخلاق

ایران سرزمین فلسفه و حکمت و عرفان بوده و می باشد. در دوره های گونا گون تاریخ پُر افتخار، این کشور گهوارهٔ ادیان و تصوف و عرفان و شعر و ادب و هنر می بوده و پیش از ظهور دین مبین اسلام هم در ادبیات پهلوی بیش از یکصد کتاب در حکمت و دانش بجا مانده است که مورد تقدیر خاور شناسان گیتی قرار گرفته است.

پس از طلوع اسلام، از رودکی گرفته تا امروز، سخن گویان پارسی زبان دربارهٔ پند و موعظت اشعار ساخته و در تربیت اخلاق مردم سهمی بسزا داشته اند شاعران پارسی زبان همواره متوجهٔ این نکتهٔ اصیل بوده اند که از زمانه پند بگیرندو دیگران را متنبه بسازند. رودکی می گوید:

زمانه پند آزاده وار داد مرا
زمانه را چون نکو بنگری همه پند است

وهمچنین در دوره های بعدی،سخن سرایان ایران زمین، امثال ابو شکور بلخی، عنصری، فردوسی، ابو سعید ابوالخیر، خیام، ناصر خسرو، حکیم سنائی، نظامی، عطار، رومی،سعدی،ابن یمین، وغیر آنان دربارهٔ اصول اخلاقیات اشعار خوب و نغز سروده و مردم را از آلودگی های دنیوی پاك و پاکیزه نگهداشته اند.

خواجه حافظ شیرازی در دورهٔ تیموری و سدهٔ هشتم هجری میزیسته است، ما دراین مقال مجال آن را نداریم که چگونگی اوضاع آن زمان را بررسی کنیم، امّا معلوم است که آن دوره، دورهٔ خوبی نبوده است و حافظ نیك میدانست که مردم طبق اوضاع محیط تربیت می شوند.

مکن درین چمنم سرزنش بخود رونی
چنانکه پرورشم میدهند میرویم

وهمچنین در دوره های بعدی، سخن سرایان ایران زمین، امثال ابو شکور بلخی، عنصری، فردوسی، ابو سعید ابوالخیر، خیاّم، ناصر خسرو، حکیم سنائی، نظامی، عطار، رومی، سعدی، ابن یمین، وغیر آنان دربارهٔ اصول اخلاقیات اشعار خوب و نغز سروده و مردم را از آلودگی های دنیوی پاك و پاکیزه نگهداشته اند.

خواجه حافظ شیرازی در دورهٔ تیموری و سدهٔ هشتم هجری میزیسته است، ما دراین مقال مجال آن را نداریم که چگونگی اوضاع آن زمان را بررسی کنیم، امّا معلوم است که آن دوره، دورهٔ خوبی نبوده است و حافظ نیك میدانست که مردم طبق اوضاع محیط تربیت می شوند.

منم آن شاعر ساحر که بافسون سخن
از نی کلك همه قند و شکر می بارم

حافظ مصلحِ اخلاق و تربیّت کنندهٔ نفوس بود، او نصیحت می کرد البته به شیوهٔ شاعر و بصورت یك دوست مشفق، و در همین جاست که حافظ و دیگر شاعرانی نصیحت گر، از مفتی و فقیه جدا می شوند. شاعر شیراز اهمیّت

نصیحت را چنان اظهار میدارد:

نصیحت گوش جانان که از جان دوست تر دارند
جوانانِ سعادت مند پند پیر دانا را

حافظ نصیحت خود را نصیحت شاهانه گفته است :

گر این نصیحت شاهانه بشنوی حافظ
بشاهراه حقیقت گذر توانی کرد

• • •

حافظ از چشمهٔ حکمت بکف آور جامی
بوکه از لوح دلت نقش جهالت برود

حکیم شیرازی راجع به پند حکیم می گوید:

پند حکیم محض صوابست و عین خیر
فرخنده بخت آنکه بسمع رضا شنید

• • •

نصیحتی کنمت بشنو و بهانه مگیر
هر آنچه ناصح مشفق بگویدت، بپذیر

حافظ دربارهٔ مسئله اخلاق شعر سروده و مسائل زندگی را توضیح داده است چنانکه گفته شد حافظ از بزرگترین معلّمانِ اخلاق و مروّجانِ افکارِ پسندیده است. این شاعر نام آورِ ایرانی اصول اخلاقی را از قبیل همت، سعی و کوشش، امیدورجا، قناعت و استغنا ،عهد و پیمان، نماز و دعا، اهمیت

زندگی و وقت، تسلیم ورضا، صبر و بُردباری، غرور و استکبار، فانی بودن عالم، غم و اندوه، مدارا و تحمّل، خُلق نیکو، آزادی و آزاده روی، نکوهش حسد و ریا، عیب جوئی، تفرقه، آزار مردم، عفو و درگذشت، پرهیز از بدی و ناجنس وغیره را در اشعار شیرین خود بیان فرموده است.

حافظ از عظمت اولاد آدم نیك آگاه و از عرفان ذات بهره ور بوده است. بنظر وی اگر انسان به بزرگواری خود پی برد، هیچگاه پی کارهای زشت نخواهد رفت و از اخلاق نامرضیه برکنار خواهد ماند. می گوید:

محرم راز دل شیدای خود
کس نمی بینم ز خاص وعام را

به عقیدهٔ شاعر انسان مستغنی از بیگانه بوده و هست:

سالها دل طلب جام جم از ما می کرد
آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می کرد

مشکل انسان همین بوده که او چیزی را از بیگانه میخواهد که خود دارای آن میباشد.

حافظ پاسبان رازِ خود و عارفِ زمانِ خود بوده است، و این انتهای عرفان ذات است که انسان از راز حقیقت خود آگاه باشد و دربارهٔ عصر و زمان خویش عرفان کامل داشته باشد.

من اگر رندم اگر شیخ چکارم باکس
حافظِ رازِ خود و عارفِ وقتِ خویشم

حافظ شاعری بود والا همت و انقلاب خواه. از محیط

خود ترسان نبود و حتی حوصلهٔ آن را میداشت که چرخ برهم زند، اگر آن طبق خواسته های او نگردد.

چرخ برهم زنم ار غیر مرادم گردد
من نه آنم که زبونی کشم از چرخ فلك

حافظ از رنگ تعلق بیزار بوده وبا مادیات هیچ علاقه نداشت.

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود
زهرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

او اگر تعلق داشت فقط با خدا و بندگان خدا و به حقائق معنوی تعلق داشت. زیرا این تعلق ابدیست و لکن تعلق به دنیا و نیرنگی آن بقا ندارد. حافظ حتی معتقد بود که او نه فقط درحیات بلکه پس از مرگ هم پیام همت و بلند حوصلگی خواهد داد و تربیت او نشانهٔ همت عالی خواهد داشت.

برسر تربت ما چون گذری همت خواه
که زیارتگه رندان جهان خواهد بود

حافظ همت عالی را بر جام مرصّع رحجان داده و نصیحت می کند تا مردم همواره طالب همت بلند باشند.

همت عالی طلب جام مرصّع گومباش
رند را آب عنب یاقوت رمانی بود

ذرّه اگر همت داشته باشد میتواند به چشمهٔ خورشید برسد و مانند خورشید بدرخشد، و با نداشتن همت عالی ممکن است از ذرّه هم کمتر شود.

ذرّه را تا نبود همت عالی حافظ
طالب چشمهٔ خورشید درخشان نشود

حافظ نصیحت می کند که ما از مشکلات راه و
.شواریهای زندگی خوف و هراس نداشته باشیم و با همت و
کیبائی طی مراحل زندگی کنیم.

ز مشکلات طریقت عنان متاب ای دل
که مرد راه نیندیشد از نشیب و فراز

حافظ می داند که زندگی مآدیِ ما درین عالم چندان
طولانی نیست اما این فانی بودن عالم دلیل نمی شود که ما
دست بر دست گذاشته بنشینیم و برای عمران کشور و رفاه
ملت کار نکنیم.

عاقبت منزل ما وادی خاموشانست
حالیا غلغله در گنبد افلاك انداز

حافظ درخیالش حوصلهٔ بحر را داشت، و محال را
ممکن می دانست:

خیال حوصلهٔ بحر می پزد هیهات
چهاست در سر این قطرهٔ محال اندیش

حافظ هرگز و هیچگاه بیکار و افسرده نبوده و همت
بلندی داشت و اهمیّت کسب وکار و سعی و کوشش را نیك
قائل بوده.

دست از طلب ندارم تاکام من بر آید
یا تن رسد بجانان یا جان ز تن برآید

اواعتقاد داشت که اگر جان هم بلب رسد طلب بسر نمی آید.

بلب رسید مرا جان و بر نیامد کام
بسر رسید امیدو طلب بسر نرسد

• • •

مکن ز غصه شکایت که در طریق طلب
براحتی نرسید آنکه زحمتی نکشید

هیچکس بدون سعی و کوشش بجایی نمی رسد و از سرِ منزلِ مقصود دور می ماند.

سعی نابرده درین راه بجایی نرسی
مزد اگر می طلبی طاعت استاد ببر

همچنانکه حضرت علی علیه السلام راجع به جبر و اختیار فرموده است: "بل الامر بین الامرین" یعنی هم سعی ضروریست و هم توکل بر خدا.

حافظ نیز می گوید:

گرچه وصالصش نه بصکوشصش دهند
هر قدر ای دل که توانی بکوش

حافظ در عین نامساعدت اوضاع و شب تیرهٔ حیات از بامداد درخشان مسرت و موفقیت نومید نبوده و آرزوی آنرا میداشت تا صبح امید و شادکامی بدرخشد و تیرگی های جهان را بزداید.

همه شب درین امیدم که نسیم صبح گاهی
به پیام آشنایان بنوازد آشنا را

اوعقیدهٔ داشت که دورهٔ ظلم و ظلمانی بسر خواهد آمدوعالم پیر دگر باره جوان می گردد.

نفسِ باد صبا مشك فشان خواهد بود
عالم پیر دگر باره جوان خواهد بود

* * *

صبح امید که بُد معتکف پردهٔ غیب
گو برون آی که کار شب تار آخر شد

حافظ همواره این مژده را می داد که روزگار غم سپری خواهدشد:

رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند
چنان نماند چنین نیز هم نخواهد ماند

مسلّم است چه افراد و چه اقوام ایامِ ناخوشی را فقط به این امید بسر می برده اند که آیندهٔ خوبی را خواهند داشت و پس از فصل دی ایام نو بهار خواهد آمد.

چه جورها که کشیدند بلبلان از دی
ببوی آنکه دگر نو بهار باز آید

* * *

گم گشته باز آید به کنعان غم مخور
یوسف
کلبهٔ احزان شود روزی گلستان غم مخور

مرا امید وصال تو زنده میدارد
وگرنه هر دمم از هجرِ تست بیم هلاك

حافظ در زمانی زندگی میکرد که مردم قناعت نداشتند و در شهوات نفسانی مستغرق بوده اند. حافظ در پیام ابدی خود اهمیّت قناعت را بدین سان ابراز داشته:

ما آبروی فقرو قناعت نمي بریم
با پادشه بگوی که روزی مقدّر است

برعکس دیگر شاعران که همواره دَورِ پادشاه و ثروتمندان طواف می کردند و در مدح شان قصیده ها می سرودند، حافظ اعتنایی به پادشاه زمان خود نکرده و در عین فقر و فاقه از گنج قناعت و خزینه توکّل بهره ای کامل و از استغنا نصیبی وافر داشته است.

ز پادشاه و گدا فارغم بحمدالله
گدای خاك در دوست پادشاه منست

• • •

گنج زر گر نبود گنج قناعت باقیست
آن که آن داد بشاهان بگدایان این داد

• • •

گرچه بی سامان نماید کار ما سهلش مبین
کاندرین کشور گدایی رشك سلطانی بود

راجع به کسب و کار وسعی و کوشش حافظ پیام

خصوصی داده واهمیت کار را واضح نموده است و لیکن مانند
ـمی که گفته است :

کارکن پس تکیه بر جبار کن

ز اهمیّت توکل و دعا غافل نبوده و فکرمیکند هم سعی لازم
ست و هم دعا از خداوند متعال. گویا سعی و دعا لازم
لزوم میباشد.

هر گنج سعادت که خدا داد به حافظ
از یمن دعای شب و وِردِ سحری بود

• • •

من بسر منزل عنقا نه بخود بردم راه
قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم

• • •

همتم بدرقه راه کن ای طائر قدس
که دراز است ره مقصد و من نو سفرم

• • •

ای نسیم سحری بندگی من برسان
گو فراموش مکن وقت دعای سحرم

• • •

تکیه بر تقوی و دانش در طریقت کافریست
راهرو گر صد هنر دارد توکّل بایدش

• • •

دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای
فرشته ات به دو دست دعا نگه دارد

یك مطلب دیگر که حافظ آنرا بسیار اهمیت می دهد، استقامت در امور زندگی و پاس عهد و پیمان است. ما هم به خدا عهد و پیمان بندگی داریم و هم به بندگانش عهد و پیمان محبت و خدمت داریم.

دلا در عاشقی ثابت قدم باش
که در این ره نباشد کار بی اجر

• • •

در ازل بست دلم با سر زلفت پیوند
تا ابد سر نکشد و ز سر پیمان نرود

• • •

اگرچه خرمن عمرم غم تو داد بباد
بخاك پای عزیزت که عهد نشکستم

• • •

پیر پیمانه کش من که روانش خوش باد
گفت پرهیز کن از صحبت پیمان شکنان

حافظ وقت و عمر را فانی و زود گذر میدانست. به امور مادّی توجه نمی کرد و لحظات زندگی پُر ارزش را اهمیّت بسزایی می داد، چنانکه می گوید:

چوبر روی زمین باشی توانای غنیمت دان

که دوران ناتوانیها بسی زیر زمین دارد

هر وقت خوش که دست دهد مغتنم شمار
کس را وقوف نیست که انجام کار چیست

• • •

پیوند عمر بسته بموئیست هوش دار
غمخوار خویش باش غم روزگار چیست

• • •

اوقات خوش آن بود که با دوست بسر رفت
باقی همه بی حاصلی و بی خبری بود

• • •

بنشین بر لب جوی و گذر عمر ببین
کاین اشارت ز جهان گذران ما را بس

• • •

امروز که در دستِ تو ام مرحمتی کن
فردا که شَوَم خاك چه سود اشك ندامت

حافظ شاعری بود صلح جو و امن پسند. او هرگز یست نداشت مردم باهم بجنگند و اتحاد را برهم زنند.

بر آستانۀ تسلیم سر بنه حافظ
که گر ستیزه کنی روزگار بستیزد

• • •

بس تجربه کردیم درین دیر مکافات

با دُرد کشان هرکه در افتاد بر افتاد

• • •

درخت دوستی بنشان که کام دل ببار آرد
نهال دشمنی بر کَن که رنجِ بی شمار آرد

حافظ با عشق حقیقی سروکار داشت و از هوس پرستی سخت نفور بود.

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر
یادگاری که درین گنبد دوّار بماند

• • •

عشق بازی کار بازی نیست ای دل سر بباز
زانکه گوی عشق نتوان زد بچوگان هوس

• • •

چنان پُر شد فضای سینه از دوست
که فکر خویش گم شد از ضمیرم

• • •

گدای کوی تو از هشت خلد مستغنیست
اسیر عشق تو از هر دوعالم آزاد است

• • •

زیر بارند درختان که تعلّق گیرند
ای خوشا سرو که از بند غم آزاد آمد

صبر و اصطبار یکی از اخلاق پسندیده میباشد که شیوه انبیای الٰهی و اصفیای او بوده. حافظ دربارهٔ صبر و شکیبائی می گوید:

گرت چو نوح نبی صبر هست در غم طوفان
بلا بگردد و کام هزار ساله برآید

* * *

ما چو دادیم دل و دیده بطوفان بلا
گوییا سیل غم و خانه ز بنیاد ببر

خواجه حافظ در نکوهش فخر و غرور می گوید:

از وی همه مستی و غرور است و تکبّر
وز ما همه بیچارگی و عجز و نیاز است

* * *

زاهد غرور داشت، سلامت نبرد راه
رند از ره نیاز بدارالسلام رفت

* * *

اگر از پرده برون شد دل من عیب مکن
شکر ایزد که نه در پردهٔ پندار بماند

* * *

حباب را چو فتد باد نخوت اندر سر
کلاه داریش اندر سرِ سراب رود

* * *

حافظ افتادگی از دست مده زانکه حسود

عِرض و مال و دل و دین در سر مغروری کرد

حافظ جهان و جهانیان را فانی می پنداشت و ارزش روح و روحانیّت و اعمال نیك را قائل و معتقد بود.

بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است
بیار باده که بنیاد عمر برباد است

• • •

صبح دم مرغ چمن باگلِ نـــوخاسته گفت
ناز کم کن که درین باغ بسی چون تو شگفت

• • •

ز انقلاب زمانه عجب مدار که چرخ
زین فسانه هزاران هزار دارد یاد

• • •
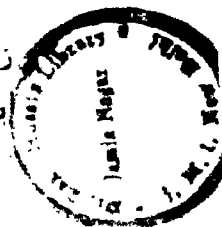
باغبانا ز خزان بی خبرت می بینم
آه ازان روز که بادت گل رعنا ببرد

• • •

یار مفروش بدنیا که بسی سود نکرد
آنکه یوسف به زر ناسره بفروخته بود

حافظ می گوید ما باید تحمل و مدارا داشته باشیم:

آسایش دوگیتی تفسیر این دو حرف است
با دوستان مروّت با دشمنان مدارا

حافظ وطن دوست و خیر خواه ملّت اصیل ایران بود.

او می گوید ایرانیها نگهبانِ عزّت و ناموس و زندگی مردم هستند. آنها شادکامی و امن و آسائش و عمر می بخشند و بنیان گذار یك تمدن عالیقدر انسانی واسلامی می باشند.

خوبان پارسی گو بخشندگان عمرند
ساقی بده بشارت رندان پارسا را

• • •

خوشا شیراز وضع بی مثالش
خداوندا نگهدار از زوالش

• • •

بشیراز آی و فیض روح قدسی
بجو از مردم صاحب کمالش

حافظ تعلیم و تربیت را یکی از اساس های انقلاب ملّت میدانست و از اثرات محیط بد و نیك مطلع بود. گویا محیط قالبیست که در آن افراد نیك ساخته میشوند.

گوهر معرفت آموز که باخود ببری
که نصیب دگرانست نصاب زرو سیم

حافظ مروّجِ اخلاقِ اسلامی و سجایای انسانی بود. خُلقِ نیکو قوه ایست که میشود همه عالم را بوسیلهٔ آن تسخیر کرد.

بخلق و لطف توان کرد صید اهل نظر
به بند و دام نگیرند مرغ دانا را

• • •

بحسن خُلق و وفا کس بیار ما نرسد
ترا درین سخن انکار کار ما نرسد

• • •

نخست موعظه پیر می فروش این است
که از مصاحب ناجنس احتراز کنید

او خُلق را صنع خداوندی میداند لذا با هیچکس دشمنی و کینه ندارد. حتی از طعن حسود هم یک نوع نصیحت می گیرد. و آنرا در اصلاحِ احوالِ خود بکار می برد.

غمناك نباید بود از طعن حسود ای دل
شاید که چو وا بینی خیر تو درین باشد

و این بیت گویا تفسیر آیهٔ مبارکهٔ قرآن است که آمده است عسیٰ ان تکرهوا شیأ وهو خیرلکم.

پیام حافظ اینست که آدم باید در مشکلات و شداند تحمل و صبر داشته باشد. در ایّام غم و اندوه بی حوصله نگردد در رنج و بیماریها دامن صبر و استقامت را رها نکند زیرا بیماری و سلامتی و خوشی و غم و بهار و خزان باهم اند و زندگی را رونق تازه می دهند.

حافظ از باد خزان در چمن دهر مرنج
فکر معقول بفرما گُلِ بی خار کجا ست

نه هر درخت تحمّل کند جفای خزان

غلام همت سروم که این قدم دارد

در احادیث و آثار آئمه اطهار تاکید شده که ما بایستی از عادت عیب جوئی بکلی در کنار باشیم و خطاهای دیگران را بپوشیم زیرا هر کسی مسؤول اعمال خود میباشد و هرگز مسؤول اعمال دیگران نخواهد بود.

عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت
که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت

• • •

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت
آفرین بر نظر پاك خطا پوشش باد

حافظ به اتحاد ملت و یکانگی امَم را اهمیّت میدهدو این را یکی از شرائط سلامتی از طوفان حوادث میداند.

حافظ از دست مده دولت این کشتی نوح
ورنه طوفان حوادث ببرد بنیادت

• • •

زفکر تفرقه باز آی تا شوی مجموع
بحکم آنکه چوشد اهرمن سروش آمد

• • •

حسنت باتفاق ملاحت جهان گرفت
آری باتفاق جهان میتوان گرفت

لسان الغیب شیراز توصیه می کند تا ما بکسی آزار

ندهیم ، فقیران را یار ویاور باشیم و اگر کسی قدرت و اقتدار دارد ، باید رعیت پروری کند و از مداخله در امور دولتی و انتقاد خود را بکلی به کنار بکشد تا هرج و مرج ایجاد نشود و نظم مملکت برهم نخورد .

مباش در پی آزار و هرچه خواهی کُن
که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست

• • •

هر آنکه جانب اهل خدا نگه دارد
خداش در همه حال از بلا نگه دارد

• • •

نظر کردن به درویشان منافیِ بزرگی نیست
سلیمان با چنان حشمت نظر ها بود با مورش

• • •

رموز مصلحت ملك خسروان دانند
گدای گوشه نشینی تو حافظا مخروش

• • •

فرض ایزد بگذاریم و به کس بد نکنیم
و آنچه گویند روا نیست ، نگوئیم رواست

حضرت حافظ زندگی اش کاملاً بی ریا بوده و او نمی خواست تا برای اعمال نیك اجر و مزدی بگیرد چنانکه می گوید :

غلام همتِ آن نازنینم

که کارِ خیر بی روی و ریا کرد

• • •

تو بندگی چو گدایان بشرط مُزد مکن
که خواجه خود روش بنده پروری داند

• • •

گرچه بر واعظ شهر این سخن آسان نشود
تا ریا ورزد و سالوس، مسلمان نشود

حافظ می خواسته است تا مردم از بدی بپرهیزند و از مصاحبت بدان بکنار باشند.

نیك نامی خواهی ای دل با بدان صحبت مدار
خود پسندی جان من برهان نادانی بود

• • •

اگر دشنام فرمائی و گر نفرین دعا گویم
جواب تلخ می زیبد لبِ لعل شکر خا را

حافظ گویا عقیدهٔ وحدت الوجود را داشته و جهان را از دید یك صوفی مینگریست که می گوید:

غرض ز مسجد و میخانه ام وصال شماست
جز این خیال ندارم خدا گواه منست

• • •

گر پیر مغان مرشد من شد چه تفاوت
[illegible] نیست که سرّی ز خدا نیست

• • •

همه کس طالب یارند چه هشیار چه مست
همه جا خانهٔ عشق است چه مسجد چه کنشت

• • •

عشق بازی را تحمل باید ای دل پای دار
گر بلائی بُود، بُود و گر خطائی رفت ، رفت

این بُود خلاصه ای از افکارِ حافظ شیراز و گزینه ای از اشعار شاعر نام آور فارس دربارهٔ تربیّت اخلاقی مردم و تزکیهٔ نفوس.

اما چنانکه همه میدانند شعر حافظ ژرفای دریا را در بر دارد و هیچ کس نمی تواند ادعا کندکه او فکرِ حافظ را کماحقه درك نموده است، چنانکه او می گوید:

ترا چنان که توئی هر نظر کجا بیند
بقدر دانش خود هر کسی کند ادراك

• • •

وفیات

رئیس امروهوی

(۱۲ سپتامبر ۱۹۱٤، امروهه ـــــ ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۸،کراچی)

سیّد محمد مهدی معروف به رئیس امروهوی در امروهه (هند) زاده شد و پس از استقلال پاکستان (در ۱۹٤۷م) به کراچی منتقل شُد. وی روزنامه نویس بود و در روزنامهٔ "جنگ" مقالاتی پیرامون علوم روانی، فلسفی، اجتماعی و ادبی می نوشت و در این روزگار در بدیهه گوئی بی همتا بُود. وی به فارسی و اردو شعر میسرود. مرحوم در بیوگرافی خود که اتفاقاً چند لحظه پیش از قتلِ خود نوشته است و پس از درگذشتِ او در همان روزنامه بچاپ رسیده است، می نویسد که طبعِ من بیشتر به شعر فارسی مناسبت دارد و اگر من مداوم شعر فارسی می سرودم سبک جداگانهٔ هندی برای خودم به وجود می آوردم.

دکتر وحید الزمان

(۲ ژانویه ۱۹۲۸، هند ـــــ ۲ اکتبر ۱۹۸۸، لندن)

دکتر وحیدالزمان مؤرخ برجستهٔ پاکستان که به خاطر معالجه به لندن رفته بود ، در همانجا داعی اجل را لبیک گفت. جنازه اش را به اسلام آباد آوردند و در ٥ اکتبر دراینجا مدفون گشت.

وی در سالهای ۱۹۷۹ـ۱۹۸۲ بعنوان وابستهٔ فرهنگی ادارهٔ همکاری عمرانی منطقه یی (R. C. D.) در تهران ماموریت داشت. ازآثار اوست:

۱ـ IRANIAN REVOLUTION: A Profile بزبان انگلیسی.

۲ـ قائداعظم بنیانگذار جمهوری اسلامی پاکستان، بزبان فارسی.

اقبال اکادمی پاکستان

اقبال

شمارهٔ فارسی
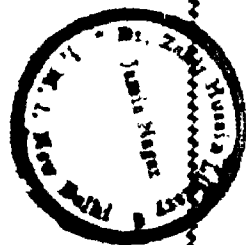
این مجله تحقیقی علمی درباره فکر و شعر و اندیشه زندگی علامه محمد اقبال و همچنین فرهنگ و معارف اسلامی، فلسفه، تاریخ، مذهب و ادب در زبان فارسی می باشد۔

قیمت: ۲۵ روپیه پاکستانی ۱۵۰ ریال ایرانی

اقبال اکادمی پاکستان، ۱۳۹-A نیو مسلم تاون، وحدت روڈ، لاهور

دانش

۱۶

زمستان ۱۳۶۷

فصلنامهٔ رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران ـ اسلام آباد

مدیر مسئول
رایزن فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

مدیر مجله
دکتر سید سبط حسن رضوی

مشاور افتخاری
دکتر سیّد علی رضا نقوی

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

بخش فارسی

بخش اردو

آشنایی بامدیر جدید

فصلنامهٔ دانش

درپی تصمیم برادر گرامی آقای سید عارف نوشاهی به ادامهٔ تحصیل و تودیع ایشان در چهاردهمین شمارهٔ فصلنامهٔ دانش ضمن تقدیر از زحمات وی، جای خوشوقتی است که مدیریت جدید فصلنامه را یکی دیگر از شخصیتهای برجستهٔ علم و ادب، جناب دکتر سید سبط حسن رضوی برعهده گرفتند.

ایشان از شخصیتهای نامبردار به شمار می روند که پس از دریافت درجهٔ دکتری در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران، سالها در پاکستان به تدریس و تحقیق پرداخته و آثار گرانبهایی تالیف نموده اند.

امید است با دانش و بینش و کوشش و مدیریت ایشان فصلنامهٔ دانش بیش از پیش در گسترش فرهنگ و ادبیات مشترک اسلامی بخصوص ممالك دوست و همسایه (ایران، پاکستان، افغانستان) مؤثر واقع گردد. انشاءالله

مدیر مسؤل

سه رساله
میر سیّد علی همدانی

- تلقینیه
- منامیه (رؤیائی)
- همدانیه

بکوشش
دکتر محمد ریاض

بسم الله الرحمن الرحيم

یادداشتِ مصحّح

راجع به احوال و آثار حضرت میر سید علی همدانی معروف به شاه همدان (۱۲ رجب ۷۱٤ - ٦ ذی الحجه ۷۸٦ﻫ) کتاب فارسی نگارنده در اواخر سال ۱۹۸۵م بوسیلهٔ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد چاپ گردیده (۱) و تکرار مطالب در این وهله بی مورد می نماید. اضافهٔ این نکته البته ضروری است که شاه همدان به عربی و فارسی بیش از صد اثر کوچك و بزرگ دارد که یك چهارم آن همه آثار هنوز از حلیهٔ چاپ آراسته نشده است. از آنجمله است رسائل سه گانه زیر که بچاپ آنها مبادرت می ورزیم:

۱- رسالهٔ تلقینیه که باسامی " رساله در توبه " و " در بیان آداب مبتدی و طالبان حضرت صمدی " نیز موسوم است.

۲- رسالهٔ منامیه که بسی مختصر می باشد و موضوع آن حقیقت خواب و منام کاملین است.

۳-رسالهٔ همدانیه با عنوان ذیلی در معانی سه گانه همدان، که عبارت مسجّع و عربی آمیز دارد، سبك این رساله با سبك، " ذکریه " شاه همدان که در آخر کتاب مذکوره فوق چاپ شدهٔ نگارنده قرار گرفته، شباهت دارد.

تلقینیه

در نسخهٔ خطّی این رساله بدست مصحّح بوده است: نسخهٔ خطی شماره ۴۲۷۴ موجود در کتابخانهٔ ملی ملك تهران (علامت = ملك) و نسخهٔ خطّی (بدون شماره) جزو مجموعهٔ رسائل میر سید علی همدانی در خانقاه احمدی ذهبیه تهران (علامت = خا) بعنوان رساله در توبه . هر دو نسخه نوشته شدهٔ قرن نهم هجری بنظر می آید. در اینجا نقل از « ملك » را با عکس « خا » مقایسه نموده ایم.

در فهرست نسخ خطی فارسی موزهٔ بریتانیا مرتّبهٔ ریو (ج۲ص ۸۲۶) رساله ای بعنوان «در بیان آداب مبتدی و طالبان حضرت صمدی» موسوم و مضبوط است. البته این عبارت از جمله اول رساله ماخوذ است و چون در بحثهای اولّیه رساله مساله توبه مورد بررسی قرار گرفته لذا آن را « رساله در توبه » هم نامیده اند ولی اسم « تلقینیه » آن انسب و حقیقی بنظر می رسد.

* * *

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی افهمنا (۱) دقایق العرفان بترجمان اللسان تلقیناً وعملنا معرفة آداب المعرفة فی حضرة ربوبیة تعلیماً والصلوة والسلام علی رسوله المبعوث الی الانام لیبیّنهم حقایق الاسلام اجمالاً و علی آله واصحٰبه الذین اهتدوا بالحق تسلیماً. اما بعد:

این رساله ایست موجز و عجاله ایست مختصر در بیان آداب مبتدی و طالبان حضرت صمدی و کیفیت وصول بمقصود اصلی و مطلوب حقیقی که بموجب التماس یکی از خواص اخوان که در انکشاف این معانی اهتمامی تمام دارد، به تحریر موصول گشت تا طالبان سعادت ابدی را تذکره ای بُوَد و سالکانِ طریق ایزدی را تبصره ای گردد ان شاء الله العزیز، وما ذلك علی الله العزیز.

بدان الهمنا الله وایاکم اسرار طریقه بحسن توفیقه که چون حضرت صمدیت عزّشانه می خواهد که بنده را به خلعتِ کرامت متجلی(۲) سازد و بر حقایق ذات و صفات خودش وقوفی بخشد و به تزکیهٔ نفس و تصفیهٔ قلب و تحلیه روح مشرف گرداند تا روح آن بنده

محیط انوار تجلیات و مهبط اسرار ذات و صفات او باشد ، اول در
دل او نوری از انوار قدیم نزول فرماید تا بواسطه آن نور دیدهٔ
بصیرت او که به تراکم غبارات تعلقات نفسانی و تلذّذ ذات جسمانی
مردود و مسدود بود ، روی به انفتاح آرد و بر مبدأ و معاش و معاد
خود نظری اندازد و در سبب روح بشر و فضیلت او بر جمیع
موجودات تأملی نماید تا زبان وقتش بدین کلمه گویا گردد که ، ربنا ما
خلقت هذا باطلاً سبحانك فقنا عذاب النار . هم در این تفکّر و تدبّر
باشد که ناگاه آن نور قدیم که متضمن (۳) این معانی است ، در
مشکوٰة دلش مرة اخری جلوه گری کند و زبان حال بی صوت چون
در مقال آید که " وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون " ، ای یعرفون
، آن بیچاره خود را از دولت این معرفت بمراحل دور می یابد و او
را بر فوت این دولت تأسفی و تألمی پیدا آید و بادراك آن تشوّقی
حاصل گردد تاکه او را در تحصیل اسباب این سعادت داعیه پیدا
شود و این داعیه را در اصطلاح صوفیه " ارادات " نامند و وجهٔ
تسمیه آن است که چنانچه " ارادت " مقدمهٔ جمیع افعال است همچنین
این داعیه نیز مبدأ مقامات سالکان و منشأ معاملات طالبان است و
بدین وجه صاحب این داعیه را " مرید " گویند . و بعضی گفته که اسم
مرید از قبیل تسمیه شی است باسم نقیض آن شی زیرا که پیش
ایشان مرید کسی را گویند که ترك مرادات خود گفته باشد و مرید
ارادت حق گشته . پس چون این داعیه که مسماة بارادت است بفعل
پیوندد ، آن را " توبه " گویند . و توبه عبارت است از دخول در
طاعت امر حق و خروج از متابعت نفس و شیطان و این واجب است
بر جمیع مسلمانان از مردان و زنان کما قال الله تعالی : توبوا الی الله
جمیعاً ایها المومنون و این امری است بطریق عموم . و قال الله تعالی :
یایهاالذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحاً و معنی " النصوح " الخالص
لله و خالصاً عن الشوائب (٤) است . و قال رسول علیه السلام : التائب
حبیب الله ، التائب من الذنب کمن لا ذنب له ، و حقیقت توبه ترك
معاصی است در حال و عزم بر ترك آن در استجال و تدارك
تقصیرات سابق الاحوال . وقال سهل التستری رحمة الله علیه : التوبة
تبدیل الحرکات المذمومه با محرکات المحمودة فلایتم ذلك الا بالخلوت
واصمت واکل الحلال . و این تبدیل حاصل نشود مگر در استقامت در

متابعت حضرت نبی (ص) و کمال متابعت موقوف است بر تشبّه و تحقّق و تثبّت. این اصل که مدار جمیع مقامات طریق است، قسم اول تشبّه است، قسم دوم تثبّت است و قسم سوم تحقّق است. اما قسم اول که تشبّه است، منقسم بر دو قسم: قسم اول در بیان تشبّه بصورت است و قسم دوم در بیان تشبه به سیرت است. اما تشبّه به سیرت آنست که باید باطن خود را از خیالات فاسده در عقاید باطله مثل شرك و کفر و حسد و حقد (۵) و عجب و ریا و اعتقاد بدعت و عزم بر ظلم مسلمانان وحبِّ جاه و مال و ریاست و غیر ذلك پاك گرداند و روضهٔ دل را بانواع ازهار و ریاحین اخلاق حمیده و عقاید چون توحید و ایمان و ایقان و اخلاص و صدق و توکل و صبر و شکر و رجا و حزن و اعتقاد سنت و بدایت نیکی و حُبِّ فقرو زهد و نیّت حسنات (٦) و تسلیم و رضا و یاد موت و قبر و قیامت و حساب و صراط و میزان و شوق و انس و محبت و معرفت و محاسبه و مراقبه و مکاشفه و تفکر و تدبر و غیر آن که هر یك از ایشان نوری است از انوار الهی، مصفّا و منوّر گرداند تا آیینهٔ دل قابل انعکاس انوار تجلیات جلالی و جمالی گردد، ذلك فضل الله یوتیه من یشاء اما تشبه در صورت آنست که جمیع افعال خود را که متعلق است باعمال ظاهری مشابه افعال حضرت رسول (ص) و صحابه و صلحای سلف (۷) گرداند تا بشرف این بشارت این بشارت که " من تشبّه بقوم فهو منهم " مشرف شود. اما تشبه در اقوال آنست که تا تواند زبان را از تلویث کذب و غیبت و بهتان و نمامی و فحش و ملاعبه و کثرت کلام و مزاح و امثال آن محفوظ و مصئون دارد تا مجری ذکر حق گردد و همیشه زبان را بذکر حق و امر معروف و نهی منکر و تلاوت قرآن و احادیث و حکایات اولیا و مشایخ که مهیج (۸) رغبت طاعت است، مشغول دارد. قال النبی صلی الله علیه وسلم: کلام ابن آدم کله علیه الا امر بمعروف او نهی عن منکر او ذکرالله عزّ و جل. یعنی حرف بنی آدم همه زیان اوست مگر آنکه امر کند به نیکی کردن و یا باز دارد از بدی کردن و یاد کند خدا را و باید که به رعایت این هشت خصلت ملازمت نماید:

اول آنست که خلافِ وعده نکند مگر بعذری مشروع (۹) و

صحیح. دوم آنکه سوگند بخدا نخورد راست یا دروغ، بعمداً وسهواً. سوم آنکه دروغ در جدّ و هزل نگوید. چهارم آنکه هیچ کس را لعنت نکند از صالح و طالح (۱۰). پنجم آنکه دعای بد در حق دوست و دشمن نکند. ششم آنکه شهادت بشرك و کفر و نفاق خلق ندهد خاصه شهادت دروغ. هفتم آنکه هیچ احدی را قذف نگوید خواه محض و خواه غیرِ محض. هشتم آنکه در تکلّم از الفاظ ما و من و امثال آن که مبنی است از انانیت، احتراز کند تا لسان را با باطن (۱۱) ربطی حاصل شود و نتایج و ثمرات همه اقوال و افعال مشاهده افتد. و دیگر باید که در اظهار و افشای راز عیوب مردم نکوشد بلکه در عیوب نفس خویش دائم متفکر بود و در ازالهٔ آنها ساعی (۱۲) باشد. قال النبی علیه السلام : اذا ارادلله بعبد خیراً بصره بعیوب نفسه. یعنی چون خواهد خدا تا بنده را بنکوئی بینا گرداند، او را به عیبهای خویش بصیرت حاصل شود و آن به چهار چیز است : اول آنست که نفس خود را مقیّد و محبوس سازد به صحبت بشیخ کامل که بینا باشد بعیوبِ نفس و عارف باشد بآفات (۱۳) خفیهٔ آن و او را حاکم گرداند بر نفس خویش تا هر چه کند باشارت او کند. ناچار به نور ولایت آن بزرگوار بر عیوب خفیهٔ خویش واقف گردد. دوم آنکه اگر این چنین شیخ که وجود او در این زمانه عزیز است، نیابد، باید که صدیقِ صادق و متدیّن طلب کند و او را رقیبِ احوال خویش گرداند تا در تقلیع و تدفیع آن بکوشد و این نیز طریقهٔ اکابر دین است. سوم آنکه اگر این چنین کسی را هم نیابد باید که معرفت عیوب نفس خود را از لسانِ اعدا استفاده کند زیرا که بسی باشد که عیوب در نظر دوست کمالات نماید و این یا از فرط محبّت بود یا از مداهنه. چهارم آنکه در محافل و مجالس حاضر شود و در اقوال و افعالِ مردم نظر کند تا آنچه از ایشان ناپسندیده آید، از آن احتراز کند و آنچه پسندیده افتد بدان ممارست نماید و بدین طریق نیز واقف عیوب نفس گردد و چون از عیوب نفس مزکی شود از مرض باطن روی به صحت آرد، باید که جمیع اوقات را در نماز و تلاوت و اوراد و اذکار و تسبیح و تقدیس مصروف و مستغرق دارد و این نیز چهار طریق دارد:

اول آنکه دل و زبان او مستغرق ذکر است در همه اوقات مگر در ضرورت معیشت (١٤). پس او از صدیقان است و این مقام ممکن نگردد مگر بانواع ریاضات و برصبر بر محن طاعات و احتراز از شهوات در مدّتِ مدید و عهدِ طویل. دوم آنکه ظاهر و باطن او مستغرق بُوَد در هجوم (١٥) دنیا و ذکر حق را در دلِ او جا نمانده باشد مگر نادراً بطریق رسم و عبادت، پس او از سالکان است. سوم آنکه مشغول هم بکارِ دنیا بوَد و هم بکاری دین و لیکن اهتمام امورِ دین بر وی غالب است. پس او از ناجیان است. چهارم آنکه او در اهتمامِ امورِ دنیا غالب است بر امورِ آخرت. این کس از مغفوران است و همچنین در آخرت نیز احوال ایشان متفاوت است :

اول را با آتش دوزخ کار نبود مطلقاً. دوم را از جنّت و نعیم آن حظی نبود اصلاً. سوم را ورودی در نار بودِ اما بزودی خلاص یابد بقدر استغراق او در ذکر. چهارم را ورودی است در نار با طول کث در مدّت دراز که اکثرش را حدی نیست، وقنا ربّنا عذاب النّار.

پس اگر او از جمله ذاکران است، باید که ذکر خفی را که ماخوذ است از مشایخ کبار رحمهم الله،مداومت کند و این نوع ذکر گفتن اقرب است باخلاص و ابعد است از ریا و تصنّع.

مبتدی را واجب است که ذکر خفی را ملازمت نماید بحکم حدیث که « *خیر الذکر الخفّی* » و این ذکر که *اعزّ* اذکار است باید که در اشرف اوقات بدان اشتغال نماید، چون در آخر پاس شب و بعد صلوت عصر تا غروب و بین العشائین. پس اگر از جمله مجردان منقطع و ارباب عزلت (١٦) است، این هر سه وقت را صرف سازد در ذکر و فکر و اگر از اهل صحبت و ذو عیال بوَد، وقت اول که آن آخر پاس شب است، مضبوط دارد و باقی اوقات را ما امکن بذکر مصروف گرداند. وچون خواهد که در آخر پاس برخیزد، عندالانتباه از نوم آیات و ادعیهٔ ماثوره که مخصوص است، بدان وقت بخواند و بعد از استکمال طهارت متوجه قبله شود و دوگانه تحیّت وضو گزارد. بعده شروع کند در نماز تهجد که اکثرش دوازده رکعات است و اوسط آن هشت و ادنی چهار. باید که به اوسط آن که هشت رکعت است، اکتفا کند و چون فارغ شود، ده بار درود بفرستد و یکبار فاتحه خواند و

بعد «از» آن این دعا بخواند :

رب اعنی علی ذکرك و شکرك و حسن عبادتك و توفیق طاعتك و اجتناب معصیتك، یا رب هب لی من لدنك رحمة، انك انت الوهاب وصلی الله علی محمد و آله اجمعین.

وکیفیت ذکر خفی آن است که مربع بنشیند و چشمها بربندد و دو دستها بر سر ذقن بماند و بغلها گشاده دارد و پشت را راست سازد و سر در پیش اندازد و کلمه « لا » را از سر ناف بقوه برکشد و سر را راست کند « اله » گویان جانب پستان راست بسر اشارت کند و « الا » گویان سر باز برد و « الله » گویان باز طرف پستان چپ که موضع دل است بسر اشارت کند و درمیان این کلمات فصل نکند بلکه متصل گوید و بعد هر ذکری نفس رها گرداند. و این طریقت اولی واقف است به سنت و ابعد است از تکلف و در عین ذکر سه چیز را حاضر داند : اول مذکور یعنی حضرت حق، دوم دل، سوم روحانیت شیخ. و ایضاً در عین ذکر بدیدهٔ بصیرت بین بینای انفس و ناظر باشد و معنی ذکر را در خاطر گذراند که نیت هیچ بوجود مگر وجود حق و زبان را با دل موافق دارد و همچنان بقوت و حضور و تانی (۱۷) تمام تا طلوع فجر ذکر کند و بعد ازان دوگانه سنت گزارد و صد بار تسبیح گوید و دعای صبح بخواند و فرض با جماعت بگزارد که جماعت از جمله شرائط سلوك است و بعده بخواندن اوراد مشهور بقوت و ذوق تمام مشغول باشد تا طلوع آفتاب و تا تواند نماز چاشت را از دست ندهد. مابین عشائین را احیا کند بذکر یا بفکر یا بالصلوة اوابین (۱۸) و در این اوقات مذکوره تا تواند ذکر خفی را بقوت تمام بگوید زیرا که این نوع ذکر را در تصفیه قلب تاثیری تمام است و اگر آن نتواند بفکر مشغول باشد که آن نیز متضمن ذکر است با زیادت اطمینان و اگر غلبه توارد خواطر این هم نتواند به نوافل بپردازد و بعد از فراغ نماز عشاء بذکر اشتغال نماید تا آنکه خواب غلبه کند و بعده با وضو در خواب رود و مسواك دهن و رکعتین را مهیا گرداند به نیت قیام لیل و در وقت وضع پهلو آیات و ادعیه که ماثور است بخواند و به هیئت دام نخسپد و پاها را فراز نکند و دل را از حقد (۱۹) و حسد پاك دارد. و ذکر گویان در

خواب رود تا شیطان را در باطن او تصرف نماند و هر واقعه که بیند راست باشد.

و اما تشبه در لباس آن است که از ملابس بر آن قدر که عورت را بپوشد و دفع سرما و گرما کند، اکتفا نماید و از جامه های نرم و با قیمت و متلون احتراز کند. بلکه از رنگها رنگِ کبود را اختیار کند و سرخ و زرد نپوشد و ادنی آن پیرهن و ازاری و دستاری و ردانی درشت باشد و چنان بود که اگر بشوید جامه دیگرش باشد که بپوشد تا اولین را بشوید آنکه همان جامه مکرر داشته باشد تا اگر یکم را به شستن حاجت افتد دیگر بپوشد(۲۰) و اعلای آن، آن بود که برای ایام متبرکه چون عیدین و جمعه وغیر آن جامه مخصوص داشته باشد مع جامه های مذکور و باید که از بستر نرم و بالین اجتناب نماید بلکه درهمان جامه که روز پوشیده است خواب کند و از جامه خلقه و رقعه عار نکند. از تشبه با منعمان (۲۱) دور بماند. آنکه باید که از نعمت های لذیذ تر احتراز کند و ادنی آن بود که بر آنچه سدّ رمق است اکتفا کند. از نان شعیر ناپخته و اوسط آنکه نان شعیر پخته و نان گندم نا پخته بود و اعلای آن نانخورش آن است که نان گندم یا طعامی دیگر بود و هرچه از این بالا تر بود تنعم کند و ادنای او تره و نمکی بود و اوسط روغن بود و اعلای آن گوشت باشد در هفته یك بار و بیشتر از دو بار تنعم باشد. و مرتبه اعلای زهد و توکل در این باب آن باشد که اقتصار بر دفع جوع فی الحال کند یعنی چون در بامداد سکونت نفس حاصل کند باید که برای شب چیزی اذخار نکند و اوسط آن باشد که اذخار روا بود برای یك ماه و ادنی آنکه برای یك سال اذخار کند و در این مدت باید که چیزی از کسی قبول نکند و آداب سفره نهادن و برگرفتن را رعایت کند و از جملهٔ آداب آن یکی این است چون خواهد که تناول کند، دسترخوانها فراز کند برای تعظیم طعام و نه به تفاخر و مباهات و بدو زانو بنشیند و بسم۔ الله گوید و ابتداء طعام به نمك کند و بعده لقمه خود. به سرانگشت بر دارد و به دهان بیارد و تمامش دهد و فرو برد و الحمدلله گوید و چون لقمهٔ دوم بردارد بسم الله الرحمن گوید و در سوم بسم الله الرحمن الرحیم گوید و در اثنای طعام خوردن به حکایات انبیا و

اولیای سلف مشغول باشد و استعجال (۲۲) ننماید و پیش از سیر خوردن دست از طعام باز کشد و در آن کوشد تا روز و شب یك وقت خوردن عادت کند و اگر نتواند دو وقت که آن چاشتی و مابین ظهر و عصر است، هم روا بود. و بعضی از صلحای سلف گفته اند که هر که در وقت چیزی خورد، او را جوع نبود و باید که در ظرف سفالی بخورد که آن بتواضع نزدیك تر است و چون فارغ شود این دعا بخواند :

اللهم اغفرلی و لصاحب هذاالطعام والانعام ولمن کان سببا و سعیا فیه اللهم زد نعمتك علی عبادك ولا تقص بفضلك و رحمتك برحمتك یا ارحم الراحمین.

و اگر اختصار بر اول کند ،هم روا بود و باید که به شره و شهوت نخورد بلکه به نیت آن خورد که تا در ادای حقوق الله و حقوق عیال و اطفال قیام نماید تا بر حسب نیت ثمره دهد.

و اما تشبه در مسکن آن بود که بمقدار ما یحتاج قناعت کند و ادنای آن آنست که بگوشه مسجدی یا خانقاهی یا رباطی سکونت نماید چنانچه اهل صفه کرده بودند. و اوسط آنکه در حجره ای (۲۳) بمقدار حاجت بماند و اعلای آن آن بود که موضعی خاص برای خویش ترغیب کند بشرط آنکه زیاد از قدر حاجت نباشد و آن بلند نسازد که آن منهی است. چنانچه در اثر است که هرکه بنای خانهٔ بیش از شش ذرع برآرد ناداه مناراً ای این یا افسق الفاسقین. و قال النبی علیه السلام : من بنی آدم ما فوق ما یکفیه کلف ان یحمل یوم القیامة. یعنی هرکه بنا کند سرای بیش از قدر حاجت فرمایند او را روز قیامت تا آن را برخود گیرد.

اما تشبه در اثاث آن بود که باید که در خانه او از امتعه (۲٤) دنیا بغیر از خوردنی و پوشیدنی بدان وجه که گفته شد، چیزی دیگر نباشد و ادنای آن حال عیسی را علیه السلام بود و آن شانه ای و کوزه ای و سوزنی (۲۵) باشد. وکان مضجع رسول الله صلی الله علیه وسلم ینام علیه وسادة حشوها لیف و عماده کذالك. و چون در حجره مبارکش چیزی از متاع دنیوی بودی در نیامدی تا بخشش به

رویشان نکردی. در خبر است که هیچ وقتی در خانه او زر و نقره
ب نکردی. یعنی هماندم که رسیدی نفقه کردی و شب نگذاشتی.

و اما تشبه در رفتار آنست که از مواضع التهم (۲٦) احتراز
ند. قال النبی علیه السلام: اتقوا عن مواضع التهم. و از تفنن در
سواق و حمامها و محلتها بغیر ضرورت اجتناب نماید بلکه نفس خود
ا هم بزاویه خویش یا به صحبت شیخ مخصوص و محبوس نماید.
بته برای دفع ملال و کسب و کار چند اوقات روز بیرون بیاید. و
بوسته برای عبرت اندوزی مقابر مشایخ و مسلمانان را زیارت نماید و
کبر و ریا و غره ریاست (۲۷) نورزد و اسفل السافلین را هم بدیدهٔ
حقارت تنگرد و صحبت عالم متقی و صدیق متدیّن را که او را بامور
خرت موجه نماید و به غرور دنیا توحشی دهد، غنیمت داند و برای
ین مواقع بیرون آمدن اولی است و هم برای عیادت مریض و تشیع
جنازه که ثواب آن بسیار است البته از معاشرت با فسّاق و فجار و
هل دنیا و بدعت و ضلالت و ملوك و امرا و حکام تجنب نماید، و
جمیع اوقات را مضبوط دارد و مستغرق گرداند بذکر و فکر و محاسبه
مراقبه و هر قولی و فعلی که از او صادر شود باید که نسبت خیر
قرون گرداند تا اجرش مضاعف شود که « الاعمال بالنیّات ». و در
تمام و اکمال این خصایل مذکوره سعی مجهود نماید و وهن و تکاسل
سستی و تعاطل را بخود راه ندهد. بلکه اناء اللیل و اطراف النهار
ز انواع طاعات و اصناف ریاضات بمجاهده باطن مشغول باشد و در
تلاع (۲۸) مواد اخلاق ذمیمه و انفراس (۲۹) اشجار اوصاف حمیده و
ر مساحات دل یدبیضا نماید و از امور عاداتی بدو رسومی سوء
جتناب کند و هر عبادتی و ریاضتی که کند حقیقت و سر آن از خود
طلب دارد و بر تعجب و نصب عبادات متحمل و صابر بود و آن ممکن
شود مگر بدان که چون خواهد که درکاری شروع کند که نفس از آن
نفاره باشد باطن خویش بزبان حال او را تسلّی دهد که ای نفس
ساعت دیگر اجلت در رسد و ترا از ضیق (۳۰) و ظلمت عالم جسمانی
برهاند و بفضای ریاض روح و ریحان روحانی برساند زیرا که اجل
تی و به هر ساعتی ممکن است که در رسد. چنانکه لفظ حضرت
بوی بدان ناطق است که: کن فی الدنیا کانك غریب او عابر سبیل

وعد نفسك من اصحاب القبور.

حکایت :

آمده است که یکی از اکابر دین که در زاویه خویش گوری کنده بود و کفنی مهیا داشته تا هر بامداد آن کفن را در بر کردی و در گور در آمدی و ساعتی سکوت کردی. چون بیرون آمدی با نفس در خطاب آمدی که ای نفس ! انگار که ترا از دنیا برده اند و گور کرده و انگار که ترا در دنیا باز گردانیده و یك روز مهلت دادند. باید که بانواع طاعات و اذکار و عبادات خود را معروف سازی زیرا که معلوم نیست که باز مگر این چنین مراجعت دهند یا ندهند. این همه آداب مذکوره و شرائط سلوك مخصوص است در کسی که از مخالطت مردم انزوا کرده باشد و با خلوت وحدت انس گرفته. اما کسی که بدولت صحبت کامله شیخ مکمل که بظاهر و باطن آراسته باشد، مشرف گشته و ظاهر و باطن خود را بدو تسلیم کرده باشد، باید که هیچ عبادتی و عملی به از اطاعت امر شیخ نداند بلکه هر چه او فرماید بر خود امتثال (۳۱) آن واجب داند و دگر دل از لوث اعتراض پاك دارد که آن افضل طاعات و اشرف عبادات است :

کار تو در امر آن یك ساعت است
بهتر از بی امر عمری طاعت است

اصل دوم تشبّه است:

بدان ای عزیز که چون سالك راه حق بدین صفات موصوف شود و خود را در جمیع افعال و اخلاق مشبّه باخلاق و افعال حضرت نبی علیه السلام گرداند و نسبت تشبه بایشان درست کند باید که بمجرد تشبه قناعت نکند بلکه در هر مقامی از مقامات مذکور و سالهای دراز استقامت ورزد و ثبات نماید و نفس خود را در انواع ریاضات و اصناف مجاهدات بیمار ناید و هرکاری و عملی که پیش گیرد نیت چنان کند که ورد و اصل آن از دست نگذارد کما قال علیه السلام : احب الاعمال الی الله تعالی ادومها و اِن قلّ. یعنی دوست ترین عملها پیش خدای تعالی دایم ترین آنها ست اگرچه اندك بود. وسئل عن

عائشه من الاعمال رسول الله صلی الله علیه وسلم: فقالت کان اعماله دایمة فکان اذا عمل عملاً اثبته. یعنی پرسیده شد عائشه را رضی الله عنها از عملهای پیغمبر خدا. پس گفت عائشه که بود عمل او دائم. یعنی چون عملی از عملها پیش گرفت در ثبات آن قیام نمودی و هیچ وقت از دست ندادی و این معنی را در تصفیه قلب و تزکیه نفس تاثیری تمام است زیرا که چون سالك در عملی که نفس از آن کاره باشد استقامت و ثبات نماید و نفس خود را بدان متکلف گرداند، لاجرم بعد مداومت در مکایده و مجاهده بجدّت طویل آن متکلف و بالکرّات مطبوع و محبوب او گردد زیرا که مثال نفس در ابتدای حال مثال کودك رضیع است چنانکه کودك در ابتدای نشاة به شیر مادری مشتهی باشد و از انواع اطعمه (۳۲) که به نسبت لذات متنفر اطیب چون تناول اطعمه مکروه شود همان مطبوع او گردد و از مشتهیات قدیم تنفّر نماید همچنین نفس نیز در ابتدا بمباشرت شهوات مشتهی بود و از معامله عبادات متنفر باشد اما چون نفس متکلف شود باعمال صالحه و بدان استقامت ورزد، محبوب او گردد و از مرغوبات اصلی که آن معاصی است، اجتناب نماید و چون آن حسن محبوب او شد از آفت کسالت و ملالت که مهَب غرّات شیطان و محرك شهوات انسانیت خلاص یابد و در این حال بسا باشد که بر آن تلذّذ و تنعّم کند و از نوائب ریا و هوا (۳۳) و خواطر فاسده و وساوس مشوّشه مبَرا آید و در این وقت هر عملی و ذکری و دعایی که از وی در رجود آید به محل قبول قریب گردد و جمیع عبادات و ریاضات او مثمر احوال سنیّه و مقامات علیّه گردد و ایمان لسانی او ایقانی گردد و اکثر اسرار طریقت بر وی مکشوف گردد و سیر او از عالم ملك بملکوت و حقیقت « اوفوا بعهدی اوف بعهدکم » آشکارا شود. و لیکن این اصل که عبارت است از این صراط که مهد (۳٤) است بر متن جهنم و ادَق است از شعر و احدَ است از سیف از مشکل ترین اصول دین و سخت ترین منازل ارباب یقین است زیرا که هیچ کس از صلحا و اولیا و اکابر دین از زلّات این راه خالی نیست پس هر یکی را بمقدار زلات او در این راه ورودی در نار خواهد بود کما قال الله تعالی : و ان منکم الاّ واردها و صراط مستقیم که در فاتحة الکتاب

الکریم و اهدنا صراط المستقیم.

اصل سوم تحقق است:

بدان ای عزیز که چون سالك طریقت داد این مقامات دهد و ظاهر خود را که عبارت از شریعت است، آراسته گرداند و باطن خود را به کمال تثبّت و استقامت که اشارت بطریقت است در حروب مجاهدات و صفوف ریاضات مصفّی گرداند، باید که بمجرد تشبه و تثبت اکتفا نکند. بلکه در پی هر کاری و عملی که کند مترقب و مترصد انفتاح ابواب الطاف الهی و الطاف نامتناهی باشد، تا ناگاه نوری از انوار قدیم بر دل او تجلیّ کند و خانهٔ وجود او را به جاروب فنا از خاشاك هستی پاك گرداند و مساحت دل او را از اذی خس و خار نیت و حدوث پاك گرداند. بعده از انواع ازهار واردات غیبی و الهامات ملکی در ریاض دل دمیدن گیرد و اطراف مملکت بدن را بلکه جمیع جهات عالم از آن نور مشحون و مملو یابد و خود را درمیان نه بیند و هرچه گوید از او گوید و هرچه شنود از او شنود و او را در همه بیند و همه را از او داند و هر لحظه بلبل وقتش بزبان حال بدین ترنم می سراید که اذا ابصرتنی ابصرته و اذا ابصرته ابصرتنی :

روز و شب می گفت مجنون این سخن
من کیم لیـلی و لیـلی کیست من
ما دو روحـیم آمده در یك بدن
من کیم لیـلی و لیـلی کیست من

و در این مرتبه سرّ"انّی رایت ربّی فی احسن صورة"مکشوف شود و حقیقت یوم تبدل الارض غیرالارض والسموات و برز والله الواحد القهار آشکار گردد و سلطان روح بر اریکهٔ نزاهت بطریق خلافت جلوه گری کند و جنود الرحمن بر عساکر شیطان غالب گردد و جمیع جهات بدن در تصرف روح در آید و صاحبِ این حال هم در این جهان آن جهانی گردد و حیات و ممات(۳۵) پیش او یکسان نماید کما قال الله تعالی:ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احیاءولکن لا تشعرون. اگر در خواب است مستغرق تعاقب تجلیات است که تنام عینانی ولا ینام قلبی گردد و اگر در یقظه است مستوجب (۳٦) توارد اسرار و

انوار صفات است که « تحسبهم ایقاظاً و هم رقود » شود و سرّ حکمت و سبب خلقت آدم و عالم و جمیع اجناس مختلفه و موت و حیات و ماهیت روح و حلول او در اجسام و کیفیت بعث (۳۷) و حشر و نشر و حساب و میزان و صراط و حکمت خلقت جهنم و جنّات و کیفیت لِقا مکشوف و معلوم او گردد و خود را مسجود (۳۸) جمیع ملایکه یابد. ذالك فضل الله یوتیه من یشاء والله ذوالفضل العظیم.
ابیات :

ملوك عشق که از گنج فقر نازانند
ز ناز و نعمت کونین بی نیازانند
بساط عالم ناسوت در نوردیده
فراز کنگره عرش سرفرازانند
همای همت شان کز فضای لاهوتی
به هیچ باز نیابد که شاهبازانند
بیك قدم همه شب بر بساط بزم وجود
چو شمع آتش عشق تو جان گدازانند

والسلام علی من اتبع الهدی

* * *

مناميه

نسخه		محل	علامت
نسخهٔ خطی شماره ۴۴۰۱		(مجموعه) کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد ، تهران	علامت = اصل
نسخهٔ خطی شماره ۲۸۲۰		(مجموعه) کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد ، تهران	علامت = م ۲
نسخهٔ خطی شماره ۲۲۵۸		(مجموعه) کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد ، تهران	علامت = م ۳
نسخهٔ خطی شماره ۴۲۵۰		کتابخانهٔ ملی ملك تهران	علامت = ملی ۱
نسخهٔ خطی شماره ۴۲۷۴		کتابخانهٔ ملی ملك تهران	علامت = ملی ۲
نسخهٔ خطی شماره ۱۱۵۹		کتابخانهٔ ملی مجلس شورای عالی تهران	علامت = ط
نسخهٔ خطی شماره ۲۴۷		مجموعهٔ استاد علی اصغر حکمت در دانشکده ادبیات و علوم انسانی ، دانشگاه تهران	علامت = د
عکسی شماره	۶۷۱	کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران	علامت = ع ۱
عکسی شماره	۱۶۶۶	کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران	علامت = ع ۲

نسخ این وجیزه در کتابخانه های آستان قدس رضوی مشهد و موزهٔ بریتانیا و فرهنگستان تاشقند نیز وجود دارد . در پاکستان هم چهار نسخه آن وجود دارد یکی در کتابخانه گنج بخش ، دو دیگر در کتابخانه موزهٔ ملی کراچی و یکی در کتابخانه تندو قیصر ، بخش حیدرآباد سند .

* * *

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله حق حمده والصلوة علی خیر خلقه محمد و علی آله و اصحبه (۱) . اما بعد : این عجاله ایست بموجب التماس عزیزی از اخوان الصفا که حقوق مودت ایشان بر این ضعیف واجب است قدوم نیات وی بر جادهٔ اخلاص ثابت ، در بیان حقیقت مثال و خیال مطلق و مقید و کیفیت مراتب منامات رؤیا و درجات خلق در ادراک علوم و معانی از عوالم علوی و احوال خیال و امثال و ارواح (۲) وغیر و بمقتضای آن التماس کلمه ای چند آنچه زبان وقت املا کند ، در خواهد آمد ، ان شاءالله العزیز.(۳)

بدان ای عزیز ، نورالله بصیرتك بنوره که وجود نور را من الاحدیه والکثرت نزد ارباب کشف و عرفان سه مرتبه است .

مرتبهٔ اول نور حقیقی مطلق است ، دوم ظلمت و سوم ضیا

رؤیت نور مطلق از آن روی که مجرد است، از نسبت و اضافات متعذر است زیرا که آن عین هویت مطلق است و مرتبه بارگاه جناب حضرت صمدیت رفیع تر از آنست که طائر افهام و عقول مخلوقات به پیرامن سرادقات جلال آنحضرت تواند رسید: لا تدرکه الابصار وهو یدرك الابصار وهو اللطیف الخبیر. لیکن رؤیت آن نور در حالت تنزل در مظاهر و تعین آن در حجب (٤) مراتب بانسب و اضافات ممکن ست و هر یك را از اقسام سه گانه شرفی است. البته شرف نور به اصالت است یعنی بنا بر نسبت به نور حقیقی مطلق زیرا که هم اوست که سبب ظهور اعیان موجودات است که در کتم عدم مخفی و مستتر ودند و در ظلمت خانه نابودی متواری مانده اند.

مرتبهٔ دوم ظلمت است که در مقابل نور است و آن را سه قسم ند:

قسم اول ظلمت حقیقی است که رؤیت آن بهیچ وجه ممکن نیست و آن عدم محض است. قسم دوم ظلمت جهل است که رؤیت آن به حس بصر اگرچه ممکن نیست اما بنور بصیرت آثار قبیح آن هویدا است. قسم سوم ظلمت محسوس است ومرئی چون ظلمت شب و تاریکی منازل مظلمه را با حس می توان ادراك نمود. و شرف ظلمت آنست که واسطهٔ ادراك نور مطلق می گردد و بسبب تنزل آن در راتب ظلمات امکان امتزاج و اتصال آن بنور حقیقی امکان دارد.

مرتبهٔ سوم ضیاء است :

آن جمعیت نور و ظلمت است و حقیقت آن امتزاج (٥) آنها. طرفین آن برزخی است میان عدم و وجود زیرا نور صفت وجود است و ظلمت صفت عدم و از این جهت اصل ممکن را هم بظلمت وصف کنند و مقدار نورانیت که « ممکن » را حاصل است بسبب وجود است که بواسطهٔ آن از کتم عدم ظهور کرده است. پس ظلمت وی از جهت عدمیت اوست. چنانکه نورانیت از جهت عدمیت از جهت استفاضه نور وجود است و هر نقصی که ممکن می گردد از احکام نسبت عدمیه است. و آنکه رسول الله علی الله علیه وسلم فرمود که « ان الله خلق الخلق فی ظلمة ثم رش علیهم من نوره » اشارت بدین معنی است و

خلق در این محل به معنی تقدیر است یعنی تقدیر سابق به ایجاد افتاد و « رش » کنایه بعمل نور است یعنی از افاضه وجود نور از خزاین جود ازلی بر ممکنات ظاهر گشت.

چون این معانی مقرر گشت، بدان که عدم حقیقی که در مقابل وجود مطلق است، محقق نیست الاّ بواسطهٔ تعقل و ادراك وجود محض که نور مطلق است من حیث هی، و درك و رؤیت آن ممکن نیست الا بواسطهٔ تنزل. مرتبهٔ عدم از روی تعقل مثال آینه است که مقابل تجلیات منعکس باشد. همان طور انوار وجود مشاهده شوند که طرفین ضیاء اند که حقیقت آن را بصیرت درونی عارف عالم ادراك توان کرد زیرا که عالم ارواح و آنچه اطراف آن است سراپا نورانیت است و عالم اجسام متصف به ظلمت و کدورت است. و عالم مثال و ضیاء برزخ است میان اجسام و ارواح و متوسط بین العالمین و در هر یك از این دوعالم مناسبتی و مشابهتی وجود دارد و هر عینی از اعیان مراتب عالم احسام و ارواح بواسطه مناسبتی که میان این دو عالم است بحسب قوت و ضعف در این عالم جولان می کنند و حقایق و اسرار عالم وجود را در میدان خیال جلوه می دهند و در مرآت وجود مشاهده اسرار می کنند.

ای عزیز، چون هویت غیب مطلق نور حقیقی است و کمال رؤیت نور موقوف است به ضد آن که ظلمت است، پس موجب تعلق ارادت حق به ایجاد عوالم مختلفه موجب کمال رؤیت آثار عظمت و احکام قدرت است از روی وحدت جملةً و از روی ظهور او در مراتب و شئون صفات زیاد، اگرچه (٦) او در ذات واحد است. جلا و انجلاء که ذات وی راست بحصول نه پیوست الا بظهور در هر مرتبه متعین و شان مقید و متعین به کمال رؤیت موقوف گشت تا به ظهور در جمیع مراتب و شئون مشاهده شود. البته اختلاف شئون و مراتب اعیان و استعدادات و قابلیات آن در مراتب اطلاق و تعین و تقید تفاوت خصوصیات هر یك غیر متناهیه افتاده الا جرم عدم مستلزم دوام تنوع ظهور ذات حق شد در عوالم مختلفه.

ای عزیز، اگرچه مراتب اعیان و کثرت شئون از روی افراد و اشخاص تعینات غیر متناهی است، اما از وجه کلی محصور است در

دو عالم ظهار و باطن اسرار جمیع مراتب ظهور مبنی بر اعتدال و انحراف است و ظهور مظاهر که نتائج اعتدالات و انحرافات است، بواسطه سیر در منازل عوالم چهارگانه بکمال می رسد اول معنوی، دوم روحانی، سوم مثالی و چهارم حسی تا تلاطم امواج دریای وحدت نور حقیقی در جداول مراتب جبروت و ملکوت بصحنه صحرای عالم مثال مطلق نرسد، مستسقیان مغازه محبت و متعطشان فیافی مودت بورود حیاض زلال اسرار حضرت صمدیت محفوظ نگردند و تا سطوت تیغ آفتاب هویت غیب از اوج فلك کبریا در منازل مظاهر حسیّه وجود غروب نکند نقاش اعیان مفیده استفاضه انوار هدایت از نجوم اسماء صفات نتواند کرد.

ای عزیز، ضیاء دو نوع است. یکی نور محسوس است که ظاهر بنفسه و مظهر بغیره است از اشکال و الوان. دوم، نور لطیف که مظهر اسرار غیب است در کسوت خیال که آن عالم مثال مطلق است و عالم مثال مطلق را دو وجه است: وجهی عام از روی ذات خود و وجهی خاص بمقیدات عالم خیال و خاص اسرار جبروتی بواسطهٔ سیر خیال مقید در عالم مثال و عدم سیر و درجات ضعف و قوت آن بر اقسام اند چنانکه نبی صادق علیه الصلوة والسلام از کلیات آن خبر می دهد که: الرؤیاء ثلث رؤیاء من الله تعالی و رؤیا من الشیطان و رؤیاء حدیث المرء نفسه، قوت و ضعف آثار اسرار ملکوتی که در صحنه عالم مثال متجلیَ می گردد در حالت رکوع و حواس در آیینه مثال مقید مشاهده فرق می کند. مشاهده کردن اسباب بیداری قلب را سزد و چنین نائم بیدار است نه نائم واقعی. البته چنین رؤیا یا خوب هر کسی را میسر نیست. توجه سالك لازم باین نکته است که دل را سالم نگاه دارد تا هموم تصاریف روزگار ملال خاطر او نگردد. در او تنّوع هوس و نفس بر شعور او از پس پردهٔ حجاب سیطره نیابند. در قرآن مجید می بینیم که پیغامبری باشاره ای در نوم کوشش کرد که فرزند دلبند خود را در راه خدا قربان کند و اینگونه حال به حضرت خلیل مخصوص نماند دیگر انبیاء علیهم السلام هم بخواب عمل می - کرده اند.

باید طبع را بر صور محسوسات متفرقه مجرد از معانی قطع

کند ، مواد صوری که مصاحب آن گشته باشد از عوالم حسی در حالت نوم پیش قوت خیال جلوه گری کند و چنانکه شاغل روح است ، در بیداری از مطالعه اسرار روحانی بواسطه حواس ظاهره در حالت نوم نیم شاغل او گردد بواسطه خیال باب عالم مثال بر وی مسدود کرده اند . پس رؤیای این چنین کس دال بر هیچ معانی نبود و صوری بی روح می ماند که آن را هیچ اثر نبود .

ای عزیز بدانکه میان عالم ارواح و عالم اجسام عالمی دیگر است که آن نمودار هر دو عالم است و فیضی که از عالم ارواح بعالم اجسام می رسد ، بواسطهٔ آن عالم می رسد زیرا چون فیض روحانی از عالم ارواح بعالم اجسام تنزل می کند ، مجرد است از مناسبت و الفت با عالم اجسام و چون بعالم مثال مطلق می رسد ، آن عالم را کریم الطریقین می یابد که با عالم ارواح بواسطهٔ مجاورت مشابهتی دارد و با عالم اجسام هم چنین. پس چون آن فیض داده شد ، در مقام غریب نسیم آشنائی می یابد ، تهیج نائره اشتیاق وطن اصلی غالب می گردد و بآن اثر روحانی مالوف حال خود جلوه می دهد و جریان نتایج اسم ـ الظاهر که عالم اجسام است و بآن اسرار روحانی ممتزج گشته ، بواسطه برزخیت جاذب آن فیض می گردد به اسفل السافلین جسمانیت ، و این عالم متوسط را دو مرتبه است و دو اسم ، مرتبه تقید هر متجلی صحیح و در این مرتبه آنرا خیال مقید خوانند و مرتبه اطلاق و در این مرتبه آن را مثال مطلق گویند و انطباع آن معانی در مرتبه اطلاق این عالم مطابق اصل بود بی شك ، اما در مرتبه تقید گاه مطابق باشد و گاه غیر مطابق بحسب صحت هیکل دماغ و اختلال آن و انحراف و اعتدال مزاج و قوت و ضعف متصوره.

ای عزیز نسبت خیالات مقید مردم با عالم مثال مطلق نسبت جداول خرد است که از نهر عظیم متفرع می گردد و هر یك را طرفی متصل است بعالم مثال بطرفی دیگر منشعب می گردد . در تاملات عوارض و روح لواحق و لوازم و اقسام امور محسوسات پس خیال مقید به مشابهٔ جاسوس است و شهر بدن و دائماً کار او تجسس اخباراست و گاه توجه طرف متصل او بعالم مثال شود و از بحر اعظم مثال مطلق اعتراف ساق معانی و اسرار کند و گاه باشد که در ظلمت

تیه بمجاوری احکام کثیره ضیاء گم شود که مرجع اصلی خود باز نیابد و رجوع او بمعرفت علوم و معانی ممکن نگردد و هر چه در حالت یقظ بواسطه ادراك حواس ظاهر از مختلفات امور مورد توجه او شده باشد ، در وقت رکود حواس همان اشیا بمعاونت مصورها در پرده خیال نمایندگی کنند و آن را هیچ اثر نبود و خواب این چنین کس بیشتر اضغاث احلام باشد و این حال اکثر خلق است الا ماشاء الله.

چون این قاعده مقرر شد ، بدانکه اسباب صحت چند چیز است بعضی از آن مزاجی و بعضی خارج از مزاج. اما آنچه مخصوص به مزاج است صحت هیات دماغ است و اعتدال مزاج و قوت تصرف مصوره و آنچه خارج مزاج است بقای حکم مناسب و اتصال و قرب خیال مقید شخص که مقتضی اتحاد است بعالم مثال و قلت وسائط است از تعلقات لذات نفسانی و افکار فاسده و تصورات باطله و تشعب هموم بامور متفرقه و داشتن احوال و امور مرضیه. ازینجا ست که معبر کامل صاحب بصیرت که بقوت کشف سری و روحی بر مدارج ارواح و مراتب تمثلات عالم مثل و اشباح اطلاع یافته باشد چون رؤیای صاحب مزاج مستقیم بشنود ، بحسب معرفت او بمواقع منام و مواطن خیال تشخیص آن رؤیا کند در خیال خود و از طرف متصل خیالی ، بعالم مثال در آید و آن رؤیای شخص را با معانی که مناسب او باشد ، در آن عالم نسبت دهد بلکه اگر معبر کامل باشد ، بمراتب علویات در عالم مثال توقف نکند و ترقی کند بعالم ارواح و ازینجا بعالم جبروت منتهی شود و از مرآت استعداد عین ثابت آن شخص مشاهده کند که اصل آن رؤیا بمقتضای استعداد حال که نمود از چیست و حقیقت آن در عالم شهادت در کدام وقت پدید آید و بچه صورت ظاهر شود و بعده بمطالعه آن سر اگر مصلحت گفتن بود ، از مضمون خبر دهد ، آن خبر را تعبیر گویند و آن مخبر را معبر خوانند ، و هر خلل که در رؤیا واقع شود ، از عدم مطابقت میان مقصود و بیان صورت اند از آثار کدورت باطن که انحراف مزاج و فساد هیئت دماغ و اختلال احوال حسی صاحب رؤیا بود. چون کذب در اقوال و سیرت نامرضی و صرف اوقات در امر خسیس چنانکه بقید آثار صفات جمیله در ضمن آن مستهلك گردد. والامر بالعکس اذا کان الحال بالعکس و آنکه رسول

علیه الصلوة والسلام فرموده که « اصدقکم رؤیاً اصدقکم حدیثاً » اشارت است (به) این معانی عالی.

چون این معانی مفهوم شد، اکنون بدان که طبقات نوع انسانی از ادراك اسرار و معانی عالم مثال و ارواح وغیره بواسطهٔ خیال مقید در حال نوم بر چند قسم است. بعضی آنانند که رؤیای ایشان قابل تعبیر نیست و این قوم بر دو قسم اند :

قسم اول محجوبانند که صفات مستور دارند و احکام انحرافات خلقیه بر نفوس ایشان غالب گشته است و کدورت نفسانی و هیئت قوای روحانی مشرع خیال که متصل است بعالم مثال مسدود کرده و به استیلای ظلمت قوای روحانی خبیثه از مطالع اسرار دور افتاده و از خلعت کرامت تعریفات الهی محروم گشته و بیداری این قوم عین خواب است و خواب عبث نه بیداری ایشان را ثمره و (نه) خواب ایشان را نتیجه و تحسبهم ایقاظاً وهم رقود سواء هم محیاهم و مماتهم.

قسم دوم متوسطان اهل سلوکند که آئینه دل خود را مستور قبول فیض معانی و حقایق نموده اند ولی دست از سلوك و طی مراحل نکشیده اند و پیوسته امیدوار رحمت حق هستند. از ثبات و استواری آنان دل شکسته نباید بود و عجب نیست که صاحبان کمال باشند.

اما آن قسم که رؤیای ایشان بتعبیر محتاج است هم دو قسم اند :

قسم اول متوسطان اند و قسم دوم کاملان. اما متوسطان آن طائفه اند که در بعضی اوقات جمع از تعلقات جسمانی می کنند و بحسب فراغ از شواغل آیینه ایشان اندکی صفا می پذیرد و بعضی معانی از عالم مثال در وی منعکس می گردد و آن عکس بر دماغ می زند و بواسطه بقیه روح آثار اوصاف ذمیمه (٧) اثر حدیث نفس بآن ممتزج می گردد و قوت مصوره و متخیله معنی ممتزج را در کسوت خیال عرضه می دهد و امثال این چنین رؤیا را معبری فطین (٨) می - باید که به امکان نظر اثر حدیث نفس را از معنی مجرد تمیز کند.

قسم دوم کاملانند که ذهب نفس را از معانی در بوته مجاهده

صاف گردانیده اند و آیینه دل را از زنگار طبیعت پاك کرده و قدم همت در سیر الی الله بر کنگره اوج کبریا زده و در میدان شهود از کروبیان و روحانیان ملاء اعلی سبق برده، طی بساط زبان و مکان کرده ادبار امکان پس پشت انداخته، اسرار ازل بر لوح ابد خوانده از روزن ازل نظاره صحرای ابد کرده، بر مدارج بروج اسماء و صفات عالم جبروت عبور کرده و از مشرق هویت غیب طلوع کرده، عرش دل را مستوی حضرت الهیت گردانیده، پس چون دل این طائفه خزانه اسرار حق گشته است، در حالت نوم عکس بعضی از اسرار که در خزانهٔ دل متوطن است، بدماغ زند و قوت مصوره آن عکس را در کسوت خیال مقیده بر ذهن (۹) عرضه دهد و چون عکس بصورت اهل نیست لاجرم به تعبیر محتاج نباشد و این نوع خوراك کمال است از انبیا و رسل و خواص اولیا صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین. چون معلوم کردی که آن طائفه که رؤیای ایشان قابل تعبیر نیست، دو گروه اند:

یکی ناقص و دیگری کامل. و آنها که به تعبیر نیاز دارند، هم دو طائفه اند یکی ناقص و یکی دیگر کامل.

اکنون بدان که در ظهور نتیجهٔ بعضی از منامات تأخیر می افتد و حکم بعضی سریع الظهور می باشد. ای عزیز، ظهور نتایج را چنین بحکم غیر بدل خود با اوقات معین مقرون ساخته اند. نزد ارباب قلوب و تحقیق صدق و علو منام بر صدق و علو صاحب آن دلالت می‌کند زیرا که چون قوت عروج نفس در ادراك بکمال رسد خرقه غیب عالمها علوی کند و در محل اعلی که خزانه علم قدیم است، مطالعه این امر قریب الوقوع کند، و لابد بعد از طلوع این سالك آن امر ازآن حضرت بهر عالم از عالمهای عالیه که نزول کند، مدتی مکثر می کند و بحکم تصرف اسمی که رب و مدبر آن عالم است، منطبع می گردد و از آنجا بجائی دیگر نزول می کند و در حدیث آمده است: ان الامر الالهی یبقی فی الحق بعد ترقی الی السما الدنیا فی ثلثة سنین، اثر نتیجه بعضی رؤیای اهل حق کمال بعد از چهل سال ظاهر شود چنانکه حضرت یوسف را از این جمله بود که گفت: « انی رائیت احد عشر کوکباً والشمس رأیتهم لی سٰجدین (الی الاخر) تا آن روز که

گفت: هذا تاویل الرؤیای من قبل قد جعلها ربی حقاً، نزد اکثر مفسرین و اهل تواریخ چهل سال بود و سرعت ظهور حکم رؤیا دلیل است بر ضعف حال رای که قوت ترقی و عروج ندارد که کیفیت صور امور و حقایق مقدره از عوالم عالم أخذ کند و غایت ترقی وی در حالت اعراض از تعلیمات جسمانی و شواغل نفسانی آن است که آنچه از فدك متمر بفضا وجود نزول یا صعود کرده بود، بقدر صفای نفس ادراك بعضی از آن امور کند و از آنجا تجاوز نتواند کرد و قوت عروج بعالم علوی ندارد. لاجرم به سبب قرب آن امر مدرك ظهوراتی و نتیجه رؤیا در تأخیر نیستند (۱۰).

ایزد تعالی خطوات و نفس سالکان منازل (۱۱) اعلی و قاصدان مقاصد اقصی را از آفات عوارض صدور و آثار شوائب موانع (۱۲) عمل شهود در پده عصمت محفوظ و مصون دارد بمنّه و کرمه. ان ربی قریب مجیب. والحمد لله وحده والسلام علی من زکی نفسه. والسلام علی من اتبع الهدی.

* * *

همدانیه

این رساله مختصر محتوی سه معانی متفاوت همدان است. می‌گویند بعضی از معاصرین علیه نسبت «همدانی» مصنف ایرادی می‌گرفتند که «همه دان» بودن شایسته مقام خداوند متعال است و « همه دانی » (همدانی) وی را می سزد. بعضی از نویسندگان حضرت سید جلال الدین بخاری معروف به مخدوم جهانیان جهانگشت (م ۷۸۵ یا ۷۸۷ ه) را هم جزو ناقدین صفت « همدانی » ذکر نموده اند (الف) از فحوای رساله پیداست که پرسندهٔ معانی « همدان » از اشخاص مهمی بوده و مصنف گرامی نسبت به ایرادات مردمان عامّه هم اشارتی نموده است. متن این رساله طبق نسخه های خطی زیر تصحیح گردیده که خوشبختانه اختلافات ناچیزی را دارا می باشند:

نسخه به شماره	۲۲۵۸	کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران	با علامت	=مرکزی اصل
نسخه به شماره	۴۰۵۶	کتابخانهٔ ملیّ ملک تهران	با علامت	= ملک ۱
نسخه به شماره	۶۷۱	کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران	با علامت	= عکسی
(عکسی)	۴۲۵۰	کتابخانهٔ ملی ملک تهران	با علامت	= ملک ۲
(عکسی)	۴۲۷۴	کتابخانهٔ ملی ملک تهران	با علامت	= ملک ۳

پنج نسخه خطی دیگری از این رساله در کتابخانه موزهٔ بریتانیا لندن، کتابخانهٔ موزهٔ پاکستان در کراچی (ج) و کتابخانهٔ فرهنگستان شوروی در تاشکند موجود است. همانطور دو نسخه قدیمی خطی در کتابخانه گنج بخش اسلام آباد، یکی در کتابخانه انجمن ترقی اردو کراچی و یکی در تندو قیصر، بخش حیدرآباد سند وجود دارد.

* * *

بسم الله الرحمن الرحیم

شاهراه شریعت محمدی و مسالك طریقت احمدی بر سالکان بیابان (۱) طریقت و روندگان میدان حقیقت بضیای شمعهٔ انوار حقائق آن عزیز روشن باد و نسیم روائح انفاس حیات بخش او سبب احیای مرده دلان مقبره جهالت (۲) باد، بمنه و کرمه.

غرض از تحریر این عجاله و تقریر این مقاله آنکه دیروز خدمت آن عزیز، ساعتی تشریف حضور فرموده و در آن مجلس بجهت اسم "همدان" سخنی چند رفته بود. آن عزیز در تأمل (٤) خود مصیب می‌نماید، اما از جهت معاندان جاهل که بجهت خوشامد هرکس بجان می‌کوشند و بطبع جیفه چون سگ بر هر سفله می خروشند، و در هر مجلس چون دیگ بی نمك می جوشند، جوابی چند در معانی (۳) همدان نوشته خواهد آمد، انشاءالله تعالی.

جواب نخست: باید دانست که در اصطلاح صرف و لغت، همه بر وزن فعل و همه دان همدان بر وزن فعلان باشد همچون خلبان و دوران وغیره. همدان و همه دان فرق دارد. این دومین به حرف "ها" حاجت ندارد که کسی اعتراض کند که همه دان (٤)، عالم کل را گویند و بجز ذات متعال باری عزّشانه کسی سزاوار " همه دانی " نیست و همه (٥) آن را قبول (٦) داریم.

جواب دوم: همدان اسم دو موضع است یکی از یمن، دوم از عراق عجم. نخستین با سکون میم آمده است و دوم بفتح میم. آنکه در بعضی از کتب عربی آمده است که " همدان صحّ بسکون المیم " مقصود ازان همان موضع یمن است. مصداق همدان با فتح و حرکت میم، گفتار فخرالدین رازی رحمة الله علیه است که در یکی از ابیاتش بعنوان مثل تصریح نموده (۷) است:

(۸) وانکس که بداند و بداند که بداند
در مسند خود را به سر صدر نشاند
وانکس که نداند و بداند که بداند
بیدار کند زود که در خواب نماند
وانکس که نداند و بداند که نداند
از خویشتن از کفر و جهالت برهاند
وانکس که نداند و بداند که بداند
تو مرده‌شمارش که کسش زنده نخواند(۹)

اینك به عراق اندر شهری است معظّم کو را "همدان" خوانند و او هیچ نداند واز ابنای عصر، یکی دیگر نوشته بود:

فراق بر دل نادان چو برگ کاهی نیست
ولیك بردل « همدان » چو کوه الوند است

جواب سوم: « همدان » علم و علامتی است برای خواص. درباره اعلام معانی خاصه اهل منطق گفته (۱۰) اند : « عبدالله مفرد اذ کان علما لانه یعتبر فیه معنی العبودیة والالوهیة » این است آنچه به نسبت اهل ظاهر گفته اند ولی جواب سؤال (۱۱) را در اصطلاح متصوفه می گوییم با اشارتی چند. ولی آثار حقایق آداب و عادات این قوم مندرس شده و عزیزانی که باحیای این شیوه (۱۲) می پرداختند متواری (۱۳) گشته و از ننگ افعال این تر دامنان روی در حجاب غیرت کشیده و اینك خود بینان مغرور خود را رهنما جلوه گر کرده اند « واضلوا کثیراً وضلّوا عن سواء السبیل » :

امّا الخیام، فانها کخیام
واری نساء الحی غیر نسائها

دریغا که عمر عزیز در تردد ملاقات زید و عمرو صرف کرده شد(۱٤) و هرجا که مردی را باوصاف حمیده تلقی نمودند ولو در اقصای بلاد باشد، بملاقات وی کمر همت بسته و قطع مراحل سفر کرده شد ولی وای که در مواقعی چند جز مصداق « کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء حتّی اذا جاءه لم یجده شیئاً » چیزی بدست نیامد :

وما ان عرفت الناس الا ذممتهم
جــــز الله خیراً من یکن لست اعرفه

انّا لله وانّا الیه راجعون بر چنین اوضاع. باز بسر آن سخن می رویم که می خواستیم دربارهٔ معانی عرفانی « همدان ».

ای عزیز ، اگر شخصی این بیست و نه حروف تهجی (۱۵) را یاد گیرد و در کتاب خانه ای رود که در آنجاهزار مجلّد کتاب بود ، پس بگوید که هر چه در این هزار مجلد کتاب است، من آن همه را می دانم از وجهی او راست گفته باشد. چه هر کلمه که در این کتب است از حروف مرکبَ است و هو عالم فی الکتب من الحروف. اما اگر از تفصیل مسائل کتب مذکور (۱٦) از وی سئوال کنند متحیر شود

(۱۷) . در این مثل نکته است که بجز قاصران فهم دیگر آن را درک خواهند نمود. اگرچه در کتب مسائل زیاد ذکر کرده باشند، چون بر رقعه اسم عالم آنها را بسنجیم، کلمه ای بیش نباشد. پس از حیثی اگر کسی بگوید که او (۱۸) همه را می داند، و همدان است، غلط نمی گوید ولی این نظر و بصیرت سزاوار سعیدان ازلی است.

پس ای عزیز، هر بیدلی را که از سوختگان بادیه محبت است بواسطه خواطف جذبات عنایت الوهیت جبه وجود بشری منسلخ گردانند و دیده همت او را به سوزن " ما زاغ البصر وما طغی " از روی اغیار بر دوزند، و عین بصیرت وی را بکحل " المؤمن ینظر بنورالله " روشن گردانند، و جمال کمال خود را به صفات ذرات موجودات بر نظر او جلوه دهند، و آیینه دل او را از آلایش غبار محدثات بصیقل علم پاک گردانند و شراب زلال محبت بجام معرفت از دست ساقی" یحبهم و یحبونه " در کام جان او ریزند و مرغ روح او را که طائر، عالم ملکوت است، در هوای فضای مساحات حظائر قدس جولان دهند و در مکتب شهود بر چهره الواح وجود، حقیقت " سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم " بر وی عرضه کنند تا این گدای مسکین بر ورق هر ذره سری از اسرار باری را مطالعه (۱۹) می کند و حقیقت " وان من شئ الا یسبح بحمده " می بیند و از محنت خانه منازل و مراتب کثرت موهومات، در خلوتخانه وحدت می گریزد و از ظلمت نیستی " وما عندکم ینفد " در هستی " وما عند الله باق " پناه می آرد و سمع جان، از زبان حال (۲۰) هر ذره می شنود که :

جهان را بلندی و پستی تویی
ندانم چۀ، هر چه هستی تویی

آن وقت حقیقت " و نحن اقرب الیه منکم ولکن لا تبصرون " آشکار می گردد و آفتاب عزت " والله من ورائهم محیط " از پس نقاب "فان لم تکن تراه" روی نماید و سر " وهو معکم اینما کنتم " ظاهر گردد (۲۱) و عروس معانی " فاینما تولوا فثم وجهه الله " جلوه گری کند (۲۲) و غمزه " الله نور السموات والارض " سرّ " رأیت ربّی فی احسن صورة " باوی درمیان نهد. پس او سواد رقم "هوالاول

والاخر و الظاهر والباطن» را محیط دائره ملك و ملکوت می بیند از و وسعت این دائرة بیابان کسی کجا تواند شد؟ (کذا) «فاین تذهبون ان هو الا ذکر للعلمین».

ای عزیز، هر بیدلی که وجود محدث (۲۳) موهومات را ذره وار در اشعه انوار آفتاب جلال احدیت مستهلك یابد، وهیچ نه بیند الا ذات قدیم و هیچ نداند الا وجود حقیقی مطلق. اگر در این مقام لاف « سبحانی فی الدار غیری » زند، معذور بود و اگر گوید ما همه بینیم یا همه دانیم، از وجهی راست باشد زیرا او مستغرق وجودی است که وجود جمله اشیا منوط (۲٤) با وی می باشد، پس هر که شمه ای از معارف اوصاف آن وجود می داند او هدان است و هرکه نداند، او هیچ نداند ولو در انواع و اقسام علوم متبحر باشد. اما باید (۲۵) دانست که سالك را این نظر بر سبیل اجمال بود در مقام وحدت ولی اگر حاجب غیرت تتق عزت را از پیش مراتب افعال و صفات بی نهایت بردارد، و کثرت اعیان ظهور کند، دریای حیرت و هیجان پیش آید و عقل مدرك بکلام « قل رب زدنی علما » گویا گردد و روح تیز بین که صومعه (۲٦) نشین حظیره قدس است دست بدعایی « اللهم ارنا الاشیا کما هی » بردارد و سر « لا یعرف الله غیرالله » مکشوف گردد و « العجز عن درك الادراك، ادراك » مفهوم شود. ای عزیز، اگر از این هم روشن تر می خواهی، گوش داشته باش. هر وقت که داعیه درونی طلب، گریبان صادق را بگیرد، قدم سعی سالك را بر بساط عبودیت بحکم « فاستقم کما امرت » ثابت گرداند و بر آستانه خدمت مراد، من قر باب الملك یوشك ان یفتح له » ملازم شود و به تیغ بی دریغ مجاهده « وجاهدوا فی الله حق جهاده » اصل و فروع شجره خبیثه اوصاف و اخلاق ذمیمه را قطع کند و بآتش شوق « نارالله الموقدة التی تطلع علی الافئدة » خرمن هستی موهوم بسوزد و بصقله متابعت سنت نبویه (ص) « قل ان کنتم تحبون الله فتبعونی یحببکم الله » زنگ رسوم و عادات را از آیینه دل پاك کند و مساحت صدر را که محل تدبیر است، از اوساخ غبار شرور خواطر فاسده و افکار باطله، به جاروب نفی و اثبات دور کند و بر مرکب صبر «واصبر مع الزین یدعون ربهم بالغداوة والعشی یریدون وجهه «

سوار شود و عقبات علائق " زین للناس حب الشهوات " قطع کند و بحکم " الفقر سواد الوجه فی الدارین " بر دوش جان نبود و سیر خاك مذلت(۲۷) "من احب آخرته ضل بدنیا" نشیند و باشارت "قل الله ثم ذرهم" دل از التفات (۲۸) کونین برگرداند و دست توکل بحبل متین " واعتصموا بحبل الله جمیعا " استوار کند و از آفات عوارض صدور، بکهف حفظ " ففروا الی الله " پناه آرد و هر آیینه سوابق عنایت " من تقرب الی شبراً تقربت الیه ذراعاً " از مراد کرم، استقبال حال آن ضعیف کند. و کسوت هدایت " والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا " در سر او (۲۹) اندارد و بر سریر کرامت " الله یجتبی الیه من یشاء " هستی موهوم او را در وجود مطلق خود متلاشی گرداند که (۳۰) " المحدث اذلقی بالقدیم لم یبق له اثر " و همه هستی خود را بجای نشاند و بداند که " من قتله محبتی، فانادیته " و وجود او را بخلعت " کنت سمعه و بصره و لسانه " مزین گرداند و از برای تکمیل نقایص، وی را مستفیض (۳۱) نماید.

ای عزیز، سالکی که در این مقام رسد، هر چه بیند، بحق بیند، و هر چه گوید بحق گوید و هرچه داند، بحق داند و برچیزی پوشیده نیست: " ان الله لا یخفی علیه شی فی الارض ولا فی السما " فهم من فهم، فمن لا سیری لا عرف. بدین مختصر اکتفا می کنیم چون زیور جمال این عروس نوباوه فکر از نظر جاهلان جاحد کدورتهای دلهای معاند مستور اولی تر است (۳۲).

از خصایل حمیده اهل کمال یکی آنست که هرچه بشنوند، آن را بوجه احسن تاویل کنند که "الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه" و از اوصاف خبیثه ناقصان معاند یکی آنست که هرچه شنوند به حجد مشغول شوند " و اذلم یهتدوا به فسیقولون هذا انك قدم " و اکثر اهل زمان بدین صفت می باشند الا ماشا الله و لذالك خلقهم. و تمت کلمة ربك صدقاً و عدلاً. لا مبدل لکلماته. والحمد لله وحده. والسلام علی من اتبع الهدی.

* * *

حواشی

مقدمهٔ مصحح :

۱- احوال و آثار و اشعار میر سید علی همدانی با شش رساله وی (فتوتیه، مشارب الاذواق، طرادات دیوان حافظ، درویشیه، السبعین فی فضایل امیرالمؤمنین حضرت علی، ذکریه)، صفحه: ۵۵ + ۵٤۵

تلقینیه :

۱- خا (اصل): لقمی
۲- ملك : مجلیٰ
۳- ایضاً صامن
٤- ملك : لتوانب
۵- ایضاً : حقه
٦- ایضاً : حسن
۷ ایضاً : سلفی
۸- ایسا : تهیح .
۹- ایضا. مشروحی؟
۱۰- ایضاً : غیر صالح
۱۱- ملك : بطن
۱۲- ایضاً : سعی نماید
۱۳- ایضاً : امات
۱٤- ایضاً : معشیت
۱۵- ایضاً : هجوم
۱٦- ملك : عزل
۱۷- ایضاً : تآلی
۱۸- ایضاً : اوبیتی
۱۹- ایضاً : عتو
۲۰- ایضاً : دیگری
۲۱- ملك : تنعمات
۲۲- ایضاً استحال
۲۳- ایضاً : حفره ای
۲٤- ایضاً : متو؟
۲۵- ایضاً : سورن
۲٦- ملك : تهمه
۲۷- ایضاً : غرّه و ریاست
۲۸- ایضاً : احلاع
۲۹- ایضاً : انقراس
۳۰- ایضاً : مضیقه
۳۱- ایضاً : مثال
۳۲- ایضاً : انمه
۳۳- ایضاً : هواجس
۳٤- ایضاً : مهمده ؟
۳۵- ایضاً : مرگ
۳٦- ایضاً : مستوجب

۲۷ ایضاً: بهشت

٤٨- ایضاً: مسجد

مناميه:

۱- م ۲: صحبه

۲- مل ۱: روحها

۳ ط: انشاء

٤ د: بی بها

۵ مل ۱: مراح

٦ ع ۲: گرچه

۷- مل ۱: ذمّه

۸- ع ۲: فطن،

۹ ط: دهن

۱۰ ع ۱: نیفند

۱۱ ع ۲: نارل

۱۲ ع ۱: موالّع

همدانیه

مقدمه

الف مقدمه رسائل میر سید علی همدانی چاپ شده بوسیله انجمن حدام الصوفیه، قصور (لاهور) س ن.

ب - فهرس ریوج ۲

ح - جرو کتب شادروان شمس الدین

د شماره ۲۲٤۰ تا ۲۲٤۲، فهرست ح ۲ از آن فرهنگستان

متن

۱ ملك ۲: بیدای

۲ عکسی: جهل

۳ مرکزی: معنی خود

٤- ملك ۲: اسم همدان

۵ عکسی: هم دان

٦- مرکزی: مقبول

۸ ملك: وکسی

۷- عکسی: نمود

۹ عکسی: تو مرد مشمارش که کش مرد نداند

۱۰- ملك: میگویند

۱۱- مرکزی: سوال ندارد

۱۲ ملك ۲: طریق

۱۳- ملك ۱: متوازی؟

۱٤ ملك ۱: کردم

۱۵- مرکزی: هجا

۱٦ عکسی: مزبور

۱۷- ایضاً: می شود

۱۸ مرکزی: او ندارد

۱۹- ملك ۲: درك

۲۰- عکسی: حالت

۲۱- مرکزی: شود

۲۲ ملك ۲: نماید

۲۳- عکسی: حادث

۲۴- ملك ۱: مربوط

۲۵- مرکزی: بباید

۲۶- ملك ۲: گوشه

۲۷- عکسی: ذلت

۲۸- ملك ۲: التفات به

۲۹- عکسی: وی

۳۰- مرکری: که گفته اند

۳۱- ملك ۳: مستفید

۳۲- ملك ۱ و عکسی: می باشد

نجیب مایل هروی
مشهد

ترجمه ای کهن
از رسائل برادران روشن

اهمیت رسائل اخوان الصفا و خلان الوفا، و رواج آن درمیان محققان جهان اسلام، امریست آشکار و پیدا (١)، و هرچند که نظر ابوسلیمان منطقی را که گفته است: نگارندگان رسائل مذکور "تعب بسیار کشیده و فایده ای نبخشیده اند، رنجی عظیم تحمل کرده، بهره و منفعتی بحصول نرسانیده اند، حوالی سرچشمه گشته اند و پی به آب نبرده، تا خواهی ساز نواخته اند اما طربی حاصل نشده" (٢) مدقق و محقق بدانیم، درین که رسائل مزبور پس از تالیف و تبویب درجهان فرهنگ اسلامی از رواج چشمگیری برخوردار بوده است، نمی توان تردید کرد. ترجمه ها و تلخیص هایی مکرر که ازین رسائل به زبانهای عربی، اردو و ترکی شده است از جهتی مؤید این رواج تواند بود. غیر از ترجمه ها و گزیده هایی که از مجموعهٔ رسائل اخوان ـ الصفا به زبانهای مذکورشده، بیشتر فارسی زبانان، به آن رسائل توجه بسیار داشته اند، و چندین بار به ترجمهٔ مجموعهٔ آن رسائل، و گاه نیز به برخی از رساله های آن پرداخته اند. چنانچه امیر حسین غوری هروی (م ٧١٨) رسالهٔ "انسان و حیوان" را ترجمه ای متصرفانه کرده و بااضافاتی در کتاب طرب المجالس ــــ قسم سیوم در فضیلت و شرف انسان برجمیع حیوانات ـــ خود گنجانیده و خود نیز گفته است: "درین معنی چند فصل بر نهج رسالت از رسائل کتاب اخوان الصفا که اهل حکمت جمع کرده اند در قلم آمد و بحث و مناظره جماعت حیوانات با قوم مردم بنوعی دیگر ترتیب یافت". (٣) و محمد بن محمود بن محمد زنگی بخاری همان رساله را با افزودگیهایی، پارسی کرده و به نام "بستان العقول فی ترجمان المنقول" به غازان وسعد ـ الدین محمد فرزند تاج الدین تقدیم داشته است. بنگرید به: فهرست نسخه های خطی فارسی ٢/٤-١٠٦٢.

در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران نسخه ای از ترجمه رسائل اخوان الصفاست که متن عربی را نیز بهمراه دارد گویا غیر از ترجمه کهن و قدیمست که در این گفتار شناسانیده خواهدشد.

میرزا احمد وقار فرزند وصال شیرازی همان رساله را در روزگار ناصرالدّین شاه قاجار پس از ۱۲۷۶ که سلطان مراد میرزا هرات را از یاغیان بگرفته بود، درسن ۶۰ تا ۷۰ سالگی ترجمه کرده و به نام «مرغزار» خوانده است با این سر آغاز: «کتاب مرغزار ترجمهٔ رساله اخوان الصّفا من مؤلّفات الوقار». (۵)

ملك الکتّاب شیرازی درسدهٔ چهاردهم هجری، ضمن آنکه ترجمهٔ رسائل اخوان الصفا را تحقیق و چاپ کرده است، در چاپ دوم ترجمهٔ مزبور رسالهٔ «انسان و حیوان» از رسائل اخوان الصفا را که در متن مترجَم مزبور ترجمه نشده بوده، پارسی کرده و به کتاب افزوده است. (۶)

محقّق دانشمند آقای علی اصغر حلبی نیز ترجمه ای مختصر و برگزیده از رسایل اخوان الصفا به فارسی عرضه کرده است. (۷) امّا پیش ازین ترجمه ها از رسایل اخوان الصفا ترجمه ای کهن از آن رسایل به زبان فارسی در دست است به نام مجمل الحکمة از مترجمی ناشناخته، که رسایل یاران روشن را با حذف مطالب مکّرر (۸) و افزودن مطالبی دیگر با توجّه به شیوهٔ زیر ترجمه کرده است.

۱- غیر از حذف مطالب تکراری، مترجم، رسالهٔ انسان و حیوان را ترجمه نکرده است.

۲- بعضی از مطالب را مترجم به ترجمه اش افزوده است. این مطالب بیشتر در زمینهٔ فلسفه و نکاتی دقیق در علم طبیعی است و این نکته می نمایاند که مترجم بایستی از آگاهان و دانشمندان عصر خود بوده باشد.

۳- مترجم در رسالهٔ مربوط به موسیقی از کتابی به نام «الأدوار» بهره برده است، بنگرید به پس ازین.

٤- در رساله «حدُود» مترجم غیر از توجّه به رسائل اخوان الصفا، از رسالهٔ حدود و کتاب اشارات و تنبیهات ابو علی سینا

نقاوة الحکمة خواجه حسن بن جریر سپاهانی و از نوشته های عبدالله بن جبرئیل بن بختیشوع طبیب نیز استفاده کرده است.

و امّا اینکه مترجمِ این ترجمه کیست و درچه زمانی به آن پرداخته است؟ نکته ایست قابل توجه؛ بخصوص که درباره ای از کتابشناسیها و فهرستهای نسخ خطّی (۹) و نگاشته های محقّقانهٔ معاصر مانند تاریخ ادبیات در ایران از آقای ذبیح الله صفا و تاریخ علوم عقلی همو و تاریخ ادبی براون، بصورت های گوناگون متناقض و بدور از صواب عنوان شده است.

گفتنی است که این ترجمه پس از نیمهٔ اوّل سدهٔ هشتم به وسیلهٔ کتّاب و نسخه نگاران به خطا معرّفی شده است چنانچه در نسخهٔ شمارهٔ (۲۰۹۷) کتابخانهٔ مجلس، کاتب، آن را از احمد بن اسماعیل معروف به ابن نارچی دانسته (۱۰) و در ترقیمهٔ نسخهٔ فرهنگستان تفلیس از سدهٔ ۱۱ﻫ، کاتب ترجمهٔ مزبور را به مولانا محمد بن الحسن الطّوسی نسبت داده است (۱۱) نیز در یك نسخهٔ دیگر از سده ۱۱-۱۲ﻫ، ترجمهٔ مزبور را به سراج الدّین محمود ارموی صاحبِ لطائف الحکمة نسبت داده اند. (۱۲)

غیر از نسخه های مذکور، در جمیع نسخِ متاخرّ ترجمهٔ مورد نظر را به نام ترجمانی ناشناخته از نیمهٔ دوم سدهٔ هشتم هجری خوانده اند که به روزگار سید بهاءالدّین سیف الملوك، شجاع الملك و شمس الخواص (!) تیمور گورکان (۷۷۱-۸۰۷) رسائل اخوان الصفا را تلخیص و ترجمه کرده است. (۱۳)

این پراکندگی و تشتّت در خصوص انتساب ترجمهٔ مورد بحث، در محدودهٔ ترقیمه های نسخ خطّی و نیز در حدود برخی از فهرستها محدود نمانده و به برخی از نگاشته های علمی و محقّقانهٔ روزگار ما نیز راه یافته است. از مهمترین این گونه نوشته ها، که در مراکز آموزشی، بعنوان کتب درسی مورد توجّه می باشد، آثار استوار آقای ذبیح الله صفا است بطوریکه درسه اثر مشهور ایشان، این کتاب به اشکال مختلف معرفی شده، و در هیچ موردی، آن چنان که سزاوار این کهنه کتاب می باشد معرفی این کتاب و نسخه های آن بعمل

ِامده است. چنانچه در «مختصری در تاریخ تحوّل نظم و نثر پارسی»
۱٤) می خوانیم: «در اینجا بی مناسبت نیست که ذکری از یکی از
رجمه های رسایل اخوان الصفا به نثر فارسی که در همین عهد از
خیص عربی آن موسوم به مجمل الحکمة صورت گرفته است به میان
ید. این کتاب که نسخی از آن موجود است در عهد سلطنت تیمور به
رسی روانی در آمده و از جملهٔ بهترین تلخیص های رسایل اخوان-
صفاست».

در اثر ارزشمند «تاریخ علوم عقلی در تمدّن اسلامی» می-
وانیم: «از رسائل اخوان الصّفا نسخ متعدد باقی است و تلخیص هایی
. آن صورت گرفته است از آن جمله خلاصه یی بفارسی است که نسخه
طّی آن در کتابخانهٔ مجلس موجود است، و تلخیص دیگری از آن به
زی تهّیه شده است در ریاضیات و منطقیّات و طبیعیّات و الهیّات به
م مجمل الحکمة که ترجمهٔ فارسی آن در بعضی کتابخانه ها موجود
ست ... و ترجمهٔ تمام این رسایل به زبان فارسی در سال ۱۳۰۱
جری در بمبئی چاپ شده است».

در عبارات مذکور آقای صفاچینن پنداشته اند که:

(۱) کسی از رسائل اخوان گزیده ای ترتیب داده به نام «مجمل-
حکمة» که در سدهٔ هشتم و نهم مترجمی آن را به فارسی ترجمه کرده
ست. این تصّور مقرون به صواب نیست؛ زیرا اسناد و مآخذ موجود
ی نمایانند که همان کسی که، گزیدهٔ مزبور را ترتیب داده، همزمان
گزینشش آن را به پارسی ترجمه کرده است. به عبارت دیگر گزیده
ی از رسایل اخوان الصفا به نام مجمل الحکمة نداریم، بلکه همین
زیدهٔ مترجَم است معروف به مجمل الحکمة چنانکه حاجی خلیفه می-
یسد: «مجمل الحکمة - فارسی فی الحکمة فی الرّیاضیّات والمنطقیّات
الطبیعیّات و الالهیّات واکثره رموز انتخبه رجل من الخراسانییّن
ذف الحشو و ایضاح الرّمز من رسائل اخوان الصفا، و نقله بعضهم
، الفارسی الی الدرّی» (؟). (۱٦)

(۲)- این که پیش از این ترجمه، ترجمه ای دیگر نیز از
سایل اخوان الصفا به زبان فارسی شده است. این نظر آقای صفا بر

اثر دیباچهٔ نسخه های تصرّف شدهٔ مجمل الحکمة است که در آینده به آن توجه خواهیم داد. چنانچه در دیباچهٔ نسخ نامعتبر مجمل الحکمة می خوانیم: « ما یك دو جای دیدیم که این کتاب را به فارسی نقل کرده اند و همچنین مرموز گذاشته، واین ضعیف را فرمودند که این کتاب را به فارسی دری نقل کنُد و هر چه حشو است از وی دور کند». (۱۷)

در این که آیا پیش از مجمل الحکمة ترجمه ای دیگر نیز از رسایل اخوان الصّفا به فارسی شده است، مآخذ و منابع معتبر، وجود چنین ترجمه ای را نشان نمی دهند. نسخهٔ شمارهٔ (۱۱۱۳) کتابخانهٔ مرکزی، که همراه با متن عربی است، گویا ترجمه ای دیگر ست ، امّا ظاهراً ترجمه ایست ساخته و پرداخته پس از سدهٔ هشتم هجری، زیرا تا آنجا که آثار مترجم فارسی از عربی، تا اواخر نیمهٔ دوّم از سدهٔ هشتم می نمایانند، پیشینیان در کارهای ترجمه ای، هرگز به نقل متن اصلی نپرداخته اند، البّته در شرح آثار پیش از خود، متن را نیز آورده اند و نیز در ترجمه هایی که از قرآن مجید کرده، اصل متن را نقل کرده اند و لکن در ترجمهٔ محض، هرگز به ذکر عبارات متن توجه نداشته اند، واین شیوهٔ آوردن متن درکنار متن مترجم پس از نیمهٔ دوّم از سدهٔ هشتم درمیان مترجمان رواج یافته است که اصل متن را همراد با ترجمه بیاورند، که البته درین دوره نیز، مترجم، بقصد ترجمه عمل نکرده، بلکه مقصود او شرح بوده، و به ترجمه نیز پرداخته است.

از سوی دیگر عبارات دیباچه در نسخه های نامعتبر در خصوص ترجمهٔ رسایل اخوان الصّفا و اینکه آیا پیش ازین ترجمه نیز ترجمه ای بوده است مخدوش و دست خورده بنظر می رسد، در حالی که دیباچهٔ نسخ کهَن دقیقاً نشان می دهد که این ترجمه نخستین و کهن ترین ترجمهٔ رسایل یاران روشن است. بنگرید به پس ازین.

باری تا آنجا که منابع و مدارك موجود می نمایانند، و تا آنجا که نگارندهٔ این سطور اطّلاع دارد کهن ترین ترجمه ای از رسایل اخوان الصّفا به زبان فارسی، همین مجمل الحکمة است و همهٔ نسخ موجود با ساختمانی که پیش ازین وصف شده، نیز همین ترجمه است

با این مشخصاتی که :

(۱) سه نسخه کهُن ازین ترجمه موجود است که کهن بودنِ آن را اثبات می کنند و ما در پایان این گفتار از آنها یاد می کُنیم.

(۲) سه نسخهٔ دیگر داریم که در ترقیمه های آنها، ترجمهٔ مورد نظر را به ارموی و طوسی و ابن نارچی نسبت داده اند، بنگرید به پیش ازین.

(۳) دهها نسخهٔ دیگر ازین ترجمه داریم که ترجمه را به مترجمی از روزگار امیر تیمور گورکان (۷۷۱ - ۸۰۷) می رسانند که نادرست است، زیرا جمیع این نسخه ها همان زبان و ساختمانی را دارند که سه نسخهٔ معتبر و مربوط به ترجمهٔ کهُن مجمل الحکمة دارد. آنچه از نسخه های متأخَر که ترجمه را به نیمهٔ دوَم از سدهٔ هشتم می رسانند در معرض تصرّف و شاید دستبرد علمی قرار گرفته و عقدهٔ نا آشنایی متأخَران و معاصران را نسبت به این ترجمه کور و کور تر گردانیده، موارد زیراست :

در دیباچهٔ نسخه های متاخر از مخدوم مترجم بصورت «سید بهاءالدین، سیف الملوک، شجاع الملك شمس الخواص تیمور گورکان» یاد شده است در حالی که در نسخ کهن، یعنی نسخه های سدهٔ هفتم و نیز برخی از نسخه های معتبر سدهٔ هشتم چنین نامی در دیباچه نیامده است. دراین که آیا مراد از تیمور مذکور در دیباچهٔ نسخ متأخرِ مجمل‌ـ الحکمة همان تیمور گورکان (م ۸۰۷) باشد، علاّمه قزوینی نوشته است که : «این کتاب (=مجمل الحکمة) به اسم کسی دیگری بوده است باالقاب مذکوره، و اسمش هم شاید تیمور بوده است ولی نسّاخ متأخر بمناسبت تیمور، کلمهٔ گرکان را نیز سهواً و اشتباهاً و جهلاً، نه تقلباً و تزویراً و تدلیساً و غشاً برآن افزوده اند... زیرا که اگر کسی می خواست تقلّباً این کتاب را به نام امیر تیمور گورکان بنماید و بنایش براین غش و تدلیس قرار می گرفت چرا این القاب عجیب و غریب را که نه در عصر تیمور و نه بعد از او ابداً هیچ کس از معاصرین یا متأخَرین مطلقاً آنهارا در حَقِ او استعمال نکرده اند، استعمال می‌ـ کرد، طبیعی و منطقی این بود که همان القاب معموله ای که امیر

تیمور در عصر خود بدان معروف بوده است براسم او اضافه نماید نه سید بهاءالدّین و شجاع الملك و سیف الملك و شمس الخواص»(۱۸)

نگارندهٔ این سطور با تردید بیشتر بر دیباچه نسخه های متأخر نظر انداخته ام و می پندارم که این ترجمه از رسایل اخوان الصفا در نیمهٔ دوّم از سدهٔ هشتم بوسیله کسی دیگر ـــ غیر از مترجم اصلی آن ـــ دستکاری شده و قستهائی از دیباچهٔ آن کاملاً مخدوش گردیده، و متصرّف درین دستبرد علمی دقیقاً دیباچه را با افزودن نام تیمور و کلماتی دیگر بگونه ای دیگر گون نموده، که بتواند بر نسخهٔ تصرّف کردهٔ خود، نام ترجمه ای دیگر و خالی از حشو و زواید بگذارد، وترجمهٔ پیشین را بدور از تنقیح و همراه با حشو و زواید بنمایاند.

بنابر این در دیباچهٔ نسخ متأخر مجمل الحکمة در دو مورد تصرّف شده است نه دریك مورد، آن چنانکه گفته اند مورد اوّل آنست که اسم تیمور را با کلمه گورکان، باالقابی نامربوط که معلوم نیست که آیا در متن مترجم اصلی بوده است یا نه - به دیباچه افزوده است. که نشان دهد که پیش از او نیز این کتاب ترجمه شده بود، امّا با حشو و زواید و او به ترجمه ای پرداخته است منقّح و بدور از حشو و زواید. به عبارت دیگر تصّرف کننده مدّعی شده است که مجمل الحکمة در اصل عربی بوده و پیش از او یك بار باهمه زوایدش به فارسی ترجمه گردیده است و بار دیگر به اهتمام او، دقیق تر ترجمه شده، در حالیکه این ادعّای متصّرف از یکسو بخلاف نکته ایست که حاجی خلیفه (۱۹) درخصوص این کتاب گفته است، و نسخ کهن نیز نشان می دهد که مترجم از رسایل اخوان الصفا مطالبی را گزین و به فارسی ترجمه کرده است به نام مجمل الحکمة، و از دیگر سو مغایر و بلکه نقیض نص دیباچهٔ نسخ معتبر و کهن آنست. برای محقّق نمودن این نکته خوانندهٔ ارجمند را به دیباچه مترجم اصلی و دیباچهٔ تصّرف شده توجه می دهیم.

(۱)دیباچهٔ مترجم اصلی براساس نسخه پرج (شمارهٔ ۹۱):

«پس چنان افتاد که (۲۰) این ضعیف این کتاب را (=رسائل اخوان الصّفا) بازِ (۲۱) پارسی دری نقل کند و هر چه حشو است از

او دور کند و هر چه مرموز است، آشکارا کند».

(۲) دیباچه تصرّف شده نسخ متاخّر:

«وکتاب مجمل الحکمة مجموع است، و لیکن همچنین مرموز است و در آن حشو بسیار است و بسیار مکرّر است و ما یك دو جای دیدیم که این کتاب را پارسی نقل کرده اند و همچنان مرموز گذاشته، و این ضعیف را فرمودند که این کتاب را به فارسی دری نقل کند و هر چه حشو است از وی دور کند».

بهر حال پس از آنکه نسخه ای متاخّر ازین ترجمه که درترقیمهٔ آن سراج الدّین محمود ارموی (۵۹٤-٦۸۲) بعنوان مترجم یاد شده است (۲۲) شناسانیده شد، آقای صفا آن ترجمه را از همین ارموی دانست و نوشت که: « از سراج الدین اثر مهم دیگری به پارسی داریم به نام مجمل الحکمة که نسخی از آن در دست است. این کتاب پر ارزش که شایستهٔ طبع و توزیع است ترجمه یی همراه با تلخیص است از رسایل اخوان الصّفا... و شیوهٔ تحریر مترجم درین کتاب همانست که در لطایف الحکمة دیده ایم». (۲۳)

این نظر آقای صفا نیز همانند حدس گذشته، با منابع و مآخذ موجود مغایر است،زیرا از یکسو مسلّم است که این کتاب توسط مردی از خراسان گزین و به فارسی ترجمه شده (۲٤) و از نثر کهن مجمل الحکمة که قرین سبك خراسانی است نیز این نکته پیدا و آشکار می شود، از دیگر سو، اولاً ارموی، خراسانی نبوده و مشرب و پسند های ذهنی او باپسندهای اخوان الصفا سازگار نیست و علاوه برآن با آنکه نثر لطائف الحکمة نثریست روان و شیوا، ولی گونهٔ فارسی آن کتاب با گونهٔ فارسی مجمل الحکمة نمی خواند، اما علّت این انتساب به گمان نگارنده در اینست که در رساله موسیقی آن کتاب، مترجم از رساله ای در موسیقی به نام « الأدوار» یاد کرده است و نمی دانم که آیا این رساله از مؤلّفات مترجم است یانه، ولی نباید کتاب الادوارِ عبدالمؤمن بن یوسف بن فاخر معروف به صفی الدّین ارموی (حدود ٦۱۳ - ٦۹۳) باشد (۲٦)، هر چند که کاتب گویا با توجّه بهمین اشاره، مجمل الحکمة را به ارموی، آنهم نه صفی الدّین، بلکه

سراج الدّین نسبت داده باشد! والله اعلم، فتامّل.

باری، پس مجمل الحکمة از کیست و در چه زمانی ساخته شده است؟ پاسخ به این دو سؤال هر چند که بر مبنای مآخذ تاریخی دشوار می نماید و لیکن براساس گونه نثر فارسی کتابِ مورد نظر، و نیز با توجه به نسخ معتبر و کهن آن تا حدّی مقدور است و ممکن.

نثر مجمل الحکمة نثریست با خصوصیات و ویژگیهای کهن، شبیه با نگاشته های خراسانیان، عبارات بسیار کوتاه، ساده و استوار است، تکرار افعال بسیط و مرکب در آن بکرات آمده، افعال پیشوندی در سر تا سر کتاب دیده می شود، ویژگی گونه ای در ساختمان عبارات مشهود است و پاره ای از واژه های لهجه ای نیز در آن هست و بهمین دلیل است که مرحوم بهار درسبك شناسی، آنگاه که از ویژگیهای نثر سدهٔ هشتم و نهم سخن می گوید، مجمل الحکمة را از جملهٔ کتابهائی بر می شمارد که باسبك و شیوهٔ قدیم همانند شیوهٔ نگارشهای بابا افضل کاشانی و خواجه نصیرالدین طوسی و قطب الدین شیرازی برمی گیرد. (٢٧)

و امّا نسخه های خطّی مجمل الحکمة بسیار زیاد است و متعدّد. نسخی که پس از نیمهٔ اوّل سدهٔ هشتم کتابت شده اند، شاید بعضی از آنها خالی از اعتبار نباشد و لیکن بیشترینه این نسخه ها از اعتبار ساقط اند، امّا نسخ کهن این کتاب عبارتند از:

(١) نسخهٔ برلین: مورّخ ٨ صفر سنهٔ ٦٠٨هـ (پرچ شماره ٩١) .(٢٨)

(٢) نسخهٔ پاریس که بقول مرحوم قزوینی خیلی قدیمی است و اسم تیمور را در دیباچه ندارد. (٢٩)

(٣) نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی (شماره ١١٢) که همراه با سیزده رسالهٔ دیگر دریك مجموعه کتابت شده، و رساله های پیش از مجمل الحکمة تاریخ (٦٦٧) را دارد. (٣٠)

(٤) نسخه شماره ٥ کتابخانهٔ عزت بیك قویون، که با نسخ کهن نوشته شده است. (٣١)

با توجّه به سبك نگارش كتاب و با توجّه به تاريخ نسخهٔ برلين كه در ۸ صفر سال ۶۰۸ نوشته شده است، و با توجّه به سخن حاجی خليفه كه مجمل الحكمة تلخيص و ترجمهٔ رسايل اخوان الصفاست از دانشمندی خراسانی، محقّق است اگر گفته شود كه اين كتاب ارزنده فارسی شايد بين سالهای ۵۹۰ تا ۶۰۸ پرداخته شده است. و اگر نسخهٔ برلين و تاريخ كتابت آن تحقيقاً و تدقيقاً بررسی نشده باشد، بازهم پذيرفتنی است اگر گفته شود كه مجمل الحكمة درنيمهٔ اوّل و يا اوايل نيمهٔ دوّم از سدهٔ هفتم ساخته شده، نه درنيمهٔ دوّم از سدهٔ هشتم.

* * *

يادداشتها

(۱) اخوان الصفا: ياران و برادران روشن، يعنی جماعتی كه از مقتضيات كدورت بشری رسته باشند و به اوصاف كمالات روحانی آراسته. (تهانوی: كشاف اصطلاحات فنون ۱۰۰/۱) ؛ قياس كنيد اين تعبير را با تعبيری كه اسدالله مبشری از اخوان الصفا بصورت «برادران خلوص و دوستان وفا» كرده است در تاريخ فلسفهٔ اسلامی كربن، تهران ۱۳۶۱ ص ۱۸۳. نيز برای اطلاع از رسايل اخوان الصفا بنگريد به هانری كربن، تاريخ فلسفهٔ اسلامی، ترجمه اسدالله مبشری ۱۸۲-۱۸۷، گلد تسيهر: العقيدة والشريعة فی الاسلام ۲۱۲ به بعد، حناالفاخوری - خليل الجر: تاريخ فلسفه درجهان اسلام، ترجمه عبدالمحمّد آيتی، تهران ۱۳۵۸، ج ا ص ۱۹۰ به بعد، نيز بنگريد به: ذبيح الله صفا: تاريخ علوم عقلی، تهران ۱۳۵۶، ۲۹۶ به بعد.

(۲) بنگريد به: قفطی: تاريخ الحكماء (ترجمه-) به كوشش بهين دارائی، تهران ۱۳٤۷، ص ۱۱۹ نيز ر. ك: بيهقی: درة الاخبار و لمعة الانوار (=ترجمهٔ تتمهٔ صوان ـ الحكمة)، حيدر آباد، ۱۳۵٤، ص ۲۳ ش ۱۷.

(۳) بنگريد به: امير حسينی غوری هروی: طرب المجالس، به اهتمام سيد عليرضا مجتهد زاده، مشهد ۱۳۵۲، ص ۶۶.

(٤) مراد نسخه شمارهٔ ۱۱۱۳ آن كتابخانه است. بنگريد به: دانش پژوه: فهرست كتابخانه مركزی دانشگاه تهران ۲۲۳۷/۶.

(۵) ايضاً همان كتاب ۲۰۱۰/۱۳ و ٤۲/۱۶، نيز ر. ك: احمد منزوی: فهرست نسخه های خطّی فارسی ۸٤۵.

(۶) اين كتاب به سال ۱۳۰۱، و نيز در ۱۳۰٤ در كلكته چاپ شده است ر.ك: مشار، فهرست كتابهای چاپی.

(٧) ترجمهٔ گریدهٔ رسائل اخوان الصفا، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۳.

تکرار مطالب در رسایل اخوان الصفا بسیار زیاد است. علّت آن نیز ـــ همچنانکه گفته اند ـــ آنست که هریك از رسایل مزبور توسط یك تن از اخوان نوشته شده، و بی هیچگونه عمدی، مطالبی در رسایل مزبور تکرار شده است.

(۹) از آن جمله بنگرید به: فهرست کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ۳۳۲۷/۶، فهرست مجلس ۸۵/۶ و ... گفتنی است که الذریعهٔ آقا بزرگ ۵۰/۲۰ و فهرست نسخه های خطّی فارسی منزوی، دریں مورد، مستثناست؛ زیرا مؤلّفان دانشمند به نسخه های کهن و یادداشت مرحوم قزوینی توجّه داشته اند.

(۱۰) بنگرید به فهرست مجلس ۸۵/۶

(۱۱) بنگرید به . دانش پژوه؛ نسخه های خطّی ۱۷۹/۸ ش ۵٤.

(۱۲) بنگرید به . هو؛ فهرست کتابخانهٔ دانشگاه تهران ۲٤٤٥

(۱۳) بنگرید به: براون؛ تاریخ ادبی ایران، جلد سوم، ترجمهٔ علی اصغر حکمت، ص ۱۵۲

(۱٤) چاپ چهارم، مرکز دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۲، ص ۸۹.

(۱۵) طبع تهران ۱۳۵۶، ص ۲۰۱.

(۱۶) کشف الظنون ۱۶۰٤/۲، گویا «دری» درست نیست و ظاهراً باید ترجمه ای ترکی از همین مجمل الحکمة باشد.

(۱۷) به نقل از فهرست نسخ خطّی مجلس ۵۱/۲.

(۱۸) قزوینی: یادداشتها، بکوشش ایرج افشار ۵۰/۷.

(۱۹) بنگریدبه: همین گفتار، پیش ازین.

(۲۰) علامهٔ قزوینی کلمهٔ «فرمان» را چنین افزوده اند: پس چنان [فرمان] افتاد. یادداشتها ٤۹/۷. ظاهراً «چنان افتاد بمعنای لازم آمد، سزاوارشد، در خور آمد، بکار رفته است چنانکه سعدی در بسیاری از مواضع گلستان «بیفتادن» را معنی بکار برده است.

(۲۱) بار = باکسرهٔ اضافه در آخر، یعنی به، با.

(۲۲) دانش پژوه: فهرست کتابخانهٔ مرکزی ۲٤٤٥. چنین است ترقیمهٔ نسخهٔ مزبور: «ترجمه اخوان الصفا و خلان الوفا بترجمهٔ علامه علماء الاسلام، سلطان القضاة و الحکام و کمل علوم الاوّلین والآخرین سراج الملّة والدین الارموی».

(۲۳) تاریخ ادبیات در ایران ۱۲۲۱/۳.

(۲٤) کشف الظنون، بنگرید به پیش ازین، در همین گفتار. (۲۵) برای نثر و سبك نویسندگی ارموی در لطائف الحکمة، بنگرید به غلامحسین یوسفی. مقدمهٔ همان کتاب، تهران ۱۳۵۱، صفحهٔ سی و یك به بعد.

(۲۶) در صورتیکه روزی اثبات شود که مجمل الحکمة را صفی الدین ارموی ساخته است، باید تاریخ نسخهٔ پرچ (شمارهٔ ۹۱) را که ۶۰۸ نوشته اند، بی اعتبار دانست.

(٢٧) بنگرید به: سبك شناسی ٢١٧/٢.

(٢٨) قزوینی: یادداشتها ٤٩/٧.

(٢٩) ایضاً ٥١/٧.

(٣١) بنگرید به: احمد منزوی؛ فهرست نسخه های خطّی فارسی ج ١ ص ٦٨٣ - ٦٨٥.

(٣٢) نسخهٔ مورد بحث را که علامه قزوینی از روی فهرست پرچ معرفی کرده بود ، آقای ایرج افشار رؤیت کرده و تاریخ کتابت آن یعنی سال ٦٠٨ را ایشان نیز تایید کرده و نوشته اند که:" درسیواس نوشته شده ، به خطِ نسخ حسین بن محمدترکمان ". بیاضِ سفر ٢٣٩.

دکتر علوی مقدّم
اسلام آباد ـ پاکستان

تمثیل در شعر مولانا

جلال الدین محمّد بلخی، معروف به مولانا، ولادتش در ششم ربیع الاوّل سال ۶۰۴ هجری است. و علّت شهرت او به ملّای رومی، طول اقامت اوست در شهر قونیه* که اقامتگاه او ومدفن اوست. خود او همواره خود را ار مردم خراسان شمرده ومردم دیار خود را دوست داشته و از یاد آنان، فارغ نبوده است.

مولانا روز یکشنبه پنجم جُمادی الآخرة سال ۶۷۲ هجری، از این جهان فرودین رخت بربست و روح بزرگ او به عالمَ بقاء شتافت وای کاش بیش از اینها در این جهانِ خاکی عُمر می کرد و عالم را بیش از این از حقایق پُر می ساخت.

می گویند: این غزل آتشینِ پُر سوز و گداز را در واپسین شب حیات که خویشان و بستگانِ او در اضطراب بودند و سلطانِ ولد، فرزند مولانا، هردم بی تابانه به سر پدر می آمد و تحمّل آن حالت بیمار گونهٔ پدر را نداشت و از اتاق، بیرون می رفت، سروده، غزل اینست:

رو سر بنه به بالین، تنها مرا رهاکن
ترک منِ خرابِ شبگردِ مُبتلا کن
مائیم و موج سودا شب تابه روز تنها
خواهی به ما ببخشا، خواهی برو جفا کن
دردی است غیر مردن کان را دوا نباشد
پس من چگونه گویم کان درد را دواکن

---

* قونیه بروزن کُنیه درست است، نسبت آن هم، قونیوی می باشد.

در خوابِ دوش پیری درکوی عشق دیدم
بادست اشارتم کرد که عزم سوی ماکُن

گویند: مردم قُونیَه از خُرد و بزرگ در تشییعِ جنازهٔ مولانا حاضر شدند و حتّی اقلیّت هایِ مذهبیِ ساکن در آن دیار یعنی عیسویان و یهودیان که صلح جوئی و نیک خواهی او را آزموده بودند بادیگر مسلمانان همدرد شدند و در سوك او شیون و افغان کردند.

مولانا را در نزدیکیِ مَدفنِ پدر خود " سلطان العلماء " به خاك سپردند. ✱

مولانا تمام عمر خود را در کَسْبِ معرفت و تکمیل فضائل گذراند و عمرِ پر ثمر او سراسر کوشش است و جدّوجهد.

از مولانا علاوه بر اقوال و تعلیماتِ شفاهیِ دو دسته آثار منظوم و منثور به جا مانده است:

آثار منظوم:

الف ـ غزلیّات که معروف است به کلیّات یا دیوانِ شمس، که برخلاف دیگرْ شاعران به جای ذکر نام و یا تخلّصِ شعری خود، نامِ مُراد خود را می آورد و شمسِ تبریزی تخلّص میکند به طوری که اگر از روابطِ مرید و مُرادی و مراتبِ ارادتِ مولانا به شمس آگاه نباشد، گمان می کند که شمس یکی از غزل سرایان بوده و این غزلیّاتِ نَغْز را او سروده است.

ب ـ مثنویِ معنوی اوست که امروزه هر جا مثنویِ علی الاطلاق گفته می شود، منظور مثنویِ مولانا جلال الدین است؛ زیرا در اصطلاحِ اهل فضل، هر مطلق منصرف می شود به فردِ اَکمل و فردِ اَکمَل درمیانِ مثنویهای زبان فارسی، مثنویِ مولانا است.

✱ برای آگاهی بیشتر دربارهٔ شرح احوال مولانا رجوع شود به: بدیع الزمان فروزانفر، رساله در تحقیق احوال و زندگی مولانا جلال الدین محمد مشهور به مولوی، تهران، چاپخانهٔ مجلس، بهمن ماه/ ۱۳۱۵.

ج ـ از مولانا رباعیّاتی هم به جامانده که در سال ۱۳۱۲هـ. ق در مطبعهٔ اخترِ اسلامبول به طبع رسیده که به قرینه می توان گفت: برخی از آنها، از آنِ مولوی است وسیستم فکری آن رباعیات با افکار موجود در مثنوی و غزلیّات، تناسب دارد و دربارهٔ برخی از آن رباعیّات هم می توان تردید کرد و در صحّتِ انتسابِ آنها به مولانا شکّ کرد.

و خلاصه اینکه رباعیّات به پایهٔ غزلیّات و مثنوی نمی رسد.

آثار منثورِ مولانا:

الف ـ فیه مافیه ـ که مجموعهٔ تقریراتِ مولاناست که در مَجالسِ خود بیان می کرده و پسر او بهاءالدین معروف به سلطان ولد، یادداشت می کرده و بدین صورت در آمده است.

ب ـ مکاتیب که مجموعهٔ مکتوبات و نامه هایِ مولانا است به مُعاصرانِ خود.

ج ـ مجالسِ سَبْعه عبارت از مجموعهٔ مواعظ و مجالسِ مولانا است، که به صورت اندرز و به طریق وعظ و نصیحت در مَنابر بیان می کرده است و در واقع نثرِ مجالسِ سبعه، نثر محاوره ای است. این مَجالس بانَعْت خدا آغاز می شده و به تناسب گاه حدیث و آیه ای و گاه هم داستانی جهت استشهاد می آورده و سر انجام، نتیجهٔ اخلاقی می گرفته است *.

پس از ذکرِ مقدّمات، به مطلبِ اصلی که « تمثیل در شعر ملاّی رومی » است، می پردازیم.

در آغاز باید دید که تمثیل چیست؟

در فرهنگهای فارسی نوشته اند(۱): تمثیل : مثال آوردن، تشبیه کردن، مانند کردن، صورتِ چیزی را مصوّر کردن، داستان یا حدیثی را به عنوانِ مثال بیان کردن، داستان آوردن، می باشد.

---

* برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: رسالهٔ تحقیق احوال و زندگی مولانا، تالیف استاد فروزانفر.

قُدامة بن جعفر، مُتوَفّیٰ به سال ۳۳۷ هجری در کتاب «نقدالشعر» نوشته است(۲): تمثیل عبارت از این است که شاعر خواسته باشد، به معنائی اشاره کند و سخنی بگوید که برمعنائی دیگر دلالت کند، امّا آن معنایِ دیگرِ سخنِ او مقصود و منظورِ اصلیِ وی را نیز نشان دهد.

ابن رشیق قیروانی، متوَفّیٰ به سال ٤٥٦ هجری، در کتاب «العُمدة» تمثیل را از اقسام استعاره دانسته و گفته است (۳): تمثیل به اعتقادِ بعضی از مُماثله است و آن، چنان است که چیزی را به چیزی تمثیل و همانند کنی که در آن اِشارتی باشد و بحثی را نیز در تفاوتِ استعاره و تمثیل و تشبیه، طرح کرده است.

شمس الدین محمد قیس رازی، در معنایِ تمثیل گفته است (٤): «وآن هم از جملهٔ استعارات است الاّ آنکه این نوع استعارتی است به طریق مثال، یعنی چون شاعر خواهد که به معنیٰ اشارتی کند، لفظی چند که دلالت بر معنی دیگر کند بیاوردو آن را مثالِ معنیِ مقصود سازد و از معنیِ خویش بدان مثال عبارت کند و این صنعت خوشتر از استعارتِ مجرّد باشد».

در واقع، تمثیل بهترین وسیله ایست که عقل به آن وسیله، مَعانیِ غیر محسوس را برای اَفرادِ کُند ذهن محسوس می نماید و پرده از روی حقایقِ عقلی برمی دارد و هر ناشناخته ای را شناخته می‌گرداند؛ زیرا گاه هست که توده ای از مردم براهینِ عقلی را نمی‌توانند به سادگی درك کنند و از راه تمثیل، حقایق را بهتر می توان تفهیم کرد.

بی جهت نیست که برای تفهیمِ امر معنوی و فهماندنِ چیز غیر محسوس، مثالی محسوس می آورند تاکه مَطلب بخوبی استنباط گردد و کاملاً مرکوزِ ذهن بماند.

تفاوت میان تشبیه و تمثیل

در لغت، چندان تفاوتی میان تشبیه و تمثیل نیست؛ زیرا همان طوری که گفته می شود: «شبهتّه ایّاه و شبهّته به تشبیهاً» همان طور هم گفته می شود: «مثلّته» (۵)

ولی علمای بلاغت، میان تشبیه و تمثیل، تفاوت قائل شده اند، مثلاً عبدالقاهر جرجانی، متوفّی به سال ۴۷۱ هجری، در کتاب «اسرار البلاغه» گفته است: (۶) که تشبیه عامّ است و تمثیل خاصّ و عبارت « اعلم انّی قدعرفتك انّ كلّ تمثیل تشبیه ولیس كلّ تشبیه تمثیلاً » یعنی مفهوم تشبیه اعم است از تمثیل، به طوری که می توان گفت: هر تمثیلی تشبیه هست ولی هر تشبیهی تمثیل، نیست و تمثیل در حقیقت نوعی از تشبیه است.

در واقع، اگر شباهت میان دو چیز نیاز فراوانی به تاوّل نداشته باشد ،تشبیه است و چنانچه نیاز به تاوّل داشته باشد ،تمثیل است.(۷)

تشبیه چیزی به چیزی از جهت صورت و شکل و رنگ و یا همانندی چیزی به چیزی از جهتِ صوت و یا از جهتِ خوی و غرائز، همه تشبیه است و چنانچه نیازی به تاوّل داشته باشد، مثل اینکه بگوییم: « هذه حجّةٌ كالشمس فی الظهور » که حجّت به شمس تشبیه شده و البته به تاوّل نیاز دارد، هم تشبیه است و هم تمثیل. لیکن بسیاری از تشبیهات تمثیل، نیست. مثلاً شعرِ:

وقد لاح فی الصبح الثّریا لمن رآی
کعنقودِ مُلاحیّة حین نوّرا

را می گویند: تشبیه خوبی است و نمی گویند: تمثیلِ خوبی است.

و اگر بگوییم:

[فالنار تاکل نفسها
ان لم تجد ما تاکله]

که نیاز به تاوّل دارد، ضمن تشبیه، تمثیل هم هست.

زمخشری، متوفّی به سال ۵۲۸ هجری، میان تشبیه و تمثیل، تفاوتی قائل نیست و آن دو را یکی می داند و این سخن را علی الجُندیِ در کتاب « فنّ التشبیه » بیان کرده است.(۸)

الشّریسی، شارح مقامات حریری، متوفّی به سال ۶۱۹ هجری،

مثل را چنین تعریف کرده است: « المثل عبارة عن تعریف لا حقیقة لَهُ فی الظاهر و قد ضمن باطنه الحکَمَ الشافیة ».
زیرا مَثَل غالباً از اشیاء و جمادات و اشجار و حیوانات و مانند آن، حکایت می کند و در آن، ظاهراً حقیقتی نیست ولی در درون آن، معانیِ عالی و تعلیم پر مغز نهفته است که شنونده از آن، حکمتی می‌آموزد ویا فایدتی می اندوزد. لسانِ مَثَل، از تلخی و خشکی اندرز می کاهد و خاطر شنونده را لذّت و طبع را مسرّت می بخشد و در لفظِ کم، مَعانیِ فراوان به شنونده می آموزد.

« اذا جعل الکلام مَثَلاً کانَ اَوْضَحَ للمنطق و آنَقَ للسمع واَوْسَعَ لِشُعوبِ الحدیث »

ابراهیم نَظّام، متوفّیٰ به سال ۲۲۰ و اَندْ هجری، از پیشوایان معتزله برآنست که:

« یجتمع فی المثل اربعة لا یجتمع فی غیره من الکلام: ایجازُ اللفظ، اصابةُ المَعْنی وحُسن التشبیه، وجَوْدَةُ الکِنایة، فهو بلاغة النهایة ».

اینست که می گویند: تمثیل، منتهی درجهٔ بلاغت است؛ زیرا در تمثیل ایجازِ لفظ هست و به وسیلهٔ تمثیل، گوینده بهتر می تواند به نتیجه برسد و روی همین اصل شاعران در اشعار خود، انواع تمثیلات و تشبیهات را به کار برده اند و بدین وسیله، دامنهٔ ادبیّات را وسعت داده و بدان رنگ و بوئی بهتر داده اند.

در قرآن مجید هم، تمثیلاتِ فراوانی وجود دارد تا اَذهان بهتر به مسائل توجه کنند و حتّیٰ در اینَ باره قرآن گفته است:

« و تلكَ الاَمْثالُ نَضْرِبُهاللنّاسِ وَما یَعْقِلُها الاّ العالِمونَ » . (سورهٔ عنکبوت/ ۴۲)

قرآن خواسته است با تمثیلاتِ گوناگون مقاصد و مَفاهیم را بهتر در اذهان رسوخ دهد مثلاً در آیهٔ: « مثل الذین حُمِلّواالتوراة ثُمَّ لَمْ یَحمِلُوها کَمَثَلِ الحمارِ یَحْمِلُ اَسْفاراً...» (سورهٔ جمعه/ ۵)

گفته است: مَثَل آنان که به تورات، مکلّف شدند ولی حقّ آن را اَداء نکردند همچون دراز گوشی هستند که کتابهائی را حَمْل می کند ...

در واقع قرآن می خواهد بگوید همان طور که دراز گوش ، از کتاب جز سنگینی چیزی احساس نمی کند و برایش تفاوت ندارد که سنگ و چوب بر پشت دارد یا کتاب؟! عالمانِ بی عمل هم که سنگینی مسئوولیّتِ علم را بر دوش دارند بی آنکه از برکات علم بهره ای گیرند و به علمِ خود عمل کنند ، مصداقِ همین آیه هستند ، افرادی که با الفاظ قرآن سروکار دارند ولی از محتوا و برنامه هایِ عملیِ قرآن بی خبرند ، مصداقِ همین آیه هستند. (۹)

سعدی مفهومِ آیه را در شعر گنجانده و گفته است:

نه محقّق بود نه دانشمند
چارپائی بر او کتابی چند

در واقع گفته است: کتب و علوم و فنون که نتیجهٔ زحماتِ دانشمندان است ، آن چارپا بر پشت می بَرَد و چیزی از آن در نمی یابد خبر رنج و تعبِ فراوانی که در کشیدنِ بار ، بدان چارپا می رسد. یعنی چنانچه بر پشتِ او خشت و سنگ و آجر باشد و یا آن ذخائرِ علمی ، چندان تفاوتی ندارد و برای او یکسان است.

در تمثیل باید میانِ ممثّل [= مشبّه به] و ممثّل له [= مشبّه] در بیشتر امور جزئی متعلّق ، تطابقِ کلیّ باشد و هرچه تطابق زیاد‌تر باشد ، تشبیه تمثیل ، راسخ تر خواهد بود مثلاً در شعرِ :

دیدهٔ اهل طمع به نعمت دنیا
پر نشود همچنانکه چاه به شبنم

مُمثّل له [= مشبّه] دیدهٔ اهل طمع است ، نه مجرّد آن ، بلکه دیدهٔ اهل طمع از آن جهت که به نعمت دنیا ، پُر نمی شود همچنین مشبّه به [= ممثّل] که چاه است از آن جهت که به شبنم پُر نمی گردد و در این بیت میان ممثّل و ممثّل له هر دو تطابق ، متحقّق است. توجیه مطلب آنکه انسانهای طمعکار ، اندك اندك مال گرد می‌آورند و آتشِ حرصِ ایشان نمی میرد و از میان نمی رود و این حالت کاملاً مُشابه است به حالتِ چاهی که کسی بخواهد آن را ، قطره قطره از

شبنم پر آب کند. که البته این امر عادةً امکان ندارد.

در این شعرِ سعدی، مصراعِ « همچنانکه چاه به شبنم پُر نشود » بر سبیلِ تمثیل، جای مشبّه به گرفته و ذکرِ اَدات تشبیه، مبالغه در معنایِ موردِ نظر را کم کرده است، در صورتی که در شعرِ:

قـــرار در کـــفِ آزادگـــان نگـــیرد مـــال
نه صبر در دل عاشـق نـه آب در غـربـال

که مصراع اوّل دارای یك مشبّه است و مصراع دوم دارای دو مشبّه به، یعنی مال در کف آزادگان قرار نمی گیرد، چنانکه صبر در دل عاشق و آب در غربال. وچون اداتِ تشبیه وجود ندارد یعنی شاعر نگفته است:

«چوصـبر در دلِ عاشـق چـو آب دَر غربال»

از بلاغت بیشتری برخوردار است، چون شاعر سه چیز یعنی مال، صبر، آب را به وصفِ «عدم قرار» متصّف کرده است.

تشبیه تمثیل، از انواعِ تشبیه است و بنا به گفتهٔ نویسندهٔ کتاب « اسرار البلاغة » وجه شبه در آن، باید عقلی باشد و نه حسّی. وگاه هست که وجه شبه، در تشبیه تمثیل از یك جمله و یا بیش از یك جمله منتزع می باشد، مثلا در قطعه ای که سعدی سروده است:

گـلِی خوشـبوی در حـمـّام روزی
رسید از دست محـبوبـی به دسـتـم
بـدو گفـتم کـه مـشکـی یـا عبـیری
کـه از بـوی دلاویـز تـو مـستم
بـگفتـا مـن گـلِی نـاچـیـز بـودم
ولـیکـن مـدّتـی بـاگـل نـشـسـتم
کمـال هـمـنشـین در مـن اثـر کـرد
وگرنه من همان خاکم کـه هـسـتـم

(مقدّمهٔ گلستان سعدی، چاپ فروغی ص ۷٤)

می گویـد: روزی از دوستی گِلی سرشوی به دستم افتاد و از بوی

خوش آن، مشام جان من، معطر شد که از خود برفتم، با خود گفتم: که شاید این، مشك باشد و یا عبیر، به تحیر فروشدم و به زبان حال از او پرسیدم که این سرمایهٔ دل آویز و این نکهت که مشام جان مرا معطر ساخت از کجا به دست آورده ای؟ در پاسخ گفت: در واقع من، همان خاك ناچیزی هستم که در زیر پاها، پامال می شوم و هیچ چیز از خود ندارم، اما از فیض صحبت گل، به سعادت رسیده و بدین رتبه فائز گشته ام.

در این قطعه اگر سلسلهٔ ارتباط ازهم گسیخته شود معنای مورد نظر به دست نمی آید. در باب تمثیل مساله مهم اینست که باید طوری بیان شود که بردلها نشیند و اثر کند یعنی گوینده امر معقول را به صورت محسوس وا نماید و جلوه دهد تا در نفوس تاثیر بخشد مثلاً سعدی که در مقام تربیت اطفال، تمثیل زیر را گفته است، چنین است:

هر که در خردیش ادب نکنند
در بزرگی فلاح از او برخاست
چوب تر را چنانکه خواهی پیچ
نشود خشك جز به آتش راست

(باب هفتم گلستان در تاثیر تربیت ص ۱۷۹ کلیات سعدی، چاپ فروغی)

یا مثلاً نظامی که درحسرت ایام جوانی و نکوهش پیری و ناتوانی، تمثیل زیر را سروده از همین مقوله است.

چو باد خزانی در افتد به باغ
زمانه دهد جای بلبل به زاغ

شاعران پارسی زبان، برای بهتر بیان کردن مطالب، تمثیلات زیبائی گفته اند مثلاً اسدی در گرشاسب نامه، در تشبیه جهان به درخت و مردم به بار آن درخت تمثیل لطیفی گفته است، او می گوید:

درختی شناس این جهان فراخ

سپهرش چو بیخ آخشیجان چوشاخ
ستاره چـوگل هـای بـسیار اوی
همه رستـنی بـرگ و ما بار اوی
....
جهان چون درخت آمـد از بـهـر بار
جـهـان از پـی مـردم آیـد به کار

رودکی در مثنویِ کلیله و دمنه، برای بهترین شادیها و تلخ
ترین غمها، تمثیلِ زیبانی بدین قرار سروده است:

هیچ شادی نیست اندر این جـهان
برتر از دیـدارِ روی دوستان
هیچ تلخی نیست، بردن تلخ تر
از فـــراقِ دوستانِ پـرهنر

بسیاری از شاعران، با توسّل به تمثیلات گوناگون مقاصد
مفاهیمِ درونی خود را به طرزِ پسندیده و جالبی، باز گفته اند. ا
اشعارِ سنائی و عطّار و مولوی مطالب بیشتر در قالب تمثیل بیان ش
است. مثنوی مولوی از این جهت بسیار غنی و سرشار از تمثی
است، او بسیاری از داستانها و تمثیلات و حکایات را که در آث
دیگران هم بوده* ،با سلیقه خاصّی آنها را پرورانده و به آنها شاخ
برگ داده و بلاغت را به حدّ اعلا رسانیده است.

مولانا، سرگذشت و خصوصیّتی از انسان یا حیوان را به عنو
مثال شاهد برای بیان مقصود به کار برده و در واقع، برای تفهیمِ ا
معنوی و غیر محسوس از چیز محسوس استفاده کرده است، در وا
مولانا برای بیان نکته های اخلاقی و اجتماعی از داستان بهره جُسته
موضوع، قابل درك و فهمِ همگان باشد و نتیجه بهتر عاید گردد.

---

* برای آگاهی بیشتر در این زمینه رجوع شود به: ماخذِ قصص و تمثیلا
مثنوی، بدیع الزمان فروزانفر از انتشارات دانشگاه تهران، چاپ یکم.

در مثنوی مولانا، گاه قصّه در نهایتِ ایجاز گفته شده که به گونهٔ تمثیل در آمده تا آنجا که گاه داستان در یك بیت تمام می شود مانند:

مرغکی اندر شکار کـــرم بود
گربه فرصت یافـــت او را در ربود

(مثنوی * دفتر پنجم ب ۷۱۹ ص ۷۵۶)

در داستانِ تمثیلی آن مرغ که قصد صید مَلَخ کرده بود و به صید مَلَخ، مشغول بود و از بازِ گرسنه غافل که از قفایِ او قصدِ صید او را داشت.

یا تمثیلِ زیر که مولانا آن را فقط در دوبیت، بیان کرده است:

آن یکی پرسید اُشتر را که هی!
از کجا می آیی ای اقبال پی؟
گفت از حمّامِ گرم کوی تو
گفت خود پیداست در زانوی تو

(مثنوی دفتر پنجم ص ۹۵٤ ب ۲٤٤۰ به بعد.)

مولانا تمثیل زیر را در مَقام فنای فی الله و وصال حقّ آورده است و در این تمثیل بیان کرده که هرکسی را لیاقت ویارایِ آن نیست که به بارگاهِ قدس الهی راه یابد؛ زیرا برای رسیدنِ به اینِ مَقام عالی و عالَمِ ملکوتی سنخیّت لازم است «السنخیّةُ آلةُ الضّمّ» بنا براین کسی می تواند در این راه معنوی گام گذارد و این راه پر خطر را طَی کند و به حَرَمِ قُدسِ خدانی راه یابد که از تمام صفات حیوانی همچون عُجب، تکبّر، حرص، طمع، حَسَد، خود پسندی و دیگر اخلاق زشتِ شیطانی، دوری کند و از دوستیِ ماسوی الله دل برکند و همواره در تحصیل صفاتِ انسانیّت وکسب معرفت و شناخت حقیقت و

---

* یعنی: مثنوی معنوی، جلال الدین محمد بن محمد بن الحسین البلخی ۶دفتر در سه مجلّد، از روی چاپ رینولد الین نیکلسن ناشر کتابفروشی بروخیم، تهران ۱۳۱۷.

گوهر ذاتی خود بکوشد و از لذاّتِ جسمانی قطع علاقه کند و چشم بپوشد.

تمثیل اینست:

آن چنانکه کاروانی می رسید
در دِهی آمد دری را باز دید
آن یکی گفت اندرین بَرْدالعجوز
تا بیندازیم اینجا چند روز
بانگ آمد نه بینداز از برون
و آنگهانی اندر آ تو اندرون
هم برون افکن هر آنچ افکندنی است
درمَیا با آن، که این مجلس سَنِی است

(مثنوی دفتر ششم ص ۱۱۱۳ ب ۱۱۲٤ به بعد)

مولانا در تمثیل زیر، هدفِ عالِی صوفیه را که فناء فی الله است بخوبی بیان می کند یعنی فنایِ بنده در حقّ و بقایِ او به حقّ را، بخوبی شرح می دهد.

صوفیه معتقدند که سالك باید خود را ازخودیها خالی کند و از خود بگذرد و نیست شود و مَحْو گردد یعنی همهٔ تعینّات و تکثّرات که در عالمَ هستی وجود دارد، چیزی جز خدا نیست و حقّ در صورتِ تکثرّات و تعینّات مانند حُبابها و اَمواج دریاست که برروی دریا دِیده می شود و ناپیدا می شود که این حُبابهاو اَمواج چیزی غیر دریاهستند که با اندك دقّتی معلوم می گردد که تمامِ امواج و حُبابها جزءِ دریا هستند و چون فرونشینند، هرچه دیده شود همه دریاست و همچنین قطره ای است که چون به دریا رسد، تمام خصوصیّات و تعیّناتِ خود را از دست می دهد و صفاتِ دریا را می گیرد و در واقع جزءِ دریا می شود و یا بهتر بگوییم عینِ دریا می شود.

سالك هم چون به این مرحله از سلوك برسد هرچه بیند خدا بیند و روی همینِ اصل است که صوفیه به همه چیز عشق می ورزندو شعار آنها صُلحِ کلّ است.

تابـه زانـونـی مـیان آبِ جـو
غـافـل از خـود زیـن و آن تـو آبْ جو

....

اسب زیر ران و فـارس اسـب جو
چیست این گفت اسب لیکن اسـب کو؟
هی نه اسب اسـت این به زیر تو پـدید
گفت آری! لیـك خود اسـبی که دید؟

....

چون گهـر در بحـر گویـد بحر کو
وان خـیال چـون صـدف دیـوار او
گفـتـنِ آن کـو حـجابـش مـی شود
ابـر تـابِ آفـتابـش مـی شـود

....

بـنـدگـوش او شـده هـم هـوش او
هـوش بـاحـقّ دار ای مَـدْهـوشِ او

(دفتر پنجم ص ۸۷٤ ب ۱۰۷۵ به بعد.)

در واقع، مولانا گفته است: مقامِ حق الیقینی، هدف عالی و نهائی عرفان است و در این مقام است که طالب و مطلوب یکی می شوند مانند قطرهٔ بارانی که چون به دریا رسد ،تعینّاتِ خود را از دست می‌دهد و در حقیقت جزءِ دریـا مـی شـود، بـه عبارت دیگـر کلیّـهٔ خصوصیاّت و تعینّات که در انسان وجود دارد و همچنین همهٔ این تکثراّت مانند امواج دریاست که با اندك دقّتی می توان فهمید که آن همه امواج از دریاست و چیزی جز آن نیست، همان طوری که وقتی امواج فرونشیند، چیزی جز دریا دیده نمی شود. پس باید تعینّات از بین برود تا سالك دركِ حقیقت نماید.

مولانا، در تمثیل زیر دربارهٔ کسانی که به تن پروری پرداخته و از اصل و حقیقت آدمی بی خبر هستند، سخن گفته و مَثَل آنان را چون موش و ماری دانسته که اگر جهانِ آفرینش همه همچون باغی پر از انواع میوه ها و نعمتهای گوناگون باشد، جُز اندکی از خاروخاشاك

بهره ای ندارند و یا مانندِ کرمی که درمیان چوب با اندك بهره ای که ازچوب دارد ، قناعت می کند و بی خبر از جهان وسیع و پهناور که سرشار از نِعَم فراوان است.

در دنیائی که ما در آن زندگی می کنیم ، افرادی هستند که غرقِ در آلودگی می باشند و لحظه ای نمی اندیشند که انسان هستند و انسان اشرف مخلوقات است و این برتری انسان از حیوانات در وجود حقیقی و گوهر انسانیِ اوست که آن را جان و یا روح گویند.

پس آدمی باید روح وجان خود را با صفات ناپسند و آلودگیهای این جهانِ خاکی بیمار نکند و باکسبِ مَلَکاتِ فاضله که موجبِ قُربِ حضرت باری است به سعادتِ ابدی نائل شود.

گر جهان باغی پر از نعمت شود
قسم موش و مار هم خاکی بود
....
درمیان چوب گوید کرم چوب
مَرکِرا باشد چنین حلوای خوب
کرمِ سرگین درمیانِ آن حدث
در جهان نُقلی‌نداند جز خبث

(دفتر پنجم ص ٧٢٤ ب ٢٠١ به بعد)

مولانا ، تمثیل را ظرفِ مناسبی می داند برای بیان حقایقی که محسوس نیستند و درکِ آنها به سادگی و با الفاظ معمولی ، دشواراست ، مثلاً تمثیلِ زیر دربارهٔ ترکِ شَهَوات و لذّاتِ جسمانی و شناختِ گوهر وجودی انسان است.

آن یکی اسبی طلب کرد از امیر
گفت رَو آن اسبِ اَشْهَب را بگیر
گفت آن را من نخواهم گفت چون
گفت او واپس رواست و بس حَرون
سخت پس پس می رود او سوی بُن
گفت دُمش را به سوی خانه کن

دُم ایـــن اُســتورِ نفســت شــهوتست
زین سبب پس پس رود آن خود پرست
....
چــون به بنــدی شهوتش را از رَغــیف
سرکند آن شهوت از عقــلِ شریف *

(مثنوی دفتر ششم ص ۱۱۱۳ ب ۱۱۲۱ به بعد)

در واقع مولانا در تمثیل بالا خواسته است بگوید که انسان دارای دو جزء است.یکی جزءِ جسمانی که پس از مرگ متلاشی می‌شود و خاصیّتِ اصلی خود را از دست می دهد و دیگری جزءِ مجرد روحانی که باقی می ماند و فنا ناپذیر است و به سببِ همین جزءِ روحانی مجرّد است که آدمی می تواند به عالمَ ملکوت سفر کند و به عالم ملکوت و به عالمَ عِلوی پرواز نمایدو اوج بگیرد و دراین سیرو سلوك روحانی تا برجسم وهــوا هایِ نفسانی و شَهَـوانی، غالب نشود و غبارِ عالمَ جسمانی را از خود نیفشاند ، دلش به نورِ الـهی روشن نشود .

مولانا ، تقلید کور کورانه را سخت موردِ حمله قرار می دهد و معتقد است که تقلید کور کورانه مفاسدِ متعدد پدید می آورد و زیانهای ناشی از آن، قابلِ جبران نیست، حتّی این تقلید اگرهم در راه علم باشد باز هم در نظر مولانا ناپسند است و تنها تقلید از علمی را مفیدمی داند که از انوار ملکوتی وحیِ خداوندی سرچشمه گرفته باشد.

علم چــون بــردل زنــد یــاری شــود
علم چــون برتــن زنــد باری شــود
....
هین مکــش بهر هَوی ایــن بارِ علم
تاشــوی راکــب تــوبــر رهــوار علم
(مثنوی کلاله خاور ص ٦٨)

---

* یعنی: شهوت نفسانی، خواهش عقلانی شود.

مولانا معتقد است که در تقلید کور کورانه مفاسدِ فراوان وجود دارد و در این باره داستانهایِ متعدّدی به عنوانِ مثال آورده است و حتّیٰ برای تاییدِ نظریّهٔ خود گفته است:

از محقّق تا مقلّد فرقهاست
کاین چه داود است و آن دیگر صداست
منبعِ گفتار این، سوزی بود
وان مقلّد کهنه آموزی بود
(مثنوی دفتر دوم ص ۲۲۵ ب ٤۹٦)

مولانا تقلید و پیروی کور کورانه را زشت و ناپسند و دور از عقل و خرد می داند و برآنست که « علمِ تقلیدی وبال جان ماست ».

در واقع مولانا خواسته است بگوید هرکس باید در رفتار و کردار و گفتار خود دقیق و بینا باشد و در هرکاری تعمّق و تفکّر کند و عاقبت اندیش باشد و قدمی برندارد مگر آنکه قبلاً به محکمی جای پای خود اطمینان داشته باشد و آنچه میگوید سنجیده و منطقی باشد.

در آغاز مثنوی که مولانا گفته است:

بشنو از نی چون حکایت می کند
از جدائیها شکایت می کند

« نی » در این بیت تمثیلی است از روحِ ولیّ یا انسانِ کامل که به علّت دوری از نیستان [= عالَمِ روحانی که در اَزَل در آن می زیسته] نالان گشته و این اشتیاق بازگشت به موطن اصلی خویش را در دیگران بیدار می کند. (۱۰)

شعرِ معروفِ:

گر بریزی بحر را در کوزه ای
چند گنجد؟ قسمت یك روزه ای!

(ج ۱/ص ۱۵ ب ۲۰ مثنوی دکتر استعلامی)

که معنایش هست: هر یك از ما می تواند مقدار اندکی از آب دریا را

در خود جا دهد، تمثیلی است برای حوصله نداشتن و بی طاقت بودن و عدمِ قابلیّتِ مردم بُلهوس، برای ظرفیّتِ دریای اسرار و توحید الهی، و با توجّه به شعرِ بعدی که مولانا می گوید:

کـوزهٔ چـشـم حـریصـان پُرنشد
تاصدف قانع نشـد، پـر دُر نـشد

اشارتی است به قناعت و ترک حرص. مولانا می گوید: اگر تمامی سیم و زر دنیا را به حریصان بدهند باز هم کوزهٔ حرصِ آنان پُرنمی شود، تنها راه چاره قناعت است و اکتفا به قدرِ ضرورت و مصراعِ " تاصدف قانع نشد پر دُر نشد " اهمیّت و ارزشِ قناعت را می فهمانند و در واقع می گوید: جوفِ انسانِ قانع، ملو از جواهرِ کُنُوزِ اَسرار خواهد شد.

شعر:

کس به زیـر دُمِّ خر خـاری نهد
خر ندانـد دفعِ آن، بـرمی جَهَد

تمثیلی است برای شخص نادانی که خارِ هواها، دریایِ قلب او محکم شده و خوب جاگرفته و نمی تواند با سوزنِ توبه و عملِ آن را به در آورد. مولانا گفته است: خری که زیر دُمش، خاری نهاده باشند و نداند که چه گونه خار را از خود دور کند " عاقلی باید که خاری برکند " یعنی در واقع به خار چین نیاز هست، به پیرِ راه دان احتیاج هست. (۱۱)

داستان:

بود بقـّالی و وی را طـوطئی
خوش نـوایی، سبز، گویا، طـوطئی
(مثنوی دکتر استعلامی ص ۲۰)

رویهم رفته تمثیلی است بربُطلان قیاس و اشارتی است به اینکه طوطیِ روح، در دکّانِ بَدَن و وجود، باشیشه هایِ روغن که کنایه از مال و زخارفِ دنیاوی است، آلوده می شود و طوطیِ جان، از نطق خاموش

می شود و مرد بقّال یا انسانِ نادان، سَرِ طوطیِ روح را زخمدار می کند و روحِ انسانی را آزار می دهد. مولانا در جای دیگر هم گفته است:

تا تو تن را چرب و شیرین می دهی
جوهر جان را نبینی فربهی

دربارهٔ بطلانِ قیاس هم مولانا گفته است:

از قیاسش خنده آمد خلق را
کُو چو خود پنداشت صاحبْ دَلق را
کارپاکان را قیاس از خود مگیر
گرچه ماند در نبشتن شیر و شیر

(مثنوی دکتر استعلامی ص ۲۱ ب ۲۶۳ و ۲۶٤)

داستانِ:

بود بازرگان و او را طوطئی
در قَفَس محبوس، زیبا طوطئی

(مثنوی دکتر استعلامی ص ۷۹ ب ۱۵۵۷)

یعنی داستان بازرگانی که برای تجارت به هندوستان می رفت و طوطیِ او که محبوس در قفس بود، به طوطیان هند پیغام داد و

گفتش آن طوطی که: آنجا طوطیان
چون به بینی، کُن زحالِ من بیان
کان فلان طوطی که مُشتاقِ شماست
از قضایِ آسمان در حبسِ ماست
بر شما کَرد او سلامِ و داد خواست
وز شما چاره و رهِ ارشاد خواست
....
این چنین باشد وفای دوستان؟
من در این حبس و شما در گلستان؟

در این حکایت طوطیان بی قفسِ صحرا، تمثیلی است برای ارواح انبیاء و طوطیان اندر قفس کنایتی است از ارواحِ سایر مردم که بندی قفس جسم و طبیعت هستند. در واقع طوطیِ محبوس راهِ خلاص را می پرسد و طوطیِ روح هم راهِ نجات را در ریاضتِ نفس، می داند و توصیه می کند که با این وسیله می توان از قفسِ دنیا و زندان تن، خلاص و آزاد شد و بندِ گران را از بال و پرها برداشت و خود را رها کرد.

داستان رومیان و چینیان در صنعت نقّاشی که

چینیان گفتند ما نقّاشِ تر
رومیان گفتند ما را کرّو فر
چینیان صد رنگ از شه خواستند
پس خزینه باز کرد آن ارجمند
هر صباحی از خزینه رنگها
چینیان را راتبه بود و عطا
رومیان گفتند نه نقش و نه رنگ
در خور آید کار را جُز دَفعِ رنگ
در فرو بستند و صیقل می زدند
همچو گردون صافی و ساده شدند

(رك: مثنوی کلاله خاور، به تصحیح محمد رمضانی، چاپ دوم، تهران ۱۳۱۹ ص۹۶۸)

تمثیلی است برای اهلِ قال که همچون چینیان، نقّاشی دارند و به ظواهر می پردازند و بالعکس، رومیان که به بواطن می پردازند و به اهل صیقل شهرت دارند و همهٔ نقوش آنها به واسطهٔ صیقل زدنِ دل از زنگ هواها، تابش پیدا می کند و نقوشِ واقعیِ الهی و مرآت اوصاف ذوالجلال می شوند.

داستانِ مرد نحوی و کشتیبان در کشتی، تمثیل است برای وقتی که کشتیِ بدن، غرقِ گرداب مرگ و جان کندن می گردد، یعنی اگر آدمی پیش از مرگ از اوصافِ بشری نمیرد و خود را خلاص نکند

و حیاتِ جان نیابد، دیگر حیات طیّبهٔ ایمانی و رهائی واقعی برای او دشوار است داستان چنین آغاز می گردد:

آن یکی نحوی به کشتی در نشست
رو به کشتیبان نمود آن خود پرست

تا آنجا که می گوید:

چون بمُردی تو ز اوصافِ بشر
بحرِ اَسرارت نهد بر فرقِ سر
مَردِ نحوی را از آن در دوختیم
تا شمارا نَحْوِ مَحْو آموختیم
فقه فقه و نحوِ نحو و صَرف صَرف
در کم آمد یابی ای یارِ شگرف
(مثنوی کلاله خاور ص ۵۷)

مولانا گفته است: بی حقیقتیِ علومِ صُوری، دمِ مرگ معلوم خواهد شد؛ زیرا علومِ صوری تا دَمِ مرگ بیشتر با انسان، همراه نیست و پس از مرگ که مغز متلاشی می شود، دیگر محلیّ برای محفوظاتِ این علوم نخواهد ماند مگر نتائجِ آنها. و تنها تزکیه و تصفیهٔ نفس است که ارزش دارد.

داستان خلیفه و اَعرابیِ درویش و سبوی آب بردنِ او به عنوان هدیه به پیشگاهِ خلیفه، تمثیلی است برای آنان که از گنجِ معرفتِ الهٰی تهیدست هستند و باطاعتِ محقّر و ناچیز خود می پندارند که لایق و قابلِ درگاه الهٰی هستند و همچون اَعرابی، آبی ناچیز را به امید جزا و پاداش، به درگاه می برد و درگاهِ ایزدی هم که معدنِ لطف و عنایتِ محض است و عفو و رحمتش همه گیر است و شمول دارد، عطایِ ناچیز را هم می پذیرد و با آنکه آب گندیدهٔ آن سبو، مستحقِ پاداشی نیست ولی در بارگاه آن بزرگ، پذیرفته می شود.

زن به شوهر می گوید:

آب باران است ما را در سبو
مُلکت و سرمایه و اسبابِ تو

این سبویِ آب را بر دار و رو
هدیه ساز و پیشِ شاهنشاه شو

مولانا کوزهٔ آب باران را تمثیلی از جسمِ انسان می داند که حواس همچون آب شوری است در درون آن:

چیست آن کوزه تن محصورما
اندر آن آب حواس شور ما

در چند بیت بعد مولانا به انسانها هُشدار می دهد و می گوید: مراقب باشید که از راه حواسِ ظاهر و علائق مادّی، جانِ شما آلوده نگردد و راههای آلودگی را بربندید تا از درون راهی به دریایِ الهی گشوده شود.

لوله ها بردار و پُردارش ز خُم*
گفت: «غضّوا عَنْ هَوا اَبصارکُم»
(مثنوی کلالهٔ خاور ص ۵۵)

داستان پیرچنگی در عهدِ عمر -خلیفهٔ دوم-، تمثیلی است برای کسی که تا دمِ پیری، در راه نادرست، عُمری را صرف کرده ولی در آخر عمر از کردار گذشتهٔ خود پشیمان شده و به یادحقّ می افتد و با مناجات و توسّل که به منزلهٔ چنگ است به حقّ می پردازدو خداهم بدو حالتی می بخشد که بدان وسیله راهِ رهائیِ از قفسِ تن او را دست می دهد. مولانا چنین می گوید:

آن شنیدستی که در عَهدِ عُمَر
بود چنگی مُطربی با کَرّ و فَرّ
(مثنوی کلالهٔ خاور ص ۳۹)

پیر چنگ نواز، در چنگ زدن، طوری مهارت داشت که

---

* خُم: عالم غیب، دریای الهی. دکتر استعلامی در صفحهٔ ۲۶۲ جلد یکم مثنو در تعلیقات نوشته است: راههایِ توجّه به دنیا و هوای نفس را به بند تا وجود تو از معنی پُر شود.

بلبل از آوازِ او بی خود شدی
یك طَرَب ز آوازِ خوبش صد شدی
(مثنوی کلالهٔ خاور ص ۳۹)
مجلس و مجمع دَمَش آراستی
وز نوای او قیامت خاستی

و به قول دکتر استعلامی (۱۲)، نوای او چنان همه را به هیجان می آورد که گویی مردگان، زنده شده اند ولی ضعفِ پیریِ پیرچنگی را مولانا چنین بیان کرده و گفته است:

چون برآمد روزگار و پیرشد
بازِ جانش از عَجز پشّه گیرشد

یعنی: جان او که روزی چون عُقاب پرندگان بلند پرواز را می گرفت، دیگر به شکار پشّه ای، قانع نبود. (۱۳)

سرانجام پرچنگی پشیمان می شود و توبه می کند ومی گوید:
معصیت ورزیده ام هفتاد سال
باز نگرفتی زمن روزی نوال
(مثنوی کلالهٔ خاور ص ۴۲)
سرانجام، چنگ را رها می کند و در صحرائی که تمامش روح است و نشانی از جسم و مادّه نیست از رنج این جهان آزاد می شود

گشت آزاد از تن و رنج جهان
در جهانِ ساده و صحرایِ جان
(مثنوی کلالهٔ خاور ص ۴۲)
خاریدنِ روستائی در تاریکیِ شب بدن شیر را به پندار اینکه، گاوِ خودِ اوست،تمثیلی است برای آزمایشِ انسانهای نادان که شیران را گاو می پندارند و از غضبِ شیر غافلند.

روستائی گاو در آخُر ببست
شیر گاوش خوردو برجایش نشست
روستائی شد در آخر سوی گاو

گاو را می جُست، شب آن کنجکاو
دست می مالید بر پهلوی شیر
پشت و پهلو گاه بالا گاه زیر
گفت شیر، ار روشنی افزون بُدی
زهره اش بدریدی و دل خون شدی
این چنین گستاخ زان می خاردم
کو در این شب گاو می پنداردم
(مثنوی کلالهٔ خاور ص ۸۷)

داستان آبِ حوض که با زبان حال و تکوین، آلودگان را صدا می زند و می گوید: که ای آلوده بیا! تامن آلودگی تو را برطرف کنم، خود تمثیلی است که مولانا چنین بیان کرده است:

آب گفت آلوده را در من شتاب
گفت آلوده که دارم شرم از آب
گفت آب این شرم بی من کی رود
بی من این آلوده زائل کی شود
(مثنوی کلالهٔ خاور ص ۱۱۰)

در واقع، آب به زبان حال گفته است: اگر سگِ نفس [و یا به قول مولانا خرمُرده] در نمك زارِ توحید بیفتد، استحاله می شود و پاك می گردد.

در نمکسار اَرْخَرِ مرده فتاد
آن خری و مُردگی یك سو نهاد
(مثنوی کلالهٔ خاور ص ۹۹)

و سرانجام مولانا انسانها را به « صبغة الله » و رنگِ خدائی و رنگ توحید خالص، فرا می خواند و می گوید:

صبغة الله هست رنگِ خُم هو
پیسها یك رنگ گردد اندر او
(مثنوی کلالهٔ خاور ص ۹۹)

که بیت آخر اشاره است به آیهٔ « صبغةَ الله ومَنْ اَحسَنُ مِنَ اللهِ صِبْغَةً ...» (سورهٔ بقره/۱۳۸)

که قرآن مجید گفته است: رنگِ خدائی و توحیدِ خالص را بپذیرید و
چه رنگی از رنگِ خدائی بهتر است یعنی قرآن دستور داده که باید
همه رنگهای نژادی و قبیله ای و رنگهای تفرقه انداز از میان برداشته
شود و همه به رنگ الهی در آیند و به آیینِ پاك اسلام بگروند و رنگ
توحید به خود گیرند تا در پرتو آن نزاعها و کشمکش ها از میان
برداشته شود. (۱٤)

داستان اختلاف در چگونگی پیل در شب تار که هرکس در
تاریکی از پیل دریافتی پیدا کرده بود، تمثیلی است برای بیانِ
اختلاف میانِ فِرَق گوناگون همچون فلاسفه و متکلّمان و دَهْری مذهبان
و جوکیان و برهمنان که هریك چون در شب تاریکی و در ظلماتِ
اندیشه و تاریکیهای باطنی هستند و همچون انبیاء و اولیاء نیستند که
باخدا رابطه داشته باشند بلکه هریك کور کورانه با عَصایِ حسِّ خود
به یك عضوی از اعضایِ فیل دست می زنند و به علت نبودنِ نور
بصیرتِ واقعی در آنان، هرکس با دلیل خود که به منزلهٔ عصایِ
چوبین است، چیزی به خاطرش خطور می کند که مخلوقِ ذهنِ تیره و
تار خود اوست و آن را با پندارِ صحیح می داند، در صورتی که

در کفِ هریك اگر شمعی بُدی
اختلاف ازگفتشان بیرون شدی

(مثنوی کلالهٔ خاور ص ۱۵۷)

این اختلاف سلیقه ها پیدا نمی شد.

داستانِ اختلاف در شکل پیل را مولانا چنین بیان می کند:

پیل اندر خانهٔ تاریك بود
عرضه را آورده بودندش هنود
از برای دیدنش مردم بسی
اندر آن ظلمت همی شد هرکسی
دیدنش باچشم چون ممکن نبود
اندر آن تاریکیش کف می بسود
آن یکی را کف به خرطوم اوفتاد
گفت همچون ناودانستش نهاد

آن یکی را دست بر گوشش رسید
آن براو چون باد بیزن شد پدید
آن یکی را کف چوبر پایش بسود
گفت شکل پیل دیدم چون عمود
آن یکی بر پشت او بنهاد دست
گفت خود این پیل چون تختی بُدست
همچنین هریك به جُزوی کو رسید
فهم آن می کرد هر آن می تنید
از نظر گه گفتشان شد مختلف
آن یکی دالش لقب داد آن اَلِف *

سرانجام مولانا برآنست که اگر اینان چشم بصیرت می داشتند ، اختلافی هم نداشتند

در کف هرکس اگر شمعی بُدی
اختلاف از گفتشان بیرون شدی
چشم حسّ همچون کف دست است و بس
نیست کف را برهمه آن دسترس
چشم دریا دیگر است و کف دگر
کف بهل وزدیده در دریا نگر
(مثنوی کلالهٔ خاور ص ۱۵۷)

داستان شکایتِ اَستر به شترکه من بسیار سکندری می خورم و به رو در می افتم ولی تو تیز بین هستی و سکندری نمی خوری و به زمین نمی افتی ، خود تمثیلی است بسیار زیبا ؛ زیرا اَستر مثالی است برای مردم جاهل که نور بصیرت و بینائی در وجود شان نیست و عاقبت نگر نمی باشند و مرتکب گناه می شوند و برای آنان لغزش فراوان است ، لیکن شتر که صاحبِ بصیرت است ، مثالی است برای مؤمنان دور اندیش که از آغاز ، پایان کار را می نگرند و راهِ دشوار و سنگلاخهای ناهموار گناه را می بینند تا باچشم تیز بینِ خود

---

* یعنی: به اعتبار عصنو کج و به اعتبار عصنو راست.

سکندری نخورند و از آن برکنار باشند و خطا و لغزش نکنند.

مولانا، تمثیل مزبور را در دفتر چهارم مثنوی معنوی چنین بیان کرده است:

ای شتر که تو مثال مؤمنی
کم فتی در رو وکم بینی زنی
توچه داری که چنین بی آفتی
بی عِثاری و کم اندر روفتی
(مثنوی کلالهٔ خاور ص ۲۷۰)

مولانا در دفتر سوم هم، این تمثیل را آورده است:

گفت استر باشتر کای خوش رفیق
در فراز و شیب و در راه دقیق
تونیائی در سرو خوش می روی
من همی آیم به سر در چون غوی
من همی افتم به رو در هر دَمی
خواه در خشکی و خواه اندر یَمی
این سبب را باز گو بامن زچیست؟
تاعیان گردد مراهم وجه زیست
گفت از چشم تو چشم من یقین
بی گمان روشن تر است و تیز بین
بعد از آن هم از بلندی ناظرم
زین سبب در رونیفتم حاضرم
(مثنوی کلالهٔ خاور ص ۱٦۵)

تا آنجا که می گوید:

هر قدم من از سرِ بینش نهم
از عِثار و اوفتادن وارهم
توبه بینی پیش خود یك دوسه گام
دانه بینی و نه بینی رنجِ دام
(مثنوی کلالهٔ خاور ص ۱٦۵)

در دفتر چهارم مثنوی که مولانا این تمثیل را به صورتِ دیگر

باز می گوید، از همان آغاز به این سوآل پاسخ میدهد که چرا اشتر تیز بین است و دور اندیش؟

چشم اشتر زان بود بس نوربار
که خورد از بهرِ نورِ چشمْ خار
خار خور تا گُل برویاند ترا
چشم تو روشن شود جان با صفا
خار را از چشمِ دل گر برکَنی
چشم جان را حق ببخشد روشنی

(دفتر چهارم، مثنوی کلالهٔ خاور ص ۲۷۰)

داستانِ افتادنِ شغال درخُم رنگ و رنگین شدنِ او و دعویِ طاووس کردن درمیانِ شغالان که مولانا می گوید:

آن شغالکْ رفت اندر خُمِ رنگ
اندر آن خم کرد یك ساعت درنگ
پس برآمد پوستش رنگین شده
که منم طاووس علیّین شده
(مثنوی کلالهٔ خاور ص ۱٤۸)

تمثیلی است برای مدعیّان گزافه گو که بارنگین شدن ظاهر و فراگرفتن اندك مطالبی از علم و کلمات بزرگان، ادعّا می کنند که رنگ «صبْغة۔ الله» را پذیرفته، در صورتی که به مرحلهٔ یقینی نرسیده و نفسِ اَمّارهٔ سرکش را رام نکرده و ادّعاهایِ آنها برای اَغراضِ دنیاوی و جاه و مقام مادّی است و رنگ آنها عارضی است و از خُمّ حقیقی، نیست.

البته همچنان آن شغال هم که خود تابعِ نفسند گِرد او را می۔ گیرند و در اطرافِ او جمع می شوند ولی سر انجام آن شغالك رسوا می گردد و دروغش فاش می گردد، دعایش مستجاب نمی گردد، نه کرامتی از او سر می زند و نه ترکِ لذّاتِ نفسانی در او مشاهده می۔ گردد، تمام کارهای او جنبهٔ ادعّا دارد و ظاهری است.

نیست الاّ حیله و مَکْرو ستیز
مَرسِیه رویان دین را خود جهیز

(دفترسوم مثنوی ص۱٤۸ کلالهٔ خاور)

داستان رنجانیدن اسب سوار، مرد خفته را که مار در دهان
رفته بود، تمثیلی است برای مردانِ الهٰی که گرفتارانِ هویٰ و هَوَ
نفسانی را به لطائف الحیل، رهائی می دهند و نارِ اندرونِ وجود آنا
را با ریاضت نفس از وجود آن شخص می رانند و او را از چنگ نف
اَمّاره، خلاص می کنند و حتّی در این راه زحمتها می کشند تا آ
شخص هشیار گردد و به خود آید، در صورتی که آن شخص ک
گرفتار هویٰ و هوس است به مانندِ خفته غافل و بی خبر از مارِ نفس
بوده و آن شخص و یا آن مردِ الهٰی، با رنج فراوان، مارِ نفس را ا
او دور می سازد و در این راهٔ رنج فراوانی را تحمّل می کند و بد
تیز که مار در دهانش رفته بوده، آزار می رساند و

سیب پوسیده بسی بُد ریخته
گفت از این خور ای به درد آویخته
سیب چندان مرد را در خورد داد
کز دهانش باز بیرون می فتاد

و خفتهٔ غافل از همه چیز ناآگاه تاسرانجام:

زو برآمد خوردها زشت و نکو
مار با آن خورده بیرون جَست از او
چون بدید از خود برون آن مار را
سجده آورد آن نکو کردار را
سَهمِ آن مارِ سیاه زشت زَفت
چون بدید آن در دهان از وی برفت
گفت تو خود جبرئیلِ رحمتی
یا خدائی که ولیِّ نعمتی
ای مبارک ساعتی که دیدیَم
مرده بودم جانِ نو بخشیدیَم

(مثنوی کلالهٔ خاور ص ۱۰۸)

سرانجام مرد گرفتار مارِ نفس، به وسیله آن ولیِّ کامل، از رنج بیش
از اندازه رهائی می یابد و از آن مرد الهٰی سپاسگزاری می کند

سجده ها می کرد آن رَسته ز رنج
کای سعادت وی مرا اقبال و گنج
از خدا یابی جزا های شریف
قوّت شکرت ندارد این ضعیف
(مثنوی کلاله خاور ص ١٠٨)

مولانا اضطراب و بی قراری انسان را در بلایا با تمثیلی به اضطراب نخود در حال جوشیدن در دیگ آب تاکه بیرون جَهَد و آشپز مانعِ آن می شود، چنین بیان کرده است:

بشنو این تمثیل و قدر خود بدان
از بلا ها رو مگردان ای جوان
در نخود بنگر که اندر دیگ چون
می جَهَد بالا چو شدز آتش زبون
هر زمانی می برآید وقتِ جوش
برسرِ دیگ و برآرد صد خروش
(مثنوی کلاله خاور ص ٢٠٤ س٧)

نخود چون خام و ناپخته است، در وقتِ شدّتِ حرارت آب جوش، بی تابی می کند و مضطرب می گردد و می خواهد که از دیگ بیرون جهد ولی چون پخته گردید، ته نشین می گردد و ثابت می شود و حالت اضطرابِ او برطرف می گردد. مؤمنِ سالك هم که در ابتدا خام است مانند نخودِ خام، در آغاز بی قراری می کند ولی پس از مدتی آرامش می یابد و به قول مولانا:

چون شدی تو روح پس بار دگر
جوش دیگر کن ز حیوانی گذر
(مثنوی کلاله خاور ص ٢٠٤/س ٣٥)

* * *

یادداشتها

(١) رك: فرهنگ فارسی دکتر محمد معین، ذیل مادّهٔ تمثیل.

(٢) رك: ابوالفرج قدامة بن جعفر، نقد الشعر، تحقیق و تعلیق از: محمد عبدالمنعم

خَفاجی، بیروت، دارالکتب العلّمیة ص ۱٤۹ و ص ۱۵۰.

(۳) رك: ابوعلی حسن بن رشیق، العمدة، تحقیق از: محمد محیی الدین عبدالحمید، بیروت، دارالجیل، ۲ جلد در یك مجلد، الطبعة الرابعة ۱۹۷۲م ج ۱ ص ۲۷۷

(٤) رك: شمس الدین محمد قیس الرازی، المعجم فی مَعاییر أشعارالعجم، تصحیح علاّمه محمد بن عبدالوهّاب قزوینی، انتشارات دانشگاه تهران ص ۳٦۹.

(۵) برای آگاهی بیشتر رجوع شود: صحاح جوهری ج ٦ ص۲۲۳٦.

(٦) رك: أسرار البلاغة، چاپ مصر، ص ۱۹۰.

(۷) ماخذ سابق ص ۸٦.

(۸) رك: فنّ التشبیه، چاپ اول، مصر، ۱۹۵۲، ص۲٦

(۹) برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: تفسیر نمونه، زیر نظر استاد محقّق، ناصر مکارم شیرازی از انتشارات دارالکتب الاسلامیة، فروردین/۱۳٦٦ ج۲٤ صص ۱۱٤ و ۱۱۵.

(۱۰) رك: رنالد الن نیکلسن، مقدّمة رومی و تفسیر مثنوی معنوی، ترجمه و تحقیق از: أوانس اوانسیان، نشرنی، تهران، ۱۳٦٦، ص ۱۰۰.

(۱۱) برای آگاهی بیشتر رجوع شود به مثنوی جلال الدین محمد بلخی، توضیحات و تعلیقات از: دکتر استعلامی انتشارات زوّار ج ۲۰۸/۱.

(۱۲) ماخذ سابق ۲۱۷/۱.

(۱۳) ماخذ سابق ۲۲۷/۱.

(۱٤) برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: تفسیر نمونه، ج ٤۷۳/۱ و ٤۷٤.

دکتر گوهر نوشاهی
مقتدره قومی زبان ـ اسلام آباد

استاد ارجمند
دکتر وحید قریشی

یکی از دانشمندان برجسته و اساتید مجرب که از ربع قرنِ گذشته ادبیات فارسی را در شبه قاره گسترش داده و می دهد، دکتر وحید قریشی می باشند. نامشان بعنوانِ پژوهشگرِ زبان و ادب و فرهنگ شناسِ طرازِ اول بینِ شرق شناسان احتیاج به معرفی ندارد. چون آثار استاد از سالیان دراز در گسترش دانش و فرهنگ و ادبیات پاکستان و ایران نقش خود را ایفا می کند. دکتر وحید قریشی در علوم معقول و منقول ادبیات فارسی و اردو و انگلیسی محققاً صاحب نظر هستند و شکی نیست که در این زمینه ها تالیفات پر ارزش وی علاقمندانِ علم و دانش را راهنمائی میکند.

دکتر عبدالوحید قریشی که بانام کوچك «دکتر وحید قریشی» شهره دارند، در سال ۱۹۲۵م در میانوالی (یکی از شهرستان های پنجاب، پاکستان) چشم به دنیا گشودند. در سال ۱۹۴۴م از دانشکدهٔ دولتی لاهور باخذ درجهٔ لیسانس نائل گردیدند و در سال ۱۹۴۶م از دانشگاه پنجاب لاهور فوق لیسانس در زبان ادب فارسی و در سال ۱۹۵۰م فوق لیسانس در تاریخ گرفتند. در سال ۱۹۵۲م باخذِ دکتری (Ph .D) در ادبیات فارسی و در ۱۹۶۵م فوق دکتری (D. Litt)در ادبیات اردو از همین دانشگاه موفق شدند. در دورهٔ دانشگاهی از ۱۹۴۷م الی ۱۹۵۰م بطور محقق بورسیه از بورس الفرد پتیاله استفاده نمودند.

شغل استخدام رسمی را از گوجرانوالا آغاز کردند و از سال ۱۹۵۰م تا ۱۹۵۶م در دانشکدهٔ اسلامی بعنوان مربی در گروه تاریخ شرکت جستند. در سال ۱۹۵۷م وارد لاهور شده در دانشکدهٔ اسلامی لاهور اول استاد گروه تاریخ و سپس مسئولیت های استادی و

مدیریت گروه فارسی را بعهده گرفتند. در سال ۱۹۶۲م میلادی خدمات دکتر قریشی به دانشگاه پنجاب منتقل شد و ایشان در دانشکدۀ خاور شناسی بعنوانِ معلّم شاغل شدند، در سال ۱۹۷۲م در گروه اردو استادِ غالب شناسی و از ۱۹۸۰م الی ۱۹۸۲م به ریاستِ دانشکدۀ خاور شناسی نائل گردیدند. دکتر قریشی از سال ۱۹۷۰م الی ۱۹۸۰م ریاست فاکولتۀ علوم اسلامی و شرقی را هم بعهده داشتند. در سال ۱۹۸۳م دکتر وحید قریشی به ریاستِ فرهنگستانِ زبان ملی (مقتدره قومی زبان) اسلام آباد، با حفظ رتبه استاد دانشگاه فائز شدند و در سال ۱۹۸۸م ازین خدمت باز نشسته شده اینک ریاستِ بزم اقبال در لاهور را بعهده دارند.

علاوه بر شغل های تدریسی آقای دکتر قریشی مشاغل و مسئولیتهای اجتماعی و اداری را نیز داشتند. چنانکه در ۱۹۶۳م برای چند مدت بعنوان دبیر (سکرترا) و سپس به ریاست ادارۀ تحقیقات پاکستان لاهور نیز مشغول کاربودند. از سال ۱۹۸۲م تا ۱۹۸۳م با حفظ رتبۀ استاد دانشگاه، رئیس افتخاری اقبال اکادمی شدند.

دکتر قریشی بموازات شغل استاد دانشگاه، عضو سندیکا و عضو کمیته مالی و کتاب خانه و رئیس کمیته فهرست نویسی نیز بودند، علاوه بر عضو هنیت های کتابخانۀ عمومی لاهور، کتابخانۀ دانشکده دیال سنگھ، فرهنگستان زبان ملی (مقتدره قومی زبان) کراچی، انجمن تاریخ پاکستان کراچی، مجلس ترقی ادب لاهور، اردو اکادمی و هنیت ادبی زبان پنجاب، ایشان دبیر سندیکای نویسندگان پاکستان و عضو کمیته یاد بودِ غالب و مجلس مطالعاتی فارسی نیز بودند.

آقای دکتر در سابق مدیریت مجله دانشکده خاور شناسی و مجلۀ تحقیق را بعهده داشتند. ایشان ریاست انجمن مذاکره بر تاریخ پاکستان را در سال ۱۹۷۸م و ۱۹۷۹م نیز داشتند، و در سیمینار هائی زبان فارسی (لاهور) و بزرگداشت صدمین سال تولد علامه اقبال (۱۹۷۶م) در دهلی، کنگرۀ آموزش در کشورهای اسلامی در اسلام آباد شرکت جستند.

دکتر وحید قریشی از چهره های درخشان علم و دانش می باشند. ایشان نسبت به کلیه جویندگان علم و دانش کمال لطف و مهربانی می فرمایند، آقای دکتر ادب دوست، پشتیبان اهل تحقیق و استادی هستند دانشمند، اهل مطالعه و صاحب نظر که دانشجویان به ایشان عشق و علاقه ای دارند که کم نظیر است. بنده افتخار دارم چندین سال از محضر ایشان استفاده کرده و از سال اول تحصیلی دانشکده تا پایان دورهٔ دکتری شاگرد رسمی ایشان بوده ام. حتی پایان نامهٔ دورهٔ دکتری را هم به رهنمائی ایشان به اتمام رسانده ام. در طول این مدت بنده آقای دکتر را بعنوان استاد و بطور شخص مشاهده نموده و ایشان را از هر حیث کم نظیر و بی مثال دیده ام. در رفع مشکلات علمی و پژوهشی دانشجویان همیشه مستعد و آماده و در پیش بُرد فعالیت های ادبی، برای هرکس همدل و همگام می‌باشند. بین معلمان و استادان کمتر کسانی را سراغ دارم که پیوند معنوی باشاگردان خود به اندازهٔ دکتر قریشی داشته باشند. لطف و محبت آقای دکتر در حق شاگردان بحدی است که هیچکس نمی تواند در اعماق قلب خود نسبت به او احترام خاصی را نداشته باشد.

دکتر وحید قریشی در درس و تدریس استادی هستند پر شور و با حرارت و مثل جوانان باهمت. در حل اشکالات علمی و در بهبود امور نابسمانی های شاگردان کوشش ها و مساعی فراوانی را بعمل می آورند. در محوطه دانشکده و دانشگاه انجمن های ادبی و جمعیت های علمی زیر نظر آقای دکتر قریشی فعالیت های فوق العاده را داشتند و بدون شك در این فعالیت ها شخصیت فردی و اجتماعی آقای دکتر نقش مهمی را ایفا می کرد.

در نحوهٔ تحقیق، آقای دکتر وحید قریشی ابتکار خاصی را بخرج داده اند و روش کار ایشان بین پژوهشگران شبه قاره نظیری ندارد. در این زمینه آقای دکتر یکی از پیشروان مکتب فکری و پژوهشی لاهور می باشند که بنیان گذار این مکتب، حافظ محمود شیرانی و پروفسور محمد شفیع و دکتر سید عبدالله بوده اند. قدر مسلمی که وجه شهرهٔ این مکتب می باشد، حزم و احتیاط و مواظبت درکار است. در هر زمینه ای که این گروه بتحقیق و مطالعه می‌

پردازد ، به آن انصاف میکند و حق آن را ادا می کند و تاحد امکان از منابع اصلی و دست اول استفاده نموده و منابع دست دوم را بدون تأمّل و تفحصّ در خور اعتنا و قبول حساب نمی کند.

دکتر وحید قریشی در حال حاضر پرچمدار این مکتب می باشند. ایشان نه تنها خود پیرو این نحوهٔ تحقیق هستند بلکه به شاگردان خود هم توصیه میکنند که بدون تعمق و تفحص هیچ مطلبی را نباید قبول کرد و نباید هیچ منبعی را از شك و اشتباه بالا تر حساب کرد.

دکتر وحید قریشی در اثر مطالعه و تحقیق در ادبیات فارسی موضوعات گوناگونی را پذیرفته اند ، اما موضوعی که بیش از همه بدان عشق و علاقه دارند ، زبان و ادب فارسی و ایران شناسی است چنانکه موضوع پایان نامهٔ دکتری خود را دربارهٔ انشا نویسی در ایران و هند انتخاب کردند. این پایان نامه بزبان انگلیسی بتحریر آمده است ، علاوه برین هفت جلد کتاب تالیف نموده اند که در آن موضوعات مختلف و گوناگون راجع به زبان و ادب فارسی بررسی گردیده و نیاز های درسی دانشجویان نیز در آن پیش بینی شده است.

دربارهٔ زبان و ادب فارسی استاد قریشی دید ویژه ای دارند و مسائل گسترش زبان فارسی در پاکستان را با نگاه خاصی می بینند ،نظرات استاد در این زمینه می تواند برای نحوهٔ آموزشیِ فارسی الگو و نمونه قرار گیرد. بطور مثال در یکی از مقالات اردوی خود که به تدریس فارسی در پاکستان تعلق دارد ، راجع به سرنوشت این زبان در پاکستان چنین اظهار می دارند:

« برخی از سؤالهای آموزشی زبان فارسی بستگی به سؤالهای اقتصادی دارد. مثلاً دانشجویی که تا لیسانس ، فارسی را فرا میگیرد ، چه آتیه ای در پیش دارد؟ دانشجویانی که بعد از ادامهٔ تحصیلات در زبان فارسی ، برای تحصیلات عالیتری به ایران عزیمت می نمایند ، به نظرم صدی یك هم نیستند. از نظر روابط تجارتی و

بازرگانی ،ما سعی میکنیم که بجای فارسی از زبانهای بین‌المللی دیگر استفاده کنیم. (و در نتیجه) از دوره های ابتدائی تا درجه لیسانس تعداد دانشجویان زبان فارسی در دانشکده ها تدریجاً روبه کاهش می رود ".

در نظر آقای دکتر ساختمان کنونی زبان فارسی برای دانشجوی پاکستانی چندان مفهوم نیست و در بعضی موارد خیلی غریب هم هست، چنانکه در حل این اشکالات آقای دکتر راههای ذیل را توصیه می کنند.

(ا) واژه ها و لغات مشترک بین اردو و فارسی را بشماریم و آنها را در موارد درسی بطور لغات اساسی بکار ببریم.

(ب) مسائل تدریسی که در نتیجه طرحهای لسانی زبان اردو بوجود آمده است، در نظر گرفته ، اسباق درسی زبان فارسی را تهیه کنیم.

مطلب دومی به توضیح احتیاج دارد. باید با یک مثال روشن کنیم: در زبان اردو در صورت جمع، عدد و معدود هر دو تغییر می یابد. مثلاً:دو گهوڑے (دو اسپان) تین آدمی (سه آدم ها) اما در زبان فارسی معدود با عدد عوض نمی شود در فارسی بجای دو اسپان دو اسپ و جای دو آدم ها دو آدم بکار برده می شود، و روشن است که در تدریس مواد آموزشی این نکات را باید اولویت داد ".

همچنین راجع به نیاز و احتیاج زبان فارسی در پاکستان می فرمایند:

" در پاکستان اوضاع تدریس زبان فارسی با کشورهای دیگر یکسان نیست. مثلاً: در انگلیس سابقهٔ آموزش زبان فارسی از حدود درسی تجاوز نمی کند. آموزش فارسی در برخی از مراکز، تنها نیازمندی های شرق شناسان را تامین می کند. در این مراکز اکثراً

فارسی به سبك قدیم تدریس می شود و در جائی که
دفتر امور خارجهٔ انگلیس، آموزشِ فارسی را تنها برای
تکلم و مکاتبه احتیاج دارد، مدرسه شرق شناسی لندن
برنامهٔ آموزشی زبان فارسی را طبق همین نیازهای سیاسی
تنظیم نموده است. در پاکستان ما چرا فارسی می‌
خوانیم؟ این سوال، هدف تدریس فارسی در این کشور
را تعیین می کند. سیستم کنونی تدریس در پاکستان
عبارت است از آشنائی با ارث قدیمی این زبان، و
تحصیل و تدریس فارسی جدید بیشتر به هدفهای
اخلاقی بستگی دارد و دروسی که در کتابها دیده می‌
شود اکثراً به تعلیمات اخلاقی تعلق دارند. تدریس
فارسی در پاکستان دو هدفهای متضاد دارد: ما یك
طرف می خواهیم به سنت های تمدنی خود بپیوندیم و از
سوی دیگر علاقه داریم فارسی کنونی و زنده را یاد
بگیریم. (ترجمه از مقالهٔ اردو ـــــ روداد کنفرانس).

در ادبیات فارسی آقای دکتر وحید قریشی تعمّق خاصی دارند.
بویژه مطالعات ایشان دربارهٔ مثنوی مولوی اهمیت خاصی را دارد.
اینجا برخی از بیانات آقای دکتر راجع به مثنوی مولوی را نقل
میکنیم. در مورد مولوی شناسی در شبه قاره چنین می گویند:

« پایان سلطنت تیموریان باعث گردید که ثروت
ملاکین مسلمان از دستشان برود. خدمت نظامی نیز در
نتیجه پراکنده شدن ارتش تیموریان خاتمه پیدا کرد. در
حالیکه فقط طبقه روحانیان مسلمان مانده بود که در
مقابل استعمار گران ایستادگی می کرد ولی این گروه نیز
بیشتر کوششهای خود را به ادارهٔ مدارس دینی و مساجد
مبذول داشت و هر چیزی که مربوط به انگلیسها بود
برای آنها موجب نفرت و انزجار قرار گرفت. بتدریج جامعه
مسلمانان بدو قسمت از هم جدا گردید. از طرفی طبقه
علما بود که پرچم دار علوم دینی بود و به مقتضیات تازه
زندگی اجتماعی کوچکترین رابطه نداشت. علمای فرنگی

محل باشند یا علمای دیوبند ، بدون اینکه اذعانی به زندگی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی بکنند ، ادعای راهنمانی دینی مسلمانان و کفالت مختصر اقتصادی میکردند. طبقه دیگر مشتمل بر کسانی بود که پس از انحطاط سیستم فئودالی در پیکار حیات جویای رهنمائی بودند. این طبقه متوسط جدید و در حال رشد به رهبری سر سید استحکام یافت. سر سید و همکاران او باوجود خطابهای فئودالی خود افراد طبقه متوسط بشمار میرفتند. فقط همین طبقه بود که می توانست در زندگی تازهٔ اجتماعی راهنمائی فکری مسلمانان را بعهده بگیرد. سر سید از قلبهای افراد این طبقه احساس نفرت به حکمرانان را بزدود و در نتیجه توافق با اوضاع تازه، آنها را به تحصیل علوم جدید و زبان انگلیسی وادار ساخته برای شرکت در زندگی اجتماعی بعنوان یك عامل موثری دعوت کرد. بدین ترتیب درمیان مسلمانان شبه قاره دو طبقه مهمی که از لحاظ مرز فکر از هم دیگر کاملاً جدا بودند ، بوجود آمدند.

مولوی شناسی درمیان این هر دو طبقه محبوبیت دارد ولی زاویه نظر و طرز بیان هر طبقه در مورد مطالعات مربوط به مولوی از هم جدا است. ازین بر می‌آید که مولوی شناسی دو جهت مشخص و برجسته ای دارد. طبقه ای مشتمل برکسانی است. که مولوی را از دریچهٔ افکار و تمایلات قرون وسطی نگاه میکنند. افراد این طبقه مولوی را مفسرِ مسائل دقیق تصوف و مرجع و منبع کیفیات معنوی محسوب میکنند ».

(پیش گفتار امثنوی چاپ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد)

آقای دکتر وحید قریشی به زبان فارسی شعر هم می سرایند و در آن «وحید» تخلص دارند. شعر های ایشان پر شور و حرارت و با لوازم فنی مجهز می باشد.

در حال حاضر فعالیت آقای دکتر قریشی بیشتر با زبان اردو
اختیار آن بجای انگلیسی بعنوان زبانِ رسمی در مرکز است.زبان ارد
در سابق بعلت سیاست استعمار گرانهٔ انگلیس مقام و اهمیت اجتماعی
خود را از دست داده بود. بعد از استقلال پاکستان این زبان بطو
زبان ملی کشور اعلام شده و نفاذ و گسترش این زبان در هر شعب
زندگی یکی از اهداف ملی قرار گرفته است. دکتر قریشی این هدف
ملی را پی گیری میکنند و تمام اوقات و زندگانی خود را برای نیل ب
این هدف وقف کرده اند.

زندگی نامهٔ آقای دکتر وحید قریشی

تاریخ تولد: فوریه ۱۹۲۵م

زادگاه: میانوالی که شهرستانی است در استان پنجاب.

وطن: گوجرانواله، شهری نزدیك لاهور در استان پنجاب.

تحصیلات:

امتحان دورهٔ ابتدائی (Primary) از دبستان حویلی
یکی از قریه های‌ساهی وال در استان پنجاب در
۱۹۳٤م.

امتحان دیپلم (Matriculation)دبیرستان اسلامیه باتی گیت
لاهور در سال ۱۹٤۰م.

امتحان فوق دیپلم: (Intermediate)دانشکدهٔ دولتی لاهور
در ۱۹٤۲م.

لیسانس : دانشکدهٔ دولتی لاهور در ۱۹٤٤م.

فوق لسیانس زبان و ادب فارسی : از دانشگاه پنجاب،
در لاهور، ۱۹٤٦م.

فوق لسیانس تاریخ : از همان دانشگاه در ۱۹۵۰م.

دکتری در ادبیات فارسی : از همان دانشگاه در ۱۹۵۲م.
فوق دکتری (D.Lit) در ادبیات اردو : از همان دانشگاه
در ۱۹٦۵م

ع پایان نامهٔ دکتری در فارسی : "بررسی انتقادی انشانویسی فارسی"

Insha Literature in Persian, A Critical Study.

موضوع پایان نامه در فوق دکتری (D.Litt) :"میر حسن اور ان کا زمانه" (بزبان اردو).

دریافت جوائز :جانزه ادبی محمد طفیل در سال ۱۹۸۷م.

مسافرت به خارج : اولین سفر بمنظور پیشبرد روابط فرهنگی و ادبی در سال ۱۹۶۶م به چین نمودند. سپس در سال ۱۹۷۶ م برای شرکت در کنگره ای به هند مسافرت کردند.

استادانِ دکتر قریشی:

۱- پروفسور عباس ابن محمد علی مهرین شوستری، استاد ادبیات فارسی و زبان پهلوی.

۲-دکتر سید عبدالله استاد ادبیات فارسی، عربی و اردو.

۳-صوفی غلام مصطفی تبسم، استاد زبان فارسی.

٤-مولانا علم الدین سالك، استاد زبان فارسی و تاریخ.

۵-پروفسور محمد اقبال استاد زبان فارسی.

تخصّص :

۱-غالب شناسی
۲-اقبال شناسی

تحصیل سایر علوم :

۱- تحصیل زبان پهلوی توسط پروفسور عباس شوستری.
۲- فرا گیری علم معانی و بیان از مولانا فیوض الرحمن.

شاگردانِ دکتر قریشی :

۱- دکتر سید اکرم شاه اکرام ، رئیس دانشکدهٔ خاور شناسی لاهور.

۲- دکتر آفتاب اصغر، رئیس گروه زبان فارسی در

دانشکده خاور شناسی، لاهور.

۳- خانم دکتر نسرین اختر، استاد فارسی دانشکدهٔ خاور شناسی، لاهور.

٤- دکتر عبدالحمید یزدانی، رئیس سابق بخش فارسی دانشکدهٔ دولتی، لاهور.

٥- دکتر مظهر محمود شیرانی، دانشکدهٔ دولتی،شیخوپوره.

تدریس زبان فارسی :

۱- در دانشکدهٔ خاور شناسی دانشگاه پنجاب، از سال ۱۹٤۸م الی ۱۹٥۰م.

۲- مدیر گروه ادبیات فارسی در دانشکدهٔ اسلامیه لاهور، از ۱۹٥۸م الی ۱۹٦۲م.

۳- استاد دورهٔ فوق لیسانس فارسی در دانشکدهٔ خاور شناسی، دانشگاه پنجاب لاهور با حفظ مقام استادی در دانشکدهٔ اسلامیه، لاهور از سال ۱۹٤۸م الی ۱۹٦۲م.

ممتحن برای امتحانات فارسی :

۱-کمیسیون برای استخدام عمومی پنجاب.
(Punjab Public Service Commission)

۲-کمیسیون برای استخدام مرکزی.
(Federal Public Service Commission)

۳-هیئت تعلیمات ثانوی پنجاب (برای امتحان فوق دیپلم)

٤-هیئت تعلیمات ثانوی پشاور (برای امتحان فوق دیپلم)

٥-دانشگاه پنجاب لاهور (برای لیسانس فارسی)

٦-دانشگاه سند، حیدر آباد (برای لیسانس فارسی)

۷-دانشگاه پنجاب لاهور (برای فوق لیسانس فارسی)

دیداری بادانشمندان ایرانی و خارجی ایران شناس و استادان زبان فارسی :

۱- شادروان استاد عبدالحی حبیبی　　　افغانستان

۲- استاد سعید نفیسی ایران

۳- دکتر حسین نصر ایران

٤- دکتر عبدالحسین زرین کوب ایران

۵- استاد بدیع الزمان فروزانفر ایران

٦- دکتر جلال متینی ایران

۷- خانم اینی ماری شمل آلمان

۸- پروفسور قراحان ترکیه

۹- دکتر فواد سزگین ترکیه

۱۰- پروفسور ترلان ترکیه

۱۱- دکتر اسکندرو بوزانی ایتالیا

۱۲- رالف رسل بریتانیا

۱۲- د ـ ماتهیوز بریتانیا

۱٤- دکتر نذیر احمد هند

۱۵- قاضی عبدالودود هند

۱٦- پروفسور حسن عسکری هند

۱۷- پروفسور سید امیر حسن عابدی هند

تاسیس مؤسسات ادبی :

۱- تاسیسِ انجمن عربی و فارسی در دانشکده اسلامیه، لاهور (سرپرست)

۲- تاسیسِ حلقهٔ شیرانی در دانشکدهٔ خاور شناسی، دانشگاه پنجاب، لاهور (سرپرست)

۳- راه اندازیِ "مجلهٔ تحقیق" برای ترویج ادبیات فارسی، عربی و علوم انسانی در دانشکدهٔ خاور شناسی، لاهور.

مدیریت مجله های ادبی :

۱- مجله " صحیفه " لاهور.

۲- « اورئینتل کالج مگزین (مجله دانشکدهٔ خاورشناسی) لاهور.

۲-مجله « اقبال ریویو » لاهور.

آثار فارسی :

۱- نامهٔ عشق تالیف اندرجیت منشی، پنجابی اکادمی، لاهور ۱۹۵۹ م

۲-دربار ملی (به اشتراك محمد اکرام) مجلس ترقی ادب، لاهور۱۹٦۱ م

۳- تصحیح ثواقب المناقب تألیف صداقت کنجاهی، اورئینتل کالج مگزین (مجله دانشگاه خاور شناسی) ۱۹٦۱ م

٤- تصحیح «شاهجهان نامهٔ» محمد صالح (دو جلد) مجلس ترقی ادب، لاهور۱۹٦٦ م

٥-تصحیح جلد سوم شاهجهان نامه ایضاً ۱۹۷۲ م

٦- ارمغان ایران، مجلس ترقی ادب، لاهور۱۹۷۱ م

۷- تصحیح تذکرهٔ «همیشه بهار» کراچی ۱۹۷۳ م

۸- نقد جان (مجموعه ایست دارای برخی از شعر های فارسی دکتر قریشی) ۱۹٦۸ م چاپ لاهور

مقالات پیرامون ادبیات و شعر فارسی :

۱- « تنقید شعر العجم » پر ایک نظر (نگاهی به نقد شعر العجم) « کتاب » لاهور جون ۱۹٤٥م

۲- مرزا محمد حسن قتیل (ضمیمه) (مجله دانشکده خاور شناسی) اورئینتل کالج مگزین منی ۱۹٤۸م لاهور.

۳-جدید فارسی شاعری میں اوزان کے تجربے(تجربه های وزن شعری در شعر جدید فارسی) روزنامه « امروز» لاهور ۱۷ جنوری۱۹٤۹م

٤- ایرن میں ڈرامه نگاری (نمایشنامه نویسی در ایران)

روزنامه "زمیندار" لاهور ۱۹٤۹م (شاه ایران نمبر)

٥- خسرو کا نظریهٔ اسلوب (نظر خسرو دربارهٔ سبك)
مجله (دانشکدهٔ خاور شناسی) اورنینتل کالج میگزین
نومبر ۱۹٥۰ م لاهور.

٦- منابع قدیم برائے احوال سعدی " کاروان " گوجرانواله
۱۹٥۲ م

۷- فیضی کا نظریهٔ شعر (نظر فیضی دربارهٔ شعر)
" نقوش " لاهور،شماره ۱٥ ، ۱۹٥۲ م و ارمغان علمی
لاهور ۱۹٥٥ م

۸-فرهنگ نامه جدید ، پروفیسر رازی (تبصره)
" دستور " لاهور۱۹٥٥ م

۹-شیخ سعدی کا ایک قطعه (قطعه ای از سعدی)
" کاروان " گوجرانواله ۱۹٥٦ م

۱۰-شیخ سعدی کا ایك قطعه (قسط دوم)
"نورالتعلیم" گکهڑ فروری ۱۹٥۸ م

۱۱- پاك و هند میں فارسی زبان و ادب (زبان و ادب
فارسی در پاکستان و هند)" گیت " لاهور ۲۸جون ۱۹٦۱و
" آهنگ " کراچی

۱۲- ٹیک چند بهار، اردو دائره معارف اسلامیه ۱۹٦۱ م
لاهور

۱۳-آذر،لطف علی بیگ ، اردو دائره معارف اسلامیه۱۹٦۲م

۱٤-آرزو۔ سراج الدین علی خان ،اردو دائره معارف اسلامیه
۱۹٦۲ م

۱٥- پیرکلیر اور ان کا فارسی دیوان (پیرکلیر و دیوان
فارسی او) " اردو " کراچی اکتوبر۱۹٦۷ م

۱٦- مغربی پاکستان میں تدریس فارسی (تدریس فارسی
در پاکستان غربی) روداد کانفرنس۱۹۷۰ م

١٧- مآثر الكرام (امير غلام علی) پیش لفظ (پیشگفتار ماثرالکرام) مکتبه احیاء العلوم شرقیه ١٩٧١ م لاهور

١٨- امیر خسرو کا صوفیانه ماحول (محیط عرفانی امیر خسرو) « هم سخن » کراچی ١٩٧٥ م

١٩-مثنوی معنوی (پیشگفتار) مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ـ اسلام آباد و مکتبه المعارف ، لاهور ١٩٧٨ م

٢٠- حضرت شاه دوله دریائی حیات و تعلیمات تألیف شریف کنجاهی (پیشگفتار بر کتاب حضرت شاه دوله دریائی و شرح حال زندگی و تعلیمات او)
ناشر : مرکز معارف اولیاء محکمه اوقاف ـ لاهور ، جولائی ١٩٨٥ م

مقالات دربارهٔ رجال فارسی نویس :

١-شبلی کی حیات معاشقه (زندگانی عشق آمیز شبلی نعمانی) « کتاب » لاهور اپریل ١٩٤٥ م

٢-سودا کی مجروح شخصیت (شخصیت مجروح سودا) « ادبی دنیا » لاهور نومبر ١٩٥٦ م

٣-فن تاریخ گوئی ـ مقدمه ، گلوب پبلشرز ، لاهور ١٩٦٧ م

٤- رنجیت سنگھ کے عہد کی ایک دستاویز (یك سند تاریخی از روزگار رنجیت سینگ) « علم » لاهوراپریل ، مئی ١٩٦٢م

٥-احمد ٹھٹھوی (احمد تتوی) اردو دائره معارف اسلامیه لاهور ١٩٦٢ م

٦-آدینه بیگ اردو دائره معارف اسلامیه١٩٦٢ م

٧-علی مردان کا ذوق تعمیرات (علاقهٔ علی مردان به تعمیرات) « برقاب » لاهور ستمبر ١٩٦٣ م

اقبال شناسی :

١- ایک اقبالی نقاد (دربارهٔ یك منتقد اقبال) « یادگار » غزل نمبر ١٩٥٥ م

۲- اقبال کے تیرہ غیر مطبوعہ خطوط
(۱۳ نامه چاپ نشدهٔ اقبال) روزنامه « آفاق » لاهور ۱۹۵۵ م
اقبال نمبر

۳- اقبال کی شاعری (شعر اقبال)
«چٹان» لاهور، ۲۲ اپریل اقبال نمبر ۱۹۵۷ م و «کاروان»
گوجرانواله ۱۹۶۲م و هفت روزه «هلال» ۹نومبر راولپنڈی
۱۹۷۷م و رساله «اقبال فلسفی شاعر» ۱۹۷۸ م لاهور

٤-اصطلاحات اقبال (تبصره)
« امروز » لاهور۲۵ اپریل ۱۹۵۸ م

۵-اقبال کا رنگ اصلاح (اصلاح سازی در شعر اقبال)
« کردار نو » لاهور، اپریل ، مئی ۱۹۵۹ م

٦- علامه اقبال اور اسلامیه کالج (علامه اقبال و دانشکده
اسلامیه)
« فاران » لاهور جون ۱۹۶۲ م روزنامه « کوهستان »
٤اکتوبر۱۹٦۲م

۷-اقبال کا نظریه وطنیت (ملّت از دید اقبال)
مجله تحقیقات پنجاب یونیورسٹی لاهور جنوری ۱۹۷۰ م

۸-آثار اقبال
« صحیفه » لاهوراکتوبر ۱۹۷۳ م اقبال نمبر

۹-اقبال اور عشق رسول (اقبال و عشق رسول)
(۱) « اقبال» لاهور۱۹۷۷ م اقبال نمبر گورنمنٹ کالج
(۲) « کتابچه » اقبال شاعر اور فلسفی بزم اقبال لاهور
۱۹۷۷ م

۱۰-تشبیهات اقبال (حصه سوم) بزم اقبال، لاهور۱۹۷۷ م
۱۱-اقبال اور مطالعهٔ تاریخ (اقبال و مطالعه تاریخ)
دو هفتگی « خدمت » لاهور یکم مئی ۱۹۷۷ م
« برگ گل » کراچی ـ ۱۹۷۷ م اقبال نمبر

۱۲-کتابیات اقبال (رفیع الدین هاشمی) مقدمه، ۱۹۷۷ م

۱۳-خطوط اقبال کا ذخیرهٔ محمد امیرالدین
(نامه های اقبال به محمد امیرالدین)
« سویرا » لاهور جنوری، فروری مارچ ۱۹۷۸ م

۱۴-اقبال اور چغتائی (اقبال و چغتائی)
(۱) « صحیفه » لاهور، اقبال نمبر (حصه اول)۱۹۷۸ م
(۲) عبدالرحمن، شخصیت اور فنی مرتبه (وزیر آغا)
مئی ۱۹۸۰ م

۱۵-اقبال کی تاریخ ولادت (بررسی تاریخ تولد اقبال)
« نقوش » لاهور۱۹۸۱ م

۱۶-علامه اقبال کا تصور وطنیت (ملت از دید علامه اقبال)
(۱) اقبال ریویو، لاهور اکتوبر، دسمبر
(۲) «تقاریر یوم اقبال» ۱۹۸۳م علامه اقبال اوپن یونیورسٹی،
شعبه اقبالیات.

۱۷- علامه اقبال کا نظریه حیات (زندگی از نظر اقبال)
« آهنگ »کراچی جلد:۲۸ ۲۲ شماره :۱۹۸۵۲۱ م- اکتوبر

مقالات پنجابی دربارهٔ اقبال لاهور :

۱۸-اقبال تے پاکستان (اقبال و پاکستان)
« لہران » لاہور، اپریل ۱۹۶۷ م

۱۹-اقبال دیاں لمیاں نظماں (منظومه های بلند اقبال)
(ترجمهٔ خلیل آتش) بزم اقبال - لاهور۱۹۷۷ م

۲۰-اقبال دا فلسفهٔ عشق (نظر اقبال راجع به عشق)
« وارث شاه » ملتان نومبر، دسمبر ۱۹۷۷ م

برخی از آثار و مقالات انگلیسی :

(منتخبات از « مجلّهٔ اقبال ریویو »)
Selections from "Iqbal Review" Lahore, 1983.

(مطالعات شرقی)
Oriental Studies, Lahore 1973

(ادبیات اسلامی فارسی هندی)

The Indian Persion Islamic Literature. Lahore
March 1954

(مقدمۂ صد میدان)
Sad Maidan. (Preface)

(مسایل نمایش گزاری نسخه های خطّی در موزه ها)
The problems of Exhibiting Mss. in the Museums.
Museum Journal of Pakistan. Karachi Jan. 1963.

(یك سند تاریخی از روزگار سیك ها)
A document of Sikh period.
Journal of Punjab University Historial Society,
Lahore May 1963.
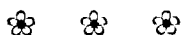
— ○ دکتر وحید قریشی ○ —
خدا ایشان را سلامت نگهدارد

عملِ صالح

الموسوم بہ

شاہ جہان نامہ

جلد اوّل

تصنیف محمد صالح کنبو

ترتیب تحشیہ ڈاکٹر غلام یزدانی

ترجمہ و تصحیح ڈاکٹر وحید قریشی

مجلسِ ترقی اَدب

۲-کلب روڈ۔ لاہور

عملِ صالح

الموسوم بہ

شاہ جہان نامہ

جلد دوم

تصنیف محمد صالح کنبو

ترتیب تحشیہ ڈاکٹر غلام یزدانی

ترجمہ و تصحیح ڈاکٹر وحید قریشی

مجلسِ ترقی اَدب

۲-کلب روڈ۔ لاہور

عملِ صالح

الموسوم بہ

شاہ جہان نامہ

جلد سوم

تصنیف محمد صالح کنبو

ترتیب تحشیہ : ڈاکٹر غلام یزدانی

ترجمہ و تصحیح : ڈاکٹر وحید قریشی

مجلسِ ترقی اَدب

۲-کلب روڈ۔ لاہور

ارمغانِ ایران

(مقالات منتخبہ مجلہ "صحیفہ")

مرتبہ

ڈاکٹر وحید قریشی

مجلسِ ترقی ادب لاہور

دربارِ ملّی

(فارسی)

قومی زندگی کی کہانی معاصرین کی زبانی

مترجمہ و مرتبہ

شیخ محمد اکرام

ڈاکٹر وحید قریشی

مجلس ترقی ادب ۲- نرسنگھ داس گارڈن کلب روڈ لاہور

انتشارات پنجابی ادبی اکادمی

۴

نامۂ عشق

تالیف

اندرجیت منشی

بتصحیح

دکتر وحید قریشی

استاد ادبیات فارسی، دانشکدہ اسلامیہ

لاہور، ۱۳۳۸ شمسی (۱۹۵۹ م)

ہمیشہ بہار

(تذکرہ شعرائے فارسی)

مصنفہ

کشن چند اخلاص

مرتبہ

ڈاکٹر وحید قریشی

انجمن ترقی اردو بابائے اردو روڈ

کراچی-۱
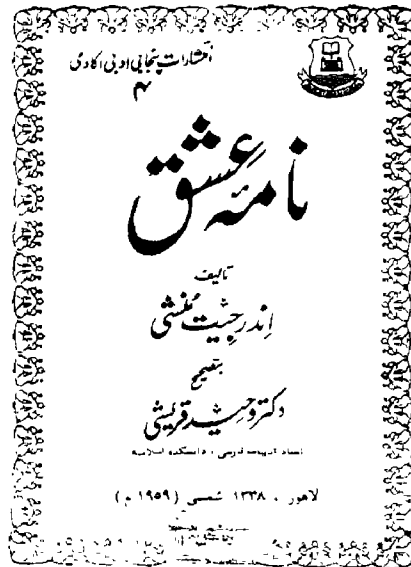
میرزا نظام الدین بیگ جام
کراچی

نسخهٔ کهن تفسیر حسینی در موزهٔ کراچی

« مواهب علیه » نگاشتهٔ کمال الدین حسین واعظ کاشفی (م ۹۱۰ھ) که بیشتر به « تفسیر حسینی » شناخته می شود ، از رایج ترین تفاسیر فارسی در شبه قاره بوده است. کتابخانه ای نیست که نسخه های خطی داشته باشد و نسخهٔ تفسیر حسینی در آن نباشد. پس از بررسی ابتدائی ۲۵۸ نسخهٔ خطّی این تفسیر در کتابخانه های مختلف پاکستان شناخته شده است(۱)، که ازآنمیان کهن ترین نسخه مورخ ۹۱۱ھ میباشد (۲). یعنی فقط یك سال پس از وفات مؤلف کتابت شده است.

در این جا ما نسخه ای دیگر از تفسیر حسینی معرّفی می کنیم که هر چند تاریخ تحریر را ندارد امّا از قراین، قدمتِ آن مسلّم است. این نسخه در دو مجلّد بشماره ۲۸۱ - ۲۸۰ - ۱۹۶۹ این - ایم در دفتر موزهٔ ملیّ پاکستان کراچی ثبت شده است. جلد اول (از سورهٔ فاتحه تا سورهٔ انعام) در ۳٤٦ صفحه و جلد دوم(از سورهٔ اعراف تا سورهٔ کهف) در ۲۹۲ صفحه می باشد. در هر دو صفحه ۲۹ سطر آمده است. هر دو جلد به یك خامه، به خط « بهار » تحریر شده است. این خط در قرنِ نهم هجری برای تحریر قرآن مجید در شبه قاره رایج بوده است. خط بهار تا حدّی به خطِ کوفی شباهت دارد. ویژگی خط اینست که در آن حرکاتِ کلماتِ عربی به خطوط اُفقی است.

خط شناسان معتقد اند که خط بهار بروزگار سلطان شمس الدین ابوالمظفر سلطان ابراهیم شرقی جونپور (۸۰٤ - ۸٤٤ھ) به وجود آمده، وچون تاکنون هیچ کتیبه ای باین خط در اندلس مکشوف نشده، می توان به یقین گفت که این خط در عربستان، ایران و مصر

معرّفی نشده بود. (۲)

در صفحهٔ ابتدائی هر دو مجلّد، مذهّب است امّا این تذهیب به سبکِ هراتی نیست بلکه به سبک هندی است. در این تذهیب رنگ های لاجوردی، شنگرفی و زبرجدی بکار رفته است. تشکیل آیات نیز شنگرفی و لاجوردی است. علامات اول، نصف، ثلث و ربع مطلاً است و در حاشیه دائره های شنگرفی و لاجوردی کشیده شده است. نشانهٔ رکوع در داخل دائره ای به شیوهٔ کوفی به رنگِ لاجوردی نوشته است. اسم « الله » و رموز و اوقاف در سراسر دو جلد شنگرفی است. جدول های دو خطی برنگهای مشکی و شنگرفی است. در آغاز هر سوره سر لوح طلائی دیده می شود و پس از هرسه پاره نمونه های آرایشی وجود دارد اما با مرورِ زمان این آرایشها کم رنگ شده است.

در آغاز جلد اول این یادداشت مرقوم شده است:

«الجزء الاول تفسیر حسینی بتاریخ ۱٦ ماه ربیع الاول بروز جمعه ۱۰۱۸ھ موافق بتاریخِ ۱٤ ماه خورداد الهی سنه ٤ در مقام شهر آگره هدیه کرده شد بعوض چهل و پنج روپیه خزانهٔ بنده کمترین فتح الله ولد الله بخش آبدار بن مهتر حسینی گرفت. و هر که دعوی کند مجرم باشد. دولتِ دو جهانی مدام مدام باد. بحرمت النبی و آله الامجاد. گواه شد مولانا عبدالله برادرِ مولانا اسماعیل. گواه شد مولانا عبدالوهاب برادرِ مولانا اسماعیل».

در آغاز جلد دوم نیز یادداشتی بهمینگونه آمده است، این جلد بعوض صد روپیه خریداری شده بود.

در صفحهٔ اولِ جلد یکم این دو مهر خوانده می شود:

[غلام شاه نورالدین جهانگیر
فتح الله شده از روز تقدیر]

[از نور الهی روشنی یافته صبحی ۱۰٤۵]

در این جا از اول و آخر هر دو مجلدِ تفسیر حسینی نمونه ارائه می گردد تا خوانندگان به نوع خط این نسخه متوجه شوند.

حواشی

۱- فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان از احمد منزوی ۱: ۷٤ - ۹۲

۲- همان ماخذ ۱: ۷۵

۳- Specimen of Calligraphy in the Delhi Museum. by Zafar Hasan, Delhi, P. 5
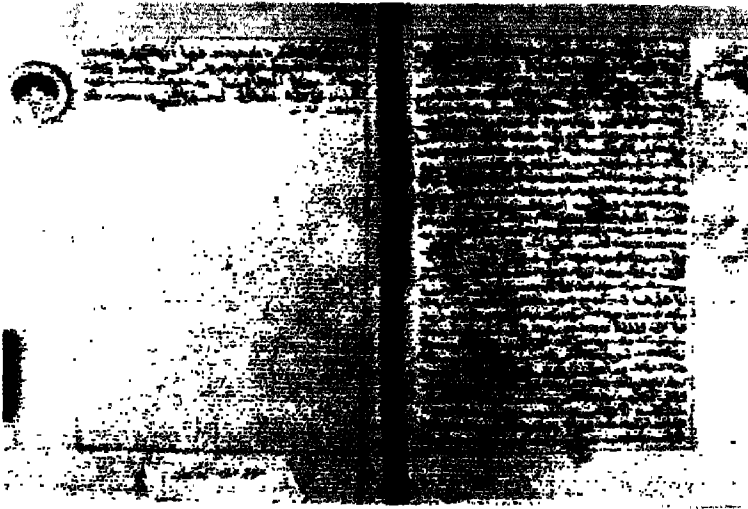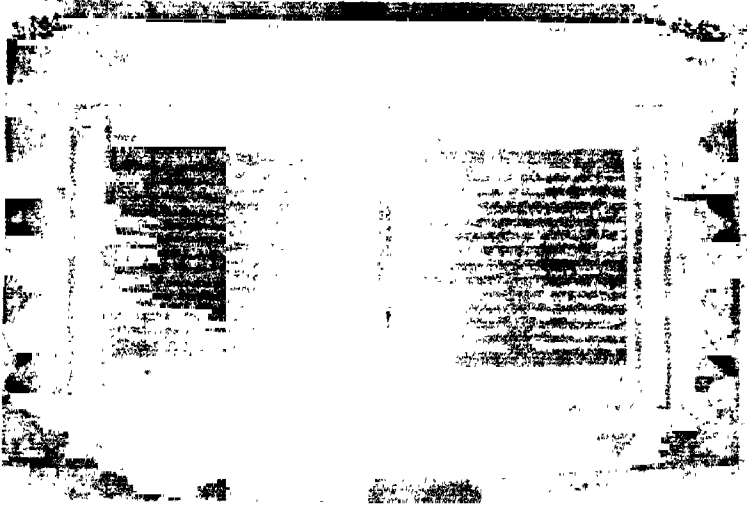
صفحۂ اول و آخر
جلد اوّل تفسیر حسینی، نسخۂ موزۂ ملی پاکستان، کراچی
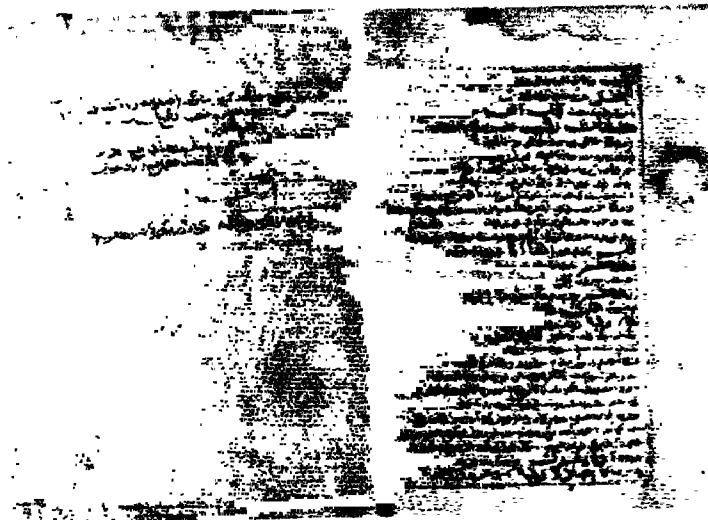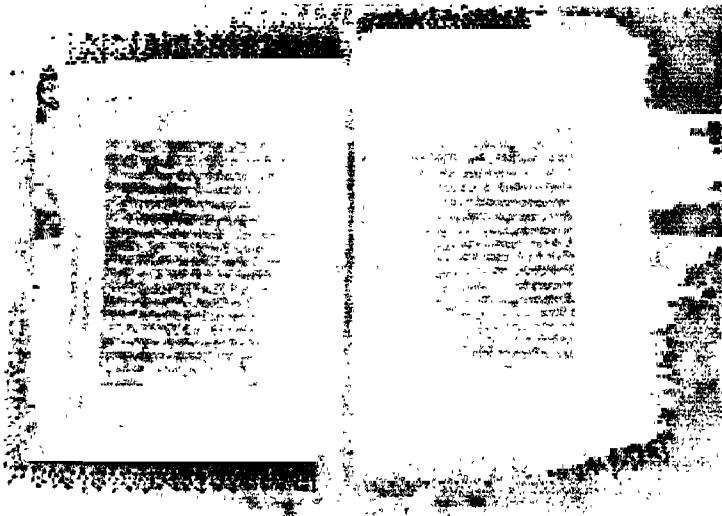
صفحۂ اول و آخر
جلد دوم تفسیر حسینی، نسخۂ موزۂ ملی پاکستان، کراچی

دکتر سید وحید اشرف
استاد فارسي ـ دانشگاه مدراس

رباعیات فارسی غالب

اظفری(۱) در رسالهٔ خود بنام «عروض زاده» مینویسد که ایجاد اوزان رباعي دلیل است بر نهایتِ لطافتِ طبعِ موجدین آن اوزان، و می افزاید که تسلّطِ کامل برفن عروض محال است. بنظر میرسد که رباعیاتِ فارسیِ غالب این هر دو قول را تصدیق میکند.

برای رباعی، بحر هزج متعین است، و تعدّد اوزانِ رباعی نتیجهٔ زحافات میباشد. دانشمندانِ متقدّم تعداد این زحافات برای رباعی را تا بیست و چهار متعین کرده اند. سبب این تحدید همان لطافت طبع است که اظفری به آن اشاره کرده است. بعضی ازین بیست و چهار وزن هم ثقیل تر است (۲) و سببِ گرانیِ خاطر میشود، ولی عروضیان آن را جائز قرار داده اند، تاشاعر در مواقع مخصوص میتواند آنها را بکار برد. استعمال آنها منحصر بر لطافت طبع شاعر میباشد.

شعراء عموماً لطافت طبعی میدارند که مخصوص بایشان است، مثلاً اینکه آنان طبع موزون دارند. همین سبب است که بدون دانستن بحور یا عروض، برخی از شاعران میتوانند در بحور متداول شعر گویند و بعد از مشق و ممارست رباعی هم مینویسند و بطور نادانسته در اوزان مختلف رباعی شعر می سازند. ولی اگر از اوزان رباعی آگاهی حاصل نکرده باشند، خطرِ اشتباه زیادی وجود دارد. در این صورت تنها بعلت لطافت طبع می توانند درست شعر بسازند ولی با اشتباه زیاد دُچار شدن و خطاهای مکرّر کردن آنان بعلت عدم اطلاع یا کمی ممارست میباشد.

هر کسی که شاعر است میتواند بعد از ممارست بر بیست و چهار وزن رباعی تسلط یابد، ولی زحافات یك سلسلهٔ طویل دارد ویك ماهر عروض زحافات بیشمار را میتواند اختراع کند. اگر هدفِ کسی تسلّط کامل بر زحافاَت باشد، اوِ میتواند یك عروضیِ ماهرَ و دانا

شاعران گاهی بر وزن رباعی یك رکن را افزوده اند ، ولی این طبق اصولِ رباعی نیست و تا زمان متاخرین همه شاعران همین ۲۴ وزن را وزنِ رباعی قرار داده اند. بنابرین چون ما رباعیات یك شاعر را از حیثِ عروض بررسی میکنیم ، ما هم همین ۲۴ وزن را معیار قرار میدهیم. اگر کسی باشد که علاوه بر این ۲۴ وزن را ، وزنی دیگر بکار برده است ، او باید نشان بدهد که چرا و چطور آن وزن را وضع کرده است والاّ این اختراع بر تجاوز از حدِّ متعین حمل خواهد شد.

و امّا بحث این مقاله مشتمل برسه بخش است. اول انتقاد برمتنِ رباعیات غالب ، دوم سنجش معیار زیبایيِ رباعی و اوصافِ رباعیات غالب ، سوم بررسی بهترین رباعیات فارسی غالب.

پیشِ اینجانب کلیات غالب طبع نولکشور چاپ سوم است که در دسامبر ۱۹۲۴ میلادی چاپ شده و در ژانویه سال ۱۹۲۵ میلادی منتشر گشت. در پایان کلیات دو عبارت بعنوان خاتمة الطبع میباشد : یکی نوشتهٔ مولانامحمد علی هادی اشك است که معاصر و مدّاح غالب بوده و دیگر از طرف مطبع نولکشور است که تاریخ طباعت دارد. این جا می خواهیم اقتباسی از عبارت هادی علی اشك نقل کنیم که مربوط به متنِ کلیات میباشد.

" تا مقدور در مقابله و تصحیح کوتهی نکرد و قدر میسور از دل نهادن پهلو تهی نکرد ، مصنّفِ صواب اندیش را درین تهذیب با خویشتن انباز نمود ، آنچه ندانست بزبان خامه و سفارتِ نامه در خدمتش باز نمود ، اشارتی که رفت برطبق آن کاربست و پنجهٔ سلمای تحقیق را نگار بست. اکنون ظاهر آنکه صورتش از ستردنِ نقش ناروا بری است ، اگر وجهی در چهره پردازی مانده باشد اقتضای بشری است ".

اگرچه برای انتقاد متن ، کلیاتِ نامبرده را پیش نظر داشته ایم ولی در عصر ما ، چنانکه میدانیم ، رباعیاتِ فارسیِ غالب جداگانه بشکل کتاب هم چاپ شده است و مرتّبِ این نسخه دکتر امیر حسن نورانی استاد فارسی دانشگاه دهلی است که چند سال قبل از خدمت دانشگاه باز نشسته شده است. استاد امیر حسن نورانی این مجموعهٔ رباعیات را در سال ۱۹۶۸ میلادی از مکتبهٔ فروغ اردو لکهنو با

ترجمۂ اردو انتشار داده است.

این کتاب با موضوع اینجانب باین علت مربوط است که مرتّب در تصحیحِ متنِ رباعیات نسخه های متعددِ کلیاتِ غالب را پیش نظر داشته و با آنها مقابله کَرده است. او بیان میکند که نسخه های کلیاتِ غالب چاپ ۱۸۶۳ میلادی، و ۱۸٤۵ میلادی و ۱۸۶۱ میلادی و ۱۸۶۷میلادی را فراهم آورده و مقابله کرده و از آنها رباعیات را اخذ کرده است. او نیز مینویسد که بعد از آن، با نسخه های مستندِ دیگر هم مقابله کرده متن را تصحیح کرده است. ولی این " نسخه های مستند " کدامست ذکر نشده است، لذا این دعوی محتاج بدلیل است. این رباعیات غالب که استاد امیر حسن نورانی جمع کرده است، اگرچه از حیثِ مأخذ درجۂ ثانوی میدارد، ولی چون مرتّب ادّعا کرده است که برای تصحیح متن، نسخه های متعدد را پیش نظر داشته است، ازین نتوان صرف نظر کرد. ولی بحث ما مخصوصاً مبنی بر نسخۂ مطبوعۂ نولکشور چاپ سوّم میباشد.

اول یك رباعی از کلیات مطبوعۂ نولکشور نقل میکنیم که دربارۂ آن با وثوق میتوان گفت که در آن سهوِ کاتب راه یافته است و دکتر امیر حسن نورانی این رباعی را درست نوشته است:

سائل زگدا بجز ندامت نبرد
مرگ از عاشق بجز ندامت نبرد
از سینۂ من که قلزمِ خونِ دل است
جز تیرِ تو کس جان بسلامت نبرد

درین رباعی در دو مصرعۂ اول تکرار قافیه است یعنی " ندامت " که درست نیست و این سهوِ کاتب است. امیر حسن نورانی در مصرعۂ اولیٰ بجای " ندامت "،" ملامت " نقل کرده است که درست میباشد ولی امیر حسن نورانی مأخذ خود را نشان نداده است.

اینجانب یك رباعیِ غالب را درسه جای با فرق متن دیده ام. این رباعی در کلیات مزبور بقرار زیر است:

کس را نبود رخی بدینسان که تراست
پاکیزه تنی بخوبیِ جان که تراست

گفتی که زهیچ فتنه پروا نکنم
آه از غمِ چشمِ بد خویان که تراست

.ر این رباعی قرات « چشمِ بد خویان » مصرعه را از بحر خارج
یکند.

امیر حسن نورانی این رباعی را چنین نوشته است:

ما را نبود رخی بدینسان که تراست
پاکیزه تنی بخوبیِ جان که تراست
گفتی که زهیچ فتنه پروا نکنم
آه از غمِ چشم بد خواهان که تراست

امیر حسن نورانی بجای « کس را «،» مارا » نوشته است، عجب است که این جا چطور اشتباه کرده است. در مصرعهٔ چهارم قافیه « بد خواهان » نوشته است. ظاهراً مرتّب قیاسِ خود را بکار برده است ولی برای او لازم بود که نشان میداد که این تصحیح قیاسی است یا مبنی برمتنی است. در هر حال او این متن را درست قرار داده است چنانچه ترجمهٔ اردو هم برطبقِ همین متن نوشته است. او در اردو مینویسد:

" مگر مجھے بد خواہوں کی نظر بد کا جو تجھے لگی ہے بہت غم ہے "

یعنی « ولی از زخم نظر بد خواهان که به تو رسیده است، خیلی غمناك هستم ». این ترجمه چندین اشتباه دارد: اول اینکه در این رباعی در « تُرا » (تورا)، « را » علامتِ مفعول نیست بلکه علامتِ اضافتِ تملیکی است، دوم اینکه شاعر خود چشمانِ محبوب را فتنه گفته است که فتنه خیز میباشد و چشم بد بدخواهان مُرادش نیست، سوّم اینکه مثلِ بد خویان ترکیب بد خواهان هم مصرعه را از بحر خارج میکند لذا نادرست است.

نویسندهٔ ایرانی محمد علی فرجاد هم این رباعی را نقل کرده است. او چنین مینویسد:

کس را نبود رُخی بدینسان که تراست
پاکیزه تنی بخوبیِ جان که تراست
گفتی که بهیچ فتنه پروا نکنم
آه از غمِ چشم بدخوبان که تراست

یعنی چشمانِ تو که چشمانِ خوبان (ماهرویان، نازنینان، مه جبینان) است، بداست زیرا که فتنه خیز است و من غمِ این فتنه خیزیِ چشم تو میدارم. این جا غالب « چشم بد » را بمعنی نظرِ بد بکار برده است و بدو خوبان را جمع کرده صنعت تضاد پیدا کرده است. آقای فرجاد مأخذ خود را پنج آهنگ غالب نامبرده است.

رباعی زیر هم قابل بحث است. دکتر امیر حسن نورانی چنین نوشته است:

آنم که به پیمانهٔ من ساقیِ دهر
ریزد همه درد و درو تلخابهٔ زهر
بگذر زسعادت و نحوست که مرا
ناهید بغمزه کُشت و مریخ به قهر

درین رباعی مصرعهٔ دوم اشتباه دارد. اگرچه متنِ مزبور از حیثِ معنی درست است ولی درین متن یك قبح است یعنی « درو » که مخفّف «در او» هست، در قرات آن « و » کاملاً ظاهر نمیشود و این قبیح است. از غالب سهو ممکن است ولی تعمداً این طور نمی توان نوشت. وزن مصرعهٔ مورد بحث این است: مفعول مفاعیل مفاعیل فعل. در کلیاتِ مطبوعهٔ نولکشور مصرعهٔ دوم چنین است:

ریزدهمه درو درد و تلخابهٔ زهر

ولی این مصرعه خارج از بحر است و لذا نادرست است. چون درین مصرعه د، ر، و، بتکرار آمده است و ممکن است کاتب در کتابت اشتباه کرده باشد، لذا تصحیح این مصرعه بیشتر منحصر بر ذوق مصحّح میباشد ولی باید بانسخه های دیگرهم مقابله شود، ممکن است نسخه ای باشد که متن درست داشته باشد. ولی برای اینجانب جز تصحیح قیاسی چارهٔ دیگر نیست. قرات این مصرعه علاوه بر دو متنِ

مزبور، به دو صورت دیگر هم میتوان باشد:

ریزد همه درد و دردِ تلخابهٔ زهر

نثر این مصرعه چنین است: (ساقیِ دهر در پیمانهٔ من) همه درد میریزد و (این) دردِ تلخابهٔ زهر (است)، یعنی دردی است که از تلخابهٔ زهر پیدا میشود. در این مصرعه واوعطف دو جمله را وصل میکند و جملهٔ دوم شرح و وصف درد میکند. ولی بنظر میرسد که بدین صورت لفظ « درد » در جملهٔ اول این مصرعه زاید است و مصرعه از حشو پاك نیست.

بطور دیگر این مصرعه را بطریق زیر میتوان خواند:

ریزد همه درد و درد تلخابهٔ زهر

نثر این مصرعه این طور میشود: (ساقی دهر در پیمانهٔ من) همه درد میریزد و درد تلخابهٔ زهر (میریزد). حالا از روی قیاس همین آخرین قرات قابل قبول بنظر میرسد.

در رباعی زیر سهو کاتب را ملاحظه کنید:

گیرم که ز دهر رسم غم بر خیزد
غمهای گذشته چو بهم بر خیزد
مشکل که دهید داد ناکامیِ ما
هرچند که فرجامِ ستم بر خیزد

در مصرعهٔ سومِ رباعیِ مزبور لفظ « دهید » درست نیست. اینجا باید لفظ « دهند » باشد. در زبانِ فارسی از قدماء این سنّت جاری است که خدا را همیشه بطور مفرد خطاب میکنند، یا اگر لفظ خدا در جمله بطور فاعل آمده باشد، فعل هم بر طبق آن مفرد می آورند ولی چون فاعل حقیقی ذکر نشده باشد فعل را به صورت شخص جمع می‌آورند، و مراد از آن ارباب قضا و قدرمی باشد، که بفرمانِ خداوند تعالیٰ کار میکنند. در قرآن، خدا چون بطور اول شخص کلام میکند برای خود مفرد و جمع هر دو را بکارمی برد، ولی چون بنده خدا را خطاب میکند، همیشه مفرد را می آورد.

متنِ یك رباعی دیگر اگرچه درست است ولی دکتر امیر حسن نورانی ترجمهٔ آن رباعی را بطوری کرده است که در متن اشتباه پیدا

میشود و اگر متن بر طبق ترجمهٔ اردو خوانده شود ، نادرست می شود :

هر چند شبی که میهمانش کردم
بر خویش به لابه مهربانش کردم
آه از دل ، هیچگه میاسای که من
در وصل ز خویش بدگمانش کردم

ترجمهٔ مصرعه های سوم و چهارم که امیر حسن نورانی کرده است چنین است : « افسوس بر دلِ ناصبورِ خود است که بر موقعِ ملاقات من او را (یعنی محبوب را) از طرف خود بدگمان کردم ». یعنی امیر حسن نورانی مصرعهٔ سوم را چنین خوانده است : « آه از دلِ هیچگه میاسای که من » که وزنش این است : « مفعول مفاعلن مفاعیل فعل ». او « دل میاسای » را در معنیِ دلِ نا آسا یعنی دلِ ناشکیب قیاس کرده است. ولی « میاسای » در حقیقت نهی است از آسودن. مفهوم این است : « افسوس بر آن دل ، که آن هیچ گه آسوده نشود ، که من در وصل او را از خود بدگمان کردم ». در این صورت وزن مصرعه چنین میشود : مفعولن فاعلن مفاعیل فعل.

در نسخهٔ مرتبهٔ استاد امیر حسن نورانی در مصرعهٔ چهارم بجای « ز »،« که » نوشته شده است که درست نیست.

در این رباعی ، در مصرعهٔ چهارم ، در « بدگمانش » ش مفعول است و مرجع آن محبوب است. در مصرعهٔ سوم به سبب آوردن « آه از دل » باید فاعلِ مفعول « دل » باشد ،یعنی دل من محبوب را از من بدگمان کرد ، ولی چون ردیف«کردم » هست و در مصرعهٔ سوم فاعل « من » هم ظاهر است لذا جز من فاعل کسی دیگر نمیتوان باشد. اگر گفته شود که مقصود این است که از سبب دل ، من محبوب را از خود بدگمان کردم ، باید این را کاملاً اظهار کرد والاّ بیان مصداق « المعنیٰ فی البطن » خواهد شد.

حالاکه میخواهم عیوب و زیبایی های رباعیات غالب را هم نشان میدهم ، اول باید دید که برای نشان دادن زیباییِ رُباعی چه معیار میتوان در نظر گرفت و ما چطور میتوانیم بگوییم که این رباعی خوب

است یا خوب نیست و یاچه عیب و زیبایی دارد.

برای زیبایيِ رباعی شرطِ اوّل این است که هر چهار مصرعهٔ رباعی بر جای خود محکم، موجز و منسجم باشد حتّی کلمه ای نباشد که مصرعه را از استحکامِ بیرون کند یا در روانی مصرعه مزاحم شود. اگر چنین نباشد، استعمال یك لفظ ناروا نه فقط یك مصرعه را خراب خواهد کرد بلکه آن یك مصرعه تمام رباعی را از معیار ساقط خواهد- کرد و زیبایی اش را خواهد ربود.

دوم اینکه هر چهار مصرعهٔ رباعی باید باهم مربوط باشد چون بُعد در ربط هم زیبایيِ رباعی را از بین می برد.

سوم اینکه مصرعهٔ چهارم رباعی، با بقیه سه مصرعه مربوط باشد و روح سه مصرعه در این یك مصرعه گنجانیده شود، و این یك مصرعه بر جای خود بیان کاملی دارد که اگر آن را از رباعی جدا کرده بخوانند، معنویت آن مصرعه برقرار می ماند.

ولی در یك رباعی زیبا، همیشه ممکن نیست که مصرعهٔ چهارم بیانِ کامل باشد. درین حالت باید در مصرعهٔ سوّم و چهارم ربطی از این روابط وجود داشته باشد یعنی ربط صله و موصول یا ربط علت و معلول یا ربط شرط و جزا یا ربط مستثنیٰ و مستثنیٰ منه یا ربط صفت و موصوف یا ربط معطوف و معطوف الیه یا ربط مشبّه و مشبّه به یا ربط سؤال و جواب یا ربط لف و نشر یا یك مصرعهٔ کامل بطور معقول بکار برده شود. درین ضمن روابط دیگرهم میتوان پیدا کرد. اگر هیچك ازین روابط در رباعی وجود نداشته باشد، نتیجه آن چه می شود، این را از رباعیاتِ غالب نشان می دهیم واَمّا برای اظهار روابط مزبور، چند مثال از سایر شعراء در سطور زیر می آوریم:

مستثنیٰ و مستثنیٰ منه

بر خیز که عاشقان به شب راز کنند
گردِ در و بامِ دوست پرواز کنند
هر جا که دری بود به شب در بندند
اِلاّ درِ دوست را که شب باز کنند
(بابا افضل کاشی)

سبب و مسبّب

در عشقِ تو جز پای ندارد جز من
در شوره کسی تخم نکارد جز من
بادشمن و بادوست بدت میگویم
تا هیچ کست دوست ندارد جز من
(عنصری)

شبّه و مشبّه به

یك قطرهٔ آب بود با دریا شد
یك ذرّهٔ خاك بازمین یکتا شد
آمد شدنِ تو اندرین عالم چیست
آمد مگسی پدید و ناپیدا شد
(خیام)

شرط و جزا

بر خیز و مخور غم جهانِ گذران
بنشین و دمی به شادمانی گذران
در طبعِ جهان اگر وفایی بودی
نوبت بتو خود نیامدی از دگران
(خیام)

سؤال و جواب

گفتم که چرا چو ابر خون بارانم
گفت از پی آنکه من گلِ خندانم
گفتم که چرابی تو چنین پژمانم
گفت از پی آنکه تو منی من جانم
(عنصری)

روابطی که بآنها اشاره شد باید در هر دو مصرعهٔ آخرین رباعی موجود باشد یعنی این طور نباشد که در نصف مصرعه سؤال بود و در بقیه یك مصرعه ونیم جواب باشد ، ویا بالعکس ، و همچنین بقیه روابط را باید قیاس کرد .

ولی باید دانست که مقصود این نیست که اگر یك شرط از شرایط مزبور در یك رباعی یافته میشود ، آن رباعی حتماً زیبا میشود .

برای زیبایی باید که وصفی ازین اوصاف با قریحه و ذوق بوجود آمده باشد. بطور مثال این رباعیِ بیدل (عبدالقادر) را ملاحظه بفرمایید که وصف شرط و جزا را دارد ولی هنرِ شاعر و مهارتِ فن را ظاهر نمی‌کند. تنها این قدر میتوان گفت که این رباعی یك سخنِ نغز و نکتهٔ جالب دارد:

گر طبع نه از اهل ادب رم میداشت
میدان بیقین که سرکشی کم میداشت
از سجدهٔ هیچکس نمیکرد ابا
گر شیطان صحبت با آدم میداشت

اوّل اینکه شرط باید بر جزا مقدم شود چنانکه در آن رباعیِ خیام است که قبلاً نقل شده است، و در رباعیِ عبدالقادر بیدل شرط موخّر شده است.

دوم اینکه در مصرعهٔ چهارم حتی الامکان از وزن ثقیل اجتناب باید کرد زیرا مصرعهٔ چهارم جانِ رباعی میباشد ولی بیدل درین رباعی سنگین ترین وزنِ رباعی را بکار برده است.

سوم اینکه مصرعهٔ چهارم این رباعی یك بیان کامل ندارد و روح بقیهٔ سه مصرعه را هم در بر ندارد.

این مصرعه را بر طبق زیر بخوانید و ببینید که سلیس و روان شده است:

شیطان اگر صحبتِ آدم میداشت

بصورت اول در تقطیع از لفظ شیطاَن نون ساقط میشود ویا (بر طبق لهجهٔ جدید) الف ساقط میشود و بصورت دوم نون در شیطان در تقطیع ساقط نمیشود و الف هم ساقط نمیشود و این هیچ اشکال ندارد.

ولی باوجودِ روانی و سلاست، این مصرعه خوبیِ مصرعه چهارمِ رباعی را ندارد بلکه مانند مصرعهٔ ثانی یك بیت میباشد.

غالب در یك رباعی شرط و جزا را بطور خوبی و با مهارت تمام بکار برده است:

در بزم نشاط خستگان راچه نشاط
از عربده، پای بستگان راچه نشاط
گر ابر شراب ناب بارد غالب
ما جام و سبو شکستگان راچه نشاط

چهارم اینکه موضوع رباعی هرچه باشد باید که دارای معنی حکیمانه یا عارفانه یا نکتۀ نغز باشد و بیانش دل را جلب کند و ذهن را محظوظ کند، یا اقلاً در سبك بیان ابتکار دیده شود.

باوجود این همه اوصافِ خوب رباعی،یك وصف پنجم هم میباشد که برای رباعی خیلی مهم است و این شیوۀ مخصوص رباعی است. شیوۀ مخصوص چیزی است ذوقی، ولی سعی میکنم این وصف را هم توضیح بدهیم.

شیوۀ رباعی از همه اصناف شاعری جداگانه است. وابستگی به هنر و قریحه در رباعی بیشتر از قطعه میباشد لذا قطعه از حیثِ لطافت بیان و تاثیر از رباعی فروتر میشود. از حیثِ لطافتِ شعری غزل حتماً از اصناف دیگر شاعری ممتاز است ولی غَزل و رَباعی از حیث سبك از همدیگر فرق مهمی دارد. جان غزل رمزیت و کنایه است و گفتنِ راز دلی را بطور پنهانی است، ولی این پنهان گفتن تاثیر رباعی را مجروح میکند. مصرعۀ چهارم رباعی چنان باید باشد که گویی چوب بر نقاره میزنند یا هلال بدر کامل شده است. باوجود ایجاز، بیانِ روشن و آشکارا جانِ رباعی است. اگرچه نمیتوانیم این فرق بین غزل و رباعی را بطور اصل اصولی قبول کنیم زیرا غزل هم از حیثِ صفای بیان ممتاز و جالب می باشد، ولی این قدر ضرور است که کنایه و رمزیت وصفِ خاصِ غزل است. هرچه اوصافِ خوبِ رباعی را بیان کرده ایم، در معروفترین رباعیاتِ عمر خیام میتوان دید. این زیبایی ها در اردو در بهترین رباعیات میر انیس هم مشهود است و تعداد چنین رباعیات میر انیس از بیست تاسی متجاوز نیست. از این میتوان درك کرد که بیان روشن و آشکارا که بر قوّت تاثیر شعر می افزاید و پایۀ شعر را بالا می برد چقدر مشکل است.

این اوصاف خوب رباعی که ذکر شده است، در رباعیات

اساتذه شعراء بیشتر دیده میشود و مخصوصاً این امر خیلی نادر است که هر چهار مصرعهٔ رباعی بایکدیگر مربوط نشود ولی این نقص در رباعیات شعراء کلیةً مفقود نیست و گاه گاهی دید میشود. میتوان گفت که این بتقاضای بشری است که الانسان مرکبٌ من الخطاء والنسیان. این خطا از غالب هم دریکی از رباعیات اردو سرزده است که این جا از موضوع ما خارج است.

حالا با در نظر داشتن اوصاف مزبور رباعی، رباعیات غالب را بررسی می کنیم.

از رباعیات غالب چنین است:

در عالم بی زری که تلخ است حیات
طاعت نتوان کرد به امّید نجات
ای کاش ز حق اشارت صوم و صلوٰة
بودی بوجود مال چون حج و زکوٰة

هرکسی که فارسی میداند می فهمد که در چهار مصرعهٔ مزبور، مصرعهٔ دوم کامل و روشن است یعنی طاعت نتوان کرد به امید نجات، و همین مصرع شایسته است مصرعهٔ چهارم این رباعی قرار داده شود. حالا این رباعی را بدین ترتیب بخوانید و ببینید که بهتر و جالب تر و منسجم تر شده است.

ای کاش ز حق اشارتِ صوم و صلوٰة
بودی بوجود مال چون حج و زکوٰة
در عالمِ بی زری که تلخ است حیات
طاعت نتوان کرد به امید نجات

یك مضمون که غالب آنرا در اشعارش بتکرار آورده و این مضمون باو مخصوص شده است در یکی از رباعیات دیگر خود هم بیان کرده است و حق دارد این مضمون بطور جالب تر و مؤثر تری بیان شود، ولی غالب اینجا شیوهٔ خود را از دست داده است. رباعی این است:

ای آنکه دهی مایه کم و خواهش بیش
آن وقت که وقتِ باز پُرس آید پیش
بگذار مرا که من خیالی دارم
با حسرت عیش های ناکردهٔ خویش

درین رباعی مصرعهٔ چهارم بیان کامل در بر ندارد و با مصرعهٔ سوم هیچ ربطی ندارد. دیگر اینکه در مصرعهٔ سوم کلمات « خیالی دارم » هیچ تاثیری پیدا نمیکند.

در رباعی زیر هم مصرعهٔ چهارم ضعیف تر از مصرعه های دیگر میباشد:

هستم ز میِ امید سرمست و بس است
دارم سرِ این کلاوه در دست و بس است
گر ارزش لطف و کرمی نیست مباش
استحقاق ترحّمی هست و بس است

مصرعه سوّم این رباعی خیلی روان و منسجم است و متقاضی است که مصرعهٔ چهارم کمتر از آن نباشد. ولی مصرعهٔ چهارم از حیث روانی و انسجام خیلی سست است. علّتش وزن آنست.

مصرعهٔ چهارمِ رباعی زیر هم بلیغ نیست و بیان کامل در بر ندارد:

جایی که ستاره شوخ چشمی ورزد
افسر افسارو کرزن ارزن ارزد
خورشید ز اندیشهٔ جا در گردش
بر چرخ نه بینی که چسان می لرزد

قبل از بررسی این رباعی، بهتر است اوّل مفهوم این رباعی را در نظر بگیریم. مراد از شوخ چشمیِ ستاره، ظاهر کردنِ اثرِ پُر نحوست آن است. شعراء عموماً چون شکوه از تقدیر میکنند، ستاره و فلك را موجبِ آن میدانند و در موقع شکر، موجبِ شکر، ذات خداوند متعال را قرار میدهند. این فقط از راهِ ادب است. ورنه ظاهر

است که بر طبقِ عقیدهٔ اسلامی ستاره و فلك و چیز های مخلوق راضامنِ تقدیر نمی توان قرار داد. غالب میگوید جایی که (یعنی در دنیا) اگر ستاره نحوست خود را ظاهر کند، افسر مثل افسار و کرزن مثل یك دانهٔ ارزن بی آبرو و حقیر شود یعنی بادشاه گدا گردد. آیا شما بر آسمان نمی بینید که آفتاب از ترس انقلاب چسان می لرزد؟

از دو مصرعهٔ اول شاعر استفاده کرده در دو مصرعهٔ آخر حسن تعلیل پیدا کرده است. ولی مصرعهٔ چهارم وصفِ خوبِ رباعی را ندارد و مثل مصرعهٔ ثانی یك بیت شده است. ولی اگر مصرعه چهارم را به ترتیب زیر بخوانید، بیان کاملتر شود:

خورشید ز اندیشه چسان می لرزد

و مصرعهٔ سوم را باید مصرعهٔ چهارم قرار داد مثلاً

در چرخ نه بینی که ز جا در گردش
خورشید ز اندیشه چسان می لرزد

رباعی دیگر در هر دو نسخه یعنی چاپ نولکشور و چاپ امیر حسن نورانی، ظاهراً درست نیست و بنظر میرسد که این جا خود شاعر اشتباه کرده است. رباعی این است:

منصور غمش ز نکته چینان چه بود
در راست خطر ز همنشینان چه بود
چون عاقبت یگانه بینان دارست
دریاب که انجام دوبینان چه بود

درین رباعی مصرعهٔ سوم خارج از بحراست. اگر بجای عاقبت، "عاقبتی" خوانده شود، وزن رباعی برقرار خواهد بود و درین صورت وزن این طور می شود: « مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع ». دیگر اینکه بنظر ما بجای « راست » لفظ « راستی » از حیث معنی درست است و یا برای صفت راست یك موصوف باید ذکر شود مثلاً رهِ راست، ولی درین هر دو صورت مصرعه از وزن خارج خواهد شد.

کلیات چاپ نولکشور و رباعیات مرتّبهٔ امیر حسن نورانی، هر دو این رباعی دارد که مصرعهٔ اوّلش از وزن خارج شده است:

زان دوست که جان قالبِ مهر و وفاست
گر دیر رسد پاسخ مکتوب رواست
زان اشك که ریخت دیده هنگام رقم
فی الجمله نورد نامه دشوار کشاست

در یك رباعیِ غالب « هرکس » بمعنی « هرکسی که » بکار رفته است که فصیح نیست:

هر کس ز حقیقت خبری داشته است
بر خاكِ رهِ عجز سری داشته است
زاهد ز خدا ارم بدعویٰ طلبد
شدّاد هما ناپسری داشته است

دریك رباعیِ غالب، احتمالِ « شکستِ ناروا » باشد. ولی قبل از بحث دربارهٔ رباعیِ غالب، میخواهیم دربارهٔ « شکست ناروا » اظهارِ نظر بکنیم:

ما چون مصرعه های رباعی را تقطیع میکنیم، می بینیم که در بیشتر موارد لفظ شکسته میشود و در ارکانِ مصرعه لفظ مثل یك رکنِ سالم نمی باشد. ولی فقط بنا بر شکسته شدنِ الفاظ نباید گفت که این شکستِ ناروا است و الاّ فقط چند رباعی شعراء ازین ایراد خالی خواهد ماند. در هند بعضی از دانشورانِ اردو این عقیده را اظهار داشته اند که در شعر شکستِ ناروا را اوّل حسرت موهانی، شاعرِ معروف اردو، کشف کرده است. ولی بنظر بنده جهانگیر شاه بدین وصف شعر اشاره کرده بود و شبلی نعمانی آن را در « شعرالعجم » ذکر کرده است.

یکی از شاعران اجازه خواست که قصیده خود را در دربار جهانگیر بخواند و اجازه یافت. چون مصرعهٔ اولِ مطلع را خواند، جهانگیر او را از خواندن منع کرد و پُرسید که آیاً تو علم عروض را میدانی؟. شاعر گفت خیر!. جهانگیر گفت که جهلش محافظِ او شد والاّ کشته میشد. مصرعه این است:

ای تاج دولت بر سرت از ابتدا تا انتها

حر این مصرعه بدینگونه است:

مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن

تقطیع مصرعه چنین میشود:

ای تاج دو لت برسرت ازابتدا تاانتها
مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن

طبق تقطیع مفهوم مصرعه چنین است:

«ای تاج بر سرت همیشه دُولت زنند یعنی ای تاج سرِ تو همیشه از دو پا لت بخورد» ولی مقصود شاعر این است:

«ای بادشاه برسرت تاج دولت همیشه بر جا ماناد»

در هر دو صورت عبارت مزبور می رساند که ما اگر در شعر شکست ناروا را بطور یك عیب بدانیم، بزرگترین عیب این خواهد بود که بعد از تقطیع، ارکانِ مصرعه چنان شکسته شود که از آن یك مفهومِ ناروا پیدا شود.

بعد ازین مثال رباعیِ غالب را که احتمالِ شکستِ ناروا دارد، ملاحظه بفرمائید:

تا میکش و جوهر دو سخنور داریم
شانِ دگر و شوکتِ دیگر داریم
در میکده پیریم که شَوکت از ماست
در معرکه تیغیم که جوهر داریم

وزن مصرعهٔ اولیٰ این است: مفعول مفاعیل مفاعیلن فاع و مفهوم مصرعه این است: تا ما میکش و جوهر دو شاعر را داریم. مراد از میکش و جوهر نام دو شاعر هست. ولی در تقطیع ارکان مصرعه چنین شکسته میشود:

تامیكِ شُ جَوهردُ سخنوردا ریم
مفعولِ مفاعیل مفاعیلن فاع

بعد از تقطیع نام شاعر «میکش» چنان دو لخت میشود که گویی نام یکی « میك » هست و نام دیگری « شُجوهر » یا « شُجَو » هست.

آیا میتوانیم حکم کنیم که درین مصرعه غالب مرتکب شکستِ ناروا شده است؟ بنظرِ ما این جا شکستِ ناروا نیست زیرا در رباعی شکستن لفظ اسم علم در تقطیع بسیار دیده میشود، و این جا از شکستن لفظ معنیِ نارواییی پیدا نمی شود چنانکه در شعری که جهانگیر بآن اشاره کرده، آمده است.

قبل ازینکه این بحث را به پایان رسانیم، باید بگوییم که در حین نگارش این مقاله نسخهٔ استاد امیر حسن نورانی مورد استفادهٔ نگارنده قرار گرفته است و نمی خواهیم اشتباهات این چاپ را بیش از این نشان دهیم.

درین مقاله پانزده رباعی غالب نقل شده است که در بعضی از آنها متن درست نوشته نشده و در بعضی از آنها خود شاعر اشتباه کرده است، ولی ازین اشتباهات نباید این نتیجه گرفت که غالب اطلاعات کافی درباره اوزان رباعی را نداشته است. غالب اوزانِ رباعی را نیك می دانست و مصرعه های زیر نشان می دهد که وی در نوشتنِ اینها احتیاط کاملی را در نظر داشته است:

استحقاق ترحّمی هست و بس است
آه از دل، هیچگه میاسای، که من
گر پردگیِ قلمروِ بالِ هماست

مصرعه های مزبور اگرچه روان نیست ولی از حیث وزن درست است.

عیبِ مَی جمله بگفتی هنرش نیز بگو

از صد و شش رباعی غالب، اقلاً نوزده رباعی نشانگر هنرِ خوبِ شاعر می باشد. دراین نوزده رباعی، مصرعهٔ چهارم هر رباعی از حیث معنوی یك بیان کامل دارد و با مصرعه های دیگر کاملاً مربوط هست وهر چهار مصرعه با جای خود توانا و محکم است و هر رباعی فکرِ یك ذهن مُبتکر را می رساند. این نوزده رباعی را میتوان بهترین رباعیات غالب قرار داد. البته مقصود ما این نیست که بقیه رباعیات غالب قابلِ اعتناء نیست و هیچ حسنی ندارد.

در حقیقت در اغلب رباعیات مرزا غالب، فکر مخصوص این شاعر و روشِ مرغوبِ او وجود دارد. این همان " غالبیت " هست که

در سراسر شعر او مشهود است.

افکارش که در دیگر اصناف شعر وی دیده میشود، بخشی از آن در رباعی وجود دارد. چون غالب میخواهد که در رباعی روشِ تازه‌ای که مرغوبِ اوست، دنبال کند، می بینیم که هنر او این جا کم کم ترقی کرده است و درین نوزده رباعی هنر او بمعراج خود رسیده است.

دراین رباعیات مضامین تعلّی، وجودیت، شوخی و ظرافت، طنز و مزاح، شراب، احساس خودی، اظهار غم، احساس محرومی و ناکامی، عشق، نزاکتِ خیال و نکات تازهٔ دیگر بطرز مخصوص مرزا غالب جلوه گر شده است. غالب آنچه نوشته است از شائبهٔ تقلید بیرون است. همین روشِ اجتهادی غالب ضامنِ بزرگیِ اوست و همین سبب است که ما نمی توانیم از رباعیات فارسی غالب صرفِ نظر بکنیم.

چون رباعیات فارسیِ شعرای هند بیشتر چاپ نشده است یا عموماً از دسترس عموم بیرون است، ما نمیتوانیم در صنفِ رباعی، غالب را با آنان مقایسه بکنیم و بگوییم که رباعیات غالب میان رباعیات شعرای هند چه مقامی را دارد، ولی این قدر میدانیم که رباعیات غالب هم مانند دیگر اصناف شعروی دارای فکر و سبکِ مخصوصِ او میباشد و قیاس میتوان کرد که غالب به موضوعات رباعی یک گونه توسعه داده است و سبک تازه ای را اختراع کرده است. لذا این رباعیات یک جنبهٔ مخصوص ادبی هم دارد که توجّه مارا بخود جلب میکند.

حالا میخواهم که در پایان این مقاله، رباعیات منتخب غالب را که بهترین رباعیات وی قرار داده ایم برای خوانندگان محترم نقل کنیم:

انتخاب رباعیات غالب

غالب به گهر زدودهٔ زادشمم
زان رو به صفایی دمِ تیغ است دَمم
چون رفت سپهبدی زدم چنگ به شعر
شد تیر شکستهٔ نیاگان قلمم

* * *

آنرا که عطیّهٔ ازل در نظر است
هر چند بلابیش طرب بیشتر است
فرق است میان من و صنعان در کفر
بخشش دگر و مُزدِ عبادت دگرست

* * *

چرگر که ززخمه زخم بر چنگ زند
پیداست که از بهرچه آهنگ زند
در پردهٔ ناخوشی خوشی پنهان است
گازر نه زخشم جامه برسنگ زند

* * *

یارب به جهانیان دلِ خرّم ده
در دعویِ جنت آشتی باهم ده
شدّاد پسر نداشت باغش از تست
آن مسکن آدم به بنی آدم ده

* * *

غالب روشِ مردمِ آزاد جداست
رفتار اسیرانِ ره و زاد جداست
ما ترک مراد را ارم میدانیم
وان باغچهٔ ضبطِی شدّاد جداست

* * *

کشتی از موج سوی ساحل برود
رهرو از جاده تا بمنزل برود
خود شکوه دلیل رفع آزار بس است
آید بزبان هر آنچه ازدل برود

* * *

دانیم که آئین شکایت نه نکوست

مارا سخن از مرگ خود و صورت اوست
دانست و نیامد و نپرسید و ندید
هم خستۂ دشمنیم وهم کشتۂ دوست

* * *

غالب! به سخن گرچه کست همسر نیست
از نشۂ هوش هیچت اندر سرنیست
می خواهی و مفت و نغز وانگه بسیار
این باده فروش ساقیِ کوثر نیست

* * *

آنرا که بود درستی ای در فرجام
هم محرم خاص آید و هم مرجع عام
آسان نبود کشاکشِ پاس قبول
زنهار نگردی بنکویی بدنام

* * *

گر گرد زگنج گهری برخیزد
مپسند که دود از جگری برخیزد
برخیزدمنّت نتوان نهاد بر گدیه گران
بنشین که بخدمت دگری

* * *

ای دوست بسوی این فرومانده بیا
از کوچۂ غیر راه گردانده بیا
گفتی که مرا مخوان که من مرگ توام
بر گفتۂ خویش باش وفا خوانده بیا

* * *

شب چیست؟ سویدای دلِ اهلِ کمال
سرمایه دهِ حُسن بزلف و خط و خال

معراج نبی بشب ازان بود که نیست
وقتی شایسته تر زشب بهر وصال

* * *

بازی گرِ روزگار بودم همه عمر
از بخت امیدوار بودم همه عمر
بی مایه بفکر سود ماندم همه جا
بی وعده در انتظار بودم همه عمر

* * *

باید که دلت ز غصّه درهم نشود
از رفتن زر دستخوش غم نشود
این سیم و زرست، خواجه این سیم و زرست
غم نیست که هر چند خوری کم نشود

* * *

تاچند بهنگامه سلامت باشی
تاچند ستم کش اقامت باشی
گفتی که نباشد شبِ غم را سحری
حیف است که منکرِ قیامت باشی

* * *

در بزم نشاط خستگان راچه نشاط
از عربده پای بستگان راچه نشاط
گر ابر شراب ناب بارد غالب
ما جام و سبو شکستگان راچه نشاط

* * *

در خوردِ تبر بود درختی که مراست
خایدهٔ آتش ست رختی که مراست

بی آنکه تو بدنام شوی میکُشدم
ناساز تر از خوی تو بختی که مراست

* * *

در باغ مراد ما ربیداد تگرگ
نی نخل بجای ماندنی شاخ نه برگ
چون خانه خراب است چه نالیم زسیل
چون زیست و بال ست چه ترسیم ز مرگ

* * *

نازم به نشاط این چنین برگشتن
رمزیست نهفته اندرین برگشتن
سرمایهٔ نازش ست و پیرایهٔ حُسن
برگشتنِ مژگان بود این برگشتن

* * *

مآخذ

۱ واقعات اظفری، مطبوعه دانشگاه مدراس.
۲ عروض رادهٔ اظفری (خطی).
۳- معیار الاشعار نصیرالدین طوسی مع ترجمه اردو مطبوعهٔ یو پی اردو اکادمی.
٤- کلیات غالب مطبوعهٔ نولکشور چاپ سوم ۱۹۲۵م.
۵ رباعیات غالب (فارسی) مرتبهٔ امیر حسن نورانی ۱۹٦۸م، مطبوعهٔ اداره فروغ اردو لکهنو
٦- احوال و آثار غالب از محمد علی فرجاد، مطبوعهٔ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد.
۷- ترانه ها مرتبهٔ دکتر پرویز ناتل خانلری، چاپ بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
۸ کلیات بیدل، مطبوعهٔ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد.
۹- رباعی از سید وحید اشرف، چاپ مدراس.
۱۰- شعرالعجم از شبلی نعمانی
۱۱- رباعیات میر انیس (اردو) مرتّبه سید محمد عباس چاپ نولکشور ۱۹٤۸م.
۱۲- رباعیات انیس (اردو) مرتبهٔ سید محمد حسن بلگرامی، مطبوعهٔ اتر پردیش اکادمی ۱۹۷٦م.

دکتر محمود فاضل (یزدی مطلق)
اسلام آباد ـ پاکستان

خوشنویسان ایرانی در سر زمین هند و پاکستان
«قرن دهم هجری»

خط متداول کنونی ایرانی از دو خط ابتدائیِ عربی، یعنی خط کوفی و نسخ قدیم گرفته شده است،(۱) زیرا بعد از اسلام، خط پهلوی به سبب دشواری که درخواندن و نوشتن داشت وبه علل دیگری که ذکر آنها از حوصلهٔ این بحث خارج است نتوانست مقاومت کند و به سرعت، جای خود را به خطوط عربی داد. (۲)

لکن ایرانیان که صاحبِ ذوق و هنر بودند به آموختنِ این هنر پرداختند و به زودی خطاطانِ جادو قلم و خوشنویسان سحر آفرین به تحریر اقلام مختلف و تهذیب خطوط عربی پرداختند و به إبداع و اختراع شیوه های نوینی دست یافتند، که شاید بتوان قدیمی ترین آنها را ـ ابراهیم ـ و برادرش ـ اسحاق سکزی (سیستانی) ـ نام برد، که این دو برادر ایرانی از جمله مخترعین خطوط دوازده گانه ئی بوده اند که این خطوط از خط کوفی اشتقاق یافته اند و آنها عبارتنداز : خط طومار، خط سجّلات، خط عهود، خط مؤامرات، خط امانات، خط دیباج، خط مدیح، خط مرصّع، خط ریاس، خط غبار، خط حسن، خط بیاض و خط حواشي.(۳) پس از این دو تن، خوشنویس معروف ایرانی دیگر بنام، فضل بن سهل مروزی، وزیر مأمون عباسي، در خط، تصرفات عالمانه ئی کرد، تا اینکه، ابن مقله، ابوعلی محمد بن علی بن حسین بن مقله بیضاوی شیرازی متوفی۳۲۸ه.ق و برادرش حسن بن علی بن مقلهٔ بیضاوی شیرازی ظهور کردند و خطوط مستحدثهٔ ابن مقله بر پیرامون کلّیهٔ خطوط مستعمله و متداولهٔ آن عصر، خط بطلان کشید.

ابن مقلهٔ شیرازی، خط محقّق را از خط کوفی احداث کرد و

خط ثلث ریحانی را از خط ریحان بیرون کشید ، و خط نسخ را پس از انتشار خطوط پیشین اختراع نمود و بالاخره خط توقیع و رقاع را ایجاد کرد . (٤)

اگر این استراد را به این مقله گزاف بدانیم ، این را نمی توان انکار کرد که او در تکمیل اقلام ششگانهٔ مزبور سهم بزرگی بعهده داشته است.(٥) پس از او ، ابن بوآب ، ابوالحسین علی بن هلال متوفی ۴۲۲هـ.ق که بنا بر قولی ، پدرش از ملازمان بهاءالدولهٔ دیلمی بوده است ، در حسن خط از فضلای زمانش ممتاز بود و در اقلام بجای مانده از روزگار ابن مقله ، تصرفاتی کرد و قواعد تازه ئی در خوشنویسی وضع کرد و به تعلیم کتابت پرداخت.او بسیار چیز نوشته است و از آثار قلمی او: دیوان اشعار و رساله ئی از جاحظ به خط او هنوز در موزهٔ اسلامی اسلامبول و یك نسخه قرآن نفیس بخط نسخ او ، مورخ ۳۹۱ در انگلستان موجود است. (٦)

و بالاخره کمال قلمهای نامبرده بدست یاقوت مستعصمی ، جمال‌الدین یاقوت بن عبدالله مستعصمی در قرن هفتم هجری انجام گرفت شاگردانش که از آن جمله اند : یوسف مشهدی ، احمد سهروردی زنجانی ملقب به شیخ زاده ، مبارکشاه بن قطب تبریزی به ترویج این هنر در سراسر ایران پرداختند ، اقلام مزبور در کشور های اسلامی نیز نشر و انتشاریافت ، چنانکه در سر زمین پهناور هندوستان نیز شیوه های خوشنویسی معمول بین ایرانیان ، مورد تقلید و پیروی هنر دوستان ، سلاطین و شاهزادگان و امراء عصر مغولیه گردید و در تحریر خط فارسی با قلمهای: نسخ ، ثلث ، رقاع ، شکسته نستعلیق و نستعلیق در دربار مهاراجه ها و سلاطین هند به کتابت مراسلات و نامه ها و فرامین و احکام و دواوین و کتب پرداختند و با خط نستعلیق و شکسته نستعلیق که اختراع ایرانیان است کتابها نوشتند ، که از آن جمله است: داراشکوه ، پسر شاه جهان پادشاه هندوستان متوفی ۱۰۶۹هـ که نستعلیق را بشیوهٔ عبدالرشید دیلمی می نوشت.(۷) و شاه جهان پادشاه (۱۰۳۷هـ-۱۰۶۸هـ) فرزند و جانشین نورالدین جهانگیر پادشاه گورکانی هندوستان که در خط نستعلیق نهایت مهارت را داشت.(۸) شاه شجاع گورکانی زنده بسال ۱۰۷۰هـ. ق فرزند دوم

شاه جهان پادشاه هندوستان. زیب النساء بیگم متوفی ۱۱۱۲هـ. ق دختر عالم گیر پادشاه هندوستان که از خطوط جز نستعلیق، نسخ و شکسته را خوب می نوشته، و محمد سلیمان شکوه بزرگترین فرزند داراشکوه بن شاه جهان پادشاه هندوستان که مانند پدرِ خود نستعلیق را خوش می نوشت و محمد شاه گورکانی پادشاه هندوستان که از سال ۱۱۲۱هـ. ق تا سال ۱۱۶۱هـ در هند سلطنت کرد و بهادرشاه دوّم آخرین پادشاه سلسلهٔ گورکانی هندوستان (۷٤ - ۱۲۵۳هـ) که همهٔ خطوط را خوش می نوشته،(۹) و بسیاری دیگر که همهٔ اینها نشانگر موفقّیت خوشنویسان ایرانی در نشر و توسعهٔ و رواج فرهنگ و هنر این سرزمین در شبه قارهٔ هند می باشد. هنوز در مسجد قبة الاسلام دهلی، نیز در مقبرهٔ سلطان شمس الدین ایلتتمش و همچنین در سر درها و بر محراب و روی پایه های مناره قطب الدین، و در مقابر سلاطین تغلقیه ولودّیه و ... کتیبه هایی بخطوط بسیار زیبا مشتمل بر ... قرآنیّه بر روی سنگ ها حك و نقر شده است. هنوز مسکوکات محمد بن تغلق که در کمال ظرافت با خطوطی زیبا حك شده، موجود است. (۱۰)

البته این را هم نباید فراموش کرد که سلاطین اسلامی هند، همواره حامی و پشتیبان هنر ایرانی بوده اند و دربار آنان مرکز فعالیتهای صاحبان ذوق و اربابان هنر بوده است، چنانکه همایون پادشاه، چند تن از استادان خط را از ایران به دربار خود آورد که سرآمد آنها خواجه محمد مؤمن قزوینی، نسخ نویس معروف و شمس۔الدین کاشي و میر قاسم و دیگران بوده اند. پس از کشته شدن میر عماد حسنی قزوینی، محمد بن حسین حسنی مقتول بسال ۱۰۲٤هـ. ق شاگردانش آقا عبدالرشید دیلمی متوفی ۱۰۸۱هـ. ق و سید علی تبریزی و خواجه عبدالباقی به دربار شاه جهان رفتند و به دریافت لقب "جواهر قلم" و "یاقوت رقم" نائل آمدند.

راستی اگر هنر دوستیِ حکّام مسلمان شبه قارّه نبود، قطعاً این شکوفائی هم باین حدّ نبود. پس بایدگفت که توسعه و بسط فرهنگ اسلامی ایران در هند وپاکستان، طرفینی و مرهون تلاشهای هر دو کشورِ همسایه بوده است که از یك نژاد می باشند، از خداوند،

استمرار و استحکام این پیوند فرهنگی را مسئلت داریم.

هماکنون به ذکر گروهی از خطاطان ایرانی که به شبه قارّه مهاجرت کرده اند و به نشر شیوهٔ خوشنویسی بویژه سبك و روش خط نویسی ایرانی پرداخته اند اشارت می شود:

میر محمد باقر هروی

نیمهٔ دوم قرن دهم هجری

میر محمد باقربن میر علی هروی زنده بسال ۹۸۲هـ. ق، جز نستعلیق، به خط تعلیق نیز دست داشته است. وی به هندوستان رفت و در دستگاه خان خانان و گویا دربار همایون شاه (۹۳۷ - ۹۶۲هـ) راه یافت و به ترویج هنر خطاطی پرداخت، آثار هنری او بسیار است و مرحوم بیانی برخی از آنها را نشان می دهد. (۱۱)

عبدالصمد شیرین قلم

قرن دهم هجری

هنگامی که همایون پادشاه هندوستان به ایران آمد، عبدالصمد شیرین قلم در تبریز بحضور وی رفت، و در کابل، بسال ۹۵۶هـ در خدمت بود و همراه این پادشاه، به هندوستان رفت و همچنان ملازم بود، تا جلال الدین اکبر، پادشاه شد و در دربار او نیز معزز می‌زیست و به منصب چهار صدی نائل آمد. در سال ۹۸۵هـ امین دارالضربِ فتح پور شد، و در سال ۹۹۴هـ صاحبِ دیوان ولایتِ مولتان گردید.

صاحبِ تذکرهٔ هفت قلمی گوید که، نستعلیق را شیرین می‌نوشته و شعر نیکو می گفت، عبدالصمد، فرزندی بنام محمد شریف داشت که او نیز خوشنویس بود. (۱۲)

سلطان بایزید دوری = کاتب الملك

زنده بسال ۹۸۵هـ

سلطان بایزید دوری فرزند میر نظام ازمردم هرات بود و شعر می گفت و «دوری» تخلص می کرد و به میر دوری مشهور بود، چون او خویش را شاه زاده می دانست، اوّلِ نامِ خود کلمهٔ «سلطان»

را بکار می برد ، سلطان بایزید دوری یکی از شاگردان طراز اوّل میر علی هروی بود و پیوسته مورد توّجه استادش قرار داشت و میر علی او را «فرزند» خطاب می کرد: « بجهت فرزند عزت مند مولانا سلطان بایزید شهیر به دوری ».

سلطان بایزید دوری به هندوستان سفر کرده و در سلك ملازمان اکبر شاه (۹٦۳ - ۹۳۷ه) درآمد. صاحبِ طبقات اکبری، سلمان بایزید را جزو شعرای دربار اکبر شاه آورده و گوید که از این پادشاه لقب « کاتب الملك » دریافت کرده است. گویند تا ورود ، میر دوری به هندوستان ، خوشنویسی به مهارت او در خط نستعلیق نیامده است.

سلطان بایزید دوری در آخر عمر بقصد زیارت حج ، به مکّه رفت و در سال ۹۸٦ه درآب غرق شد. از جملِه آثار او کتابخانهٔ ریاست کپورتله هند ، مثنوی خضر خانی بقلم کتابت جلی خوش که در آخر آن آمده: آلفقیرالحقیرالمذنب ، سلطان بایزید بن میر نظام مشهور به دوری ، بتاریخ شهر محَرم الحرام سنة ۹۷٦ ».

یك قطعه مرقعی بقلم دو دانگ و کتابت خوش در کتابخانهٔ خزینهٔ اوقاف استانبول با امضاء: الفقیرالمذنب سلطان بایزید دوری غفرذنوبه». قطعهٔ دیگری با قلم نیم دو دانگ و کتابت جلی خوش که در۹۸ه در مکه تحریر یافته است؛ امضاء کاتب در تهران موجود است.(۱۳)

احمد غفاری

متوفی ۹۷٤ه.ق

قاضی احمد بن قاضی محمد غفاری، از اولاد نجم الدین عبدالغفار شافعی قزوینی و خود او از مردم کاشان بود. بدایونی گوید: مدتها در ایران بشغل وزارت مشغول بود و سر انجام استعفا کرد، بقصد زیارت بیت الله حرکت نمود و پس از انجام مراسم حج، به هندوستان رفت. صاحب تذکرهٔ هفت قلمی گوید: غفاری، نستعلیق را خوش مینوشت و در هند به شاهزاده پرویز تعلیم خط می‌کرد و پس از مرگ شاهزاده، ترك خدمت نمود.(۱٤)

صالحی هروی

قرن دهم هجری

صالحی هروی در تحریر انواع خطوط درجهٔ کمال داشته و مدّتی در سلك منشیان دربار اکبر پادشاه هندوستان (۹٦۳ - ۱۰۱٤ ه) بسر می برد و در شعر و انشاء سلیقهٔ تمام داشت. در آخر عمر به هرات مرطن خود بازگشت همانجا درگذشت. (۱۵)

میر قاسم

قرن دهم هجری

میر قاسم ولد میر منصور، خوشنویس بود، در وقتی که همایون پادشاه (۹۳۷ - ۹٦۲ه) به ایران آمد او ملازم و منشی آن پادشاه شده همراه وی به هند رفت و بعد از رحلت پادشاه مذکور یك چند ملازمت خلف صفدر او شاه جلال الدین اکبر نمود. (۱٦)

محمد مؤمن کرمانی

متوفی ۹٤۸ه.ق

محمد مؤمن کرمانی فرزند خواجه شهاب الدین عبدالله مروارید کرمانی بیانی استاد مسلّم خط شناخته شده است و صاحب " حبیب السیر " گوید که : " در تحریر خطوط اصول به درجه یی رسیده که حالا در عراق و خراسان، تمامی خوشنویسان، آن جناب را مسلّم می دانند و رشحات خامهٔ مشکین شمامه اش را سرمشق خود می سازند".

وی یکی از چند تن خوشنویس زبردست واستاد مسلّم است که در هفت قلم استاد مبرز محقق طراز اوّل می باشد و در خطوط اصول، بالا ترین مقام را دارد و خط نستعلیق او، اگرچه از سایر اقلام فروتراست، از خوشنویسانِ عصر این قلم است. مرحوم بیانی بالغ برهفده نمونه از آثار گرانبهای این هنرمند را نشان می دهد که بخط نستعلیق تحریر یافته و همهٔ آنها دارای رقم برخی از آنها تاریخ دارند و نیز نه نمونه از سایر قلمهای او را باهمین صفت معرّفی کرده است. (۱۷)

در هر حال محمد مؤمن را به فضائل نفسانی و سخندانی و

سخن شناسی و استقامت طبع، ستوده اند. او در ابتدای زندگی به خدمت حبیب الله (که « حبیب السیر » بنام وی تالیف شده است) آمد و بواسطهٔ ابراز لیاقت و دانش و هنر، بدربار شاه اسمعیل اوّل صفوی معرفی شد و پادشاه صفوی، وی را به معلمی ابوالنصر سام میرزا گماشت و این شاهزاده در تحفهٔ سامی آورده است که: اگر شمّه یی از فضائل او مبیّن گردد، کتابی شود معیّن، من در خدمت ایشان درس خوانده ام واندك سیاه و سفیدی که فرق می توانم، از برکتِ ایشان است. در هرات و شیراز با من بود و منصب صدارت مرجوع بدیشان»

محمد مؤمن بعد به دربار شاه طهماسب پیوست و تاسال ۹٤۷ھ در دربار شاه طهماسب بود و سالی در هندوستان زیست و در سال ۹٤۸ھ در همان دیار درگذشت.

میر علی کاتب

متوفی ۹۲۵ھ. ق

میرزا حبیب فقط نام وی را به این صورت آورده، گوید: وی شاگرد سلطان علی مشهدی و اظهر بود و در سال ۹۲۵ھ در گجرات هندوستان درگذشت. یك نسخه « طب یوسفی هروی » در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار است، به قلم کتابت خوش، و رقم دارد: «الفقیر الحقیر میر علی غفرذنوبه ۸۸۱ھ» و چون تاریخ کتابت آن با دورهٔ خوشنویسی میر علی هروی شهیر تطبیق نمی کند، ممکن است، بخط همین میر علی باشد که میرزا حبیب گفته است. (۱۸)

* * *

مآخذ

• رکن الدین همایون فرخ:

۱- سهم ایرانیان در پیدایش و آفرینش خط در جهان کتابخانه های عمومی کشور. تهران ۱۳۵۰ ش، ص ۲ ببعد

• حبیب الله فضائلی:

۲-اطلس خط؛ تحقیق در خطوط اسلامی. اصفهان. ۱۲۹۱ھ. ق ص ۲۵

قاضی میر احمد منشی قمی.

۳-گلستان هنر. بتصحیح و اهتمام احمد سهیلی خوانساری. بنیاد فرهنگ ایران تهران، ۱۳۵۲ش ص نه ببعد.

• مؤدب السلطان، عبدالمجد خان ایرانی:
٤-پیدایش خط و خطاطان، تهران، ابن سینا، ۱۳٤۲ش،ص ۵۸، ۵۹

• رفیعی مهرآبادی، ابوالقاسم:
۵- تاریخ خط و خطاطان. تهران سیمرغ، ۱۳٤۵ش، ص ۱۲بیعد.

• یساولی ثانی، جواد:
٦- تذکرهٔ خوشنویسان، پیدایش وسیر تحوّل هنر خط. تهران فرهنگسرای یساولی،
۱۳۲۲ش. ص ٦۵ بعد

• مهدی بیانی:
۷- احوال و آثار خوش نویسان تهران، دانشگاه تهران، ۱۳٤۵ش، ص۱۸۵.
۸- همان مدرک : ۲۸۸
۹- همان مدرک: ۲۸۱، ۲۲٤، ۲: ۷٤۸ و ۷۵۲

• حکمت، علی اصغر:
۱۰- نقش فارسی بر احجار هند. تهران، ابن سینا، ۱۳۲۷ش، ص ۹ بیعد.
سرزمین هند: ۱۱۸
۱۱ احوال و آثار خوش نویسان ۲:٦۵۹
۱۲ همان مدرک ۲: ٤۰۱، ٤۰۲
۱۳- همان مذرک ۱:٦۵
۱٤- همان مدرک ۱:٤۱
۱۵- همان مدرک ۲:۲۲٦
۱٦ گلستان هنر ٤۸، ٤٦
۱۷- احوال و آثار خوش نویسان ۲:۸٤٤ و ۸٤۵ و ٤:۱۱۹۸او ۱۱۹۹
۱۸- همان مدرک: ۲: ۵۱۷

الیاس عشقی
حیدر آباد (سند)

مجملی دربارهٔ ترجمه های منظوم دوبیتی های بابا طاهر عریان همدانی بزبان اردو

قریب چهل سال قبل اولین بار دوبیتی ها یا ترانه های بابا طاه
را مطالعه کردم. کتابی باسمِ « رُباعیاتِ بابا طاهر » از چاپ سنگی ب
مقدمه و تعلیقاتِ شادروان عندلیب شادانی و دیوانی که فعلاً تحت نظ
است به تصحیح محققِ نام آور آقای وحید دستگردی چاپِ امیر کبی
تهران است و این دیوان شامل ۲۵۵ دوبیتی ست و گویی حامل
دوبیتی های مشکوک و ناقص هم است مثلاً شعرِ زیر که بجُز مجموع
شادانی در دیگر مجموعه های بابا طاهر نیست (و اصلاً رباعی است)

کارم همه ناله و خروش است امشب
نی صبر پدید است و نه هوش است امشب
دوشم خوش بود ساعتی پنداری
کفّاره خوش دلِ دوش است امشب

به نظر بنده حتماً الحاقی است. چون کاملاً عاری از آهنگ و مختصا
زبان و سبکِ بابا طاهر است که بجز این یکی ترانه های بابا طاهر تما
در وزنِ هزجِ مسدس محذوف یعنی مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل
فعولن سروده شده است که درست وزنِ رُباعی نیست. محققِ بزرگ
منتقدِ پاکستانی شادروان پرفسور دکتر شادانی در این مورد دوچا
اشتباه شده، وهم علامه اقبال لاهوری که ترانه های گرانمایه و پُرشو
خود را بوزنِ بابا طاهر سروده تحتِ « رباعیات » آورده است بروایه
بعضی از تذکره نویسان صنفِ رباعی را چهار بیتی و دوبیتی یا ترا
هم خواندند و بعداً محققان و منتقدان نیز بجای رباعی واژهٔ دوبیتی
ترانه بکار برده اند که ترانه های بابا طاهر و پیروانش منجمله اقبا

لاهوری وزن رباعی را ندارد اگرچه اساسِ آن باز بحر «هزج» است که ماخذ یا مخرج وزن رباعی (بحرِ هزج) است. ولی این امر کافی و لازم نیست که هر کلامی که از زحافاتِ وزن هزج باشد در چهار خطِ رباعی بخوانیم.

وزنِ ترانه های بابا طاهر مخصوصِ شعرِ عامیانهٔ روستائی ایران است چنانکه بوسیله آقای حسین کوهی کرمانی جمع آوری و توسطِ کانونِ معرفت تهران چاپ شده است. واین ترانه ها در چند لهجه محلیِ ایران سروده شده است و زبانِ بابا طاهر همچون لهجه محلیِ همدان می باشد. بابا طاهر برای بیانِ عواطف و افکار و احساساتِ خود این وزن را بطور سُنّت ادبی روستایی بکار بُرده است، در زمانِ بابا طاهر چنین ترانه هایی مورد علاقه و زبان زد روستانشینان و مردم عامّه بود و وی نه فقط از لحاظِ زبان و وزنِ سُنّتِ شعرِ عامیانه را حفظ کرد بل از لحاظ مطالب و معانی نیز طریق معرفت و عشق را پیش گرفت که موضوع مُهم شعرِ محلی بشمار بوده است. این شعرِ محلی بقول دانشمند آمریکایی رونالد ولبر (Ronald Welber):

«یکی از اقسامِ مختلف شعر آهنگ وزنِ مخصوص بنامِ «ترانه» بوده که اکنون هم در روستاهای ایران معمول و عبارت از موضوع های ساده است ... همیشه با آواز خوانده می شود. همچنین ممکن است که وزنِ عروضی و بحر شعری برای نخستین بار در این قبیلِ اشعار و ترانه وارد شده باشد ... (این صنف شعر محلی) ترانه ها خالص ایرانی و ساخته و پرداخته مخصوص آن سرزمین است که مطابقِ روشِ مُعیّن و سبکِ خاصِ خود سروده شده و هریك از آنها دارای دو سطر یعنی چهار مصرع با تقیطعِ مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل مصرع اول، دوم و چهارم بایکدیگر هم قافیه اند .... آن ترانه انعکاسِ صمیمی و نمایندهٔ واقعی احساسِ پاکی است که از آمیزشِ آزاد وبی قیدِ زن و مردِ جوانِ دهاتی پیدا شده. نمونه آن در شهرها که زنهار در چادر و حجاب پنهان بودند دیده نمی شود».

(هفتصد ترانه روستایی ایران، کوهی کرمانی، نوشتهٔ محققِ آمریکائی، ص ۱۱، ۱۲).

از این بررسی پیداست که شعر بابا طاهر کاملاً طبقِ سُنّتِ شعرِ محلِ آن سامان سروده شده است.

بی مورد نباشد اگر چند ترانه محلیِ قدیم را که گویا یادگارِ دورانِ بس قدیم و باز مانده بسیار کهن است که گویندگان و سرایندگانِ آنها هنوز شناخته نشده اند برایِ مثال با ترانه های بابا طاهر بسنجیم که از زبان و سبک و آهنگِ وی تاچه اندازه با ادبیاتِ محلی آن زمان یك رنگ است.

شوِ مهتاب و مهتابِ دلاروم
نمی گیرد دلم بی یار آروم
نه دلبر از دلم هسته خبردار
نه قاصد تافرستم پیش پیغوم

* * *

سرِ راهِ نگارم هر شو آیُم
قدش از دور می وینم بپایُم
قدش از دور یابیدن نه چندون
چه درویشون بپا بوسش درآیُم

* * *

اگر این دردِ دل در مون نمونه
ازون ترسم که جونِ مون نمونه
اگر دردِ دلم باکوه گویم
که کوهِ بیستون حیرون نمونه.

ملاحظه فرمودید ترانه های بابا طاهر از هر حیث مشابهت کُلی بدین ترانه ها دارد گویا همان روحِ ترانه روستایی را بابا طاهر در بدنِ زیبا تری جلوه داده است. پاکیزگی روحِ و زیبائی فکرش را تجربیات زندگانیِ درویشانه و عارفانه او باوجِ افلاك رسانده است و بدین سبك ترانه های او موردِ علاقه و مایهٔ بهره برداریِ مردم است. چه شهر نشینان وچه ده نشینان.

بی ته یکدم دلم خُرَم نمونه
مگر روی ته وینم غم نمونه
اگر دردِ دلم قسمت نمرین
دلِ بی درد در عالم نمونه

* * *

دو زلفونت کشم تارِ ربابم
چه می خواهی ازینِ حالِ خرابم
ته که با مو سرِ یاری نداری
چرا در نیمه شو آئی بخوابم

* * *

دلی دیدم که بهبودش نمی بو
نصیحت می کرم سودش نمی بو
بیادش می دهم نش می برد یار
بر آتش می نهم دودش نمی بو

بابا طاهر عریان شاعری است که در سراسرِ تاریخِ شعرِ ایران زمین نظیرش پیدانیست که او حرفِ دلش را بزبانِ تازه و پُر تاثیر می گوید و دردِ دلش را باسلوبِ محرمانه بآهنگ نرم و آشنا اظهار می کند. بدین سبب در حدود هزار سال است که کلامش مثلِ شعرِ گویندگانِ بزرگ فارسی دردلِ عارف و عامی جاگرفته و بزبانِ اهل دل و صاحبانِ سلیقه ادبی روان است. مانند سایر ترانه سازانِ قدیم و آفریدگارانِ شعرِ روستایی بابا طاهر به صنعت گری لفظی و معنوی نپرداخته و شعرش را از واژه های سنگین کاملاً حفظ کرده است و هیچ جا در ترانه هایش از موشگافی و خیال بافی و کار بُرد صنایع و بدایع اثری نیست. این ها در بعضی جا ها از وفورِ جذبه و احساس مهارت کامل بر سبك و بیان از خود بزبانش می آید.

اینجانب در طی مطالعه ادبیات فارسی توجه مخصوصی به ترجمه های آثارِ مخصوص شاعران ردیفِ اوّل فارسی بزبانِ انگلیسی و بزبان

هایی که می دانم داشته ام. متأسفانه تمام ترجمه های انگلیسی و اردوی کلام بابا طاهر عریان در دست این جانب نیست و تنها نسخه های ترانه های بابا گردآورده و تالیف نمودهٔ یوسف جمشیدی پور و چاپ کتابفروشیِ فروغی تهران که دارای دو ترجمه انگلیسی که یکی از آنها ترجمهٔ منظوم است از قلم الیزابت کرتیس برنتون و دیگر به نثرِروان و زیبا که مستشرق معروف ادوارد هیرون آلن نموه است در دست اینجانب است.

هنگام مطالعه، ترجمهٔ منظوم اردوی دوستِ محترم آقای حضور احمد سلیم هم بدست داشتم. و بعضی ترجمه های آقای سلیم را با ترجمهٔ منظومِ الیزابت برنتون مقایسه کردم واین برای بنده خیلی جالب توجه و مسرت انگیز و مفید درآمد. مایهٔ خوش وقتی است که ترجمه آقای سلیم هیچ جا در روانیِ بیان و تاثیر زبان چه از حیث ابلاغ مفهوم و چه از لحاظ محتوی کمتر از ترجمهٔ خانم برنتون نیست. بلکه در اکثر جا که ترجمهٔ انگلیسی وی آزاد است آقای سلیم آنگونه دریی آزادی نگشته است. می خواهم که لذّتی که ازین مطالعهٔ تقابلی برده ام بخوانندگانِ گرامی برسانم. بامید این که حتماً موجب استفادهٔ ایشان خواهد بود. اولین ترجمه که توجّه نگارنده را جلب نموده ازین قرار بود.

بابا طاهر:

زدل نقش خیالت درنشی یار
خیالِ خط و خالش درنشی یار
مژه سازم بگردِ دیده پُرچین
که خون ریزه خیالشِ درنشی یار

ترجمه الیزابت برنتون بنظم انگلیسی.

Thy Pictured Beauty, love ne'er leaves my Heart.
Thy downy cheek becomes of me a part,
Tightly I shall close mine eyes O'Love that so,
My life before Thine Image shall depart.

پیداست که دراین ترجمه محتوی ترانه آزادانه به نظم آورده شده است. در حالیکه ترجمهٔ آقای سلیم هم قدری آزاد ولی در عینِ

حال نزدیك اصل هم است.

سلیم:

نہ ہے دل سے تصور ہی ترا دور
تصوّر سے نہ خال و خط ذرا دور
ہے گرد آنکھوں کی پلکوں کا احاطہ
کہ ہو تیرا نہ حسنِ خوش لقا دور

در نسخه که هنگام این ترجمه پیش نظر مترجم بود شعرِ دوم ترانهٔ بابا طاهر این طور چاپ شده است.

مژه سازم به دور دیده پُرچین
که خونتابِ جمالت درنشی یار

هر چند که هر دو مترجم لفظاً از اصل دور افتاده اند امّا ترجمه آقای سلیم بمراتب بهتر از ترجمهٔ انگلیسی است. در زبان و محاورهٔ انگلیسی ترجمهٔ خانم برنتون هم جالب و پر تاثیر است ولی نسبت به ترجمهٔ آقای سلیم دورتر از اصل افتاده است. همچنین بابا طاهر می گوید.

جُره بازم بدم رفتم به نخچیر
سیه دستی زده بربال مو تیر
بوده غافل مچردر چشمه سارون
هرآن غافل چرا غافل خوره تیر

در نسخه آقای سلیم در مصرع دوم "بزد" بجای "زده" و در مصرع سوم "برد" بجای "بوره" آمده است ولی هیچ فرقی بجُز تفاوت لهجه محلی ندارد که اصل را از لهجهٔ بابا طاهر جدا کرده و مطابق زبانِ حال ساخته است.خانم برنتون این دوبیتی را چنین بترجمه آورده است.

Out hunting, when falcon, once I went.
Sudden an arrow through my wing was sent.
Be warned O heedless wannderer by me
Against the Height, The stongest bows are bent.

آقای سلیم مفهوم این دوبیتی را این طور بزبانِ اردو باز می گوید.

میں شاہیں قید کرنے کو اُڑا تھا
کسی بدبخت نے اک تیر مارا
کہستاں میں کبھی غافل نہ پھرنا
کہ غفلت کی ذرا اور تیر کھایا

هر دو ترجمه باصل مطابق است و هریك بجای خود پُر تاثیر و جالب است بجز اینکه سلاست و روانی زبان و بیان در ترجمه آقای سلیم بیشتر است. در حقیقت هیچ یك ازین ترجمه ها را بر دیگری فوقیت و ترجیح زیادی نیست. دوبیتیِ زیر دارای رنگِ مخصوصِ وی است.

بابا طاهر:

بی ته یارب به بُستان گـُل مروياد
اگر روياد هرگز کس مبوياد
بی ته گردل بخنده لب گشايه
لوش از خونِ دل هرگز مبوياد

در نسخه آقای سلیم این دو بیتی خیلی تفاوتِ لفظی دارد و باین صورت چاپ شده است.

به گلشن بی تو گل هرگز مبوياد
وگر روياد کش هرگز مبوياد
به شادی بی تو هرگز لوگشايه
لوش از خونِ دل هرگز مشوياد

لهجه و زبانِ این دوبیتی بزبانِ فارسیِ امروز نزدیك تراست و در این نسخ اصالتِ لهجهٔ محلی را بهتر نگاه داشته اند. عجب این است که در هیچیك ازین دو نسخه زبان و لهجهٔ بابا طاهر را یکسان در تحریر نیاورده اند و نه فقط اختلافِ نسخ بسیار است بلکه مقایسه و بررسیِ دشوار شده است. حتیٰ ساختن یك نسخه معیاری و صحیح

دوبیتی های بابا طاهر دشوار شده است. ترجمه این دوبیتی از خانم برنتون را ملاحظه فرمایید.

Love since any Day, by reason of thy flight,
Is all so dark, O'Come, illume my night
By those fair curves, that are thy Brows I swear,
Grief only shares my bed and thy despite.

هر دو متن کمی تفاوتِ لفظی دارد در مصراع ثانیِ دو بیتی که پیش نظرِ آقای سلیم است "روج" بجای "روز" و در مصرع چهارم "هم" بجای "مو" آمده است و این هیچ فرقِ معانی ندارد و بیك نظر می توان فهمید که ترجمه آقای سلیم از ترجمهٔ انگلیسیِ خانم برنتون بهتر و جالب تر و روان تر است:

مرے گھر کو بھی کر اک شب مُنَوّر
نہ چھوڑ اندوہ تنہائی میں دلبر
ترے محرابِ ابرو کی قسم ہے
بہت غمگین ہوں تجھ سے بچھڑ کر

می توان این ترجمه را یکی از بهترین ترجمه آقای سلیم دانست که حق ترجمه به طریقِ احسن ادا شده است.

آقای صادق حسین استادِ زبان فارسی و شاعر معروف معاصر فارسی هم دوبیتی های بابا طاهر عریان را بکمال خوبی به شعر اردو ترجمه کرده است. واین دوبیتی را هم به ترجمهٔ جالب و روان این طور آورده اند. می توان گفت که لفظاً و معناً در کار ترجمه موفق شده است بلکه روحِ متن هم ازاین ترجمه آشکار است.

منور کر کسی شب میری خلوت
نہ غفلت کر کہ غم میں مبتلا ہوں
ترے ہی طاقِ ابرو کی قسم ہے
کہ جُفتِ غم ہوں جب تجھ سے جُدا ہوں

این ترجمه در همان وزنِ دوبیتی های بابا طاهر است و خوب است ولی در مصراع اول قافیه آورده نشده است و این سقم فنی دوبیتی را ناقص ساخته است که قافیه در اول و دوم و چهارم مصراع

لازم است و در نتیجه دوبیتی صورت قطعه اختیار کرده است.

همچنین بابا طاهر می گوید:

دو زلفونت بَود تارِ ربابم
چه می خواهی ازین حالِ خرابم
ته که با مو سرِ یاری نداری
چرا هر نیمه شو آیی بخوابم

در نسخه آقای سلیم در مصراع اوّل دو بیتی بابا «دو زلفانت» بجای «دو زلفونت» چاپ شده است که مطابق بازبانِ فارسی امروز است و از لهجه بابا دور اُفتاده ولی این تغیّر لفظی در ترجمه هیچ فرقی ندارد. خانم برنتون مفهومِ این دو بیتی را (که ترانه می دانسته است) این طور بنظمِ انگلیسی ترجمه نموده است:

Strung with my hair, O'Love The Rabab gleems,
How far from the, my degradation seems,
Thou lov'st me not, and would'st not by my Love,
Then wherefore, comest thou to me in Dreams.

اکنون آن را به ترجمه های اردو مقایسه کنید:

ترجمۂ سلیم:

دو زلفوں کو ربابِ جاں پہ کھینچا
خرابی سے مری ہے مدعا کیا
خیالِ دوستی تجھ کو نہیں جب
تو کیوں خوابوں میں ہے ہر شب کو آتا

ترجمۂ صادق حسین:

تری زلفیں ہیں میرے ساز کے تار
تو کیا ہو اس سے بڑھ کر حالتِ زار
تجھے مجھ سے اگر الفت نہیں ہے
مرے خوابوں میں کیوں آتا ہے اے یار

ترجمۂ آقای سلیم در سادگی و طلاقت همرنگِ اصل است و

ترجمهٔ انگلیسی با ترجمه اردو نمی رسد. ولی ترجمهٔ مصراع چهارم آقای سلیم خلاف دستور و محاوره روزمرّه زبان اردو است و این ترجمه از ترتیب نثر اردو بسیار دور است بنا براین بر گوش و طبعِ اهلِ زبان و ادب شناسان گران است. ترجمهٔ آغا صادق حسین شسته و روان است. اینك دوبیتیِ معروفِ بابا که نزد اهل ذوق در سایرِ کلام بابا طاهر منتخب است.

نسیمی کز بُن آن کاکل آیو
مرا خوشتر زبوی سنبل آیو
به شو گیرم خیالت را در آغوش
سحر از بسترم بوی گل آیو

ترجمهٔ انگلیسی الیزابت برنتون خواندنی است و از لحاظِ زبان و اندازِ بیان یکی از بهترین ترجمه هایش بشمار می رود:

Sweeter Than Hyacinths to me is borne,
The Breeze that sighing from thy curls torne,
All night when I have pressed thy picture close,
The scent of Roses fills my couch at Dawn.

ولی محیط و فضای این ترجمه از اصل خیلی دور افتاده است، چنان که گفته اند "شرق شرق است و غرب غرب و این دو بعدالمشرقین دارند" ترجمه این دوبیتی بابا طاهر از آقای سلیم قشنگ تر و به متن خیلی نزدیك تر است و هم دارای مختصات شعری بابا طاهر عریان است. این ترجمه منظوم کیفیتی دارد که در ترجمه درنگنجد و باعثِ تسکین ذوق و احساس خوانندگان و منتقدان است:

نسیم آتی ہے جو زلفوں کو چھو کر
مجھے ہے نکہتِ سنبل سے بہتر
جو رہتا ہے تصوّر شب کو تیرا
مہک اُٹھتا ہے وقتِ صبح بستر

مُتاسفانه آغا صادق حسین این دوبیتی را ترجمه نکرده و نه شادوران پرفسور حامد حسن قادری، والاّ ترجمه های این دو شاعر اخیر خوبی های مخصوص دارد و بویژه ترجمه پرفسور حامد حسن قادری بترجمه

منظوم خود را در وزن رباعی انجام داده است.

دوبیتی دیگر بابا طاهر بدین قرار است:

دلم از دردِ تـه دایـم غـمینـه
بـه بـالـش خـشتـم و بـستـر زمـینـه
همیـن جُرمـم کـه مـوتـه دوست دیـرم
ز هـر کـت دوسـت دارد حـالـش اینـه

ترجمۀ سلیم:

وفورِ غم سے ہے دل زارو مضطر
ہے بالین خشت اور خاشاک بستر
مرے مانند جُرم عشق کر کے
ہر عاشق کی یہی حالت ہے اکثر

ترجمۀ صادق حسین:

مرا دل تیری الفت سے غمیں ہے
سرہانے اینٹ ہے بستر زمیں ہے
خطا میری کہ تجھکو چاہتا ہوں
مگر سب کی تو یہ حالت نہیں ہے

هر دو ترجمۀ آقای سلیم و آغا صادق حسین دارای خوبی های طرز بیان و زبانِ مخصوص به ایشان است ولی ترجمۀ شادروان پرفسور حامد حسن قادری چنانکه گفته شد ازین دو منفرد است که در وزنِ دوبیتی های بابا طاهر نیست و در این ضمن مترجم بر خود لازم داشته است که دوبیتی های بابا را در وزن رباعی ترجمه کند.

ترجمۀ حامد حسن قادری:

دایم ترے درد سے ہوں اندوہ و حزیں
تکیہ مرا خشت اور بستر ہے زمیں

یہ جرم سہی کہ میں ترا عاشق ہوں
لیکن، سب عاشقوں کا یہ حال نہیں

در زمانیکه مرحوم حامد حسن این ترجمه نموده دوبیتی های بابا طاهر را در شبه قاره باسم رباعی موسوم کرده بودند و فرق بینِ رباعی و ترانه ندانسته بودند بدین علت که حامد حسن قادری این دوبیتی ها را در وزن رباعی آورده است. این ترجمه خوبی های بسیار دارد ولی وزنِ رباعی این ترجمه را از لهجه و مختصاتِ کلام بابا طاهر جدا کرده است، زیرا در تمام فهلویات (که سایرِ ترانه های روستائی و دوبیتی های بابا و کلام عین القضاة و دیگران جزو آن است) وزنِ ترانه های روستایی لازم است لذا ترجمه دوبیتی ها در وزنِ رباعی چندان مناسب نیست. اگر از این وزن صرف نظر کرده معیار ترجمه را بسنجیم ترجمه آقای قادری بهترین ترجمهٔ منظومِ اردو است. در آخر چند ترجمه منظوم اردو اینجا نقل می گردد، تا نظر به مختصات کلام بابا هر سه ترجمه اردوی بابا مقایسه بعمل آید.

بابا طاهر:

ته که نازنده بالا دل ربائی
ته که بی سرمه لازم سُرمه سایی
ته که مشکیں دو گیسو در قنائیی
براجی که سرِ گردون چرائی

سلیم:

تو با ایں قَدِ رعنا دلربا ہے
تو بے سرمہ بھی گویا سرمہ سا ہے
سر دوش اپنے تو لہرا کے گیسو
ہے کیوں حیراں یہ مجھ سے پوچھتا ہے

آغا صادق حسین:

یہ چشمِ نازنیں بے سر مگیں ہے

جو یہ قامت حسیں ہے دلنشیں ہے
برای دوش زلفِ عنبریں ہے
یہ کیا وجہِ پریشانی نہیں ہے

بابا طاہر:

مو آن محرم کہ در ظرف آمدستم
چو نقطہ برسرِ حرف آمدستم
بہر الفی الف قدی برآید
الف قدم کہ در الف آمدستم

سلیم:

سمندر ہوں پہ کوزے میں سمایا
وہ نقطہ ہوں جو حرفوں پر ہے چھایا
بہر الف ایک آتا ہے مُجدّد
میں خود بھی ہوں مجدّد بن کے آیا

آغا صادق حسین:

میں وہ دریا ہوں جو کوزے میں آیا
وہ نقطہ حرف میں ہے جو سمایا
ہزاروں سال میں آتا ہے اک مرد
وہی میں ہوں الف پر ہے جو چھایا

بابا طاہر:

ہمیشہ زلف بر رو ریتہ دیری
گل و سنبل بھم آمیتہ دیری
پریشاں چوں گری آں تارِ زلفاں
بہ ہر تاری دلی آویتہ دیری

سلیم:

ترے عارض پہ یہ زلفیں دلارا
گل و سنبل کہیں باھم ہیں گویا
پریشاں تو کرے گا جب یہ زلفیں
تو اک اک بال میں ہو گا دم اٹکا

آغا صادق حسین:

مرے دلبر یہ زلفیں ریختہ ہوں
گل و سنبل ہم آمیختہ ہوں
پریشان تارِ گیسو جب کرے تو
تو اس سے دل ہی دل آویختہ ہوں

بابا طاھر:

فگارینہ دل و جانم تہ داری
ھمہ پیدا و پنھانم تہ داری
نمی دونم کہ این درد از کہ دارم
ھمی دونم کہ در مانم تہ داری

سلیم:

تو ہے اے دوست مالک جان و دل کا
مرا ظاہر کہ باطن سب ہے تیرا
ہے کون اس غم کا باعث بے خبر ہوں
خر یہ ہے کہ بس تو ہے مداوا

آغا صادق حسین:

مرے دلبر دل و جاں ہے تیرے پاس
مرا پیدا و پنہاں ہے ترے پاس
خبر کیا درد یہ کس نے دیا ہے
مگر ہے درد کا درماں ترے پاس

بابا طاہر:

الالـه کـوهـسارون هـفـتـة بـی
بنـفشـه کـوکـتازون هـفـتـة بـی

مـنادی مـی کـرم شـهـروبـه شـهـرو
وفـای گـلـعـذارون هـفـتـة بـی

سلیم:

ہے لالہ کوہساروں میں دو روزہ
بنفشہ جوئباروں میں دو روزہ
صدا دوں گا میں جاکر شہر در شہر
وفا ہے گلعذاروں میں دو روزہ

آغا صادق حسین:

جمالِ کوہساراں چند روزہ
بہارِ مرغزاراں چند روزہ
منادی کر رہا ہوں شہر در شہر
وفائے گلعذاراں چند روزہ

بابا طاہر:

ز دسـتِ دیـده و دل از تـو فـریـاد
هـر آنـچه دیـده بیند دل کند یـاد
بـسازم خـنجـرِ نـیـشش زپـولاد
زنـم بـردیـده تـا دل گـردد آزاد

سلیم:

یہ دل اور آنکھ دونوں سے ہے فریاد
وہ جس کو دیکھ لے کرتا ہے دل یاد

یہ سوچا ہے بہ نوکِ تیغِ فولاد
میں آنکھیں پھوڑ لوں تا دل ہو آزاد

آغا صادق حسین:

دل و دیدہ کے ہاتھوں آہ فریاد
جو دیکھے آنکھ رکھ لیتا ہے دل یاد
بنا لوں خنجرِ فولاد جس کو
چبھو لوں آنکھ میں کہ دل ہو آزاد

حامد حسن قادری:

فریاد ہے دیدہ و دل سے فریاد
دیکھے جو آنکھ دل کرے پھر کیوں یاد
فولاد کی نوک سے بنا لوں خنجر
اور بھونک لوں آنکھ میں کہ دل ہو آزاد

بابا طاہر:

دلِ نازک مثالِ شیشہ ام بی
اگر آہی کشم اندیشہ ام بی
سرشکم گر بود خونین عجب نی
مو آزارم کہ در خون ریشہ ام بی

سلیم:

ہے مثلِ آبگینہ دل کی بستی
وہ نازک ہے کہ ٹوٹے آہ سے بھی
تعجب کیا جو ہیں یہ اشک خونیں
ہوں نخل ایسا جڑیں خوں میں ہوں جس کی

آغا صادق حسین:

دلِ نازک ہے مثل شیشہ میرا
ہے آہوں سے شکست اندیشہ میرا
تعجب کیا اگر آنسو ہیں گلرنگ
لہو میں غرق ہے ہر ریشہ میرا

حامد حسن قادری:

شیشے کی طرح دل ہے نزاکت پیشہ
اک آہ میں ہے شکست کا اندیشہ
خونیں نہ ہوں اشک کیونکر میں ہوں وہ شجر
ہے خون میں غرق جِس کا ریشہ ریشہ

ترجمهٔ پرفسور حامد حسن قادری اولین کوششِ ترجمهٔ دوبیتی های باباطاهر عریان به نظم اردو است. این ترجمه موجب معرفیِ کلام بابا در زبانِ اردو بشمار می رود. ترجمه های آقای حضور احمد سلیم و آغا صادق حسین یکی بعد از دیگری به سالهای ۱۹۷۲م و ۱۹۷۳م میلادی چاپ و منتشر شده است. اگر این سال های چاپی را درست بدانیم حتماً ترجمهٔ آغا صادق حسین یك سال پیشتر چاپ شده و پیشِ نظر آقای سلیم بوده است چنان که از بعضی ترجمه ها واضح می شود. واگر ترجمهٔ آغا صادق حسین در سال ۱۹۷۷م چاپ شده لازماً ترجمهٔ آقای سلیم را آغا صادق حسین خوانده است، چنانکه از اکثر ترجمه های هر دو مترجم ظاهر است. امّا هر دو ترجمه دارای مختصات و سبك مجزآی مترجمین است و این هم بجای خود مهم است. ترجمه پرفسور حامد حسن قادری از هر دو ترجمهٔ اخیر جالب تر و عالی تر است ولی ترجمه ایشان در بحر رُباعی است و ترجمه را از سبك و مختصات بابا طاهر جدا می سازد.

بابا طاهر عریان شاعری است پاکیزه فکر و احساس فوق‌العاده ای که قادر بر بیان و جذبه و خیال بتمام باریکی و نزاکت و صداقت است. بیانش ساده و اثر انگیز و زبانش سلیس و روان که هر لفظ آن سحر خوابیده را بیدار کند. لهجه محلیِ او را نمی شود ترجمه کرد و متون مختلفی که بما رسیده است، در لهجه های مختلف

ان های محلی ایران مثل لری وکردی و تویسرکانی وغیره نوشته
ده است اغلب آنها با زبانِ و لهجه محلی همدان بکلیّ متفاوت است. و
مورتی که مختلف نسخه های چاپی بما رسیده است برای خوانندگانِ
ذوق که همواره جویای متن صحیح و معتبری بوده اند موجب خیلی
حمت و سرگرادنی است و باید دانشمندی از محققان و زبان شناسانِ
ر ایران زمین که کاملاً به لهجه های زبان های محلی ایران با اطلاع
شد ، این هفت خوان را بگشایند و متن محقق از شعرِ بابا طاهر که
ِ هر جهت مورد اعتماد عمومِ ادب شناسان باشد تهیّه و چاپ کنند ،
بر علاقه مندان و دوستداران و خوانندگان بابا طاهر عریان منتّی
ىند تا از گونا گونی سرسام آور متونِ بابا طاهر راه نجات بیابند و
لِ قانع کُننده برای تفاوت های لغویِ ترانه ها بدست بیاید.

کتاب سروده های بابا طاهر گردآوردهٔ پژوهندهٔ ارجمند آقای
راد اورنگ این مسئله را بتمام اشکال جلوه داده است و لهجه های
ختلف و متعدد محلی ایران که در این کتاب جمع آوری شده اعتماد
وانندهٔ بابا طاهر را از هر متنی موجود از بین برده است ولی در عین
ال راه حلیّ را هم نشان داده است و برای لهجه شناسان ترتیب
سخه مصحح و در خور اعتماد آسان تر شده است تا دَینی را که از
ابا بگردن خود دارند هرچه زود تر بپردازند. امید دارم که این
مت را از بابا دریغ نخواهند داشت و هرگز بابا را گله مند نمی-
دارند که نالیده است.

مو از جور بتان دلریش دیرم
زلالـه داغ بر دل بیش دیرم
شکایت نی زگردون نی ز افلاك
مگر از سرنوشتِ خویش دیرم

* * *

مآخذ

۱- رباعیات بابا طاهر،تدوین و تعلیقات عندلیب شادانی. توضیحاتی درباره
ختصات ترجمه ندارد.

۲- هفت صد ترانهٔ روستایی ایران، گردآوردهٔ آقای کوهی کرمانی، چاپ دوم مختصات ندارد. (کانون معرفت تهران).

۳- ترانه های بابا طاهر عریان، ترجمه ادوارد بیرون آلن و ترجمهٔ منظوم الیزابت کرتیس برنتون ـ یوسف جشیدی پور، کتابفروشی فروغی ۱۳۴۲ش (۱۹۶۳ میلادی).

٤- سروده های بابا طاهر ـ مراد اورنگ.

۵- دیوانِ بابا طاهر عریان ـ وحید دستگردی، چاپ دوم، امیر کبیر تهران ، ۱۳۳۳ش./۱۹۵٤م

٦- شرح احوال و آثار و دوبیتی های بابا طاهرعریان بانضمام و ترجمهٔ کلمات قصارِ وی منسوب به عینِ القضاة شرح و تفسیر محمد ابراهیم مشهور به خطیب وزیری، به کوشش جوادِ مقصود ـ «از انتشارات انجمن آثار ملّی تهران»

۷- دوبیتی نامه بابا طاهر، ترجمهٔ منظوم اردو از حضور احمد سلیم، مکتبه مسعود

۸- ترجمهٔ رباعیات بابا طاهر (به زبان اردو) حیدر آباد، از پروفیسر حامد حسن قادری. رجوع شود به تاریخ رباعیات أردو، «اردو رُباعی» از دکتر فرمان فتحپوری، مکتبهٔ سنگ میل کراچی چاپ اول (۱۹٦۰م).

۹- دو بیتی های مُنتخب بابا طاهر عریان با ترجمه به شعر اردو و انگلیسی از پروفیسر آغا محمد صادق حسین (کویته) چاپ اول (۱۹۷۲ یا ۱۹۷۷ میلادی)

عارف نوشاهی

کتابهای تازه

* دراین بخش فقط آثار مربوط به زبان و ادبیات فارسی و فرهنگ اسلامی و ایرانشناسی نقدو معرفی می شود.
* مؤلفان و ناشران از هر کتاب دو نسخه به دفتر مجلّهٔ دانش ارسال کنند.

* * *

❀ پیر حسام الدین راشدی اور اُن کے علمی کارنامے (اردو)

مولانا صباح الدین عبدالرحمن

مؤسسه تحقیقات علمی آسیائی میانه و غربی ، دانشگاه کراچی

۱۹۸۲م، ۸ + ۴۳ص، ۶۰ روپیه

پیر حسام الدین راشدی ایراندوست و ایرانشناس معروف پاکستان در ۱۹۸۲م از ماجدا شده است. مؤسسه نامبرده هر سال جلسه ای به یاد بود مرحوم راشدی برگزار نموده دوستان راشدی و راشدی شناسان را در یکجا جمع می کند. کتاب حاضر مشتمل بر خطابهٔ مولانا صباح الدین عبدالرحمن مسئول دارالمصنفین،اعظم گر (هند) دوست دیرینهٔ مرحوم راشدی میباشد که در جلسهٔ سال ۱۹۸۴م ایراد شده است. دراین سخنرانی مولانا صباح الدین ــــ ک او نیز در ماه نوامبر ۱۹۸۷م به عالمِ جاودانی شتافته است ــــ یك ب یك آثار مرحوم راشدی را مورد بررسی قرار داده است.

ضمناً چهار مقالهٔ دیگر نگاشتهٔ دوستانِ صمیمی پیر راشدی مبنی بر احساسات آنان نسبت به اخلاق و کارهای آن مرحوم دراین کتاب درج گردیده است.

خدمات استاد راشدی برای زبان فارسی و فرهنگ ایرانی بهتر است بگوییم فرهنگ مشترك ایران و شبه قاره چنان گسترده اس

که مجموعهٔ حاضر را میتوان صرفاً مقدمهٔ یك کتاب بزرگ پیرامون شرح حال و آثار و خدمات پیر راشدی که هنوز جای آن خالی است، قرارداد. دانشگاه های پاکستان و ایران باید بدین کار بزرگ و بنیادی توجه نمایند.

❀ کلیات عطا (فارسی)

عطاءالله خان عطا

پشاور، ۱۹۸۲م، ۳۸۲ + ۲۰٦ص

عطاءالله خان متخلص به عطا شاعر معاصر فارسی گوی پاکستان است که در ۱۸۹۸م در حوالی پشاور در روستایی بنام «ثکواژه» (بخش یره اسمعیل خان) متولد شد و تحصیلات خود را در دانشکدهٔ اسلامی پشاور آغاز کرد و در دانشگاه اسلامی علیگره پایان داد. شغلِ او «وکالت» بوده امّا شوقِ او «شعر گویی» است و احیاناً شعر بفارسی گفتن، که اینك کم تر خواننده و شنونده دارد. شاید به همین علت وی گفته است:

عطا که در وطنِ تو سُخن نمی ورزند
بیا که عازمِ شیراز و فاریاب شوم

کلیاتِ عطا که مشتمل بر حدود ششصد صفحه می باشد، دارای همه نوع اَشعار است. یعنی اشعار دینی، عشقی، فکاهی و اجتماعی.

جلد اول کلیات دارای اشعار مذهبی و مثنویاتِ اجتماعی و ملیّ است و در جلد دوم غزلیات، قصاید و مراثی، و قطعات آمده است.

شرح حالِ سراینده در مجلّهٔ «وحید» (تهران) شماره ماه رمضان ۱۳۸٦هـ. ق آمده است. اینك گزیده ای از اشعارِ او:

غزل

گفتم: صنمی یا قمری؟ گفت که هر دو
حورا پسری یا بشری؟ گفت که هر دو
گفتم: ز رُخ خوب و لب لعل روان بخش
گلبرگ تری یا شکری؟ گفت که هر دو

گفتم: دُرِ یکدانهٔ دریای جمالی؟
یا چون سخنِ من گهری؟ گفت که هر دو
گفتم: شبِ هجرانِ مرا کوکب نوری؟
یا شام غمم را سحری؟ گفت که هر دو
گفتم که تو چون مصرع من گوهرِ نابی
یا قطرهٔ خون جگری؟ گفت که هر دو
گفتم ز بنارس پسر برهمن استی؟
یا شاهد مُلک تتری؟ گفت که هر دو
گفتم که تو غلمان پری روی بهشتی
یا مغبچهٔ سیم بری؟ گفت که هر دو
گفتم که «عطا» تو هدف تیرِ بلائی؟
یا تیغِ غمش را سپری؟ گفت که هر دو
(ج ۱ ص ۱۸)

خطاب به ترکیه و ایران وافغانستان و پاکستان

پیامم به تُرکی و ایران یکسیت
به اقلیم خویش و به افغان یکسیت
که مامُسلم و اصلِ ما اعجمی است
بیکدیگری نسبتِ ما قویست
همه پیروانِ کتاب و سُنن
عبادت گزارانِ یک ذوالمنن
به توحید حق اعتقادیم هست
یقین بر حساب و معادیم هست
به پیغمبران است ایمانِ ما
به هر یک فدا مال و هم جانِ ما
خصوصاً محمد علیه السّلام
که ختم رُسُل هست و خیرالانام
ز تعلیم اویک جهان روشن است
دل و دیدهٔ مؤمنان روشن است

چراغ خموشِ عجم ضوگرفت
به نوع دگر جلوهٔ نَو گرفت
ز شمع عجم وادی قندهار
درخشان چو از ماه شبهای تار
سوی غرب روشن شده «انقره»
منوّر سوی شرق تا «آگره»
عجم داد از دینِ قیِّم پیام
علوم کتاب و عُلومِ کلام
ز سعدیِ شیراز و مولای روم
درخشید بر چرخ ایران نجوم
سنائی و خاقانی و عنصری
عراقی و فردوسی و انوری
همینطور فارابی و بوعلی
بچرخ عجم زهره و مُشتری
همه عندلیبانِ باغِ عجم
همه طوطیانِ بهشتِ اِرم
فرستاد هر سو عجم نورِ علم
منوّر جهان گشت از طورِ علم
به بنگاله آمد چو قند سخن
شده طوطی هند شکر شکن
نظیری و عرفیِ صاحبْ قلم
به هند آمده از دیار عجم
به اقلیم هندوستان اهلِ فن
گهر ریخت جای سخن از دهن
ز پیشینیان خسروِ دهلوی
کلیم و غنی، بیدلَ و آملی
اسیر و ظهوری و مخفی دگر
ابو طالب و غالبِ نام وَر
دگر فیضی و سرمدِ دهلوی
قتیل و قُمی، ملاّ ناصر علی

ازان بعد در هند اهل سخن
گرامی و شبلی و اقبال و من
بقولِ نبی کفر یک ملّت است
به دین دشمنی صاحبِ جدّت است
سم سیم و زر می دهد قند پوش
حشیشی دهد می برَد عقل و هوش
اگر ده دهد می برَد ده وصد
به خیرات سوداگری می کند
ترا چند روزی بجان پرورد
که روزی ز جانِ عزیزت خورد
حذر از چنین دشمن هوشیار
که مار است با کفچهٔ زهر دار
بترس از کرمهای آن دلبری
که در آستینش بوَد نشتری
پس ای دوستانِ عجم زادگان
بجو مامنی زیرِ یک سایبان
زیک مرغزاریم ما هر چهار
یکی درخزان و یکی در بهار
گل و برگِ یک گلستانیم ما
نگارندهٔ یک بهاریم ما
اگر خار در پای ایران خلَد
دلِ کابل و پاك و ترکی تپد
وگر ملك ما را زیانی رسد
گریبانِ خود ترك و افغان درَد
وگر ترك و افغان بنالند گاه
بسر دیگران را نماند کلاه
در آمیز بایك دگر همچنان
که بینیم در انقره اصفهان
به لاهور سیرِ صفا هان کنیم
به کابل تماشای مُلتان کنیم

نیشاپور و مشهد، کراچی شوند
سمرنا و لاهور غزنی شوند
بیا تا نمک خوار یک خوان شویم
بیکدیگری باز اخوان شویم
بیاتا چو طفلانِ یک مادری
رویم و درآییم از یک دَری
اگر دهر قصدِ یک از ما کند
در آن یک همه چار را بنگرد
به یک چار بینند و در چار یک
به افکار و گفتار و کردار یک
(۱ : ۲۱۵-۲۲۲ ملخصاً)

❀ ❀ ❀

اینك قطعه شعر فکاهی عطا:

سوگندهای معشوق

ز لطف آن بتِ طنّاز کرد وعدهٔ وصل
وثوق داده به سوگندهای گوناگون
بحَقِ رفعتِ ارض و بحَقِ پستیِ چرخ
بحَقِ تنگی هامون و خشکیِ جیحون
بحَقِ زشتیِ حور و بحَقِ ظلمتِ مهر
بحقِ حسنِ دلاویز رنگی شبگون
بحَقِ سیر لبی های ساحلِ دریا
بحَقِ خشکی بادام و روغنِ زیتون
بحَقِ لاغری پُشتِ پیلِ کوه پیکر
بحَقِ فربهیِ جسمِ عاشقِ محزون
بحَقِ دانش گاوخر و شعاریِ خر
بحَقِ کودنیِ بوعلی و افلاطون
بحَقِ کوریِ شاهین و خُرد بینیِ مور
بحَقِ نرمیِ فولاد و سختیِ اکسون
بحَقِ ساده دلی های مردم افرنگ
بحَقِ پختگی عهد هندوی ملعون

بحقِ دیدۂ حق بینِ احولِ بینا
که عین در نظر او همی نماید نون
به سرد مهری و بی التفاتی عاشق
به گرمیِ نگه مهر دلبرِ مفتون
به قهر و غصّه و بُغض و عداوتِ کینه
که بود جانب لیلی به سینۂ مجنون
به زهرداری نوش و به نوشداری زهر
به غمگساری ادوارِ چرخِ مینا گون
به عجز رستم دستان و سستی لندهور
به بُخلِ حاتم طی و فقیری قارون
به شعر ناقص رومی و سعدی و عرفی
که اکثرش همه بی معنی است و ناموزون
چو کرد از ره اخلاص عهد وصل به من
بتی که هست به اقلیم راستان بیچون
بگفتمش که یقین کرده ام به وعدۂ تو
ولی بکام «عطا» نیست گردشِ گردون

* * *

❀ مخدوم محمد هاشم تتوی (بزبان سندی)
عبدالرسول قادری بلوچ

سندی ادبی بورڈ، حیدرآباد، ۱۴۰۸ھ، ۱۶۴ص، ۳۰ روپیه.

مخدوم محمد هاشم تتوی(۱۱۰۴-۱۱۷۴ھ) یکی از مفاخرِ سرزمینِ تاریخی سند است که بخاطرِ خدمات علمی دینی خود در جهان اسلامی همیشه موردِ احترام بوده است. کتابِ حاضر در شرح احوال و آثار همان نابغۂ سند میباشد. دراین کتاب نام ۱۴۱ تالیف مخدوم درج شده است که از انمیان ۲۱ کتاب بزبان فارسی است و بقیه بزبان عربی و سندی. مخدوم به این هرسه زبان شعر نیز می سرود. اینك رباعی فارسی او:

ای عاشق صادق، محبِ خوش نام
در تعزیتِ حسین کُن حزن تمام
با سوزِ دلت اشک همین ریز زچشم
لیکن ندهی رازِ محبت به عوام

* * *

پنج اثر جدید عارف نوشاهي

❀ پاکستان میں مخطوطات کی فہرستیں (کتابیات)

جلد اوّل (اردو)
عارف نوشاهی
مقتدره قومی زبان، اسلام آباد، ۱۹۸۸م، ۱۲۹ص، ۲۲ روپیہ

کتابشناسی فهارسِ نُسخ خطّی در پاکستان است. دراین کتاب مشخّصات ۱۵۳ مجلّد فهرست مربوط بہ نسخہ های خطّی عربی و فارسی و اردو و زبانهای محلیّ شبہ قاره درج شده است.

❀ بھارت میں مخطوطات کی فہرستیں (اردو)

سیّد عارف نوشاهی
مغربی پاکستان اردو اکیدمی ـ لاهور، ۱۹۸۸م، ۱۶۰ صفحه، ۵۵ روپیه

کتابشناسی فهرست های نسخه های خطي در هند است. در این کتابشناسي رویهم رفته ۲۲٤ مجلد فهرست معرّفی شده است که عمدةً مربوط به نسخ عربی، فارسی و اُردو میباشند.

❀ فهرست مخطوطات اردو کتابخانۀ گنج بخش (اردو)

عارف نوشاهی
مغربی پاکستان اردو اکیدمی، لاهور، ۱۹۸۸، ۱٦٦ص، ۵۰ روپیه

کتابخانۀ گنج بخش در مرکزِ تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد به خاطرآثار نفیسِ خود موردِ توجۀ کتابشناسان و دانش

پژوهان جهان میباشد. دراین کتابخانه تعدادی از نُسخِ خطی بزبانهای پاکستان و هند میباشد. از انجمله نسخه هاي بزبانِ اردو است. در این فهرست ۱۹۷ نسخه از ۱۸۵ اثرِ اردو معرّفی شده است..

❀ مجموعهٔ اشعارپراکندهٔ محمد ماه صداقت کنجاهی

(م ۱۱٤۸هـ) (فارسی)

فراهم آوردهٔ عارف نوشاهی
شرح حالِ سراینده بقلم استاد خلیل الله خلیلی
ادارهٔ معارف نوشاهیه، ساهن پال، ضلع گجرات، ۱۳٦۷ش،
۱٤۲ص.

صداقت کنجاهی برادر زادهٔ غنیمت کنجاهی از میان شاعرانِ خوش فکر پنجاب است که بیشتر آثار منظوم خود را در اثر حالتی که عرفا آن را «سُکر» می خوانند، بآب شُسته بُود. آنچه که از آثار منظوم او باقی مانده مثنوی «خط بغداد» است و یا اشعاری که در کتابِ منثور او «ثواقب المناقب» و تذکره های شعراء ضبط شده است. در مجموعهٔ حاضر غیر از مثنوی خط بغداد، هر اثر منظوم صداقت که در ثواقب المناقب و سایر تذکره ها دیده شُد، فراهم آمده است. این آثار منظوم به صورت مثنوی، غزل، مرثیه، رباعی، قطعه و تك بیت ها آمده است. اینك نمونهٔ اشعار:

امشب طلبِ شراب گلگون کردم
بر لشکر توبه فکر شبخون کردم
سودای زهد خشك بسودم عمری
آخر این خونِ مُرده بیرون کردم

* * *

فکرِ منِ روزه دار کنید
خرما و نمك از لبِ دلدار کنید
در موسم زبوسه پرهیز چه سود؟
اکنون شام است اذنِ افطار کنید

از شور طرب شیونِ افغان خوش تر
و ز عشرتِ دوران غمِ جانان خوش تر
مانند طفل اشك در مکتبِ عشق
عاشوره مرا زعیدِ قربان خوش تر

* * *

هر چند که بزم گاه وحدت تنگ است
با جام جهان نمای جم هم سنگ است
آیینه که هست ساده پُر کاری
بی رنگی او نمونهٔ هر رنگ است

❀ کتاب شناسی ــ شمارهٔ دوم
زیر نظر سیّد عارف نوشاهی و دکتر گوهر نوشاهی
ادارهٔ معارفِ نوشاهیه، ٦٩ــماذل ٹاؤن، سهاله روڈ، اسلام آباد، ١٩٨٨م، ٢٣٨ص، ٧٠ روپیه.

مجموعهٔ مقالاتِ اردو است مربوط به مسائل کتاب شناسی، به شرح زیر:

١- (متن) ثلاثهٔ غسّاله تالیف حکیم حبیب الرحمن، باهتمام عارف نوشاهی و بتعاون دکتر کلثوم ابوالبشر. فهرست ١٧٢ اثر فارسی است که در بنگال تالیف شده است.

٢- مسائل املای فارسی از نظر تدوینِ متون، نوشتهٔ دکتر رشید حسن خان استاد دانشگاه دهلی.

٣- کتابشناسی مآخذ تاریخ قصور، نوشتهٔ محمد اقبال مجددی استادیار ام ــ آ ــ او کالج لاهور.

٤- تدوینِ جدید دیوان غالب نسخهٔ حمیدیه، سرگزشت آن از تسوید تا چاپ، نوشتهٔ دکتر گوهر نوشاهی معاونِ علمی مقتدره قومی زبان اسلام آباد.

۵- لوازم کتابت - از روی بیاض خوشبونی مورخ ۱۱۱۰ﻫ محفوظ در کتابخانهٔ دیوانِ هند منقول شده است.

۶- نقدی بر ترجمهٔ اردو کتابِ «با کاروان حُلّه» و دو کتابِ دیگر.

۷- (متن) «الف نامهٔ کبیر» (اردو) باهتمام دکتر محمد انصارالله استاد دانشگاه اسلامی علیگره.

* * *

❀ از دریا به دریا - کشف الابیات مثنوی

محمد تقی جعفری

وزارتِ ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۶۵ش.

چهار جلد ۴۸۸ + ۵۰۲ + ۵۲۰ + ۵۴۴ص، قیمت هر جلد ۲۰۰۰ ریال.

❀ تجزیهٔ شبه قاره هند و استقلال بنگلادش

محمد مهدی آخوند زاده

وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۳۶۵ ا، ۱۶۸ص، ۲۵۰ ریال

❀ تفسیر کابلی - جلد چهارم

محمود حسن دیوبندی

فضل، بیرجند، ۳۶۵ اش، ۶۳۶ص، ۲۱۰۰ ریال.

❀ گزیدهٔ اشعار فارسی اقبال لاهوری

بکوشش ابوالقاسم رادفر

امیر کبیر تهران، ۱۳۶۵ش، ۹۰ص، ۱۱۵ ریال.

❀ فتوح الحرمین

محی الدین لاری

به کوشش علی محدث

تهران، اطلاعات، ۱۳۶۶ ش، ۱۲۸ص، ۴۰۰ ریال.

❀ مقالات علامه قزوینی ـ جلد های ۲، ۳، ۴

عبدالکریم جزبزه دار

تهران، اساطیر، ۱۳۶۲ش، ۱۶۵۰ ریال.

❀ حدیقة الشعراء

احمد دیوان بیگی شیرازی

تهران، زرین، ۱۳۶۵ش

تذکره ای است ارزنده و مفصّل از شاعران و ادیبان و عارفان و درویشان و بزرگان عصر قاجاری، از سال ۱۲۰۰ تا ۱۳۱۰ه.

❀ حیرت نامه، سفر نامه به لندن

میرزا ابو الحسن خان ایلچی

به کوشش حسن مرسل وند

تهران، رسا، ۱۳۶۴ش، ۳۸۸ص

همان کتابیست که در دانش شماره ۱۳ معرفی شده و آنجا صاحبِ مقاله احتمال داده بود که شاید این کتاب چاپ نشده است.

* * *

آینه گر «شاعرِ آینه ها»

معرّفیِ چند اَثرِ استادَ شفیعی کدکنی

هنگامِ سفرم به تهران در سال ۱۳۶۳ش توسط خانم منصوره کاویانی (شیوا) اوّلین بار گوشم با نام دکتر کدکنی آشنا شد. خانم اصرار داشت که حتماً دکتر کدکنی استاد دانشکدۀ ادبیات را ببینم. امّا من که فرصت بسیار کوتاه داشتم، ترجیح دادم که هرچه بیشتر با «آشنایان» ملاقات کنم. آشنایانیکه از سالها از راه دُور با آنان سلام و پیام ردّ و بدل می شد و یا آثارِ مکتوب آنان حرزِ جانم بوده است. و

برای من فرصت خوبی بوده که اینك خود را به محضرِ آن سروران برسانم. البته موفق هم شدم. بعضی تلاشها مثمر به ثمر نشد. مثلاً یاد دارم که یك روز تلفنی با استاد خدیوجم قرار گزاشتم که فلان ساعت به حضورش می رسم. امّا ترافیك "گم راه کنندهٔ" تهران ما را چنان در راه نگهداشت که نتوانستیم سرِ وقتِ موعود به میعادگاه برسیم. کمی دیر تر به منزلِ استاد رسیدیم و هرچه زنگ زدیم صدایی برنخاست. شاید استاد پس از انتظار مایوس شده، سرِ کار رفته بود. پس از چند ماه در پاکستان شنیدم که استاد خدیوجم دعوت اجل را لبیك گفته است. من هنوز افسوس حسرت ملاقات می خورم. قصّه کوتاه اینکه دکتر کدکنی برای من "بیگانه" مانندی بود و نتوانستم این بیگانگی را از میان بردارم. تااینکه در ١٣٦٧ش خبر انتشار کتابِ ایشان دربارهٔ بیدل "شاعر آینه ها" به پاکستان رسید و من در طیِ نامه ای از ایشان تقاضا کردم که نسخه ای از کتاب خود به بنده ارسال نمایند. استاد از راه تلطّف همراه با "شاعر آینه ها" آثارِ دیگر خود را نیز مرحمت فرمودند و بادیدنِ این آثار باز پشیمان شدم که چرا با این استادِ گرانمایه که زنده کنندهٔ سنّتِ مرحومان علامه قزوینی و دکتر معین یعنی کار بُردِ دقّت و وسواس فوق العاده ای در کارهای علمی می باشد، "آشنا" نشدم. البته گاهی آشنایی غایبانه بهتر از ملاقاتِ حضوری است. و خطابِ ما به استاد کدکنی از زبانِ حافظ است:

ای غایب از نظر که شدی همنشینِ دل
میگویمت دعا و ثنا می فرستمت

آثارِ پیشینیان که پیش از این بتصحیح استادانِ طرازِ اول عرضه شده اند، پرداختن به تصحیح و تنقیح مجدّد آنها "جواز و جسارت" می خواهد. وکار استاد کدکنی تاحدّی بلند است که خود بخود جوازِ این جسارت را فراهم می کند. اینك آشنائی مختصری با آثارِ دکتر کدکنی که بدست ما رسیده است:

❀ **اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید**
(در دو بخش).

تالیف محمد بن منّور بن ابی سعد بن ابی طاهر بن ابی سعید

میهنی.
مقدمه، تصحیح و تعلیقات دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی.
مؤسسهٔ انتشارات آگاه، تهران، ۱۳٦٦ ش، دویست و سی و نه + ۱۰٦۲ص، ۵۰۰۰ ریال.

پیش از این، سه استادِ برجسته یعنی ژو کوفسکی، مرحوم احمد بهمنیار کرمانی و دکتر ذبیح الله صفا به تصحیح این متن مبادرت ورزیده اند. اما به قول دکتر کدکنی: «این چاپِ اسرارالتوحید بلحاظ اصولِ تحقیق و نسخه هایی که در تصحیح آن موردِ استفاده بوده است و نیز روشِ علمی تهیهٔ متن با هیچکدام از چاپهای قبلی قابلِ مقایسه نیست. بی گمان این چاپ بلحاظ صحتِ ضبطِ کلمات و درستی عبارات و سلامتِ ترکیبِ جُمله ها از اَصالتی بَرخوردار است که چاپهای قبلی یکسره از آن محروم بوده اند». (ص پنج). بخشِ دوم این چاپ مشتمل بر تعلیقات و توضیحات و فهارس گوناگون است (از ص۴۴۲ تا ۱۰٦۳).

❀ حالات و سخنانِ ابوسعید ابوالخیر
تالیف جمال الدین ابو روح لطف الله ابن ابی سعید بن ابی سعد (متوفی ۵٤۱ھ)
مقدّمه، تصحیح و تعلیقات دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی.
مؤسسه انتشارات آگاه، تهران، ۱۳٦٦ش، ۱۹۹ص، ۹۰۰ ریال.

پیش از این دو تن از اهلِ فضل به چاپ و نشر این کتاب همت گماشته اند. نخست استاد ژو کوفسکی و سپس استاد ایرج افشار که آنرا دوبار دیگر منتشر کرده است و بقولِ دکتر کدکنی چاپِ حاضر «درست ترین و قابلِ اعتماد ترین چاپ این کتاب می تواند بشمار آید».

❀ صُوَرِ خیال در شعر فارسی. تحقیق انتقادی در تطوّر ایماژهای * شعر پارسی و سیرِ نظریهٔ بلاغت در اسلام و ایران

تألیف دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی

مؤسسه انتشاراتِ آگاه، تهران، ۱۳۶۶ش، چاپ سوم، ۷۲۲ص، ۸۰۰ ریال.

این کتاب در دو بخش فراهم آمده است. در بخشِ نخستین به طرح کُلّی و عمومی مسائل مربوط به صُوَرِ خیال و نقد و تحلیل آراء علمای بلاغت اسلامی در باب بیان و شیوه های مختلف آن پرداخته شده و در بخش دوم مؤلف یك یك شاعرانِ برجستهٔ زبان پارسی را از آغاز پیدایش ادبِ دری تا پایانِ قرن پنجم هجری موردِ نظر قرار داده و در سراسرِ شعر های موجود این دوره بررسی کرده است.

* * *

آثار تازه چاپ نجیب مایل هروی

❀ چهل مجلس یا رسالهٔ اقبالیه

امالیِ شیخ علاءالدوله سمنانی. تحریرِ امیر اقبالشاه بن سابق سجستانی

مقدمه، تصحیح و تعلیقات نجیب مایل هروی.

انتشاراتِ ادیب، تهران، ۱۳۶۶ش، ۲۷۲ص، ۱۵۰۰ ریال.

مجموعهٔ ملفوظاتِ شیخ سمنانی است که پیش از این بکوشش عبدالرفیع حقیقت بطور ناقص چاپ شده بود.

آقای مایل در پیشگفتارِ خود به تتّبع دکتر محمد بشیر حسین، امیر اقبال شاه و مخدوم جهانیانِ جهانگشت را یکی پنداشته و در نتیجه سالِ وفاتِ مخدوم (۷۸۵هـ.ق) را سالِ وفات امیر اقبال قرار داده اند که درست نیست.

---

* IMAGES

❀ رسائل ابنِ عربی ـ ده رسالهٔ فارسی شده

مقدمهٔ، تصحیح و تعلیقات نجیب مایل هروی.
انتشاراتِ مولی، تهران، ۱۳۶۷ش، پنجاه و نه + ۲۷۱ص، ۲۰۰۰ ریال.

ترجمهٔ فارسی ده اثر ابن عربی است که افرادِ مختلف در زمانهای مختلف بدان پرداخته بودند. اسامی رسایل بشرح زیر است:
۱- حلیه الابدال. ۲- رسالة الغوثیه. ۳- اسرارالخلوة. ٤-حقیقة الحقایق. ٥- معرفة رجال الغیب. ٦- نقوش الفصوص. ۷- ابیاتِ دهگانه. ۸- رسالة الانوار. ۹- معرفتِ عالم اکبرو عالم اصغر. ۱۰- رساله الی الامام الرازی.

❀ معارف

سلطان ولد فرزند مولانا جلال الدین محمد مولوی به کوشش نجیب مایل هروی.
انتشارات مولی تهران، ۱۳۶۷ش، بیست و چهار + ۲٥۱ص، ۱۸۰۰ ریال.

مجموعهٔ تقریرات عرفانیست. کتابیست استوار در راستای شناخت طریقتِ مولویه.

همین کتاب را پیش از این حاج شیخ عبدالله حائری با مقدمهٔ خود چاپ کرده بود که افتادگیهایی بسیار زیاد و نواقص چشمگیر و اغلاطِ بی شمار داشت. امّا چاپ حاضر نسخه ایست کامل و پاکیزه.

* * *

❀ اقبال کا فارسی کلام ـ ایك مطالعه (اردو)

تالیف رفیق خاور

بزم اقبال ـ لاهور، ۱۹۸۸م، ۲۱۸ص، ۸۰ روپیه.

بررسی منظومه های فارسی اقبالِ لاهوری است که سبك بیانیه و غنائی و تمثیلی دارد. و نیز مثنوی "پس چه باید کرد ای اقوامِ شرق" و مثنوی "مسافر" و غزلیات فارسی او مورد بررسی قرار گرفته است.

❀ تصوف (اردو). حصّه اول

سید وحید اشرف

دائرة المعارف حضرت مکان ،ویلور ،هند ، ۱٤۰۸هـ ، ۲٤٥ص، ٤۰روپیه

مجموعهٔ مقالات عرفانی مؤلف است از انجمله مقاله ای بعنوانِ «ابن عربی و شیخ علاءالدوله سمنانی و سیّد محمد گیسودراز».

تجدید چاپ چند تذکرهٔ شاعران

اقبال اکادمی پاکستان بیست سال پیش سه تذکرهٔ ارزندهٔ شعرای فارسی گوی منطقهٔ شبه قاره را عرضه نموده بود که بعلّتِ خواستار زیاد و به مرور روزگار تقریباً کمیاب شده بود. اینك اکادمی مزبور دست به چاپ افست آنها زده و بار دیگر این کتابهای مفید را در دسترس همگانی قرار داده است. این سه تذکره بشرح زیر است:

❀ تذکرهٔ شعرای کشمیر تالیف اصلح میرزا. قیمت ٥۱ روپیه.

❀ تذکرهٔ شعرای کشمیر تالیف حسام الدین راشدی، در چهار جلد و قیمت هر جلد ٥۱ روپیه.

❀ تذکرهٔ شعرای پنجاب تالیف خواجه عبدالرشید. قیمت ٥۱ روپیه.

محل فروش: اقبال اکادمی پاکستان، ۱۲۹ ـ اے نیو مسلم ٹاؤن، وحدت روڈ، لاهور.

❀ کتاب « شاعرانِ فارسی گوی سند » تالیف سدا رنگانی نخستین بار در ۱۹٥٦م انتشار یافته بود، اینك تجدید چاپ شده است با مشخصّات زیر:

PERSIAN POETS OF SINDH
by H.I. Sadarangani
Sindhi Abadi Board, Hyderabad.
XXI + 319 + 26 p.p. 1987, Rs. 75.

این کتاب مشتمل بر تاریخِ شعر فارسی در سند است از ابتدا تا روزگارِ حکومت انگلیس.

* * *

بعضی انتشارات مقتدره قومی زبان ـ اسلام آباد

❀ ایران میں قومی زبان کے نفاذ کا مسئلہ: مشکلات اور حل (اُردو) (مسئلهٔ نفاذ زبان رسمی در ایران: مشکلات و راه حل آن)

دکتر محمد ریاض

۱۹۸۸م، ۱۲۸ص، ۲۰ روپیه

در اوائل قرن نوزدهم میلادی راه ورود واژه های زبانهای فرانسه و انگلیسی و روسی به زبان فارسی بازشد و پیش از این زبانهای عربی و ترکی نفوذی در زبان فارسی داشته اند. دراین کتاب بررسی شده است که دولت مردان ایران یا علمای آنجا در قرنِ حاضر برای ترویج زبان فارسی در دانشگاهها و ادارات چه تلاشهای کرده اند، و از زبانهای خارجی تا چه حد کمك گرفته اند و یا برعکس بجای لغات و اصطلاحاتِ خارجی چه تراکیب فارسی وضع نموده اند.

کتاب در پنج بخش تقسیم شده است : ۱- نفاذِ زبان فارسی. ۲- سبك های زبان یعنی زبان نوشتاری، زبانِ اداری، زبان علوم، زبان علوم، زبان فنی و تکنیکی، زبان ادبی. ۳- اصطلاح سازی. ٤- فرهنگستان زبانِ ایران. ٥- پیاده کردنِ زبان فارسی در درس گاه ها.

❀ سفارشات املاء و رموز اوقاف (اردو)

اعجاز راهی

۱۹۸٦م، ۸۰ص

❀ کتابیات اردو مطبوعات ۱۹۸۲

خالد اقبال یاسر

۱۹۸٦م، ۸۸ص، ۲٥ روپیه.

در آن کتابهای که از فارسی به اردو ترجمه شده یا مربوط به تاریخ ایران است، نیز نشان داده شده است.

❀ کتابیات قواعد اُردو

ابو سلمان شاهجهانپوری

۱۹۸٥م، ۱۳٦ص، ۳۰ روپیه.

کتابشناسی کتابهای دستور زبان اردو است. چون مؤلف فصلی برای کتابهای چاپ شده در خارج نیز باز کرده است، بجا بود کتابهای چاپ ایران را هم می آورد مثلاً کتاب «راهنمای زبان اردو» تألیف دکتر شهریار نقوی از انتشارات دانشگاه تهران.

* * *

مجلات دانشگاه پنجاب لاهور

❀ اورینتل کالج میگزین

جلد ٦١ شماره او ۲، شمارهٔ مسلسل ۲٤۲ - ۲٤۳
بمدیریت پروفسور سید محمد اکرم
دانشکده خاور شناسی، دانشگاه پنجاب لاهور.

بعضی مقالات این شماره: معرفی کتاب حلیه شریفه یا شمائل و اخلاق نبوی اثر فارسی قاضی محمد ثناءالله پانی پتی، بقلم دکتر محمودالحسن عارف/قند پارسی: یکی از جُنگهای کمیاب شعر فارسی، بقلم رئیس نعمانی/نظر غالب دهلوی راجع به زندگی، بقلم دکتر تحسین فراقی.

❀ مجلّهٔ تحقیق

جلد ۹ شماره ۱ تا ٤، شمارهٔ مسلسل ۲۷ تا ۳۰
بمدیریت پروفسور دکتر سید محمد اکرم
دانشکدهٔ علوم اسلامی و شرقی، دانشگاه پنجاب، لاهور

بعضی محتویات این شماره: اجدادِ قاضی محمد ثناءالله پانی پتی بقلم دکتر محمود الحسن عارف/بررسی تحقیقی زبانهای سامی بقلم دکتر مظهر معین/متن فارسی چهار رسالهٔ علامه جلال الدین دوانی، بتصحیح دکتر ظهورالدین احمد. این چهار رساله بقرار زیر است:

۱- دیوان مظالم یافی تحقیق احکام السیاسة
۲- صیحه و صدا
۳- رسالهٔ تهلیله (در تحقیق معنی کلمهٔ توحید)
٤- شرح غزلِ حافظ

* * *

انتشارِ آخرین اثر منظومِ استاد خلیلی

آخرین مثنوی سرودهٔ استاد خلیل الله خلیلی(م ۱۳٦٦ ش) به عنوانِ « در سایه های خیبر » بکوشش پسرش مسعود خلیلی، در ماه حمل (فروردین) ۱۳٦۷ ش در اسلام آباد منتشر گشته است. این مثنوی بالغ بر ۱۱٤٥ بیت و در ۱۷۲ صفحه می باشد و بیشتر منظومه هایی را در بر می دارد که استاد خلیلی در واپسین روز های خود در اسلام آباد سروده بود.

این مثنوی مشتمل است برحکایات اخلاقی و عرفانی و نیز منظومات بیادِ افغانستان و در آرزوی آزادی آن. اشعارش همان سوز و گداز را در خود دارد که در سایر آثار استاد که در ایّام دوری از وطن سروده شده است، دیده می شود، درِ پیشگفتارِ مثنوی، مسعود خلیلی نوشته است که « از پدرم نزدِ من اثری دیگر برای طبع نمانده بجُز پارچه یی چند، آنهم در نثر که خود در آخرینِ لحاتِ حیات خویش از من خواسته بودند که این نوشته ها را در افغانستانِ آزاد، افغانستانی که بر پشته هایش عَلَم های توحید در اهتزاز باشد، به چاپ برسانم ». اینك افغانستان در آستانهٔ آزادی می باشد و امیدواریم هرچه زود تر از نثرِ دری استاد خلیلی ـــــ که همان حلاوت و عذوبت شعرِ او را دارد ـــــ نیز بهره مند بشویم.

سید حسنین کاظمی (شاد)

غزل

استقبال از استادِ سخن محمد حسین شهریار

سَرای دشمنی ، تعبیر شد دل
به عشق من گهی تفسیر شد دل
نصیبم بین که روزِ آفرینش
بقدرِ دردِ من تقدیر شد دل
کجا گیرم خدایا ، درد الفت؟
به لوحِ سینه ام تحریر شد « دل »
به نقش عشق گرچه رسم کردم
برنگِ درد و غم تصویر شد دل
ز چشم من چو اشکی گرم ، غلتید
چنان با آهِ من تقطیر شد دل
چرا بیگانه گشتی در برِ من
مسیحا را مگر تغییر شد دل
به آه و ناله بس معمور بودش
چرا در عشق ، بی تاثیر شد دل
چو کوهی بود راسخ در وفایش
بدستِ بیوفا تسخیر شد دل
علاج عاشقان کرده بخونش
به عقده ، ناخن تدبیر شد دل
بسانِ شهریار ، ای (شاد) من هم
« جوان بودم که ناگه پیر شد دل »

* * *

غزل

دَر دشتِ عشق، بوده مرا جستجوی دل
مانند بیدلی که کُند آرزوی دل
چون کاروانِ تشنه ای اَندر دلِ کویر
اشکی بچشم یار بُود، جستجوی دل
عشقی پدید آمده زین ربط باهمی
دل سوی چشم میکشد وچشم سوی دل
مِقراض کینه اَرچه کُند پاره پاره، لیك
ممکن شود به رشتهٔ الفت رفوی دل
زانِ قطره های اشك که در چشم داشتم
شُستم غُبارِ غصّه که بودش بروی دل
خونابه وار بوده بچشم سرشكِ غم
غلتید روی گونه و بُرد آبروی دل
از سنگ هیچگاه، تراوش نمی کنند
آخر چگونه آب روان شد زجوی دل
دل را به دل رهست، گهی یاد ما بکن
باخوی خود عوض مکن ای دوست خوی دل
پوشد لباس سرخ و شود لاله گون زمین
گیرد اگر شفق بفلك رنگ روی دل
آهم چو میرسد بحریمش، سبك شود
دارد صنم گرانی سنگی، بروی دل
نخچیرِ خارِ عشقِ گلی گشت و گشت (شاد)
پیروز شد که بوده همین آرزوی دل

* * *

اسلم انصاری ـ ملتان

ازخواب گران خیز

[در استقبالِ اقبال]

از سبزۂ نوخاسته چون شاخِ جوان خیز
از ابرِ فرو آمده چون برقِ تپان خیز
از ذوقِ یقین تازہ ز صحرای گمان خیز
چون عشقِ جهان تاب بهر سُو نگران خیز
از خوابِ گران، خوابِ گران، خوابِ گران خیز
از خوابِ گران خیز

رهوار جهان را تو عنان دار و روان دار
این رازِ تگ و پُو به جهان نیز عیان دار
در راهِ خرد از شرفِ عشق نشان دار
ای موجۂ گُل تُند به تاراجِ خزان خیز
از خوابِ گرن، خوابِ گران، خوابِ گران خیز
از خوابِ گران خیز

خمخانۂ امروز فسون است، نه اعجاز
بی شعلۂ الهام چه شعری و چه آواز
این عهد جنون ساز نه دمساز نه همراز
چون جانِ جهانی تو، ز اعماقِ جهان خیز
از خوابِ گران، خوابِ گران، خوابِ گران خیز
از خوابِ گران خیز

ای طائرِ رنگ از قفسِ رنگ برون آی
ای نقشِ فرومانده، خود از سنگ برون آی
ای نغمۂ گم گشته به آهنگ برون آی
از سینۂ عشاقِ جهان همچو فغان خیز،
از خوابِ گران، خوابِ گران، خوابِ گران خیز
از خوابِ گران خیز

در قافلۂ عهدِ نوی، بانگ درائی
صد صبح دمد گر تو کمی جلوه نُمائی

بیباک تر از خاطرِ ترکانه بیائی
گر ذوقِ سفرداری، پی هم سفران خیز
از خوابِ گران، خوابِ گران، خوابِ گران خیز
از خوابِ گران خیز

تو عشق بیاموز و چراغ خرد افروز
از گلشنِ دانش دو صد انبار گل اندوز
با بزمِ جهان ساز، تو ای شعلۂ جان سوز
ای جانِ جهان، جانِ جهان، جانِ جهان خیز
خوابِ گران، خوابِ گران، خوابِ گران خیز
از
از خوابِ گران خیز

❀ ❀ ❀

محمد اکبر الدین صدیقی
حیدر آباد - دکن

نصابِ کمالیہ از شاہ کمال

بر صغیر ہند و پاک میں جہاں جائیے آبادی میں ایک درگا
ضرور ملے گی. خواہ سیدھا سادہ مزار ہو یا چبوترہ، چوکھنڈی ہو یا
معمولی گنبد یا شاہوں کے بنائے ہوئے شاندار گنبد. ان بزرگوں نے
اپنے کردار سے عوام کے قلوب کو مسخّر کیا اور صدیاں گذرنے کے
بعد بھی ان کا فیض جاری ہے. ان میں ایسے حضرات بھی تھے
جنہوں نے اپنی تعلیمات سے عوام کے دلوں کو منوّر کیا اور ایسے
بھی ہیں جنہوں نے اپنی تعلیمات اور خیالات کو قلم بند کیا، نہ
صرف تصوّف بلکہ علم کی روشنی پھیلائی اور کتابیں بطور یادگ
چھوڑ گئے.

میری خاندان نے بھی اس سلسلے میں نمایاں خدمات انجام
دیں اور اب تک اس کا سلسلہ جاری ہے. اس خاندان کا تعلق
حضرت سید جلال الدین بخاری معروف بہ مخدوم جہانیاں جہاں گشت
سے ہے.

سید کمال الدین بادشاہ بخاری (اولیٰ) کا سلسلۂ نسب ب
واسطوں سے حضرت مخدوم سے ملتا ہے. (۱) آپ کے پردادا س
جمال الدین بخاری ملتان سے گلبرگہ تشریف لائے. آپ کی شا
حضرت خواجہ بندہ نواز گیسو دراز کے خاندان میں ہوئی. (۲) س
کمال الدین نے اپنے والد سے اکتساب فیض کیا اور گلبرگہ،
بیجاپور کرنول (۳) ہوتے ہوئے کڑپہ کے ایک تعلقہ رائے چوٹی
قیام کیا. (۳) آپ کا مزار گُرّم کُنڈہ ضلع چتّور آندھرا پردیش میں

آپ کے تیسرے فرزند سید جمال الدین تھے جو علم و ف
میں یگانۂ روزگار تھے. آپ کی نقل کردہ دو کتابیں الملل و ال
(علامہ شہرستانی) اور حضرت امام غزالی کی عظیم الروایات المسا
المخلوقات جو خطِ نسخ میں ہیں کتب خانہ سعیدیہ حیدر آباد

موجود ہیں. آپ نے ١١٦٢ھ/١٧٣٩ء میں وفات پائی. رائے چوٹی ضلع کڑپہ میں آپ کا مزار مرجع خلایق ہے.

آپ کے تین فرزند تھے. (١) سید محمد حسینی عرف شاہ میر المتخلص بہ میر (٢) سید نوراللہ بادشاہ (٣) سید کمال الدین بادشاہ بخاری کمال. پہلے صاحبزادے شاہ میر ١١٨٢ھ/١٦٧١ء میں پیدا ہوئے. ظاہری و باطنی علوم اپنے والد سے حاصل کئے. نواب حیدر علی والیٔ میسور نے دعوت دی آپ نے ردّ کردی. جب زیادہ اصرار ہوا تو آپ نے اپنے چھوٹے بھائی سید کمال الدین شاہ کمال کو بھیجا. آپ تصوف میں کئی رسالوں کے مصنف ہیں.

١- اسرار التوحید (٥)
٢- انتباہ الطالبین
٣- رسالہ عینیت و غیریت (٦)
٣- رسالہ نوریہ
٥- نہ بطون چشتیہ
٦- ضیاءالعلوم
٧- عقاید صوفیہ

ان کی تصانیف سے ہیں. آپ شاعر بھی تھے " میر " تخلص تھا کلام میں تصوف کا رنگ غالب ہے. آپ نے ١١٨٦ھ/١٧٧٢ء میں وفات پائی. مدفن قصبہ تلپول تعلقہ کدری ضلع اننت پور (آندھراپردیش) میں ہے.

آپ کے چھوٹے بھائی سید کمال الدین بخاری معروف بہ شاہ کمال اپنے دور کے جیّد عالم، شاعر، صوفی شہ میری خاندان کے چشم و چراغ تھے. آپ اپنے بھائی شاہ میر کے زیر تربیت رہے اور انہیں کے دست حق پرست پر بیعت کی. اپنے اشعار میں پیر کا نام نہایت احترام سے لیا ہے. مثنوی " نصاب " میں فرماتے ہیں:

مرشد فیاض پیردستگیر
حضرت سید محمد شاہ میر
کافتاب فیض او تابندہ باد
ظل فضلش بر سرم پایندہ باد

پہلے ذکر آگیا ہے کہ حیدر علی کے اصرار پر حضرت شاہ میر نے اپنے چھوٹے بھائی شاہ کمال کو میسور بھیجا تھا آپ چند دن وہاں رہے۔ ٹیپو سلطان شہید آپ کے بے حد معتقد تھے۔ انگریزوں نے ١٢١٢ھ/١٧٩٧ء میں جنگ سے پہلے سلطان کو سوال نامہ بھیجا جس کی عبارت تھی:

" ٹیپو سلطان سلمہ اللہ۔ اگر صلح خواہید رحمکم اللہ واگر جنگ جوئید بسم اللہ"۔

سلطان نے یہ سوالنامہ حضرت شاہ کمال کے پاس بھیجا تاکہ وہ جو مشورہ دیں اس پر عمل کیا جائے۔ آپ اس وقت وظایف میں مصروف تھے۔ قاصد نے سوال نامہ پیش کیا آپ نے " در صلح خیر " فرمایا۔ قاصد نے غلط املا میں "در سلح خیر" لکھ دیا۔ جنگ ہوئی اور سلطان نے جام شہادت نوش کیا۔

آپ نے فن تصوف میں چند رسایل تصنیف فرمائے ہیں:

١- آداب مریدین
٢- اذکار (خواجہ بندہ نواز گیسو دراز کی عربی کتاب اذکار کا فارسی ترجمہ)
٣- ترجمہ چہل حدیث منظوم (فارسی)
٤- حسن السوال و حسن الجواب (شرح فصوص الحکم،اردو)
٥- دیوان کمال فارسی، ١٠٦ صفحات
٦- دیوان کمال اردو، جلد اول ٢٨٠ صفحات جلد دوم ١٩٦ صفحات مطبوعہ۔
٧- رحیما
٨- ضیافت نامہ
٩- کلام کمال کمالی کلام (منظوم فارسی، موضوع تصوف)
١٠- کلمات کمالیہ
١١- کمال معرفت
١٢- معدن محاسن (منظوم فارسی)
١٣- معراج نامہ

١٤- نصاب کمالیہ (زیر بحث)
١٥- چکّی نامہ
١٦- مترادف الاضداد
فارسی دیوان سے کچھ اشعار پیش ہیں:

جفا از تو وفا از من ترا زیبد مرا زیبد
بلا از تو ولا از من ترا زیبد مرا زیبد
به بخشی یا ستانی جان ببر تقدیر خوشنودم
قضا از تو رضا از من ترا زیبد مرا زیبد
تو از روے حقیقت ہستی و من نیستم جانان
بقا از تو فنا از من ترا زیبد مرا زیبد

شاہ کمال کو تاریخ گوئی میں بھی مہارت تامّہ حاصل تھی۔ یہاں
ـ تاریخ پیش ہے جو انہوں نے اپنے بھائی اور مرشد کے وصال پر
ریر فرمائی۔ (٧)

صاحب کمال حضرت شہ میر قطب دین
مخدوم و رہنمائے سرِ تاج عارفین
آمد ندا ز غیب بتاریخ شان عجب
" سلطان اصفیا و شہنشاہ واصلین " = ١١٨٦ھ

* * *

نصاب پڑھائی کا کورس ہے۔ نو آموزوں کو مشکل الفاظ کے
نی بتائے جاتے ہیں۔ اگر یہ منظوم ہوں تو ازبر کرنے کیلئے سہولت
ی ہے۔ اسی لئے اکثر علما نے اپنے دوستوں یا عزیزوں کی فرمایش
یا اپنی ضرورت کے لحاظ سے نثر اور نظم میں لغات تیار کیں۔
داً تو الفاظ کے معنی بتلائے گئے اور پھر منظوم لغات لکھی گئیں۔
سرو کی حفظ اللسان یا خالق باری، اشرف بیابانی (٨) کی واحد
ری، رازق باری، صمد باری، قادر نامہ، فیض جاری، فیض
اہجبانی وغیرہ متعدد لغات لکھی گئیں، اکثر لغات طبع ہو چکی
ـ اور بیشتر کمیاب ہیں۔ چند حضرات نے بیت بازی کیلیے لغات
ار کیں بعض نے نیا طریق اپنایا مثلاً غیر منقوط الفاظ کا لغت جس

و "ارم" سے موسوم کیا گیا منقوط الفاظ لغت کا جس کو "جنت" سے موسوم کیا گیا۔ لغات مقلوبہ، لغات مقلوب بعض بہ بعض مسمی بہ لب اللغات وغیرہ۔

ہم یہاں "نصاب کمالیہ" پیش کر رہے ہیں۔ اس کی شان نزول یہ ہے کہ شاہ کمال کے ایک دوست بازی الدین نے جو خود بھی "اہل دانش اور روشن ضمیر" تھے فرمایش کی کہ علمی طریقے سے ایک لغت لکھنا چاہئے کہ اس سے پہلے یہ کام کسی نے نہ کیا ہو۔ حالانکہ اس موضوع پر کئی صنعتوں میں لکھا گیا ہے۔

باعث آن شد کہ نظم مختصر
در لغت سازیم از نوع دگر

اس میں ہم تلفظ الفاظ کو پیش کیا گیا ہے لیکن یہ املا اور معنی میں مختلف ہیں ا،ع ـ ت،ط ـ ث،س،ص ـ ذ،ز،ض،ظ ـ یہ ہم آواز و ہم تلفظ حروف ہیں۔ ایک ہم آواز حرف کی تبدیلی سے معنی بدل جاتے ہیں۔ اس کی ترتیب میں مصنف نے جن ماخذات کا ذکر کیا ہے وہ تین لغات ہیں۔ کہتے ہیں:

افتدت شک گر بحرفی زین نکات
بین صراح (۹) و قنیہ (۱۰) و کشف اللغات (۱۱)
در درونت تا یقین گیرد مقام
حق ز باطل بازیابی والسلام

مصنف کہتے ہیں:

سہ صد ابیاتش چو آمد در حساب
لاجرم نامش ہمی کردم " نصاب "
وانچہ در دیباچہ است و خاتمہ
درج بیرون زین شمار است آن ہمہ

بہ استثنائے دیباچہ و خاتمہ یعنی ۳۵ ابیات کو شامل نہ کرتے ہوئے تین سو ابیات ہیں۔ لیکن ابیات کی جملہ تعداد (۲۶۲) ہوتی

ہے۔ ممکن ہے کہ بعد میں کچھ اضافہ ہو گیا ہو۔ قدیم ترین مخطوطہ تک رسائی ہو تو اضافہ کا علم ہو سکتا ہے۔ یہ راقم کی دسترس میں نہیں۔ شاہ کمال نے یہ نصاب ۱۱۷۴ھ مطابق ۱۷۵۲ء میں مرتّب فرمایا۔ کہتے ہیں:

یک ہزار و یک صد و ہفتاد و چار
بود از ہجری چو شد کامل عیار

ترقیمہ حسب ذیل ہے:

" تمت کتاب نصاب کمالیہ از تالیفات حضرت سید کمال الدین شاہ صاحب ساکن گُرَم کنڈہ امروز روز شنبہ بتاریخ پنجم شوال المکرم ۱۳۱۸ھ/۱۹۰۰ء احقر سید شمس الدین حسینی مشایخ "۔

گویا یہ نسخہ تصنیف کے (۱۴۴) سال بعد نقل ہوا ہے۔ لیکن اس سے بیس سال قبل یہ کتاب شاہ کمال کے نبیرہ حضرت افضل کی فرمایش پر مالکان مطبع نبوی بنگلور نے ۱۲۹۸ھ/۱۸۸۱ء میں شایع کر دی تھی۔ جو اَب نایاب ہے۔

شاہ کمال نے فن لغات میں ایک اور رسالہ بھی تصنیف کیا ہے۔ اس کا نام مترادف الاضداد ہے۔ یہ رسالہ ابھی تک قعر گمنامی میں تھا۔ اس کا کہیں ذکر بھی نہیں ملتا۔ یہ منظوم ہے اور سترہ قطعات پر مشتمل ہے۔ ہر قطعہ میں اشعار کی تعداد مختلف ہے ۱۲، ۱۹، ۱۳ اور ۲۵ اشعار کے بھی قطعے ہیں اور ۴۳، ۵۲، اور ۴۱ اشعار کسے بھی اشعار کی کل تعداد (۵۲۲) ہے۔ پہلی سطر اس طرح ہے:

" ایں نصاب مترادف الاضداد من تصنیف حضرت سید کمال الدین شاہ صاحب نور اللہ مرقدہ "۔

ابتدا میں گیارہ اشعار حمد، نعت اور مناجات میں ہیں اس کے بعد سرخی سے بحر کا نام اس طرح لکھا گیا ہے: " القطعة الاولی فی بحرالرمل المثمن المقصور هذا وزنه فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن " اسی طرح ہر قطعہ میں بحر کا نام اور وزن تحریر کیا گیا ہے کاتب نے اپنا نام نہیں لکھا۔ ترقیمہ حسب ذیل ہے:

" کتاب لغات بنیاد نصاب مترادف الاضداد در شہر گنجام مبارک نام بہ ۱۲۶۹ ہجری ماہ رمضان المبارک بمورخہ اول روز جمعہ صورت اختتام و حلیہ ارقام یافت.

اس سے نیچے "محمد سعداللہ خاں ۱۲۵۸ھ" نام کی تین مہریں ثبت ہیں. یہ مہر دوسرے صفحہ پر بھی ثبت ہے

چار قطعات سے نمونۃً دو دو اشعار پیش ہیں:

پہلے قطعہ سے:

احمد و محمود و ممدوح و محمد چون حمید
دان ستودہ ہر چہار و یک ستودہ تر بود
شاہ و میر و والی و سلطان ملک فرمانروا
تاجدار و شہریار و حاکم و داور بود

چوتھے قطعے سے:

مملو و مشحون مالا مال پُر
گوہر و لؤلؤ و مروارید دُر
ہفت جوشن آئینہ زرین ترنج
شارق و بیضا و یوح و شمس و خور

پانچویں قطعے سے:

شادی نشاط عیش و اشاش وبشاشت است
نشَت سرور و بہجت و فرحت مسرت است
بگریستن و نویدن و نالیدن و انین
نوحہ و نوبہ شیون وماتم مصیبت است

دسویں قطعہ سے:

بزرگوار اُلغ فخم و نبد و فاضل وبار
نبیہ نابہ وبارِع چہ کابر و کبّار

چمن چہ باغ وحش محرفہ بارستان
چوبوستان وگلستان وگلشن وگلزار

کتاب کے آخری تین اشعار حسب ذیل ہیں

پانصد و پنجش ابیات بوَد ازبر کن
در لغات مترادف متقارب متضاد
لغتی چند پے حفظ فراہم کردم
ورنہ کوکی کہ کسی کو من وفکر سرداد (کذا)
بندہ بارگہ حضرت شبمیر کمال
دارد از قاری این فاتحہ استمداد

حضرت سیّد شاہ کمال الدین نے ۱۲۲۴ھ/۱۸۰۹ء میں وفات پائی اور قصبہ گرم کنڈہ ضلع چتّور میں اپنے جدّ امجد کے پائین دفن ہوئے۔ یہ مزارات آج بھی زیارت گاہِ خاص و عام ہیں۔

حواشی

۱- شہ میری اولیا مولف حکیم محمود بخاری، ناشر بزم آستانۂ شہ میریہ، کڑپہ، آندھرا پردیش، صفحہ ۳۲۔

۲- ایضاً

۳- کرنول اور کڑپہ آندھرا پردیش کے دو اضلاع جو لسانی تقسیم کے بعد ۱۹۵۶ء میں آندھرا کو ملے۔

۴- شہ میری اولیا، ص ۲۹۔

۵- اردوئے قدیم از شمس اللہ قادری، تاج پریس حیدرآباد، ص ۱۱۱۔

دکن میں اردو از نصیرالدین ہاشمی، ترقی اردو بیورو، نئی دہلی، ص ۲۷۷ و ۲۵۵۔

۶- شہ میری اولیا، ص ۱۲۲ عینیت سے مراد بندہ روحانی ترقی کر کے بقا باللہ کے مرتبے کو پہنچ سکتا ہے مگر خدا نہیں بن جاتا۔ نیز صوفیہ کا عقیدہ لا موجود الااللہ ہے۔ غیریت بندہ خدا کا غیر ہے اور تکالیف شرعیہ سے مکلّف بھی ہے۔ دونوں نسبتوں کا ثابت رکھنا ضروری ہے۔

۷- مخزن العرفان۔ جلد دوم ص ۱۹٦ و شہ میری اولیا ص ۲۷۔

۸- اشرف بیابانی دکن کے پہلے شاعر ہیں جنھوں نے ملاحسین واعظ کاشفی کی روضۃ الشہدا کی طرح واقعات کربلا کو "نوسرہار" کے نام سے ۹۰۹ھ/۱۵۰۳ء میں یعنی تقریباً اسی سال جب کہ روضۃ الشہدا لکھی گئی نظم کیا۔ آپ کا مزار قصبہ فخرآباد تعلقہ انبز ضلع اورنگ آباد میں مرجع خلایق ہے۔

۹- صراح۔ عربی لغت۔ ابوالفضل جمال قریشیؒ محمد بن عمر بن خالد ادیب لغوی نے ٦۸۰ھ/۱۲۸۱ء میں لکھی۔

۱۰- قنیۃ الطالبین قاضی نصیر الدین گنبدی کی تالیف ہے۔

۱۱- کشف اللغات عبدالرحیم ابن احمد سور نے لکھی ہے۔

* * *

نصاب ہکمالیہ

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

از پس حمد و سپاس ذوالجلال
کو بود موصوف اوصافِ کمال
تحفۂ صلوات بر روح رسول
می فرستم کو بوَد اصلِ اصول
یارِ وی بوبکر صدیقِ صدیق
بودش اندر غار غم خوار و رفیق
بادشاهی داد گر همچو عمر
نیست اندر ملک و عالم کس دگر
بعد او عثمان ذی النورین شد
دوستیش دولت دارین شد
چارم آن حضرت علی مرتضیٰ است
نائب پیغمبر و شیرِ خدا است
حیدرِ صفدر لقب شایان اوست
لافتیٰ الاّ علی در شانِ اوست
مرتضیٰ جسم است و جان پیغمبر است
شهرِ علم آمد نبی حیدر درست

چون تواند مدحتِ حسنین کرد
چون منی چون مدح شان کونین کرد
معترف با عجز از اوصاف شان
بر روانِ پاك و جانِ صاف شان
می فرستم لاجرم هر صبح و شام
لك لك والف الف صلوات و سلام

سبب تصنیف نصاب

چون زبعضی دوستان این فقیر
جمله اهل دانش و روشن ضمیر
برعذار شاهد علم لغات
داشتند از دیدهٔ جان التفات
وز فنون شعر و نظم و مثنوی
در دلِ شان بود الفت با قوی
همچو بازالدین * که مردی نیك خوست
گاه و بیگاهش درین فن جستجوست
باعثِ آن شد که نظم مختصر
در لغت سازیم از نوعی دگر
کان نگفت از شعر پردازان کسی
گرچه خود کردند صنعت ها بسی
قاریانِ وقت را باشد مفید
کاتبان گردند از وی مستفید
بهرِ پاسِ خاطرش ابیات چند
گفته آمد تا شود زان سودمند
التماس آن ست از اهل عطا
کاندرین مجموع اگر جای خطا
باشد از ذیل کرم پوشش کنند
باز در اصلاح آن کوشش کنند

* دراصل: بازی الدین

سه صد ابیاتش چو آمد در حساب
لاجرم نامش همی کردم "نصاب"
وانچه در دیباچه هست و خاتمه
درج بیرون زین شمار است آن همه
پس کشیدم رنج در تصحیح آن
خوش نباشد حاسدا تقبیح آن
مرشد فیاض پیر دستگیر
حضرت سید محمد شاه میر
کافتاب فیض او تابنده باد
ظلِّ فضلش برسرم پاینده باد
کرد تا منثور و منظومم پسند
از پسند این و آن کردم پسند
دست گاهت هست اگر زین گوی به
ورنه در راه تعنُّت پا منه
افتدت شك گر بحرفی زین نکات
بین صراح و قُنیه و کشف اللغات
در درونت تا یقین گیرد مقام
حق ز باطل بازیابی والسّلام

افتتاح لغات

جز ستایش نی ثنا ای حمد گوی
غیر تابش نی سنا ای ماهروی
نام پیغمبر بشیر است و نذیر
هیچ کس وی را نه مانند و نظیر
چون بدانی ابر باران را سحاب
چون بخوانی باز یاران را صحاب
اثم را معنی گناه و اسم نام
سبحه تسبیح است و صبحه ضد شام
برقرار شنبه ثبت و سبت دان

باز مردی راست قامت سبط خوان
تخت شاهی دان سریر آمد صریر
ماده گاو خسر سهر و صهر گیر
عزه آهو برة ماده شمار
عضه نوعی از درخت خار دار
اولاً آواز رعد آمد هزیم
غنچهٔ نشگفته بعد آمد هضیم
سبر اصل و هنیت مردم نگر
ابر اسپید انگهی صبر دگر
کازه صیاد زرب و ضرب لت
حرث کشت و حرس دزدی درلغت
سرشکستن ای همایون طبع حرص
فرث سرگین فرس کشتن قطع فرص
فث درخت خورد خرما فص نگین
سست فاتر، فاطر آفاق آفرین
گر نیوشی ثاج بانگ گوسپند
طیلسان سبز ساج ای هوش مند
فرز چیزی را جدا کردن نکوست
فرض امر حق ادا کردن نکوست
زهردادن زعف و کشتن زعف دان
ناتوان و سست گشتن ضعف خوان
طاقت و پیچ و فروغ و رنج تاب
پاك و خوش ای گنج معنی سنج طاب
سرزنش ثرب است و سرب اشتر همی
صرب شیر ترش خواهی خور همی
گشت مرغ اندر هوا گرد شکار
حوت و حوط از سیم و زر نوعی شمار
سره ناف و صره همیان ای خلیل
خوار وهم لغزش ذلیل وهم زلیل
بیشتر بطال و گمره دان ضلیل
دایماً سایه کننده خوان ظلیل

چونکه بازو ساعد است ای سرفراز
نیست ساعد جز رونده برفراز
بَز جامه مرد نازك بض نه سخت
وقت حز انگیختن حض، حظ چه بخت
قصهٔ مشهور را خوانی مثل
داب رفتن در زمین دانی مَسَل
سُخره آن کس خلق می دارد فسوس
صُخره سنگستان بود ای پاك توس
راست کاری ای برادر دان سَدد
باز نزدیك و برابر خوان صَدد
خم گر و خراس باهم توامان
کاذب و خرّاص خواهم زو امان
نذر پیمان نزر اندك نضر زر
نظر ایضاً چشم زخم است و ضرر
نفث باشد در دمیدن از دهان
نفس خون و چشم زخم جسم و جان
تور فرزند فریدون شاه دان
طور پس کوه کلیم الله خوان
هست نو پیدا چو حادث ای حبیب
دان تو دریابند حادس ای لبیب
زود خوردن کس ز لشکر هذم هزم
ریزش طعمست در معده هضم
ثوط تیز و تازیانه سوط باز
سوت شیر آواز صوت ای نغمه ساز
حرز تعویذ آمد و تعویض پس
بدله قت و قط سخن چینی و بس
تَور ظرف شرب و پس یکباره طور
گاو نرَه ثور وکردن پاره صور
جنبش گیسوی وهم زیور بود

نوس وانکه نوص وحشی خر بوَد
نیك محسن محصن ای منکوحه در
چون سبا شهر و صبا بادِ سحر
هست ثائب باد سخت اندر مطر
حق رس صائب فرود آینده تر
ساب بگرفتن گلو ای کامیاب
صاب دان بسیار آشامیدن آب
عاس شب گرد ، وگنه گار است عاص
قاس اندازه چون قصه گوئی قاص
خورد تر سوراخ های تن مسام
چیست دانی جای استادن مصام
شد ثمر میوه چون افسانه سمر
گوشت گندیده شدن یارا صمر
نکس دان کردن نگونسار ای عزیز
واپس استادن زکاری نکص نیز
ثلع و سلع و ثلغ و سلغ ای هوشیار
سر شکستن معنی این هر چهار
چون قصاص کشته امثال آمده
هرزه صرف مال امصال آمده
بخشش و مردن تو فیض و فیظ دان
غیض و غیظ است اندك و خشم نهان
باد سخت آمد سفی طاهر صفی
ثوب و صوب جهت است ای حفی
شد عبث بیهوده و سرکین عبس جامه
لاغری و عیب گوی غث و غس
قیس نام عاشقِ لیلی شناس
قیص دندان اوفتادن کن قیاس
پس رود پیك و رسول آمد سفیر
بانگ مرغان بی فضول آمد صفیر
ذیل دامن نیست کردن هست زیل
ضیل لاغر بشنو ای سردار خیل

تنگدستی عسرت و عصرت پناه
مال پنهان کنز و سختی کنظ خواه
نیست جز خرما نهال آری فسیل
واندرون قلعه دیواری فصیل
رذم زاوند، آب بررفتن بدان
رزم جنگ و رضم احجار کلان
دان وذیمه هدیهٔ کعبه ای اخ
پس وزیمه گوشت خشك ملَخ
چیز چوبین فریس و پس فریص
دان رگان گردن ار باشی حریص
شد هزیز آواز باد و بانگ کلب
کوفته باشد هضیض ای صاف قلب
دان مسوس آب میانه پس مصوص
خور طعام با کبوتر را خصوص
قث کشش قس جستن و قص قطع موی
قرس سرما و گزیدن قرص کوی
مرد انبه ریش کث کس باخرد
کرث و کرس است انده وریم جسد
دان فسیله و فصیله ای لبیب
کلّهٔ اسپان و خویشانِ قریب
نیست جز اندیشهٔ بد وسوسه
برقع اندر تازی آمد وصوصه
دان گیاه نیل وسمه، وصمه عیب
ذن چه سستی و هلاکی ظن چه ریب
سمت راه و خامشی صمت ای حریف
سمط در تازی بود مرد خفیف
قیمتی چیزی ثمین فربه سمین
همچو نیکو رو حسین زندان حصین

سرزنش کن عارز و عارض سحاب
عوز لحم و عوض هرگز بازیاب
سرح هشتن چار وا را در چرا
صرح کوشك نبودت ازبر چرا
وصف حسن اندر غزل خوانی نسیب
بهره و برکه همی دانی نصیب
ره سراط وهم صراط ای خوش قدم
سفل آئینه زدودن صفل هم
ثلب دان عیب وربودن سلب گیر
صلب سخت غرث جوع ای دل پذیر
غرس درغبرا شجر بنشاندن است
چیست معنی نثار افشاندن است
نام جوئی از بنی عامر نسار
قفس مردن قفص بربستن شکار
ثارق و ثادق چه جاری دور آن
دُزد سارق راست گو صادق بخوان
خوش مزه لذ، سخت لز،لظ زشت خوی
بوریابافی سف و صف رسته کوی
رسف رفتار و سزاواریست رصف
خسف نقصان نعل دوزی چیست خصف
خوردن و آهنگ هان عذم است عزم
قبضهٔ قوس استخوان عضم است و عظم
سینه بند اشتران پندار نسع
نوعی از ثوب سپید انگار نصع
ساختن معنی حریص الذام راست
باز لازم کردن است الزام راست
هان تو سختی ها عَثاعث را شناس
خار پشتان کن عساعس را قیاس
پوزش و تقصیردان تعذیر را
وانگهی کردن ادب تعزیر را

مث بچیزی دست مالیدن بدان
مس بسودن مص مکیدن پس بخوان

راز گفتن * وهس شیرین مقال
وهص یعنی سخت کردن پائمال

وحس در قومی فگندن فتنها
جنبش مقتول وحص از دست وپا

سفر نامه صفر خالی کن قیاس
عیس اشترها و عیص اصل أناس

هر دو یعنی هسم و هصم اشکستن است
ذم و ضم بدگفتن و پیوستن است

شد دلیری ذار و بانگ شیر زار
فسل ناکس فصل یك بخش از چهار

هست شخصی گوشت آگنده وثیم
خوبروی و داغ دارنده وسیم

حسر رنجانیدن و حصر ای شعار
ذغذغه ای راز کردن آشکار

باز جنبانید آمد زغزغه
خوار گردانیدن آمد صغصغه

رعس لرزش رعص جنبش کی متی
پس مطاپشت است بی سود و خطا

هست در غبرا شدن غرقه خسوف
بچهٔ نُه ماهه زا ناقه خصوف

توس اصل و طبع و خلق و سیرت است
طوس شهر و ماه و حسن صورت است

نوعی از بازی طفلان طث شناس
طشت طس ذی زی صاحب لباس

گل گر و خوشنود راز و راض دان
بی نیازی ناز و درهم ناض دان

---

* یہ شعر صرف مطبوعہ نسخہ میں ہے۔

شد بزرگی دادن اعزاز ای عزیز
پس گزانیدن بود اعضاض نیز
ماس فتنه ماص مه یعنی قمر
روز و شب سدف و صدف بیت الدرر
راز پنهان گفته مضمر نسیف
نیمه و پیمانه و معجز نصیف
طیلسان بت، بط شگاف زخم تیغ
فازه خیمه، فاضه سختی بی دریغ
یک قبیله از عرب نامش تمیم
جای پنهان کردنِ آتش طمیم
ذام عیب و زام مردی سربلند
شور و غوغا ظام ای خاطر پسند
خرس حیوانی دد است و مو دراز
حلقهٔ از زرد نقره خرص ساز
از جراحت ریم و خون رفتن فزیز
پس فضیض آب روان هست ای عزیز
بانگ شیر است از پی نادرد ذمر
نی زدن زمر و سبک تن مرد ضمر
ذرف جریان سرشک از چشم زرف
چست و چابک رفتن و آوند ظرف
لوذ همچون عوذ بگرفتن پناه
لوز بادام و همیشه عوض خواه
ذات تازی هست چون هستی دری
ضات یعنی خردگی و لاغری
شد فساد زخم ای حشگی زلع
کرشدن ضلع است و جا تنگی ظلع
حایضه باشد ذَنا کوته زَنا
کثرت فرزند و مال ای شه ضنا

عیب چون گنگی وکری سد بوَد
کوه در تازی نه دری صد بوَد
کند چشم و مانده دان باری حسیر
شدبساط وجای خس آری حصیر
مرکسی راجذم بگرفتن جذام
جزم ساکن کردن حرف ای همام
بس دلیر آمد ذمیر و دل ضمیر
نالۀ باریك زیر و دایه ظیر
هست نابینا ضریر ای دیده ور
پس ظریر آمد زمینِ سخت تر
سام باشد مرگ و موزه داشت صام
همچو ثایر کینه کش سایر تمام
ذال در تازی بود تاج خروس
پیر فرتوت است زال ای نو عروس
روشنی چشم را دارد ذرور
ناگزیر ای مهربان مه رو ضرور
حرمت است و حق زنهاری ذمام
وزمهار از حاجتی داری زمام
کار سخت آمد غموس ای ذوالخصوص
نام کوکب قلعۀ خیبر غموص
سازش آمیختن با حوس ساز
حوص را بردوختن دان چشم باز
پس اشارت کردن از چشم است غمز
دشت وهامون غمض ای دانای رمز
تیز تر چیزی یقین دانی ذَرب
پستۀ خورد زمین خوانی ضرب (!)
ورس اسپرگست ورص انداختن
ثل چه باشد خانه ویران ساختن
برکشیدن سل چه شمشیر از نیام
صل بود تغییر بوی ای خوش مشام
واثق و واسق گرت دانستن است

استوار و ناقهٔ آبستن است
هست سلسال آب صاف و خوشگوار
لای خشک و خام صلصال ای نگار
قصد و بهرِ جنگ رفتن غزو شد
روشن و تاریک گشتن غضو شد
ماذی اسپید انگبین ماضی رمان
حتم حکم است و شکستن حطم دان
پس زهر دانی شگوفه و ظهر
درد پشت و زه وتر حاجت وطر
نقث چون بشافتن باشد همی
عیب کردن نقس و نقص آمد کمی
دان ثری خاک و سری جوی صغیر
گیر دشوار از عسیر و می عصیر
پارسی تازه تازی ناضر است
باغبان گردیده بازی ناظر است
دان گرامی کردن تو ثقل و صقل باز
اسپ کش باشد تهی کاه دراز
منزلت سورت چو صورت شکل و روی
شتر عیب و شطر باشد نصف و سوی
پس خبر را فاش کردن نث بدان
خشک گشتن نس و نص قرآن بخوان
ثرد و نان در کاسه بشکستن شناس
سرد و حلقه صرد ساده کن قیاس
مرگ فاش آمد ذریع و پس ضریع
گوسپندی کش بود پستان وسیع
از وسیله دست آویزست یاد
وز وصیله باشد آبادی مراد
کرمهای پشم عُث عُش جام دان
رث کهن رس چه رص استحکام دان

لحم خوشبو قاتر و قاطر سپس
هم چکیده هم چکاننده است وبس
دان شمار و مهتری دین حسب
پس حصب نیمه است ای عالی حسب
خویشی آمد از سوی آبا نسب
یادکن رنجه شدن را با نصب
ذرع قی و زرع کشتن ناله ضرع
شاخ رز سرع است و نوع و گونه صرع
راستی و خوردی انگاری ذَلَف
رتبه پنداری زَلَف خواری ظلف
حض تشویر آمدو تسویر پس
دست رنجن کردن اندر دست کس
همچو تصویر است صورت ساختن
ترح غمگینی و طرح انداختن
پنج خامس ای لاغر میان خامص
ثبر نبود جز رسانیدن زیان
آزمودن سبر و صبر آمد شکیب
چون سبب خویشی صبب خاك نشیب
قسر نام قبیله قصر کشك
تره باطل طَره گیسوئی چو مشك
باز ازانکه مُذ نیوش از گوش هوش
مُز شراب ترش و شیرین گیر و نوش
بارهٔ شهر ای سخنور سور دان
شاخ گاو و نای محشر صور خوان
چونکه بشتابنده را دانند ساع
چار من پیمانه را خوانند صاع
پشتهٔ ریگ است عشعث بیکهه
کرك و عسعس چاهی اندر هاویه
ذب گاوذشتی و ضب سوسمار
ستر پوشیدن سطر آمد قطار
عرث را معنی کشیدن دان برون

شد ستون خانه عرس ای ذوفنون
آهن نرم است انیث ویس انیس
خوی گبر و همدم و یار ای جلیس
همچو سمسم کنجدو صمصم دلیر
ثَمْ آنجا زهر سِم بی فوق و زیر
امر برداری قُنوتت وهم دعاست
وز قنوطت ناامیدی مُدعاست
دان رکاب جرم غرز ای مردِ حُر
غرض باشد تنگ بستن برشتر
معنی نافذ روان ناقض تپ است
میشره زین میسره دستِ چپ است
دان زبون تر را اَخَس ای نامور
خوان اخص یعنی که ضد عام تر
رخنه ثلم و سلم صلح و دلو آب
صلم گوش از بن بریدن بازیاب
ذر چه موران زر چه زال و ضر زیان
ستّه شش چون سطّه رفتن درمیان
آنکه چون چیزی بگیرد بشکند
گونیش ثمشام ای صاحب خرد
معنی سمسام، صمصام ای جوان
مرد چست و تیغ خون آشام دان
ثب سخن چینی وسِب دشنام باب
مرد عاشق صب بود ای کامیاب
نسل فرزند است و پیکان نصل راست
سوختن نهز است نهض اِستادوخاست
نَبت رستن و آب قعر چاه نبط
خبت ریگستان شدن به راه خبط
شد حذر ترس و سکونت گه حضر
دور رفتن چون سفر یک مه صفر

دان اثاث اسباب چون بنیاد اساس
شیر حارث پاسبان حارس شناس
عفس جنس و عفص چون برکندن است
دعث بیماری و دعس آگندنست
کوفتن سدع وبریدن صدع بین
نبث آنکه چاه کندن کن یقین
گفتگو شد نبس و نبص آواز طیر
سیر رفتن میل دادن همچو صیر
دختری بردن ستردن طمث، طمس
شیر پستان دفن مرده رمث و رمس
رمص صلح است و زیان عبث و عبس
آب گُشن و شیر لیث و نیست لیس
دان تَصرُّف خوردن ای دانش شعار
خوان تصرَّف حیله و آغاز کار
مرد بی زن هم زن بی شو عَزَب
تیغ بس برَّنده آنك كو عضب
دان سحیفه در لغت بارانِ سخت
خوان صحیفه زود ای نیك بخت
قوم صالح را نمود آمد ثمود
سعی و بازی و سرود آمد سمود
تابع و طابع چه پیرو مهر ساز
ساحه میدان صاحه نام کوه باز
چیست یعنی شیث و شیص ای پرهُنر
نام یك پیغمبر و خُرمای تر
چون فراخی و خوشی دان فسیح
گفتهٔ پاك و روان خوانی فصیح
برهنه است ای در فنون ماهر سریح
پس سخن گفتن بود ظاهر صریح
وان چریدن سوم و روزه صوم دار
خور عسل شهد و عصل روده شمار
هان کلام غیر موزون نثر گوی

گرکس و یاری تو نسر و نصر جوی
سیف شمشیر است و تابستان چه صیف
ناسره زیف آمده و مهمان چه ضیف
غوث را فریاد رس خوانی شتاب
غوص را غوطه زدن دانی در آب
ارجمندی عز بود عض تندرست
ذاب عیب و زاب رفتن لیک چُست
ابرهای متصل ضاب از زمین
ظاب شوی خواهر زن دان یقین
داروی اکسیردان تر قطع طر
چون زفر کله دهان نصرت ظفر
چیست تر بگذشتن خویش است ذور
خون چکیدن از رگ و ریش است ضرو
ذاد پژمرده شناس و زاد راز
غایت و غایط چه پایان و براز
چونکه فرزند نرینه شد سلیل
بانگ زخم تیغ دانی خود صلیل
جث بود پر مگس ای نکته رس
کج که از سنگ است جص دانی و بس
جذ بریدن جز درَو جض جمله دان
مرد ذفرك جظ بود ای بذله خوان
وطث و وطس این هردو سخت آمد زدن
شخس گوناگون شدن چون شخص تن
دان نفیث از ریش خون جستن برون
خوان گرانمایه نفیس ای ذوفنون
شد ثمل مستی سمل ثوب کهن
پس زغن خاذ است و خاز ای ریم تن
ثن علف دندان سن ای دانش فروز
صین بود روزی زایام عجوز

شد سفا خاك و صفا ضد كدر
خور ذكا پاكی زكا هست ای سدر
نیك بخت آمد دری تازی سعید
روی خاك از مسلت ساری صعید
سست و بیهوش است ای دانا نزیف
پاك و پاكیزه بود مانا نضیف
دان درنگی در تربث بی قصور
خوان توقف از تربص بی فتور
سه یك مال استدن را ثلث دان
تار منظوم شبه را سلس خوان
رفتن راه است ای رهرو ذهاب
چشمهٔ آب از پیش بشنو زهاب
بس تخخ ؟ ساز سین و صین چین
پس بگو انجیر و گل را تین و طین
آنکه بی پاك است و حیران ساد راست
باز گردنده بی آن صاد راست
دان هلاكی و عطا تلف و طلف
سابقان ولاف را سلف و صلف
پس درنگی لبث و پوشش لبس گوی
لحسن لیسیدن و تنگی لحصن جوی
ثلط سرگین تر است و سلط قهر
اثر مسكه اصر بارای شاد بهر
لوث آلایش چشیدن لوس دان
وز دریچه باز دیدن لوص خوان
آب شیرین عذب ودشنام است عضب
شعب سردابه است همچو جوع سعب
شومی و ماهی خُرد آمد خُساس
پس حصاص آنکه دریدن را شناس
سالح آن مردی که می پوشد سلاح
ضد فاسق صالح ای اهل صلاح
سفح خونریزی و ایضاً روی كوه

صفح را پهلوی هر چیزی پژوه
چون بود طرتوث نوعی از گیاه
باز نام موضعی طرطوس خواه
هرز را با بیهده دادم صله
هرض دانه خورد مثل آبله
کهث گشتن گوشت از حالش تغییر
سر کشیدن در گریبان کبس گیر
شد شگاف دست ساف ای نور چشم
ضد تیره صاف و میشِ بیش پشم
از کسیس گر بجان مشتاق تو
خورمی خرما ولحم قاق تو
پس کصیص اندر لغت ترسیدن است
ترف و طرف اینك پنیر و دیدن است
ثعب آمد آب با کردن دوای
صعب باشد تندو دشخوار ای جوان
روی گردانیدن ای مقبل ذرار
سنگهای تیز آب ای دل ظرار
کوث کفش و سرنگونی کوس دان
ثُم پس سوراخ سُم و صُم گران
روغن زیتون و بارش زیت نیز
ضیط آگاهی نمودن ای عزیز
چه تکثر پیشتر جستن همی
چه تکسر خرد و بشکستن همی
مرد بی راه و ستم کاره عسوف
ناقهٔ بس تیز رفتاره عصوف
تمر نام علتی مرچشم راست
جامهٔ کهنه شناسی طمر راست
شد تباشیر اول هر صبح چیز
سرد داروی طباشیر است نیز

کیست عتریف ای خبیث و رستگار
شیر دل عطریف شد در کارزار
دان سباحب آشنا کردن در آب
نیکوی خوبی صباحت بازیاب
نوعی از خرما عسا چوبی عصا
پس ذکی زیرك زکی دان پارسا
ما بعیش الخلق ثا من کل شئی
سا خراج و جزیه و مانند هی
دان مسافر سافر و صافر یکی
کاسه ساغر مار صاغر بی شکی
نم و سرما ثاد و مس وروی صاد
زاد توشه پس خصومت گوی ضاد
چن خطاها جرمها دانی ذنوب
استخوان ساق را خوانی ظنوب
بَث غم و بَس هرزه ای نیکو سرشت
عصف کاسه عصف باشد برگ کشت
ذا و زا این مردك و بسیار خوار
ضا و ظاشد روشن و پستان یار
تا پی تاکید و بسیار آمده
طا بزن آنکس که بس جامع شده
گندم ویا جو علیث است ای انیس
گوشت یا پوست بریان علیس
عت مکرّر قول باید یافتن
عط بود ببریدن و بشگافتن
شد مثوبته اجر و پاداش و جزا
پس مصوبته رنج و سختی و عذا
بیض تخم مرغ و خود آهنی
بیظ حیوان را بود آب منی
دان مسارع را تو پویندو شتاب
پس مصارع مرد کشتی گیر یاب
مرکسی را زَجر ترسانیدن است

ضجر از غم تنگ دل گردیدن است
معنی عشلان و عسلان ای برگ
نیزه جنبیدن دویدن انس و گرگ
شکوه کردن عذل و گفتن ناسزا
ساختن عزل است بیکار و جدا
طنج لحم و طعنه هرت و هرط گو
هبت ضرب و هبط آوردن فرو
عنف عقل و خوشهٔ خرماست عطل
بارش باران و جریان متل و مطل
نمس راز دل نه کردن فاش دان
نمص مو بر کندن از منقاش دان
واسل آنکو دل بطاعت بسته است
واصل آنکو باخدا پیوسته است
وزع را معنی چه باشد باز داشت
وضع بنهادن بدل باید نگاشت
ضرب مشت ونیزه وکز ای پهلوان
وکظ باشد دفع کردن ای جوان
ضبط کن حشحاث و حسحاس ای اخی
اولین حارص دوم مرد سخی
سومین حصحاص چوبنده شتاب
وقت گه وقط آبگیر ای کامیاب
جمع آسایش تو از اسبات جوی
پس بنی یعقوب را اسباط گوی
مت تقرب بهر خویشی باکسان
مط کشیدن از تکبّر ابروان
علتی باشد سل و صل یک گیاه
ذیم عیب و ضیم ظلم است و گناه
چون نصاب واصل هر چیز است عتر
داروی خوشبوی تر نیز است عطر

دان لباس کهنه درس ای دَرس خوان
درص بچه گربه و موش و جز آن
هر که بس بی شرم میدانش سفیق
هر چه ضد نرم می خوانش صفیق
عشم آمد راست را کژ ساختن
عصم در کسب و عمل پرداختن
سخت راندن حوذ ، حوز آمد کنار
حوض چاه است و مغاك آب دار
چون نکوهش سرزنش دانی عذل
یك قبیله نام آن خوانی عضل
ذبر بنوشتن خرد زبر ای غلام
ذود راندن ضود علت ای زکام
دیده در کشتن چه عشر و قرض عسر
دهر وهم دیگر نماز فرض عصر
شرمگه باشد زهار و پس ظهار
گفتن مرداست زن را زینهار
پشت تو ماند به پشت مادرم
لازمش کفارت آید لاجرم
ای رو فرج مرو مرات ذَبذَب است
نوع کشتی نیست شبهت زَبزَب است
هتر قول باطل است و بیهده
ضرب چوبین هطر را معنی شده
رنگ روگشتن زتاب آفتاب
دان قسف سستی قصف بی ارتیاب
بذل بخشش کردن آمد ای سخی
بزل است پالانیدنِ می ای اخی
شد زبانِ هر که تیز آنکس ذلیق
بچه کافتد از شکم نارس زلیق
نبذ را معنی زدست انداختن
جستن رگ نبض باید ساختن
همچو دهرو دور را دانی سَمیر

مرد خشك آنچ آنگهی خوانی صمیر
معنی لفظ ذفیف و هم زفیف
شد شتاب وچست رفتار خفیف
دُم بریده کیست می دانی بتر
ناسپاسی هست و حیرانی بطر
از یکی سر تا دوم سر سرسر است
باد سخت و سرد بسته صرصر است
آشکارا خواندن از ترتیل جوی
چرب کردن موی را ترطیل گوی
بیهده گوی است هذر ای پارسا
هزر را معنی زدن لیك از عصا
گوشهٔ کز کوه پیدا هست جذل
قتل کشتن قطع کردن قطل و جزل
اسپ را بر پاشنه دان کوثنن
راههای روشن آنکه کوسنن
معنی غلت و غلط ای کامیاب
سهو کردن در سخن یا در حساب
یك گیاه زشت بودار است سیر
آخر و نزدیکی کار است صیر
پس بَسَل جمع بسیل است ای دلیر
خور پیاز آنکه بصل بی لبث ودیر
هست نجث از دست کاویدن زمین
نجس گردیدن پلیدو ریمکین
برز یعنی عاقل و پرهیزگار
برض کم آب آمدن از چشمه سار
استواری و گزیدن حمز دان
هر گیاه تلخ را پس حمض خوان
وقس باشد زن ولیکن فاحشه
گردن اشکستن چه وقص ای شهنشه

دشت هموار و برابر شد سَلَق
هم بدان معنی مقررشد صَلَق
بوث همچو بحث کاویدن بود
بوص من بعدش سرینِ زن بود
گوشت پاره بحص کو روید بعین
مزح لاغ و مضح باشد عیب و شین
فوز فیروزی و مقصد یافتن
فوظ یعنی جان بدر رفتن ز تن
فرت باشد تار یعنی ضد بُود
فرط ازحد در گذشتن کوی زود
ثقب جز سوراخ کردن نی دگر
سقب و صقب استون و اشتر کرّه نر
مهره کردن بر ورق ترزیز کو
معنی ترضیض بگرفتن نکو
دان زبون سفساف را ای نیک خوی
پس درخت بید را صفصاف گوی
لیت کاش وبازگردانیدن است
لیط گل اندودن و چسپیدن است
شخص کس را رشم کردن خون فشان
رسم تعریف است و آئین و نشان
رشته برانگشت خود بستن چو رتم
پس نکاح مرد شد بازن چه رطم
هست وثنی آنکه بپرستد صنم
دو زنِ یک شوی وسنی شد بهم
غمت بی هضمی طعم اندر شکم
غمط باشد ناسپاسیِ نعم
کثب جمع و گردآوردن بوَد
کسب تحصیل و طلب کردن بوَد
معنی لفظ نذیل وهم نزیل
دان فرومایه و مهمان ای خلیل
کن تناسِے وتناسی را رقم

سهو و اخذ موی پیشانی هم
ساعت و هنگام و وقت وگه زمان
پس میانجی کردن است آنگه ضمان
حزب قوم و حضب مارمزشناس
کن زنه وزن و ظنه تهمت قیاس
چاه کآبش بس کشیده شد نَزَح
آب گیرو حوض دیده شد نضَج
رفتن است و ره نوردیدن مسیر
هچو جائی بازگرویدن مصیر
هست مضنون عیب برتن داشته
بالیقین مظنون بوَد پنداشته
آلتی زآهن تبر بهر نَبَرد
یك ولایت دان طبر ای رادمَرد
مصمص و مضمض با صاد ضاد
آب کردن در دهان میدار یاد
مشمشه و مزمزه با ثا و زا
هست جنبانیدن ای بهجت فزا
گفتمت حیتان و حیطان بارها
این چه ماهی ها و آن دیوار ها
زوج جُفت و ضوج میل اندر حزن
عاج و هم در نجد نام که حضن
شد برابر کردن شی بادگر
حذو و حضو افروختن آتش نگر
طعم آسان در گلوبُردن چه سوغ
آفریدن زرگری کردن چه صوغ
دل کشش کردن بچیزی گیر تزد
وز نشانه برگذشتن تیر نضد
دان غَلَث همچون غَلَث اصرار حرب
خوان علس کند و غلس ظلمات صعب

وعدهٔ باطل ملث ظلمت ملس
لغزش چیزی ملس از دست کس
غمس در آبی فرو بردن بود
غمص یعنی خورده بشمردن بود
هرچه لازم پاس آن برتو ذمار
بانک شتر مرغ را میگو زمار
مال غائب وعدهٔ باطل ضمار
ذفر بوی و زفر باشد حمل بار
ظفر تنک چارپایان یاد دار
تبل کینه طبل نقّاره شمار
اندك اندك خوردن آب پاك ذاج
جنث اصل و جنس کونه زاك زاج
اشتر و بُسر زمین دانی ذریح
دور و قبر مسلمین خوانی ضریح
آخر چیزی ختام است ای امام
پس خطام آنکه مهار است و زمام
فذ و فز تنها و گوساله بگوی
فض و فظ ختم کتاب و زشت خوی
مژده طاعت شد مسلم الثواب
راستی والله اعلم بالصواب

خاتمه

شکر و منّت مرخدا را بی حساب
کز سر لطف عمیمش این نصاب
یك هزار ویك صد و هفتاد وچار
بود از هجرت چوشد کامل عیار
خواهم از خوانندهٔ آن مدعا
بهر عفوِ جرم خویش از حق دعا

بس کمال الدین مگو زین بیشتر
دل پذیر آمد کلام مختصر
صد هزاران گوی صلوات وسلام
بر نبی و آل و اصحابش تمام

❀ ❀ ❀

ڈاکٹر مختارالدین احمد
پروفیسر شعبہ عربی، مسلم یونیورسٹی، علی گڑھ

فارسی کی ایک نادر بیاض

مدراس میں ایک قدیم عربی درس گاہ مدرسہ محمدی کے نام سے مشہور ہے، جہاں بدلتے ہوئے حالات کے باوجود، اب بھی درس و تدریس کا سلسلہ جاری ہے. لیکن اس مدرسے کی ایک بڑی اہمیت یہ ہے کہ یہاں کے کتابخانے میں عربی، فارسی اور اردو مخطوطات، وثائق اور فرامین کا نادر ذخیرہ محفوظ ہے جس کی عام طور پر اہل علم کو بھی اطلاع نہیں ہے. یہ ذخیرہ نوائط خاندان کے مختلف اصحاب کی ملکیت ہے لیکن ایک ہی کتابخانے میں ایک ہی جگہ محفوظ ہے. مجھے ڈاکٹر محمد غوث ام-اے، پی-اچ-ڈی (عثمانیہ) کی مہربانی سے متعدد بار اس کتاب خانے کی زیارت کا اور یہاں کام کرنے کا موقع ملا.

ڈاکٹر محمد غوث، ڈاکٹر محمد حمیداللہ حیدرآبادی، جو تقسیم ہند کے بعد سے اب تک پیرس میں مقیم ہیں اور ڈاکٹر محمد یوسف الدین سابق صدر شعبۂ مذہب و ثقافت عثمانیہ یونیورسٹی کے خاندان سے تعلق رکھتے ہیں انہوں نے " جنایات بر جانداد " پر مولانا سید مناظر احسن گیلانی صدر شعبۂ دینیات کی نگرانی میں ایک تحقیقی مقالہ لکھ کر عثمانیہ یونیورسٹی سے ڈاکٹریٹ حاصل کی تھی. یہ مقالہ عرصہ ہوا مولوی عبدالحق صاحب نے انجمن ترقی اردو سے شائع کر دیا ہے. انہوں نے عثمانیہ یونیورسٹی کے مخطوطات کی تفصیلی فہرست انگریزی میں مرتب کی ہے اور بڑی جانفشانی اور محنت سے مدرسۂ محمّدی کے کتابخانے کی قلمی کتابوں کی فہرست مرتب کر رہے تھے، افسوس ہے کہ کئی سال ہوئے ان کا مدراس میں انتقال ہو گیا. (۱) خدا ان کی مغفرت فرمائے. خدا کرے فہرست مخطوطات مرتب ہو گئی ہو اور اس کی اشاعت کا بھی مناسب انتظام ہو گیا ہو.

کتابخانۂ مدرسۂ محمدی میں کتابوں کے علاوہ فارسی زبان

میں فرامین، وثائق اور تاریخی مراسلات و مکتوبات کا بڑا اہم ذخیرہ محفوظ ہے جن کی تعداد ایک لاکھ بتائی جاتی ہے۔ یہ وثائق و مراسلات زیادہ تر نواب محمد علی والا جاہِ اول (حاکم ولایت کرناٹک) متوفی ۱۲۱۰ھ اور ان کے اخلاف کے ہیں جو لندن اور (ہندوستان کے اس وقت کے دارالسلطنت) کلکتہ کے انگریز حاکموں کو سپرد قلم کیے گئے ہیں۔ اسی طرح جنوبی ہند کے مسلم حکمرانوں اور حاکمان انگریز کی خط و کتابت کا بھی بیش بہا ذخیرہ یہاں موجود ہے۔ میری نظر سے عربی زبان میں لکھے ہوئے ایسے سینکڑوں مراسلات بھی گزرے ہیں جو مدراس کے حکمرانوں اور وہاں کے علماء نے اشرافِ مکہ اور حجاز، عراق، یمن، عدن اور حضرت موت کے علماء و مشاہیر کو سپرد قلم کیے تھے۔ ان مراسلات کے جواب میں جو تحریرات موصول ہوئی ہیں وہ بھی یہاں محفوظ ہیں۔

اس کتابخانے میں ایک خاص بات یہ دیکھنے میں آئی کہ یہاں انیسویں اور بیسویں صدی کے لکھے ہوئے ایسے روزنامچے بھی محفوظ ہیں جو کتابخانے کے مؤسّسین اور اس خاندان کے بزرگوں نے یکے بعد دیگرے تحریر کیے ہیں؛ جن میں جنوبی ہند کے خاص طور پر اور عالم اسلام کے عام طور پر اہم تاریخی واقعات درج ہیں۔ یہ روزنامچے، صدیوں سے مسلسل لکھے جاتے رہے ہیں اور غالباً اب بھی یہ سلسلہ جاری ہے۔ یہ روزنامچے گزشتہ دو صدیوں کی ہندوستانی تاریخ و ثقافت پر کام کرنے والوں کے لیے بہت قیمتی سرمایہ ہیں اور اس لحاظ سے ان کی اہمیت ظاہر ہے۔

میں نے کئی سال پہلے اس کتابخانے میں بیٹھ کر، مختلف صحبتوں میں بعض اہم مخطوطات کے متعلق کچھ اشارات لکھ لیے تھے، آج انہی اشارات کی مدد سے ایک اہم مخطوطے پر مختصر معروضات پیش کر رہا ہوں۔

کتابخانۂ مدرسۂ محمدی، مدراس میں ایک مختصر سی بیاض دیکھنے میں آئی جس میں کسی نے فارسی شعرا کے اشعار انتخاب کرکے درج کیے ہیں اور یہ بھی اہتمام کیا ہے کہ اپنے بعض معاصرین سے انہی کے قلم سے اپنی بیاض میں ان کے پسندیدہ اشعار لکھوائے ہیں۔ اس بیاض کے اوراق کی تعداد ۸۲ ہے۔ سطور

ہر صفحے میں مختلف ہیں ، کہیں کم کہیں زیادہ ، تقطیع خرد ، مرتّب بیاض کا نام درج نہیں ، نہ اس کا کوئی اشارہ بیاض میں ملتا ہے . اُس کے ص ۲۲ پر صرف یہ عبارت لکھی ہوئی ملتی ہے :

" حسب الامر بندگان وزارت پناہ تحریر یافت "

اس بیاض کا سالِ ترتیب معلوم نہیں چونکہ اس میں متعدد غزلیں حیدر محمد خصالی (۲)کے ہاتھ کی لکھی ہوئی درج ہیں جو گیارہویں صدی ہجری کے شاعر ہیں اس بنا پر کہا جا سکتا ہے کہ بیاض کی ترتیب کی ابتدا گیارہویں صدی ہجری میں ہوئی . اس میں بارہویں صدی ہجری کے نصفِ اول تک کے اضافے موجود ہیں . اس لیے کہ اس میں متعدد غزلیں مرزا عبدالقادر بیدل کے ہاتھ کی لکھی ہوئی ملتی ہیں جن کا سالِ وفات ۱۱۳۳ھ ہے . یہ امر مستبعد نہیں کہ بیاض خصالی ہی کی مرتّب کردہ ہو اور بعد کو کسی صاحبِ ذوق کے پاس پہنچ گئی ہو جس نے اس میں اضافے کیے اور بیدل اور اشرف کی غزلیات ان کے قلم سے اس بیاض پر درج کرائیں . اشرف تخلص کے کئی شاعر اس زمانے میں گزرے ہیں اگر اس شاعر کا تعیّن ہو جائے تو زیر نظر بیاض میں موجود اس کا کلام اس کے دیوان میں ایک قابل قدر اضافہ ہوگا .

اس بیاض میں میررضی دانش ، مجد ہمگر ، میر سنجر ، مرزا ابراہیم ادہم ، غنی کشمیری ، شفائی ، نصیرائے ہمدانی ، آقا زمان اصفہانی ، آصف قلندر ، قلیج خاں ،ملک قمی ، کمال اسمعیل ، مرزا فصیحی ، نواب مرزا رستم ، حسین ثنائی ، عرفی ، صائب ، فیضی ، بابا فغانی ، سحابی ، اثیر اخسیکتی ، میر یحییٰ کاشی ، طالب آملی ، وجہی الہروی ، امیر خسرو ، مظہری ، خان خاناں ، جلال اسیر ، چندربھان برہمن ، طاہر وحید ، وغیرہم کی منتخب غزلیں درج کی گئی ہیں کسی شاعر کا نام نہیں معلوم ہو سکا ہے تو غزل کے سرنامے پر " لا ادری " لکھ دیا گیا ہے . بیاض کی ابتدا عرفی کے مشہور قصیدے

اے متاع دور در بازار جاں انداختہ

کے منتخب اشعار سے ہوتی ہے

اس بیاض کی اہمیت یہ ہے کہ اُس میں اشرف ، حیدر محمد خصالی اور مرزا عبدالقادر بیدل کی متعدد غزلیں انہی شعرا کے قلم

کی لکھی ہوئی ملتی ہیں۔ اس بیاض میں بیدل کے قلم کے لکھے ہوئے متعدد اشعار ایسے درج ہیں جو دیوان مطبوعہ کے اس نسخے میں موجود نہیں جو راقم کے پیش نظر ہے اس سے اس بیاض کی اہمیت میں مزید اضافہ ہو جاتا ہے۔

حسب ذیل تین غزلیں اشرف کی ہیں اور " لمحررہ اشرف " لکھ کر درج کی گئی ہیں۔ یہاں ان کے مطالع درج کیے جاتے ہیں:

لمحررہ اشرف

بامداں بہ (۳) کہ دل فگار کند
عہد بگذشتہ استوار کند

* * *

باز امشب سخن تازہ و تر یافتہ ام
ایں عطایست کہ از فیض سحر یافتہ ام

* * *

دریں چمن ہمہ گل آفت خزاں دارد
گلے شگفتہ کہ بے آفتست داغ منست

* * *

سات غزلیں مرزا عبدالقادر بیدل کے ہاتھ کی لکی ہوئی ہیں، یہ غزلیں بیاض میں مکمل درج ہیں، یہاں مطلع یا دو تین شعر درج کیے جاتے ہیں،

(۱)

لمحررہ عبدالقادر بیدل (۴)

نیست بامژگان تعلق اشك وحشت (۵) پیشہ را
دانۂ بادام (٦) راہِ خویش داند ریشہ را

(۲)

لمحررہ عبدالقادر بیدل

بہ بیند گر ادائے جلوۂ آن شوخ قاتل را
ببال و پرطپیدن محو گردد مرغ بسمل را (۷)

بیدل کی بقیہ پانچ غزلوں کے سرنامے پر کہیں صرف "لمحررہ" اور کہیں " ایضاً " لکھا ہوا ہے۔ یہ اشعار بیدل ہی کے قلم کے ہیں جن کے ہاتھ کی لکھی ہوئی تحریرات راقم کی نظر سے پہلے بھی گزر چکی ہیں۔

(۲)

لمحررہ

داغ شوقم نیست الفت تاتن آسانی مرا
پیچ و تابِ شعلہ باشد خطِّ پیشانی مرا (۸)

(۳)

لمحررہ

شکوہ تیغ (۹) تو نکشاید دہانِ زخم را
سرمہ باشد جوہر تیغت زبان زخم را
صبح را خورشید روشن میکند بیدل ز تیغ (۱۰)
میل بیداری بود خواب گرانِ زخم را (۱۱)

(۵)

خط جبیں ماست ہم آغوش نقش پا (۱۲)
بنگر ز موج(۱۳) سجدۂ ما جوش نقش پا
در ہر قدم ز شوق خرام تو می کشد
خمیازۂ فغان لب خاموش نقش پا
راہے عدم بہ پائے نفس می کنیم طے
افگندہ ایم بار خود از دوش نقش پا (۱۲)
گاہ خرام می چکد از پاے نازکت
رنگ حنا ز گرمیِ(۱۵) آغوش نقش پا

(٦)

دلِ آگاه بر ماموری عالم چہ دل بندد (١٦)
کہ فرصت گردش چشمے است دور آسمانہا را
بہ بال و پر دہد پرواز مرغان درد بیتابی
طپیدن بیش نبود حاصل از گفتن زبانہا را
گرانی کے کشد پاے طلب در وادیِ شوقت
کہ چشم ایں با سبک روحی کند تعلیم جانہا را
ز بس گر کلکِ(من)گلہاے رنگین می چکد"بیدل"(١٧)
توان گفتن رگ ابر بہار ایں ناودانہا را

(٧)

عشق چون گرم طلب سازد سر پرشور را
شعلۂ افسردہ می داند چراغ طور را (١٨)
از فلک بے نالہ کام دل نمی آید بدست
ببر شہد آتش توان زد خانۂ زنبود را
در طریق نفع خود کس را نمی باید دلیل
بے عصا راہ دہن معلوم باشد کور را
صاف دردے نیست . . . (١٩) لیک
دار(٢٠) بالا برد شور نشۂ منصور را
کم ز بزم عشرتِ مے نیست بیدل بزم ساز
تار موج بادہ باشد کاسۂ طنبور را

اس بیاض میں حیدر محمد " خصالی " کی متعدد غزلیں ان کے قلم سے درج ہیں، یہاں ایک غزل نقل کی جاتی ہے:

لمحررہ

نہ تنہا گل کند شاگردیٔ لبہاے خندانش
بہ نرگس میدہد تعلیم دیدن چشم فتّانش
نگہ دارد خدا از چشم زخم اے دل نگاہش را
کہ می غلطد زمستی مردم شمشیر مژگانش

زمینِ سجدہ گاہ خوبرویانِ نقش پائے او
کند دعوائے ہم چشمی...(۲۱) گرد جولانش

میں مولانا ابو احمد محمد عبداللہ معتمد مدرسۂ محمدی
دراس کا ممنوں ہوں کہ انھوں نے توجہ فرما کر بیاض کے چند
کس فراہم کیے۔ ان کا شکریہ ادا کیا جاتا ہے۔

* * *

حواشی

۱- ان کی وفات ۵رجب ۱۳۰۲ھ/۱۹اپریل ۱۹۸۲ء کو ہوئی۔ تاریخ ولادت
۱صفر۱۳۱۹ھ/۲۰مئی۱۹۰۱ء(شب پنج شنبہ) ہے۔

۲ عبدالنبی فزوینی: میخانہ، (طبع پروفیسر محمد شفیع) لاہور، ص۵۵۰۔

۳ بیاض میں یہ الفاظ واضح نہیں۔

۴ دیوان بیدل جلد اول ص۲۰ مطبوع مطبع احمدی واقع دلہاتی اموجان اور
یوان بیدل مطبوع نول کشور ۱۲۸۷ھ/۱۸۷۷ء اور دیوان بیدل(مطبع صفدری
۱۳۰ھ) ص۸ میں یہ غزل موجود ہے

۵- بیاض اور دیوان طبع صفدری میں "وحشت پیشہ" ہے لیکن دیوان کے پہلے
ونوں نسخوں میں "قیمت پیشہ" درج ہے۔

٦- دیوان طبع صفدری: دانۂ ما دام راہ خویش داند ریشہ را

۷- یہ غزل دیوان کے تینوں مطبوعہ نسخوں میں جو راقم کے پیش نظر ہیں،
ہیں ملی۔ بیاض میں اس غزل کے پانچ شعر درج ہیں۔

۸- دیوان بیدل ص۱٦، نول کشوری اڈیشن میں یہ غزل ص ۲۲۳ پر موجود
ہے۔

۹ دیوان کی پیش نظر دونوں اشاعتوں میں " تیغ " کی جگہ "جور"ہے۔

۱۰- روایت دیوان : صبح از خورشید دارد روشنی بیدل کہ تیغ۔

۱۱- دیوان بیدل ص۲۲؛ دیوان بیدل طبع نول کشور ص ۲۲۷۔

۱۲- اس وقت دیوان بیدل طبع مطبع صفدری(۱۳۰۲ھ بمبئی) پیش نظر ہے۔
اس میں گیارہ شعروں کی یہ غزل موجود ہے (ص ۲۷)

۱۳- روایت دیوان: دارد بجوم سجدۂ ما

۱۴- یہ شعر دیوان میں موجود نہیں۔ اسکی اہمیت ظاہر ہے۔

۱۵- دیوان: رنگ حنا بگرمی

۱۶- ۷ شعروں کی یہ غزل دیوان (طبع صفدری ۱۳۰۲ھ) میں موجود ہے(ص ۸-۹) ۔ لیکن بیدل نے بیاض میں جو اشعار اپنے قلم سے لکھے ہیں ان میں سے پہلے تین شعر دیوان میں نہیں ہیں۔ ظاہراً یہ بعد کے اضافے ہیں۔ مقطع کی روایت بھی مختلف ہے۔

۱۷- روایت دیوان: چنیں کز خامہا گلہاے معنی می چکد بیدل

۱۸- راقم کے پیش نظر اسوقت دیوان بیدل طبع صفدری ہمبئی ہے اس میں یہ غزل موجود نہیں اگر یہ اشعار دیوان کے دوسرے مطبوعہ میں بھی نہیں ہیں تو غیر مطبوعہ ہونے کی وجہ سے ان کی اهمیّت ظاہر ہے۔

۱۹- یہاں کچھ الفاظ پڑھے نہیں جاتے۔

۲۰- بیدل نے "دارد" لکھا ہے جو سہو قلم ہے۔

۲۱- یہاں ایک لفظ پڑھا نہیں جاتا
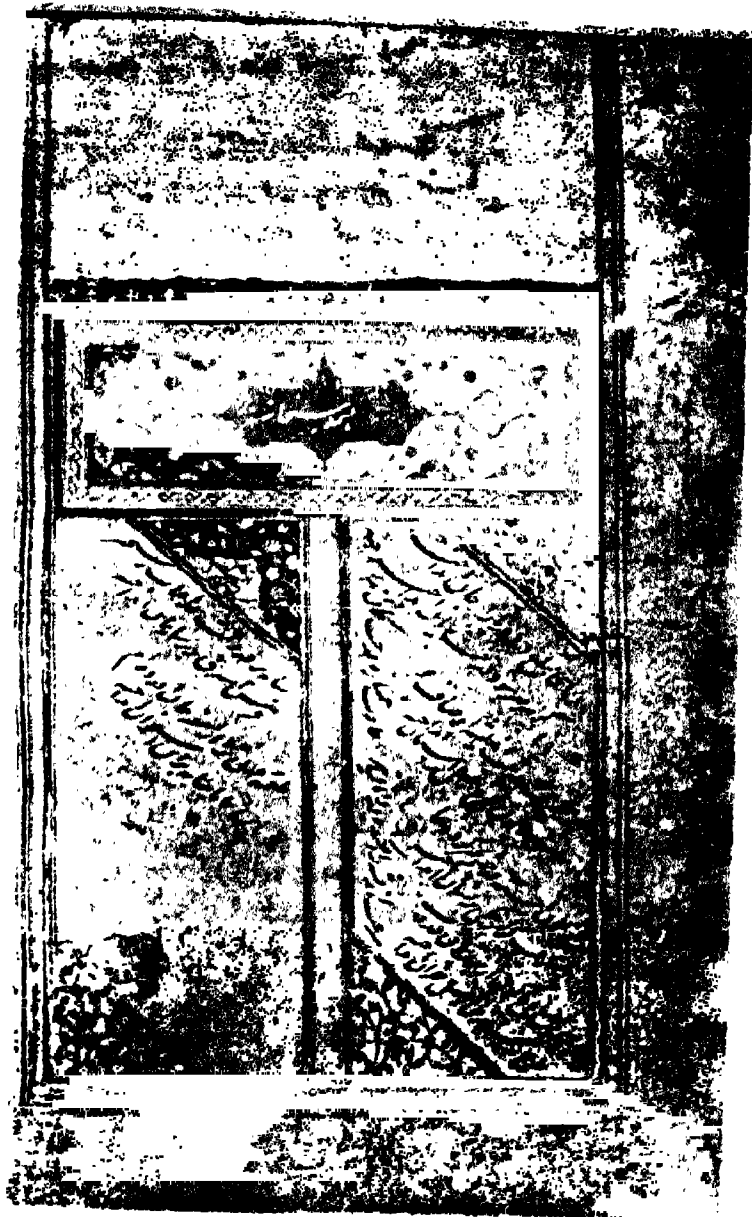
زیر بحث فارسی بیاض کا پہلا صفحہ

زیر بحث درسی بیاض میں غزل بخط بیدل
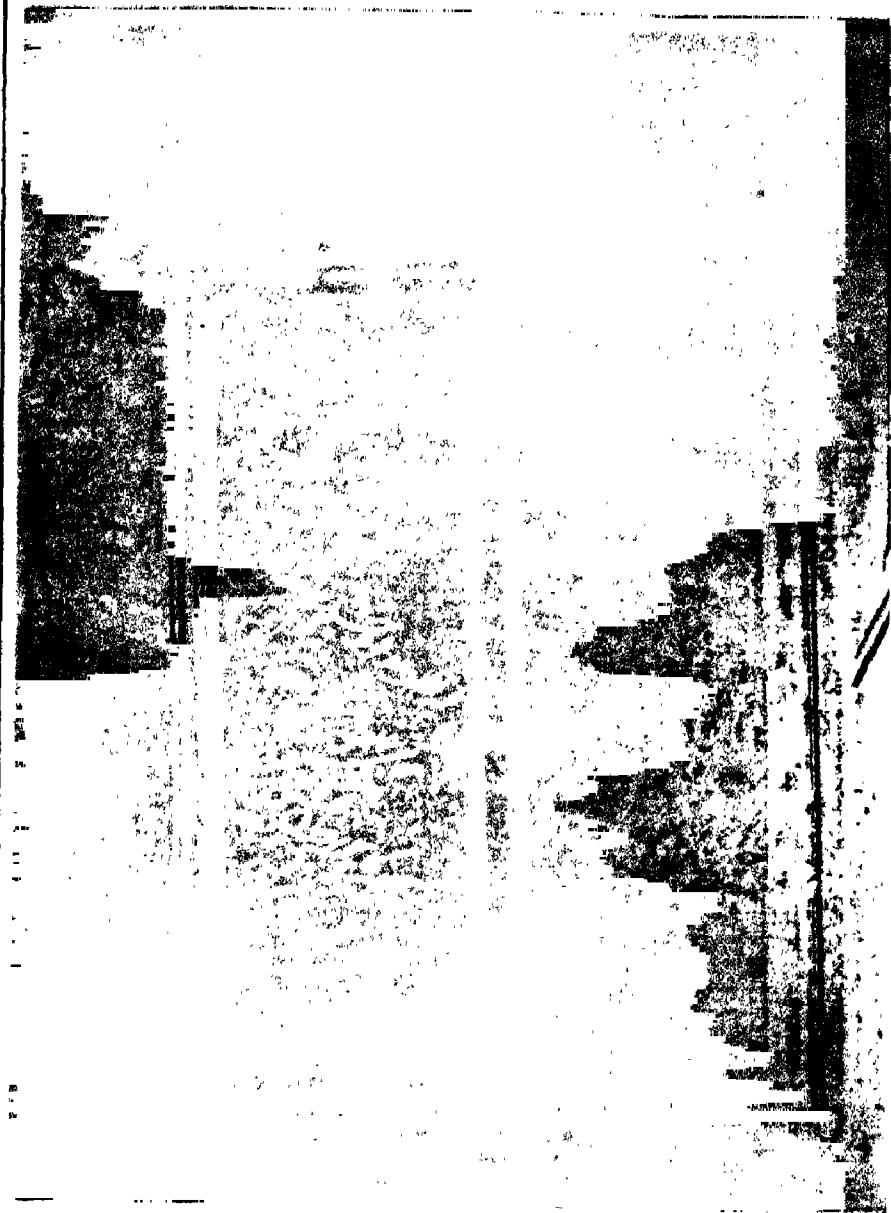
زیر بحث فارسی بیاض میں غزل، بخط بیدل
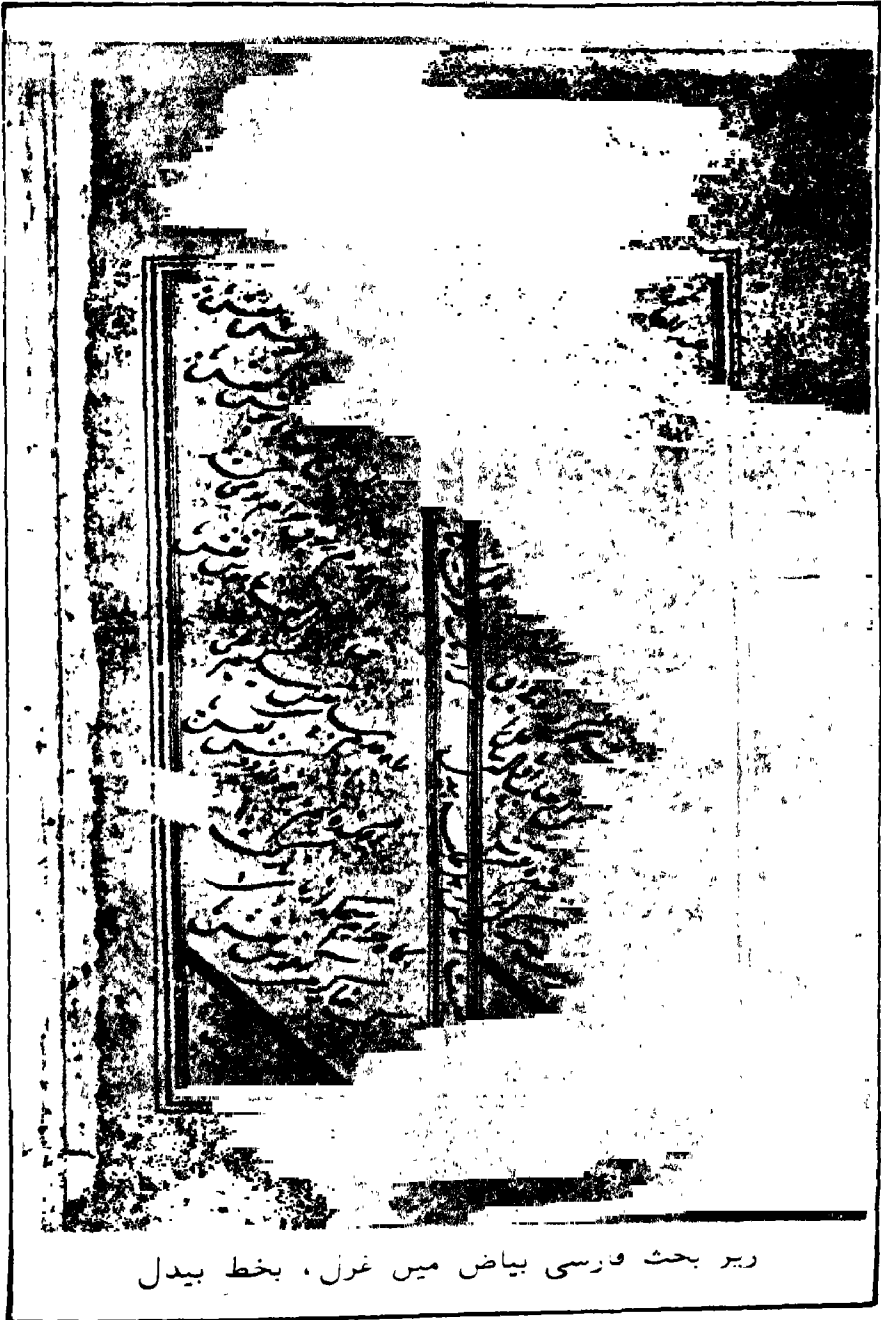
زیر بحث فارسی بیاض کا ایک صفحہ

اخبار فرهنگی

سیمینار بین المللی بزرگداشت حافظ در لاهور

در ۲۲-۲۳ آذر ۱۳۶۷ ه/ش برابر به ۱۲-۱۴ دسامبر ۱۹۸۸م از طرف رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، اسلام آباد باهمکاری یونسکو، سیمینار بین المللی بزرگداشت حافظ در لاهور برگزارشد که باشرکت دانشمندان و شاعران ایرانی و پاکستانی و افغانی و حضور صدها نفر حافظ دوست پاکستان دو روز ادامه داشت. جلسهٔ افتتاحیه بریاست دکتر جمیل جالبی رئیس فرهنگستان زبان اردو (مقتدرهٔ قومی زبان) و حضور سردار فاروق احمد خان لغاری نمایندهٔ مجلس ایالت پنجاب تشکیل شد.

آغاز مراسم با سرود دو کشور برادر ایران و پاکستان و درمیان سکوت کامل شرکت کنندگان افتتاح و سپس تلاوت قرآن مجید توسط یکی از بهترین قاریان پاکستانی و بهمین ترتیب نعت حضرت رسول(ص) توسط استاد مرغوب همدانی برعظمت مجلس افزود. بعنوان اولین قدم در جهت شروع برنامه ها آقای سید موسی حسینی سرپرست رایزنی فرهنگی طی سخنان کوتاهی انگیزه های جمهوری اسلامی از برگزاری چنین سیمیناری را تشریح نمود و آنگاه توسط ایشان پیام آقای دکتر خاتمی وزیر محترم وزارت ارشاد و فرهنگ اسلامی بزبان فارسی قرأت و در همانحال متن ترجمه شدهٔ پیام در بین مردم توزیع گردید و سپس پیام مدیر منطقه ای یونسکو در شبه قاره قرأت گردید. درآن پیام نسبت بهاهمیت این چنین سیمینار هایی که در نزدیك نمودن روابط فرهنگی بین ملل نقش موثری دارند، اشاره شده بود.

آقای فاروق لغاری به عنوان ریاست جلسه طی سخنانی اظهار داشت که: گفت و گو پیرامون شخصیت و فن حافظ شیرازی که تحقیقاً از نامور ترین ادباء و دانشوران عصر خویش و گذشته و حال بوده، امریست بس مشکل و من باید اعتراف کنم که عظمت و جلالت حافظ دربین ما و همهٔ مسلمانها بدین خاطر است که او از جمله سمبل های مبارزه باریاکاری، دروغ، طمع و منافقت بود بلکه یقیناً حافظ

مفسّر قرآن و صوفی و حکیم مخلص بود. علامه اقبال نیز ازتبارِ این قافلهٔ بزرگانی است که باالهام از فکر ایشان راه واقعی خویش را دریافت و ما برای همیشه مدیون ایشانیم. حافظ مبلّغ راستی در مقابل کج روی و یقین در مقابل بدگمانی بود. بهمین خاطر برای همیشه جاودان است و این بزرگترین افتخار سرزمین ایران است که در هر زمان شخصیتهای چون حافظ، سعدی، رومی، عراقی، خیّام و فردوسی و نظیر اینها داشته است. من از این که جمهوری اسلامی علیرغم همه مشکلات دست به چنین اقدام بزرگی، زده بار دیگر مراتب تشکر و قدردانی خویش را اعلام نموده و آرزوی دوستی پاینده تر دو کشور را دارم.

اسامی سخنرانانِ این جلسه بدینقرار بود:

۱- دکتر سید سبط حسن رضوی ـ اسلام آباد (لسان الغیب خواجه حافظ در کشور ما)

۲- دکتر اصغر دادبه ـ تهران (نگاهی به الهام حافظ از احادیث)

۳- دکتر ساجد الله تفهیمی ـ کراچی (یادآوری چند نکته در موضوع حافظ شناسی)

٤- دکتر احمد تمیم داری ـ اسلام آباد (حافظ و اقبال)

٥- دکتر خانم حکیمه دبیران ـ تهران (وسعتِ مشرب عرفان حافظ)

٦- دکتر صدیق شبلی ـ اسلام آباد (سر رواج و امتیاز حافظ)

۷- دکتر محمد ریاض ـ اسلام آباد (تاثیر حافظ در هنر و اندیشهٔ اقبال)

۸- دکتر انعام الحق کوثر ـ کویته (حافظ شناسی در بلوچستان)

۹- دکتر غلام رضا اعوانی ـ تهران (مقام انسان در تفکّر حافظ)

برنامه روز دوم در چهار قسمت بود. نخست حضور برمزار علامه اقبال و نثار گل، سپس مجلس سخنرانی، آنگاه شب شعر و درپایان قوالی از عزیز میان قوّال معروف پاکستان. ریاست جلسهٔ سخنرانی

بعهدهٔ دکتر رفیق احمد رئیس دانشگاه پنجاب لاهور بود و مخدوم زاده شاه محمود قریشی وزیر برنامه ریزی ایالت پنجاب و دکتر وحید قریشی رئیس بزم اقبال لاهور و دکتر سید محمد علوی مقدم استاد دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد به عنوان مهمانان خصوصی حضور داشتند.

اینجا چند جمله از سخنرانی مخدوم زاده شاه محمود قریشی نقل می شود «ما پاکستانیها بادرك عظمت بزرگانی چون حافظ در طول زمان به روابط دیرینه فرهنگی خویش با ایران افتخار کرده و از اینکه شاهد فعالیتهای صمیمانهٔ برادران ایرانی هستیم موجب لبسی خوشحالی است. زبان فارسی یگانه پیوند محکمی است که در صورت توسّل به آن می توانیم بخوبی از حال و روز برادران مسلمان خویش در ایران مطلع شده و با کلام بزرگانی چون حافظ و سعدی که سالیان درازی است بر قلوب مردمان شبه قاره نفوذ دارند، آشنا تر شویم. اینجانب ضمن اعلام حمایت از کلیّه طرحهای که برای پیشبرد اهداف زبان فارسی در پاکستان صورت می گیرد، اعلام می نمایم که باکمال افتخار درکنار عزیزان علاقه مند بوده و هرکاری که از دستم برآید، در حق گسترش این زبان شیرین و پراهمیت کوتاهی نخواهم ورزید.

در آخر دکتر رفیق احمد به عنوان ریاست جلسه با اشاره به مطالب ارائه شده و خصوصاً اظهارات آقای قریشی، به حمایت از گسترش زبان فارسی در سطح دانشگاهها پرداخت و عنوان داشت اکنون که شاهد چنین شورو شوقی از ناحیهٔ شرکت کنندگان در سیمینارم، باید عرض شود که وعده حقیقی ما حمایت جدّی از زبان فارسی و کرسیهای مربوط به این زبان است. من بعنوان رئیس دانشگاه قول می دهم که در محیطی فعالتر و عمیق تر در راه توسعه زبانی که به ماکمك می کند تا بهترین و بزرگ شخصیتهای مان را بشناسیم، بکوشم و انشاءالله مشکلات موجود برطرف خواهد شد.

اسامی سخنرانان این جلسه بدین قرار بود.

۱- دکتر سید محمد اکرم اکرام ـ لاهور

۲- دکتر گوهر نوشاهی ـ اسلام آباد (حافظ و اقبال)

۳- دکتر محمد ظفر خان ـ جهنگ (ترك شیرازی از دیدگاه دانشورانِ ایرانی)

٤- سید عارف نوشاهی ـ اسلام آباد (قدیم ترین شرح فارسی دیوان حافظ در شبه قاره)

۵- دکتر صابر آفاقی ـ مظفر آباد (حافظ شیرازی بعنوان مروّج اخلاق)

٦- دکتر مهدی درخشان ـ تهران (آیا تکرار قافیه در شعر حافظ عیب است؟)

۷- دکتر کتابی ـ ایران

۸- دکتر محمد علوی مقدم ـ مشهد (سرّ عظمتِ حافظ)

۹- دکتر وحید قریشی ـ لاهور (حافظ شناسی در شبه قاره)

بمناسبت این سمینار رایزنی فرهنگی دو نشریهٔ ویژه ای نیز منتشر کرد. یکی فصلنامهٔ دانش شماره ۱۵ ویژه نامهٔ حافظ، بزبان فارسی، دیگری «حافظ محرم راز» بزبانِ اُردو.

در محلِ سمینار، به همت کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد نمایش کتبِ چاپی و خطّی دربارهٔ حافظ نیز منعقد شد.

* * *

تأسیس انجمن فارسی پاکستان

در تاریخ ۲۲ آذر ۱۳۶۷ با حضورِ شرکت کنندگانِ سمینار بزرگداشت حافظ در لاهور، نخستین جلسهٔ عمومی « انجمن فارسی پاکستان » در محل اکادمی اقبال، لاهور دائر شد. این انجمن که به سرپرستی دکتر جاوید اقبال (فرزند علامه محمد اقبال لاهوری) و ریاست میرزا محمد منوّر رئیس اکادمی اقبال و سردبیری دکتر محمد اکرم رئیس دانشکدهٔ خاور شناسی دانشگاه پنجاب لاهور تازه تأسیس شده است، هدف عمومی آن حفظ زبانِ فارسی در پاکستان میباشد و ترجیحاً تلاش می کند که مثلِ سابق زبان فارسی جزوِ برنامهٔ درسی دبیرستانهای پاکستان قرار گیرد.

علاقه مندانِ ایرانی و پاکستانی که میخواهند عضوِ این انجمن باشند و این را تقویت بخشند به آدرس زیر مکاتبه فرمایند:

دکتر محمد اکرم
اورئینٹل کالج ـ پنجاب یونیورسٹی
لاهور ـ پاکستان

مؤسسهٔ تحقیقات علوم آسیائی میانه و غربی ـ دانشگاه کراچی

چند هفته پیش جلسهٔ سالیانهٔ مؤسسهٔ تحقیقات علوم آسیائی میانه و غربی، بریاستِ حکیم محمد سعید در « خانهٔ همدرد » منعقد شد. دبیر مؤسّسهٔ آقایِ دکتر ریاض الاسلام گزارش سالیانه را عرضه داشت. مؤسسه ای که بدست شادروان پیر حسام الدین راشدی در سال ۱۹۶۸ میلادی تأسیس شده بود، تا حالا دوازده کتاب مهم و پر-ارزش را انتشار داده است. محققین از داخل و خارج کشور در بررسیهای خود این مطبوعات را مورد تحسین قرار داده و معیار علمی و تحقیقی آنها را تعریف کرده اند. در سالِ گذشته مؤسّسه دو کتاب جدید منتشر کرده است:

۱-« جامع التواریخ حسنی »، تالیف حسن بن شهاب یزدی که نوشتهٔ معاصری است، در تاریخ « تیموریان پس از تیمور ». این

کتاب را آقای ایرج افشار تصحیح کرده است.

۲-" سید پیر حسام الدین راشدی اور انکے علمی کارنامے " (سید پیر حسام الدین راشدی و کارهای علمی او)، تألیف دانشمند مشهور شبه قاره، مولانا صباح الدین عبدالرحمن.

۱-" تجارت سند با هلند در قرن های هفدهم و هیجدهم " تألیف پروفسور ولیم فلور. این کتاب بر مطالعهٔ گزارشهای هلندی مبنی است.

۲-" مثمر " تألیف سراج الدین علی خان آرزو، شخصیت معروف قرن هجدهم. اولین کتابی است در موضوع زبانشناسی فارسی.

هر دو کتاب مزبور انشاالله در سال ۱۹۸۹ انتشار خواهد یافت.

با طبع و نشر دوازده کتاب در سالهای گذشته و با این دو کتابی که زیر چاپ است، این مؤسّسه در پاکستان یکی از مؤسّسه های ممتاز علمی و ادبی میباشد. ولی متأسفانه بنا بر کمبود وسایل، اوضاع مالی آن اطمینان بخش نیست. از طرف دولت مبلغ ناچیزی بطور کمك میرسد. حقیقتاً ابقای این مؤسسه منحصر بر کمك مرتب مالی " بنیاد همدرد " است که مانع از تعطیل این مؤسسه میباشد.

* * *

استاد غلام رضا سعیدی کی وفات

اسلام اور اقبال پر متعدد کتب کے مصنف سیّد غلام رضا سعیدی (ولادت ۱۳۱۲ھ. ق) جمادی الاول ۱۳۰۹ھ میں تهران میں وفات پاگئے. مرحوم کو برّصغیر میں مسلمانوں کے لئے جداگانہ مملکت کی تحریک سے خاص دلچسپی تھی اور وہ اُس زمانے میں دو بار ہندوستان تشریف لائے تھے اور یہاں مولانا محمد علی جوہر سے ملاقات کی. تاسیس پاکستان کے بعد وہ ۱۹۳۹ء میں موتمر اسلامی کانفرنس منعقدہ کراچی میں شریک ہوئے تھے. ایران میں مرحوم سعیدی ایک اقبال شناس اور برّصغیر کے مسلمانوں کے دردمند کے طور پر پہچانے جاتے تھے. ان کی بعض کتابیں براہ راست انہی موضوعات سے متعلق ہیں. مثلاً

۱-زندگانی قائداعظم مؤسس پاکستان مرحوم محمد علی جناح

۲-اول اخلاقِ ما بعد تمدن آنہا ـ مولانا ابوالاعلی مودودی ک تصنیف کا ترجمہ

۳-برنامۂ انقلابِ اسلامی ـ سیّد مولانا ابوالاعلی مودودی ک تصنیف کا ترجمہ

۴-شالودۂ علوم جدید در اسلام ـ اس کتاب میں افکارِ اقبـ سے استفادہ کیا گیا ہے.

۵-ماہیت و اہمیت فلسفۂ اقبال

۶-تشکیل پاکستان

۷-اندیشہ ہای اقبال

۸-مسئلہ کشمیر و حیدر آباد.

۹-در جنگ پاکستان متجاوز کیست؟

۱۰-اقبال شناسی.

سیرت النبی پر اُن کی کتاب " زندگانی محمد " پر حکومہ پاکستان نے انہیں سیرت ایوارڈ بھی پیش کیا تھا.

استاد سعیدی ایران میں پاکستان دوست اور پاکستان شناہ حلقے کی ایک بزرگ اور معتبر شخصیت تھے. اُن کی وفات پ پاکستان میں اظہار افسوس کیا گیا ہے. ہم سوگوار خاندار بالخصوص استاد سیّد جعفر شہیدی سرپرستِ مؤسسۂ لُغت نہ دھخدا، تہران کی خدمت میں تعزیت پیش کرتے ہیں۔ خداوند تعا مرحوم کے درجات بُلند فرمائے.

استدراکات

آزاد بلگرامی کی فارسی تاریخ گوئی

شماره ۱۲ ـ ص ۲۲۲

میر سیّد جعفر روحی کا وطن زیدپور لکھا گیا ہے۔ اب تذکرۂ شمع انجمن از نواب سید محمد صدیق حسن خان بہادر اور نتائج الافکار از محمد قدرت اللہ گوپاموی دیکھے تو ان کا وطن "زنبیر پور" (زنبیر بروزنِ نخچیر) ملا۔ اسی کی تائید نشتر عشق از حسین قلی خان عاشقی سے بھی ہوتی ہے۔ زنبیر پور، صوبہ اودھ میں لکھنو سے پندرہ کوس کے فاصلے پر واقع ہے۔ (نشتر عشق، خطی نسخہ سلطان المدراس لکھنو، (ورق ۲۸۳ - ۲۸۴).

سید محمد تقی علی ـ لکھنو

* * *

نخستین شرح فارسی دیوان حافظ در شبه قاره

شماره ۱۵

در آن مقاله بعضی سطور افتاده و بجای آن بعضی سطور تکراری چاپ شده است که بدینوسیله اصلاح می گردد:

صفحه	سطر	
۵۳	۱ تا ۵	مطلب تکرار شده است، حذف گردد.
۵۲	۲۵	دنبالهٔ مطلب چنین است: الخ، و بموجب این فال بی تأمّل و اهمال بسرعت روانه شده بملازمت ایشان مشرف گشتند و قضا را بعد از شش ماه اکبر پادشاه فوت کردند و ایشان پادشاه شدند. این فقیر بدستخط حضرتِ جهانگیر پادشاه دیده که در حاشیهٔ دیوان

۵۶ ۱۵ دنبالهٔ مطلب چنین است: دانشمند به عربی و فارسی شعر می سرود و منازل سلوکِ عرفانی را براهنمایی عبدالله گجراتی طی نموده بود متاسفانه شرح حالِ او نه در تذکره های شاعران آمده و نه در تذکره های صوفیان (۲۲) امّا اثرِ او " مرج البحرین " چنان مطبوع و

۵۶ حاشیه چهار سطر اول بتکرار آمده است، حذف شود.

* * *

DANESH

QUARTERLY JOURNAL

Chief Editor:
Cultural Counsellor Islamic Republic of Iran

Editor:
Dr. Syed Sibte Hasan Rizvi

Honorary Advisor:
Dr. S. Ali Raza Naqvi

Published by:
Office of The Cultural Counsellor
EMBASSY OF THE ISLAMIC
REPUBLIC OF IRAN
House No. 25, Street No. 27, F/6-2
Islamabad, Pakistan.
✆ 825104 / 825549

DANESH

Quarterly Journal
of the
Office of the Cultural Counsellor Islamic Republic of Iran,
Islamabad

A collection of research articles
with background of Persian language
and literature and common cultural heritage
of Iran and Indo-Pak Subcontinent.